

ایران

در زمان ساسانیان

تألیف

پروفیسور آر. آر. کرسچن

ترجمہ

مرحوم شیدا کی



مرکز تحقیقات کاتبان علوم اسلامی

## فهرست مطالب

۹	مقدمه مترجم
۱۷	دیباچه مؤلف چاپ اول
۲۲	دیباچه مؤلف چاپ دوم
۲۴	فهرست اختصارات
	مقدمه
۲۹	<b>بخش اول - سده‌ای از تمدن ایران قبل از ظهور ساسانیان</b>
۴۴	۱ - مآخذ ایرانی معاصر ساسانیان . ادبیات پهلوی
۹۷	۲ - روایات ساسانی، که در ادبیات عرب و ایران باقی است
۱۱۵	۳ - منابع یونانی و لاتینی
۱۲۰	۴ - منابع ارمنی
۱۲۴	۵ - منابع سریانی
۱۲۹	۶ - منابع چینی
۱۳۱	فصل اول - تأسیس سلسله ساسانی
	پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان - بازرنگیان و خانواده ساسان - شورش بابگ و پسرانش - فتوحات اردشیر و انقراض سلسله اشکانی - کتیبه تاجگذاری اردشیر - شهر استخر - قصر و آتشکده فیروزآباد - دولت حیره و دولت غسانیان - شخصیت اردشیر - اردشیر در افساندها .
۱۴۸	فصل دوم - تشکیلات دولت شاهنشاهی
	صفات مختصه دولت ساسانی - طبقات سیاسی و اجتماعی ملت - تشکیلات اداری مرکزی - صدر اعظم - دیانت - مالیه - صناعت و تجارت و شوارع - سپاه - وزراء و غیره - اداره ایالات .
۲۰۶	فصل سوم - آیین زردشتی دین رسمی کشور
	تأسیس شریعت رسمی - نگارش اوستا در زمان ساسانیان - تفاوت دین زردشتی عهد ساسانی با دین زردشتی بعد از ساسانیان - عقاید زروانیه - آتشکده‌ها - تقویم - اعیاد و جشنها - نجوم عامیانه .
۲۵۹	فصل چهارم - مانی و کیش او
	جلوس شاهپور اول - کتیبه تاجگذاری - مانی و آیین او - جامعه مانویان و تشکیلات آنان - انتشار عقاید مانی پس از مرگ او - صنایع مانویه .

۲۹۴ فصل پنجم - دولت شاهنشاهی شرق و دولت امپراطوری غرب  
 تأسیسات لشکری دولت ساسانی - جنگهای اردشیر اول و شاهپور  
 اول با روم - غلبه شاهپور بر قیصر والریانوس - نقوش نصرت  
 شاهپور اول - پالمور - سلطنت هرمزد اول و وهرام اول و وهرام  
 دوم - نقوش آنها - سلطنت وهرام سوم و نرسه - نقش نرسه - جنگ  
 مجدد با رومیان - سلطنت هرمزد دوم - شاهپوردوم و جنگ بزرگ -  
 منتهی از روایت آمیانوس - شخصیت شاهپور دوم - سلطنت  
 اردشیر دوم و شاهپور سوم و وهرام چهارم - نقوش اردشیر دوم  
 و شاهپور دوم و سوم .

۳۵۴ فصل ششم - عیسویان ایران  
 قدرت روز افزون روحانیون و اشراف درجه اول - اوج تعالی  
 دیانت زردشتی - وضع یهود و نصاری در دولت شاهنشاهی ایران -  
 تعقیب و آزار عیسویان در زمان شاهپور دوم - سلطنت یزدگرد اول  
 و وهرام پنجم - ورزگک فرمانده نرسی و خانواده او - تعقیب  
 مجدد عیسویان - یزدگرد دوم - امور ارمنستان - شهدای عیسوی  
 سریانی و ایرانی - منازعه یعقوبیان با سطوریان - پیروز و ولش -  
 هجوم هفتالیان - غلبه مذهب نسطوری - تشکیلات قضایی دولت  
 شاهنشاهی ایران - نظری بکتاب اعمال شهدای ایران ،

۴۲۴ فصل هفتم - نهضت مزدکیه

احوال اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی - طبقات جامعه -  
 خانواده - حقوق مدنی - دوره اول پادشاهی کواذ اول - افکار  
 انقلابی مزدکیان - اتحاد کواذ با مزدکیان - خلع و فرار کواذ -  
 پادشاهی ژاماسپ - بازگشت کواذ - دوره دوم پادشاهی او - مسئله  
 جانشینی پادشاه - قتل عام مزدکیان - مرگ کواذ .

۴۸۴ فصل هشتم - خسرو انوشروان

تحکیم سلطنت - تجدید درجات اجتماعی - اصلاح مالیات -  
 اصلاحات نظامی - جنگ با دولت بیزانس - هفتالیان و ترکان -  
 تسخیر یمن - شخصیت کسری - شورش انوشگزراد - توصیف  
 پایتخت و قصور سلطنتی - تأسیسات کشوری - مراسم پادشاهنشاه -  
 تشریفات دربار - امتیازات - القاب - سیپاست - دوره بزرگ

تمدن ادبی و فلسفی - تعلیم و تربیت - علوم - طب - برزویه طبیب  
و ادیب - دیانت و فلسفه - نفوذ ادبی هند - «کلیگ و دمنگ» -  
ادبیات اخلاقی - انحطاط دیانت زردشنی - اوضاع مادی و معنوی  
ایران در عهد کسری .

۵۷۵

فصل نهم - آخرین سلطنت بزرگ

هرمزد چهارم نضال او - ادامه جنگ با روم شرقی - شورش  
و هرام چوبین - خلع هرمزد و قتل او - برتخت نشستن خسرو دوم -  
شاهی و هرام چوبین - جنگ داخلی - استمداد خسرو از قیصر -  
شکست و فرار و قتل و هرام چوبین - شورش و عصیان و ستم -  
سلطنت خسرو دوم - جنگ دیگر با روم - اخلاق خسرو دوم -  
کاخ‌های سلطنتی (دستگرد، «قصر شیرین») - نقوش طاق‌بستان -  
عجایب دستگاه خسرو - زنان او - تجملات و ظرایف درباری -  
عطرها و خوراکیها - جامهای مزین - موسیقی - احوال مسیحیان -  
خلع و قتل خسرو و جلوس کواد دوم شیرویه .

۶۴۵

فصل دهم - انقراض دولت ساسانی

سلطنت کواد دوم شیرویه - پادشاهی اردشیر سوم - شهر وراز -  
خسرو سوم - بوران - آزر میدخت - هرمزد پنجم - خسرو چهارم -  
پیروز دوم - فرخ‌زاد خسرو - یزدگرد سوم، که آخرین شهریار  
ساسانی است - انحلال دولت - شاهان خرد - سپاهبزرگ ستم -  
هجوم اعراب - جنگ قادسیه - درفش کاوگک - تسخیر نیسفون -  
فتوحات دیگر عرب - فرار یزدگرد سوم و وفات او در مرو -  
اعقاب او - ایران در عهد حکمرانی عرب .

خاتمه

۶۶۱

ضمیمه اول - نگارش اوستا

۶۶۷

ضمیمه دوم - فهرست صاحبان مناصب عالی کشور

۶۷۱

## فهرست تصاویر

۱۳۶	۱ - سکه‌های اردشیر
۱۴۰	۲ - نقش رستم مجلس شاه شدن اردشیر
۱۴۲	۳ - قصر فیروزآباد
۲۳۲	۴ - کعبه زردشت که روی سکه شاهان پارس نقش شده است (هیل ، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان) (از عهد سلوکیان) و عراق و ایران
۲۳۴	۵ - آتشدان زردشتی
۲۳۵	۶ - کعبه زردشت
۲۴۴	۷ - انواع آتشدان‌هایی که در پشت سکه شاپور اول و وهرام پنجم منقوش است
	۸ - آتشگاه اصفهان
۲۴۵	۹ - آتشکده شهر شاپور
۲۵۴	۱۰ - جام کلیمو
۲۸۹	۱۱ - نمونه نقاشی مانویان
۲۹۰	۱۲ - میناتور مانوی
۲۹۲	۱۳ - مکرر میناتور مانوی
۲۹۹	۱۴ - نقش برجسته عهد ساسانی
۳۰۲	۱۵ - قلعه محصور
۳۱۰	۱۶ - سکه شاپور اول
۳۱۴	۱۷ - مجلس پیروزی شاپور اول
۴۱۵	۱۸ - مجلس پیروزی شاپور اول
۳۱۶	۱۹ - سکه بهرام اول
۳۱۷	۲۰ - اورمزد مقام شاهی را بهرام اول اعطا میکند
۳۲۰	۲۱ - سکه بهرام دوم
۳۲۲	۲۲ - مجلس پیروزی وهرام دوم
۳۲۳	۲۳ - مبارزه دوسوار
۳۲۴	۲۴ - سکه نرسی
۳۲۵	۲۵ - تاجگذاری نرسی



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

- ۳۲۷ - ۲۶- سکه هرمزد دوم
- ۳۲۸ - ۲۷- سکه شاپور دوم
- ۳۴۷ - ۲۸- شاهپور دوم درشکار شیر
- ۳۴۹ - ۲۹- سکه بهرام چهارم
- ۳۵۰ - ۳۰- طاق بستان
- ۳۵۱ - ۳۱- کتیبه تاجگذاری اردشیر
- ۳۵۲ - ۳۲- شاهپور دوم و شاهپور سوم
- ۳۶۶ - ۳۳- سکه یزدگرد اول
- ۳۷۵ - ۳۴- سکه وهرام پنجم
- ۳۷۸ - ۳۵- قصر سروستان
- ۳۸۲ - ۳۶- سکه یزدگرد دوم
- ۳۸۹ - ۳۷- ایران امبار کبذوه دین شاهپور
- ۳۹۱ - ۳۸- سکه پیروز
- ۴۵۱ - ۳۹- سکه کواذ اول
- ۵۰۸ - ۴۰- نقشه شهر سلوکیه و تیسفون
- ۵۱۴ - ۴۱- قطعات نفوش تیسفون
- ۵۱۶ - ۴۲- طاق کسری
- ۵۲۶ - ۴۳- تصویر خسرو درجام
- ۵۲۷ - ۴۴- سکه خسرو اول
- ۵۸۱ - ۴۵- سکه خسرو دوم
- ۵۸۲ - ۴۶- سکه وستهم
- ۵۹۶ - ۴۷- غار دوم درطاق بستان
- ۵۹۷ - ۴۸- دو تصویر خسرو پرویز درطاق بستان
- ۶۱۰ - ۴۹- شکارگوزن خسرو دوم
- ۶۱۲ - ۵۰- شکار گراز از خسرو دوم
- ۶۲۲ - ۵۱- خسرو دوم درشکار
- ۶۲۵ - ۵۲- جام نقره
- ۶۲۶ - ۵۳- تنگ نقره
- ۶۲۷ - ۵۴- نای زن جام نقره
- ۶۴۹ - ۵۵- سکه یزدگرد سوم



مرکز تحقیقات کتابخانه و اسناد ملی

## سر آغاز

ترجمه فارسی کتاب ایران در زمان ساسانیان تألیف ایران شناس دانمارکی کریستن سن، که سال ۱۳۱۷ بقلم دانشمند فقید رشید یاسمی انتشار یافت، از مدتی پیش ناپاب شده بود و دسترسی بدان دشوار مینمود .

از آنجا که مؤلف، پس از انتشار چاپ اول ترجمه فارسی، کتاب خویش را با تجدید نظر کلی و اضافاتی چند در سال ۱۹۴۴ میلادی تجدید چاپ کرده بود، لازم بود در چاپ دوم ترجمه فارسی نیز تغییرات و اصلاحات مؤلف رعایت شود. این بود که چند تن از دوستان انجام این خدمت را از نویسنده این سطور خواستار شدند و اینک چاپ جدید ترجمه فارسی پس از مقابله با چاپ دوم نسخه اصلی بهمت کتابفروشی دنیای کتاب در دسترس عموم قرار میگیرد .

اما تغییرات و اضافات این چاپ نسبت به چاپ اول، یکی مطالبی است، که مترجم بملاحظات از ترجمه آن در آن زمان چشم پوشیده بود . از قبیل مطالبی در فصل مربوط بنهضت مزدکیه و غیره ؛ دیگر مطالبی، که مؤلف با توجه با کشفیات جدید مربوط بدوره ساسانی ، مانند کتیبه های شاپور اول در کعبه زردشت و شهر شاپور، و نیز کتب جدیدی، که درباره تاریخ و تمدن ایران ساسانی انتشار یافته است ، از نو برشته تحریر آورده و به چاپ دوم کتاب خود افزوده است ؛ مثلاً عقاید و افکار دینی، که با توجه بکتاب ادیان ایران قدیم نیرنگ دانشمند سوئدی در آن تغییر کلی صورت گرفته و نیز ضمیمه اول و دوم کتاب ، که در طی آن تحقیقات بدیع و دلگشی در باب دین و تشکیلات سیاسی ایران عهد ساسانی بنظر میرسد. کلیه این مطالب از روی چاپ دوم نسخه اصلی ترجمه و در محل مربوط بدان قرار داده شد . همچنین مترجم بدلایلی ، که خود در مقدمه کتاب بذکر آن پرداخته است ، در ترجمه حواشی قائل باختصار گردیده و حواشی را از پای صفحات بآخر کتاب برده بود . این حواشی بصورتی که در اصل بود، ترجمه شد و دوباره در پای صفحات قرار گرفت ، تا استفاده از آن برای محققین آسانتر باشد . در چاپ پاره ای از اعلام و اسماء شایسته آن بود ، که حروف معرب بکار رود ، ولی این کار متأسفانه از لحاظ فنی چندان آسان نبود. ناگزیر به چاپ این قبیل اعلام و اسامی بحروف لاتین مبادرت شد. امید است این کتاب، بصورتی که اکنون از نظر خوانندگان میگذرد ، جوانان وطن ما را سودمند افتد.

در اینجا از یادآوری این نکته ناگزیر است، که افتخار انجام این خدمت بتاریخ ایران برای همیشه از آن رشید یاسمی است و نویسنده این سطور جز تکمیل خدمت آن شادروان منظوری و بغیر از عنایت دوستان مشوقی نداشت و وظیفه خود میدانند در این مقام از دوستان خود بخصوص آقایان حسین ضرابی، محمد جواد مشکور ، محمد دبیر سیاقی و ابراهیم رضایی تشکر نماید.

تهران - اسفندماه ۱۳۳۲

منوچهر امیرمکری



## مقدمه مترجم

از مختصات قرن اخیر توجه ایرانیان بتاريخ پر افتخار ادوار باستان است. این توجه، تاریخ قدیم را زندگی تازه بخشید و حقایق آن از پرده حدس و قیاس و حجاب شك و گمان بیرون آمد و جامعه یقین در پوشید. پیش از این هر روایتی که از شکوه و بزرگی ایران باستان میرفت، از بس با وضع ویرانی کشور منافات داشت. در ردیف افسانه شمرده می شد. کسی باور نمی کرد که در روزگار قدیم میهن ما وحدتی و مرکزیتی داشته و از وجود سپاهی سلحشور و نیرومند و مردانی مجرب و دانشمند برخوردار بوده پس کوی گردنکشان داخلی و قهر دشمنان خارجی نایل آمده باشد. زیرا که هیچ چیز از ایران حاضر مصدق عظمت ایران ماضی نبود. اما پیشرفت هائی که در قرن اخیر بتدریج حاصل شد کشور را از هر حیث بجائی رسانید که قصه داریوش و حکایت انوشروان را دیگر کسی منکر نتواند شد باز دیگر ثابت شد که این آب و خاک مرد زای و هنر نسای است و هر چه از شوکت پیشینه نوشته اند، همه صحیح و مطابق با واقع است. چون بیگانگی و جدائی از میان ایران نو و ایران و ایران کهن برخاست، در حقیقت تاریخ قدیم سالنامه جدید شد و هر کسی در این زمان چهره خود را در آن آئینه کهن شناخت و خوبستن را با نیاکان سرافراز پیوسته یافت. پس مورخان دانا بنگارش تاریخ پرداختند و هر کس از جانبی در روشن کردن روایات متقدم و آشکار نمودن فضایل قوم ایرانی زحمت برد.

مرحوم حسن پیرنیا ( مشیرالدوله ) سالهای اخیر عمر را صرف نگارش تاریخ مفصل ایران کرد و از قدیمترین ادوار تا پایان عهد اشکانیان سرگذشت این کشور را مطابق روایات مورخان شرق و غرب و آثار مکتشفه باز نمود، لکن روزگار مجال نداد تا جلد چهارم تاریخ خویش را که مخصوص عهد ساسانیان بود بنگارش آورد و دوره قبل از اسلام را تمام کند. پس چنان شد که طالبان تاریخ روزگار پرافتخار ساسانی محروم ماندند.

نویسنده این سطور که سالی چند است بتدریس تاریخ در دانشکده ادبیات اشتغال دارد، نقص کار دانشجویان را بسبب این فقدان در نظر داشته پیوسته مترصد بود که بقدر مایه قلیل خود در تدارک این نقیصه بکوشد ولی جریان کارها و درسها و فراهم نبودن وسایل ضروری او را از انجام این خدمت باز میداشت. تا اینکه سال گذشته کتاب تاریخ ایران در زمان ساسانیان بقلم استاد جلیل وایران شناس نبیل پرفسور آرتور کریستن سن دانمارکی (استاد علم لغت ایرانی در دانشگاه کپنهاک از طبع خارج شد. نظر به آگاهی کاملی که از تبحر آن استاد دقیق داشتم و در سفرهایی که بایران آمده بودند و نعمت صحبت ایشان دست میداد مکرر از این کتاب سخن رفته بود، میدانستم که قریب سی سال در تألیف آن رنج برده‌اند و تقریباً همه منابع قدیم و جدید را از یونانی و رومی و سریانی و ارمنی و عربی خاصه کتابهایی که در دو قرن اخیر بخامه خاورشناسان و محققان آثار باستان نگارش رفته، از نظر انتقاد گذرانیده‌اند. پس نسخه‌ای از آن را بدست آوردم<sup>۱</sup> و دیدم الحق داد تحقیق و تتبع را داده‌اند. و جامع‌تر از این کتابی در تاریخ ساسانی نوشته نشده است خاصه آنکه مؤلف کیفیت مدنی آن زمان را مورد بحث قرار داده و گرد روایات و سرگذشتها که در کتب دیگر مبسوطاً قید شده نگشته است چنانکه از تاریخ پادشاهان و چگونگی ایام سلطنت آنان جز آن مقدار که توالی روزگار و انتظام زمان را ضروری است یا یکی از شئون تمدن را روشن می‌کند. چیزی نیآورده است. همه مباحث آن متوجه دین و فرهنگ و علم و هنر و معانیات

۱- تاریخ ساسانیان که بعداً در سال ۱۳۶۵ توسط دکتر محمدجواد مشکور تکمیل و

بنگارش درآمد توسط دنیای کتاب چاپ و منتشر شده است Art. Christensen

۲- این ترجمه از روی چاپ اول است که در ۱۹۳۶ کپنهاک صورت گرفته است.

اجتماعی و مراتب درباری و مانند اینهاست. هنوز از خواندن این کتاب نپرداخته بودم که داعیه‌ای در باطن من پدید آمد و ترجمه آن وجهه همت قرار گرفت بسی دریغ آمد که با وجود چنین خرمن مہیائی بخوشه چینی جدیدی دست برده شود و چون در نظر ظاهر بینان ترجمان دون مصنفی است، از قبول عنوان مترجم دامن همت بالا گرفته آید زیرا که در چشم حقیقت شناسان دو نکته مسلم است یکی آنکه ترجمه صحیح و مطابق، به از تألیف مزور و منافق. دیگر آنکه بیشتر مصنفات زمان ما ترجمه‌هایی است در لباس تألیف و اقتباسهائی است با هزار گونه تحریف. پس سود فرزندان کشور و معرفی زحمات مؤلف دانشور را بر خرسندی دواعی نفسانی بسرجهیح نهادم و بترجمه دست گشادم که دشوار آسان نسای و زحمت طاقت فرسای است.

اگر چه کارهای استاد کریستن سن هر يك دری شاهوار و اثری شاهکار است ولی این کتاب واسطه العقد سلسله تألیفات اوست و میتوان سبک آنرا سهل و مستمع شمرد زیرا که با وجود غور و فرو رفتن در اسناد قدیم و آثار گوناگون که لازمه این قبیل تحقیقات اساسی است، مؤلف محترم اندکی از حدود فصاحت و بلاغت و ابجاز دقت خارج نشده است در موارد بسیار مختص اختصار روایات معروف را که در دسترس هر کسی هست کنار گذاشته بدگر نکاتی که تازگی دارد پرداخته است. از تازگیهای این کتاب آن است که مؤلف اعلام و اصطلاحات قدیم را عموماً بشکلی آورده است که در کتب اوستائی و پهلوی دیده یا قواعد زبانهای کهن چنان حکم میکرده است. مانند وهرام (بهرام). وزرگ مهر (بزرگ مهر). اوهرمز (هرمز = اهورا مزدا). میثرا (مهر). کواذ (قباد). ابهرویسز (پرویسز). زاماسب (جاماسب). ویستهم (بسطام). ویندوی (بندوی). خودای نامگگ (خداای نامه). اسفندیاز (اسفندیار). دیبهر (دبیر). آمیدا (آمد = دیار بکر). آبهان (آبان) دودگ (دوده). گنزواذ آورد (گنج باد آورد). رام اوزو یزدگرد (رام افزود یزدگرد) و امثال آن. در ظاهر، این کار مؤلف بتفنی با علم فروشی شباهت دارد اما در حقیقت حاکی از اهتمام او در ضبط کلمات قدیم است و از این لحاظ هم کتاب او قیستی خاص دارد. چون نگارنده امانت و زنده داری را از شرایط فن ترجمه میداند انحراف از طریق مؤلف را جایز نشمرد و آن کلمات را چنانکه بود بفارسی

نقل کرد. و در موارد مبهم صورت جدید آنها را در میان دو کمان قرارداد و گاهی بهمان صورت مانوس اکتفا نمود.

خاورشناسان برای کلمات شرقی رسم الخط‌های گوناگون پیش گرفته‌اند تا بوسیله حروف لاتین همه اصوات و حرکات الفاظ شرقی را بنمایانند، اگرچه باوجود کنگره‌هایی که تشکیل داده و بحث‌هایی که کرده‌اند، هنوز موافقت نام در باب بعض حروف حاصل نشده است، ولی عموماً بوسیله ترکیب حروف یا افزودن علائم در زیر و روی حروف لاتین افاده مقصود کرده‌اند. اما ترکیب مثل K h بجای (خ) و dh بجای (ذ) چنانکه در دیباچه مؤلف مذکور است، اما علائم اضافی را از قبیل نهادن خطوط کوچک افقی یا آکسان‌های مایل یا نقطه در بالا و زیر حروف برای نشان دادن مذبذراف یا اشباع و معروف و مجهول در واو و یاء مثل: o برای واو و n برای یاء و a برای الف ممدود. ما نیز در این ترجمه هر جا که نگارش کلمات بحروف لاتین لازم آمد تا سی مؤلف کردیم با این تفاوت که چون در چاپخانه خطوط افقی برای بالای حروف موجود نبود یا آکسان گذاشتیم یا نقطه قرار دادیم.

مؤلف بجای بعض حروف اوستائی از حروف یونانی استفاده کرده بود مثل γ برای (غ یا گ) و δ برای (ذ) و β برای (ب) و χ برای (خ) ما نیز آن حروف را عیناً بکار بردیم همچنین گاهی در کلمات اوستائی کسره را بصورت (e) معکوس (i) نموده بودند و نیز چنان کردیم.

در نقل بعض اسماء خارجی بحروف فارسی ندرتاً اختلافاتی واقع شده است مثلاً اندوسیت و هندوسیت<sup>۱</sup> و نولدکه و نلدکه<sup>۲</sup> و اشتاین و اشتین<sup>۳</sup> و شاندروشیدر<sup>۴</sup> و هپتالیان و هفتالیان (هیاطله)<sup>۵</sup> و آگاسیاس و اکاثیاس<sup>۶</sup> و نظایر آن کسی که بفهرست اعلام مراجعه مینماید باید اختلاف نظایر این کلمات را در نظر بگیرد.

۱- خوانندگانی که باخط آلمانی آشنا هستند باید متوجه باشند که در اینجا دو نقطه روی حرف حکایت از مد و اشباع می‌کند ولی در خط آلمانی غالباً دلالت بر کوتاهی حرکات دارد.

۲- Indo-Scythe

۳- Noeldeke

۴- Stein

۵- H. Schaefer

۶- Hephthalites

۷- Aghathias

پس از شروع بترجمه از مؤلف محترم تقاضا شد که اگر نظر جدیدی دارند و اصلاحی را لازم میدانند مرقوم فرمایند اتفاقاً جواب ایشان وقتی رسید که چاپ متن قریب باتمام بود پس آن مطالب را درضمن یادداشتهای الحاقی قرار دادیم. کتاب اصل دوضمیمه داشت نخستین راجع بزمان کتابت اوستا بود مؤلف قول آبه ناو Nānu را که مدعی است اوستا بعد از ساسانیان بنگارش درآمده، رد کرده بود ولی درنامه خود تقاضا نموده که این چند صفحه بکلی از ترجمه برداشته شود زیرا که آقای نیبرگک آن مسئله را از لحاظ دیگر مورد بحث قرار داده و مبحث قدری پیچیده تر شده محتاج بمطالعه بیشتری است ما نیز آن ضمیمه را حذف کردیم. دراثنای ترجمه هر قدر از لغات جدید فرهنگستان انتشار می پذیرفت بجای الفاظ سابق بکاربرده شده مثل سازمان بجای تشکیلات و بازرسی بجای تفتیش باید خواننده محترم این نکته را در نظر داشته اصطلاح قدیم را از جدید بازشناسد مثلاً شهرداران عهد ساسانی را باشهرداران جدید بمعنی رؤسای بلدیة و استان قدیم را با استان جدید و دبیران آن زمان را ابادیوران بمعنی معلمان مدارس متوسطه و امثال آن اشتباه نفرماید.

در حقیقت مؤلف دانشمند چیزی از اصول مسائل تاریخی عهد ساسانی فرو نگذاشته و در فروع هم هر چه ترك یا اختیار کرده است بنا بر حکمتی بوده و بر سلیقه او نمیتوان ایرادی گرفت با وجود ایجازی که رعایت نموده است اگر کسی بخواهد بتمام مسائل تاریخی و روایات متضاد عهد ساسانی پی ببرد برای او کافی است که بیادداشتهای آخر این کتاب رجوع نموده و از منابع مختلفه شرقی و غربی قدیم و جدید در باب هر مطلبی استحضار بیابد.

مؤلف نظر بهمین ایجازی که در نظر داشته مسلماً بعض روایت را عمداً حذف یا مختصر کرده است و نباید آن ترك و تلخیص را بر نقص تتبع او حمل کرد پس ما جایز ندانستیم که چیزی بعنوان ملحقات بر این نسخه علاوه کنیم جز در بعض موارد که تحت عنوان چند توضیح در ترجمه مطالبی بر سبیل ایضاح آورده ایم تا ترجمه بهتر فهمیده شود.

مؤلف محترم یادداشتهای گرانبھائی در ذیل اکثر صفحات قید کرده بوده که برای فضلا و متخصصان تاریخ سود بسیار داشت لکن عامه خوانندگان و دانشجویان

فایده از آن نمیبردند از طرفی حذف آنها شایسته نبود و از طرف دیگر گنجاندن در پای صفحات مزجب ملال خوانندگان عادی میشد پس ما طریقی پیش گرفتیم که جامع هر دو نظر باشد یعنی یادداشتهای را با مختصر جرح و تعدیلی بمقتضای احوال خوانندگان ایرانی در آخر کتاب قرار دادیم . باین ترتیب اشخاصی که قصدشان مطالعه تاریخ است از کثرت یادداشتهای پای صفحه ملول نمیشوند و فضیلتی که مرادشان تحقیق است در آخر کتاب مطالب مفیده را خواهند یافت. نوع دیگر از یادداشتهای کتاب ارجاع بکتاب و مجلات اروپائی بود که اکثر آنها اصلاً در ایران وجود ندارد و در اروپا هم کمیاب است پس خواننده این کتاب سودی از آنها نمی‌توانست ببرد در این خصوص ما نام کتب و مؤلفان معروف را ذکر کردیم ولی از تکرار شماره صفحات و بندها و فقره‌های آن کتب خودداری نمودیم زیرا که اگر کسی واقعاً بقدری متبع باشد که آن اسناد کمیاب را بدست بیاورد و در آنها غور و بررسی کند البته مستقیماً باصل این کتاب هم میتواند دست بیابد و در آنجا صفحات و فقرات هر يك از مأخذها را دقیقاً پیدا کند. اما برای عموم خوانندگان عادی ذکر اعداد صفحه و بند و فقره ضرورت ندارد پس در عین اینکه متأسف هستیم که برخلاف سلیقه خود در یادداشتهای مؤلف مختصر جرح و تعدیل قائل شده‌ایم، مسروریم که از این راه برای خوانندگان کار را آسان کرده‌ایم و یقین است که مؤلف محترم و دانایان بصیر دیگر این روش معتدل و مناسب با احوال را خواهند پسندید .

چون بعضی از کتب مکرر نام برده شده‌است مثل تاریخ طبری و غرر اخبار ملوك الفرس ثعالبی و کتاب التاج جاحظ و مروج الذهب و التنبيه و الاشراف مسعودی و مؤلفات نولدکه و هر تسفلد و زاره آلمانی، ما ناچار شدیم که محض اختصار در یادداشتهای آخر کتاب رمزی برای نام هر يك قرار دهیم و برای اینکه عنوان کتب مستشرقین در زبان اصلی قید شده باشد عین فهرست اختصارات و علائم مؤلف را نقل نمودیم که جوینده از اشتباه برکنار باشد.

در این کتاب اصطلاحات باستانی بسیار است محض نمونه بعضی از آنها را در آخر کتاب بترتیب تهجی و با اشاره بصفحات نگاشتیم ولی در متن خیلی پیش از آن میتوان یافت که برای طالبان مصطلحات قدیم سودمند افتد.

با اتمامی که در طبع این کتاب از طرف مصحح و کارکنان چاپخانه مرعی

شد اغلاطی پیش آمد که در غلطنامه قید شده است امید است خواننده گرامسی بیاداش رنجی که در ترجمه و طبع این تاریخ برده است، ساعتی صرف تصحیح کتاب کرده پس از آن بمطالعه پردازد فهرست اعلام نیز باوجود دقتی که بعمل آمده است البته خالی از نقص نتواند بود چشم پوشی از این نقص ها برای کسی که با چاپ کتب سروکار دارد دشوار نیست .

وظیفه خود میدانم که از مساعدتهای اولیاء وزارت معارف سپاسگذاری کنم زیرا که این ترجمه در وزارت جناب آقای علی اصغر حکمت بوجود آمد و اینک در زمان جناب آقای اسمعیل مرآت کفیل محترم وزارت معارف صورت اتمام می پذیرد.

همچنین از همراهی دوستان فاضل خود آقایان یعقوب انوار شیرازی و محسن جهانسوز و ابوالفتح انتظامی و خطیبی نوری متشکرم که در مراحل مختلف ترجمه و طبع از بذل لطف دریغ نکرده اند .

فاضل محترم آقای سلطانعلی سلطانی نماینده بهبهان در مجلس شورای ملی پس از طبع، اوراق این کتاب را مطالعه کرده نکاتی سودمند یاد آور شده اند با تشکر از اهتمام محققان ایشان، بعضی از آنها در قسمت (چند توضیح در ترجمه) درج گردید .

توجهی که دوست ارجمند ما آقای محمود سپاسی مدیر چاپخانه رنگین و آقایان ایزدی و پروانه و سایر کارداران این بنگاه آراسته در خوبی و حسن جریان طبع مبذول داشته اند شایسته سپاس مخصوص است .

## دیباچه مؤلف چاپ اول

قریب سی سال از زمان نشر کتاب من بنام « شاهنشاهی ساسانیان » میگذرد. در این مدت بسی مواد تازه بدست آمده است، که نه تنها برای تحقیق و تتبع بیشتر در مباحث خاص تاریخ تمدن ساسانی، که موضوع آن کتاب بود، یعنی وضع مردم و دولت و دربار ساسانی مفید است، بلکه در مباحث دیگر نیز از قبیل صنعت و دیانت آن عصر مطالب گرانبھائی بدست میدهد. باین دلیل مصمم شدم بجای چاپ مجدد آن کتاب، که ناچار میبایستی تجدیدنظر کلی در آن صورت میگرفت، بمطالعه تاریخ تمدن ساسانی از جمیع جهات پردازم و آنرا تا حدی که ممکن است موافق ترتیب ادوار تاریخی بیان نمایم. این طرح عاقبت بنگارش تاریخ عمومی ایران ساسانی منجر شد، که در آن تاریخ سیاسی آن عهد بمنزله‌ی چهارچوبی است، که درون آن زندگی مادی و معنوی - اوضاع و شرایط اجتماعی افسکار دینی و آراء فلسفی - وضع صنایع و غیره به معرض نمایش درآمده است.

کیفیت سازمان اداری شاهنشاهی بالطبع ضمن شرح تأسیس این سلسله بیان گردید و شرح تحولاتی، که در این قسمت در طول عهد ساسانی رخ داده، بترتیب در مکان تاریخی خود قرار گرفت، از طرف دیگر برای اینکه کتاب خود را زنده تر و روشن تر کنم، اطلاعات و مطالب مربوط به ریک از مباحث تمدنی و اجتماعی را در فصلی آورده‌ام، که برای تفسیر و توضیح وقایع سیاسی با اوضاع عمومی موضوع



آن فصل مفید باشد. باین ترتیب وصف تشکیلات نظامی دوره اول عهد ساسانی در فصل پنجم قبل از بیان جنگ‌های ایران و روم صورت گرفته است و اطلاعات مربوط به محاکم و حقوق جنائی در فصل ششم به‌هنگام شرح آزار عیسویان و تعقیب آنان. تحقیقاتی راجع به مسائل خانواده و مالکیت آغاز فصل هفتم را تشکیل میدهد، که موضوع عمده اش «فتنه کمونیستی مزدک» است. وصف مختصری از پایتخت ایران را در آن عهد در فصل هشتم، که مخصوص شاهنشاهی خسرو اول است، قرار داده‌ام، چه در زمان سلطنت این شاهنشاه، که بانی انطاکیه جدید در جنب تیسفون و سلوکیه بود، پایتخت ایران به‌وسط و عظمت نهائی خود رسید. در همین فصل اطلاعاتی راجع به تشریفات دربار ذکر کرده‌ایم، زیرا بیشتر آنچه که مورخان ایرانی و عرب درباره این موضوع آورده‌اند، مربوط به دوره اخیر عهد ساسانی است، که با جلوس خسرو اول پس از فرونشاندن نهضت مزدک آغاز میشود. اما هرچه درباره شکوه و جلال دربار بوده، در فصلی آمده است، که مخصوص خسرو دوم معروف به پرویز است، زیرا هیچیک از شهریاران ساسانی طاریف و ظرائف و جمال و جلال درباری را بی‌پایه این پادشاه نرسانیده‌اند.

نسبت به سیاست خارجی ایران راه اختصار را پیموده‌ام و شرح حوادث جنگی را بکمترین مقدار ضروری تقلیل داده‌ام. اما اگر قصه جنگ شاپور دوم را با رومیان از این قاعده مستثنی ساخته‌ام، از آن سبب است، که ما در آثار امیانوس مارسلینوس<sup>۱</sup> روایت بی‌نظیر مردی را در دست داریم، که خود شاهد عینی وقایع بوده و با استادی و مهارت، شاه بزرگ و لشگرهای او و صحنه‌های پر جنب و جوش آن جنگها را از نو در برابر دیدگان ما زنده و مجسم میکنند.

در مطاوی این کتاب خوانندگان گاهی قطعاتی از کتاب قدیم من موسوم به «شاهنشاهی ساسانیان» می‌یابند، که یا عیناً نقل گشته و یا در هنگام ضرورت مطالبی به آن افزوده شده و لغزشهای آن اصلاح گردیده است. در مواردی، که تغییر بزرگی

در عقاید تاریخی من رخ داده است، در متن یا حواشی تصریح کرده‌ام. در اینجا بخصوص به‌تغییری که در عقاید من در باب مناسبات بین مرزبانان و پاذاگسپانان و اسپاهبندان پس از انتشار مقاله آقای «اشتاین»<sup>۱</sup> رخ داده و درباره آن در ضمیمه دوم کتاب بحث خواهد شد، متوجه می‌کنم. اما باید اعتراف کنم که این مسائل هنوز بدرجه وضوحی، که باید، نرسیده است. شرحی، که راجع به تاریخ سلطنت کواذ اول و مزدکیان نوشته‌ام نگارش مجدد قسمت دوم رساله‌ایست در این باب که بنام «سلطنت کواذ اول و کمونیسم مزدکی» جداگانه انتشار داده‌ام. بسی نکات از بخش نخستین آن رساله بر آن افزوده‌ام.

در اینجا باید بگویم، که نسخه خطی این کتاب سه سال پیش آماده طبع بود ولی انتشار آن بعللی، که مربوط به من نبود، بتأخیر افتاد. در خلال این احوال ناگزیر شدم چندین بار در فصل چهارم، که راجع بمانویه است، دست ببرم، زیرا که چندین کتاب معتبر در این خصوص در این مدت انتشار یافته است و از این گذشته متون مانوی، که اخیراً بزبان قبطی بدست آمده و هنوز جز قسمتی از آن در دسترس عامه قرار نگرفته است، ما را نوید، می‌دهد، که در آینده اطلاعات وسیعتری از این جنبش دینی حاصل کنیم.

برای اینکه این کتاب زیاد متفور نظر آن دسته از مورخانسی که مستشرق نیستند نباشد، از استعمال القبای «صوتی»<sup>۲</sup> احتراز جسته و برای ادای اصوات حروف مرکب از قبیل bh, dh, gh, th, kh, zh, sh, dj, tch را، که مانوس تر است، به کار برده‌ام. در این کتاب حروف صوتی فقط در چند کلمه و نام اوستائی پیش می‌آید و من در این مورد از شیوه کتابت دیرین اهل فن تبعیت کرده‌ام. املاء کلمات و نامهای پهلوی را بحروف لاتین کمی ساده‌تر کرده‌ام و تاجائیکه میسر بود، تلفظ مرسوم در اواخر عهد ساسانیان را مأخذ قرار داده‌ام. اما در خصوص نام پهلوی خدای بزرگ زردشتیان، من آنرا برسم اکثر مورخان<sup>۳</sup> و هومزد<sup>۲</sup> نوشته‌ام، که

۱- E. Stein

۲- Phonetiqua

۳- Ohrmazd

نیم عالمانه و نیم عامیانه است و گویا تلفظ عامیانه‌ی آن هر مزد<sup>۱</sup> بوده و بهمین شکل هم برای اسامی اشخاص بکار رفته است. از آنجا که اصوات (فونتیک) زبانهای ایرانی وسطی در دوره چهارصدساله سلطنت ساسانیان تغییرات و تحولات بسیاری یافته است، البته نقل آنها بخط لاتین از خطا و خلل لااقل ظاهری محفوظ نتواند بود. در نقل اسامی فارسی و عربی از خط عربی به خط لاتین حروف نقطه‌دار بکار برده‌ام، ولی خواننده میتواند آنها را بدون رعایت علامت‌های مذکور بخواند. نامهای جغرافیایی معروف را بهمان صورت معمول فرانسوی آنها آورده‌ام. در مورد نقل مطالبی از مصنفان شرقی، هر گاه ترجمه خوبی از آنها به زبان فرانسه موجود بود، من تابع آن ترجمه شده‌ام، مگر در مواردی، که برای بعض عبارات ترجمه صحیح‌تری را لازم شمرده‌ام. در نقل بعض مطالب از نامه تنسر ترجمه دارمستتر<sup>۲</sup> گاهی قائل به تغییر شده‌ام و این در نتیجه مقابله کتاب دارمستتر با متن چاپ جدیدی است، که «مینوی» انتشار داده است.

در باب آثار صنعتی از ذکر همه منابعی، که میتوان بآنها رجوع کرد، خودداری کرده‌ام. در کتاب ارزان قیمت و خوش قطع آقای زاره<sup>۳</sup> بنام «صنایع ایران قدیم»<sup>۴</sup> که محتوی تصاویر زیبایی از مهمترین آثار صنعتی ایران باستان است، کلیه اطلاعات لازم را میتوان یافت.

از آقای ژئی استروپ<sup>۵</sup> که در مطالعه بعضی متون عربی مساعدتهای گرانبهای به من کرده است، تشکر میکنم و نیز از آکینیان نماز گزار دیر آباء مکی تاریست<sup>۶</sup> وین و کتابدار کتابخانه مکی تاریستها ممنون هستم، که یادداشت‌هایی در باب کتب و مورخان ارمنی برایم فرستاده‌اند.

همچنین از آقای «ف. زاره» سپاسگزارم، که اجازه نقل بعضی از تصاویر

۱- Hormizd

۲- Darmesteter

۳- Fr. Sarre

۴- Die Kunst ges alteu Persien

۵- F. Ostlup

۶- Mechitarist

کتاب خود را لطف کرده‌اند.

در خاتمه از اوقاف « راسک - اورستد »<sup>۱</sup>، که از تأسیسات دولتی دانمارک است، باید اظهار امتنان نمایم، که بامساعدت مالی خود، طبع این کتاب را تسهیل کرده است.

آرتور کریستنسن



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

## دیباچه چاپ دوم

چون چاپ اول کتاب «ایران در زمان ساسانیان» چند سال است نایاب شده، چاپ دوم آنرا بصورتی، که اکنون از نظر خوانندگان میگذرد، آماده کردم. در این چاپ جدید کشفیات تازه مربوط بعهد ساسانی، کسه مهمترین آنها عبارت است از کتیبه کعبه زردشت و خرابه‌های شهر شاپور و کتیبه شاپور اول در آنجا، و نیز کتیبه، که از سال ۱۹۳۶ تا کنون در باب مباحث مختلف تمدن ساسانی انتشار یافته، مورد توجه قرار گرفته است. همچنین از انتقاداتی، که بر کتاب من نوشته شد، بخصوص مقالات آقایان بیلی<sup>۱</sup> در «نشریه مدرسه زبانهای شرقی» و مینورسکی<sup>۲</sup> در «مجله انجمن همایونی آسیائی» سال ۱۹۳۹، صفحات ۸-۱۰۵ و اشتاین<sup>۳</sup> در جلد ۵۳ «موزئون»<sup>۴</sup> سال ۱۹۴۰، که هنگام قرائت نمونه‌های مطبوعه در دسامبر ۱۹۴۳ بدست من رسید، استفاده شایان بردم.

اندکی پس از انتشار چاپ اول «ایران در زمان ساسانیان»، کتاب آقای نیبرگ<sup>۵</sup> در باب ادیان ایران قدیم بزبان سوئدی انتشار یافت و کمی بعد ترجمه آلمانی آن نیز توسط آقای شدر<sup>۶</sup> در دسترس عموم قرار گرفت. این کتاب، هر چند

۱- Baily

۲- Minorski

۳- E. Stein

۴- Muscon

۵- Nyberg

۶- H. H. Schaeder

که درباره بعضی نکات آن گفتگو و بحث بسیار شده، حاوی نظریات تازه و بدیعی است و طرق جدیدی برای تحقیق و تتبع در ادیان ایران قدیم می‌گشاید. من با توجه به عقاید آقای «نیبرگ» در نظر اجمالی خود در باب پایه‌های دین زردشتی، که بخش سوم مقدمه کتاب را تشکیل می‌دهد، دست برده و آنرا اصلاح کرده‌ام.

یادداشتها و مطالبی، که بر چاپ اول اضافه شده، در فصل‌های مربوط بخود قرار گرفته است.

بدینسان کتاب من اکنون با تغییراتی چند و اضافاتی بسیار دوباره انتشار می‌یابد. در خانمه تشکرات قلبی خود را به اوقاف کارلسبرگ، که با مساعدت مالی خود این چاپ جدید را میسر ساخت، تقدیم می‌دارم.

آرتور کریستنسن



مرکز تحقیقات کتب و اسناد ملی ایران

## فهرست اختصارات

بطور کلی رجوع شود به بخش دوم از مقدمه کتاب حاضر، که مشتمل بر ذکر منابع عمده است. راجع به منابع مربوط به کیش مانی فصل چهارم کتاب را ببینید. اکینیان = نرسس اکینیان، الیزئوس و تاریخ او موسوم به جنگ ارمنستان (بزبان ارمنی و ترجمه خلاصه آن به آلمانی)، ۲ ج.

P. Nerses Akinian, Elisäus Vardapet und seine Geschichte des armenischen Kriegeres, I-II, Wien 1932 - 36.

آسمانی = آسمانی، کتابخانه شرقی کلمنتین واتیکان ۴ ج.

Assemani, Bibliotheca Orientalis Clementino-Vaticana, 1-4, Rome 1719 - 1728.

آثار = آثار ایران، نشریه سالیانه اداره باستان‌شناسی ایران، ج ۳-۱.

Athäre - Irän, I-III, Paris 1936 - 38.

اردمان، آتشکده = اردمان، آتشکده ایرانی.

K. L. Erdmann, Das iranische Feuerheiligtum, Leipzig 1941.

آتشکده، رک اردمان.

اینو سترانتزف = مطالعات ساسانی، بزبان روسی، سن پترزبورگ ۱۹۰۹.

Inostrantzev, Etudes sassanides.

بارتلمه، حقوق ساسانی = بارتولمه، درباب حقوق ساسانی، دفتر ۱ - ۴ ،  
گزارش آکادمی هیدلبرک.

Bartholomae, Zum sassanidischen Recht, I-V, Sitzung  
sberichte der Heidelberger Akademie, 1918, 1923, 1923.

بارتلمه، دادستان = بارتولمه، گفتار در باب يك كتاب حقوقی زمان، ساسانیان،  
گزارش آکادمی هیدلبرک.

Bartholomae, Uber ein sassanidisches Recht, sbuch,  
Sitzunds - berichte der Heidelbeger Akademie, 1910.

بارتلمه، زن = بارتلمه، زن در حقوق ساسانی.

Bartholomae, Die Frau im sassanidischen Recht, Heidelb  
erg. 1924.

بارتلمه، فرهنگ = بارتولمه، فرهنگ ایران باستان.

Bartholomae. Altiranisches wörterbuch, Strassb. 1904.

بولتن پاریس = بولتن انجمن زبانشناسی پاریس.

Bulletin de la Societe de Linaguistique de Paris.

بولتن شرقی = بولتن مدرسه مطالعات شرقی.

Bulletin of the School of Orienal Studies.

بیل = بیل، منابع بودائی درباب جهان مغرب، ۲ ج، چاپ لندن.

S. Beal, Budhist Records of the Western world, I-II.  
Lornon 1906.

پایکولی، رک هرتسفلد.

De bello Persico پرو کوپ = پرو کوپیوس، جنگ ایران .

پوپ، رک تاریخ صنایع.

تاج، رک جا حظ .

تاریخ باستان، رک هرتسفلد.



تاریخ صنایع = نظری به صنایع ایران، ناشر آرتور پوپ.

A Survey of Persian Art. ed. by Arthur Upham Pope, I-II. London, New - York, 1938-39.

تاوادیاء، سورسخون = تاوادیاء، سورسخون، نطق سرسفره بزبان فارسی

میانہ مجلد انستیتوی شرقی کاما، ۲۹ دسامبر ۱۹۳۵.

J. c. Tavadia, Sur Sakhvan, a Dinner Speech in Middle Persian, J. Cama or. Inst. 29. Dec. 1935.

تنبیه، رک مسعودی.

ثعالبی = ثعالبی، غرر اخبار ملوک الفرس، باترجمه فرانسه آن از زوتن برک.

Histoire des rois des perses par Al - Thaâlibi, publ. et trad. par H. Zotenberg. Paris 1900.

جاحظ، تاج = جاحظ، کتاب التاج، چاپ قاهره ۱۹۱۴.

جغرافیون = مجموعه جغرافیون عرب، چاپ دخویه.

Bibliotheca Geographorum Arabicorum, ed de Goeje.

جنک ایران، رک پرو کوپپوس.

دارمستتر، زند اوستا = زند اوستا، سالنامه موزه کیمه ۲۱-۲۲ و ۲۴:

Darmesteter, Le Zend Avesta, Annales du Musee Guimet, t, 21, 22, et 24.

دروازہ، رک ہر تسفلد.

دیولافوا = دیولافوا، صنایع ایران باستان.

Dieulafoy, L' art antique de la Perse, Paris, 1884.

رتشتین = رتشتین، سلسلہ لحمیان حیره.

G. Rothstein, Die Dynastie der Lahmiden in al - Hira) Berlin 1899.

رسالات آکادمی پروس = رسالات آکادمی علوم پروس.

Abhandlungen der Prusischen Akademie der Wissenschaften.

رسالات شرقی = رسالات درباب معرفت مشرق زمین.

Abhandlungen für die Kunde des Morgenlandes.

رستووتزف = رستووتزف، شهرهای کاروانسی، ترجمه انگلیسی بقلم

تالبت ریس.

M. Rostovtzeff, Caravan Cities) transl. by D. and T.

Talbot Rice. Oxford 1932.

زاره، صنایع = زاره، صنایع ایران قدیم.

Fr. Sarre, Die Kunst des alten Persien, Berlin 1910

زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته = زاره - هرتسفلد، حجاریها و نقوش

برجسته ایران.

Fr. Sarre und E. Hertzfeld, Iranische Felsenreliefs,

Berlin 1910.

زاره - هرتسفلد، سفر = زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی در نواحی دجله

و فرات، ج ۲.

Fr. Sarre und E. Hertzfeld, Archaologische Meise Euphrat und Tigrisgebiet, II, Berlin 1920.

زند اوستا، رگ دارمستر.

سورسخون، رگ تاوادیا.

شهر شاپور = کتیبه شاپور اول در شهر شاپور.

فلاندن (و کست) = فلاندن و کست، مسافرت بایران، تصاویر ج (۱) و (۲).

E. Flandin et P. Cost, Voyage en Perse, Planches I-II.

Paris 1846.

فقه اللغة = اساس فقه اللغة ایرانی؛ ناشر گیگرو کوهن.

Grundriss der Iranischen philologie, herausgegeben Von W. Geiger und E. Kuhn, Strassb. 1895 - 1901.

فهرست = کتاب الفهرست، چاپ فلوگل، ج ۲۱، لیبزیک ۷۲-۱۷۱۸.

طبری = تاریخ طبری، چاپ دخویه، ۱.

طبری - نلدکه = نلدکه، تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان بروایت

تاریخ طبری.

Th. Nöldeke) Geschichte der Perser und Araber zur Zeit der Sassaniden. Aus dem arabischen Chronik des Tabari, Leyden 1879.

کارنامه گگ = کارنامه ارتخشیر پاپکان، چاپ داراب دستور پشتون سنجانا،

بمبئی ۹۶-۱۸۹۵ - کارنامه ارتخشیر پاپکان ترجمه نلدکه.

Geschichte des Artachshir i Pâpakân, übersetzt von Th. Öldecke, Beiträge zur Kunde der indogermanischen Sprachen. IV.

کعبه زردشت = کتیبه شاپور اول بر دیوار کعبه زردشت نقش رستم.

کریستنسن، ابرسام = کریستنسن، ابرسام و تنسر.

Christensen. Abarsâm et Tansar, Acta Orientalia' X, P. 43. sqq.

بوذرجمهر = داستان بوذرجمهر حکیم.

«La legende du sage Buzurjmihir, ibid. Vli, P. 81 sqq.

«یادداشت = تتبعات راجع به قدیمترین دوران کیش زردشتی

«Quelques noticet sur les plus anciennes periodes du zoroastrisme, ibid, P. 81 sqq.

«تبعات زردشتی = تتبعات راجع به دین زردشتی در ایران قدیم.

«Etudes sur le zoroastrisme de la Perse antique, Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk-filolo-

giske Meddelelser, XV, 2 (1928).

«دمونولوژی = درباره دمونولوژی ایرانی.»

« Essai sur la demonologie iranienne. D, Vid. Selsk. hist fil. Medd. XXVII, I.

«شاهان = افعال و اقوال شاهان در روایات ایران قدیم.»

« Les Gestes des rois dans les traditions de l' Iran antique. Universite de Paris, Conferenes Ratanbai Katrak, Paris 1936.

«شاهنشاهی = شاهنشاهی ساسانیان.»

« Empire des Sassanides, Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs Skrifter, 7. Raekke, historisk og filosofisk Afdeling. I. 1 (Copenhagen 1907).

«کواذ = سلطنت کواذ اول و کمونیسم مزدکی.»

« Le règne du roi Kayvâdh I et le communisme mazdakite Det Kongelige Videnskabernes Selskabs kistorisk – filologiske Meddelelser, IX. 6 (1925).

«کیانیان»

« Chrisensen, Les Kyanides, ibid XIX. 2 (1931).

گزارش آکادمی دانمارک = گزارشهای تاریخی و زبان شناسی آکادمی

پادشاهی علوم و ادبیات دانمارک.

Det Kongelige Danske Videnskabernes Selskabs historisk – filologiske Meddelelser.

گزارش آکادمی پروس = گزارش جلسات آکادمی علوم پروس.

Sitzungsberichte der Preussischen Akademie der Wissenschaften.

گزارش باستان، رگ هرتسفلد.

لابور = مسیحیت در ایران در زمان سلطنت سلسله ساسانی.

J- Labourt, Le christianisme dans l'empire perse sous la dynastie sassanide. Paris 1904.

لانگلو = مجموعه مورخان قدیم و جدید از منستان، که توسط لانگلو منتشر

شده است. ج. ۲.

Collection des historiens anciens et modernes l'Arménie publié, par V. Langlois, I-II. Paris 1867-69.

مارکوآرت، ایران شهر بروایت جغرافیای موسی خورنی.

J. Marquart, Erânshahr nach Geographie des Ps Moses Xorenaci. Berlin 1901 (Abhandlungen der Kön. Gesellschaft der Wissenschaften zu Göttingen, phil-hist. Klasse, Neue Folge, III, No. 2).



متون پهلوی، رکوست.

مجله انجمن آمریکائی = مجله انجمن شرقی آمریکا.

Journal of the American Oriental Society.

مجله انجمن بنگاله = مجله انجمن پادشاهی آسیائی بنگاله.

Journal of the Royal Asiatic Society of Bengal.

مجله انجمن پادشاهی = مجله انجمن پادشاهی آسیایی.

Journal of the Royal Asiatic Society.

Journal asiatique. مجله آسیائی

Revue de l'histoire des religions. مجله تاریخ ادیان.

مجله شرقی آلمان = مجله انجمن شرقی آلمان.

Zeitschrift der Deutschen Morgenländischen-Gesellschaft

مجله شرقی وین = مجله شرق شناسی وین.

Wiener Zeitschrift für die Kunde des Morgenlandes.

مجله کاما - مجله انستیتوی شرقی کاما.

Journal of the K. R. Cama Oriental Institute.

مجله هندو ایران = مجله هند شناسی و ایران شناسی.

Zeitschrift für Indologie und Iranistik.

مردان، رك ويكاندر.

مروج، رك مسعودی.

مسعودی، تنبيه = مجموعه جغرافیون عرب، قسمت ۸ (کتاب التنبيه)، و نیز

ترجمه این کتاب بفرانسه از «کارادوو».

Bibliotheca Geographorum Arabicorum, VIII (kitābu, l-tanbih), I,ugd. Bat. 1896 - Macoudi, Le livre de l'avertissement et de la revision, trad. Par Carra de Vaux, Paris 1896.

مسعودی، مروج = مسعودی، مروج الذهب، متن عربی و ترجمه آن بفرانسه

توسط باریه دومینار و پاوه دو کورتی.

Macoudi, Les prairier d'nr (Murudlu, -- dahab), texte et traduction, par C. Barbier de Meynard et Pavet de Courteille, I-IX. Paris 1861-77.

مطالعات ساسانی، رك اينوسترانزف.

مقالات بتسن برگر = مقالات بتسن برگر در باب علم السنه هندوژرمی.

Bezenbergers Beitrage zur Kunde der indogermanischen Sprachen.

مورگان = دومورگان، مأموریت علمی در ایران، تحقیقات باستان شناسی.

J. de Morgan, Mission scientifique en Perse, Recherches archeologiques, Paris 1900-1911.

مینو خرد = دادستانای مینو گئی خرد، کتاب بهاوی، رجوع شود به بخش

دوم مقدمه کتاب حاضر.

نریمان = نریمان، تأثیر ایران در ادبیات عرب چاپ بمبئی.

G. K. Nariman, Iranian Influence on Moslem Literature  
Bombay 1918.

نلدکه، برزویه = مقدمه برزویه از کتاب کلیله و دمنه، ترجمه آلمانی و تفسیر  
از نلدکه.

Burzôdes Einleitung zu dem Buche Kalila Wa Dimna,  
übersetzt und erläutert von Tk, Nöldeke. Strassb. 1912  
(Schriften der wissenschaftlichen Gesellschaft in Strassburg.  
12. Heft).

نلدکه، طبری = نلدکه، تاریخ ایرانیان و تازیان در زمان ساسانیان بروایت  
تاریخ طبری چاپ لندن ۱۸۷۹. هر جا به حواشی و ضمائم این کتاب استناد شده،  
«نلدکه، طبری» ذکر شده و هر جا مراد متن طبری بوده، با «طبری، نلدکه مشخص  
گردیده است.

Th. Nöldeke, Geschichte der Perser und Araber zur Zeit  
der Sasaniden. Aus der arabischen Chronik des Tabri, Leyden  
1879.

نیرنگ، دین = نیرنگ، ادیان ایران قدیم (بازبان سوئدی) و ترجمه آلمانی  
آن از شدر.

H. S. Nyberg, Die Religionen des alten Iran. Deutsch  
von H. H. Schaefer. Leipzig, 1938.

نهایت = نهایت العرب فی اخبار الفرس و العرب (برون: در مجله انجمن پادشاهی،  
سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و بعد).

وست = متون پهلوی، ترجمه انگلیسی از وست، ۵-۱، کتب مقدس مشرق  
زمین، ج ۵-۱۸-۲۴-۳۷-۴۷.

Pahlavi Texts translated by E. W. West, I-V' Sacred

Books of the East, II 5, 18, 24, 37, 47.

ویکاندر = اشتیگت ویکاندر، اجتماع مردان آریایی.

Stig Wikander, Der arische Männerbund, Lund 1938.

هرتسفلد، پایکولی، بنای یادبود و کتیبه‌هایی از اوایل دوره ساسانی، ج ۲.

Hertzfeld, Paikuli, Monument and Inscriptions of the Early History of Sasanian Empire, I-II, Berlin 1924.

هرتسفلد، تاریخ باستان = هرتسفلد، تاریخ باستان شناسی ایران.

Herizfeld, Archasological History of Iran. London 1935.

هرتسفلد، گزارش باستان = هرتسفلد، گزارش‌های باستان شناسی از ایران،

ج (۱) تا (۱۰).

Hertzfeld, Arohäologische Mitteilungen aus Iran: I-X. Berlin 1929-38.

هرتسفلد، دروازه = هرتسفلد، دروازه آسیا، چاپ برلین ۱۹۲۰.

Hertzfeld, Am Tore von Asien, Berlin 1920.

هومان = هوفمان، منتخباتی از کتاب سریانی اعمال شهدای ایران.

G. Hoffmann, Auszuge aus syrischen Akten persischer Märtyrer, Leipzig 1880 (Abhandlungen fur Kunde des Morgenlandes, VII. 3).

هیون تسیانگ، رکبیل.

یادداشتهای بنگاله = یادداشتهای انجمن آسیائی بنگاله.

Memoirs of the Asiatic Society of Bengal.

یادداشتهای زبانشناسی = یادداشتهای انجمن زبانشناسی پاریس.

Mémoires de la Société de Linguistique de Paris.



یادنامه = یادنامه مودی.

Dr. Modi Memorial Volume, Bombay 1930.

یوستی = یوستی، نام‌نامه ایرانی.

Juusti, Iranisches Namenduch, Marburg 1895.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

## مقدمه

# بخش اول

## شده‌ای از تمدن ایران قبل از ظهور ساسانیان

### ۱ - تشکیلات اجتماعی و سیاسی دولت اشکانی

از زمان بسیار قدیم ایرانیان جامعه‌ی دودمانی تشکیل داده بودند، که از حیث تقسیمات ارضی مبتنی بر چهار قسمت بود، از اینقرار: خانه (نمان<sup>۱</sup> مان) - ده (ویس<sup>۲</sup>) - طایفه (زنتو<sup>۳</sup> - زند) - کشور (دهیو<sup>۴</sup>). قوم ایرانی خود را

۱- Nmana

۲-Vis

۳- Zantu

۴- Dahku در کاناها این چهار واحد را چنین نوشته‌اند: دمان - demâna -

ویس - vis - شویشر - Skoithra - دهیو - dahyu (میه - A.Meillet)،  
سه کنفرانس در باب گژاهای اوستا. پاریس ۱۹۲۵، ص ۳۲)، و اعضای آنها طبق بنویست  
E. Bevenist چنین ذکر شده خوئیتو Xvaetu - . ورزنا vreyenâ - ،  
آئیری من airyaman، (دهیو -) زیرا این دودسته اسامی ظاهراً مربوط بیک سنخ  
تقسیمات ارضی و اجتماعی بوده است. (بنویست طبقات اجتماعی بنا بر روایت اوستایی،  
مجله آسیائی ۱۹۲۲، ص ۱۲۴ و مابعد).

آریامینامید و اصطلاح نژادی و جغرافیائی ایران ( با یاه مجهول ) ، ایران کنونی مشتق از آن است.

در ایران غربی اساس و قاعده دودمانی جامعه تاحدی در زیر قشری که از تمدن بابلی اخذ و اقتباس شده بود، پنهان بود. شاهنشاهی هخامنشیان دنباله سلطنت‌های آشور و بابل و عیلام بشمار میرفت. روش دستگاه سیاسی این سلسله همان بود، که پادشاهان بابل و ماد داشتند و بعد در نتیجه کاردانی و کفایت و تدبیر سیاسی کوروش و داریوش بکمال رسید. اما تشکیلات دودمانی معذک از میان نرفته و در سرزمین مادها و نیز در پارس باقی بود. آثاری از آن در کتیبه مزار داریوش در نیش رستم پیداست، که در آن داریوش خود را از حیث نسب پسر ویشاسب و از لحاظ دودمان هخامنشی و از جهت طایفه پارسی و از حیث ملت آریایی مینامد.<sup>۱</sup>

ایران هخامنشی هفت دودمان ممتاز داشت، که یکی از آنها نژاد سلطنتی بود. هرودت بخاطرفته است، که امتیازات این دودمانها را اجر شرکت آنها در قتل گئومات ( بردبای دروغی )<sup>۲</sup> ، میداند.

علاوه بر این حلقه از بزرگان نسبی در شاهنشاهی هخامنشی يك سلسله از گماردگان ( گمارده = گماشته یعنی مقطع و تیولدار ) نیز وجود داشتند. مثلاً در آسیای صغیر خاندانهای کهنی از امر تحت ریاست و فرمان شاهنشاه سلطنت میکردند ، ولی « شهربانان » در کار آنها نظارت مؤثری داشتند . از این گذشته شهنشاه گاهی گماردگان جدیدی ایجاد میکرد و بعضی از املاک خویش را بصورت موروثی با امتیازاتی بتملك آنان میداد. قدرت دودمانهای بسزرگ در این عهد دیگر منحصرأ بدهکده‌های کوچکی (ویس)، در پارس که از آن برخاسته بودند ،

۱- ذک: گزارشی که اندراس F. C. Andreas به سیزدهمین کنگره مستشرقین

داده است، ص ۹۶.

نیز مربوط بود. کسانی هم، که بدودمانهای بزرگ منسوب نبودند، از پارسی و مادی و حتی یونانیان تبعیدشده از وطن، ممکن بود در اثر عطای شاهنشاه صاحب اراضی و عنوان «امارت» شوند. روابط این تیولداران با شهربانان برای ماچندان واضح نیست. همینقدر معلوم است، که کمابیش امتیازاتی داشته‌اند و ظاهراً گاهی از حق مصونیت بهره‌مند بودند، چنانکه میتوانسته‌اند مالیات رعایای خویش را پس از وصول بخود اختصاص دهند.<sup>۱</sup>

این بسود منشاء ملوک الطوائف در ایران، اما این ترتیب هنوز در زمان هخامنشیان بسط و توسعه‌چندانی نیافته بود. اسکندر و سلوکیها، که وراثت سیاست هخامنشی بشمار می‌آیند. تغییری در اصول و اساس تشکیلات داریوش بزرگ ندادند. وقتی هم که اشکانیان بیاری و معاضدت بزرگان، که مانند خود آنها از قوم ایرانی شمالی داه<sup>۲</sup> بودند، با سر بازگیری و لشکرکشی نخست بر ولایت پارت چیره شده و پس از آن به تسخیر سراسر ایران پرداختند و دولت ایرانی جدیدی تشکیل دادند، باز اصول و سنن سیاسی عهد هخامنشی را حفظ کردند و شیوه هخامنشیان در مملکت داری متروک نشد. اما با وجود این دولت «پارت» دارای صفت خاصی است. بوسیله اشکانیان قدرت سلطنت از مغرب ایران بشمال این کشور انتقال یافت و مردم آنجا صفات ایرانی را پاکتر نگاه داشته بودند. بنابراین دولت اشکانی، با وجود رنگ یونانی که داشت، از حیث ایرانیت پاکتر از دولت هخامنشی بود. قریب دو قرن پایتخت شاهان اشکانی شهر صد دروازه<sup>۳</sup> واقع در ولایت پارت بود، تا اینکه تحولات تاریخی آنان را مجبور کرد، که پایتخت خود را به تیسفون در کنار

۱- ر. مایر، تاریخ عهد قدیم Ed. Meyer, Geschichte des Altertums

ج ۳، ص ۶۱-۶۲ و کریستنسن، ایرانیان (مجموعه علم باستان شناسی)

Aith. Chrststnp, Die Iranier (Handbuch der Altertumswissenschaft, III, I, 3)

۲- DahA

۳- Hécatompylos

دجاه انتقال دهند. با تسلط ایرانیان شمالی بر سراسر کشور تشکیلات دودمانی قدیم هم جانی تازه گرفت. «تصور تسلسل دودمانی جامعه» تا قرون متمادی در جامعه زردشتی، حتی پس از انقراض ساسانیان حفظ شد در کتب پهلوی مکرر ذکر «فرماندهان» چهارگانه رفته است از اینقرار: رئیس خانه - رئیس ده - رئیس طایفه - رئیس کشور. در قطعاتی از متون مانوی، که در تورفان بدست آمده است، همین طبقه بندی کهن دیده میشود با این تفاوت، که در متون مزبور آثار دربار موجودات ملکوتی بکار برده اند<sup>۱</sup> اما در حقیقت مدتی بود، که از چهار فرماندهی سابق الذکر دو فرماندهی اعلی و اخیر از میان رفته و دولت جانشین آنها شده بود و وظایف رئیس طایفه و رئیس کشور را انجام میداد. از زمان بسیار قدیم، رئیس طایفه و رئیس کشور بعنوان اجزاء لازم دستگاه تشکیلات دودمانی وجود داشتند، ولی وظیفه و اختیارات آنها، درست معلوم نبود و دستخوش تغییرات میشد. بهر حال این دو رئیس در برابر قدرت محلی، که در دست رؤسای دوره‌ها متمرکز بود، مقام قابل اعتنائی نداشتند مگر بطور استثناء در تشکیل مملکت مقام رئیس کشور را شاهنشاه خود بعهده گرفته، چنانکه سلاطین هخامنشی خود را در کتیبه‌های خویش خشایشی دهیونام<sup>۲</sup> یعنی «شاه ممالک» خوانده‌اند و شهر بانان که نماینده شاهنشاه بودند، جانشین رؤسای طایفه شدند. این ترتیب عینا در زمان اشکانیان هم باقی ماند، زیرا که تشکیلات هخامنشیان در این قسمت چنان استوار بود، که انقلابات روزگار نتوانست در ارکان آن رخنه‌ای پدید آورد. اما دورتبه سفلی دستگاه تشکیلات دودمانی، که محکمتر از دورتبه اعلی بودند، یعنی خانواده و رئیس آن (مانند) و دودمان و رئیس آن (ویس بند). بر جای خود باقی ماندند اشکانیان و رجالی که از آغاز کار با آنها یار شدند و بعد هم چشم و چراغ دولت پارت بشمار آمدند عینا مانند داریوش و

۱- Hécatompylos

۲- قطعات M. 472 و M. 473

۳- Khshâyathia dahyunâm

یارانش همه از رؤسای دوده‌های بزرگ بودند. دوره تکرار میکنیم که رؤسای دوده‌ها طبقه‌اعلای جامعه اشرافی را تشکیل میدادند؛ که اقتدارش مبتنی بر تملک اراضی موروثه بود. بنابراین مقدمات، همینکه دولت پارت بوجود آمد، اساس ملوک‌الطوایفی بر این اساس بسط و توسعه کامل یافت.

عده خاندانهای بزرگی، که در دوره اشکانیان مقام اول را داشتند، ظاهراً هفت بود<sup>۱</sup>. از میان آنها دو خاندان بعداز دودمان شاهی صاحب قدرت محسوب شدند: یکی خاندان سورن<sup>۲</sup> و دیگر خسانواده قارن<sup>۳</sup>. شغل موروث سورنها تاجگذاری سلاطین بود. این عدد هفت گویا یادگاری از سنن عهدهمخامنشی است. در این طبقه، یعنی نزد ویس‌بدان، مرکز ثقل دولت قرار داشت، که گماردگان (تیولداران) بزرگ و معتبر شاهنشاه بشمار می‌آمدند و اتباع خود را برای جنگ با دشمنان شاه و گاهی نیز برای درافتادن باخود او مسلح می‌ساختند. مثلاً سورن ده هزار سوار، که «همه از بندگان او بودند، بجنگ کراسوس برد»<sup>۴</sup>. از این مطلب چنین برمی‌آید، که در آنوقت کشاورزانی، که موظف بخدمت جنگی بودند، در تحت تسلط صاحبان مقتدر تیول و اقطاع بنوعی بندگی دچار بودند. اما در این طبقه بزرگان و طبقه کشاورزان يك صنف دیگر از اصلیزادگان و اساوره<sup>۵</sup> موجود بود،

۱- بنا بر روایت اوناپیوس Eunapius (چاپ دیندورف Dindorf، ص ۲۲۲)،

ارشک راهفت مرد بتخت نشاندند؛ ۲- Suren

۳- Kārin سورنی که کراسوس رامغلوب کرد، معروف است. تاسی توس در وقایع سال ۳۲ میلادی یکی دیگر از رجال را به همین نام اسم میبرد (سالنامه‌ها، کتاب ۶، بند ۴۲، مقایسه شود با هر تسفلد گزارش باستان، ج ۴، ص ۷۰ و بعد). شخصی بنام قارن در سال ۵۰ میلادی در جنگهای گودرز و مهرداد وارد بوده و اهمیت داشته است. (تاسی توس، کتاب ۱۲، بند ۱۲؛ هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۶، ص ۶۴ و بعد).

۴- پلوتارخس، کتاب کراسوس، بند ۲۱ و نیز مقایسه شود با یوستیوس، کتاب

۴۱، بند ۲.

۵- پارتها لشگری قریب پانزده هزار نفر بمقاتله اتنوان بردن، که چهارصد تن از

آنها مردمان آزاد بودند یوستیوس، کتاب ۴۱، بند ۲).

که آنها را اعیان درجه دوم باید خواند. این اعیان مقداری زمین مالک بودند و ظاهراً مقصود از مانبدان همین طبقه متوسط بوده است. شباهتی، که میان این اوضاع و ترتیب ملوک الطوائفی اروپا در قرون وسطی دیده میشود، غالباً مورخان را متعجب کرده است. چه در جامعه ملوک الطوائف ایران و چه در اروپا این نکته مسلم است، که رابطه تیولداران بزرگ با رعایای خود خیلی محکمتر از رابطه‌ای بوده است، که شاهنشاه، که اعظم تیولداران بود، با تیولداران بزرگ داشته است. در این عهد مقام مرکز سلطنت کاملاً تابع طرز ملوک الطوائفی نبود و حق انحصاری خاندان اشکانی محسوب میشد، با این قید که لزوماً سلطنت از پدر به پسر نمیرسید. پس از مرگ پادشاه بزرگان جانشین او را بدو خواه خود معین میکردند، و اگر اختلافی میافتاد، شمشیر در میان حکم میشد. هر طایفه یکی از شاهزادگان اشکانی را اختیار کرده، برای رسانیدن او بمقام شاهنشاهی مجاهده مینمود.

درست معلوم نیست، که حکام ایالات چه ارتباطی با تیول و اقطاع داشته‌اند. احتمال میتوان داد، که تیولداران بزرگ غالباً بحکومت آن ایالاتی منصوب میشده‌اند که خود در آنجا دارای آب و خاک بوده‌اند. در هر حال حکومت‌های ولایات به افراد شش خاندان ممتاز و دودمان سلطنتی اختصاص داشته است. برای سنجش این حکام عهد اشکانی باشهربانان دوره هخامنشی گوئیم، که قلمرو حکام اشکانی خیلی کمتر از ساتراپی‌های هخامنشی بوده، ولی قدرت و استقلال حکام نسبت به شهربانان

۱ - شاید این تصادف و اتفاق صرف نبود، که ایالت پارت (یعنی سرزمینی، که منطبق با حوزه شهربان‌نشین هخامنشی بهمین نام است)، که نخستین مرکز اقتدار سلسله اشکانی بشمار می‌آمد، در آن زمان بیش از سایر قطعات ایران پاره پاره شده بود. بنا بر قول ایزیدور خارا کسی این ساتراپی به شش بخش تقسیم شده و شش حکومت داشت. یکی از آنها هیرکانی بود، که ظاهراً تیول موروث خاندان گیو بشمار می‌آمد، که یکی از فرزندان یا نوادگانش بنام گودرز به سلطنت رسید. این گیو ظاهراً منسوب یکی از بیوتات درجه اول مملکت بود. رکهرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴، ص ۵۸.

بیشتر بوده است. چنین بنظر میرسد، که نه تنها ولاتی، که از تخمه شاهی انتخاب میشدند، عنوان شاه داشتند - چنانکه همیشه در ایران مرسوم بود - بلکه هر يك از ایالات هیجده گانه اشکانی را يك «پادشاهی» میخواندند.<sup>۱</sup> پس عجب نیست، که مورخان عرب دوره بین اسکندر و ساسانیان را عهد «ملوك الطوائف» خوانده اند و این کلمه ترجمه از لغت «کذگ خودای»<sup>۲</sup> پهلوی است، که بمعنی صاحب خانه یا والی می آمده است.

قدرت سیاسی بولداران بزرگ در شورای اشرافی تجلی میکرد، که حدودی باختیارات شاهنشاه میگذاشت. یوستی نوس این مجلس شورای را «سنا» خوانده است<sup>۳</sup> و ما میدانیم، که سرداران و حکام از میان اعضاء این مجالس انتخاب میشده اند<sup>۴</sup> بنابراین حکومت و سرداری شغل مسروث نبوده است. اعضاء سنا خود را خوبشاوندان شاهنشاه میخوانده اند و همه از خاندان سلطنت یا از افراد شش دودمان ممتاز دیگر بوده اند، زیرا که در میان سرداران پارتی بسیاری سورن و قارن نام داشته اند و نیز معلوم است، که این دو خانواده خود را از حیث نسب همدوش دودمان سلطنتی می شمرده اند. همچنین قرابنی در دست است، که انجمن دیگری هم برپای بوده و آن را مجمع «دانایان و مغان» میتوان نامید. سلاطین اشکانی رأی آنان را در امور محل اعتناء قرار میدادند و ظاهراً در حوادث مهمه - وسیله فتوای دینی مداخلاتی

۱ - پلینیوس تاریخ طبیعی Naturalis Historiae (کتاب ۶، فصل ۲۶).

۲ - این اصطلاح در بندهش ایرانی (چاپ انکلساریا ص ۲۱۴) و کار نامگ دیده

میشود؛ در کتاب بار تلمذراجع به لهجه های ایرانی متوسطه - (Zur Kunde der mittel-

iranischen Mundrten) ج ۳، ص ۳۵.

۳ - کتاب ۴۲؛ بند ۴، فقره ۱.

۴ - استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۹؛ یوستی نوس: کتاب ۴۱، بند ۲، فقره ۲.

۵ - استرابو، کتاب ۱۱، فصل ۹.



مینموده‌اند.<sup>۱</sup> لکن چنین مینماید، که نفوذ این انجمن چندان قوتی نداشته و هرگز شنیده نشده است، که مجمع «دانایان و مغان» در سرنوشت سلطنت اشکانی تأثیری کرده باشند. قدرت آن فقط مشورتی بوده است برخلاف «مجلس سنا» که در کشور قوه حقیقی محسوب میشده است.

عده قلیلی از اشراف درجه اول، که عضو مجلس سنا بودند، حق اشتغال همه مقامات مهمه مثل مشاغل درباری و سایر کارهای عمومی را بخود اختصاص داده بودند. از این جا معلوم میشود، که نجبا و ملوک الطوائف در عین حال حائز مقامات درباری و قضائی نیز بوده‌اند. اطلاعات قلیلی، که راجع به تأسیسات و تشکیلات دولت پارت از منابع یونانی و رومی بدست می‌آید، بامطالبی، که مورخان ارمنی راجع به تشکیلات مملکت خود نقل کرده‌اند، تکمیل میشود. چون ارمنستان از سنه ۶۶ بعد از میلاد تحت تسلط شاخه‌ای از شجره سلاطین اشکانی قرار گرفت، از اینرو تشکیلات حکومت پارت در آن استقرار یافت. موسی خورنی این تغییرات را، که بفرمان اولین پادشاه اشکانی ارمنستان موسوم به ولرشک<sup>۲</sup> رخ داده، به طریق جالب توجهی نقل کرده است.

این پادشاه نخست بترتیب و تنظیم دودمان سلطنتی پرداخت. رئیس خانواده باگراتونی، که مورخین او را از نژاد یهود دانسته‌اند، رسماً بریاست دودمان نصب

۱ - استرابو گوید: انتخاب شاهنشاه همیشه در این دو انجمن صورت می‌گرفت.

بعقیده من مفهوم آن اینست، که اول «شورای خوبشاوندان» («سنا») پادشاه را معین می‌کرده و بعد این انتخاب در انجمن دانایان و مغان تأیید می‌گردیده است.

۲ - ولرشک Valarshak صورت ارمنی ولاگاز Volagase است با پساوند «اک». در واقع مؤسس سلسله اشکانی ارمنستان تیریدات برادر ولاگاز اول شاهنشاه پارت بوده است. تیریدات را در سال ۶۶ میلادی نرون امپراطور روم رسماً بیادشاهی ارمنستان شناخت (نگاه کنید: مارکوارت، مجله انجمن شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۴۹). تاریخ موسی خورنی بوسیله لانگلووا بزبان فرانسه ترجمه و در مجموعه مورخان ارمنستان طبع و نشر شده است (ج ۲، ص ۸۲ بهد).

شد و حق نهادن تاج بر سر پادشاه<sup>۱</sup> و فرماندهی سواره نظام یافت و این دو مقام در خانواده او موروثی شد. و نیز از حقوق او این بود، که میتوانست دیهیمی با سه رشته مروارید بدون طلا و جواهر دیگر در موقع ورود بدربار یا اطاق شاهی بر سر گذارد. ولرشک رئیس طایفه ممتاز دیگری را عهده‌دار نصب جواهرات سلطنتی بر لباس پادشاه قرار داد. طایفه ممتاز دیگری هم بود، که مستحفظین خاصه پادشاه، از آن اختیار میشدند. سایر مقامات از قبیل میرشکاری پادشاه و مباشرت انبار گندم و ریاست تشریفات و امانت خلوت و ریاست ساقیان و اداره امور قربانی و شغل بازداری و نگاهبانی اقامتگاه تابستانی و نگهداشتن رایب و علم در پیشاپیش پادشاه در روز جنگ، با افراد خانواده‌های دیگر تفویض شد. چنین پیدا است، که همه این طوایف و خانواده‌ها، در آن موقع از دودمان‌های درجه اول نبوده‌اند و ولرشک آنها را باین مقامات رسانید. زیرا که موسی صریحاً گوید، که رئیس ساقیان پادشاه بدرجه حکمرانی نخر<sup>۲</sup> رسید و متصدی حفظ اقامتگاه تابستانی «مانند اعضاء خانواده سلطنتی» شرف یافت.

ولرشک پس از آنکه در بار خویش را باین ترتیب منظم کرد، حکومتها و اقطاعات وسیع ببزرگان دولت عطا نمود. موسی و دیگر مورخان ارمنی در استعمال کلمات «امارت» (اقطاع) و «حکومت» (ایالت) دچار اشتباه بزرگ شده و یکی را بجای دیگری بکار برده‌اند. موسی مثلاً میگوید ولرشک به گبل<sup>۳</sup> (مباشر انبار گندم) و ابل<sup>۴</sup> (رئیس تشریفات و رئیس خلوت) قرائی بخشید، که بنام آن موسوم گردیده است

۱ - این امتیاز در ایران اشکانی مختص خاندان سورن بوده است.

۲ - نخر Nakharar شکل ارمنی يك عنوان ایرانی است، که مادر ایران ساسانی آنرا بصورت نخوذار Nakhvadar باز می‌یابیم. (آمیانس مارسلینوس، کتاب ۱۴، بند ۳، آنرا نهودارس Nohodares نوشته و بفایده اسم خاص پنداشته است). عنوان دیگری که از همین ریشه است نخوارگ Nakhvaragh میباشد (بلهجه شمال غربی)، که بصورت نخویر Nakhver و نخویرگ Nakhveragh (در لهجه جنوب غربی) نیز آمده است. رک بنویست در مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۶-۷.

و بعد گوید حکومت گبلتان و ابلتان<sup>۱</sup> همین است. شکی نیست، که در اینجا کلمه «حکومت» (فخر و تیون<sup>۲</sup> بجای «امارت» (اقطاع) بکار رفته است. موسی در ضمن شمردن «امارت» و «اقطاعی» (نهیپتوتیون)<sup>۳</sup>، که ولرشک بزرگان ارمنی تفویض کرد، گوید، که خاندان گوچر والی (بدیشخ) شمال شدند، ولی این «ایالت» را «اقطاع» (نهیپتوتیون) مینامد<sup>۴</sup>. باری نمونه این اشتباه و اختلاط مورخان بسیار است و به هیچ طریق نمیتوان آنرا توجیه کرد، مگر آنکه فرض کنیم که بعضی از حکومتهای ارمنستان موروثی بوده و رفته رفته بصورت «امارت» درآمده است و از این حیث ارمنستان از ایران پیشتر افتاده است<sup>۵</sup>. ظاهراً بدیشخ عنوان چهارمرزبانی بوده، که ولایات چهارگانه سرحدی را، که در چهار جهت کشور واقع بوده، حراست میکردند<sup>۶</sup>. معمولاً هر کس باین مقام میرسید، اقطاع بزرگ در آن ناحیه باو عطا میشد. بنابر نوشته‌های موسی، مقام بدیشخ بزرگ قسمت جنوب غربی ارمنستان به شرشن<sup>۷</sup> از خمانواده سنصر<sup>۸</sup> داده شد و این شخص علاوه بر مقام مزبور مالک

۱- لانگلو، ج ۲، ص ۸۳.

۲- nahhararut'iun

۳- nahapetut'iun

۴- ایضاً، ص ۸۴ نهیپت Nahapet و نخر رجاکی از دو منصب مختلف است.

دک بنو نیست، ص ۷.

۵- بعقیده ما کلا MacIer (چهار کنفرانس راجع به ارمنستان، پاریس ۱۹۳۲)

در ارمنستان وضع ملوک الطوائف در واقع وجود نداشت و در آنجا آیین تیولسرداری مرسوم نبود. آنچه که بعقیده او در تاریخ ارمنستان واقعیت دارد، خاندانهای بزرگ و رؤسای اعظم طوائف است و کار عمده پادشاهان ارمنی هم ایجاد توافق و راه آمدن با اینان بوده است.

۶- در باب بدیشخهای ارمنستان دک مارکواریت، ایرانشهر، ص ۱۶۵ و بعد.

بعقیده مارکواریت ایجاد بدیشخهای چهارگانه از کارهای تیگران بزرگ است.

۷- Sharashan

۸- Sanasar

شهرستان ارزن<sup>۱</sup> و مضافات آن و کوهستان توروس<sup>۲</sup> و سرتاسر کوئله سیری<sup>۳</sup> شد .  
از اینکه در تاریخ ساسانیان کلمه بدیشخ بصورت بدخش<sup>۴</sup> دیده میشود، چنین استنباط  
مینمائیم که منشأ این عنوان ایران بوده و ارمنستان آنرا از تشکیلات اشکانی  
اقتباس کرده است . بعلاوه در ایران تقسیم ولایات سرحدی بچهار سرزبانسی  
بوده است<sup>۵</sup>.

کارهای دیگر هم راجع بامور دربار و دولت به ولرشک نسبت میدهند. وی  
قشون را بچندین طبقه تقسیم کرد و ساعات بار و تشکیل شوراها و مواقع تفریح  
را در دربار معین کرد. دو خبیر گزار نصب کرد، یکی مأموریت داشت، که شاه را  
کتاباً از کارهای نیکی، که باید انجام دهد، آگاه سازد و دیگری یادآوری کند، که  
کشیدن انتقام را بخاطر داشته باشد و نیز شخصی نخستین موظف بود، که مواظبت  
کند مبادا پادشاه در حال غضب فرهانی خارج از عدالت صادر نماید و در هر وقت  
بایستی شاه را بعدالت و نوع دوستی راهبری کند<sup>۶</sup> ولرشک قضاتی در شهرها و  
دهات برگماشت و «شهرنشینان را فرمان داد تا رتبه‌ای فوق رتبه روستائیان بگیرند  
و روستائیان را امر کرد، حرمت شهرنشینان را نگاهدارند و اینان را فرمود، که  
بر روستائیان کبر و غرور نفرروشند». باری تمام این تأسیسات و مقررات ارمنستان  
بدون شبهه تقلید از ایران بوده است.

فوستوس<sup>۸</sup> طریقه‌ای را که ارشک (اواسط قرن چهارم میلادی)، پس از دوره

۱- Arzn

۲- Taurus

۳- Colô - syrie

۴- bidhakhsh

۵- کتیبه پایکولی (هرتسفلد، پایکولی، ص ۱۵۶ - ۱۵۵).

۶- نك فصل دوم این ترجمه .

۷- نك نهاية الارب ( برون، مجله پادشاهی، ۱۹۰۰، ص ۲۳۲ ) که گوید بخسرو

اول فرمود وزراء خود را، که اگر حکمی برخلاف انصاف صادر کنیم، دخالت کنید و نگذارید.

۸- لانگلووا، ج ۱، ص ۲۳۶ .

پراشوب سابق، برای تجدید تشکیلات سلطنتی اختیار کرد، شرح میدهد و گوید، که این پادشاه برای ولایات سرحدی فرمانی تعیین کرد و ریاست عالی امور را به خانواده گنونی<sup>۱</sup> (همان خانواده‌ای که در عهد ولرشک بدرجه حکومت رسیده و سمت ساقیگری پادشاه را یافته بود) واگذاشت و اداره امور لشگر را با همه متعلقانش به خانواده ممیکن<sup>۲</sup> سپرد. «اعضاء این دو خانواده و سایر طبقات اشراف مادون آنها، که عنوان حکومت یافته بودند، حق داشتند در حضور پادشاه برمسند جلوس کنند و علائم افتخاری برسر بنهند. بطریق اولی رؤساء خاندانهای بزرگ، که عنوان حکمرانی داشتند، میتوانند بقصر شاهی داخل گشته و در هنگام صرف طعام در میان مهمانان بر(نهند) مسند بنشینند».

حال اگر این اطلاعات و نظایر آن را درست بسنجیم<sup>۳</sup> معلوم میشود، که مناصب و مشاغل باندازه مالکیت ارضی پیوستگی تام به خاندانها نداشته است. پادشاهان قوی الاراده میتوانند از راه تصرف در مناصب و مشاغل برنجبا و اعیان مملکت تسلط پیدا کنند. از طرف دیگر می‌بینیم، که گاهی بعضی اعیان در موقع جان دادن همه حقوق خود را، از طرف رئیس خود، بفرزند محول کرده، او را وارث شغل خود قرار میدادند<sup>۴</sup>. بسا اتفاق می‌افتاد، که امرا و حکام باغی میشدند، ولی اگر از خانواده سلطنتی نبودند، با وجود کمال استقلالی که می‌یافتند، نمیتوانستند عنوان پادشاهی بگیرند<sup>۵</sup>. هر وقت که پادشاه قدرت داشت، خانواده نجبائی را، که

## ۱- Gnuni

## ۲- Mamikon

۳- از جمله فهرست‌هایی، از ازمه بعدی، درباره ترتیب مسندها برخوان پادشاه، که در «شرح زندگی نرسی پاك» (لانگلو، ج ۲، ص ۲۵) و در سند مسکو (ایضاً ج ۲، ص ۲۷-۲۶، حاشیه) آمده است.

۴- مانویل سردار کل (فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۳۰۵).

۵- سنتروک Sanatrük که از اشکانیان بود، نام شاهی بخود نهاد، ولی بدیشخ اعظم موسوم بد بکور Bakur که مانند او علم طغیان برافراشته بود، چون از دودمان شاهی نبود، نتوانست باو تاسی کند (موسی خورنی، لانگلو، ج ۲، ص ۱۳۵).

خطرناك ميديد<sup>۱</sup> قتل عام ميکرد و املاك واقطاعات آنان را خالصه سلطنتي مينمود.<sup>۲</sup> در ميان نجيبا و امراهم غالباً نزاع واقع ميشد. گاهي رئيس خواجه سرايان دربار بقدری اقتدار می یافت که نسبت بخانواده شهربانان نیز تعدی و تجاوز مينمود.<sup>۳</sup> در کتاب فوستوس بیزانسی<sup>۴</sup> عبارتی است، که این احوال را روشن میکند و وضع بزرگان را، که بیک اعتبار مأمور دولت و بیک اعتبار امیر مستقل ولایات بوده اند، ذکر می نماید. و نیز از این کتاب استنباط می شود، که اساس لشگری قدرت آنان متکی باصول ملوک الطوائفی جامعه بوده است. خسرو دوم پادشاه ارمنستان در اواسط قرن چهارم میلادی<sup>۵</sup> با ایرانیان پنجه در افکند و چون میترسید، که در اثناء جنگ از طرف اعیان مملکت، مثل زمان سابق خیانتی صورت بگیرد، چنین فرمان داد: «بعد از این همه اعیان و حکام و صاحبان ولایات، که از هزار تا ده هزار تن سپاهی دارند، باید شخصاً در موکب پادشاه حاضر باشند و هیچیک از آنان حق ندارند در میان لشگرشاهی اقامت گزینند». باین تدبیر خسرو تمام رؤسای دودمانهای باستانی را مجبور نمود، که لشگریان خود را وارد سپاه سلطنتی کنند. خسرو ریاست کل این سپاه را بدو تن از سرداران، که محل اعتماد او بودند، سپرد. قصد خسرو این بود، که ریشه ملوک الطوائفی را از ارمنستان برکند. ولی این تدبیر بی نتیجه ماند و بجائی نرسید. در زمان حیات او یکی از دوسردار طرف اعتمادش، که واچه<sup>۶</sup> نام داشت همه حکام و افواج محلی آنها را گرد آورده، بجنگ ایرانیان برد،<sup>۷</sup> اکنون اگر عطف نظر بجانب تشکیلات دولت پارت در ایران بکنیم، می بینیم

۱- موسی، لانگلو، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۱۷.

۳- ایضاً. ج ۱، ص ۲۵۰.

۴- لانگلو، ج ۱، ص ۲۱۷.

۵- پیش از تجدید سازمان مملکت توسط ارشک.

آنچه مورخان یونان و روم قدیم در آن باب می‌نویسند، بی‌شبهت بتشکیلات دولت اشکانی ارمنستان نیست. از مختصات آن تضادی است، که در میان قدرت شاهنشاه با قدرت نجیبی ملوک الطوائف، که در عین حال از عمال دولت هم بشمار می‌آمدند، موجود بود. نمونه کامل امراء دولت اشکانی «سورن» است، که خصم کراسوس رومی بود و پلوتارخس در حق او چنین مینویسد: «سورن در ثروت و بزرگی و افتخار بعد از شاهنشاه شخص اول ایران بود. از حیث فضیلت و لیاقت سرآمد پارتیان بشمار می‌آمد. از لحاظ بلندی بالا و حسن اندام مانند نداشت. هنگام لشکر-کشی هزار شتر باروبنه او را میبرد و دوستان اربه مخصوص حمل همسران و همخوابگان او بود. هزار سوار زره‌پوش و عده بیشتری سرباز سبک اسلحه در رکاب او میرفت. زیرا او رویهم ده هزار سوار داشت، که قسمتی از گماردگان و قسمتی از بندگان او بودند.» در روز نبرد خود را می‌آراست و زینت میکرد و در پیشاپیش سپاه خود قرار میگرفت. «دلیری او بحدی مشهور بود، که باوجاهت زنانه او نمیساخت، زیرا که سورن بتأثر رسم مادها روی خود را غازه می‌بست و آرایش میکرد و گیسوان خود را بدو قسمت مینمود، اما سایر پسارت‌ها گیسوان را برسم سگ‌ها بلند و ژولیده می‌گذاشتند تا هیبتی وحشتناک داشته باشند!» سورن حرم خود را همراه میبرد و در عین جنگ شبهارا بعیش و نوش و شراب‌خواری و استماع موسیقی

۱- پلوتارخس، کراسوس، بند ۲۱ و ۲۲. مقصود پلوتارخس از «سایر پارتیان» انبوه لشکر سورن است، زیرا که ظرافت‌های مادی بیشک در طبقه اشراف رواج داشته است. در نقوش سکه‌ها پادشاهان پارت از مهرداد اول بعدباریش و موی مجعد دیده میشوند. یوستینیوس در جایی که سخن از پارت‌هاست (کتاب ۴۱، بند ۲) چنین گوید: Vestis olim suimoris Posteaquam accessere opes, ut Medis perlucida et fluida.

راجع بزندگی پارت‌ها میتوان از پلینیوس (کتاب ۱۰، فصل ۵۰؛ کتاب ۱۱، فصل ۲۶؛ ۲۹؛ ۵۳ و کتاب ۱۲، فصل ۳؛ ۱۷ و کتاب ۱۴، فصل ۳؛ ۲۲) و یوستینیوس (کتاب ۴۱، بند ۳) اطلاعات سودمندی بدست آورد.

و آواز و تفریح می گذرانید.<sup>۱</sup>

عاقبت شاه از قدرت سوزن بر شک آمد و با وجود قدرتی، که داشت، بر او غلبه کرد، زیرا که شاه با هر یک از بزرگان، که در میافتاد - هر گاه بزرگان متحد نبودند بروی چیره میشد. اما اگر بزرگان یار میگشتند، غالباً او را خلع و دیگری را نصب مینمودند.

سلطنت اشکانیان، اگرچه هرگز بقدرت و ثبات سلطنت هخامنشی نرسید، ولی صورتاً حکومت آنان استبدادی بود. اختیارات شاهنشاه محدود بقانونی نبود و اگر بخت و اتفاق با او یار میشد و موانع را از میان برمیداشت، با کمال استبداد و خود سری فرمانروایی میکرد. ترس شاهنشاه مخصوصاً از افراد خانواده خود بود، زیرا که ایرانیان با احترام جلی و تقریباً مذهبی سلطنت را حق خاندان شاهنشاهی میدانستند و بنابراین بزرگان جرأت نداشتند، قبل از یافتن یک مدعی سلطنت از تخمه اشکانی، علم مخالفت با شاه را برافرازند. بهمین جهت سلاطین اشکانی بیرحمانه افراد خاندان خود را میکشتند. اما این تدبیر غالباً مفید نمی افتاد، زیرا که مردم ناراضی عاقبت کسی را، که از قتل عام جان بسلامت برده بود، می یافتند و او را در کشیدن انتقام مدد میکردند.

معمولاً کسی بشاهنشاه دسترسی نداشت<sup>۱</sup>. از جمله امتیازات شخص سلطان این بود، که دیهیمی<sup>۲</sup> بلند بر سر میگذاشت و بر تختی زرین میخفت. ارتبان سوم پادشاه

۱ - پلوتارخس، کراسوس، بند ۳۲.

۲ - تاسی توس (آنال ۲، بند ۲).

Prompti aditus, obiva comitas, ignotae Parlis virtues.

عبارتی که چندان قابل اعتماد نیست، نزد فلاویوس فیلوستر اتوس (کتاب ۱، بند ۲۷) دیده میشود؛ بهر خارجی که وارد یکی از بلاد میشد، مجسمه زرین پادشاه را میدادند و او را مکلف پرستش آن مینمودند. در اینجا مراد شهر بابل است.

۳ - آرایش موی سر هخامنشیان نیز چنین بوده است. در مواقع رسمی مهم پادشاه پارت بجای تاج دیهیمی کنگره دار هخامنشی دیهیمی مروارید نشان بر سر میگذاشت و آنرا هر دیان Herodien (کتاب ۶، بند ۲) «دیهیم مضاعف» نامیده است.



اشکانی، محض تجلیل یکی از شاهان اقطاعی موسوم به ایزات ادیابنی، بطور استثناء این امتیاز را باو عطا فرمود. در قصر سلطنتی تیسفون تختی از زر موجود بود، که در سال ۱۱۵ میلادی بدست تراژان قیصر روم افتاد. پادشاهان اشکانی، مانند هخامنشیان محل‌هایی بنام «فردوس» تعیین کرده بودند، که در آن شیر و خرس و پلنگ برای شکار نگاه میداشتند<sup>۱</sup>. در نتیجه اهمیتی، که در دربارهای شرقی بحرم داده میشد، غالباً خواه چه سرایان در امور کشور نفوذی معتنا به داشتند<sup>۲</sup>. وقتی که شاهنشاه سفر میکرد، جماعتی کثیر از نیزه‌داران نگاهبان او بودند<sup>۳</sup>. بتقلید هخامنشیان، سلاطین اشکانی هم مقرر کرده بودند، که هر کس بحضور شاهنشاه شرفیاب میشد، باید هدایائی بگذارند<sup>۴</sup>. خزانه خاص شاهنشاه باختر این کشور یکی بود. در خزانه پادشاه خراج کشورها جمع میشد و ثروتی هنگفت در این گنج‌ها گرد می‌آمد<sup>۵</sup>.

## ۲ - اقوام شمال و شرق

کوچ‌نشینانی، که اسکندر کبیر وجانشینانش در شرق ایران تأسیس کرده بودند، تا قرنهای متمادی در این نواحی دور دست پناهگاه تمدن یونانی محسوب میشد. از اواسط قرن سوم قبل از میلاد دیودوتوس<sup>۶</sup> سلطنتی مستقل تشکیل داد، که شامل بلخ و سغد و مرو بود. در نیمه اول قرن دوم پیش از میلاد دمتریوس<sup>۷</sup> پسر اوتیدموس<sup>۸</sup> که تاج و تخت را غصب کرده بود، بتسخیر پنجاب لشکر برد و در هندوستان و افغانستان حکومت راند، ولی بلخ و ممالک مجاور آن بدست مردی اقراطیدس<sup>۹</sup>

۱ - فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۸.

۲ - نگاه کنید مثلاً تاسی توس، سالنامه‌ها ۴، بند ۳۱.

۳ - فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۳.

۴ - ایضاً، کتاب ۱، بند ۲۸ و Seocn، گفتار ۱۷.

۵ - فلاویوس فیلوستراتوس، کتاب ۱، بند ۳۹.

۶ - Diodotos

۷ - Demetros

۸ - Eutydemos

۹ - Eucratides

نام افتاد. این دو پادشاه بمنازعه برخاستند و هر يك در ایجاد کوچ نشینهای جدید یونانی سعی بلیغ نمودند، ولی معذلك در اینوقت تمدنهای بومی از نو شروع به پیشرفت میکنند و اثرات آن در این دوره محسوس است. مثلاً سکه‌های یونانی و بلخی، که دمتریوس ضرب کرده، در يك جانب دارای خطوط هندی موسوم بالقبای آریانی است، که از آرامی گرفته شده است و اقراطیدس مسکوکي رواج داد، که واحد آن يك واحد شرق ایران است. در این هنگام دولتهای کوچک یونانی در دره کابل و پیشاور و غیره تأسیس یافته بود. اندکی بعد دولتهای دره کابل و هندوستان مجتمع شده، دولتی بزرگ تشکیل دادند و در اواخر قرن دوم و اوایل قرن اول قبل از میلاد مناندر<sup>۱</sup> مشهور، که هندیان اورامیلیندا<sup>۲</sup> خوانند، بر آن سلطنت میکرد این شهریار چون در هندوستان بتسخیر ممالکی چند کامیاب شد، دین بودا گرفت و در میان پیروان آن آیین شهرتی عظیم یافت.

در این زمان مهاجرت‌های بزرگ اقوام آسیای مرکزی شروع شده بود<sup>۳</sup> در نتیجه تاخت و تاز قبایل هون، که از اقوام ترك بودند و خونشان باخون مغولسی و چینی آمیخته بود، در ولایت کانسوی چین در نیمه اول قرن دوم قبل از میلاد ابتدا اقوامی، که باصطلاح چینیان یوه‌چی<sup>۴</sup> و وسون<sup>۵</sup> نام دارند، بجنبش درآمدند، بعد سایر طوایف هم شروع بحرکت کردند. پس از چند سال گروهی عظیم از قوم یوه‌چی که «یوه‌چی کبیر» نام دارند، در نواحی جیحون ساکن شدند و ما در این هنگام به نام نژادی تخار یا توغر در این ناحیه برخورد میکنیم. نکته مشکوک این است که آیا یوه‌چی و تخار قوم واحد بوده‌اند، یا یوه‌چیان پس از تسلط بر طایفه تخار بنام آنان خوانده شده‌اند، یا یوه‌چی لقب طبقه سلطنتی تخارها بوده است. قسمتی از ایسن

۱- Menandre

۲- Milinda

۳- رك تحقیقات جدید هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۴، ص ۱۳ و ما بعد.

۴- Yuetchi

۵- Wusun

قوم، که به زبان تخاری ( لهجه A ) تکلم می کرد، خود را ارسی<sup>۱</sup> مینامید. <sup>۲</sup> قبایل سکها پس از آنکه از دره فرغانه اخراج و طرد شدند، بایالات باختر و رنج ( یا باصطلاح مورخان چینی کیپین<sup>۳</sup> ) هجوم آوردند. زرننگ از آن پس سکستان نامیده شد و سیستان کنونی قسمتی از آنست. سکها یا هندوسکاییان در آنجا سلطنتی تأسیس کردند و از زمان شاهنشاهی مهرداد دوم ( ۸۸ - ۱۲۳ قبل از میلاد ) خراج گزار دولت اشکانی شدند. موئس<sup>۴</sup> نام پادشاه این طایفه، که در قرن اول قبل از میلاد حکومت میکرد، و پسرش ازس<sup>۵</sup> تسلط خود را بر ناحیه پنجاب بسط دادند.

در طی قرن اول قبل از میلاد یک شعبه از اشکانیان جانشین سلسله سکهای سکستان شدند<sup>۶</sup> و گوندفارس<sup>۷</sup> یا گوندفر<sup>۸</sup>، که از حدود سال بیستم میلادی بعد سلطنت یافت، از پادشاهان مقتدر این سلسله بود و ظاهراً شانه از زیر بار اطاعت اشکانیان خالی کرد. سکههایی بنام این شهریار در سیستان و هرات و قندهار حتی در پنجاب پیدا شده است. بنابر کتاب اعمال سن توماس، گویا این مبلغ مسیحی در عهد سلطنت گوندفارس بهندوستان سفر کرده است.

باوجود آشوبی، که بعلمت مهاجمات اقوام پدید آمد، ممالک شرقی ایران

### ۱- Arsi

۲- شدر در مشرق زمین Morgnland، ۲۸، ص ۸۸، یادداشت ۲ و نیز مقایسه شود با بیلی، بولتن شرقی، ۸، ص ۸۸۳ و ما بعد و همچنین هارلون G-Haloun در مجله شرقی آلمان، ۱۹۳۷، ص ۲۴۴ و بعد و نیز متینگ در بولتن شرقی، ۹، ص ۵۲۵ ( arsi = U-sun, Wusun، ص ۵۶۳ ) .

### ۳- Kipin

### ۴- Maucs

### ۵- Azés

۶- طبق قول هر تسفلد سلسله پارتی از دوره سورن بود. گزارش باستان، ج ۴، ص ۷۰ و بعد .

### ۷- Gundophares

### ۸- Gundotarr

و نواحی مجاور آن آبادی و عمران فوق العاده داشت. جنگجویان چادر نشین ، وقتی که باین ناحیه میآمدند، درزندگی سکنه آن تغییر بسیاری وارد نمیگردید. حکومت محل بدست عده قلیلی از رؤسای طوایف بیگانه میافتاد، اما تمدن بومی در آن عده نفوذ میکرد. بهمین جهت آثار تمدن یونانی در طی قرون متمادی با آثار تمدن ایرانی و هندی مخلوط و آمیخته ماند و اقوام آرام این سرزمین در تحت تسلط حکومتهای پی در پی خارجی بتجارت خود مشغول بودند و از این راه سود بسیار بردند. کم اتفاق میافتاد ، که روابط تجاری قطع شود . امپراطوران چین، بجهت تسهیل تجارت با ممالک غربی آسیا، غالباً هیئت‌هایی از نمایندگان رسمی بممالک آسیای مرکزی میفرستادند.

درخوارزم از قرن دوم قبل از میلاد اقوام آئورس<sup>۱</sup> رامی بینیم، که نویسندگان چینی آنرا ین تسی<sup>۲</sup> نوشته‌اند. در طی قرن بعد اقوام آئورس بحرکت درآمده ، رو بجانب غرب نهادند، یعنی همان راهی را پیش گرفتند، که سابقاً سگ‌ها و سمرتها گرفته بودند. بعد از نیمه اول سده نخستین پیش از میلاد نام آئورس محو شد و آنان الان<sup>۳</sup> خواندند و این کلمه همان لفظ آریا می باشد. که در لهجه شمال ایران باین صورت درآمده است. بعد از آنکه قبایل وحشی بارو با هجوم بردند، قسمتی از طایفه الان بسمت غرب مهاجرت کرد و از آن قسمت، که در جنوب روسیه باقی ماند، جز قوم اوست، که امروز در قفقاز ساکن است، اثر دیگری نمانده است .

کمی بعد از وفات گوند فارس، قندهار و پنجاب بدست يك سلسله از طایفه یوهچی افتاد، که آنها را از نژاد سگ‌ها نیز میدانند و معروف به کوشانیان هستند. پادشاهان کوشان کسوجوله کادفیزس<sup>۴</sup> و ویمه کادفیزس<sup>۵</sup> جانشین او تمام قلمرو یوهچیان و تخاریان را با قسمت اعظم مستملکات سگ‌ها بتصرف خویش در آوردند.

۱- Aorse

۲- Yen-tsai

۳- Alân (Alain)

۴- Kudiula-Kadtises

۵- Vima-Kadtises

عاقبت بعد از سال ۱۲۵ میلادی این کشور به پادشاهی تعلق گرفت کانیسکا نام، که در ادبیات بودایی شهرتی بکمال دارد و از مبلغین بزرگ و معتقدین مؤمن دیانت بودا بشمار است.<sup>۲</sup>

۲- برای اطلاع بیشتر منابع ذیل را ببینید:

۱- Kaniska

A, von Gutschmid, Gesch, Irans u, seiner Nachbarlander Tabingen 1888  
فون گوتشمید، تاریخ ایران و همسایگانش

Von Salles, Die Nachfolger Alexanders des Grossen in Baktrien und Indien, Berlin 1879  
فون سالس، جانشینان اسکندر بزرگ در باختر و هند  
percy Gardner, The Coins of the Greek and Scythic Kings of Bactra and India in the  
برسی گاردنر، سکه‌های سلاطین یونانی و سکاایی در باختر و هند

British Museum, London, 1885

وارویک روث، فهرست مسکوکات پارت

Warwick wroth, Cat. of the Coins of Parthia, London 1903.

Droin, Monnaies des Grands Kouchans  
دروئن، سکه‌های کوشانیان کبیر  
Rev. numism. 1896

هیرت، چین و مشرق رومی

F. Hirth, China and the Roman Orient, Leipzig, Munchen, 1885.

هر آنکه، مطالبی از منابع چینی برای شناختن اقوام ترک و سکه‌های آسیای مرکزی  
Franke, Beitrage auz chineschen Quellen zur Kenntnis der Turkvolker und Skythen Zentral asiens, (Abh, pr. Akad. l 1904)

A. Hermann, Die altern Seidenstrassen zwischen China u. Syrien, Berlin 1910.  
هرمان، راه‌های قدیم ابریشم بین چین و شام

راب سون، تاریخ هندوستان معروف به کمبریج، ج ۱

E.I. Rapson, The Camdridge History of India, Gambr. 1922.

## ۲ - عقاید و افکار دینی<sup>۱</sup>

دین قدیم آریاها بر پرستش قوای طبیعت و عناصر و اجرام سماوی استوار بود. معذالك از زمان بسیار قدیم خدایان عمده طبیعت دارای خصوصیات اخلاقی و اجتماعی میشوند. چنین بنظر میرسد، که قبل از جدا شدن دوتیره هندی و ایرانی

→

استن کونو، مطالعه راجع بهندوسکاییها (گزارش اکادمی پروس) 'Sten Konow' Indoskythische Beiträge (Sitz. pr. Ak. 1916, p. 787.)

F. W. K. Muller, Toxri und Kuisan. Sitz.pr. Ak.

1918' p. 566.

مولر، تخاری و کوشان

استن کونو و وان ویک : عهد کتیبه‌های «خارستنی» هندوستان and Sten Konow,

W.E. van Wijk, The Eras of the Indian Khaosthi

Inscriptions (AO, III, p. 52 sqq.)

استن کونو، یادداشت‌های راجع به تاریخ «هندوسکایی» Sten Konow, Notes on

Indo-Scythian Chronology. (Journal of Indian History ,

XII, nn. I)

تاریخ پادشاهان کوشان، که خیلی اسباب بحث و جدال شده است، ظاهراً بعد از تحقیق علمای ذیل در کلیات روشن و ثابت گردیده است. استن کونو - وان ویک - هر تسلفد، گزارش باستان، ج ۴، برلن ۱۹۳۲، ص ۱۱۶ - ۱ و پ. پلیو P. Pelliot، تخاریان و کوشانیان Tokharien et Koutcheen مجله آسیائی، ۱۹۳۴، ص ۲۳ و بعد.

۱ - جدیدترین تألیف درباره عقاید و افکار دینی ایرانیان قدیم کتاب نیبرگ است

موسوم به «ادیان ایران قدیم»، که در این بخش اغلب بآن استناد شده است. اصل این کتاب

بزبان سوئدی است و شدر خاورشناس نامی آلمان آنرا بزبان آلمانی ترجمه کرده است

Nyberg, Die Religionen des alten. برای اطلاع بیشتر درباره عقاید دینی

ایرانیان قدیم به منابع ذیل مراجعه شود :

H. Lommel, Die Religion Zarathustras, Tubingen 1930

لومل، دین زردتشت

B. Geiger. Die Amesha Spentas, Sitzungsberichte

از یکدیگر، تفاوتی میان دو دسته از خدایان عمده آنها بوده است. یکدسته را دیوها<sup>۱</sup> میخواندند و در رأس آن خدای جنگجویی بنام ایندرا قرار داشت و دسته دیگر را اسوراها (بایرانی : اهور) میگفته‌اند و سردسته آنها ورون<sup>۲</sup> و میترا<sup>۳</sup> بود اکثر دانشمندان بر آنند که مزداه ایرانیان که بمعنی «دانا» و بزرگترین اهورمیباشد، همان ورون قدیم است، که نام اصلیش در نزد اقوام ایرانی فراموش شده است. از لحظه ورود ایرانیان بعرصه تاریخ مابعد و شکل مختلف از مذهب ابتدائی آنها برخوردار میکنیم. یکدسته برپرسش میترا (در متون ایسرانی : میترا) مشغولند، که در این هنگام در رأس دیوها قرار دارد و دسته دیگر، که خدای بزرگ آنها مزدا می باشد .

←

der Wiener Akademie 1916.

میه ، سدسخنرانی راجع به گائای اوستا

Ameillet Trnis Conferences sur les Gashá de l' Avesta,  
Paris 1925.

در باب یشنا رجوع کنید به ترجمه لومل.

Die Yashts des Avesta ubersetzt und eingeleitet von  
H. Lemmel.

در این باب دو مقاله بقلم «هرتل» یکی در «منابع و تحقیقات هندی و ایرانی» و دیگری جزو «رسالات آکادمی ساکس» ، شایان دقت است. در آنجا نویسنده کلیه عقاید و نظریات خود را در باره «نیایش آتش» ، که در جملات و عبارات سده بی زردشتی یافته، بایشها تطبیق میکند:

J.Hertel, Indo-Iranische Quellen und Forschungen, Heft 7  
und Abhandlungen der saksischen Akademie Bd.XLI.NoVI

بنویست ورنو ، ورترو ورتروغن.

E.Benveniste et L.Renou , Vrtra et Vrthragha, Paris 1934.

بیر که لاند ، زردشت پیغمبر ایران.

H.Birrkeland , Zaratstra , Irans profet , Oslo 1943.

۱- daiva

۲- Varuna

۳- Mira

پرستندگان میثر<sup>۱</sup> (مهر) در نیایش او و خدایانی، که در گرد اویند، یشت‌ها را مسرایند و این همان سرودهایی است، که نمونه‌هایی چند از آن که، با اصول دین زردشتی تطبیق شده، در قسمت موسوم به «جدید» اوستا تا امروز برای ما محفوظ مانده است. از جمله این دسته خدایان یکی رشنو<sup>۲</sup> (یعنی راستی) و دیگری سروش<sup>۳</sup> (سروش بمعنای اطاعت) است. این نامها همچون غالب اسامی خدایان اوستایی مانند «مجردات مجسم» بنظر می‌آید. بادعای نیبرگ<sup>۴</sup> این خدایان در حقیقت نماینده و مظهر هیئت‌های اجتماعی می‌باشند. بگمان اورشنو خدای «آزمایش دینی» (ور<sup>۵</sup>) و سروش خدای امت دیندار و آماده دفاع مهرپرست بود. اشی<sup>۶</sup> الاهی باروری و زناشوئی، به مؤمنین برکت در ازدواج و هر گونه سعادت ارزانی میداشت. دیگر از زمره خدایان ورثرغن<sup>۷</sup> (بهرام) خدای حمله و پیروزی - خدای جنگ و خورنه<sup>۸</sup> یافری، که جلال و اقبال شاهان بحق از اوست، می‌باشد و بسی خدایان کوچک دیگر پرستندگان مهر، هنگام قربانی جانوران برای خدایان، خود را با هوم<sup>۹</sup> (هوم پرست می‌کردند و آن مشروب بود، که از فشرده گیاهی بهمین نام) (هوم نزد ایرانیان سم<sup>۱۰</sup> نزد هندیان) بدست می‌آمد. هوم بعنوان خدایی، که مؤمنین را در جذب مذهب گردهم می‌آورد، پرستش می‌شد.

اما اینکه نیبرگ<sup>۱۱</sup> می‌خواهد اردری سوزا اناهیتا<sup>۱۲</sup> (اردویسور بانو ناهید)،

۱ - نیبرگ، دین، فصل ۳.

۲ - Rashnu

۳ - Sraosha

۴ - دین، ص ۶۵ و مابعد و بخصوص فصل ۴.

۵ - Ordalie

۶ - Ashi

۷ - Verethraghna

۸ - Xvarenah

۹ - haoma

۱۰ - soma

۱۱ - دین، ص ۲۶۰ و مابعد.

۱۲ - Aredvlsura Anahita



الاهه آب‌ها و حاصلخیزی راخدای بزرگت فرقه مذهبی دیگری بدانند و آنرا بارود سیحون تطبیق کند، بنظر من محل تردید و تأمل است .

چنین بنظر میرسد، که پرستش مزداه نیز مانند پرستش مهر در سراسر زمین محل سکونت ایرانیان مرسوم بود. زرتوشترا<sup>۱</sup> (زردشت) پیغمبر نیز از میان این دسته در نقطه‌ای از ایران شرقی ظهور کرد. زمان او بهر حال مقدم بر دوران هخامنشی است. زردشت با گناهای خود، که نوعی موعظت نبوی بشعر است، آیین پرستش مزدارا اصلاح و آنرا بر پایه محکمی استوار کرد، که امروز بنام شریعت زردشتی معروف است؛ این پیغمبر در گناها بصورت مردی توانا و پارسا تجلی میکند، که در آرزوی درک حقیقت و مبارزه در راه آنست. وی براهنمایی آنچه، که در عالم جذبیه و مکاشفه و تفکر دریافت، بشدت با پرستش دیوها مخالفت آغاز کرد، که در طی مراسمی پر از شور و مستی با نوشیدن هوم صورت می‌گرفت. دیو از این پس اصطلاحی است، که برای پروردگاران «امت غیر مزدهای» (دیوبستان) بکار می‌رود. زردشت در برابر این گروه دیوان خدای بزرگت: مزداه یا مزداه اهور یا اهور مزداه را قرارداد، که در نزد او خدای عشیره باملت خاصی نبود، بلکه آفریدگار نوع بشر بشمار میرفت. وی دیوها راخدایان دروغی و بدکاری می‌داند، که دشمن اهور مزداه هستند و تضاد و دشمنی این دودسته نزد او اندیشه جنگ و پیکار دو «گوهر» یا دو «خرد»ی را، که از آغاز آفرینش جهان وجود داشته‌اند، پدید آورد. این دو گوهر یکی سپنت مینیو<sup>۲</sup> یعنی گوهر یا خرد توانا، که نوعی تجلی ذات مزداه

### ۱- Spenta Mainyu

### ۲- Zarathushtra

۳- بیلی دریک تتبع بسیار مستندی (بولتن شرقی ۱۹۳۶، ص ۲۷۶ و ما بعد) لفظ

«سپنت» را با جمله «دارای قدرت مافوق الطبیعه» معنی میکنند. در باب «مینیو» راست است که ترجمه آن بلفظ فرانسه «etprit» کاملاً رضایت بخش نیست، اما این کلمه را نمیتوان با یک کلمه مترادف درالسنه جدید تعریف کرد. «مینیو» شاید چیزی شبیه

«I, a pensee en action» باشد. درک، نیبرگت، دین، ص ۱۰۲ و ۱۲۰.

می‌باشد، و دیگری اکمینوی<sup>۱</sup>، یا چنانکه در قسمتهای جدید اوستا ذکر شده، اثر مینوی<sup>۲</sup> یعنی گوهر یا خرد بد کردار است.

در بین ممتازترین یاوران مزداه به شش ایزد برخورد میکنیم، که بعد از زردشت بدانها نام مشترك امش سپنتها<sup>۳</sup> (امشاسپندان، «جاویدان توانا») نهاده‌اند، و آنها از اینقرارند: وهومنه<sup>۴</sup> (بهمن، «اندیشه نیک»)، اش<sup>۵</sup> (رت «نظم نیکو» یا «حقیقت»)، خشتر<sup>۶</sup> («تسلط»)، آرمیتی<sup>۷</sup> (تقریباً: «پاکی روح»)، هوروات<sup>۸</sup> (خرداد، «کمال» یا «صحت»)، وامرتات<sup>۹</sup> (امرداد، «بیمرگی»). در رأس این شش «امشاسپند» باید سپنت مینوی را قرار داد و بدین ترتیب عده امشاسپندان هفت است. در گائاهها هنوز این شش یا هفت امشاسپند دسته بخصوصی نیستند و همچنین در آنجا دو ایزد سروش و اشی را باز می‌یابیم که، سابقاً در گگرد مهر بودند. در گائاهها هنوز تا اندازه‌ای روابطی بین ایزدان و قوای طبیعت و عناصر دیده می‌شود، مثلاً آرمیتی الاله زمین است. نیبرگ<sup>۱۰</sup>، با اذعان به جنبه طبیعی این ایزدان، نامهای ظاهراً مجرد اینان را در گائاهها و همچنین اسامی پروردگاران میثراپی از قبیل سروش و رشنو و غیره را نشانه و مبین اعمال و تکالیف مادی و طبیعی بعضی فرق دینی و اجتماعی می‌داند<sup>۱۱</sup>، ولی در موقعی که سخن در تصریح و بیان این تکالیف است، بیانات وی گاهی بسیار درهم و آشفته میشود. وی منکر است، که پیروان گائاهها، در زمان زردشت، صلاحیت تفکر در معنویات را داشته باشند و بدینسان نیبرگ در اینمورد دارای عقیده ایست کاملاً عکس

۱- Aka Mainyu

۲- Aera Mainyu

۳- Amesha Spenta

۴- Vohu Manah

۵- Asha

۶- Rta

۷- Xshathra

۸- Asmaiti

۹- Haurvatat

۱۰ - Ameretat

عقیده لومل<sup>۱</sup>، که دین زردشت را یک رشته اندیشه‌های فلسفی میدانند. بیشک در نظریه نیبرگک<sup>۲</sup> تا اندازه‌ای حقیقت نهفته است. زردشت فیلسوف نبود، بل عارفی بود از یک امت و جامعه مزداه پرست و تابع سنن و آیین زندگی آنها، که در عالم سیر و تفکر رابطه عمیقی بین سرنوشت و تقدیر بشری و اراده خدایسی مشاهده میکرد و مناظر و جنبه‌های مختلف آن، که تشریح و تفسیرش امروز برای مادشوارست، بصورت سخنان روحانی پرشور و جذبه‌ای در اندیشه او نقش می‌بست و بر زبان او جاری می‌شد، ولی باید همیشه در نظر داشت، که ایرانیان زمان زردشت مردم بدوی و بی‌تمدنی نبودند، بلکه بالعکس پس از ورود باین آب و خاک وارث تمدن کهنی شدند، که اکتشافات آثار پیش از تاریخ این چند ساله گواه آنست و من گمان میکنم، که سخنان معنوی و روحانی نزد ایرانیان آنزمان با وسعت اجتماعی خود دارای ارزش اخلاقی و معنوی و فردی بوده است.

در حقیقت تصویر ایزدان در گائاهها طرحی کلی و اجمالی بیش نیست، ولی برای ایرانیان آن زمان این تصور اینقدر، که امروز بیرنگ و مبهم بنظر میرسند، نبوده‌اند. از افسانه‌ها و داستانهای کهنی، که باین تصاویر جان می‌بخشد، امروزه جزو وصف رنجها و شکوه روان گاونر (گوشورون - درینسا ۲۹)، که یک افسانه قدیمی ایرانی است، که در قالب زردشتی ریخته شده، چیزی باقی نمانده است.

دئنا<sup>۳</sup> (دین) یک اصطلاح مذهبی بسیار مهم و اساسی است و بگمان من نیبرگک معمای این کلمه ظاهراً مبهم و متناقض را حل کرده است<sup>۴</sup> دئنا نخست بمعنای

۱- لومل، دین زردشت مطابق اوستا :

Die Religion Zarathustras nach dem Avesta dargestellt, -  
Tubingen 1930.

۲- دین، ص ۱۱۴ و ما بعد.

۳- daena.

۴- دین، ص ۱۱۴ و پس از آن.

روان مجذوب مؤمن میباشد، سپس جمع روانهای مجذوب را گویند، یعنی جمعیتی که دارای يك آیین نیایش مشترك است، یا بعبارت دیگر امت زردشتی، و منشاء مفهوم کلی کلمه دین در متون ایرانی وسطی نیز از همین جاست.

در گائاهها جهان نيك و جهان بد در برابر هم قرار دارند و همچنانکه هر چه از جهان نيك است در مفهوم کلی اش و باصفت اشون<sup>۱</sup> مشخص و متمایز میشود، عالم شر نیز با اصطلاح مؤنث دروج (دروغ) بیان میشود، که معنای آن «ویران کردن نظم نيك با حيله و تزوير و نادرستی» میباشد. دروغ گساهی بصورت عفريته ای تجسم می یابد و صفت آن درغونت<sup>۲</sup> میباشد. از جمله قوای شراشم<sup>۳</sup> (خشم) فعالترین آنهاست، ولی این دیو، که مردمان و جانوران را آزرده و میکشد، در گائاهها مانند قسمت جدید اوستا دشمن بخصوص سروش نیست. معذلك حالت موازات قاطع و دقیق بین دو عالم خیر و شر، که از مشخصات متون اوستای جدید است، در گائاهها نیز اندك اندك ظاهر میشود. مثلاً چنانکه دروج در برابر اش قرار دارد. الك منه (آك منش، اندیشه بد) مقابل و هومنه قرار گرفته است و الك مینو یا اثر مینیه (خرد شریر، اهریمن) دشمن سپنت مینو (خرد توانا) میباشد. در اثر کوشش این دو گوهر یا دو خرد اصلی، که برادران توأمند، مخاصمه و رقابت در جهان آغاز شده است.

دین زردشت یکتاپرستی ناقص است؛ در این دین ایزدان بسیار وجود دارند ولی میتوان گفت، که همه آنها تجلیات ذات مزدا و در عین حال مجریان اراده اویند، که یگانه «خواست خدایی» است. ثنویت و دوگانگی این دین يك امر ظاهری بیش نیست، چه نبرد بین دو گوهر نيك و بد (دو اصل جهانی) به پیروزی گوهر نيك پایان خواهد یافت. در این نبرد عظیم انسان نیز تکلیفی خاص دارد، زیرا که با ایمان پاك و کوشش در راه پیشرفت حقایق مذهبی و اخلاق و بالاخره سعی در خدمت بقوای

۱- ashavan

۲- dreghvant

۳- Aeshma

زندگی و غلبه بقوای مرگ، یعنی ترقی دادن تمدن مخصوصاً زراعت، بشر خود را در ردیف یاوران «خردنیک» قرار میدهد. در سه اصل «اندیشه نیک»، «گفتار نیک»، «کردار نیک» بیشک دراصل تکالیف دینی منظور نظر بوده است و لسی در هر حال این سه اصل محتوی جرنومه‌های یک «ایده» اخلاقی است، که بعدها بتدریج تکامل یافت. جزای نیکان بهشت و تندرستی و بیماری و ساکن شدن در مقام مینوگان است، و کیفر بدکاران عذاب طولانی در مقام دروگان گذشته از بازخواستی که بلافاصله پس از مرگ از فرد خواهد شد، در گائاه‌ها اشارتی می‌بینیم یک بازخواست و داوری عام و نهائی بوسیله «روان و آتش»، یعنی روان مزده و آزمون آتش (آزمون فلز گداخته)، در روز شمار، و قتیکه آخرین نبرد بین لشگرهای دو گوهر نیک و بد با پیروزی مزده پایان پذیرد.

بین اوستای معروف به «قدیم»، که گائاه‌ها هسته و مغز آنرا تشکیل می‌دهد و «اوستای جدید» چه از لحاظ افکار دینی و چه از لحاظ مقام خدایان و ایزدان فرق بارزی موجود است، چون پس از زردشت روحانیون نتوانسته‌اند خدایان و ایزدانی را، که مقبول عامه مردم بودند، بکلی از میان ببرند، ناچار این ایزدان را در ردیف ایزدان مخصوص گائاه‌ها قرار داده‌اند. یشتهای قدیم، که در ستایش ایزدانی چون میتر و اردوی سورا اناهیتا و ستاره تشری<sup>۱</sup> (تشر که آنرا با شعرای یمانی<sup>۲</sup> یکی می‌دانند) و رثرغن (بهرام) و خورنه (فر، خره) و فروشی‌ها<sup>۳</sup> (فروهرها، فرشته‌های حفاظ مؤمنین) و غیره با افکار و عقاید زردشتی تطبیق شد و علاوه بر آن یشتهای جدیدی طبق آیین زردشت سرودند.

این عمل هنگامی صورت گرفت، که کیش زردشت هنوز محدود بنواحی شرقی ایران بود. بعدها این جنبش دینی سرزمین ماد را فرا گرفت و طبقه روحانیون آنجا یعنی «مغان» عاملین غیور و سرسخت و متعصب این کیش شدند. تاریخ

۱- Tishtrya

۲- Sirius

۳- Fravashi

زردشتی شدن سرزمین مساد بدرستی معلوم نیست، همینقدر می‌دانیم که در زمان داریوش و خشایارشا قوم ماد زردشتی بود، درحالیکه پارس‌ها از یکنوع مزداه پرستی غیر زردشتی پیروی می‌کردند.<sup>۱</sup> از این پس سرزمین ماد مرکز دین زردشت بشمار آمد و این دین در تحولات بعدی خود تحت تأثیر افکار طبقه مغان ماد قرار گرفت و در نتیجه طراوت و تازگی خود را از دست داد و در قالب اصول فقهی خشک و خسته‌کننده‌ای درآمد. دستورهای دینی دقیق برای تنظیم جزئیات زندگی مؤمنین وضع شد و اینان ناگزیر می‌بایستی خود را از شر حملات عده کثیری شیاطین و عفاریت گوناگون، که دیو<sup>۲</sup> نام گرفتند، حفظ کنند. بداستان رستاخیز و روزشمار تفصیل و شاخ و برگ زیادی افزودند، که طبق آنها از نطفه مخفی زردشت تا سه هزار سال در هر هزاره یک منجی ظهور خواهد کرد و با ظهور آخرین منجی یعنی استوت ارت<sup>۳</sup> که «سوشیانت»<sup>۴</sup> یا منجی اصلی و اخص است، این دنیا پایان می‌پذیرد. در آن هنگام پس از نبرد بین دو جهان نیک و بد و آزمون فلز گداخته سعادت ابدی و تغییرناپذیر فرشو کرتی<sup>۵</sup> (تبدیل صورت) برقرار می‌شود.

کتاب موسوم به وندیداد (وی دیودات<sup>۶</sup> یعنی «قانون ضد دیوان») درچنین

۱- رک به تحقیقات جدیدی که من در رساله جدیدالانتشار خود مرسوم به «فصل

اول و وندیداد و تاریخ نخستین تیره‌های ایرانی»

«Le premier chapitre du Vendidad et l'histoire primitive des tributs iraniennes». (D. Vid. Slesk. hist. fil. Medd, XXIX. 4.)

بیان کرده‌ام. بعقیده «نیبرگ» نوعی از این امتزاج و اختلاط حتی در یکی از آخرین مراحل موعظت زردشت نیز دیده می‌شود.

۲- دین، ص ۳۳۶ و ما بعد، دمونولوژی، ص ۲۸ و ما بعد. درباره «منها» رک

بنو نیست. منها در ایران قدیم. Les Mages dans l'Ancien Iran. نشریه انجمن

تبعات ایرانی، ۱۹۳۸.

۳- Astvat-ereta

۴- Saoshyant

۵- frashokereti

۶- Vidaeva-data

محیطی نوشته شده است. این کتاب بزبان اوستایی است، که هر چند زبان مادها نبود، ولی در آنجا هم همچنان برای تألیفات دینی بکار میرفت. وندیداد مجموعه‌ایست از قواعد و دستورات دینی مخصوصاً راجع بانواع ناپاکیها و گناهان و وسایل و طرق تطهیر و توبه و استغفار. در این کتاب از انواع تعدی بموجودات اهورایی (انسان و سگ و بیدستر) و طریقه رفتار با اجساد مردگان و غیره سخن میرود. طبق این کتاب مردگان را باید در دخمه نهاد و طعمه پرندگان ساخت<sup>۱</sup>، چه تدفین یا سوزاندن اجساد باعث آلائش عناصر میشود و باینجهت حرام است. و نیز مس مردگان و زنان حیضه باعث ناپاکی و نجاست است. از کتاب وندیداد اسامی عده کثیری از دیوها (دیوان) و دروجها ( «دروغان» که مؤنث می‌باشد) و «پیری‌کاهها»<sup>۲</sup> (پریان - جادوان مؤنث) بدست می‌آید، که در زمره سپاه خرد شریراند.<sup>۳</sup>

چنین بنظر میرسد، که در کیش زردشتی شایع در ایران غربی، از اواخر عهد هخامنشی این عقیده رواج کلی یافته بود، که اهورمزده (اورمزد) و ائرمینیو (اهرمین) دو برادر همزاد و فرزندان زمان بیکرانه (زروان<sup>۴</sup>) هستند.<sup>۵</sup> یکی از

۱- آگاثیاس (کتاب دوم، بند ۲۳ و بعد) صریحاً میگوید، که بدخمه نهادن مردگان از عادات ایرانیان عهد ساسانی بود. هیون تسیانک زوار بودایی چینی فقط اجمالاً تذکر میدهد، که ایرانیان غالباً اجساد مردگان خود را رها نمیکردند (بیل، ۲، ص ۲۷۸). اینوسترانتزف رساله‌ای درباب رفتار ایرانیان قدیم با مردگان خود بروسی نوشته است و ترجمه انگلیسی آن توسط بوگدانو Bogdanov در «مجله انستیتوی شرقی جی‌کاما» منتشر شده. (شماره ۳، ص ۱-۲۸).

۲- Pairika

۳- دمونولوژی، ص ۲۵ بیه.

۴- Zurvan

۵- در فصل سوم.

فرق مزدیسنی، که نجوم کلدانی در آن نفوذ کلی کرده و نزد مجوس هسای<sup>۱</sup> آسیای صغیر<sup>۲</sup> تکامل یافته بود، منشاء آیین «مهرپرستی» است، که در امپراطوری رم توسعه بسیار یافت<sup>۳</sup>. در این آیین مهر را خدای آفتاب میدانستند.

مهرپرستان و همچنین سایر فرقی، که در اصول دیانت زردشت تغییر کلی داده و بدعت‌هایی نهاده بودند، عقاید و افکار زروانیه را قبول داشتند. بعضی از این فرقه‌ها اهرمن‌پرست بودند یعنی بعبادت اثرمینو میپرداختند.

ایزدانی، که بر روی سکه‌های هندوسکایی دیده میشوند، معرف نوعی دیگر از آیین مزداهی است، که تحت نفوذ عقاید و شرابع هندی، در ایران شرقی بوجود آمده بود و بعدها تحت الشعاع عقاید بودایی گردید<sup>۴</sup>.

#### ۱- Maguscen

۲- کومون، آخر الزمان بنا بر قول مجوسان غربی، مجله تاریخ ادیان، ۱۹۳۱، ص ۲۹ و ما بعد.

F, Cumont, La fin du monde selon les msges occidentaux.

۳- کومون، «متون و ابنيه منقش راجع باسراردین میترا» -

Textes et Monuments

figures relatifs aux Mysteres de Mithra ج ۱ و ۲، چاپ بروکسل

۹۹- ۱۸۹۶ و نیز از همین مؤلف، «اسرار میترا» Les Mystere de Mithra چاپ سوم، بروکسل ۱۹۱۳.

۴- اشناین، ایزدان زردشتی در روی مسکوکات هندوسکایی (مجموعه آثار بابل و شرق)

A. Stein, Zoroastrian Deities on Indo-Scythian coins'

Babylonian and Oriental Record, I, London 1886-87

Notes on Indo-scythian coin-legendt. وست، مطالعه در باب نقوش

مسکوکات هندوسکایی در همان مجموعه، ج ۲، چاپ لندن ۱۸۸۸، کریستنسن، مطالعات زردشتی، ص ۳۶ و ما بعد.



در ایران غربی و بطور کلی در سراسر آسیای قدامی، افکار و تمدن یونانی موجب مزج مذاهب مختلفه شد. در خرابه‌های يك معبد زردشتی واقع در نزدیکی شهر پارسه، که کمی بعد از ویران شدن این شهر بدست اسکندر بنا شده، کتیبه‌هایی بزبان یونانی یافته‌اند، که در آن اهورمزده<sup>۱</sup> و میثر و اناهیتا بنامهای یونانی زویس ماگیستس<sup>۲</sup> و آپولون<sup>۳</sup> و آتنه<sup>۴</sup> ذکر شده‌اند<sup>۵</sup> خدایان بابلی و یونانی را باخدایان ایرانی تطبیق کرده‌اند، مثلاً اهورمزده را بابعل<sup>۶</sup> و میثر را باشمش<sup>۷</sup> اناهیتا را با ایشتر<sup>۸</sup> یکی دانسته‌اند، انتیوخوس اول<sup>۹</sup> پادشاه کماژن (از ۶۹ تا ۳۴ قبل از میلاد) مجسمه‌های بسیاری از «زویس - ارماسدس»<sup>۱۰</sup> (ارماسدس = اهورمزده، اورمزد) و «آپولون - میتراس (مهر) - هلیوس - هرمس»<sup>۱۱</sup> و «آرتاگنس (ورث‌غن = بهرام) - هراکلس - آرس»<sup>۱۲</sup> ویزدی که آنرا «وطن من کماژن بسیار حاصلخیز» مینامد، برپا ساخت و مراسمی دائمی برای عبادت این خدایان یونانی و ایرانی مقرر فرمود. پادشاهان اشکانی لقب «قیل‌هلیان» (دوست یونانی) اختیار کردند و خود را پیرو آداب و فرهنگ یونان نشان میدادند.<sup>۱۳</sup> ولسی این یونانی مآبسی آنها بسیار سطحی بود و اکثر سلاطین این سلسله ظاهراً، در زیر پرده نازکی از

۱- Ahura Mazda

۲- Zeus magiststos

۳- Apollon

۴- Athene

۵- هر تسفلد، تاریخ باستان، ص ۴۴.

۶- Bel

۷- Shamash

۸- Ishtar

۹- Antiochos

۱۰- Zeus-Oromasdes

۱۱- Apollon-Mithras-Helios-Hermos

۱۲- Artagenes - Heracles - Ares

۱۳- اونوالا Unvala، ملاحظاتی در باب دین پارتیان Observations on the

Religion of the Parthians، چاپ بمبئی ۱۹۲۵.

افکار خارجی، بدیانت زردشتی اعتقاد داشته‌اند. بنابراین سنت پارسی جمع‌آوری و نگارش کتب مقدس زردشتی یکبار بفرمان یکی از پادشاهان اشکانسی موسوم به ولاگاز، که معلوم نیست ولاگاز اول (از ۵۱/۵۲ تا ۷۹/۸۰ میلادی) یا ولاگاز سوم (از ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی) بوده، انجام گرفت.

\* \* \*

از زمانی که بخت‌النصر یهود را باسارت برد، این طایفه در بابل و بین‌النهرین زیاد شده، رشته‌های مختلف تجارت و فلاح و صنعت را در دست گرفتند. در زمان اشکانیان یهود بسیار بودند خاصه در نهر دای (شمال بابل) و در سورا و پوم‌بادینا<sup>۱</sup> و ماهوزه<sup>۲</sup> (سلوکیه). در پارس و ماد هم جماعتی از یهود اقامت داشتند.

این جماعت از قرون نخستین میلاد در تحت ریاست رش‌گالوتا<sup>۳</sup> (رأس - الجالوت) صاحب تشکیلاتی شده بودند و شاهنشاه آنان را در زمره ملل متنوعه شناخته و تا حدی استقلال بخشیده بود. رش‌گالوتا مالیات را جمع و قضات را عزل و نصب و سایر امور را اداره میکرد و قانون موسی و احادیث و اخبار یهود را تعلیم و ترویج می‌نمود. مدرسه مشهور «سورا» در آغاز قرن سوم میلادی تأسیس یافت و از آن تاریخ طایفه امورائیم<sup>۴</sup> (علماء یهود) بمطالعه و شرح علوم پرداخته اخبار و تعالیم مختلفه را، که امروز بنام تلمود معروف است فراهم آوردند.<sup>۵</sup>

\*\*\*

راجع بزمانی، که دین نصا را وارد کشور پارت شده، اطلاعات ما بسیار

۱- pumbaditha

۲- Mahoze

۳- Reshgaluta

۴- Amoraim

۵- گرتس Gratz، تاریخ یهود Geschichte der Juden، چاپ ۴، ج ۳، ص ۳۰۰ و ما بعد، ج ۴، ص ۲۵۱ و ما بعد و ص ۳۲۹ بعد. نوی بوئر Neubauer،

جغرافیای تلمود - raphie du Talmoud, Lageog ص ۴۳۶ و ۳۶۰ - ۳۵۶.

لابور، مسیحیت در شاهنشاهی ایران، ص ۷ و ما بعد.

قلیل است<sup>۱</sup>. در قرن اول میلادی دین مسیح در سوریه و آسیای صغیر منتشر شده بود. در حدود سال ۱۰۰ بعد از میلاد جماعتی از مسیحیان در شرق دجله یعنی ناحیه اربل<sup>۲</sup> مسکن داشتند، ولی از انتشار این شریعت در نواحی مشرق اطلاعات صحیحی در دست نداریم.

بنا بر روایات مسیحیان «توماس مقدس» در کشور پارت بدعوت پرداخت و مطابق مندرجات کتاب مجعول «اعمال توماس»، توماس تا سرزمین هندوستان هم پیش رفته است ولی این کتاب را نمیتوان از اسناد معتبر تاریخی شناخت. بعد از اربل شهر کرکوک، که آنرا «کرخای بیت سلوخ» می خوانده اند، ظاهراً مرکز و ملجاء عیسویان در شرق بوده است. در نامه شهاده عیسوی ایران مسطور است که: «از زمان سلطنت بلاش تا سال بیستم پادشاهی شاپور بن اردشیر یعنی ۹۰ سال کرخامکانی مقدس بود و هیچ گیاه ناپاکی در آن نمی رست»<sup>۳</sup>. چون شاپور اول ساسانی پسر اردشیر در سنه ۲۴۱ بتخت نشسته، بنابراین مقصود از بلاش کس دیگری غیر از ولاگاز سوم اشکانی نیست، که از سال ۱۴۸ تا ۱۹۱ میلادی سلطنت کرده است. در هر حال عیسویان در عهد سلاطین اشکانی هیچ مداخله در امور سیاسی نداشته اند. در قرون بعد نامه جعل کردند موسوم به «مکتب آباء مغربی» و تاریخ آنرا آغاز قرن دوم میلادی قرار داده اند. بنا بر این سند جاثلیق شهر سلوکیه خود مختاری مطلق داشته و میتوانسته بمراسم مذهبی و تقدیس بطرکی خود نایل شود، بدون اینکه مجبور باشد بشهر انطاکیه برود. ولی حقیقت امر این است، که مقام کاتولیکوس (جاثلیق) در عهد اشکانیان وجود نداشته است.

- ۱- لا بور، ص ۱۷-۹. زاخو Sachau، تاریخ اربل Die Chronik Arbela  
رساله آکادمی پروس ۱۹۱۵. بود کیت F.C. Btrkitt تاریخ قدیم کمبریج  
Ancient History The Cambridge، ج ۱۲، ص ۴۲۲ و ما بعد.  
۲- زاخو، کتاب سابق الذکر. ص ۱۲ و ما بعد.  
۳- هوفمان، ص ۴۶-۲۵.

\* \* \*

اختلاط اقوام و نژادهای آسیای قدامی، زمینه مساعدی برای امتزاج تمدن‌ها و دیانت‌های مختلف آماده می‌کرده، چنانکه دیدیم فلسفه یونان با شراب‌های شرقی آمیخته شده و نتایج گوناگون داد.<sup>۱</sup> از زمانهای قدیم عقاید ایرانی و سامی در نواحی آرامیان بین‌النهرین مخلوط گردیده بود. عنصر جدیدی، که در این داخل شد، عبادات اسرار آمیز مردم آسیای صغیر بود. افکار فلسفی یونان و نظریات کیمیاگران و افسون‌نگران نیز در این معجون وارد گردید. معنویات و عوامل طبیعی، که معبود اقوام مزبور بود، با اسامی یونانی خوانده شد. اساطیر یونانی و بابلی و ایرانی بهم در آمیخت و اشخاص افسانه‌های شرقی در لباس خدایان یونانی پنهان گشت. اعتقاد بدو عالم جدا از یکدیگر، یکی عالم نیکی و دیگری بدی یا عالم نور و ظلمت و اعتقاد بهشت و دوزخ و یوم الحساب و تجدید جهان و اعتقاد بارتباط تام و پیوند عام مابین افراد انسان و قوای ملکوتی، همه این معتقدات که مخصوص دین مزدایی ایران بود، داخل افکار دینی آسیای قدامی شد. این نکات را از مراسم مرموزی کشف می‌کنیم، که مریدان مطلع انجام می‌داده و مدعی بوده‌اند که بنا بر راهنمایی، که من جانب الله شده و سر آن در کتب مرموزه نگاشته شده، انسان می‌تواند با عبادات مخصوص و ضبط اسرار معین بمعبود خویش تقرب جوید. مندرجات این کتب، که جز دانایان شریعت کسی برمسوز آن آگاهی نداشت، مخلوطی بود از افکار مصری و ایرانی و کلدانی و یهودی.<sup>۲</sup> کتبی معمول بنام

۱- ریک گرسماق، تغییرات ادیان شرقی در اثر افکار یونانی.

H. Gressmann, Die Umwandlung der orientalischen Religionen unter dem Einfluss hellenischen Geistes, Sortrage der Bibliothek Warburg, 1926.

۲- ریک بیده و کومون، مذهب یونانی شده، ج ۲، I. Bidez et F. Cumont.

Les mages hellénisés I-II, Paris 1938

« زردشت مجوس » رواج داده شد<sup>۱</sup> و در بعضی نقاط، که « دین زردشت » آمیخته بسایر عقاید شده بود، زردشت را بصفت « منجی نوع بشر » می خواندند. مذاهب باطنی این دوره محدود به حدود محلی یا ملی معینی نبودند و ادعا می کرد که دین اصلی بشر نزد آنهاست و سایر شرایع عامه بطور ناقص بعضی از آن حقایق را دربردارند.<sup>۲</sup>

در قرن دوم میلادی مذهب گنوستیکی<sup>۳</sup> در کشور روم توسعه یافت<sup>۴</sup> بلاشک قبل از این تاریخ هم افکار گنوستیکی وجود داشته است، زیرا که در میان یهودان اسکندریه هم این افکار رایج بوده است، اما مبدا این مسلک در ظلمات ایام مخفی است. از قرن دوم بعد « گنوستیک ها » برای تأیید اقوال خویش به کتب مقدس عیسوی استناد می جستند. مسلک بازیلید<sup>۵</sup> و مسلک والانتین<sup>۶</sup> و مسلک مرقیون<sup>۷</sup>

۱- دك آلفاریك، خطوط مانویان، ج ۲، ص ۲۰۵ و ما بعد. P. Alfarcic, Les ecritures manicheennes, و نیز کتاب بیده و کومون، ج ۱، ص ۸۵ بعد.  
۲- ریتزن اشتاین، ادیان مرموز یونانی، چاپ دوم، ص ۱۵.

### ۳- Gnosticisme

۴- فرید لندر، مذهب گنوستیکی یهود قبل از مسیح Friedlawer oer volchristliche jadishe Gnostlcismas Gottingen 1898  
Reitzenstein, Die hellenitischen Mysterienreligionen.  
بوسه، مسائل عمده مذهب گنوستیکی،

W. Bousset, Hauptprobleme der Gnosis,  
Wottingen 1907

شولتس، استاد گنوستیکی.

W-Schultz, Dokumente der Gnosis, Wien 1915 .

لگه، پیشروان و رقبای عیسویت F- Legge, Forerunners and Rivaless of Crnristianity, Cambridge 1915 .

۵- Besilide

۶- Valentin

۷- Marcion

و تصوفی، که اوفیت‌ها<sup>۱</sup> و ناسن‌ها<sup>۲</sup> و الکزائیت‌ها<sup>۳</sup> آورده‌اند، نمونه از فرق گوناگون گنوستیکی می‌باشد، که در رسوم مذهبی و عقاید باهم اختلاف دارند<sup>۴</sup>، ولی معذک با وجود این اختلافات يك جريان فکری مشترکی در کلیه آنها مستتر است.

نخست باید «ثنویت» را مورد بحث قرارداد. ولی فرق است میان ثنویت

۱- Ophite

۲- Naassene

۳- Elchosaite

در روز، ظهور عیسویت از آیین گنوستیکی

A. Drews, Die Entstehung des Christentums  
aus dem Gnostizismus, Jena 1924 .

H. Leisegang, Die Gnosis, Leipzig 1924 . مذهب گنوستیکی  
فون وزن دنك، انسان اول و روح بنا بر عقیده ایرانیان، ص ۱۱۱ و بعد

O.G. von Wesendonk, Jrmensch und Seele in der iranischen-  
Uber lieferung, Hannover 1924 .

E. de Faye, Gnostiques. ۱۹۲۵ پاریس، چاپ دوم،  
et gnosticisme.

مقاله شدر در مجله موسوم به «زمان باستان» Die Antike ، ج ۴ ، ص ۲۶۵-۲۲۶ .  
همچنین در مطالعات هارناک Harnack راجع بمذهب مرقیون .

۴- در باب «ابن دیصان»، که در مشرق زمین دارای شهرت خاصی است درک به منابع ذیل:

مقالات فون وزن دنك تحت عنوان «ابن دیصان و مانی» Bardesanes und  
Acta در Orientalia Mani ، ج ۱۰ ، ص ۳۳۶ و ما بعد

مقاله شدر تحت عنوان ابن دیصان الرهایسی در روایات کلیسای یونانی و سریانی  
Bardesanes von Edessa in der Ueberlieferung der gricchischen  
und der syrischen Kirche.

در مجله تاریخ کلیسا Zeitschr.f.Kirchengesch. سال ۱۹۳۲ ، ص ۲۱ و بعد .

مزدائی و دوپرستی گنوستیک‌ها: بنابر اعتقاد مزدیسنان هر يك از دو عالم مذکور دفعة هم معنوی است و هم مادی. ولی گنوستیس‌ها بالعکس عالم روح را عین عالم نور و جهان ماده را عین جهسان ظلمت می‌دانسته‌اند. نتیجه این قسم اعتقاد نسبت به عالم این شد، که بدینی باصل خلقت رواج گرفت و پیروان این فکر بزهد و ترك مایل شدند.

بنابر قول این طایفه، خدا در ماوراء عالم محسوس و حتی در آنسوی جهان معقول است. او پدری است که از نام و نشان و گمان برتر است و فکر بشری را بدامن کبریای او دسترس نیست. جهان بواسطه اشراقات دائمی<sup>۱</sup> یا که از ذات این خدای اصلی صادر میشود، بوجود می‌آید و مراتب این تجلیات نزولی است، یعنی هر يك از اشراقات نسبت بمقابل خود اخص است تا منتهی گردد به عالم مادی، که آخرین اشراق و ناپاک‌ترین تجلیات است. ولی در این جهان مادی شوقی هست، که او را بمبداء الهی باز پس میکشاند. ماده یعنی عالم جسمانی منزلگاه شر است. اما يك بارقة الهی، که در طبیعت انسان ودیعه است، راه نجات را باو نشان میدهد و او را در حرکت صعودی، که از میان افلاك میکند، دستگیری نموده، به عالم نور می‌رساند. این بود اساس اعتقاد گنوستیک‌های متأخر راجع بنظام جهان «انسان» یا «انسان نخست» را وجودی نیم خدا میدانستند و ظاهراً این مفهوم را از اساطیر ایرانی گرفته بودند.<sup>۲</sup> بعضی از گنوستیک‌ها انسان نخست را آدم دانسته‌اند و بعضی او را مسیح ازلی گفته‌اند و طایفه‌ای بر آن بودند که حقیقت انسان نخست در آدم حلول کرده و پس از آن بصورت مسیح ظاهر شده است. اوست نخستین مولود خدای بزرگ، که در ماده نزول کرده و جان جهان محسوب است. او را نیم خدا و عقل و کلمه هم می‌گفتند. با ایجاد این انسان قوس نزول در ماده شروع شده

۱- eon

۲- در باب گیومرد، نخستین انسان، در فصل سوم این کتاب.

و بوسیله او نزاع و کوشش برای نجات صورت می گیرد. اما نجات میسر نیست مگر با عنایت الهی.

از این جاست که در همه کتب گنوستیک ظهور یک نفر رها کننده وعده داده شده است. و همین اعتقاد بود که گنوستیک ها را پیرو دین مسیح کرد، زیرا که منجی موعود را عیسی مسیح دانسته اند.

بعضی از فرق گنوستیک بر آنند، که عیسی خلاص کننده صوفیا از قید ماده است. مقصود از صوفیا عقل آسمانی است، که در ماده افتاده است. فرقه والانتینی معتقد بودند که میان خدای منجی موسوم به سوتر<sup>۱</sup> و صوفیا ازدواج و عروسی واقع شده است و بیاد این واقعه جشن مذهبی، که عبارت از عید حجله عروسان بود، می گرفتند. اساطیر و قصصی، که راجع بتکوین جهان ساخته شده، همه برای تعبیر و تأویل مراسم عبادتی بوده است. اجراء کنندگان این مراسم در طی انجام وظایف خود جدال عظیمی را، که همه آفرینش برای نجات خود در پیش دارند، برای العین مشاهده می کرده اند، که چگونه بوسیله معرفت رهایی میسر تواند شد و زنجیرهای ماده تواند گسیخت. عرفان علم حقیقی است نه علم فکری، دانشی است، که از راه قلب و بطریق کشف و شهود تحصیل میشود و طریق آن توجه بباطن و مشاهده امور معنوی بنا چشم دل است، که انسان را صاحب معرفت عالی میکند و در نشأه جدیدی متولد میسازد. بنا بر قول شدر معرفت<sup>۲</sup> دانش حقیقی است، که بسبب حق بودنش انسان را نجات می بخشد.

اکثر گنوستیک ها، که از طریق آنها کسم و بیش آگاهی داریم، از مردم ولایات شرقی ممالک روم بوده اند. یکی از فرقه های گنوستیک بین النهرین و بابل

۱- Soter

۲- gnosis صورت نخستین و ترکیب بعدی سیستم مانوی Urform und

Fortbildung des manischäischen Systems. ص ۱۲۱.



فرقه ماندائی<sup>۱</sup> است و دیگر فرقه که در کتب عرب آنها را مغتسله نامیده اندویکی از مآخذ کیش مانوی محسوب است<sup>۲</sup>. عرب همه فرقه‌های گنوسستیک مشرق را که افکارشان در زمان اسلام<sup>۳</sup> هم رواجی داشته است، بنام حنیف یا صائبون خوانده است<sup>۴</sup>.

\*\*\*

در دوره تسلط یونانیان دیانت بودایی در ولایات شرق ایران نفوذ یافت. پادشاه هند موسوم به آسوکا<sup>۵</sup>، که در حدود سال ۲۶۰ قبل از میلاد دین بودایی

۱- براند W. Brandt، مذهب ماندائی Die mahäische Religion، لپزیگ

۱۸۸۹.

پالیس S.A. Palis، مطالعه در باب ماندائیان (بزبان دانمارکی) Mandaëiske

Studier، کپنهاک ۱۹۱۹؛ ترجمه انگلیسی این کتاب کپنهاک ۱۹۲۶.

پترسون Peterson، عیسویت و کیش ماندائی Urchristentum und Man

däismus مجله تحقیق راجع با ناچیل Zeitschrift f.d. neutestamentliche

Wissenschaft ۲۷، ۱۹۲۸، ص ۵۵، بعد.

چند متن ماندایی را براندو-پونیون Pognon و لیدسبارسکی Lidzbrski و

ریتزن اشتاین مورد تحقیق قرار داده و منتشر کرده اند که به کتاب پالیس موسوم به Essay

on Mandæan Bibliography 1560-1930 لندن و کپنهاک ۱۹۳۳.

۲- الفهرست، چاپ فلوگل، ص ۳۴؛ مقایسه شود با فلوگل، مانی، ص ۱۳۳ و ما بعد

و شد، صورت اصلی الخ، ص ۶۹.

۳- تصوف، که شد، تعالیم اسلامی راجع بانسان کامل Die islamische Lehre

vom vollkommenen Menschen، مجله شرقی آلمان، ج ۷۹ (۱۹۲۵)، ص

۱۹۲ و ما بعد.

۴- پدرسن A. Pedersen، صائبه The Sâbiens در یک مجلد مطالعات

شرقی که تقدیم پروفیسور برون شده است، کمبریج ۱۹۲۲، ص ۳۸۳ و ما بعد.

۵- Asoka

گرفته بود، دعائی بایالت گنداره (دره کابل) و باختر گسیل داشت. پادشاهی موسوم به اگاتکل<sup>۱</sup> در ابالت رخج و زرننگ سلطنت داشته (حدود سال ۱۸۰ تا ۱۶۵)، سکه‌هایی ضرب کرد، که بر آن نقش بودایی دیده میشود. در اواسط قرن دوم قبل از میلاد اختلاف عقیده بوداییان شمال و بوداییان جنوب موجب تفرقه و ضعف آنان گردید. بوداییان جنوب، که خود را هینیان<sup>۲</sup> (کشتی کوچک) گویند، بیشتر با حکام و سنت بودا عمل میکردند، ولی بوداییان شمال، که خود را مهاییان<sup>۳</sup> (کشتی بزرگ) مینامند، از سایر ادیان هندی اقتباساتی کردند و عقاید عامیانه را استقبال نمودند. شریعت بودا بصورت مهاییان وارد ممالک مرکزی آسیا شد. سلطانی کانیسکانام انجمنی از دانایان گرد آورد و اصول مذهب مهاییان را تثبیت نمود و قوانین آن را مورد تجدیدنظر قرار داده، بزبان سانسکریت تحریر کرد.

بوداییان در قرون نخستین میلادی در ولایت گنداره و بهارها<sup>۴</sup> (بهارها) یعنی صومعه‌های بسیار ساختند امروز در ویرانه‌های آن معابد نقوش برجسته‌ای بسبک آمیخته یونانی و هندی یافته‌اند، که صحنه‌هایی از وقایع حیات بودا و صور بودیستو<sup>۵</sup>، بودایان آینده و غیر ذلك، را مجسم می‌کند. صنعت گنداره در قرن چهارم باوج ترقی رسید<sup>۶</sup>. ظاهراً قدیمترین نقاشی بودایی، که بسبک آمیخته یونانی و هندی ساخته شده و در کاوشهای ترکستان چین اخیراً بدست آمده، متعلق بقرن

۱- Agathocle

۲- Hinayāna

۳- Mahāyāna

۴- Vihāra

۵- Bodhisattva

۵- این کلمه همانست که در فارسی بوزاسف شده است (مترجم).

۶- فوشه. صنعت یونانی و بودایی در گنداره، ج ۲۰۱، پاریس ۱۹۱۸-۱۹۰۵.

A. Foucher, L'art greco-bouddhique du Canara

سوم باشد<sup>۱</sup>.

در «بامیان» مغرب کابل مجسمه های عظیمی از بودا هست، که در کوه کنده اند. در طاقچه هائی که مقر این پیکرهاست، تصاویری دیده می شود، که سبک آنها با نقوش مکشوفه در آسیای مرکزی شباهت دارد و از جهاتی هم شبیه نقوش کتیبه های ساسانی عهد شاپور اول است<sup>۲</sup>.

از سفرنامه هیون تسیانگ معلوم می شود، که تا قرن هفتم میلادی صومعه های بودایی در ایران وجود داشته است و نیز بنا بر روایت او از اتباع سایر دیانات هندی هم جماعتی مقیم ایالات شرقی ایران بوده اند<sup>۳</sup>.

#### ۴ - زبانهای عامه و زبانهای ادبی

آگاهی ما از زبانهای اشکانی و ساسانی، که آنها را اصطلاحاً «لغت متوسط ابران» می گویند، در نتیجه اکتشافاتی، که در ۲۵ سال اخیر در ترکستان چین

۱- اشتاین، ویرانه های زیردینگ ختن Ssmd-buried Ruins of Khotan

لندن ۱۹۰۳؛ ایضاً همین مؤلف، ختن قدیم Ancient Khotan، ج ۲، اکسفورد ۱۹۰۷؛ ایضاً، ویرانه های دشت ختای Ruins of Desrt Cathay، لندن ۱۹۱۲.

گرون ودل، آثار عتیق بودایی در ترکستان چین، برلن ۱۹۱۲، A. Grunwódel, Altbudhistis che Kultstatten in Chinesisch-Turkistan.

فون لوکوک، خوچو، برلن ۱۹۱۳، A. von Le Goq, Chotscho.

۲- الف وی گدار وهاکن، آثار عتیقه بوداییان در بامیان، پاریس- بروکسل ۱۹۲۸.

A. et Y. Godard et Hackin, Les antiquites boudhiques de - Bâmiyân. Nouvelles recherches archeologiques - کاوشهای جدید - باستان شناسی در بامیان a Bamiyan تألیف هاکن بهمکاری ژی- کارل، پاریس ۱۹۳۳.

هاکن، کارهای هیئت باستان شناسی فرانسوی در افغانستان L'oeuvre de la Delegation archeologique francaise en Afghanistan (1922-32) ج ۱، توکیو ۱۹۳۳

۳- بیل، ج ۲، ص ۲۷۸.

صورت گرفته، بی اندازه وسیع شده است. چندین هیئت علمی، که بآن صفحات رفته اند، آثار بسیاری اعم از دینی و غیر دینی بدست آورده اند، که بلغات مختلفه نگارش یافته اند و تا زمان کشف آنها دانشمندان را از بسیاری از آن لغات آگاهی ناقصی بود و نسبت ببعضی هم بکلی بی اطلاع بودند.<sup>۱</sup>

قطعاتی، که این هیئت ها کشف کرده اند، جزء آثار ادبی بوداییان و مانویان و مسیحیان و بلغت سانسکریت و چینی تبتی و اویغوری و پهلوی سکایی و تخاری نوشته شده است و هر یک را متخصصین مورد دقت و تحقیق قرار داده اند، ولی هنوز اکثر آن چاپ و منتشر نشده است.

قبل از کشفیات ترکستان چین، از زبانهای متوسط ایران فقط دو زبان معلوم بود، یکی پهلوی ساسانی، که در جنوب غربی ایران (پارس) متداول و زبان رسمی ساسانیان بشمار میرفته است؛ دیگر زبانی، که در بعضی کتیبه های پادشاهان اول ساسانی در کنار خطوط پهلوی سابق الذکر منقور است و در آغاز دانشمندان آنرا لغت کلدانی پهلوی<sup>۲</sup> می نامیدند، که چندان اسم مناسبی نبود. آندر آس<sup>۳</sup> این لغت اخیر را پهلوی اشکانی، که زبان رسمی دربار پارت بوده، تشخیص داد. این هر دو

۱- هیئت های ذیل در ترکستان چین بکاوشهای باستان شناسی پرداخته اند.

از انگلستان: بریاست « اشتاین » در سالهای ۱۹۰۱ - ۱۹۰۰ و ۱۹۰۸ - ۱۹۰۶

از آلمان: بریاست « گرون ودل » و « هوث » Huth در ۱۹۰۳ - ۱۹۰۲، تحت

نظر « رفون لوکوک » در ۱۹۰۴، تحت نظر « گرون ودل » و « فون لوکوک » در ۱۹۰۶ -

۱۹۰۵، سرپرستی « فون لوکوک » و « بارتوس » Barsus ۱۹۱۴ - ۱۹۱۳.

از فرانسه: تحت نظر « پلیو » Pelliot در سالهای ۱۹۰۹ - ۱۹۰۶.

از روسیه: چندین هیئت علمی، که دوتای آن بریاست « دلدنبورگک »

d'Oldenburg بود ( آخرین آنها در سنه ۱۹۱۵ ).

از ژاپون: از سال ۱۹۱۰ بیعد هم هیئت های متعددی از ژاپن در آنجا کار کردند.

۲- Chaldaeo-Pehlevi

۳- Andreas

زبان را با خطی که مشتق از الفبای آرامی است می‌نوشته‌اند با قدری تفاوت در اشکال حروف. آثار دینی زردشتیان عهد ساسانی را بلغت پهلوی ساسانی می‌نوشته‌اند، لکن آنچه امروز باقی است، استنساخی است، که بعد از انقراض ساسانیان کرده‌اند و غلط و اشتباه بسیار در آن راه دارد. بسیاری از حروف الفبای پهلوی را باقسام چند می‌توان خواند. از این جهت در قرائت آثار قدیم خوانندگان دچار خطا و تردید شده‌اند. بعلاوه خیلی از کلمات حتی از معانی معمول و متداول را با ایده او گرام‌های آرامی می‌نوشته‌اند، یعنی بجای بعضی کلمات در کتابت لغات آرامی می‌نشانند، و لسی در خواندن فارسی آنرا بزبان میرانده‌اند. فقط بدنبال بعضی از ایده او گرامها بخصوص در افعال مزید مؤخر ایرانی اضافه می‌کردند.

در ترکستان چین ناحیه تورفان قطعات بسیار از آثار دینی مانویان بدست آمد، که بخط سریانی موسوم به «استرانژلو»<sup>۲</sup>، بدون ایده او گرام و هزوارش، نوشته شده و همه کلمات آن بصورت ایرانی خالص است. آندرآس فوراً متوجه شد، که هر دو زبان پهلوی سابق الذکر در این قطعات هست. امانه مولر<sup>۳</sup> که اول کسی است، که ایرانی بودن این متون را ثابت نمود و نخستین تلخیص آنها را منتشر کرد<sup>۴</sup>، و نه زالمان<sup>۵</sup>، که تلخیصات مولر را مجدداً بخط عبری طبع نموده و فهرست لغاتی بر آن افزوده<sup>۶</sup>، دو زبان سابق الذکر را درست تشخیص نداده‌اند. اختلاف اصلی

#### ۱- Ideogrammes

#### ۲- Estranghelo

#### ۳- F.W.K. Muller

۴- بفایای اوراق خطی تورفان، ج ۱. گزارش آکادمی پروس، ۱۹۰۴ و ج ۲، رسالات آکادمی پروس، ۱۹۰۴. دو صفحه از یک کتاب سرود مانوی (مهر نامگ)، رسالات آکادمی پروس، ۱۹۱۳.

#### ۵- C. Salemann

۶- تفهیمات مانوی، ج ۱. رسالات آکادمی پروس، پترزبورگ، ۱۹۰۸ و نیز کتاب دیگر همین مؤلف موسوم به «مانیکائیکا» (Manichaica I. V.) ایضا سن پترزبورگ ۱۹۰۷-۱۹۱۳.

این دوزبان پهلوی آندر آس<sup>۱</sup> معلوم کرده و بعد تدسکو<sup>۲</sup> آنرا با شرح و تفصیل بیشتری تأیید نموده است. زبان اشکانیان متعلق به لغت ایران مرکزی است، که فعلاً لهجه‌های ایالات ساحل بحر خزر و سمنانی و لحن‌های نواحی کاشان و اصفهان و لهجه گورانی و غیره از آن حکایت میکنند.

این دوزبان را، که معمولاً بنام لهجه شمالی یا شمال غربی و لهجه جنوب غربی می‌خوانند، امروز کاملاً مورد دقت قرار داده و از رموز صرف و نحوی و صوتی آنها آگاهی حاصل کرده‌اند. این اطلاع دقیق دانشمندان را موفق کرده است، که مقدار تأثیر زبان اشکانی را در پهلوی ساسانی معلوم کنند و معلوم است، که تأثیر زبان نشانه نفوذ تمدن اشکانی در تمدن ساسانی است. لغات بسیار، که مربوط به مفاهیم دینی و سیاسی و اجتماعی است یا اسم اسلحه و وسایل ارتباط و اصطلاحات پزشکی و عبارات عادی حتی بعضی افعال متداول، که در زبان ساسانیان و فارسی کنونی هم رواج دارد، صورت اشکانی خود را حفظ کرده‌اند.<sup>۳</sup> بسی از مستثنیاتی که در فونئیک فارسی هست و خلاف قاعده شمرده میشود، نتیجه نفوذ کلمات لهجه شمالی در لغت زبان جنوب غربی است، که بعد از طلوع ساسانیان زبان رسمی کشور گردید.<sup>۴</sup>

۱- در کتاب مان: تحقیقات کردی و فارسی، بخش ۱، مقدمه ص ۱۴ و ما بعد.

۲- P. Tedesco لهجه شناسی متون ایرانی غربی تورفان.

Dialectologie der Westiranischen Turfantexte.

۳- لنتس عناصر زبان شمال ایران در کلام فردوسی، مجله هندشناسی و ایران شناسی،

ج ۴، ص ۲۵۱ و بعد W. Lentz, Die nordiranischen Elemente in der neupersischen Literatursprache bei Firdosi.

۴- بعقیده شدر (گنومون. Gnomon. ۹، ص ۳۵۸) «لهجه شمالی» متون تورفان.

همان زبان متداول مانویان خراسانی میباشد (ناحیه شمال شرقی شاهنشاهی ساسانی). مانویان پس از قتل پیشوای خود بخراسان پناهنده شدند تا از آزار و تعقیب در امان باشند و در این ناحیه زبان اشکانی بیش از نواحی غربی دوام یافته است.

مردم ایالات شرق بزبانهای ایرانی دیگر تکلم میکرده‌اند. در ردیف قطعات مانوی مذکور، که بدوزبان پهلوی نوشته شده، در تورفان قطعاتی بدست آوردند، که آندرآس آنرا لغت سغدی تشخیص داد. وقتی، که قسمتهایی از عهد جدید (انجیل) بزبان سغدی کشف گردید، مطالعه و فهم قطعات مذکور آسان تر شد. بعد ازچندی متن‌های بودایی بدست آمد، که بلغت سغدی قدیم نوشته شده بود و علماء دریافتند، که زبان سغدیان دارای چقدر اهمیت بوده است. فعلاً در ناحیه «یقنوب» پامیر لهجه‌ای متداول است، که از بقایای سغدی قدیم بشمار می‌آید. بنابراین گوتیو<sup>۱</sup> در آغاز تاریخ مسیحی «زبان سغدی در طول خطی متداول بود، که از دیوار چین تا سمرقند و تامغرب امتداد داشت». زبان سغدی در مدت چند قرن در آسیای مرکزی لغت بین‌المللی بشمار میرفت و بتوسط این زبان بود که کتب مانوی و بودایی حتی در قبایل ترک هم نفوذ پیدا کرد.<sup>۲</sup> علاوه بر این‌ها در حفاری ترکستان چین متونی از بوداییان بدست آمد، که بدو لغت، که تا امروز از وجود آن اطلاع نداشته‌اند، نوشته شده بود. امروز آندو لغت راسکایی و تخاری می‌نامند.

### ۱- Gauthiot

۲- در باب زبان و ادبیات سغدی بمنابع ذیل مراجعه کنید:

مؤلف، F. W. K. Muller بقایای آثار خطی Handschriften-Reste، ج ۲،

ص ۱۰۳-۹۶ (مشمول بر قطعاتی از متون مانوی): از همین مؤلف، متون سغدی Soghdische

Texte، ج ۱، رسالات آکادمی پروس ۱۹۱۳ (قطعاتی از انجیل)

گوتیو R. Gauthiot، يك ترجمه سغدی ازوستنریاتك- Une version sogh

du Vessantara Jātaka مجله آسیایی ۱۹۱۲؛ از همین مؤلف، سوترای

انکل لونگک Le Sutra du religieux Ongles - longs، یادداشت‌های زبان-

شناسی، ج ۱۷؛ ایضاً از همین مؤلف، تحقیق در باب صرف و نحو سغدی Essai de

Grammaire soghdienne، ج ۱، پاریس ۲۳-۱۹۱۴، ج ۲، تألیف بنویست ۱۹۲۹.

سکایی زبان قوم هندوسکایی و از شعب زبانهای شرق ایران است، که امروز

→

Le Sutra des Gausas et des Effets — پاپیوس بنونست، سوترای علل و معلولات  
ج ۲، پاریس ۲۸ — ۱۹۲۰ .

یادداشت‌های روزنبرگk P. Resenberg در زاپیسکی Zapiski، ج ۲۴ و در بولتن  
آکادمی علوم شوروی ۱۹۱۸ و ۱۹۲۰ و ۱۹۳۱ .

Die sogdischen H. Reichelt بقایای آثار خطی سفدی در موزه بریتانیا  
Handschriftenreste des Brit. Museums ج ۱ و ۲، هیدلبرگ ۱۹۲۸-۳۱

همانسن O. Hansen، در باب قسمت سفدی کتیبه سه زبانه‌ی کارابال گاسون  
Zur soghdischen Inschrift auf dem dreisprachigen Denkmal -  
von Karabalgasun، مجله انجمن فنلاندی و اوگری، ۱۹۳۰ .

مولر، متون سفدی - ج ۲، که بعد از فوت مولر توسط لنتس Lentz ضمن گزارش  
آکادمی پروس، در سال ۱۹۳۴، منتشر شده است.

تدسکو Tedesco، مجله هند و ایران، ۱۹۲۵، ص ۹۴ و ما بعد .

۱- راجع بزبان و ادبیات سکایی منابع ذیل را ببینید:

Zur nordarischen Leumann، لغت و ادبیات آریایی شمالی  
und Literatur Sprache، نشریه انجمن علمی اشتراسبورگ ۱۹۱۲ : ادبیات

بودایی بزبان آریایی شمالی و ترجمه آلمانی Nordarisch und Deutsch  
Buddhistische Literatur، رسالات شرقی، ۱۹۲۰ : تعالیم منظومه بودایی بزبان

آریایی شمالی (سکایی) Das nordarische (sakische) Lehrgedicht des Buddhismus  
رسالات شرقی، ج ۲۰ : جزوه ۱-۲ .

رشلت، سالنامه هندوژرمنی Indogermantsches Jahrbuch، ۱۹۱۳ .

ص ۲۰ و ما بعد .

Fragments of a استن کونو، قطعاتی از یک کتاب بودایی بزبان آریایی قدیم

←



لغت افغانی (پشتو) و چند لهجه پامیری مثل ساریکولی شوغنی و واخی و غیره از آن جمله اند اما لغت تخاری بنابر رأی مولروزیگک<sup>۱</sup> و زیگلینک<sup>۲</sup> و همچنین بنابر تأیید میه<sup>۳</sup> از جمله زبانهای هند و اروپایی است، اما آریایی نیست. از عجایب این است، که تخاری جزء دسته‌ای از زبانهای هند و اروپایی است، که آنها را طبقه

→

Buddhist work in the Ancient ArYan Language، یادداشت‌های بنگاله،  
 ۱۹۱۴؛ آثار خطی ختنی Khotanese Manuscripts در کتاب مورنلی R. Hoernle  
 موسوم به Remains of Buddhist Literature Manuscripts ج ۱، اکسفورد  
 ۱۹۱۶؛ مطالعات هند و سکایی Indoskytische Bditrage، گزارش آکادمی پروس،  
 Saka Version of the Bhadrakalpikasutra، اسلو ۱۹۲۹؛ مطالعات سکایی Saka Studies، اسلو  
 ۱۹۱۶، ص ۷۸۷ و ما بعد؛ ترجمه سکایی بدر کال پیکاسوترا Bhadrakalpikasutra  
 The Late Prof. Lenmann's Edition، مجله نروژی علم لغت -  
 ۱۹۳۲؛ یک متن جدید سکایی چاپ مرحوم پرفسور لویمان of a Naw Saka Text  
 Norshe Tidsskrift for Sprogvidenskab، ج ۷، ۱۹۳۴ و ج ۱۱، ۱۹۳۸؛  
 دوازده ورق از یک نسخه خطی سوورن بیا سوترا بزبان سکایی ختن Zwolf Blatter einer  
 Handschrift des Suvarnabhasutra in Khotan-Sakisch، گزارش  
 آکادمی پروس، ۱۹۳۵؛ یک لهجه جدید سکایی Ein neuer Saka-Dialekt، گزارش  
 آکادمی پروس، ۱۹۳۵؛ یک متن طبیی بزبان ختنی A, Medical Text in Khotanese  
 اسلو ۱۹۴۱ (از انتشارات آکادمی علوم نروژ، شماره ۴).

لودرس، موداهای سکایی، گزارش آکادمی پروس ۱۹۱۹.  
 تدسکو، مجله هند و ایران، ۱۹۲۵، ص ۹۴ و ما بعد.

بیلی، آثار ختنی Hvatanica، ج ۳-۱، بولتن شرقی، ج ۷ و ۹. مقصود از زبان  
 « آریایی شمالی » nordarisch و « ختنی » Khotanese همان زبان سکایی میباشد.

۱- Sieg

۲- gnilgeiS

۳- Meillet

کنتوم<sup>۱</sup> میخوانند و نزدیک بزبان ایتالی و کلتی<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup>  
 از میان لغات سامی از قدیم‌الایام زبان آرامی در سرترسر آسیای قدامی  
 رواج عام یافت، که دردیوان شاهنشاهان هخامنشی متداول بود و چون خط میخی،  
 جز برای نگارش کتیبه‌ها، در تحریرات دیگر به سهولت بکار نمی‌رفت، هخامنشیان خط  
 آرامی را گرفتند و حتی اسنادی را، که بلغت فارسی است، با آن خط نوشتند. منشاء  
 خط پهلوی و این رسم، که الفاظ آرامی را نوشته و معنی فارسی آنرا بر زبان  
 میرانده‌اند، از این جا برخاسته است.<sup>۴</sup>

## ۱- kentum

## ۲- Italo-celtique

۳- در باب زبان و ادبیات تخاری بکتب و رسالات ذیل مراجعه کنید.

مولر؛ زبان تخاری Tokharisch: گزارش آکادمی پروس، ۱۹۰۷.  
 زیگ و زیگلینگ، Siegling، زبان تخاری، ایضاً گزارش آکادمی پروس  
 ۱۹۰۸.

میه، زبان تخاری Le Thokharien، سالنامه هندوژرنی، ۱۹۱۳، ص ۱۲ و ما بعد.  
 سیلون لوی Sylvain Levi، اطعامات کوشانی Kucheane Fragments،  
 مجموعه آثار خطی هورنلی، ص ۳۵۷ و بعد.

زیگ و زیگلینگ، بقایای زبان تخاری Tokharche Sprachreste، برلن ۱۹۲۰.  
 هولگر پدرسن Holger Pedersen، طبقه‌بندی لهجه‌های هند و اروپائی  
 des dialectes Indo-europeens Le groupement  
 ۱۹۲۶: تخاری از نظر مقایسه زبانهای هند و اروپائی  
 Sprachvergleichung Tocharisch vom Gesichtspunkt، گزارش  
 آکادمی دانمارک ۱۹۴۱.

۴- شدر، مطالعات ایرانی Iranische Beitrage، ج ۱، هاله Halle،  
 ۱۹۳۰، آثار جمعیت علمای کونیگسبرگ - Königsberger Gelehrten Gesell-  
 schaft Schriften der، سال ششم، دفتر ۵؛ مسینا Messina، آرامی قدیم  
 L'aramaico antico، رم ۱۹۳۴.

در عهد ساسانیان زبان ادبی مسیحیانی، که از نژاد سامی بودند و در کشور ایران مسکن داشتند، سریانی بود که، منشاء آن شهر ادسا (الرها) است. مهاجرین یونانی که بفرمان اسکندر و جانشینانش در ممالک ایران اقامت گزیدند، تاملتی مدید حافظ لغت یونانی محسوب میشدند. پادشاهان اشکانی نسبت بزبان و ادبیات یونانی تعلق خاطری نشان میدادند، که مقداری از آن عمدی و ظاهری و برای رعایت «مد» بود. لقب فیلهلن (یونان دوست)، که میتزیدات اول (مهرداد) اختیار کرد، همه اخلافش آنرا بکار بردند و بعلاوه صفات یونانی دیگر نیز در مسکوکات خود ذکر میکردند مانند «انر گیتس» (نیکوکار) و «دیخایوس» (عادل). طرز مسکوکات اشکانی در دوره اول سلطنتشان بکلی یونانی بود. ارداول بعد از آنکه بر کراسوس غالب شد، فرمان داد تا با کشیدس اثر اورپید را بزبان یونانی نمایش دهند. چند کتیبه از شاهان اشکانی، که بزبان یونانی نوشته شده، هنوز باقی است. رفته رفته یونان مآبی ترک شد. مخصوصاً بعد از قرن اول میلادی، که گوئی عهد تجدید حیات تمدن ایران است، اسلوب سکه‌ها از شیوه یونانی خارج و خط پهلوی در ردیف یونانی، که روز بروز غلط‌تر و بدتر میشد، نوشته شد. باوجود این استعمال زبان یونانی در بعضی قسمت‌های کشور ایران باقی ماند و نخستین شاهنشاهان سلسله ساسانی در ردیف دونوع زبان پهلوی مذکور، تاملتی در بعضی کتیبه‌های خود، زبان و خط یونانی را بکار می‌برده‌اند.

## بخش دوم

### منابع تاریخ سیاسی و مدنی عهد ساسانیان

#### ۱- مآخذ ایرانی معاصر ساسانیان . ادبیات پهلوی

نخست باید دانست که مقداری کتیبه موجود است، که بعضی از آنها را کاملاً نمی‌توان خواند و بطور دقت نمی‌توان بر اجزای آنها اطلاع حاصل کرد. مفصلترین کتیبه‌های عهد ساسانی یکی نقوش پایکولی واقع در کردستان شمال قصر شیرین و دیگری کتیبه ایست، که در نقش رستم بر دیوار شرقی بنای مشهور به «کعبه زردشت» منقور است. کتیبه اول را، که بدوزبان رسمی آن عهد یعنی پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی نوشته شده، در روی هر چهار ضلع یک برج مربعی رسم کرده‌اند. پیکر برجسته نرسی پادشاه ساسانی در هر چهار طرف برج مرسم بوده، اما برج خراب شده و جز قاعده آن برجای نیست. بیشتر سنگهایی، که دارای خطوط بوده، از بین رفته و باقیمانده آنها در اراضی اطراف پراکنده گشته است. ترجمه بسیار ناقص از بعضی قطعات این کتیبه در ۱۸۶۸ بوسیله توماس در مجله انجمن پادشاهی آسیایی انتشار یافت و مآخذ آن رو نویسی بود، که سابقاً راولنسن نموده بود. بعد از آنکه آندراس توجه فضلار اباکتیبه پایکولی جلب کرد، هر تسفلد در ۱۹۱۱ بدیدار آن شتافت و در ۱۹۱۳ مجدداً بآن نواحی مسافرت کرد و عکس‌ها و قالب گیری‌هایی از قطعات موجوده سنگ برداشت. در ۱۹۱۴ مقدمه شرحی

از مندرجات این کتیبه رادر یادداشت‌های آکادمی برلن منتشر کرد و در ۱۹۲۴ صورت اصلی نقوش پایکولی را با کتیبه‌های دیگر در دو مجلد بزرگ طبع نمود و ترجمه انگلیسی و شرح و توضیح کاملی با فهرستی جامع از لغات مندرجه بر آن افزود. جلد دوم این کتاب مخصوص عکسهای احجار مذکور است. مؤلف کوشیده است، که در اجزاء پراکنده این کتیبه نظمی قرار دهد و باین ترتیب حتی الامکان صورت اصلی آنرا تجدید کند این کتاب حاوی اطلاعات بسیار سودمند است و انتشار این کتیبه با وجود شکستگی و پراکندگی موجب افزایش اطلاع مانسبت بدو زبان پهلوی سابق‌الذکر شده است.

کتیبه «کعبه زردشت»، که بزبان پهلوی ساسانی است، در سال ۱۹۳۶ توسط هیئت علمی انستیتوی شرقی شینگا گوبه سرپرستی اریش شمیدت<sup>۲</sup> و توسط اشپرلینگ<sup>۳</sup> در مجله امریکائی زبان و ادبیات سامی<sup>۴</sup> سال ۱۹۳۷ منتشر شده است.

تصویری از آن نیز در طی مقاله دیگری از همین نویسنده در مجله انجمن شرقی آلمان، ج ۹۱، ص ۲۵۶ و بعد، دیده میشود. اشپرلینگ این کتیبه را از نرسه دانسته است، ولی من بدلایلی، که در گزارش تقدیمی خود به بیستمین کنگره مستشرقین (منعقد در سال ۱۹۳۸) بروکسل ذکر کرده‌ام، معتقد بودم، که بانی این کتیبه شاپور اول است این گزارش قرار بود بصورت مقاله‌ای در یادگارنامه ویلیمس جکسون در بمبئی طبع شود، ولی متأسفانه انتشار این کتاب بتعویق افتاد. بعد از آن آقای هنینگ<sup>۵</sup> در بولتن شرقی، ج ۹، ص ۸۴۹-۸۲۳ با دلایل قطعی همین مطلب را ثابت کرد در این کتیبه پس از ذکر عده‌ای از شهرهای سوریه، جنگهای شاپور اول باروم

۱- پایکولی، شرح بنا و کتیبه‌ها و ایل تاریخ شاهنشاهی ساسانیان، براسن ۱۹۲۳ و

همچنین رکه صنایع ایران بوب، I، ص ۵۶۸ و ما بعد.

۲- Erich F. Schmidt                      ۳- Sperling

۴- American Journal of Semitic Languages and Literature

۵- W. B. Henning

و اسارت والریانوس قیصر روم بیان نده است. این قسمت متأسفانه از گذشت زمان آسیب فراوان دیده، ولی آقای هنینگ آنرا با کمال دقت مورد مطالعه قرار داده است. در آخر کتیبه که بهتر محفوظ مانده و هنینگ بنقل بخشی از آن در مقاله فوق‌الذکر پرداخته است، شاپور اول بذکر آتشگاههایی، که برای خود و اعضای خاندان سلطنتی خود از بزرگان دولت تأسیس کرده، می‌پردازد.

### صورت کتیبه‌های ساسانی

کتیبه اردشیر اول در نقش رستم، که به زبان نوشته شده است (پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی و یونانی) و حکایت میکنند که دو تصویر نقش برجسته یکی پادشاه اردشیر و دیگر خداوند او هر مزد است. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۸۴ و مابعد. عکس این نقش پایین‌تر در فصل اول بیاید.

کتیبه شاپور اول در نقش رجب، که به زبان مذکور نوشته شده است و نشان میدهد، که نقش متعلق بشاپور پسر اردشیر است. هر تسفلد، پایکولی، ج ۱ ص ۸۶، ج ۲، تصویر ۲۰۹ عکس آن در فصل چهارم بیاید.

کتیبه شاپور اول در حاجی آباد، که بدوزبان پهلوی ساسانی و پهلوی اشکانی نوشته شده و حکایت تیرانداختن پادشاه است. متن این کتیبه در آخر کتاب بندهش چاپ وسترگارد<sup>۱</sup> انتشار یافته، همچنین عین کتیبه و آخرین ترجمه آن در کتاب پایکولی، ج ۱ ص ۸۷-۸۹ مسطور است.

کتیبه بنای شاپور اول در شهر شاپور بدوزبان پهلوی اشکانی و پهلوی ساسانی رک‌گیرشمن<sup>۲</sup>، مجله صنایع آسیایی<sup>۳</sup>، دوره دهم، ص ۱۲۹-۱۲۳ و همچنین مقاله اولاف هانزن<sup>۴</sup> در مجله انجمن شرقی آلمان، دوره ۹۲، ۱۹۳۸، ص ۴۴۱ و بعد.

کتیبه پهلوی ساسانی از شاپور اول در «کعبه زردشت» نقش رستم، برای

۱- Westergaard

۲- Ghirshman

۳- Revue des arts asiatiques

۴- Olaf Hansen

توضیح بیشتر رجوع شود به مقاله اشپرلینگ در مجله امریکایی زبان و ادبیات سامی، دوره ۵۳، شماره ۲، ص ۱۴۲ - ۱۲۶، و نیز مقاله دیگر همین نویسنده در مجله انجمن شرقی آلمان، دوره ۹۱، ص ۵۸۲-۶۲۵ و مقاله هنینگ در بولتن شرقی، دوره ۹۰، ص ۸۴۹-۸۲۳.

کتیبه پهلوی ساسانی از موبد کرتیر هرمزد در نقش رجب. صاحب کتیبه شرحی از پارسایی خود و خدماتی، که بکشور ایران در عهد شاپور اول و هرمزد اول و هرام اول و هرام دوم نموده، بیان کرده است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۸۹-۹۲.

کتیبه دیگر از همین شخص در بالای نقش برجسته شاپور اول در نقش رستم کنده شده، ولی خیلی ضایع گردیده است. هرتسفلد، پایکولی، ص ۹۳-۹۲، مقایسه شود با تاریخ باستان، ص ۱۰۱-۱۰۰. کتیبه نرسی در پایکولی، که بدوزبان پهلوی نوشته شده و شرح جنک این پادشاه با هرام سوم است و تفصیل اطاعت بزرگان را نسبت بشاهنشاه بیان میکند. هرتسفلد، پایکولی ج ۱، ص ۱۱۹-۹۴.

کتیبه پهلوی ساسانی، که در روی نقش و هرام اول در شاپور فارس کنده شده و حاکی از اسامی و القاب شاه نرسی و پدر و جد اوست. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۰ (مقایسه شود با ص ۱۷۳ همانجا). صورت نقش مزبور در فصل پنجم چاپ شده است.

کتیبه پهلوی ساسانی شاپور سوم، که در سمت چپ کتیبه فوق واقع شده و حاوی نام و القاب شاپور سوم و پدر و جد اوست. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۲ صورت نقش در فصل پنجم بیاید.

کتیبه پهلوی ساسانی تخت جمشید، که در سال دوم سلطنت شاپور دوم نقش شده است هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۱.

کتیبه دیگر، که بخط پهلوی ساسانی در تخت جمشید است، با مر دو تن از

بزرگان کشور بنام شاپور دوم ساخته شده است. هرتسفلد، پایکولی، ج ۱، ص ۱۲۲. کتیبه‌های متعدد کوچکی، که در دربندفرمان امراء آنجا ساخته شده و تاریخ آنها قرون اخیر عهد ساسانیان است. نیبرگک، سالنامه انجمن علمی آذربایجان، یادکوبه ۱۹۲۹ (بزربان روسی).

کتیبه‌هایی، که در کنیسه جهودان شهر دورا نقش شده است. برای اطلاع بیشتر رجوع کتیبه به پالیارو، کتیبه‌های پهلوی کنیسه دورا (کاوشهای دورا، مرحله ششم، نشریات دانشگاه بیل ۱۹۳۶).

A. Pagliaro, The Pehlevi Dipinti in the Dura Synagogae (Excavation at Dura Europos, 6th Season, Yale University - Press 1936).



پاپيروس‌های پهلوی: پاپيروس‌های پهلوی در مجموعه پاپيروس موزه‌های دولتی برلن، ناشر اولاف هانزن (از نشریات آکادمی پروس ۱۹۳۷).

Papyri Die mittelpersischen PaPyri der Papyrussammlung des Staatlichen Museen zn Berlin, herausg. von Olaf Hansen. خطوط مهرهای ساسانی اسامی والقباب عده کثیری را نشان میدهد و مشتمل بر عبارات مختصر و بی‌تغییر است.<sup>۱</sup>

\*\*\*

سکه‌های پهلوی ساسانی برای تاریخ این عهد بسیار مهم است. از آنجا که سلاطین ساسانی هر يك تاج مخصوصی داشته‌اند، میتوانیم از روی این سکه‌ها در

---

۱- هرن در مجله شرقی آلمان، ج ۴۴، ص ۶۶ و ما بعد؛ مهرهای ساسانی Sigelsteine Sassanidische، ناشر هرن و اشتاین درف Steindorf، برلن ۱۸۹۱. هرتسفلد، پایکولی، ص ۸۴ و بعد. تاریخ صنایع، ج ۱، ص ۸۱۵ - ۷۸۴، ص ج ۲، ص ۵۶ - ۲۵۵.



حجاریهایی، که دارای خط نیستند، پادشاهان را بشناسیم.

ظاهراً مسکوکات عهد ساسانی دو قسم بوده است، یکی طلا و دیگری نقره، ولی میان قیمت طلا و نقره نسبت ثابتی موجود نبوده است. مسکوکات طلا (دینار) بندرت بدست می افتد. پادشاهان نخستین این سلسله گویا سکه طلائی داشته اند، که از حیث وزن، بسا سکه امپراطوران روم در آن عصر، کسه اوری<sup>۱</sup> نام داشته، مساوی بوده است. بعلاوه فعلا پولهای طلائی از آن عهد در دست است، که از حیث بزرگی باهم اختلاف دارند. درهم نقره را همیشه تقریباً بیک وزن ضرب می کرده اند و آن وزن هم مأخوذ از درهم های فنیقی است، که آخرین پادشاهان اشکانی بتقلید آن سکه زده اند سنگینی این درهما بین  $3/65$  و  $3/94$  گرام است. بطور کلی قیمت درهم ساسانی معادل  $0/79$  فرانک طلا بوده است. این دراهم برخلاف درهم های اشکانی پهن و نازک است. ستیر (ستائز) ارزش چهار درهم داشته است. سکه های کوچک نقره هم ضرب می کرده اند از اینقرار: دیوبول<sup>۲</sup> (معادل نیم درهم) و اوبول یا دانگک (معادل یک ششم درهم) و «همیوبول» (معادل یک دوازدهم درهم). مقدار سکه مخلوط مس و قلع و سرب از عهد اردشیر اول و شاپور دوم باقی است. انواع سکه های مس، که قیمت مختلف داشته و گویا اساس آنها مأخذ نقره بوده، در دست است. کوچکترین پولی، که اسم آن بما رسیده، پشیز است. امراء و فرمانفرمایان شرق، ملقب به کوشان شاه، سکه های سی بتقلید مسکوکات شاهنشاهی ضرب کرده و صورت و نام و لقب خود را بر آن نگاشته اند.

در یک طرف درهم های ساسانی تمثال شاهنشاه و در طرف دیگر نقش آتشدان دیده میشود. بخط پهلوی نام و لقب شاهنشاه را در یک طرف نگاشته اند و غالباً در طرف دیگر هم باز اسم شاهنشاه تکرار میشود. گذشته ازین هر سکه دارای علامت و نشانی خاص است، که گاهی از حروف و گاهی از نقوش ترکیب گردیده

۱- Aurei

۲- diobole

است، گاهی هم سال سلطنت پادشاه را در آن قید کرده‌اند.<sup>۱</sup>

\*\*\*

منابع دین‌رسمی کشور ساسانی کتب مقدسه بوده است بزبان اوستایی، که مجموع آنرا اوستای ساسانی گویند و بیست و یک نسک بوده است. دیگر زند، که ترجمه متون اوستایی است با تفسیر و شرح بزبان پهلوی ساسانی<sup>۲</sup>. اوستای کنونی قسمت کوچکی از اوستای عهد ساسانی است<sup>۳</sup>. اما از ۲۱ نسک اوستا خلاصه در

۱- کتب جدید راجع بمسکوکات ساسانی بقرار ذیل است:

فردنجی، مسکوکات ساسانی، بمبئی ۱۹۲۴. D.I. paruch, Sasanian Coins.  
Furdonice واسمر، مسکوکات ساسانی در موزه ارمنستان، مجله مسکوکات، ۱۹۲۸،  
ص ۲۴۹ بعد.

R. Vasmer, Sasanian Goins in the Ermitage, Numismatic -  
Chronicle, 1928.

مقاله ووندتستل Nundzettel بزبان روسی در کارهای دانشکده شرقی دانشگاه آسیای  
مرکزی تاشکند، ۱۹۲۷،

هرتسفلد، مسکوکات کوشان و ساسانی Kushano-Sasanian Coins (یادداشت‌های  
باستان‌شناسی هند Mem. of the Archeol. Survey of India، شماره ۳۸، سال  
۱۹۳۰). مقایسه شود پایکولی، ص ۳۵ بعد.

جی، الن l.Allan و ترور C. Trever در تاریخ صنایع ایران پوپ، ص ۸۳۰ -  
۸۱۶ و ۱۷، ص ۲۵۴-۲۵۱.

راجع باصطلاحات پهلوی رک فرهنگ پهلوی The Fashang i pahlavik، چاپ  
یونگر Junker، هایدلبرگ ۱۹۱۲. فصل ۳۰.

شایست نبی شایست (چاپ تاواادیا، هامبورگ ۱۹۳۰، ص ۱۶ - ۱۴).

۲- در باب زند، رک شدر: مطالعات ایرانی، ص ۷۶ بعد و کریستنسن کیانیان،  
ص ۳۷ و ما بعد.

۳- رک فصل سوم کتاب حاضر.

جلد هشتم و نهم دینکرد، که کتابی است بزبان پهلوی، محفوظ است و از روی آن خلاصه مطالب بسیار مهم برای تاریخ تمدن ساسانیان بدست می آید. در این کتاب مکرر از دینکرد سخن خواهیم راند.<sup>۱</sup> در این جا اسامی چند تن از مفسرین و شارحینی را، که در کتاب زند و سایر کتب دینی نام برده اند، یادداشت میکنیم: ابرگگ<sup>۲</sup>، ماه گشنسپ<sup>۳</sup>، گو گشنسپ، کی آذر بوزیسند<sup>۴</sup>، سوشیانس<sup>۵</sup>، روشن<sup>۶</sup>، آذر هرمزد، آذرفر نیس نرسه<sup>۷</sup> میدو گماه<sup>۸</sup>، فرخ، افروغ<sup>۹</sup>، آزادمرد. ظاهراً اکثر این مفسرین در اواخر عهد ساسانیان میزیسته اند.

تقریباً همه کتب زردشتی، که دینی محض است و بزبان پهلوی باقی مانده است، در قرون بعد از انقراض ساسانیان تألیف و تصنیف یافته است. مخصوصاً در قرن نهم میلادی ( سوم هجری ) علماء دین زردشتی فعالیت فوق العاده در تحریر کتب بخرج داده اند. داذستان ی مینو گگ خرد که آنرا میتوان «تعالیم عقل آسمانی» یا «روح العقل» ترجمه کرد، گویا زمان تألیفش در اواخر عهد ساسانیان بوده است، ولی صورت فعلی آن متعلق بدوره بعد از این سلسله است<sup>۱۰</sup> اما کتاب اردای و براز

۱- آنچه از کتاب هشتم و نهم دینکرد آورده ایم، نقل از ترجمه انگلیسی وست است، مگر در مواردی، که این ترجمه را ناقص دانسته ایم. در این موارد به متن پهلوی چاپ سجانا استناد کرده ایم. در این چاپ کتاب هشتم و نهم دینکرد مجلدات ۱۹-۱۵ را تشکیل میدهند.

۲- Abharagh

۳- Mahgushnasp

۴- Kay-Adhur-bozedh

۵- Soshyans

۶- Roshn

۷- Adhur-Farnbagh-Nersch

۸- Modhohmah

۹- Afrogh

۱۰- «اندر آس» متن پهلوی آنرا بصورت فا کسیمپله منتشر کرده است :

The Book of the Mainyo-i-Khrad. Kiel. 1882. در بعد در جلد پنجم مجموعه  
متون اوستایی و پهلوی کتابخانه دانشگاه کپنهاگ - Bibliothecae Universitatis Ha-  
fniensis Codicet Avestici et Pahlavici در سال ۱۹۳۵ بطبع رسیده است.  
در بعضی هم چندین بار بچاپ رسیده و وست آنرا پدا انگلیسی ترجمه کرده است.

( اردای ویرازنامگ )<sup>۱</sup>، آنچه مسلم است، مضمون و مقابله از دوره ساسانیان است. بعضی از تألیفاتی، که از روی مندرجات اوستای ساسانی وزند گرفته شده است، برای تاریخ تمدن ساسانی اهمیت فوق‌العاده دارد. مهمترین آنها دینکرد است<sup>۲</sup>، که سابقاً ذکر شد. دیگر بندهشن، که خلاصه قسمتی است از اوستای ساسانی وزند، که مربوط بتکوین جهان و قصص و اساطیر و طبیعیات و غیره است<sup>۳</sup>.

۱- لفظ «ویراز» را سابقاً «ویراف» میخواندند. هوشنگ و هوگ، ارداویراف نامه: لندن و بمبئی ۱۸۷۲ (متن و ترجمه انگلیسی). Hoshang Haug, The Beck of Arda-Virat؛ ترجمه فرانسه از «بارتلمی» Bartholmy, پاریس ۱۸۸۷.  
Arta Viraf-Namak ou Livre d'Arda Viraf.

دو نسخه قدیم از متن «اردای ویرازنامگ» در کتابخانه دانشگاه کپنهاک موجود است، که چاپ عکسی آن در جلد ۲۰۱ مجموعه متون اوستایی و پهلوی این کتابخانه در سالهای ۳۲ - ۱۹۳۱ منتشر گردیده است.

۲- دینکرد، طبع پشوتن سنجان، ج ۱۹-۱، بمبئی ۱۹۲۸-۱۸۷۴ (متن و ترجمه انگلیسی)، ایضاً طبع مادان، ج ۲۰۱، بمبئی ۱۹۱۱ (متن تنها)؛ چاپ عکسی چندقطعه از نسخه «K43» در جلد ۵۰۶ مجموعه متون اوستایی و پهلوی کتابخانه دانشگاه کپنهاک انتشار یافته است.

۳- از «بندهشن» دو نگارش موجود است، که بر حسب مکان استنساخ آنها، یکی را «بندهشن هندی» و دیگری را «بندهشن ایرانی» خوانند. نسخه هندی، که مایخص است، بسوسیله وسترگارد با چاپ عکسی در سال ۱۸۵۱ در کپنهاک منتشر شده است .  
pehIvicus Bundesh . liber  
و پهلوی کپنهاک نشر شده است. همچنین در سال ۱۸۶۸ در شهر لپزیگ با ترجمه آلمانی توسط یوستی منتشر گردید. وست نیز آنرا به انگلیسی ترجمه و در مجموعه متون پهلوی خود جای داده است؛ اما «بندهشن ایرانی» را انکلساربا در بمبئی در سال ۱۹۰۸ چاپ عکس کرده است. مؤلف اصلی بندهشن از کتب عربی النقطاتی نموده است، که کریستنن، کیانیان، ص ۴۴ و مابعد.

اوستاوزند منابع حقوقی عهد ساسانیان بود. قسمتی از يك كتاب حقوقی عهد، که ماذیگان‌ی هزار دادستان (گزارش هزارفتوای قضایی) نام دارد، موجود است. این نسخه منحصر بفرد، که مؤلفش فرخ مرد نامی است، مشتمل بر ۷۵ ورق است و امروز در «کتابخانه مانکیچی لیمچی هوشنگ هاتریا»<sup>۱</sup> است. ۵۵ ورق آنرا با يك مقدمه مودی<sup>۲</sup> طبع<sup>۳</sup> کرده و ۲۰ ورق دیگر را نیز انکلساریا بصورت چاپ، عکسی (فاکسیمیله) در سال ۱۹۱۳ منتشر کرده است. بارتلمه و پالیار و قطعاتی از این کتاب را، که بسبب فقدان مواد لازمه و طبیعت مطالب بسیار مشکل است، بآلمانی و ایتالیائی ترجمه و با اصل آن و توضیحات زبان‌شناسی و قضایی چاپ کرده‌اند.<sup>۴</sup> در این مادیگان اسامی چند تن از قضات دوره ساسانی با نظر قضایی و فتوای هر يك قید شده است از اینقرار:

وهرام، داد فرخ، سیاوش، پسانویه‌ی آزادمردان<sup>۵</sup>، پسانویه‌ی برز آذر فرنیگان، ویه‌پناه، که شاغل مقام عالی مگوگان اندرزبند<sup>۶</sup> بود<sup>۷</sup>، خودای بود<sup>۸</sup> دبیر، وای‌باوار<sup>۹</sup>

۱- Manockli Limli Hoshang Hataria Library

۲- Modi

۳- «ماذیگان‌ی هزار دادستان»، چاپ عکسی، بمبئی ۱۹۰۱.

۴- بارتلمه، دادستان؛ حقوق ساسانی؛ زن (دک فهرست اختصارات) همچنین در کتاب حاضر فصل ششم و هفتم و مقالات پالیار و در باب همین موضوع در مجله مطالعات شرقی رم

A. Pagliaro. L'anticares nel diritto sasanidico, Riv. d. studi Orientali, XV.

P. 275 sqq، چاپ متن کامل دادستان و ترجمه انگلیسی آن توسط بلسارا، بمبئی ۱۹۳۷.

S. J. Balsara. The Laws of the Ancient Persians.

۵- Pueanveh Azadkmsrdaan

۶- Maghughan andarzbsdh

۷- «مغان اندرزبند»، در کتاب حاضر.

۸- Khvadhaybh

۹- Vayayavar

راذهرمز، وهرام شاذ، یوانیم<sup>۱</sup>، ویه هر مزد<sup>۲</sup>، ژاماسپ ماهان داد، و غیره .  
 دستوران<sup>۳</sup> گویا اسم کتابی قضایی بوده، که یک مرتبه در این تألیف ذکر آن  
 رفته است. یک مجموعه قضایی از عهد ساسانیان، که در آغاز بزبان پهلوی بوده  
 و اکثر منابع با مادبگان هزار دادستان یکی است، فعلا بزبان سریانی موجود است.  
 این نسخه در قرن هشتم میلادی بوسیله رئیس نصارای ایران عیشوبخت تألیف یا  
 ترجمه شده است. اما مترجم عیسوی مزبور قواعد حقوقی ایران را تغییر داده است،  
 تا با اوضاع و احوال همکیشان او مناسب تر باشد<sup>۴</sup>.

در قرن اخیر سلطنت ساسانیان، مقدار زیادی کتب اخلاقی نظری و عملی  
 بنام اندرز و پندنامگک نوشته شده، که قواعد اخلاقی و کلمات حکیمانه را بیزرگان  
 تاریخی را افسانه‌ای سابق نسبت داده‌اند. از این نوع کتب رساله‌هایی فعلا باقی  
 است که تألیف آن بعد از انقراض ساسانیان بوده، مثلاً اندرز اوشنردانا، که از  
 اشخاص افسانه‌ای قدیم است، و اندرز خسرو کواذان ( خسرو پسر قباد ) و اندر آذربند  
 مهر سپندان، که بزرگ موبدان عصر شاپور دوم بوده است، و پندنامه زردشت پسر  
 آذربند اندرزی نیز از وزرگمهر ( بزرگمهر ) باقی است. وزرگمهر بنا بروایت  
 نویسندگان ایران و عرب وزیر دانای خسرو اول بوده و قصه‌هایی، که باین شخص  
 افسانه‌ای نسبت داده‌اند و گویا بتقلید افسانه باستانی اخیقر<sup>۵</sup> نوشته شده، در قرون  
 وسطی اسلامی محل توجه عام بوده است. با احتمال قوی این شخص مشهور

۱- Yuvanyim

۲- Veh Hormizd

۳- Dssivaran

۴- این کتاب رازاخو با ترجمه آلمانی آن بطبع رسانده است. رازاخو، کتب حقوقی

سریانی Syrische Rechtsbucher، ج ۳، برلن ۱۹۱۴. یا بارتمله، زن در حقوق

ساسانی، ص ۵.

۵- Ahiqar

و مرموز، که نام او را ملحق بقصه ورود شطرنج بایران کرده‌اند<sup>۱</sup>، همان برزویه طبیب است<sup>۲</sup>، که در فصل هشتم از او سخن خواهیم راند. ظاهراً اندرز وزرگمهر در قرن نهم میلادی (دوم هجری) تألیف شده است، ولی نصایحی که از زبان بزرجمهر نقل کرده، قسمتی مأخوذ از مقدمه کليلة و دمنه است، که برزویه آنرا از کتاب پنجاهتنتره<sup>۳</sup> سانسکریت ترجمه نموده، و قسمتی اقتباس از اندرزهای قدیمتر است<sup>۴</sup>.

شرح‌های دلپسند از خوشگذرانی و تفریح طبقات عالیه عهد ساسانیان در رساله پهلوی موسوم به خسروی کواذان و ریذگی (خسروپسر قباد و یک غلام) دیده میشود<sup>۵</sup>. در این باب رجوع نمایید بفصل نهم این کتاب.

قصه‌های تاریخی مختصر را در آن عهد خیلی می‌پسندیده‌اند. متن بعضی از این رمان‌ها، که از تاریخ ساسانیان حکایت می‌کند و در آخرین قرن سلطنت این دودمان تألیف یافته، موجود است، ولی نگارش آن از قرون بعد از انقراض ساسانی

۱- مازیگان‌ی چترنگک، پایین رابه بینید. این حکایت رافردوسی و ثعالبی و دیگران نیز آورده‌اند.

۲- کریستنسن، بزرگمهر، ج ۸، ص ۸۱ و ما بعد.

### ۳- Pancatautra

۴- متن پهلوی اندرزها را جاماسپ اسانا (متون پهلوی، ج ۲؛ بمبئی ۱۹۱۳) بطبع رسانده است؛ پندنامک‌ی و زرگمهر، اندرزی آذربند مهر شپندان و اندرزی خسروی کواذان را پشوتن سنجانا در گنج شایگان (بمبئی ۱۸۸۵) طبع کرده است، پند نامک‌ی زردشت را فریمان Freiman منتشر کرده است (مجله شرقی وین، ج ۲۰، سال ۱۹۰۶). اندرز او شتردانا را دهبهر در بمبئی بسال ۱۹۳۰ چاپ کرد. در باب ارتباط متون سنجانا با متن های چاپ جاماسپ اسانا در فریمان مجله شرقی وین، مدخل و کریستنسن، Acta Orientalia، ج ۸، ص ۸۱، یادداشت ۳.

۵- متن پهلوی شاه خسرو و ریذگی، ترجمه و طبع اونوالا، پاریس ۱۹۲۱.

است ، مانند کارنامگی اردشیری پساپکان و ماذیگانی چترنگ ( قصه سازی شطرنج )<sup>۱</sup>.

شرح های مختصری راجع به بنای شهرهای ایران در کتاب شهرستانهای ایران شهر هست<sup>۲</sup>.

در خصوص ادبیات مانویان رجوع شود بفصل چهارم این کتاب.

## ۲- روایات ساسانی که در ادبیات عرب و ایران باقی است

چنانکه در زمان هخامنشیان مرسوم بود ، دربار ساسانیان نیز سالنامه های رسمی داشت<sup>۳</sup>. تصور می رود که مؤلف یا مؤلفان خودای نامگ از مندرجات این سالنامه ها استفاده کرده اند. خودای نامگ در آخر عهد ساسانیان و شاید در زمان یزدگرد سوم تدوین شده است<sup>۴</sup>. نلدکه ثابت کرده است<sup>۵</sup>، که این تاریخ پهلوی مأخذ

۱- کارنامگ چندین بار در بمبئی طبع رسیده است. ترجمه آلمانی آنراند که در مطالعات در باب السنه هندوژرمنی Beiträge zur Kunde der Indogermanischen Sprachen ج ۴، جای داده است. ماذیگان چترنگ در متون پهلوی جاماسب اسانا چاپ شده است و همین متن با ترجمه انگلیسی آن در گنج شایگان پشتون سنجانامندرج است. مقایسه شود با کریستنن، شاهان، فصل ۲.

۲- مار کوارت، فهرست کرسیهای ایالات ایران شهر A Catalogue of the provincial Capitals of Eranshahr. (Anal ectaor ۰۱۹۳۱، چاپ مسینا، ر.م ۰۱۹۳۱).  
3) Oriëntaische Litteraturzeitung مقایسه شود با تاوادیا در مجله ادبیات شرقی Orientalische Litteraturzeitung، ص ۸۸۳ و ما بعد.

۳- اگاباش، کتاب ۲، بند ۲۷ و کتاب ۴، بند ۳۰-۲۷؛ تئوفیل اکتوس، کتاب ۳، بند ۱۸.

۴- مطالب آینده را با اضافات و تغییراتی چند از کتاب خود موسوم به سلطنت کوراد اول نقل کرده ام.

۵- نلدکه طبری، مدخل، ص XIV و ما بعد، وفقد اللغة، II، ص ۱۴۱ و ما بعد.



عمده تواریخ عربی و فارسی است، که از سرگذشت ایران قبل از اسلام سخن می‌رانند. عنوان این کتاب را، که پهلوی است، به عربی سیرملوک المعجم یا سیرالملوک نوشته‌اند و در فارسی آن را به شاهنامه ترجمه کرده‌اند. از جمله ترجمه‌های عربی کتاب خودای نامگگ یکی آن است که ابن المقفع نموده است. ابن المقفع از ایرانیان زردشتی است که بدین اسلام در آمد و در حدود سال ۷۶۰ میلادی بدرود زندگی گفت، از جمله نویسندگان بسیار فعال و متبحر است، کتب دیگر هم از زبان پهلوی به عربی نقل کرده است. متأسفانه هم اصل خودای نامگگ پهلوی هم ترجمه ابن المقفع از دست رفته. همچنین ترجمه‌ها و اقتباس‌های دیگر، که بوسیله نویسندگان بعد از ابن المقفع از این کتاب شده است و حمزه اصفهانی بوجسود آنها اشاره می‌کند، بکلی مفقود الاثر است ( کتاب حمزه در سال ۹۶۱ میلادی تألیف شده است ).

با اعتقاد نلد که سیرالملوک ابن المقفع نخستین ترجمه مستقیم خودای نامگگ بوده و باقی مترجمینی، که حمزه ذکر می‌کنند، از او اخذ مطلب کرده‌اند و مأخذ روایت فردوسی در شاهنامه، که حکایت پادشاهان و پهلوانان باستانی است، ترجمه دیگری است، که مستقلاً بزبان فارسی بوده و ارتباطی با کتاب ابن المقفع نداشته است. اما بعد از آنکه دانشمند روسی بارون روزن این مطلب را مجدداً در رساله روسی خود موسوم به ترجمه‌های عربی خودای نامگگ ( ۱۸۹۵ ) مورد بحث قرار داد، نظر نلد که محل تردید قرار گرفت. تحقیقات دقیقه روزن را می‌توان بطریق ذیل خلاصه کرد: منابعی که حمزه اصفهانی و سایر مورخان عرب در ردیف کتاب ابن المقفع قلمداد کرده‌اند، اگرچه محتملاً همه آنها بعد از ابن المقفع نوشته شده است، اما لازم نیست که عموماً و قطعاً مندرجات خود را از کتاب او گرفته باشند. فقط بعضی از مؤلفان مذکور تا اندازه از ترجمه او استفاده کرده‌اند. در میان منابع مزبور کتبی هم وجود داشته، که مستقیماً از اصل پهلوی نقل شده باشد. و با اینکه آوازه ابن المقفع رفته رفته نام سایر مترجمان را تحت الشعاع قرار داده است، هیچ

دلیلی نداریم، که در زمان حمزه اصفهانی ترجمه او را بر سایر کتب مزبور ترجیح داده باشند. منابعی که حمزه اصفهانی در دست داشته، بنا بر تشخیص خود او سه نوع منقسم تواند شد: ۱- مترجمان یعنی ابن المقفع و محمد بن الجهم البرمکی و زادویه بن شاهویه الاصفهانی، که متن خودای نامگ را تا اندازه از روی صحت نقل کرده بودند، ولی در ترجمه آنها حذف و اختصار و اجرای سلیقه شخصی راه داشته است. ۲- مترجمانی، که مؤلف و خوشه‌چین بوده‌اند، مانند محمد بن مطیار الاصفهانی و هشام بن قاسم الاصفهانی وقایع تاریخی و افسانه‌ای را از کتب دیگر پهلوی نیز اقتباس و در کتابهای خود وارد نموده‌اند. ۳- مصنفان مانند موسی بن عیسی الکسروی و بهرام بن مردانشاه موبد ترجمه‌های مختلف خودای نامگ را بایکدیگر مقایسه و بعضی نکات را از سایر کتب گرفته و قصه‌هایی نیز برای توفیق دادن منابع و رفع تضاد مآخذ خود اختراع کرده‌اند و مقصود آنها از این تدابیر آن بوده، که حتی الامکان صورت اصلی متن قدیم را بانتظام آورند و خوب میتوان حدس زد که نتیجه آن چیست. بنا بر قول حمزه یکی از این مصنفان، که موبد بهرام نام داشته، بیش از ۲۰ نسخه عربی خودای نامگ را محل آزمایش قرار داده‌است و دیگری بنام الکسروی<sup>۱</sup>، که روزن نمونه چند از انتقادات عجیب تاریخی او ذکر کرده، بعد از تفحص بسیار حتی دو متن را از ترجمه‌های خودای نامگ موافق و مطابق بایکدیگر نیافته است<sup>۲</sup>. بیرونی و بلعمی و دیگر مورخان نام چند تن دیگر از مترجمان

۱ - بنا بر عبارتی که در تاریخ حمزه (طبع گوتوالد Gottwald، ص ۲۱، ترجمه ص ۱۴) هست، الکسروی دو نسخه از سیر الملوك در دست داشته است، یکی بزرگ و یکی کوچک، که از لحاظ کرونولوژی باهم تفاوت داشته‌اند.

۲ - در باب خودای نامگ مقایسه شود با مقدمه محمد نظام الدین بر جوامع الحکایات عوفی (لندن ۱۹۴۹، سلسله اوقاف گیپ)، ص ۸۵ و بعد همچنین گابریلی در باب ابن المقفع

F. Gabrieli

L. opera di Idn al-Muqaffa, Rivista degli Studi Orientali, XIII (1932) ص ۲۰۸ و ما بعد.

و مؤلفان سلف را، که در ترجمه و اقتباس از خودای نامگ رنج برده‌اند، ذکر میکنند. از جمله انتقادات روزن بحثی است، که در باب مقدمهٔ نسبة جدید شاهنامه فردوسی کرده است. معروف است که مأخذ عمدهٔ فردوسی در نظم شاهنامه ترجمه منشور خودای نامگ پهلوی بوده و این ترجمه ارتباطی بانسخ عربی سیرالملوک نداشته است. این نظر را فضلا از مطالعه مقدمهٔ شاهنامه مزبور یافته‌اند. روزن باقید احتیاط چنین گوید، که مأخذ عمده شاهنامه فردوسی کتابی فارسی است مأخوذ از همان منابع عربی، که سایر مورخان، که فعلا آثارشان در دست است، آن منابع را بکار برده‌اند.

چنانکه نلد که در شرحی، که بر ترجمه تاریخ طبری قسمت ساسانیان نوشته، مکرر اثبات کرده است، در کتاب خودای نامگ بیشتر قضاوت‌هایی، که نسبت بخصال و اعمال پادشاهان ساسانی شده، بنا بر سلیقه و میل طبقه عالیه نجبا و روحانیون زردشتی است.

متأسفانه مورخان عرب و ایرانی، که کتابشان در دست ماست، جز در بعضی موارد مأخذ مستقیم خود را ذکر نمی‌کنند، ازین جهت ما نمی‌توانیم بگوییم کتاب هر یک از آنها مأخوذ از کدام ترجمه یا تألیف قدیم است.

تصور میرود پس از مرگ یزدگرد سوم، علماء زردشتی ملحقاتی، که حاکی از وقایع ایام اخیر سلسله ساسانیان است، بر اصل خودای نامگ پهلوی افزوده‌اند. در هر حال خودای نامگ اصلی تا مرگ خسرو پرویز بیشتر نیامده، ولی آثار مورخان عرب و ایرانی مشتمل بر روایات ایرانی است، که از مرگ خسرو پرویز تا انجام کار یزدگرد را حکایت می‌کند، با این تفاوت، که در روایات اخیر اختلاف قول بسیار است و همین تباین روایت حاکی از آن است، که منبع واحدی نداشته‌اند. حال بوصف کتاب پهلوی دیگر پردازیم، که آن نیز مشتمل بر تاریخ

ساسانیان بوده و بقلم ابن المقفع ترجمه شده است. این کتاب آیین نامگ<sup>۱</sup> نام داشت. مسعودی گوید:<sup>۲</sup>

« این کتاب مرکب از چند هزار صفحه بود و نسخه کامل آن جز در نزد موبدان و سایر اشخاص صاحب قدرت بدست نمی آمد ». آیین نامگ خصوصیات تشکیلات دولت و جامعه ایسران را قبل از عهد ساسانیان و در عصر شاهنشاهی این سلسله دربرداشته و قواعد فن جهاننداری را ذکر میکرده است. نام این کتاب در تاریخ ثعالبی<sup>۳</sup> آمده و همچنین در عیون الاخبار ابن قتیبه<sup>۴</sup> مکرر ذکر شده است. آثار مندرجات آن را در نامه تنسرو کتاب حمزه<sup>۵</sup> و جوامع الحکایات عوفی<sup>۶</sup> یافته اند. آیین نامگ یا آیین نامگها ( بنا بر تعدد آن ) اطلاعاتی راجع به ورزشهای پسندیده مثل تیراندازی و گوی بازی و شرح چگونگی تطیر و تفأل،

۱- مقایسه کنید با آیینگ *ayanagh* تلفظ قدیمی *adhsenagn* ،  
 رک نیبرگ، رساله پهلوی *Hilfsbuch des pehlevi*، ج ۲، ص ۴، آندراس وبار،  
 بقایای یک ترجمه پهلوی *Bruchstucke einer Pehlevi Uebersetzung*،  
*der Psalmen Andreas-Barr*، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳، ص ۱۱۷.

۲- التنبیه، جغرافیون، ج ۸ ص ۱۰۴؛ ترجمه کارا دوو، ص ۱۴۹.

۳- چاپ زتیرگ، ص ۱۴.

۴- نریمان، نفوذ ایرانیان در ادبیات اسلامی، ج ۱، بهیسی ۱۹۱۸ ( ضمیمه

۷ )، ص ۱۶۴، ۱۶۷ *Iranian Influences on Meslem Literature*،  
 Narimau؛ اینومترانتزف، مطالعات ساسانی، ص ۴۱ و بعد (رساله راجع به جنگ).

۵- مارکواریت، ایرانشهر، ص ۴۷، یادداشت ۱؛ هرتسفلد، پایکولی، ص ۴۶.

۶- دیباچه محمد نظام الدین برجوامع الحکایات عوفی، ص ۵۵ و بعد.

که از ملاحظه پرش مرغان استنباط میشود و امثال آن، در برداشته است.<sup>۱</sup> گاهنامگ یا فهرست رجال ساسانی، که در آن نام و منصب همه بزرگان ایرانی بترتیب مقامی، کسه داشته‌اند، ثبت بوده<sup>۲</sup>، جزوهای از آیین نامگ بشمار می‌آمده است. ظاهر امطالبی، که یعقوبی<sup>۳</sup> و مسعودی<sup>۴</sup> و جاحظ در کتاب التاج<sup>۵</sup> در باب طبقات و درجات دربار ساسانی نقل کرده‌اند، مأخوذ از هناهنگ‌های قدیم است. یکی از مهمترین اسنادی، که راجع بتشکیلات عهد ساسانی در دست ما مانده است «نامه تنسر پادشاه طبرستان» است. تنسر شخصی تاریخی بوده. اوست که آیین زردشتی را در زمان اردشیر اول تجدید کرد<sup>۶</sup>. متن این نامه رانخست دارمستتر در مجله آسیایی<sup>۷</sup> (سال ۱۸۹۴)، جلد اول، صفحه ۲۰۰ و ما بعد با ترجمه در صفحه ۵۰۲ و مابعد) طبع کرد و اخیراً هم آقای مجتبی مینوی آن را در طهران بسال ۱۹۳۳ تجدید چاپ نموده. دارمستتر دو نسخه از نامه تنسر را در دست داشته، ولی

۱- روزن، اطلاعات گوناگون راجع باسیا مستخرجه از مجله آکادمی امپراطوری علوم سن پترسبورغ، ج ۱۳، ص ۷۷۷-۷۵۵. Melanges asiatiques tires de l' Acad. Imp. des Sciences de St. Petersburg. V. Rosen, du Bull.

الفهرست، ص ۳۱۵، اینوسترانترف، مطالعات ساسانی، ص ۹۲؛ ترجمه انگلیسی در کتاب نریمان، نفوذ ایرانیان الخ، ص ۲۹؛ گابریلی Gabrieli، مجله مطالعات شرقی ایتالیا، ج ۱۳، ص ۲۱۳ و مابعد.

۲- مسعودی، التنبیه، ص ۱۰۴؛ ترجمه کارا دوو، ص ۱۴۹.

۳- چاپ هوتسما Houtsma، ج ۱، ص ۲۰۲.

۴- مروج، ۲، ص ۱۵۳، التنبیه، ص ۱۰۳؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۷ و بعد.

۵- چاپ قاهره، ص ۲۲ و بعد. راجع باین کتاب جاحظ در مقاله گابریلی

در مجله مطالعات شرقی ایتالیا، ج ۱۱، ص ۲۹۲ و بعد.

۶- درک پایین تر، فصل سوم.

نسخه مینوی از آنها پنجاه سال قدیمتر و در بعضی موارد کاملتر بوده است. این نامه، که در تاریخ طبرستان ابن اسفندیار مندرج است، ترجمه فارسی است از نسخه عربی، که ابن المقفع از اصل پهلوی ترجمه کرده بود و اکنون هم اصل و هم ترجمه عربی مفقود الاثر است.

یکی از قطعات نسخه عربی ابن المقفع را مسعودی<sup>۱</sup> و قطعه دیگر را بیرونی<sup>۲</sup> نقل کرده‌اند و در کتاب فارسنامه<sup>۳</sup> نیز پاره‌ای از این نامه منقول است، که بمنزله ذیل مندرجات تاریخ ابن اسفندیار بشمار می‌آید. نامه تنسر حاوی مطالب تاریخی و سیاسی و اخلاقی است و بصورت مکاتبه، که مابین هیربد بزرگ تنسر و پادشاه طبرستان شده است، هم آن پادشاه را، که در اطاعت نمودن از اردشیر مردد و از اوضاع سلطنت جدید بی‌اطلاع بوده، باطاعت خوانده و هم مردم زمان را در مباحث مذکور تعلیم داده است. در واقع از جنس اندرزهایی است، که در عهد خسروان می‌نگاشته‌اند و تاریخ نگارش این نامه هم زمان خسرو اول است نه عصر اردشیر بابکان.

در نامه تنسر آمده است، که اردشیر مجازات از دین برگشتگان را تخفیف داد. «چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی حالا عاجلا قتل و سیاست فرمودندی شهنشاه فرمود، که چنین کس را بحبس بازدارند و علما بمدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و ادله و براهین بر او عرض دارند و شبهه را زایل کنند، اگر بتوبه و انابت و استغفار باز آید، خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استبداد دارد بعد از آن قتل فرمایند». اما در حقیقت سختگیریهایی، که نسبت بمرتدان مرسوم شد، ممکن نیست قبل از آنکه اردشیر دین زردشتی را آیین رسمی دولتی کرد، معمول بوده باشد. بالعکس تخفیف‌هایی که ذکر می‌کند، مربوط بزمان‌های بعد بوده، که انصاف و انسانیت جلوه بیشتری یافته و برای آنکه این تغییر نظر دیانتی را بنیان مبنی بدهند،

۱- التنبیه، ص ۹۷؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۴۲.

۲- کتاب الهند، چاپ زاخو، ص ۵۳؛ ترجمه از هم او، ص ۱۰۹.

۳- کریستنسن، ابرسام و تنسو، AO: ج ۱۰، ص ۵۵-۵۰.

آنرا منتسب به اردشیر مؤسس سلسله ساسانی میکرده‌اند، و همین نکته در باب تخفیف مجازات‌های مربوط به گناهانی، که نسبت به شاه (دولت) و نسبت به مردمان دیگر مرتکب شده‌اند و در نامه تنسر درج است، صدق می‌کند. از میان پادشاهان این سلسله نسبت به خسرو اول در باب وسعت مشرب و مسامحه در عقاید دینی و رعایت انصاف و حقوق انسانیت شهرتی بسزا دارد.

حال نکته دیگر را، که مسئله جانشینی پادشاه است، محل دقت قرار دهیم، که در نسخه‌دار مستتر (صفحه ۲۲۷ و ۲۲۸ و مابعد ۵۳۳ و ۵۴۳ و مابعد) مندرج است. بنا بر مندرجات این نامه اردشیر در اختیار جانشین خود میلی نداشت، زیرا که میترسید قصد هلاک او کند، از این سبب انتخاب جانشین را به ترتیب ذیل قرارداد: پادشاه در نامه‌های سربمهر جزاندرزها و پندهایی بموبد بزرگ و فرمانده کل لشکر و دبیر بزرگ چیزی ننوشت و مقرر کرد، که پس از مرگ او اشخاص مذکور جانشین وی را از میان شاهزادگان خاندان شاهی اختیار کنند. اگر میان این بزرگان اختلافی واقع شود رای مؤبد بزرگ قاطع خواهد بود: «اما اردشیر این معنی سنت نکرد که بعد او کسی را، ولیعهد نکنند و ختم فرمود الا آنست که آگاهی داد از آنکه چنین باید» و گفت: «تواند بود که روزگاری آید متفاوت رأی ما و صلاح روی دیگر دارد». تردیدی، که مادر این روایت داریم، مبتنی بر چند اصل است، یکی آنکه وضع چنین قاعده بهیچوجه شایسته یک پادشاه سیاسی صاحب تدبیری چون اردشیر نیست، دیگر آنکه بنا بر قول طبری، که تابع اسناد رسمی عهد ساسانیان است، اردشیر و شاپور اول و شاپور دوم جانشینان خود را شخصاً معین کرده‌اند. اما در زمانی، که فاصله عهد اردشیر دوم و کواذ اول است، غالباً انتخاب پادشاه با بزرگان بوده است. بنا بر این ترتیبی که تنسر ذکر کرده، در این دوره متداول بوده است. بعلاوه این نکته که تنسر گوید اردشیر فرمود قانون من قطعی نیست دیگران می‌توانند به مقتضای احوال آنرا تبدیل کنند، حکایت می‌کند که نامه تنسر در زمانی نوشته شده، که آن قاعده اگرچه منسوخ بوده، ولی یاد آن در اذهان ثباتی داشته

است. پس نامه تنسر متعلق بعهدی است که پادشاهان مجدداً اختیار تعیین جانشین خود را در زمان حیات بدست آورده‌اند، یعنی دوره‌ای که فاصله سلطنت کواذ اول و هرمزد چهارم بوده‌است.

در نامه تنسر (چاپ دارمستر، ص ۲۱۰ و ص ۵۱۳، چاپ مینوی، ص ۹) باردشیر نسبت داده شده، که گوید: «هیچ آفریده را (غیر از شاهان زبردست)، که نه از اهل بیت ما باشد، شاه نمی‌باید خواند، جز آن جماعت که اصحاب ثغورند: آلان و ناحیت مغرب و خوارزم و کابل». مقصود از «صاحب ثغور آلان» بی‌شبهه یکی از چهار مرزبانی است، که خسرو اول نصب کرد و او را این امتیاز داد، که بر سریر زرین نشیند و مقام او بطور استثناء باولادش نیز انتقال می‌یافت. این مرزبانان را پادشاهان صاحب تخت (ملوک‌السریر) نیز می‌گفته‌اند (مأخوذ از نه‌ایة‌الارب در مجله انجمن همایونی آسیایی، سال ۱۹۰۰، صفحه ۲۲۶).

و نیز از مطالب جغرافیائی، که در نامه تنسر آمده است، می‌توان تاریخ نگارش آنرا بهتر تعیین کرد. مثلاً نام بردن از ترکان و تعداد نقاط سرحدی «جوی بلخ تا آخر بلاد آذر بایگان و ارمینیه فارس و فرات و خاک عرب تا عمان و مکران و از آنجا تا کابل و تخارستان». از این رو نامه تنسر بعد از فتوحات انوشیروان در نواحی شرق و قلع و قمع هپتالیان و پیش از تسخیر یمن برشته تحریر آمده‌است، یعنی بین سنوات ۵۵۷ و ۵۷۰ میلادی<sup>۱</sup>.

مارکوارت از راه‌های دیگر بهمین نتیجه: که ما رسیده‌ایم، رسیده است و او گوید، که نامه تنسر رساله جعلی است، که در زمان خسرو اول نگاشته‌اند<sup>۲</sup>. از فروض مارکوارت این است، که در نامه مزبور حاکم کرمان را بجای آنکه

۱- ثعالبی گوید (ص ۶۰۶) که خسرو اول «مخصوصاً شرح اعمال اردشیر اول را مطالعه می‌کرد و آن را سرمشق اعمال خود قرار میداد». همین مطلب را در طبری (ص ۸۹۸، تلذکه، ص ۱۶۵) و فارسنامه ابن‌البختی (ص ۸۸) می‌بینیم.

۲- ایرانشهر، ص ۴۸، یادداشت ۱.



مطابق تواریخ موجوده و لخش بنویسد، قابوس نوشته است و این همان کاوس (کیوس) برادر خسرو اول است، که بجای پادشاه کرمان، که در عهد اردشیر بوده، مذکور شده است.<sup>۱</sup>

در سیاست نامه نظام الملک<sup>۲</sup> عباراتی از کتاب موسوم به پیشینگان نامگ (کتاب پیشینگان) نقل شده است.

گذشته از این کتابی بنام تاج نامگ داشته‌اند، حاوی صورت نطقها و دستورها و فرمانهای سلاطین و نظایر آن فعلا دشوار است، که بگوییم در این مجموعه چند سند تاریخی مندرج بوده است. نام کتاب تاج نامگ در فهرست ابن الندیم<sup>۳</sup> مذکور و نقلهایی از آن در عیون الاخبار ابن قتیبه مسطور است. بعضی از این عبارات منسوب بپادشاهی است، که نام ایشان ذکر نشده، و بعضی استخراج از اندرز خسرو پرویز است، که گویند خطاب بفرزندان و دبیران و گنجوران و حاجبان خویش کرده است. ذکری که طبری از نامه‌های سلاطین میکند (مثل نامه شاپور سوم بحکام ایالات و نامه بهرام چهارم به سران سپاه و نامه خسرو اول بیاد گوسپان آذربایجان)، ظاهراً مأخوذ از تاج نامگ است.

چنین پیدا است، که کتابهای خاصی هم بنام تاج نامگ موجود بوده است، زیرا که در الفهرست (ص ۱۱۸، سطر ۲۸) اسم يك تاج نامه مذکور شده، که حاوی شرح اقوال و افعال انوشیروان (خسرو اول) بوده و ابن المقفع آنرا ترجمه کرده است. یکی گابریلی بر آن است، که تاج نامگ منحصر بفرد بوده و عبارت اقوال و افعال انوشیروان الحاقی است.<sup>۴</sup>

۱- ایضاً ص ۳۰، و یادداشت ۲. راجع به نامه تنسر راکا بریلی، مجله مطالعات

شرقیه. ج ۱۳، ص ۲۱۷ و کریستنسن، شاهان، ص ۸۳-۹۰.

۲- سیاست نامه، چاپ شفر، متن، ص ۱۹؛ ترجمه، ص ۱۲.

۳- چاپ فلوگل، ص ۳۰۵، سطر ۱۱.

۴- گابریلی، مجله مطالعات شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۱۵ و بعد.

در سال ۹۱۵/۱۶ میلادی، مسعودی<sup>۱</sup> در استخر پیش یکی از بزرگان فارس «کتاب دیگر دیده‌است حاوی اغلب علوم ایرانیان با شرح تواریخ و ابنیه و مدت سلطنت پادشاهان» و بعلاوه تصویر شاهنشاهان ساسانی را نیز در برداشته است. «رسم چنان بود که در روز وفات هر شهریاری تصویر او را میکشیدند چه پسر چه جوان - و جامه رسمی و تاج و هیئت محاسن و نشانه‌های چهره او را در آن نقش نشان میدادند». آنگاه تصویر را در گنج شاهی می‌سپردند «تا سیمای پادشاه مرده از خاطر آیندگان نرود». اگر شاه در لباس جنگی مصور میشد، او را ایستاده می‌کشیدند. و اگر در حال رسیدگی بامور کشور کشیده می‌شد، وی را نشسته نقش میکردند. در این نقوش پادشاه را در میان بزرگان و زبردستان در گاه‌چنان می‌کشیدند، که وقایع مهمه ایام دولت او از آن مستفاد می‌گشت.

هم مسعودی گوید، که این کتاب را از روی نسخه نقل کرده‌اند، که در گنج پادشاهان ایران در نیمه ماه جمادی‌الثانیه ۱۱۳ (۷۸۱ بعد از میلاد) بدست آمد. این کتاب را بامر هشام بن عبدالملک بن مروان از پهلوی بعربی ترجمه کرده بودند و نقوش آنرا با الوانی محیرالعقول (که امروز بدست نمی‌آید) مانند محلول طلا و نقره و مس مذاب رنگ آمیزی نموده بودند و هم او گوید «از بس اوراق این کتاب زیبا بود، و در ساختن آن دقت کرده بودند، که من درست ندانستم از کاغذ بود یا از پوست». ظاهراً حمزه اصفهانی در شرحی، که از سیما و صورت هر یک از سلاطین ساسانی داده‌است، استنادش باین کتاب بوده‌است. البته تصویرهایی، که از پادشاهان بدست آمده، همه اصیل و موافق طبیعت نبوده‌است<sup>۲</sup>، زیرا که علی‌الظاهر این رسم، یعنی کشیدن صورت سلاطین در روز وفات، در اثناء دوره ساسانیان متداول شده‌است و برای تکمیل دوره تصاویر ناچار صورت پادشاهان سلف را از روی خیال و حدس و قیاس ساخته و بنقوش موجود افزوده‌اند. پس

۱- النبییه، جغرافیون، ج ۸، ص ۴۱۰۶؛ ترجمه کارادوو، ص ۱۵۰ و بعد.

۲- مقایسه کنید هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۰۳.

اگر نسبت بصورت پادشاهان نخستین ساسانی مشکوک باشیم، دلیلی در دست نیست، که شرحی را، که از هیئت و سیمای سلاطین اخیر آن سلسله نگاشته‌اند، قبول نکنیم. لباس و سلاح و هیئت افراد این پادشاهان بقدری مطابق با حجاری‌ها و ظروف نقره عهد ساسانی است که نمیتوان گفت نقوش مذکور را بعد از انقراض ساسانیان جعل و اختراع کرده‌اند.

بعقید گوتشمید<sup>۱</sup> این کتاب همان تاج نامه بوده است و اینوسترانتزف<sup>۲</sup> و بعدها شدرا<sup>۳</sup> نیز این عقیده را، که بسیار محتمل بنظر میرسد، پذیرفته‌اند. سخنانی، که روایات عربی و فارسی هنگام برتخت نشستن به شاهان ساسانی نسبت داده‌اند، بعقیده اینوسترانتزف مأخوذ از این کتاب است.

استخری گوید<sup>۴</sup> که در ناحیه شاپور نقش پادشاهان و بزرگان فارس و موبدان و سایر مردان را بر کوه‌ها رسم کرده‌اند و نیز گوید که تصویر این اشخاص و شرح اعمال و تاریخ دولت آنان را در کتابهایی درج کرده و بنگاهبانانی سپرده بودند، که در قلعه شیر ناحیه ارجان مقام داشتند. اینوسترانتزف<sup>۵</sup> این گفته را نیز با تاج نامه مربوط میدانند.

نام عده کثیری از کتب پهلوی، که به عربی ترجمه شده است، در الفهرست دیده میشود مخصوصاً صفحه ۳۰۵ و صفحات ۱۶ - ۳۱۵. نام برخی از این کتب در تواریخ دیگر هم مذکور است. بعضی از آنها جزء سلسله اندرزهاست<sup>۶</sup> و بعضی

۱- رسالات مختصر Kleine Schriften، ج ۳، ص ۴۵ و بعد و ص ۱۵۰ و بعد.

۲- مطالعات ساسانی، ص ۳۱-۲۷؛ نریمان، ص ۷۲-۶۷. و نیز اضافات نریمان را ببینید، ص ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۷.

۳- سالنامه مجموعه‌های هنری پروس، d. preuss. Kunstsammlungen. lahrb. ج ۵۷، سال ۱۹۳۶، ص ۲۳۱ و بعد.

۴- جغرافیون، ج ۱، ص ۱۵۰.

۵- Inostrantzev

۶- شرح اندرزها را در چند صفحه قبل ببینید.

قصه تاریخی محسوب میشود. ولی چون از اکثر آنها جز نامی باقی نیست، بتحقیق نمی‌توان گفت هر کتابی از کدام قسم بوده است.

از جمله افسانه‌های عامه پهلوی، که مشتمل بر موضوعاتی از تاریخ عهد ساسانیان بوده و ترجمه عربی<sup>۱</sup> هم داشته است، یکی مزدک نامگ است و دیگر و هرام چوبین نامگ .

مزدک نامگ قصه‌ای است راجع بمزدک معروف، که در زمان کواذ اول قیام کرد. ابن المقفع آنرا بعربی ترجمه کرد و لاحقی شاعر آنرا بنظم آورد (الفهرست ۱۱۸/۲۷ و ۱۶۳/۱۰). حمزه نیز اسمی ازین کتاب می‌برد. (ص ۴۱)، در نهایت هم مذکور است (برون، ص ۲۱۶). برای اینکه بهمه مندرجات، این افسانه واقف شویم باید عباراتی را، که در سیاست نامه نظام‌الملک<sup>۲</sup> و در یک روایت پارسی<sup>۳</sup> منقول است، مخلوط کنیم. ثعالبی و فردوسی و بیرونی و صاحب فارسنامه و مؤلف مجمل‌التواریخ<sup>۴</sup> در مطالبی، که ذکر کرده‌اند، باین کتاب نظر داشته‌اند. و هرام چوبین نامگ سرگذشت سردار معروف است، که جبلة بن سالم آنرا بعربی ترجمه کرد (الفهرست ۱۰۵/۱۰). کلیات این قصه را می‌توان از روایات مورخان عرب و فردوسی بدست آورد.<sup>۵</sup>

- ۱- رك رساله این جانب در باب داستانهای تاریخی ایرانیان قدیم بزبان دانمارکی از نشریات دانشگاه کپنهاگ (۱۹۳۵) Heitedingning og Fortaellingsstittera
- turhos Iranerne i Oldtiden، همچنین شاهان، فصل دوم و سوم.
- ۲- فصل ۴۵ چاپ شفر و فصل ۴۴ ترجمه آن .
- ۳- داراب هرمزیار، روایات، ج ۲، ص ۲۳۰-۲۱۴ .
- ۴- رك : نلدکه، طبری، ص ۴۵۵ و بعد؛ کسریستن، سلطنت کواذ، ص ۴۴ بعد و دو روایت از داستان مزدک در یادنامه مودی، ص ۳۲۱ و ما بعد.
- ۵- نلدکه، طبری، ص ۴۷۴ و ما بعد، کسریستن، رمان بهرام چوبین Romanen om Bahram Tschobin, Studier fra Sprog og Oldtidsforskning, no. 75.

منابع عمده تاریخ ساسانیان، که از کتب موجوده مورخان عربی و ایرانی بدست می‌آید، از اینقرار است: قدیمترین و مهمترین تألیفات عبارتند از: تاریخ یعقوبی (نصف اخیر قرن نهم میلادی)<sup>۱</sup> و تاریخ ابن قتیبه (متوفی بسال ۸۸۹)<sup>۲</sup>؛ در کتاب عیون الاخبار ابن قتیبه هم مطالب مهم راجع بتاریخ عهد ساسانیان مسطور است.<sup>۳</sup> دیگر کتاب اخبار الطوال دینوری (متوفی بسال ۸۹۵)<sup>۴</sup>، دیگر تاریخ طبری (متوفی بسال ۹۲۳)<sup>۵</sup> دیگر تاریخ اوتیکبوس<sup>۶</sup> (سعید بن بطریق پیشوای مسیحیان اسکندریه متوفی بسال ۹۴۰)<sup>۷</sup>، دیگر مروج الذهب مسعودی (متوفی در حدود ۹۵۶)<sup>۸</sup> و کتاب التنبیه والاشراف همین مؤلف<sup>۹</sup> دیگر تاریخ حمزه اصفهانی، که در سال ۹۶۱ تألیف شده است<sup>۱۰</sup>، دیگر تاریخ فارسی بلعمی<sup>۱۱</sup> که در ۹۶۳ از طبری نقل شده است دیگر

۱- تاریخ یعقوبی، چاپ هوتسما، ۱۸۸۳.

۲- ابن قتیبه، چاپ ووستنفلد Wustenfeld، گوتینگن ۱۸۵۰.

۳- چاپ بروکلیمان Brockelmänn، ج ۴-۱، برلن ۱۹۰۸-۱۹۰۰؛ چاپ قاهره، ج ۴-۱، ۳۰، ۱۹۲۵. مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۴- چاپ گیر کاس، لیدن ۱۸۸۸ و دیباچه و اختلاف نسخ و فهرست این کتاب از

کراچکوسکی Kratchkovsky، لیدن ۱۹۱۲.

۵- چاپ دخویه، سری ۱، ج ۲؛ ترجمه آلمانی توسط نلدکه موسوم به «تاریخ

ایرانیان و تازیان الخ»، چاپ لپزیگ ۱۸۷۹.

#### ۶- Euty chius

۷- چاپ پوکوک Poccoche، ج ۱، ۲۵۱، ۵۹-۱۶۵۸. (با ترجمه آن بزبان لاتین)؛

چاپ جدید توسط شیخو، بیروت ۱۹۰۹-۱۹۰۶.

۱- چاپ و ترجمه باریه دومینارد؛ مخصوصاً رك به ج ۲ (چاپ دوم، پاریس ۱۹۱۴).

۲- چاپ دخویه، جغرافیون، ج ۸، لیدن ۱۸۹۴، ترجمه فرانسه از کارادوو،

پاریس ۱۸۹۶.

۳- چاپ گوتوالد Gottwald، ج ۱، ۲۵۱، سن پترزبورگ و لپزیگ ۴۸-۱۸۴۴

(با ترجمه بزبان لاتین).

۴- متن بطبع نورسیده، ترجمه زتبرگ H. Zotenberg، مخصوصاً رك به ج ۲

(پاریس ۱۸۶۹).

تاریخ مطهر بن طاهر المقدیسی که در ۹۶۶ تألیف گردیده است<sup>۱</sup> و دیگر شاهنامه فردوسی<sup>۲</sup> (متوفی در حدود ۱۰۲۰). مندرجات این حماسه ملی ایران برای فهم چگونگی تمدن ساسانیان بسیار مفید و مهم است، حتی قسمت‌هایی از شاهنامه، که حاکی از ادوار افسانه‌ای مقدم بر زردشت است، انعکاسی از اوضاع عهد ساسانیان محسوب میشود، زیرا که مآخذ اصلی فردوسی در نظم شاهنامه متعلق به آن عهد است. دیگر غرر اخبار الملوك ثعالبی (متوفی سال ۱۰۳۸)<sup>۳</sup> دیگر نه‌ایه‌الارباب فی اخبار الفرس و العرب، که کتابی عربی و مؤلف آن مجهول و ظاهراً در نیمه نخستین قرن یازدهم میلادی تدوین شده است<sup>۴</sup>. دیگر فارس نامه فارسی که در اوایل قرن دوازدهم بقلم مؤلفی که او را ابن البلخی میخوانند نگاشته شده است<sup>۵</sup>. دیگر مجمل التواریخ و القصص که کتاب فارسی دیگری است و مؤلفش گمنام است و در سال ۱۱۲۶ میلادی تألیف گردیده است<sup>۶</sup>. مطالبی، که راجع بتاریخ ساسانیان در کتاب پهلوی موسوم به بندهشن می‌بینیم، مستخرج از ترجمه‌ها و تبدیلاتی است که عرب‌ها از متن خودای نامگ کرده‌اند<sup>۷</sup>.

کتاب ابن مسکویه و ابن الاثیر و مورخان جدیدتر مثل ابوالفدا و حمدالله

- ۱- چاپ و ترجمه کلیمان هوآر Cl. Huart. مخصوصاً ج ۳، پاریس ۱۹۰۳.
- ۲- چاپ مهل با ترجمه فرانسه، ج ۵ تا ۷، پاریس ۷۸-۱۸۶۶. ترجمه (که جداگانه بطبع رسیده)، ج ۵ تا ۷، پاریس ۸۷-۱۸۷۷. چاپ تهران ۱۳۱۴، ج ۷ تا ۹. ترجمه انگلیسی توسط ا.جی. وارنر و ای. وارنر، ج ۶ تا ۹، لندن ۱۹۲۵-۱۹۱۲.
- ۳- چاپ و ترجمه زتیرگگ، پاریس ۱۹۰۰.
- ۴- تلخیص و انتخاب برون در مجله انجمن همایونی آسیایی، سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۵ و ما بعد (مقایسه شود با همین مجله، سال ۱۸۹۹، ص ۵۱ تا ۵۳).
- ۵- چاپ لسترانج و نیکلسون، لندن ۱۹۲۱ (سلسله اوقاف کیب، دوره جدید).
- ۶- ترجمه و چاپ مهل در مجله آسیایی، سری سوم، ج ۱۱، ۱۳۰۲، ۱۴، و سری چهارم، ج ۱.
- ۷- رک کریستنسن، کیانیان، ص ۴۹ تا ۱۹۵۱ بعد.

مستوفی قزوینی (تاریخ گزیده) و میرخواند و غیره از حیث اهمیت بنیاده کتب سابقه الذکر نمی‌رسند، زیرا که در خصوص تاریخ ساسانیان چندان چیزی، که اضافه بر کتب اقدمین باشد، دربر ندارند.

در باب ارتباط منابع عمده عربی و فارسی بایکدیگر ما خوانندگان را رجوع می‌کنیم بمقدمه کتاب «تاریخ ایرانیان و تازیان» تألیف نلد که، که بواسطه یادداشتها و توضیحات زیادی که دارد، واجد اهمیت خاصی است. همچنین رجوع شود بدیباچه که زتنبرگ<sup>۱</sup> بر چاپی، که از کتاب ثعالبی کرده، نوشته است نیز مراجعه شود بتحقیقاتی، که من در کتاب خود موسوم به «کواذ اول و مزدک»<sup>۲</sup> نموده‌ام، و مقالاتی، که در باب بوزرجمهر حکیم و ابرسام و تنسر<sup>۳</sup> نوشته‌ام. بنابر رأی نلد که (کتاب سابق الذکر، مقدمه، ص XXI) اوتی کیوس<sup>۴</sup> و ابن قتیبه در تواریخ خود از ترجمه ابن المقفع از خودای نامگ پیروی و اقتباس کرده‌اند<sup>۵</sup>. طبری جداگانه مطالبی را، که در این خصوص یافته است، بدون ذکر مأخذ نقل نموده و نکاتی به تناسب مقام در باب تاریخ دولت عربی خیره در آن داخل کرده است. بلعمی، پس از مزج کردن مطالب طبری نلته چند، که از مأخذ دیگر گرفته، در آن وارد نموده است. فارس نامه نیز، که بطور کلی تابع روایات طبری است، نکاتی که از جای دیگر اخذ کرده، افزوده است. کتاب حمزه، که خلاصه پیش نیست، حاوی مطالب بسیاری است، که از ترجمه‌ها و تحریف‌های عربی خودای نامگ اتخاذ کرده است. مجمل التواریخ مبتنی بر تألیفات حمزه اصفهانی است و علاوه بر کتاب مختصری، که از حمزه در دست است، صاحب مجمل سایر مؤلفات آن مورخ را، که فعلا

۱- Zotenberg

۲- گزارش آکادمی دانمارک.

۳- Acta Orientalia، ج ۸ و ۱۰.

۴- Eutychius

۵- مقایسه شود با گابریلی، مجله مطالعات شرقیه، ج ۱۳، ص ۲۰۹ و مابعد.

اثری از آن باقی نیست، در پیش نظر داشته است. دینوری از راه نسخه مستقلمی از خودای نامگک استفاده کرده است و مندرجات نهاییه الارب همان است، که دینوری آورده باقدری تفصیل، و از ابن دو حال خارج نیست، یا صاحب نهاییه منبع اصلی خود را کتاب دینوری قرار داده بوده است، یا کتاب او و کتاب دینوری هر دو مأخوذ از منبع مشترکی بوده اند. روایات دیگری، که باز از خودای نامگک گرفته شده، در کتابهای یعقوبی و مسعودی و کتاب مختصر مطهر و فردوسی و ثعالبی دیده میشود. سرچشمه اطلاعات فردوسی و ثعالبی یکی بوده است. در اکثر روایاتی، که مؤلفان مذکور از خودای نامگک نقل کرده اند، مطالبی از سایر مأخذ پهلوی مثل آیین نامگک و گاهنامگک و تاجنامگک و اندرزها و رمان های عامیانه گرفته و داخل نموده اند.

سرچشمه مشترکی که فردوسی و ثعالبی از آن بهره مند شده اند، خود حاوی اقتباساتی از اندرزها و رمانهای عامیانه ساسانیان بوده است و فردوسی مخصوصاً از این دو سرچشمه اخیر استفاده بسیار کرده است.

اطلاعات بسیار مهم، که مأخوذ از روایات مختلف عهد ساسانیان است، بحد و فور در کتب منسوب به جاحظ (متوفی در ۸۶۹ میلادی) آمده است، مخصوصاً در کتاب التاج<sup>۱</sup>، که انتساب آنرا به جاحظ رشر<sup>۲</sup> تردید کرده است و بنظر ما این تردید صحیح نیست. در هر حال کتاب التاج ناقل روایات صحیحه قدیم است. تألیف دیگر بنام کتاب المحاسن والساوی<sup>۳</sup> است، که محققاً انتسابش به جاحظ

۱- چاپ قاهره (توسط احمد زکی پاشا) ۱۹۱۴؛ مقایسه شود با کابریلی در مجله مطالعات مترقیه، دوره ۱۱ (م ۱۹۲۸)، ص ۲۹۲ و ما بعد.

۲- Rescher ترجمه هایی از آثار جاحظ، چاپ اشتوتگارت ۱۹۳۱، ص

۲۶۳ و ما بعد.

Excerpte und Uebersetzungen aen Schriften des Gâhiz.

۳- چاپ فان فلوتن Van Vloten، لیدن ۱۸۹۸، ترجمه آلمانی رشر، ج ۱



مخدوش است مفاتیح العلوم خوارزمی (که در حدود ۹۷۶ تألیف شده)<sup>۱</sup> و آثار الباقیه بیرونی (متوفی بسال ۱۰۴۸)<sup>۲</sup> و سیاستنامه نظام الملک، که در ۹۳ - ۱۰۹۲ تألیف شده<sup>۳</sup>، همچنین حاوی روایات عدیده از عهد ساسانیان هستند.

در سلسله کتبی، که موسوم به ادب است و ظاهراً بتقلید اندر زهای ساسانی رواج گرفته است، می توان نکات و حکایات بسیار یافت و گرد آورد. از جمله این نوع کتب علاوه بر کتاب المحاسن سابق الذکر، یکی کتاب الاذکیاء (عربی) ابن-الجوزی است (متوفی در ۱۲۰۰)<sup>۴</sup>، دیگر مرزباننامه (فارسی) سعدالدین وراوینی است، که در فاصله سال ۱۲۱۰ و ۱۲۲۵ تدوین یافته است<sup>۵</sup>. در کتب جغرافیون عرب هم نکات پراکنده بسیار است، مثل کتب ابن خردادبه (قرن نهم) و ابن الفقیه الهمدانی (متوفی در آغاز قرن دهم) و استخری و ابن حوقل (قرن دهم)<sup>۶</sup> و یاقوت (متوفی در ۱۲۲۹)<sup>۷</sup>. همچنین میتوان بعضی وقایع محلی را از کتاب تاریخ

→

(اسلامبول ۱۹۲۶) و ج ۲ (اشتوتگارت ۱۹۲۲). مقایسه شود با کتاب بینقی بهمن اسم (نیمه اول قرن دهم)، چاپ شوالی Schwally (گینسن Gtessen ۱۹۰۲)، فهرست ازشر (اشتوتگارت ۱۹۲۳).

۱- چاپ فان فلوتن، لیدن ۱۸۹۵. اووالا، ترجمه منتخبی از مفاتیح العلوم الخوارزمی، مجله کما ۱۹۲۸.

۲- چاپ زاخو، لیزینگ ۱۸۷۸، ترجمه آن بـ زبان انگلیسی از همین شخص، لندن ۱۸۷۹.

۳- چاپ شفر (پاریس ۱۸۹۲) و ترجمه فرانسه آن توسط همین شخص.

۴- ترجمه رشر Rescher، گالاته ۱۹۲۵.

۵- چاپ قزوینی، لیدن ۱۹۰۹ (سلسله انتشارات اوقاف گیب ۸).

۶- جغرافیون، چاپ دخویه، ج ۱ و ۲ ۱۹۵۶.

۷- چاپ وستفالد، ج ۱-۶، لیزینگ ۱۸۶۶؛ ترجمه مختصر فرانسه توسط باریه

دومینار (فرهنگ جغرافیایی)، پاریس ۱۸۶۱.

طبرستان ابن اسفندیار (تألیف شده در ۱۲۱۶)<sup>۱</sup> و تاریخ مازندران سیدظهرالدین المرعشی (تألیف شده در حدود ۱۴۷۶) اقتباس نمود. در خصوص فرقه‌های مذهبی عهد ساسانیان، سرچشمه مهم کتاب ملل و نحل شهرستانی است (متوفی در ۱۱۵۳)<sup>۲</sup>، که از آیین زردشتی و مانوی و مزدکسی سخن میراند. همچنین نکات مختصری راجع به فرقه‌های دینی آن عهد از بیان‌الادیان ابوالمعالی، که فارسی است و در ۱۰۹۲ تحریر شده است<sup>۳</sup>، میتوان بدست آورد. نکته‌چند در باب دین ایرانیان باستان در کتاب فارسی موسوم به تبصرة العوام هست، که در نصف اول قرن سیزدهم میلادی نوشته شده و منتسب به سیدمرتضی بن داعی حسنی رازی است. در خصوص حمله عرب بکشور ایران منبع درجه اولی در دست داریم موسوم به فتوح البلدان بلاذری (متوفی در ۸۹۲)<sup>۴</sup>. نصف اول این کتاب، که بقلم رشرفاً آلمانی ترجمه شده است، مشتمل بر نکاتی است، که بمناسبتی راجع بحوادث تاریخی ایران از قرن پنجم تا قرن هفتم میلادی ذکر نموده است.

## ۲- منابع یونانی و لاتینی

دیون کاسیوس (متوفی در حدود ۲۳۵ میلادی) در تاریخ روم خود، که تا

- ۱- ترجمه مختصر آن بانگلیسی توسط برون، لیدن ۱۹۰۵ (سلسله اوقاف کیپ ۲).
- ۲- تاریخ طبرستان ظهیرالدین مرعشی، چاپ درن B. Dorn، سن پترزبورغ ۱۸۵۰.
- ۳- چاپ کودتن Cureton، ج ۱، لندن ۱۸۴۶، تجدید چاپ در ۱۹۲۳. ترجمه آلمانی هاربروکر Haarbrucker، ج ۱، هاله ۱۸۵۰.
- ۴- در جلد اول (ص ۱۳۲ و ما بعد) منتخبات متون فارسی شهر بچاپ رسیده است. فصل دوم آنرا پیزی I. pizzi بایتالیایی ترجمه کرده است. کریستنن تمام کتاب را بدانمارکی ترجمه نموده. ترجمه کامل ایتالیایی توسط گابریلی. در انتقادات کریستنن در «جهان مشرق»، ۱۹۱۱، ص ۲۰۵ و ما بعد.
- ۵- چاپ دخویه. لیدن ۱۸۶۶.
- ۶- بخش اول، لپیژینگ ۱۹۱۷، و بخش دوم، اشتوتگارت ۱۹۲۳.

۷- Dion Cussius

سال ۲۲۹ میرسد، شرحی از تشکیل دولت ساسانی نوشته است.

کیفیت تغییر سلسله سلطنتی ایران و حوادث متعلقه بآن به تفصیل در تاریخ روم تألیف هرودیانوس<sup>۱</sup> (متوفی در ۲۴۰ میلادی) مسطور است.

اما راجع بدوره اول عهد ساسانیان اطلاعاتی از قسمت‌های موجوده تاریخ دکزی پوس آتنی<sup>۲</sup> (نیمه دوم قرن سوم میلادی) و در تاریخ قیصران روم تألیف تربلیوس پولیو<sup>۳</sup>، که در عهد دیوکلسمین<sup>۴</sup> میزیسته، دیده میشود. لاکتانتیوس فیرمیانوس<sup>۵</sup>، که معاصر مورخ سابق السدکر بود و بدین نصارا در آمد، تاریخی مبالغه آمیز راجع بخشونتهای شاپور اول نسبت بوالریانوس امپراطور روم، که بدست ایرانیان اسیر شد، نگاشته است. اشاراتی بتاریخ عهد ساسانیان در تاریخ اورلیوس<sup>۶</sup>، که فلاویوس وپیس کوس<sup>۷</sup> در حدود ۳۰۰ بعد از میلاد آنرا تألیف کرده است. و همچنین مطالبی در تاریخ اوسیبیوس قیصری<sup>۸</sup> (متوفی در ۳۴۰) و در کتاب روفینوس<sup>۹</sup>، که متمم تاریخ روحانیون اوسیبیوس را تا سنه ۳۹۵ نوشته است و در تاریخ قیصران تصنیف اورلیوس ویکتور<sup>۱۰</sup> (قرن چهارم میلادی). که بسال ۳۶۰ ختم میشود، و در کتاب اوناپیوس<sup>۱۱</sup> حکیم افلاطونی جدید (متوفی در حدود ۴۱۵)، که شرح وقایع سالهای ۲۷۰ تا ۴۰۴ میلادی است، بطور پراکنده دیده می‌شود. تمام این مؤلفین از تاریخ ایران آنچه را، که راجع بروابط ایران و روم بسوده، ضبط کرده‌اند.

برای تفصیل جنگهای شاپور بسا رومیان منبع عمده تاریخ آمیانوس

۱- Herodianus

۲- Dexippos

۳- Trebellius Pollio

۴- Diocletien

۵- Lactantius Firmianus

۶- Aurelius

۷- Flavius Vopiscus

۸- Eusebius

۹- Rufinus

۱۰- Aurelius Victor

۱۱- Euvapius

مارسلینوس است، که از مجلدات آن فقط از جلد ۱۴ تا ۲۱ باقی مانده، مشتمل بر ذکر وقایع سالهای ۳۵۳ و ۳۷۸ است. چون آمیانوس در لشگرکشی‌های روم باسیا در ۳۶۳ شخصاً حاضر بوده تفصیل این مجادلات را نگاشته و اطلاعات بسیار مهمی در خصوص ایران و ایرانیان بر آن افزوده است. مورخ رومی دیگر که در لشگرکشی ۳۶۳ میلادی حاضر بوده، اوتروپیوس<sup>۱</sup> مؤلف تاریخ ملخص روم است. مواعظ و مراسلات نویسنده مشرک به لیبانیوس<sup>۲</sup> متوفی در ۳۹۳ و تاریخ کشیش موسوم به سوپلیسیوس سوریوس<sup>۳</sup> (متوفی در فاصله ۴۲۰ و ۴۲۵) همچنین در باب روابط روم و ایران حاوی مطالب مفیده هستند.

یکی از علماء دینی مسیحیان بنام تئودور موپسوستی<sup>۴</sup> (متوفی در ۴۲۸) عبارت جالب توجهی راجع بآیین زروان پرستی زردشتیان ذکر میکند و فوتیوس خلاصه آن عبارت را نقل کرده است<sup>۵</sup>. تئودوره<sup>۶</sup>، که اسقف کورس<sup>۷</sup> بوده و در حدود سنه ۴۶۰ میلادی فوت شده و در مجادلات و مباحثات دینی نصف اول قرن پنجم فعالیت نشان داده، تاریخ روحانیون سالهای ۳۲۴-۴۲۹ را به رشته تحریر در آورده است. در اینجا مناسب است، که نام يك سلسله کتب یونانی، که موضوع آنها تاریخ روحانیون و حاوی مطالبی راجع بمجادلات مذهبی فرقه‌های نصاری شرق و مشتمل بر تاریخ جنگهای سیاسی و دینی دو کشور بزرگ ایران و روم است، ذکر شود. مثلاً کتاب سقراط اسکولاستیکوس<sup>۸</sup> (متوفی در ۴۴۰) و کتاب سوزومن<sup>۹</sup> (نیمه اول قرن پنجم) و کتاب اواگریوس<sup>۱۰</sup>، که پس از ۶۰۰ میلادی

۱- Eutropios

۲- Libaniur

۳- Supliciut Severus

۴- Iheodore de Mopsueueste

۵- پایین تر فصل سوم را به بینید.

۶- Theodoret

۷- Kyros

۸- Sokratds Scholastikos

۹- Sozomene

۱۰- Euagrius

وفات یافته و تاریخ اوروسیوس<sup>۱</sup> موسوم به رد کفار (قرن پنجم)، که بعنوان دفاع و تبلیغ نوشته شده و حاوی تاریخ عالم تا سنه ۴۱۷ است و تاریخ قیصران روم (تا سال ۴۱۰)، که زوسیوس<sup>۲</sup> مشرک نوشته است (در اواخر قرن چهارم). بعضی اطلاعات هم در باب تاریخ پیروز ساسانی از کتاب پریسکوس<sup>۳</sup> (قرن پنجم) بدست توان آورد.

پرو کوپیوس قیصری<sup>۴</sup>، که در لشکر کشی‌های بلیساریوس همراه او بوده و یکی از نویسندگان درجه اول بشمار است، کتابی که راجع به جنگ با ایرانیان نوشته، مخصوصاً از منابع عمده تاریخ ایران در زمان شاهنشاهی کواذاول و خسرو اول است و نکات مهم راجع باوضاع داخلی و تشکیلات دولتی ایران در بردارد. پطرس پاتریسیوس<sup>۵</sup>، که از جانب دربار بیزانس بحضور خسرو اول سفارت سیاسی فرستاده شد و عامل مصالحه ۵۶۲ گردید، یک سفرنامه تاریخی نوشته است (گزارش سفارتهای<sup>۶</sup>، که قطعاتی از آن باقی مانده است).

آگاتیاس اسکولاستیکوس<sup>۷</sup> (متوفی سال ۵۸۲) دنباله تاریخ پرو کوپیوس را گرفته است. تاریخ حیات یوستی نیانوس، که او نوشته، برای تبیین احوال ایران اهمیت خاص دارد، زیرا که از جمله منابع مختلفی، که داشته، بقول خودش مجموعه سالنامه‌های رسمی مخازن دولتی تیسفون بوده است. در آن زمان مترجمی بوده سر جیوس نام، که خسرو اول او را دانشمندترین مترجمان دو کشور میدانسته است. این سر جیوس بنا به خواهش آگاتیاس از نگاهبانان مخازن سلطنتی خواسته است، که سالنامه‌های رسمی را با و نشان بدهند. پس از تحصیل اجازه، نام شاهنشاهان ایران و مدت سلطنت و کارهای مهم آنان را یادداشت نموده، بزبان یونانی ترجمه و با آگاتیاس

۱- Orosius

۲- Zosimos

۳- Priskos

۴- Prokopios

۵- Petrus Patricius

۶- de legat-ionibus

۷- Agathias Schblastikos

تقدیم کرده است. علاوه بر اینها آگاثیاس در یادداشتهای خود، که راجع بتاریخ ساسانیان نوشته، از منابع دیگر نیز استفاده نموده است. مثلاً شرحی که راجع به نسب اردشیر و سرگذشت ایام جوانی او نگاشته، تحقیقاً از روایات عامه مأخوذ است. شروچی که در باب دین زردشتی تحریر کرده، خالی از اشتباه نیست، ولی مشتمل بر نکات معتبر و سودمند است. تاریخ مالالاس<sup>۱</sup> (متوفی در حدود ۵۷۸) حاوی اطلاعات مفیدی در خصوص فرقه مزدکی است.

تاریخ سنوات ۵۵۸ تا ۵۸۲ را مناندرس پروتکتور<sup>۲</sup> (نیمه دوم قرن ششم) ذکر کرده است. برای سنوات ۵۸۲ تا ۶۰۲ تاریخی از ثوفیلاکتوس سیموکاتا<sup>۳</sup> (قرن هفتم) در دست داریم، که در باب تشکیلات ایران مشتمل بر مطالب مهمه است. تاریخ ایام سلطنت سلاطین ساسانی، که سونکلوس<sup>۴</sup> (بعد از ۸۱۰) تألیف کرده، مأخوذ از یادداشتهای آگاثیاس است<sup>۵</sup>. برای زمان خسرو دوم و جهانشینان او در تاریخ ثوفانس<sup>۶</sup> (متوفی در حدود ۸۱۷) و در کتابی که آنرا کرونیگون پاسکاله<sup>۷</sup> (قرن نهم) میخوانند، نکات مهمه مندرج است. مطالبی در باب عهد ساسانیان می توان از کتب نویسندگان متأخر بیزانسی بدست آورد مثل کتاب نیکفروس<sup>۸</sup>، که در سالهای ۸۰۶ تا ۸۱۵ بطریق قسطنطنیه بوده، و کتابهای کدرنوس<sup>۹</sup> (قرن یازدهم) و زوناراس<sup>۱۰</sup> (متوفی بعد از ۱۱۱۸).

ویلیمس جکسن<sup>۱۱</sup> و ث. کلمن<sup>۱۲</sup> از نویسندگان یونانی و رومی عصر ساسانیان

۱- Malalas

۲- Menandros Protector

۳- Theophilactus Simokatta

۴- Synkellos

۵- رک به تلذکه طبری، ص ۴۰.

۶- Theophanes

۷- Chronicon Paschale

۸- Nikphorose

۹- Kedrenos

۱۰ - Zonaras

۱۱- زردشت پیغمبر ایران قدیم. The prophet of Ancient Iran

Zororster چاپ جدید، نیویورک ۱۹۱۹، ص ۲۴۲ و بعد.

مطالبی در خصوص دیانت ایرانیان استخراج کرده‌اند و شرودفو کس<sup>۱۲</sup> آنها را نقل بانگلیسی نموده است.<sup>۱</sup>

### ۴- منابع ارمنی

تاریخ ارمنستان در عهد ساسانیان کاملاً بسا تاریخ شاهنشاهی ایران پیوسته است. از این جهت در تواریخ مورخان ارمنی آن عصر نه تنها مطالب بسیار مهم راجع بسرگذشت سلاطین ایران بدست می‌آید، بلکه کیفیت ارتباط ایران و ارمنستان از آنها مستفاد می‌گردد. همچنین نکات و تفصیل بیشمار در خصوص تشکیلات کشوری و دینی و تمدنی ایران عهد ساسانیان در آن کتب مندرج است.<sup>۲</sup>

کتابی منسوب به آگاثانجلوس<sup>۳</sup> راجع بتاریخ تیریدات پادشاه



۱۲- تاریخ دیانت ایران، ص ۶۹ و ما بعد.

Fontes historiae Religionis Persicae, Bonnae, 1920.

۱- Sherwood Fox

۱- مطالب موجود در ادبیات یونانی و لاتینی راجع بزردشت و دین او، مجله کاما، شماره ۱۴، ص ۸۱ و بعد.

Passages in Creek and Literature relating  
to Zoroaster and Zoroastrisme.

راجع بمنابع یونانی و لاتینی در باب کیش مانی فصل چهارم را به بینید.

۲- پاتکانیان، تاریخ ساسانیان بنا بر اطلاعات مورخان ارمنی (بزبان روسی)؛ ترجمه فرانسو آن بقلسم پرودم (E. Prud'homme)، پاریس ۱۸۶۶ (مستخرج از مجله آسیائی ۱۸۶۶).

Patkanian, Essai d'une histotre de la dynastie des  
Satsanides d'aPres les renseignements fournis par let  
historiens armeniens.

مهمترین آثار مورخان ارمنی را مکی تاریست‌ها چاپ و منتشر کرده‌اند.

۳- Agathangelos

ارمنستان و دعوت‌های سن گرگوار<sup>۱</sup> ملقب بروشنی بخش و الهام‌کننده در دست است. ازین کتاب يك نسخه بزبان یونانی و يك نسخه بزبان ارمنی موجود است و مشتمل برچند بخش است، که در آغاز هر يك قسمتی مستقل، بوده، ولی بعد از سال ۴۵۶ آنها را بهم پیوسته‌اند<sup>۲</sup>. قصه‌ها و روایتهای افسانه‌آمیز در باب ظهور و مسیحیت در ارمنستان و نکاتی چند در خصوص دوره اول سلطنت ساسانیان در این کتاب مندرج است<sup>۳</sup>. يك کتاب کهن دیگر، که مؤلفش نامعلوم و عنوانش سرگذشت نرسیس پاك<sup>۴</sup> است، در این باب قابل مراجعه است. تاریخ ولایتی از ارمنستان موسوم به تارون<sup>۵</sup>، که تألیف زنوب<sup>۶</sup> اسقف سریانی است، از زمان سن گرگوار<sup>۷</sup> سابق‌الذکر حکایت می‌کند. اما صحت و اعتبار آن مشکوک است. دنباله آن را یوحنا می‌مکونی<sup>۸</sup> نوشته است.

تاریخ ارمنستان تألیف فوستوس بیزانسی<sup>۹</sup>، که در نیمه اول قرن پنجم

#### ۱- Saint - Grégoire

- ۲- يك كو تشمید، Kleine Schriften ج ۴، ص ۳۹۴ و بعد. كتاب اگانانك  
 Agathanse ارمنی را ترمکرتیچیان G. Ter - Mkrtitschian و کانایانس  
 S. Kanayeauc با انتقادات علمی بچاپ رسانیده‌اند (تفایس ۱۹۰۹).  
 ۳- دولاگارد P. de Lagarde (گوتینگن ۱۸۸۷) متن یونانی آنرا چاپ کرده  
 و متن ارمنی آن درونیز بسال ۱۸۶۲ نشر یافته و ترجمه فرانسوی آن در مجموعه مورخان  
 ارمنی لانگلوآ بچاپ رسیده است. مقایسه شود با پیترس، Analecta Bollandiana  
 ج ۱، ص ۲۰.

- ۴- Sain Nerscs چاپ و نیز ۱۸۵۳، ترجمه فرانسه در مجموعه لانگلوآ، ج ۲،  
 ص ۲۱ و بعد.

#### ۵- Taraun

#### ۶- Zenob

- ۷- چاپ و نیز ۱۸۳۲، ترجمه فرانسه مجموعه لانگلوآ، ج ۱، ص ۳۳۷ و ما بعد.  
 ۸- چاپ و نیز ۱۸۳۲، ترجمه فرانسه لانگلوآ، ج ۲، ص ۳۶۱ بعد.

#### ۹- Faustus



تألیف شده و تقریباً احوال سالهای ۳۲۰ را تا ۳۸۵ در بردارد<sup>۱</sup>، از لحاظ تاریخ ایران در قرن چهارم میلادی کتاب نسبة معتبری است.

از نیک کولب<sup>۲</sup> در مابین سنوات ۴۴۵ و ۴۴۸ کتاب خود را، که موسوم به «ردبرفرقه‌ها» است، تألیف کرده و مشتمل بر مطالبی راجع بآراء زردشتیان آن عصر است.<sup>۳</sup>

تاریخ ارمنستان لازارفاری<sup>۴</sup>، که در سال ۵۰۴ نوشته شده<sup>۵</sup>. مشتمل بر وقایع سالهای ۳۸۸ تا ۴۸۵ میباشد. لازار مورخی عالیمقام است، که رعایت بیطرفی را نیز نموده<sup>۶</sup>. بعکس کتاب «تاریخ وردن و جنگگ ارمنیان» (وقایع سالهای ۴۵۱ - ۴۳۹) تألیف الیزه وارداپت، که ظاهراً در نیمه اول قرن هفتم میزیسته<sup>۷</sup>، چندان قابل

۱- چاپ ونیز ۱۸۳۲ و ۱۸۸۹، و سن پترزبورگ ۱۸۸۳ (چاپ پانکایان؛ ترجمه فرانسه، لانگلو، ج ۱، ص ۲۰۲ به بعد. ترجمه آلمانی لوئر M. Lauer، تحت عنوان Des Faustus von Byzanz Geschichte Armeniens؛ کلی ۱۸۷۹؛ مقایسه شود با پیترس، تلخیص بولتن ادبی آکادمی پادشاهی بلژیک، سری پنجم، ج ۱۷ (۱۹۳۱)، ص ۱۶ به بعد.

#### ۲- Eznik de Kolb

۳- چاپ ونیز ۱۹۱۴ (تجدید طبع چاپ ۱۸۲۶)؛ ترجمه فرانسه توسط لووایان دو فلوریوال Laillant de Florival (پاریس ۱۸۵۳) و تلخیص آن در مجموعۀ لانگلو، ج ۲، ص ۳۷۵ و بعد. ترجمه آلمانی توسط شمید J. M. Schmid تحت عنوان Eznik widerdie Sekten، وین ۱۹۰۰. مقایسه کنید با کتاب ماریه L. Mariès در باره از نیک کلبی Le De Deo d' Eznik de Kolb، پاریس ۱۹۲۳.

#### ۴- Lazar de Pharp

۵- اکینیان، ج ۱، ص ۳۷۴.

۶- چاپ ونیز ۱۸۷۳، چاپ تفلیس ۱۹۰۴ (بتصحیح و تحشیه ترمکر تیچیان و مالخاسیان)؛ لانگلو، ج ۳- ص ۲۵۹ و بعد.

۷- اکینیان، ص ۳۷۲.

اعتنا نیست و از روی کمال تعصب نوشته شده<sup>۱</sup>.

تاریخ لشکرکشی های هرقل بایران تألیف سبتوس<sup>۲</sup> باختصار وقایع ایران را از زمان پیروز تا سال ۵۵۹ ذکر کرده و راجع به ۵۰ سال اخیر عهد ساسانیان و آغاز تسلط عرب مفصلتر نوشته است<sup>۳</sup>.

تاریخ ارمنستان منسوب به موسی خورنی<sup>۴</sup> تألیفی است، که ظاهراً در قرن نهم میلادی شده، و از دوره ساسانیان مطالب سودمند و مفصل در بردارد<sup>۵</sup>. از ملحقات تاریخ موسی شرحی اجمالی است در باب ممالک قلمرو ساسانیان، که حائز اهمیت فوق العاده است. آخرین چاپ این مبحث جغرافیایی موسی خورنی همان است، که مارکوارت با ترجمه آلمانی همراه تألیف خود موسوم به «ایران شهر بنا بر روایت موسی خورنی»<sup>۶</sup> منتشر کرده است. شرح و تفسیر و انتقادات بسیار مفصل و بحث های تاریخی و تیپوگرافی، که نویسنده آلمانی مذکور باین کتاب افزوده است، آنرا برای مطالعه کنندگان تاریخ دوره ساسانی مخزن ضروری

۱- چاپ ونیز، ۱۸۵۹؛ چاپ میکائیل پرتراکال Michael P' orthugal، ۱۹۰۳، لانگلو، ج ۲، ص ۱۷۷ و بعد، اکینیان، ص ۳۷ و بعد.

#### ۲- Sébeos

۳- چاپ پاتکانیان، سن پترسبورگ ۱۸۷۹؛ ترجمه ماکلر F. Macler پاریس ۱۹۰۴.

#### ۴- Moses Xorenaci

۵- چاپ ونیز ۱۸۶۵، چاپ انتقادی توسط ابلیان M. Abelian و هاراطونیان S. Haruthiunian تفلیس؛ لانگلو، ج ۲، ص ۵۳ و ما بعد. راجع به مسئله زمان حیات موسی دروغی در مارکوارت تحقیقات ایرانی Untersuchungen von Iran ج ۲، ص ۲۳۵، و کوزابیکا Caucasia، سال ۱۹۳۰، ص ۷۷-۱۰؛ و اکینیان در مجله شرق شناسی وین، ۱۹۳۰، ص ۲۰۴ و بعد. ماکلر Mlaker، ارمنیکا Armenia، ۱۹۲۶، ص ۱۲۲؛ مجله شرقی وین ۱۹۳۵، ص ۶۸-۶۷.

#### ۶- Dränschahr nach Geographie des Ps. Moses Xorenai

و مرجعی لازم ساخته است .

از تواریخی که برای سرگذشت عهد ساسانیان در درجه دوم اهمیت است، باید کتاب هجوم عرب تألیف لووند<sup>۱</sup> ( گوند<sup>۲</sup> قرن هشتم ) را نام برد. همچنین تواریخ متأخر از او مثل تاریخ ارمنستان طوماس آرتسرونی<sup>۳</sup> ( قرن دهم )<sup>۴</sup> و تاریخ آلبانها تصنیف موسی کالانک و اسی<sup>۵</sup> ( قرن دهم ) و تاریخ ارمنستان آسولیک<sup>۶</sup> ( قرن یازدهم ) و ترجمه ارمنی تاریخ میشل سریانی<sup>۷</sup> ( قرن دوازدهم ) و امثال آن. پاتکانیان<sup>۸</sup> در کتاب خود مندرجات همه این کتب را مورد استفاده قرار داده است.

#### ۵- منابع سریانی

کتابی که مسیحیان بزبان سریانی نوشته‌اند ، از مآخذ مهمه تاریخ دولت ساسانی بشمار است. نخست باید از چند تاریخ نام برد، که لااقل چهار عدد آنها را معاصرین ساسانیان نوشته‌اند. از اینقرار:

تاریخ استی لیتس دروغی<sup>۹</sup> کتابی است، که در حدود سال ۵۰۷ میلادی تألیف شده و حاکی از وقایع ۴۹۴ تا ۵۰۶ است، و بخطا آنرا باستیلیتس نسبت

۱- Levond

۲- Ghévond

۳- Thomas Artsruni

۴- ترجمه در مجموعه مورخان ارمنی بروسه Brosset, Collection d' his

toriens armeniens سن پترسبورغ ۱۸۷۲.

۵- Kalankvaci

۶- Aalik

۷- Michel le Syrien ۸- patkanian

۹- Pseudo-Ssylites متن تاریخ یوشع استی لیتس با ترجمه آن توسط

رابت ۱۷. Wripht ۱۸۸۲، کمبریج The Chronicle of Joshua she Stylise

مقایسه شود با کریستنسن، کواد بخش ۱، ص ۵ و مابعد.

دادند<sup>۱</sup>. این کتاب یکی از منابع عمده تاریخ نیمه اول عهد سلطنت کواذاول است و در فصول مقدماتی آن خلاصه زمان مقدم بر قباد را، یعنی از جلوس پیروز بعد، ذکر میکند.

تاریخ ادسا، که قدری بعد از ۵۴۰ بتألیف آمده، شامل وقایع زمانی است که از ۱۳۴ قبل از میلاد تا ۵۴۰ بعد از مسیح را فرامیگیرد<sup>۲</sup>. از جمله منابع این کتاب يك تاريخی از ایران بوده، که فعلاً موجود نیست. تاریخ اربل، که از نیمه قرن ششم است، تاریخ مسیحیت این ایالت را از قرن دوم تا حدود سال ۵۵۰ میلادی روایت می کند. بنابر رأی پول پیترس<sup>۳</sup> اعتبار این کتاب خیلی مشکوک است، ولی بعقیده مسینا این نظر فقط درباره قسمت آخر کتاب صحیح است، که موضوع آن ذکر آزار مسیحیان توسط شاپور دوم و وقایع بعد از آن است<sup>۴</sup>.

۱- رک به مقاله آبه نوو L' Abbé Nauou در *Suppl. de Porient chrétien*

۱۸۹۷ و کتاب دو ال Duval موضوع بدادریات سریانی *Littelatuie sylisque*، چاپ دوم، ص ۱۸۸.

۲- هالیر، تحقیقات درباره تاریخ الرها، متن سریانی و ترجمه آن با آلمانی در مجموعه «متون و تحقیقات» کیهارد و هارناک، ج ۹، بخش ۱ (لیپزیگ ۱۸۹۲)

L. Hallier, Untersuchungen über die Ederrenische Chronik mit dem syrischen Text und einer Uebersetzung, «Texte und Untersuchungen» von Gebhardt und Harnack. توسط گیدی Guidi؛ ترجمه لاتینی آن در مجموعه کتب مقدس مسیحی مشرق *Corpus scriptorum christianorum oriensalium*, Script.

Syr. ser. III, t. IV, Par s l

۳- P. Paul Peeters

۴- مینگانا Mingana؛ منابع سریانی *Sources Syriaques* ۱۳۰، ص

←

تاریخ اجمالی موسوم به بی نام گویدی<sup>۱</sup> قدری بعد از سال ۶۷۰ نوشته شده است و از روی منبع معتبری، که داشته حوادث تاریخ ایران را بعد از مرگ هرمزد چهارم، که در ۵۹۰ واقع شد، شرح داده و سوانح بعد از آن سال را، که خود بچشم دیده تا بعد از انقراض دولت ساسانی برشته تحریر کشیده است.

تاریخ الیاس نصیبینی، که در سال ۱۰۰۸ میلادی نوشته شده، در مقدمه خود جدولی دارد، که شامل سنوات عهد پادشاهان ساسانی نیز هست. این کتاب رالامی<sup>۲</sup> طبع کرده است.<sup>۳</sup> نسخه سریانی آن با ترجمه لاتینی باهتمام بروکس<sup>۴</sup> و شابوت<sup>۵</sup> چاپ گردیده است.

→

رسالات Die Chronik von Arbel تاریخ اربل و ۱۵۹-۱؛ زاخو، تاریخ اربل VII-XI و ۱۹۱۵، شماره ۶، هارناک، ماموریت و انتشار مسیحیت، A. Harnack، Die Mission und Ausbreitung des Christentums. چاپ چهارم، ج ۲ (لیزیبگ ۱۹۲۴)، ص ۶۸۳ و بعد؛ پتروس P. Peeters شهید ادیان Analecta در Le «Passionaire d' Adiabene» Bollandiana ج ۲۳، ص ۲۶۳ و ۳۰۲ و ما بعد، مسینا در Orientalia، ج ۶، ص ۲۳۳ و بعد. (م ۱۹۳۷).

۱- P. Anonyme de Guidi این تاریخ را کیدی در مجموعه هشتمین انجمن بین المللی مستشرقین در استکهلم (۱۸۸۹) چاپ کرده است و نلد که آنرا با ترجمه و تفسیر و انتقادات در گزارشهای آکادمی امپراطوری اطریش وین، قسمت تاریخ و فقه اللغه (۱۸۹۳)، ج ۱۲۸، انتشار داده است، چاپ جدید در مجموعه کتب مقدس، مسیحیان مشرق، متون سریانی، سری ۳ جلد ۴.

۲- الیاس نصیبینی و تاریخ او Elie de Nisbe et sa chronologie

بروکس ۱۸۸۳.

۳- Brooks

۴- Chabot

۵- تاریخ الیاس مطران نصیبینی، ۲ جلد (مجموعه کتب مقدس مسیحیان مشرق،

متون سریانی، سری ۳، ج ۷۸) Eliae Metropolitae Nisbeni Opus chro

nologicum

دیگر از تواریخ مهمه کتاب میشل سربانی بطریق انطاکیه (۱۱۶۶-۱۱۹۹) است.<sup>۱</sup>

گریگور بوریس بارهبرائوس<sup>۲</sup> (ابوالفرج)، که در سال ۱۲۸۶ فوت شده، صاحب دو تاریخ است. یکی تاریخ سوریه<sup>۳</sup> دیگر تاریخ روحانیت<sup>۴</sup> کتاب میشل سربانی یکی از منابع بسیار معتبر او محسوب میشود.<sup>۵</sup> تاریخ عربی یا رهبرائوس<sup>۶</sup> نسخه جدیدی است از تاریخ سوریه سابق الذکر.

برای تاریخ نصرانیت در ایران عهد ساسانی باید رجوع بکتاب ذیل نمود: فتاوی انجمنها<sup>۷</sup>، کتاب حکام تألیف طوماس مرگائی، کسه در ۸۴۰ نوشته شده است<sup>۸</sup>، از روابط فرقه نستوری با پادشاهان ایران بحث میکند و تاریخ عهد هرقل و خسرو دوم را شرح میدهد. دیگر ترجمه احوال بطریقهای نستوری ماربهای اول<sup>۹</sup>

۱ - ناشر و مترجم فرانسه شابر J. B. Chabot، ۴ جلد، پاریس ۱۹۱۰ -

۱۸۹۹.

۲-Grigorus Barhebraeus                      ۳- Chronicon Syriacum

۴- Chronicon ecclesiasticum

۵- تاریخ سوریه رابجان انتشار داده است (پاریس ۱۸۹۰)، تاریخ روحانسی را

ابلوس Abbeloos ولای Lamy در ۳ جلد در لوون (بلژیک) در سالهای ۶۷-۱۸۷۲ منتشر کرده اند.

۶- ملخص تاریخ سلسلهها Histoire abregée des dynasties، چاپ

سالهانی P. Salhani، بیروت ۱۸۹۰.

۷- لاگارد، آثار فقهی سربانیان، وین ۱۸۵۶. Reliquiae

Juris ecclesiastici syriace.

۸- کتاب حکام The Book of Governors، متن سربانی و ترجمه انگلیسی

والیس یوج در ۲ جلد، لندن ۱۸۹۳.

۹- Mârabhâ

و سبریشوع<sup>۱</sup> و دنحا<sup>۲</sup> و یهبلاهای ثالث<sup>۳</sup> و شرح زندگی ربن هرمزد<sup>۴</sup>.  
 کتب اعمال شهدای ایران<sup>۵</sup> نه تنها برای دانستن آزار و تعقیب عیسویان  
 ایران، بلکه برای تمدن ساسانیان بطور کلی از منابع بسیار معتبر محسوب میشوند.  
 از جمله کتب دینی سریانیان، که وضع عیسویان ایران را در عهد ساسانی  
 روشن می کند، باید رساله تبیینیه افراآت<sup>۶</sup> را نام برد<sup>۷</sup>، که ترجمه و اقتباس مجموعه  
 قوانین ساسانیان است بزبان سریانی (رجوع شود بصفحه این کتاب).  
 همچنین چند کتاب رد و اثبات وجدال قلمی از این زمان باقی است، که مارا

## ۱- Sâdricho

## ۲- Denha

۳- Yabbalâhâ III بجان Bddjan ، تاریخ مر یبلهه و سه بطریق دیگر و غیره

Histoire de Mar Yabalaha et trois autres patriaaches etc

پاریس ۱۸۹۵.

۴- تاریخ ربن هرمزد ایرانی The History of Rabban Hormizd the

Persian، متن سریانی و ترجمه انگلیسی والیس بوج Wallis Budge، ج ۱ و ۲ (کتب  
 سامی لوزاک، ج ۱۱-۹، Luzac's Semitic Series).

۵- اعمال شهدای مقدس Acta Sanctorum Martyrum، چاپ آسمانی،

ج ۱، ۱۷۴۸؛ بجان، اعمال شهیدان و مقدسان Acta Martyrum et Sanctorum

ج ۲ و ۴، پاریس ۱۸۹۱ و ۱۸۹۴. هو فغان، اعمال شهدای ایران، لیبزیگ ۱۸۸۰.

این کتاب دارای ضمایم بسیار مفید است. برون O. Braun، منتخبی از اعمال

شهدای ایسران مونیخ ۱۹۱۵. نیز مقایسه شود با پول پیترس Paul Peeters در

Analecta Bollandiana، ج ۴۳، ص ۳۰۴-۲۶۱ و جلد ۴۹، ص ۲۱-۵.

## ۶-Afraât

۷- چاپ پاریس Parisot در مجموعه سریانی Patrologia syriaca، ج ۱

(پاریس ۱۸۹۴)؛ ترجمه آلمانی از برت Bert در «متون و تحقیقات» Textie und

Uhtersuchungen گبهاردت Gebhardt و هارناک Harnak، ج ۳، لیبزیگ

۱۸۸۸.

از افکار و عقاید دینی آن عهد در ایران و آسیای غربی واقف میکنند از قبیل: محاربه قلمی آذرهرمزد و اناهید باموبدان موبدان<sup>۱</sup>، که مسلماً از عصر ساسانی است، و جلد یازدهم شروع تئوردوربار کونای<sup>۲</sup>، که ظاهراً در حدود سال ۸۰۰ تألیف شده، آراء گنوستیکها را باختصار و عقاید زردشتیان و مانویان را بتفصیل بیان میکند<sup>۳</sup>.  
تفصیلات دیگری راجع بمانویه در ترجمه سریانی یکصد و بیست و سومین رساله تبیینیه سور انطاکی<sup>۴</sup> بدست توان آورد. مؤلف این کتاب، که اصل آن از بین رفته<sup>۵</sup>، سور است، که از ۵۱۲ تا ۵۱۸ بطریق انطاکیه بوده است.

### ۶- منابع چینی

در سفر نامه یکی از زوار بودایی چین موسوم به هیوئن تسیانگ (هوان تسانگ) ، که در سنه ۶۲۹ - ۶۳۰ مسافرت نموده، یادداشت کوتاهی راجع بایران آن زمان مسطور است. ولی باید دانست، که سیاح مزبور شخصاً ایران را ندیده و فقط مسموعات خود را درباره این کشور و ساکنین آن یسارداشت

۱- نلدکه، مناقشات سریانیان علیه دین ایران Syrische Polemik gegen die persische Religion در جشن نامه درت Festgruss an R. v. Roth ، ص ۳۵ و بعد.

۲- Theodore bar Konai

۳- پونیون، کتیبه‌های ماندائی جامهای خواریز (پاریس ۱۸۹۸)، ص ۲۳۲-۱۰۵  
؛ H. Pognon, Inscriptions mandaites des Coupes de Khouabir  
کومون، تحقیقات درباره مذهب مانوی Recherches sur le manicheisme  
بروکسل ۱۹۰۸، ص ۸۰-۱؛ بنونیست، جهان شرق، ۱۹۳۲، ص ۲۱۵-۱۷۰.

۴- Severe

۵- کومون، تحقیقات مانوی، ص ۱۷۲-۸۳.



کرده است.<sup>۱</sup>

نلد که در ملحقات کتاب خود موسوم به «تاریخ ایرانیان و تازیان» (صفحه ۴۰۰ و مابعد) جدول آغاز و انجام سلطنت پادشاهان ساسانی را بر طبق مآخذ شرقی و غربی و مسکوکات قدیم ترتیب داده و پس از آن شجره نسب ساسانیان را افزوده است و هرتسفلد بعد از وقوف بر مندرجات کتیبه پایکولسی<sup>۲</sup> بعضی از قسمت‌های آنرا اصلاح کرده است.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی ایران

۱- بیل، ص ۲۶۹ - ۲۷۷ مقایسه شود با شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علمی گوتینگن)، Irahica (Abh.d.Ges.d. wiss.zu Gottingen, ص ۵۴ . phil. hist.Kass, 1934).

۲- هرتسفلد، پایکولسی، ص ۵۱. راجع به تقویم دوره ساسانی پایین‌تر فصل سوم را به بینید.

# فصل اول

## تأسیس سلسلهٔ ساسانی

پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان - بازرنگیان و خانواده ساسان - شورش پابگگ و پسرانش - فتوحات اردشیر و انقراض سلسله اشکانی - کتیبه تاجگذاری اردشیر - شهر استخر - قصر و آتشکده فیروز آباد - دولت حیره و دولت غسانیان - شخصیت اردشیر - اردشیر در افسانه‌ها<sup>۱</sup>.

از تاریخ ایالت پارس در زمان سلوکیان و اشکانیان اطلاع بسیار کمی در دست است. سکه‌هایی، که در پارس کشف شده<sup>۲</sup>، نام چندتن از پادشاهان را معرفی میکنند.

---

۱- در تاریخ قدیم معروف بدکمبریج The Cambridge Ancient History، ج ۱۲ من بطور اجمال شرحی در باب تمدن ایران در قرون اول عهد ساسانی بیان کرده‌ام.  
۲- لوی، مجله شرقی آلمان، ج ۲۱، ص ۴۳۰ و ما بعد؛ مردتمان Mordtmann، مجله سکه‌شناسی Zeitschrift fur Numismatik، ج ۴، ص ۱۵۲ و ما بعد، ج ۷، ص ۴۰ و ما بعد؛ گو تشمید: تاریخ ایران و همسایگانش، ص ۱۵۷ و ما بعد؛ پوستی در فقه اللغة، II، ص ۴۸۶ و ما بعد؛ آلوت دولافوی Allte de la Fuye، مطالعه در باب مسکوکات پارس، مجله آسیایی، ۱۹۰۶، ص ۵۷۷ و ما بعد؛ مورگان، گزارش اجلاسات آکادمی

ولی نمی توان توالی سلطنت آنان را بطور تحقیق معین نمود. بعضی از این سلاطین همان پادشاهان هخامنشی بوده اند (مثل ارتخشتر<sup>۱</sup> = ارتاگزرسس<sup>۲</sup>، داریو<sup>۳</sup> = داریوش) و بعضی از آنان نام خود را از افسانه های باستانی اقتباس کرده اند (مثل منوچیر<sup>۴</sup> که مقتبس از منوش چیر<sup>۵</sup> پادشاه داستانی مذکور در یکی از یشت های اوستاست). اسامی و تصاویری بر این سکه ها نقش شده از بقای آداب و رسوم باستانی در ایالت پارس که مهد سلطنت هخامنشیان بشمار است، حکایت می نماید.

در عهد پادشاهی سلوکی ها (قرن سوم ق. م.) در ایالت پارس چهار شهریار حکمرانی می کرده اند، که آنان را فرترک<sup>۶</sup> یعنی والی میخوانده اند. اینان دسته اول از شاهان پارس هستند. سکه هایی که از این والیان بجای مانده در یکطرف صورت صاحب سکه را با عبارتی بخط آرامی نشان میدهد و در جانب دیگر آن تمثال پادشاه دیده می شود، که بر تختی نشسته و به پرچمی می نگردد. این پرچم شبیه رایتی

→

موسو<sup>۷</sup> به Academie des Inscr. et Belles-Lettres، ۱۹۲۰، ص ۱۳۴ وما بعد؛ G.F.Hill، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان و عراق و ایران، of Arabia - Mesopotamia and Persia Cat. of Greek Coins، لندن ۱۹۲۲؛ هر تسفلد، پایکولی، ص ۶۸ وما بعد.

۱- Artakhshatr

۲- Artaxerxe

۳- Daryav

۴- Manutchitr

۵- Manushtchithra

۶- frataraka

۷- آندراآس این کلمه را چنین خوانده است (فرترکا)، Epigraphik

Ephermis fur Semitische، ج ۴، ص ۲۱۳؛ میه بنویست، صرف و نحو فرس قدیم، ص ۱۵۹؛ ایلرس W.Eilers، نامهای کارداران ایرانی طبق کتیبه های میخی - in der Keilschriftlichen Ueberlieferung Iranische

Beamtnnamen، ج ۱، ص ۱۱۹ هر تسفلد این کلمه را فرتدار ratadara<sup>۸</sup> برگ (دین، ص ۳۰۶) فرتدار fratadara خوانده است.

است، که در موزائیک معروف «جنگ اسکندر و دارا» ترسیم کرده‌اند.<sup>۱</sup> در بعضی سکه‌ها پادشاه در برابر آتشگاه یا معبدی ایستاده و همان پرچم در نزدیک او دیده میشود. در سکه وات فرزات اول<sup>۲</sup> تصویر اوزهرمزد بابل گشاده در روی آتشدان رسم شده است. یکی از این والیان وهوبرز<sup>۳</sup> نام داشته است، که گویا همان ابرزس<sup>۴</sup> باشد، که مقدونیان ساختوی پارس را قتل عام کرد (قرن سوم ق. م.)<sup>۵</sup> دسته دوم از شهریاران پارس، که در قرن دوم ق. م. حکمرانی کرده‌اند و مانند سلاطین سلسله‌های بعد لقب شاهی داشته‌اند، همچنین سکه‌هایی بیادگار گذاشته‌اند در مسکوکات این سلاطین، که دو نفر بوده‌اند، نقش معبد و پرچم سابق الذکر ترسیم شده است با این اختلاف، که در بالای پرچم تصویر مرغی (که گویا عقاب است) دیده میشود، اما دسته سوم شاهان پارس، که سه نفر بوده‌اند و در قرن اول ق. م. سلطنت میرانده‌اند، همچنین سکه‌هایی دارند، که تصویر شاه را در حال عبادت در برابر آتشدانی نشان میدهند. سکه‌های دسته چهارم شاهان پارس<sup>۶</sup> (بین قرن اول ق. م. و آغاز قرن سوم بعد از میلاد) نیز اغلب شاه را در حالتی نشان میدهند، که دست راست را دراز کرده و در مقابلش هلالی و ستاره ترسیم شده است.

\* \* \*

شورش و اختلالی، که در آغاز قرن سوم میلادی در ایالت پارس حکمفرما بود، انحطاط قدرت اشکانیان را در آن عهد آشکار میسازد.<sup>۱</sup> ظاهراً هر شهری، که

۱- راجع به درفش کاویان، پانین تر فصل دهم را ببینید.

۲- Vaftradhat

۳- Vahuburz

۴- Oborzoz

۵- گوتشمید، تاریخ ایران الخ، ص ۲۸؛ هر تسفلد، پایکولی، ص ۶۹.

۶- مردم پارس از خود پادشاهانی داشتند. اما این شاهان دارای قدرتی نبودند، زیرا تابع شاهان پارت بودند (استرابو، کتاب ۱۵، فصل ۳، فقره ۳ و فصل ۳، فقره ۲۴۰).

۷- تقریباً در حدود سال ۱۹۶ میلادی ولاگاز چهارم شورش بسیار خطرناکی را در فارس فرو نشاند. در آن قسمت از تاریخ دبانتی آدیابن، که مارکوارت در کتاب خود بنام فهرست مراکز ایالات ایرانشهر (چاپ مسینا)، ص ۹۳-۹۲، ترجمه کرده است.

تا اندازه قابل اعتناء بسوده، پادشاه کوچکی داشته است. مهمترین این امارات کوچک شهر استخر بود، که پایتخت پادشاهان باستانی پارس محسوب میگردید. در این تاریخ شهر استخر بدست گوچیهر از سلسله بازرنگیان افتاد.<sup>۱</sup> این شخص گویا از سلاله همان گوچیهر باشد، که در قرن اول میلادی برادر خود ارتخستر نام را بقتل آورد.<sup>۲</sup> همچنین در گوپانان (ناحیه دارابگرد) و در کونوس(?) و لورویر(?) سلسلهها کوچکی از شاهان محلی وجود داشتند. قرائت صحیح این اسامی جغرافیایی که طبری نقل کرده<sup>۳</sup>، میسر نشد ولی از عبارات طبری معلوم میشود، که این نامهارا از منابع صحیحه نقل کرده است.

ساسان که مردی از دودمان نجبا بود، با زنی از خانواده بازرنگی، که نامش ظاهراً دینگ بود، وصلت کرد.<sup>۴</sup> ساسان در معبد آناهید (آناهیتا) در شهر استخر سمت ریاست داشت. پس از او پسرش بابگک جانشین شد و روابط خود را با بازرنگیها مغتنم شمرده، یکی از پسران خود را که اردشیر (ارتخستر) نام داشت، در دارا بگرد<sup>۵</sup> بمقام عالی نظامی ارگبد<sup>۶</sup> رسانید. تقریباً بعد از سال ۲۱۲ میلادی اردشیر چند تن از ملوک پارس را مغلوب و هلاک کرد و مقام آنان را صاحب شد. مقارن این احوال بابگک بر گوچیهر شاه، که خویشاوند او بود، شورید و مکان گوچیهر را، که معروف به کاخ سفید<sup>۷</sup> بود، بتصرف آورد و گوچیهر را کشته، خود براریکه

۱- ویکاندر (مردان، ص ۶- ۱۰۵) کلمه *Vazrang* و *ازرننگ* را عنوان امرای پارس می داند.

۲- *ك بوستی*؛ نام نامه، کلمه گئوچیر *Gaocithra*.

۳- چاپ دخویه، ص ۸۱۵؛ نلدکه، ص ۶.

۴- کتیبه کعبه زردشت.

۵- کارنامه در نسب اردشیر باخدای نامه و کتیبههای اردشیر و شاپور اختلاف دارد (مقایسه شود با آگاتیاس).

۶- Argabadh

۷- شهر نسا در شمال شهر از.

سلطنت نشست.

البته اردشیر مایل بود، که پادشاه سرتاسر ایالت پارس شود، ولی پابگگ از قصد پسر جادطلب خود هراسان شده، نامه بحضور شاهنشاه اردوان (اردوان پنجم) طالبید، که تاج گوچیهر را بسر فرزند ارشد خویش شاپور گذارد.

شاهنشاه در پاسخ نوشت، که او پابگگ و پسرش اردشیر را یاغی می‌شناسد. پابگگ اندکی بعد از این واقعه بدرود حیات گشت و شاپور بجای او نشست. میان او و برادرش اردشیر نزاع در گرفت. اتفاقاً شاپور بطور ناگهانی وفات یافت و سبب را چنین نوشته‌اند، که هنگام حمله بدارا بگرد، شاپور در خانه ویرانه فرود آمد غفله سنگی از سقف جدا شد و او را از پای در آورد. برادران دیگر تخت و تاج را ب اردشیر تقدیم کردند و بدینسان او در سال ۲۰۸ میلادی شاه شد.<sup>۱</sup> اردشیر چندی بعد برای جلوگیری از خیانت و طغیان برادران فرمان داد، که همه آنسان را بقتل آوردند. اردشیر بعد از آنکه طغیان دارا بگرد را فرو نشانید، باستحکام مبانی قدرت خویش پرداخت و ایالت کرمان، که در جوار کشور او بود، مسخر و پادشاه آنجا موسوم به ولخش<sup>۲</sup> را اسیر کرد. سواحل خلیج فارس جزو قلمرو آن شهریار جهانگشا گردید. گویند در این ناحیه سلطانی بوده، که مردم او را چون خدایی می‌پرستیده‌اند، و وی بدست اردشیر از پای در آمد. اردشیر بعد از بسط قدرت خود در تمام پارس و کرمان، که دنباله جغرافیائی<sup>۳</sup> آن بشمار می‌آید، فرمان داد تا در گور (فیروز آباد کنونی) قصری و آتشکده‌ای بر آوردند و یکی از فرزندان خود را، که هم اردشیر نام داشت، والی کرمان کرد.

عاقبت میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی جنگ در گرفت. اردوان پادشاه اهواز

۱- این تاریخ در کتیبه شهر شاپور ذکر شده است. در ملاحظات کریستن در مقاله گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، ج ۱۰، شماره ۳، ص ۱۲۸-۱۲۷ مقایسه کنید بالوی، اورینتالیا، ۱۹۴۱، ص ۴۹.

(خوزستان) را فرمان داد، که بجنگ اردشیر شتافته، اورا مغلوبا بتیسفون فرستد . اردشیر مهلت نداد . بعد از آنکه شاذشاهپور شهریار اصفهان را مغلوب و هلاک کرد، روبه جانب اهواز نهاد و شهریار آنجا را کاملاً مغلوب و کشور او را بقلمرو خود ملحق نمود. آنگاه ولایت کوچک میشان<sup>۱</sup> را، که در مصب شط دجله و ساحل خلیج فارس بود، بتصرف آورد. این ولایت در دست اعرابی بود، که از عمان آمده بودند و پیشرو طوایف عربی محسوب میشوند، که درست در آغاز سلطنت ساسانیان ناحیه حیره را در مغرب فرات فرو گرفتند. آخر الامر نبرد بزرگی میان اردشیر و شاهنشاه اشکانی، که خود فرماندهی لشکر را داشت، در جلگه هورمزدقان، که تعیین موقع جغرافیایی آن میسر نیست<sup>۲</sup>، واقع شد. بنا بر روایات عهد ساسانیان اردوان بدست اردشیر کشته شد و اردشیر سرخشم را لگد کوب کرد . این کار وحشیانه



ب



الف

شکل ۱ - سکه‌های اردشیر اول، الف - بسک اشکانی، ب - بسک جدید .  
( موزه ملی کپنهاک )

#### ۱- Mesene

۲- سال ۲۲۴ و ۲۲۵ میلادی رسماً آغاز تاریخ دوره ساسانی است. رکلوی، اورینتالیست، ۱۹۴۱، ص ۴۵ و ما بعد. تقی‌زاده (Acta Orientalia، ۱۸، ص ۲۶۷ و ما بعد) در تعیین تاریخ سلطنت اول سلسله ساسانی بطور کلی با علمای دیگر کمی اختلاف دارد.

گویا حقیقت نداشته باشد و منشاء آن ظاهراً نقوش برجسته نقش رستم است (که بعد خواهد آمد). پس از این نبرد، که در روز ۲۸ آوریل ۲۲۴ رخ داد. اردشیر فاتحانه وارد تیسفون شد و ایالت بابل را باطاعت خود آورده، جسانشین اشکانیان گردید.<sup>۱</sup>

وی رسماً در سال ۲۲۶ میلادی تاجگذاری و عنوان شاه شاهان ایران را اختیار کرد.

بنابر روایات موجوده اردشیر دختر<sup>۲</sup> یا دختر عموی اردوان<sup>۳</sup> یا برادرزاده فرخان پسر اردوان را بنکاح خویش درآورد. آنچه مورخان عرب و ایرانی درباب این ازدواج نقل کرده‌اند، شبیه افسانه است، معذک هر تسفلد معتقد است، که این مزاجت حقیقت واقع شده است، زیرا که اردشیر میخواست بوسیله وصلت باخانواده اشکانی، اساس دولت خود را استوار کند<sup>۴</sup>. اما من بدو دلیل نسبت بصحت این روایت ظنین هستم. یکی اختلاف آرابی، که درجه قرابت زوجه اردشیر نسبت به اردوان هست، دیگر آنکه مقصود مورخان عرب و ایران از ذکر این ازدواج، اثبات این نکته است، که چون مادر شاهپور پسر اردشیر از سلسله سابق بوده، پس شاهپور حقاً جانشین اشکانیان بشمار می‌رود. اما در واقع قبل از آنکه اردشیر بتخت نشیند، شاهپور بحد بلوغ رسیده بود و این مطلب از یکی از روایات نخستین طبری مستفاد می‌شود، که گوید شاهپور در «نبرد هرمزدقان» شرکت جست (طبری، ص ۸۱۹، نلدکه، ص ۱۴). سلسله این روایت ظاهراً بکتاب خودای نامگت میرسد، در صورتیکه روایت عروسی اردشیر با یکی از بانوان اشکانی و تولد شاهپور از او،

۱- طبری، ص ۸۱۳ و ما بعد، نلدکه، ص ۱ و بعد؛ گوتشمید، تاریخ ایران، ص ۱۵۹ تا ۱۶۳.

۲- طبری، ص ۸۲۳، نلدکه، ص ۲۶؛ فارس نامه، ص ۵۹.

۳- نهاییه، بردین، ص ۲۱۸.

۴- پایکولی، ص ۴۰.



که در ضمن نوشته‌های طبری دیده می‌شود<sup>۱</sup>، ماخوذ از یکی از افسانه‌های عامیانه است<sup>۲</sup>. در سالهای بعد پس از آنکه اردشیر شهر مستحکم هتره<sup>۳</sup> را مدتی محاصره کرد و نتیجه حاصل نشد، بتسخیر کشور ماد و شهر همسدان پرداخت و بآذربایجان و ارمنستان حمله برد و اگر چه در آغاز موفق بفتح نشد، ولی گویا بعد این دو کشور را بتصرف آورده است. ممالک سکستان و ابرشهر (خراسان فعلی) و مرو و خوارزم و بلخ را متصرف شد و باین ترتیب قدرت خود را بر نواحی شرق بسط داد. بموجب روایت طبری، که هر تسفند صحت آنرا تصدیق می‌کند<sup>۴</sup>، پادشاه کوشان، که دره کابل و پنجاب را در دست داشت. و پادشاهان طوران و مکوران (ناحیه فعلی قزدار در جنوب کوئته و مکران واقع در سواحل خلیج عمان و اقیانوس هند) سفرایی بحضور اردشیر فرستادند و او را بشاهنشاهی شناختند. سلطنت او در آن تاریخ شامل ایران فعلی و افغانستان و بلوچستان و صحرای مرو و خیوه بود حد شمالی بشط جیحون میرسید و حد غربی بآخر بابل و عراق. شاهزادگان خانواده سلطنتی، که پی در پی حکومت خراسان یافتند، لقب کوشان شاه گرفتند. اردشیر در سال ۳۲۸ میلادی بشهر «دورا» حمله برد<sup>۵</sup>.

گفتیم که اردشیر رسماً در سال ۲۲۶ میلادی تاج شاهنشاهی ایران را بر سر گذاشت ولی درست نمی‌دانیم این تشریفات در کجا انجام یافته است.

۱- رذ ۸۵، ج ۱۰، ص ۴۵ - ۴۴.

۲- بعقیده هر تسفند، اینکه در کارنامه آمده است، که اردشیر در درگاه اردوان تربیت یافت. خالی از حقیقت تاریخی نیست و با اعتقاد او در اینموقع اردشیر جوان دختر اردوان را گرفت و پس از قلیل مدتی شاپور از این وصلت بوجود آمد. اما نص کارنامه نگ و سایر اسناد دلالت بر این دارد، که ازدواج اردشیر بعد از قتل اردوان صورت گرفته است.

۳- Hatra

۴- پایکولی، ص ۳۶ و بعد، و نیز ص ۵ - ۲۰۴.

۵- دستووتزف، شهرهای کاروانی (اکسفورد ۱۹۳۲)، ص ۱۱۶.

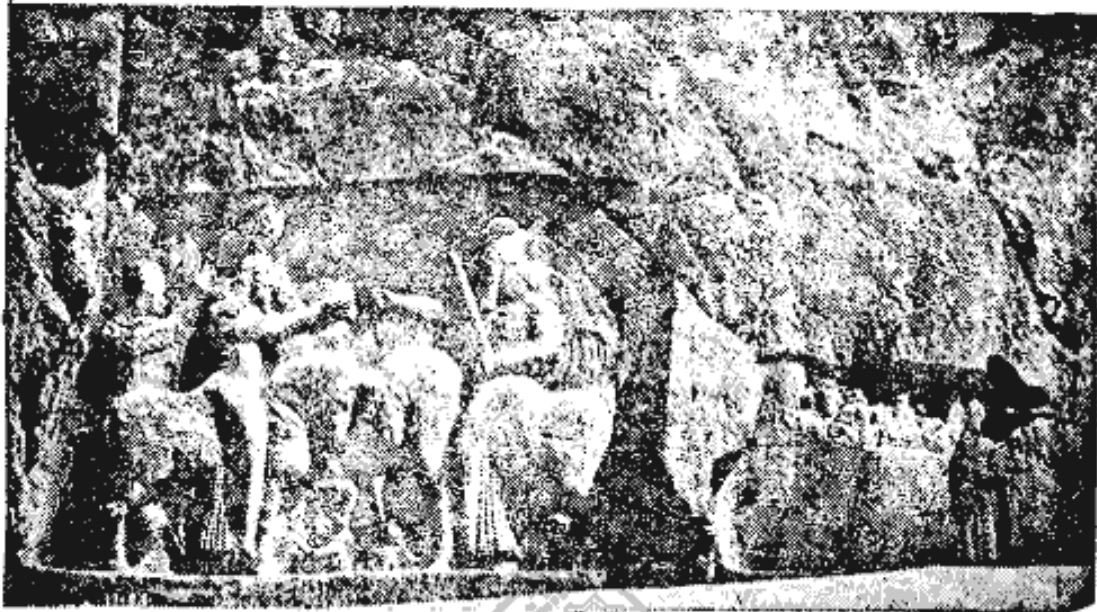
بر طبق عقیده زاره<sup>۱</sup> احتمال می‌رود، که مؤسس سلسله ساسانیان این تاجگذاری را در مستطط الرأس خود پارس انجام داده باشد، یعنی یا در معبد اناهیتا (ناهید) واقع در شهر استخر، که روزگاری جدا و ساسان موبد بزرگ آن بود و در همانجا چهارصد سال بعد از اردشیر، زیرا که اردشیر، آخرین شاهنشاه ساسانی نیز تاج بر سر نهاد. و یا در تنگه نقش رجب نزدیک استخر، زیرا که اردشیر و شاپور در این نقطه نقش جلوس خود را در سنگ حجاری کرده‌اند.

مجلس «گمان اورمزد اردشیر را بشاهنشاهی» در دو محل دیده می‌شود یکی در نقش رجب و دیگری در نقش رستم کنار دخمه‌های سلاطین هخامنشی. بنا بر احتمال زاره کتیبه نقش رجب زماناً مقدم بر نقش رستم است. مجلس نقش رجب درست حفظ نشده و بسی از جزئیات آن در اثر فساد و تجزیه سنگ محو گردیده و درست شناخته نمی‌شود. اورمزد (اهورمزداه) حلقه سلطنتی را در دست راست گرفته و عصای پادشاهی را با دست چپ، و هر دو علامت شاهی را بشاهنشاه عطا می‌کند. شاد آن حلقه را با دست راست گرفته و دست چپ را برافراشته، انگشت سبابه را بنشانه احترام و اطاعت بطرف جلو دراز کرده است. خدا تاج زرین کنگره دار بر سر دارد و شاه در این مجلس برجسته بهمان وضعی، که در سکه‌های اوائل سلطنت دارد دیده می‌شود. ریشی دراز و مربع شکل و گیسوانی کوتاه دارد. خدا و شاه و سایر اشخاص آن نقش پیاده‌اند. زاره در فاصله خدا و شاه صورت دو طفل را تشخیص داده است.

یکی از خواجه سرایان مگس پرانی در بالای سر شاه نگاه داشته و خود در پشت سر ایستاده است. یکی از اعیان که ریش دارد دست راست خود را به علامت احترام چنانکه ذکر کردیم، بلند کرده است. در پشت سر او هرمزد دو تصویر هست که گویا تصویر بانوان است. این بانوان در کنار و در زیر قبه‌ای شبیه بچتر قرار دارند و پشت باورمزد کرده‌اند. بعقیده زاره این دو بانو از خاندان سلطنتی هستند

۱- زاره - هر تسفند، نقوش برجسته، ص ۹۸.

و جدا گانه در قصر سلطنتی یاد آتشکده مراسم احترام رانسبت بشاه بجایمی آورند.



شکل ۲ - نقش رستم : اورهرمزد مقام شاهنشاهی را باردشیر عطا میکند.  
(دیولافوا صنعت باستانی ایران)

مجلس برجسته نقش رستم خیلی بهتر از نقش رجب محفوظ مانده است (شکل ۲) در این نقش اورهرمزد و شاد سوار اسب هستند. جثه اسبان به نسبت سواران کوچکتر از حد طبیعی است. هر یک از اسبان دستی را بلند کرده و به پیش قدم بر میدارد. اورهرمزد در این جا هم مثل نقش رجب عصای پادشاهی را بدست چپ گرفته و حلقه سلطنتی را که مزین بنوارهای چین دار است، بدست راست بجانب شاه دراز میکند. شاه حلقه را بدست راست گرفته و بدست چپ مراسم احترام را بترتیبی، که ذکر شد، بجا می آورد. کلاه اردشیر مدور است و در آن گردن پوشی است بشکل گویی، که پارچه نازکی آن را پوشیده است. این زینت عجیب

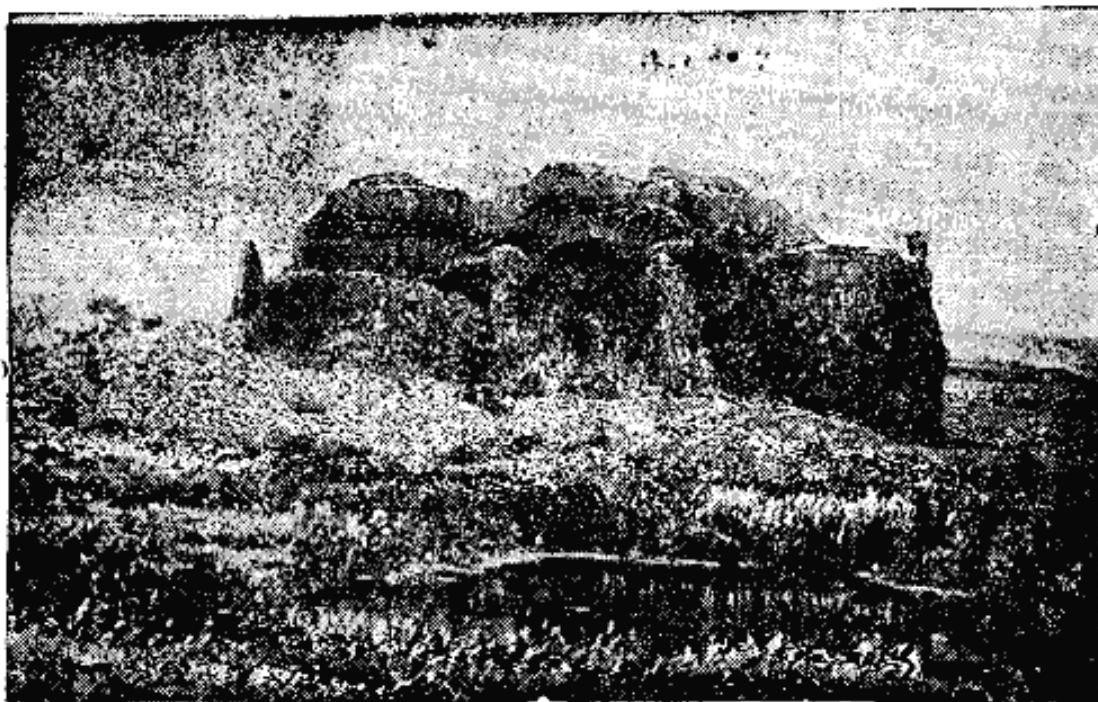
۱- زاره - هر تسفلد ، نقوش برجسته ، ص ۹۴ و بعد و تصویر ۱۲ ؛ دیولافوا ،

در نقش‌ها و سکه‌های ساسانی مکرر دیده شده است.<sup>۱</sup> فقط در بعضی مسکوکات اوایل سلطنت اردشیر ابن علامت نیست و در آنجا شاهنشاه را با افسر بلنداشکانیان رسم کرده‌اند. گیسوان بلند و منظم اردشیر حلقه‌وار بردوش او ریخته است، انتهای ریش اردشیر باریک شده در حلقه فرو رفته است و قسمتی از ریش از زیر آن حلقه نمایان است. پادشاه گردن‌بند مرواریدی آویخته و لباده آستین‌داری پوشیده که بیدنش چسبیده است. نوارهای پهن چین‌خورده بکلاه او اتصال دارد و دنباله نوارها به پشت سر او افتاده است.

اورمزد تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است و گیسوان مجعدش از بالای سر و میان تاج پیدا است. حلقه‌های گیسو و ریش دراز و مربع او هیبتی بسیار عتیق دارد، لکن از حیث لباس‌چندان با شاه متفاوت نیست. او نیز نوارهای چین‌خورده دارد، که از تاجش آویخته است. زین و برگ اسبان یکسان است. فقط لوحی، که در قسمت مقدم زین شاه نهاده‌اند، منقش بر شیران برجسته است. اما زین اسب اورمزد دارای نقش گل است. در میان پاهای این اسبان گوی سبکی بشکل گلابی-نمایان است، که آنرا به وسیله زنجیری از پهلوئی اسب آویخته‌اند و این گوی در اکثر نقوش برجسته ساسانی در کنار زین اسبان نقش شده است. در پشت سر شاه خواجه‌سرابی ایستاده، که کلاهی نمادی با علامت مخصوص بر سردارد و مگس‌پرانی را برافراشته است. مردی که کلاه خودی بر سردارد، زیر پای اسب شاه بر زمین افتاده و احتمال می‌رود که تصویر اردوان باشد، که ظاهراً عربان است. موی سر و ریشش از هم گسسته و سرماری چند از میان گیسوانش آشکار است. این تصویر گویا اهریمن یا یکی دیگر از ارواح خبیثه را نشان می‌دهد، که

۱- این گوی در حقیقت یک نوع آرایش گیسوان (یا کلاه گیس) است، که از بالای دیبیم بیرون آمده و هر تسفلد آنسرا Korymbos نامیده است و آن اغلب از پارچه ابریشمی، که مروارید یا جواهر نشان است، پوشیده شده. (هر تسفلد، گزارش باستان،

اورهر مزد اورا پامال سم ستور کرده است. خطوطی بزبان یونانی و پهلوی ساسانی براسب شاه نقر شده است، که گوید. این سوار پرستنده مزدا اردشیر الهی شاهنشاه



شکل ۳ قصر فیروزآباد

( دیولافوا ، صنعت باستانی ایران )

ایران و از نژاد ایزدان پسر پابگت شاه است و کتیبه دیگر بهمان زبانها خدای را، که اوهرمزد است، معرفی می کند (قسمت یونانی اورا از موس<sup>۱</sup> نوشته است)<sup>۲</sup>.

۱- دیولافوا، V ، تصویر ۱۴ ؛ زاره - هرتسفلد ، نقوش برجسته ، ص ۶۷ و بعد و تصویر ۵ ؛ تاریخ صنایع پوپ IV 154 A. کتیبه‌ها را هرتسفلد در کتاب پایکولسی نقل کرده است . نقش برجسته‌ای، که در کوه نزدیک سلماس آذربایجان دیده میشود، بعقیده اغلب محققین مربوط به عصر اردشیر است . در آنجا دو نفر سوار مشاهده میشود، که هر دو لباس شاهان ساسانی پوشیده‌اند، نوارهای لباسشان آویخته و کوری منسوج از بالای سرشان نمایان است و دست بر شمشیر دارند. سوار دست‌چپ دارای ریش است و ظاهراً از سوار دست راست ، که مو ندارد، پیرتر است. در جلوی هر یک از سواران یک نفر پیاده دیده

اولین پادشاهان سلسله ساسانی را علاقه طبیعی نسبت بولایت پارس مسقط الرأس خود بود و از این جهت نقوش خود را در صخره‌های حوالی استخر کننداند. اما علاوه بر مسئله حب وطن این انتخاب سبب دیگر هم داشت و آن تذکر عهد پرافتخار دولت هخامنشی بود، که قبور شهر بارانش در صخره نقش رستم قرار دارد.<sup>۱</sup> استخر شهری مستحکم و دارای حصارهای متین بود و چون وارث شهر قدیم پارسه محسوب میشد، که ویرانه آن حکایت از مجد و عظمت گذشته میکرد، آن‌جا را ساسانیان کرسی مقدس و محترم دودمان خود ساختند.<sup>۲</sup> ظاهراً مؤسس سلسله ساسانی گاهی در شهر گور (فیروز آباد کنونی) که جنوبی‌تر از استخر واقع

→

میشود، که متوجه اوست. اِهمان هریث Lehmann-Haupt گمان می‌کند، که آثار محو شده يك کتیبه پهلوی را در روی جامه یکی از آن دو پیاده تشخیص داده است. بعقیده زارده، که اِهمان هویث بعقل آن پسرداخته است، کتیبه محتمل است مربوط بآردشیر اول و پسرش شاپور باشد، که مورد ستایش ارمینیان شده اند. *دک جکیسون*، ایران در گذشته و حال Persia Past and present، ص ۸۰ و بعد؛ اِهمان هویث، ارمستان در گذشته و حال Armenien einst und jetzt، ج ۱، ص ۳۱۶ و ما بعد و ۵۳۵؛ هر تسفند، پایکولی.

ص ۳۱.

۱- از اینکه در روایات و حماسه ملی مطالب بسیار کمی راجع بزمان هخامنشی باقیمانده، معلوم میشود، که جزئیات تاریخی آن دوره حتی در آغاز عهد ساسانی هم فراموش بوده است. *دک کریستنسن*، کیانیان، ص ۱۴۶ و ما بعد.

۲- راجع باستخر *دک شوارتز* P. Schwarz، ایران در قرون وسطی Iranim Mittelalter، ج ۱، لیبزگگ ۱۸۹۶، ص ۱۳ و بعد. بموجب کتاب پهلوی شهرستانهای ایران شهر این شهر را یکی از پادشاهان اشکانی موسوم بآردوان بنا کرده است. مصنفان ایرانی و عرب بنای آنرا بشاهان مختلف تاریخ داستانسی نسبت میدهند. *دک مارکوارت*، فهرست کرسیهای ایالات ایران شهر، ص ۹۱ و ما بعد.

و دارای باغها و گلستان‌های بسیار بود، مقام میکرد و آنجا را اردشیر خوره<sup>۱</sup> (فراردشیر) نامید.

در روزگار جوانی قصری در این مکان ساخته بود، که آثار ویرانه آن هنوز پدیدار است (شکل ۳) تالار ورود و تالارهای چنین را بوسیله طاق چرخی پوشیده بودند، دیوارهای خارج پنجره نداشت، اما دارای ستونهای برجسته و طاق‌نما بود<sup>۲</sup>. در آن شهر اردشیر آتشکده بنا کرد، که آثارش هنوز نمایان است.

\*\*\*

پنج قرن و نیم پس از سقوط دولت هخامنشی، پارسیان همه اقوام ایرانی را مجدداً در تحت قدرت خویش آورده، شاهنشاهی جدیدی در شرق تأسیس کردند، که با امپراطوری روم پهلومی‌زد. تمدن ساسانی اگرچه دنباله تمدن اشکانی بود، ولی مجدد و مکمل آن محسوب میشد. بقای رسوم عهد اشکانی از آشناری نمایان است، که در لغت دوره ساسانی باقی گذاشته است، زیرا که لهجه ایالت پارس، یعنی ایرانی جنوب غربی، که زبان رسمی دولت شاهنشاهی جدید گردید و مقام زبان ایرانی شمال غرب را، که در دربار اشکانی متداول بود، احراز کرد، مقدار کثیری از لغات و اصطلاحات مختلفه از سلف خود عاریه نمود<sup>۳</sup>. بعلاوه پادشاهان ساسانی در قرن سوم میلادی هنوز در کتیبه‌های خود زبان پهلوی اشکانی را با زبان پهلوی ساسانی توأمآ بکار میبردند.

#### ۱- Ardasher-Hhvarreh

۲- هر تسفلد در کتاب زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۲۸ و بعد، و مجله شرقی آلمان ۱۹۲۶، ص ۲۵۴؛ صنایع پوپ، IV، ص ۴۷-۴۶؛ اردمان، آتشکده، ص ۴۶ و بعد. دیولافوا (صنایع ایران قدیم، ج ۴، ص ۲ و بعد) بغلط‌کاخ فیروزآباد را مربوط بدوره هخامنشی میدانند.

۲- دنگ‌بالا، ص ۳۰۶.

اما ایالت پارس و پایتخت آن استخر شایستگی اقامت شاهنشاه را نداشت. در اثر حوادث تاریخی بین النهرین مرکز شاهنشاهی مشرق شده بود. سلوکیه و تیسفون وارث نقش سیاسی بابل عتیق شدند، چنانکه در زمان اسلام این میراث بغداد انتقال یافت. امادولت بزرگ مغربی یعنی روم تقریباً در پشت دروازه های پایتخت ایران بود. شهر تیسفون خارج از متن حقیقی کشور ایران و واقع در اراضی آرامیان بود و نواحی عرب نشین از پشت دیوارهای شهر «وه اردشیر» شروع میشد (وه اردشیر یا سلوکیه جدید شهری بود، که اردشیر بجای سلوکیه عتیق، که در سنه ۱۶۵ بدست آویدیوس کاسیوس سردار رومی ویران شد، بنا نهاد). در ماوراء فرات در محلی، که این شط بجانب دجله متمایل شده بفاصله ۵۰ کیلومتری آن میرسد، امارتی عربی در این زمان تشکیل شد بنام حیره، که تابع دولت شاهنشاهی ایران بود و حصار محسوب میشد، که ایران را از تاخت و تاز بدویان چادر نشین محفوظ میداشت. در شمال بادیه الشام دولتی عربی دیگری بنام غسانیان وجود داشت، که خراجگزار و متحد رومیان بود.

\*\*\*

منابعی که در دست داریم، بما اجازه نمیدهد، که کاملاً در شخصیت اردشیر تعمق کنیم مورخان مشرق زمین در توصیف اخلاق و صفات شخصی مهارتی ندارند. تعریفی که میکنند نوعی و صنفی است. چندتن از سلاطینی که محبوب مورخان ساسانی بوده اند و نویسندگان عرب و ایران اطلاعات خود را از کتب آن مورخان اخذ کرده اند، در نظر ما پادشاهانی پرهیزکار و نیرومند و قوی الاراده جلوه میکنند،

۱- رتشتین، سلسله لحمیان در الحیره، برلن ۱۸۹۹،

G. Rotstein. Die Dynastie der Lahmidien in al - Hira

G. Olinder, The Kings of Kinda ۱۹۲۷ لوندین کتبه.

۲- نلدکه، غسانیان، رسالات آکادمی علوم برلن ۱۸۸۷.

Die Chassânischen Fürsten aus dem Haure Gafna' s.



که هم خویش را صرف توسعه و ترقی مادی و معنوی کشور شاهنشاهی کرده و نصایح و اندرزهای بسیار بیادگار گذاشته‌اند. اردشیر نیز در زمسره این سلاطین محبوب است، نصایح و حکم فراوان از او نقل کرده‌اند<sup>۱</sup>. بعلاوه اعمال شاهنشاه گواه لیاقت نظامی و قدرت نفسانی و تدبیر سیاسی اوست و نیز از کارهای او پی میبریم، که زندگی اشخاص در نظر او قدرت نداشته‌است. در ظرف چند سال بادستی محکم اجزاء پراکنده کشور اشکانی را شیرازه بست و آن مملکت متشتت را بواحدی مستحکم مبدل ساخت و حتی بعضی از نواحی شرق را هم، که از اشکانیان فرمان نمیبردند، باطاعت آورد و چنان تشکیلاتی درسیاست و دیانت آماده کرد، که بیش از چهارصد سال دوام یافت. مورخان مشرق هر وقت بخواهند در توصیف و تمجید پادشاهی داد سخن بدهند، بنای بلاد و حفر ترعه‌ها و سایر اعمال عام‌المنفعه را باو منتسب میکنند. در مورد اردشیر چه از کتب مورخان مزبور و چه از نام شهرهایی، که با کلمه اردشیر ترکیب گردیده، معلوم میشود، که این شاهنشاه در این باب نیز فعالیت و اهتمام بسیار بخرج میداده‌است. از جمله شهر سلوکیه، که اردشیر آنرا مجدداً بنا نهاده، و اردشیر خواند و اردشیر خوره و ریو اردشیر و رام اردشیر، که هر سه در پارس بودند، از بناهای اوست. دیگر شهر باستانی مسن<sup>۲</sup> (کرخای میشان) که بنام استرآباد اردشیر مجدداً آبادی یافت. دیگر شهر وهشت آباد اردشیر، که در آغاز اسلام بنام بصره آبادی از سر گرفت و غیره<sup>۳</sup>.

بمرور زمان سرگذشت این شهر یار صورت افسانه بخود گرفته است. در افسانه کوچکی، که بنام کارنامگی اردشیری پابکان<sup>۴</sup> معروف و شرح اعمال و افعال اردشیر در آن مندرج است، مطالبی دیده میشود، که متعلق بحکایت کوروش کبیر

۱- کریستنسن، شاهان، فصل سوم.

۲- Mesene

۳- طبری، ۸۲۰، نلدکه، ص ۱۹ و بعد؛ شدر و حسن البصری، اسلام، ج ۱۲، ص ۳۱.

۴- نلدکه بالاتر، ص ۷۷.

است<sup>۱</sup>. حتی کشتن اردشیر ازدها رامقتبس از قصه مردوک خدای ملی بابلیان قدیم است. مردوک بادی وحشتناک برانگیخت تا در دهان عفریت عظیم موسوم به تیامت فرو رفت و آندشمن خدایان را از پادر آورد. اردشیر در کشتن ازدهای هفتان بخت فلز گداخته در کام آن ریخت، تا بحالتی فجیع هلاک شد.



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱- گوتشمید، مجله شرقی آلمان، ج ۳۲، ص ۵۸۶ و بعد.

## فصل دوم

### تشکیلات دولت شاهنشاهی

صفات مختصه دولت ساسانی - طبقات سیاسی و اجتماعی ملت - تشکیلات اداری مرکزی - صدراعظم - دیانت - مالیه - صناعت و تجارت و شوارع - سپاه - وزراء و غیره - اداره ایالات. مرکزیت کپیترال روم سردی

مورخان روم کاملاً اهمیت تغییری را، که در نتیجه تأسیس سلسله جدید در ایران رخ داد، درک نکرده‌اند. دیون و هرودیانس فیروزی اردشیر را براردوان بطریق اختصار نقل کرده‌اند. رومیان ملاحظه نمودند، که دولت جدید از دولت سابق مقتدرتر و در نتیجه برای سرحدات شرقی روم خطرناک‌تر است، اما امیدانستند، که این دولت با دولت سابق تفاوت اساسی پیدا کرده است. در واقع دولت ساسانی آخرین مرحله یک سلسله تحولات طولانی بود، که در زمان اشکانیان در زیر قشری از تمدن یونانی سیر کرده و باین پایه رسیده بود. عناصر تمدن یونان قسمتی از تشکیلات ایرانی طرد شد و قسمتی مجذوب شد و یا تغییر شکل داد. و هنگامی که اردشیر زمام حکومت را بدست گرفت، کشور ایران برای نخستین بار صورت وجدانی ملی یافت و بیش از پیش آثار مختصه این صورت در اجزای حیات اجتماعی

و معنوی ملت ظاهر شد.

بنابراین، تغییر سلسله سلاطین فقط یک حادثه سیاسی نبود، بلکه نشانه پیدایش روح جدیدی در شاهنشاهی ایران بشمار آمد. دو چیز موجب امتیاز دولت ساسانی از دولت متقدم است: یکی تمرکز قوا و استوار، دیگر ایجاد دین رسمی. اگر عمل نخستین را بازگشت به سنتهای زمان داریوش کبیر بشماریم، عمل دوم راحقاً باید از مبتکرات ساسانیان بدانیم. اما این ابتکار هم نتیجه تکامل کند سیری بود، که در این وقت پابدایره تحقق نهاد، چنانکه سیزده قرن بعد تشکیل مذهب رسمی تشیع نیز بهمین نحو نتیجه تحولات بسیار بود.

در مدت چهار قرن، که دولت اردشیر دوام یافت، شرایط زندگی عمومی و اداری کشور<sup>۱</sup> دستخوش تغییرات مختلف شد، اما در کلیات و اصول همان بنای اداری و اجتماعی، که مؤسس سلسله پی افکنند با بکمال رسانید، تا پایان عهد ساسانیان بربک حال باقی ماند.

در اوستای جدید جامعه ایرانی را بسه طبقه تقسیم کرده اند، یکی روحانیون (آثرون<sup>۲</sup>)، دیگر جنگیان (رث ایشتر<sup>۳</sup>)، دیگر کشاورزان (واستریوفشوینت<sup>۴</sup>). این طبقه بندی از تقسیمات اجتماعی بسیار قدیم است. فقط یک عبارت در اوستا (یسنا<sup>۵</sup>، ۱۹، فقره ۱۷) موجود است، که از طبقه رابعی نام می برد و آن طبقه صنعتگران (هویتی<sup>۵</sup>) است.

چون نوبت ساسانیان رسید، تشکیلات جدید در جامعه پیدا شد، که آن نیز مبتنی بر چهار طبقه بود. تفاوت این شد، که طبقه سوم را دبیران قرار دادند و

۱- ما این تغییرات را بترتیب بمناسبت آن باحوادث تاریخی ذکر خواهیم نمود.

۲- āthraivan                      ۳- rathaeshtar

۴- vāstryo fshuyant مقایسه شود با مقاله بنویست موسوم به طبقات

اجتماعی در روایات اوستایی، مجله آسیایی، ۱۹۳۲، ص ۱۱۷ و بعد.

۵- Huiti

کشاورزان و صنعتگران را در رتبه چهارم گذاشتند. بنابراین چون طبقه بندی اجتماعی را باین نحو با اوضاع سیاسی زمان تطبیق کردند، طبقات اربعه ذیل پیدا شد: ۱- روحانیان (آسروان<sup>۱</sup>)، ۲- جنگیان (ارتیشاران<sup>۲</sup>)، ۳- مستخدمین ادارات (دبیران<sup>۳</sup>)، ۴- توده ملت (روستاییان یا استریوشان<sup>۴</sup>) و صنعتگران و شهریان یا هتخشان<sup>۵</sup>.

۱- asravân

۲- artorhtârân

۳- dibherân

۴- vâstryoskân

۵- hutukkskân رونامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۴ و ۱۸ - ۵۱۷، مینوی، ص ۱۲. دارمستر گوید: شاید محسوب داشتن دبیران بعنوان طبقه سوم ناشی از اشتباه مترجمان ایرانی و عرب بوده است، ولی این عقیده صحیح نیست، زیرا کسه وجود طبقه مخصوص دبیران در عبارت دیگر همین نامه تنسر تأیید شده است (دارمستر، ص ۲۱۵ و ۵۲۰، مینوی، ص ۱۴)، که گوید: «وهریک از سران اعضاء اربعه را فرمود، که اگر در یکی از ابناء مهنه اثر رشد و خیر یا بند و مامون باشد بر دین یا صاحب بطش و قوت و شجاعت یا با فضل و حفظ و فطانت و شایستگی بر ما عرض دارند تا حکم آن فرماییم»، صفت حفظ و فطانت خاص دبیران بوده است. این نکته کاملاً موافق است با عملی، که قبل از کواذ اول و خسرو اول مجری بوده است، یعنی سه شخص در انتخاب پادشاه صاحب اختیار بوده اند موبد، بزرگ و سپهبد و رئیس دبیران و این سه تن رؤسای سه طبقه نخستین بوده اند، (نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۳۹ و بعد، مینوی، ص ۳۸ و ما بعد). در کتاب مسعودی (التنبیه، ص ۱۰۳) فهرستی از مامورین عالی مقام دولت مذکور است و در آن پس از نام وزیر کمهر مذار یا وزیر اعظم صاحبان منصب ذیل شمرده میشوند: ۱- موبد (رئیس روحانیان)، ۲- سپاهبد (رئیس سپاه و طبقه جنگیان)، ۳- دبیربد (رئیس دبیران)، ۴- هتخشبد (رئیس صنعتگران و پیشه‌وران)، که استریوش بند (رئیس کشاورزان) نیز نامیده میشده و این کاملاً مندرجات نامه تنسر را تأیید میکند. بنا بر کتاب التاج جاحظ (چاپ قاهره، ص ۲۵) اردشیر اول ملت را بچهار طبقه تقسیم فرمود: ۱- سوارانی که از نژاد شاهی بودند، ۲- روحانیان و مستحفظین آتشکده‌ها (هیزیدان)، ۳- پزشکان و دبیران و اختر ماران، ۴- کشاورزان و پیشه‌وران.

هریک از این طبقات بچند دسته تقسیم میشد. طبقه روحانیان مشتمل بوده است بر: قضات (داذور<sup>۱</sup>)، و علماء دینی (پست‌تسرین و متعددترین مرتبه این علماء صنف مغان بوده، پس از مغان موبدان و هیربذان و سایر اصناف روحانی، که هر یک شغلی و وظیفه خاصی داشتند)، دیگر از شعب طبقه روحانی دستوران و معلمان بوده‌اند و این صنف اخیر را مغان اندرزبند می‌گفته‌اند. اما طبقه جنگیان مشتمل بر دو صنف سوار و پیاده بوده‌است، که وظایف مختلف داشتند. اصنافی، که در طبقه مستخدمین ادارات تشخیص داده شده، از این قرار است: منشیان، نویسندگان احکام محاکم و نویسندگان اجازه نامه و قراردادهای مورخان و پزشکان و منجمان نیز جزء این طبقه بشمار بوده‌اند. طبقه توده هم مرکب از اصناف و شعبی بود مثل تجار و فلاحان و سوداگران و سایر پیشه‌وران.

هریک از این طبقات رئیسی داشت، رئیس روحانیان موبدان موبد، رئیس جنگیان ایران سپاه‌بند<sup>۲</sup>، رئیس دبیران، ایران دبیربند<sup>۳</sup> (یا باصطلاح دیگر دبیران-مهشت<sup>۴</sup>، رئیس طبقه چهارم را و استریوشان سالار<sup>۵</sup> یا باصطلاح دیگر و استریوش بند یا هتخشبند) می‌گفتند. هر رئیس یکنفر بازرس در تحت در اختیار داشت، که مأمور سرشماری طبقه بود. بازرس دیگر موظف بود، که بدرآمد هر فردی از افراد طبقه رسیدگی کند و نیز یکنفر آموزگار (اندرزبند) در اختیار او بود «تا هر کس را از اوان کودکی علمی یا پیشه بیاموزد و او را بتحصیل معاش قادر کند»<sup>۶</sup>. در ازمنه نخستین عهد ساسانیان، یک تقسیم اجتماعی دیگر وجود داشته، که بی‌شبهه از بقایای عهد اشکانیان بوده‌است. نام این طبقات را در کتیبه حاجی‌آباد،

۱- dadhvar

۲- Eran-spahdabh

۳- Eran-dibherbadh

۴- dibheran-mahisht

۱- نامه تسر، همانجا.

۵- در چاپ مینوی لفظ «دغل» بجای «دخل» آمده‌است.

۶- نامه تسر، دار مستتر، ص ۱۸ - ۲۱۷ و ۵۲۲، و مینوی، ص ۱۵۰.

کسه بدو زبان نوشته شده، می بینیم. شاپور در آن سنگ نبشته کیفیت تیراندازی خود را با حضور شهرداران (امراء دولت) و واسپوهران (مقصود رؤساء یا بطور کلی افراد خاندانهای بزرگ) و وزرگان (بزرگان) و آزان<sup>۱</sup> شرح میدهد.

۱- شهرداران (املاء تاریخی آن شترداران Shatrdârân است و در اواخر عهد ساسانیان شاید تلفظ آن شهریاران بوده) و واسپوهران vaspuhrân از ترکیبات پهلوی اشکانی میباشد. واسپوهر، کسه ایده او گرام آرامی آن بریتا bar - baita است، تحریفی است (بیلی، بولتن شرقی، ۱۹۳۳، ص ۷۵) از لفظ ویس پوهر بمعنی «پسر طایفه». مقایسه شود با لفظ «ویس پتی» vispati و «ویس بد» visbadh ص ۳۱ و ما بعد. در زمان هخامنشی هم لفظ فوق دیده میشود (پاپیروسهای آرامی القانتین). در زبان ارمنی هم کلمه ویس پوهر هست و هم کلمه واسپوهر و هر دو در آن لغت دخیل هستند و این در صورتی است، که لفظ سپوه sepuh ارمنی واقعاً ویس پوهر ایرانی باشد. اما کلمه واسپوهر در ترکیب کلمه و سپورکان Varpurakân، که نام یکی از ایالات است، دیده میشود (نلدکه، طبری، ص ۵۰۱؛ بنویست مجله تنبغات ارمنی، ج ۹، ص ۱۰-۹؛ مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، لغت نامه شماره ۱۶۵، ۲۲۵ و ۳۰۰). از این گذشته درباره دولفظ واسپوهر و «واسپوهر» بحث بسیار کرده اند، در این باب در هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۷، ص ۱۸ و بعد و بخصوص مقاله شدر (تحت عنوان «یک لقب پرتوی در زبان سغدی» Ein parthischer Titel im Soghdischen در مجموعه «مطالعات هندی و ایرانی تقدیم بر جورج کریرسون» Iraniau and Indian Sfudies presented to Sir George Grierson در بولتن شرقی، ج ۸، ص ۳-۲، ۱۹۳۶، ص ۷۳۷ و بعد. آقای شدر در این مقاله ثابت میکنند، که هر دو کلمه که پهلوی اشکانی میباشد، در تمام دوره اشکانی و ساسانی وجود داشته اند و مراد از کلمه ویس پوهر («پسر طایفه») پسر ویس پتی vispati یا ویس بد visbadh (رئیس طایفه) نبوده است، بلکه این لفظ دارای ارزش اجتماعی بیشتری شده بود و شاهزادگان خانواده شاهی را بدان مینامیدند. اما لفظ واسپوهر در مورد اعضای طبقه نژادگان و نجبای درجه اول بکار میرفت. معذک در متن پهلوی سوسخون (ترجمه ناوادیا، مجله شرقی ۲۹، ۱۹۳۵) بی شک لفظ پس ی و

در این صورت فقط طبقات ممتاز ذکر شده است و نمیتوان از روی یقین معلوم کرد، که چه نسبتی بین این صورت و طبقه‌بندی اجتماعی سابق‌الذکر بوده است. آنچه مسلم است ترتیب مذکور همیشه ثابت نمی‌مانده است. خلاصه باید گفت ترتیب مقامات و طبقات امری بسیار پیچیده و تاریک است.

تخالف و تعارض ظاهری، که در تقسیمات اجتماعی و سیاسی ملت دیده میشود، نسبت مستقیم دارد با میراثی. که از اشکانیان ساسانیان رسیده و آن میراث عبارت بود از تراحم دومسلك مخصوص، یکی ملوک الطوائفی و دیگر حکومت مطلقه دیوانی. اگر کسی بخواهد حقیقت تحولات اجتماعی و سیاسی ایران را از

→

اسپوهر همچنانکه ناوادیا دریافته است، بمعنای «ولیعهد» بکار رفته است. تغییریکه آقای شدر در این مورد پیشنهاد کرده است، اینستکه واسپوهر در اینجا لقب نیست؛ ستایش و توصیف است و مراد از آن «فرزند والاگهر» der hochnackliche Sohn شاهنشاه است، که در عبارت ماقبل ازونام برده‌اند. اما این تعبیر این سؤال را بلا جواب میگذارد، که چرا بر «ولیعهد» پس‌ی واسپوهر (فرزند والاگهر der hochnackliche Sohn) نام نهاده‌اند نه پس‌ی ویس‌پوهر (شهزاده پسر. dsr prinzliche Sohn)؟

بهر حال لفظ «ویس‌پوهر» بشکل ایرانی خود، یعنی بی‌آنکه در پس آمده‌اوگرام آرامی نهفته باشد، فقط در متون مانوی تورفان دیده میشود. آقای شدر بر آنست، که این کلمه را در زبان سغدی با تغییر مختصری بصورت ویس‌پوس VisPus بازیافته است، ولی هنینگ (رسالات آکادمی پروس، ۱۹۳۷، کتاب دعای مانوی، ص ۷۳) بر این ادعا خرده گرفته است. از طرف دیگر باید دانست، که متون مانوی لغات و اصطلاحات را بصورت مصطلح در آغاز دوره ساسانی نشان میدهند و در آن زمان فرقی، که اشکانیان بین دو لفظ ویس‌پوهر و واس‌پوهر میگذاشتند، هنوز از یاد نرفته بود، ولی ظاهرآمانثالی از موارد استعمال لفظ ویس‌پوهر در ادبیات پهلوی اواخر دوره ساسانی در دست نداریم. باین جهت من گمان میکنم، که قبل از پایان این دوره لفظ ویس‌پوهر فراموش شده و اصطلاح واسپوهر جای آنرا گرفته بود.



عهد اردشیر تازمان کسرایان دریابد، باید تراحم این دو جزء را در نظر بگیرد، از طرفی اسلوب ملوک الطوائف و از جانبی حکومت مطلقه دیوانی.

### شهر داران

در دولت ساسانی افراد طبقه اول را بلقب شاهی میخواندند و از این جهت پادشاهان را شاهنشاه میگفتند. این طبقه مرکب بود از امرای تیولداری، که در اکناف کشور فرمانروایی میکردند، دیگر شاهان کوچکی، که خود را بدیناه شاهنشاه ایران کشیده بودند و شاهنشاه در عوض شاهی را در دودمان آنها موروثی کرده بود، مشروط بر آنکه پیوسته سپاه خود را در اختیار سرور و مخدوم خود بگذارند و گویا از جمله شرایط، دادن خراج هم بوده است. در نامه تنسر این عبارت از قول اردشیر نقل شده است: «هر که باطاعت پیش ما آید تا برجاده مطاوعت مستقیم باشد نام شاهی از او نیفکنیم:»<sup>۱</sup>. امراء عرب حیره نیز<sup>۲</sup> از این شاهان بوده اند. آمیانوس در ضمن تعداد ملتزمین رکاب شاهپور دوم از شاهان خیونیان<sup>۳</sup> و البانیان<sup>۴</sup> نام برده است.<sup>۵</sup> در بین النهرین پادشاهی پولر نام<sup>۶</sup> (؟) مطیع شاهپور بود، که فرزندانش نام ایرانی داشتند.<sup>۷</sup> کلمه ساتراپ، که در کتیبه پایکولی دیده میشود، ظاهراً اشاره به

۱- دارمستر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، میثری، ص ۹.

۲- بحرین از زمان شاهپور دوم جزو ایران بود و ملوک حیره یکنفر امیر عرب از جانب خود در آنجا می گماشته اند. لا اقل در قرون اخیر عهد ساسانی یکی از عمال عالی مقام ایران ناظر ابن امیر بوده است (رتشتین، ص ۱۳۱ و بعد).

۳- Chionites

۴- Albans

۵- کتاب ۱۸، بند ۶، فقره ۲۲.

۶- Pular

۷- هوفمان، ص ۱۰.

کسترپ<sup>۱</sup> سکهاست<sup>۲</sup>. مرزبانان ارمنستان و گرجستان ابتدا لقب بیدخش<sup>۳</sup> (بدشخ)<sup>۴</sup> را<sup>۵</sup> کمافی السابق نگاهداشتند، ولی در سنه ۴۳۰ میلادی ارمنستان یکی از ایالات دولت شاهنشاهی ایران شد و حکومت آنرا بیکنفر مرزبان محول کردند.

ساسانیان تقسیمات سابق کشور را، بچهار قسمت مطابق جهات اربعه، بحال خود باقی گذاشتند. بهر حال از آغاز قرن پنجم می بینیم، که فرمانفرمایان این ایالات را مرزبان می گفته اند. این چهار مرزبان در مرتبه قرین خانواده های سلطنتی مذکور بودند و مثل آنان لقب و عنوان شاهی داشتند<sup>۶</sup>.

حکامی، که از خانواده ساسانی بودند، همین امتیازات را داشتند. از قدیم ایام عادت بر این جاری بود، که پسران پادشاه بحکومت نصب میشده اند، علی الخصوص شاهزادگانی، که احتمال میرفت روزی براریکه سلطنت نشینند، مجبور بودند با قبول فرمانفرمایی ایالات، خود را برای حرقه پادشاهی مهیا و آماده کنند. دو برادر شاپور اول، اردشیر و فیروز نام، بترتیب بحکومت کرمان و کوشان گماشته شدند، شخص اخیر لقب «پادشاه بزرگ کوشان»<sup>۷</sup> داشت در میان شاهنشاهان ساسانی شاپور اول و هرمزد اول و وهرام اول و وهرام دوم پیش از جلوس حکومت

۱- Ksatrapa

۲- هرتسفلد، پاپکولی، لغت نامه، شماره ۷۰۶.

۳- bidhakhsh

۴- bdeashkh

۵- بالاتر ص ۳۷ - ۳۵ را به بینید و نیز مقایسه شود با اشکال مختلف کلمه پادشاه در زبانهای گرجی و یونانی و سریانی (آندر آس). هرتسفلد، پاپکولی، لغت نامه شماره ۷۸۱ و ۲۱۴.

۶- راجع بمرزبانان در فصل اداره ایالات ایران.

۷- پیروز Peroz، در هرتسفلد، پاپکولی، لغت شماره ۸۱۱. در یکی از قطعات

مانویه نام برادر سوم شاپور مهرشاه، که پادشاه میشان بوده، ذکر شده است (M.47).

خراسان و پادشاهی کوشان داشتند<sup>۱</sup>. هرمزداول ( هرمزد اردشیر ) نیز حکومت ارمنستان داشت ( شاه بزرگ ارمنیان ) . بهرام اول بالقب ( گیلانشاه ) بر گیلان حکومت میکرد. از پسران شاپور اول نرسه (شاه آتی) حکمران سیستان (سکانشاه) و شاپور حاکم میشان ( میشان شاه ) بود<sup>۲</sup> و همچنین وهرام سوم حاکم سیستان ( سکانشاه ) بود و اردشیر دوم والی ادیابن<sup>۳</sup> و وهرام چهارم فرمانفرمای کرمان بود و لقب کرمانشاه داشت. هرمزد سوم نیز حاکم سیستان شد و عنوان سکانشاه یافت<sup>۴</sup>. بزرگان وقتیکه خواستند. وهرام پنجم را از حق پادشاهی محروم کنند، این بهانه را پیش کشیدند، که چون هنوز فرمانفرمایی ایالتی نیافته است، لیاقت او معلوم نیست<sup>۵</sup>. اما سیاست شاهنشاه اقتضا نمیکرد، که مقامات عالیه فوق رابطور موروث باین شاهزادگان واگذارد<sup>۶</sup>، زیرا که شاهنشاه میخواست، که هرطور منافع مملکت اقتضا کند، آن فرمانفرمایان را تغییر و تبدیل بدهد. برای این شاهزادگان و مرزبانان عنوان شاهی لقبی بیش نبود و تنها این قایده را داشت، که آنها را در صف نخستین طبقات عالیه اجتماع قرار میداد.

۱- هرتسفلد، پایکولی (ص ۴۱، ۴۵، ۴۷، ۴۸) وسکه های کوشانی و ساسانی در

«دفاتر باستان شناسی هند» Mamoirs of the Archeolog. Survey of India شماره ۳۸.

۲- کعبه زردشت، سطر ۲۳ - ۲۲، هنینگ در بولتن شرقی، ج ۹، ص ۸۴۶

و بعد.

### ۳- Adiabeae

۴- هرتسفلد در لغات پایکولی ( شماره ۶۳۲ ) عناوین دیگری را که با کلمه شاه

ترکیب شده، ذکر نموده است. زن شاه را بانیشن bānbishn می نامیدند؛ مثلاً در کتیبه کعبه زردشت ( سطر ۲۹ ) ملکه ای بنام میشان بانیشن ذکر شده است.

۵- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

۶- نامه تسر، دارمستر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مپنوی، ص ۱۰.

شاهزادگان مکلف بودند: که «جمعه بدر گاه بنوبت ملازم باشند» و تکالیف خود را بجا آورند<sup>۱</sup>، اما نیابستی در آنجا شغل معینی داشته باشند، زیرا که بنا بر مندرجات نامه تنسر «اگر مرتبه جویی کنند بمنازعات وجدال وقیل و قال افتند حشمت ایشان بشود و بچشم‌ها حقیر گردند.»

### واسپوهران

ساسانیان اصول ملوک‌الطوایفی را از اشکانیان میراث یافتند. بهمین جهت در شاهنشاهی جدیدی، که اردشیر تأسیس کرد، در مرتبه دوم از حیث درجات و مراتب، طبقه مقتدر رؤسای طوایف را باز می‌یابیم و در رأس آنان هفت دودمان ممتاز قرار دارند<sup>۲</sup>. از این هفت دودمان، لااقل سه خانواده در عهد اشکانیان حائز این مقام عالی و ممتاز شده‌اند:

کارن<sup>۳</sup> سورن<sup>۴</sup> و اسپاهبده<sup>۵</sup>، که همه از نژاد اشکانیان بودند و لقب پهلوی، یعنی «پارت» داشتند. انتساب بسلسله اشکانی را علامت امتیاز میدانستند و از این رو بود، که از میان سایر دودمانهای ممتاز عهد ساسانیان بعضی اهتمام داشتند، که

- ۱- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳، مینوی، ص ۱۰. باید بخاطر داشت، که شهرداران در موقع تشریفات رسمی تیراندازی شاپور اول حضور داشته‌اند.
- ۲- نگاه کنید نلدکه، طبری، ص ۴۳۷. اعضاء این هفت خاندان ممتاز ایران حق داشتند تاج بر سر نهند و از حیث نسب هم‌رتبه شاهان بودند؛ فقط تاج آنان از تاج شاهنشاهان ساسانی کوچکتر بود (بلعمی، زنتبرگ، ج ۳، ص ۴۴۸).
- ۳- Kârin اکنون می‌دانیم، که صورت صحیح این نام Kârin است (که به زردشت، سطر ۲۸ و ۳۰)، نه کارین Kâren، مقایسه شود با بیلی، بولتن شرقی، ج ۹، ص ۲۳۲.

۴- Suren

۵- Aspahbadh

۶- Pshlav

خود را بتخمه اشکانی منسوب کنند، مثل دودمان‌های اسپندیاد<sup>۱</sup> (اسفندیار) و مهران<sup>۲</sup>.

### ۱- SPandiyadh

۲- بنا بر روایت موسی خورنی ارشویر Arshavir شاه پارتیان، که همان فرهاد چهارم است سه‌پسر داشت: اردشس Ardashes، کارن، و سورن، و دختری بنام کشم Koshm (نام اخیر، بنا بر عقیده مارکوارت، همان ایالت کومش Komish است، که باینصورت درآمده، نگاه کنید مجله شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۳۹). پسر ارشد جانشین پدر شد (بنابراین همان فرهاد پنجم است)، دو پسر دیگر سرسلسله دودمان‌هایی شدند، که بدین نامها معروفند: دختر ارشویر «سردار کل ایرانیان» را بشوهری اختیار کرد و اعتقاد این زن و شوهر اسپهت پهلو Aspahapet Pahlav نام گرفتند. اسپهت همان اسپاذبتی spādhaqati قدیم است، که پهلوی سپاهبد spābbadk (تلفظ اسپاهبد espabbadh) میشود. همین کلمه را در زبان ارمنی بصورت سپریت sparapet بمعاریت گرفته‌اند. این کلمه نامی بوده که سردار لشکر را بدان میخواندند، و در قرن پنجم هم باینک همزه اضافی بصورت اسپریت asparapet نزد لازار فریبی و غیره دیده میشود (آندرآس). اسپهت نزد پرو کوپوس بصورت اسپدس Aspebedes، نزد فوتیوس بصورت اسپدس Aspenedes دیده میشود و تئوفانس آنرا بشکل اسپتیوس Aspethios آورده است. تئوفیلاکتوس (کتاب ۴، بند ۳، فقره ۵) از شخصی بنام اسپدس Aspabedes اسم میبرد، که خوبشاوند خسرو دوم و پدر و ندوی و دستم بود؛ همچنین مقایسه شود بانلد که، ص ۲۷۳، یادداشت ۱. این است آنچه که نزد مورخان بوزنطی دیده میشود. از این گذشته فقط نزدیک نویسنده مذهبی موسوم به کوریل Kyrill باین کلمه بصورت اسپتیوس Asqebethos برخورد میکنیم. کلمه اسپر سریانی محققاً در اثر اشتباه کاتبان باینصورت درآمده و در اصل اسپد Aspabad بوده است، که همان اسپاهبد Aspābbadh باشد. اسپر جز در داستان یولیانوس، که توسط هوفمان انتشار یافته است، در جای دیگری دیده نشد. (آندرآس). طبری اسپاهبد را در زمزمه هفت دودمان ممتاز می‌شمارد (نگاه کنید به تصحیحی، که مارکوارت از متن کرده است، مجله شرقی آلمان، ج ۴۹، ص ۶۳۵). باید دانست که این روایت موسی خورنی تاریخی نیست؛ میدانیم، که سورن

خانندان ساسانی نخستین دودمان از دودمانهای هفتگانه محسوب میشد<sup>۱</sup>. پنج دودمان ممتاز دیگر را نام چنین بوده است. کارن پهلوی، سورن پهلوی<sup>۲</sup>، اسپاهبذ پهلوی، اسپندیباز، مهران و دودمان هفتمین گویا زبک<sup>۳</sup> بوده است<sup>۴</sup>. بنا بر روایت طبری (نلدکه، ص ۴۳۷)، کارن در حوالی

→

دشمن کراسوس بود و لشکر کشی کراسوس بایران در زمان سلطنت پسر دوسلف فرهاد چهارم صورت گرفت. ولی بهرحال ثابت شده است، که این سه خاندان مدتها قبل از ظهور ساسانیان از تیولداران و امرای بزرگ بوده اند. انتساب خانواده اسپندیبازباشکانیان محققاً بعدها جعل شده است، یعنی اوقاتی که تاریخ حقیقی اشکانیان از خاطرها محو شده بود؛ در سلسله نسب یکی از افراد این خاندان (مهر نرسه، نگاه کنید طبری، ص ۶۹ - ۸۶۸؛ نلدکه، ص ۱۰۹) بنام دارا (داریوش سوم) و پسرش کی اشک برمیخوریم (یعنی ارشک، که عنوان پادشاهان باستانی کوی Kavi یا کی را بدان افزوده اند) و سپس چند نام دیگر دیده میشود، که تعلق بخاندان اشکانی نداشته اند (کلمه سی سنبروه Sisanabruh تحریفی است از ستروك Sanatruk و بهشابهت کلمه ماقبل آن، که سپس بد Sispadh بوده، باینصورت در آمده بعلاوه شجره نسب سوخرای قارنی، که در طبری، ص ۷۸ - ۸۷۷، نلدکه، ص ۲۸ - هست، همچنین علایمی دارد، که میتوان گفت در آئینه بعد تنظیم یافته است و بالنسبه جدید است و باین قیاس میتوانیم بگوییم، که انتساب خاندان مهران نیز باشکانیان مجعول است. بدون شك قول مار کوارت صحیح است، که گوید، که منشاء میلاد، پهلوان داستانی، یکی از شاهزادگان یا شاهان اشکانی، که مهرداد نام داشته اند، میرسد، اما از این نکته نباید چنین نتیجه گرفت. که انتساب خانواده مهران بگرگین پسر میلاد دلالت بر تعلق آن خانواده یکی از مهردادهای تاریخی دارد.

۱- شاهزاده پیروز، برادر شاپور اول، او اسپوهروی ساسانگان میخوانده اند، رک هر تسنلد، پایکولی، ص ۴۹ و ۴۵.

۲- در کتاب فوستوس ییزانسی به دوسورن برمیخوریم، که پارسینگ لقب داشته اند و ظاهراً متعلق بشعبه صغرای سورن پهلوی بوده اند.

### ۳- Zik

۴- بنا بر روایت مناندرس، زیح Zihh یکی از مقامات بسیار عالی ایرانیان بوده است

نہاوند (در سرزمین ماد)، سورن در سیستان، اسپندیاز در اطراف ری، و اسپاهبذ در دهستان گرگان اقامت داشته‌اند. از طرف دیگر میدانیم، که سوخر<sup>۱</sup> از تخمه کارن و مسقط الرأسش بلوک اردشیر خورده واقع در پارس بوده است (طبری، ص ۸۷۳ و ۸۷۷، نلد که، ص ۲۱۰ و ۱۳۶)؛ نیز میدانیم، که روی نزدیک ری و دیهی نزدیک نیشابور بنام سورن موسوم بوده است؛ و هم میدانیم، که مهر نرسه، از خاندان اسپندیاز اهل قریه آبروان<sup>۲</sup> واقع در دشت بارین<sup>۳</sup> محال اردشیر خورده واقع در پارس بوده است، و این قریه و قریه ژیره<sup>۴</sup> را در بلوک مجاور، یعنی ناحیه شاپور، از اجدادش ارث برد (طبری، ص ۸۷۰، نلد که، ص ۱۱۱). از اعضاء خانواده مهران، و هرام چوبین (طبری، ص ۹۹۲، نلد که، ص ۲۷۰) و پیران گشنسپ گریگوریوس (هوفمان، ص ۸۷) از مردم ری بوده‌اند، و لسی رودخانه مهران در ایالت پارس نیز منسوب



→  
(مجموعه مورخان بیزانسی، Corp. script. Byz.، ج ۱، ص ۳۷۴) اما باید دانست، که معمولاً مورخان بیزانسی نام خانوادگی ایرانیان را با القاب و عناوین آنان اشتباه می‌کرده‌اند مثلاً زسیموس سورن را از Arkhe میخواند و پروکوریوس چنین پنداشته است، که مهران مقامی یا لقبی است و گوید که پیروز سردار سپاه بمقام میرانس Mirranes رسید. هوبشمان (دستور ارمنی ج ۱، ص ۴۱) گوید که لفظ ذیک Zik نزد فوستوس بیزانسی، و زکس Zekas نزد آگاتانجلوس را این دو مولف نام خانوادگی پنداشته‌اند و لقب مخصوص ذیک مورد بحث را اضافه کرده‌اند. ذیک و کارن (Zekas و کارنس Karinas نزد آگاتانجلوس) دوتن از سرداران بزرگ شاپوردوم بوده‌اند، و غیر از کولاسس Cylaces و ارتسابانس Artabanes هستند، که آمیانوس ذکر کرده است (نگاه کنید مار کوارت. فیلولوکوس، ج ۵۵، ص ۲۱۳ و بعد. برای شناختن افراد معلوم خاندان ذیک نام نامه یوستی را به بینید و نیز مقایسه شود با گزارش باستان ج ۴، ص ۵۷.

۱- Sokhral

۲- abruvan

۳- Dasht- f- Baren

۴- Gireh

باین دودمان است (نلدکه، طبری ص ۱۴۰) <sup>۱</sup>. از همه این مطالب چنین نتیجه میگیریم، که املاک و اسپوهران در سراسر کشور ایران پراکنده بوده، مخصوصاً در مادوپارت، که مهد دولت اشکانی محسوب میشود، و در ایالت پارس، که منشاء دودمان ساسانی است. املاک خاندانهای مزبور، در این ایالات نزدیک بهم قرار داشت و تشکیل اقطاع وسیع و تیولات یک کاسه در آنجا ممکن نبود. ظاهراً همین نکته یکی از علل عمده‌ای بوده است، که بتدریج تیولداران بزرگ را در طی دوره ساسانی مجبور کرد، تا در زمره نجبا و اشراف درباری درآمدند و تاحدی وضع ملوک الطوائف را از دست دادند. اما تا زمانی که جامعه قدیم باقی بود، و اسپوهران علاقه و انتساب باستانی خود را بادیه (ویس) نگاهداشتند؛ مثلاً هر وقت مورخان از منشاء یکی از اسپوهران نام برده‌اند، غالباً اسم قریه‌ای را ذکر کرده‌اند. ظاهراً نجبای درجه اول ملوک الطوائف منحصر بهفت دودمان سابق الذکر نبوده‌اند. فوستوس بیزانسی <sup>۲</sup> اسم سرداری را ذکر کرده است دماوند <sup>۳</sup> نام، از

۱- راجع باعضاء خاندان کارن و سورن و مهران، رک یادداشت‌های نلدکه، طبری ص ۲۸-۱۲۷، ۳۹-۴۳۸ و ۴۰-۱۳۹، راجع بسورن رک هرتسفلد؛ پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۷۱۵، یوستی این اسامی را تکمیل کرده است (نام نامه کلمات کارن، Kāren، سورن Suren، میثران Mithrāna). راجع به اسپاهبذ رک یوستی، کلمه اسپادینی Spādapati، و هرتسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۷۲۷. راجع باسپندیاذ (که در فارسی جدید بلفظ اسفندیار خوانده‌اند) رک نلدکه، ص ۴۳۹ بعلاوه مقایسه شود با مار کوارت مجله شرقی آلمان، ۴۹، ص ۶۳۳ و مابعد، و ایرانشهر: ص ۷۱، و هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۴؛ ص ۶۴ و مابعد، هرزدان، سردار معروف یزدگرد سوم، بیکی از هفت خاندان تعلق داشت، ولی نمیدانم که بکدام، مادرش از مردم خوزستان بوده و فرمانروایی این ایالت، که مشتمل بر هفتاد شهر بود، در خاندان اوموروثی بود (طبری، ص ۲۵۳۸ و ۲۵۴۳، یلمعی، زنتبرگ، ص ۴۴۷ و مابعد).

۲- لانگلو؛ ج ۱، ص ۲۶۲.



خانواده کاوسگان<sup>۱</sup>. بسیاری از نامهای خانوادگی، که معنی به « آن » میشود، ظاهراً نام خانواده‌های صاحب اقطاع یا شعب آنها است، ولی من حیث المجموع آن قسمتی از مملکت، که بعنوان قبول واقعات در دست نجبای درجه اول بود، نسبت به آنچه که مستقیماً تابع دولت بود و بوسیله حکام شاهی اداره میشد، وسعت چندانی نداشت.

ما اطلاعات صحیحی در باب امتیازات صاحبان تیول و اقطاع نداریم، مثلاً نمیدانیم آیا حکام شاهی نسبت باقطاعی، که در قلمرو آنها واقع میشده، اختیاراتی داشته‌اند یا نه، و نیز نمیدانیم، که مصونیت کلی یا جزئی شامل اقطاع میشده است یا نه. قدر متقن آنکه رعایای این املاک مالیات خود را بصاحب اقطاع یا بدولت یا بهر دو میداده‌اند و در تحت فرماندهی صاحب اقطاع مجبور بانجام خدمات نظامی بوده‌اند.

در عهد ساسانیان، مجدداً بآن عادت باستانی برمیخوریم، که بعضی مشاغل و مناصب ارثاً بر رؤسای هفت دو دمان نخستین میرسیده است. ثوفیلاکتوس (کتاب ۳، بند ۸) این مناصب موروثی را چنین شرح میدهد: « خانواده‌ای که ارتبیدس<sup>۲</sup> نام دارد، دارای امتیاز شاهی و عهده‌دار نهادن تاج بر سر شاهنشاه است؛ خانواده دیگر هست، که نظارت امور لشگری را متکفل است؛ و خانواده دیگر مسئول کارهای کشوری است؛ خانواده‌ای هست، که کار او حکمیت در حق اشخاصی است، که بر سر چیزی باهم نزاع میکنند؛ خانواده پنجم فرمانده سوار نظام؛ و خانواده ششم مأمور وصول مالیات رعیت و حفظ خزانه سلطنت است؛ و خانواده هفتم مواظب اسلحه و مهمات لشگر است.

ارتبیدس<sup>۲</sup> تحریفی است از ارگبیدس<sup>۴</sup>، که همان ارگبذ<sup>۵</sup> یا هرگبذ<sup>۶</sup> باشد.

۱- Kausaghn

۲- Artabides

۴- Argabides

۶- Hargobadh

۳- Artabides

۵- Argabadh

ار گبذ یا هر گبذ در اصل معنی فرمانده يك قلعه مستحکم را داشته<sup>۱</sup> و بعد عنوان يك منصب لشگری بسیار مهمی شده است. اردشیر بابکان دارای این عنوان بود و چون پادشاهی رسید، لقب ار گبذ مخصوص خاندان سلطنتی گردید و عالی‌ترین منصب لشگری بشمار رفت<sup>۲</sup>.

— اما از شش منصب دیگری، که تئوفیلاکتوس نام برده است، سه منصب کشوری و سه لشگری است؛ مناصب لشگری عبارتند از ریاست امور لشگری<sup>۳</sup>

۱- نلدکه، طبری، ص ۵، یادداشت ۳۰۱؛ هرتسفلد، پایکولسی، لغت‌نامه، شماره ۴۱۶. حدس یوستی رامینی بر اینکه عنوان فوق از کلمه ارک مشتق شده، بارتلمه پذیرفته است ( در باب معرفت زبانهای ایرانی میانه *mitteliranischen Mundarten - Zur Kenntnis der* ج ۱، ص ۱۶)، ولی هرتسفلد آنرا مورد تردید قرار داده است. ۲- ابرسام در زمان اردشیر اول ار گبذ بود ( طبری، ص ۸۲۳؛ نلدکه، ص ۲۷، تصحیح مارکوارت، رک هرتسفلد، پایکولسی، لغت‌نامه شماره ۴۱۶ و کریستنسن در *AOD*، ج ۱۰، ص ۴۲ و بعد). مهر شاهپور در عهد یزدگرد اول دارای همین عنوان بوده است (لابور، ص ۹۷).

۳- « ناظر امور لشگری ایران » همان ایران سپاهبذ بوده - در کتاب « شاهنشاهی ساسانیان ص ۲۷ نیز این شخص را با ایران سپاهبذ یکی دانسته‌ام ولی معذک بعید بنظر میرسد، که ریاست کل قوای جنگی ایران یا وزارت جنگ بطور ارثی باشخاص تعلق یافته باشد. میتوان چنین حدس زد که در اینجا مقصود يك مقام نظامی محدودتری است مثلاً مقام *کنارنگ Kanarang* ( پروکوپیوس کتاب اول، بند ۵: کاتارگس، که آنرا معادل استراتگوس *Strathegos* میزانیسی دانسته است. میشل سریانی آنرا *qanaraq* ضبط کرده. ترجمه شاهپور، ج ۲، ص ۱۵۸ بروایت پروکوپ این مقام در بعضی خانواده‌ها موروثی بوده است. کنارنگ عنوان مخصوص مرزبان ابرشهر (که کرسی آن نیشاپور بود) بوده است، که پیوسته در معرض هجوم قبایل وحشی قرار داشته (مارکوارت، ایران‌شهر ص ۷۵-۷۴؛ هرتسفلد، گزارش باستان، ج ۲، ص ۱۱۰). در عهد یزدگرد سوم و هجوم تازیان مرزبان طوس را کنارنگ میخواندند (ثعالبی، چاپ زنتبرگ، ص ۶۴۳ و بلادزی، چاپ دخویه، ص ۴۰۵، سطر ۷، که در آنجا این کلمه غلط چاپ شده). صاحبان فرهنگ فارسی جدید کنارنگ را بمعنی حاکم ولایت نوشته‌اند.

و سرداری سوار نظام<sup>۱</sup> و مدیریت مخازن و انبارها (ایران انبار گبذ<sup>۲</sup>)<sup>۳</sup> و این منصب اخیر همان است، که تئوفیلاکتوس آنرا مخصوص خاندان هفتم قلمداد کرد. اما مناصب کشوری نیز از این قرارند: رئیس امور کشور، که معلوم نیست چه مقامی بوده است. دیگر قاضی که حکمیت نیز می کرده است. سوم رئیس وصول مالیات و بازرس خزائن سلطنتی<sup>۴</sup> باید دانست، که مطالب تئوفیلاکتوس مربوط به آخرین

۱- اینکه در « شاهنشاهی ساسانیان » ص ۲۷، صاحب این شغل را اسپهبد نوشته ام،

مسلم نیست. بیشتر احتمال دارد، که عنوانی شبیه به اسپواید یا اسواربذ باشد.

## ۲- Eran-ambaraghadadh

۳- رگ نلد که، طبری، ص ۴۴۴؛ هرتسفلد، پاپکولی، لغات، شماره ۶۶.

۴- گمان ندارم که شغل اخیر همان «مدیر کل خراج» (واستریوشان سالار) باشد. طبری (نلد که، ص ۱۱۰) در مورد مشاغل بزرگی که مهر نرسی وزیر به فرزند خود داد در حق ماه گشنسپ فرزند دوم او گویند: در تمام مدت سلطنت و هرام پنجم صاحب شغل واستریوشان سالاری بود. اگر این شغل ارثی میبود، لازم میآید که مادگشنسپ مذکور فرزند ارشد باشد. البته میتوان چنین پنداشت، که طبری اشتباهی کرده است. (در جای دیگر طبری، نلد که، ص ۱۱۲، اسامی فرزندان مذکور را بترتیب دیگر ذکر کرده و ماه گشنسپ آخر آنان است).

اما اگر بگوئیم، که ماه گشنسپ در حقیقت ارشد اولاد بوده و ارثاً بمقام واستریوشان سالاری رسیده است، لازم میآید، که مهر نرسه و پدرش و رازگک نیز قبلاً همین مقام را داشته باشند، لکن دینوری (چاپ گیرکاس، ص ۵۷) اسم شخصی موسوم به گشنسپ آذار را ذکر کرده، که او را وزیر بزرگ خراج « نامیده است و معنی آن بیشک واستریوشان سالار است. چون گشنسپ آذار طبق دینوری بعد از وفات یزدگرد اول یعنی زمان مهر نرسی این شغل را داشته، پس مهر نرسی دارای آن مقام نبوده است. حال اگر فرضاً قول دینوری را بکلی ترک کنیم، اشکال باقیست، زیرا که در این صورت ماه گشنسپ در زمان حیات پدر خود صاحب مقام موروث خانوادگی گردیده است و مسلماً چنین فرضی خالی از صحت است. شاید بتوانیم بگوئیم که مقصود شغل دیگر نیست، که آنرا واسپوهرگان آمارکار یعنی

دوره سلطنت ساسانی است. تشخیص اینکه هر يك از مناصب مذکور متعلق بکدام خانواده بوده، امری دشوار است. میدانیم که منصب ار گبذ بخاندان ساسانی تعلق داشته است و چون اسامی سورن و مهران غالباً در میان سرداران لشکر ایران دیده می‌شود، شاید بتوان گفت، که دو منصب لشگری دیگر تعلق باین دو دودمان داشته است، ولی برای اثبات این احتمال محتاج بدلائل روشن‌تر هستیم. در باب تعلق مناصب کشوری به خانواده‌ها هیچ اطلاعی در دست نداریم.

اگر درست ملاحظه کنیم، با اینکه مناصب و مشاغل ارثی مقامات بسیار مهمی بشمار می‌آمده‌اند، لکن آنها را نباید بالاترین و مهمترین مقامات موجود دانست. زیرا که هرگز نمیتوان گفت، که مقامات عالیه دولت از قبیل صدارت عظمی و فرماندهی تمام افواج شاهنشاهی و نظایر آن موروث بوده و شاهنشاه در انتخاب این عمال و مستشاران مهم اختیاری نداشته و برای عزل یکی از صاحبان مناصب مذکور راهی جز او و گماشتن پسر ارشد بجای پدر نداشته است. چنین ترتیبی هرگز باطرز حکومت مطلقه ساسانیان سازش پیدا نمیکرده است و در اندک مدتی دولت را با نقراض میکشانده است.<sup>۱</sup> در دولت ساسانی مناصب موروثی مقامات

→

«ستوفی خراج ایالت و اسپوهرگان» میخوانده‌اند. در منابع ارمنی ذکری از این عامل عالیمقام رفته و در بعضی موارد گفته‌اند، که خراج اصفهان در خانه این شخص جمع میشده است (هوشمان، دستور زبان ارمنی، ج ۱، ص ۱۷۸). هر تسفلد چنین مدعی است، که **واسپوهر** بمعنای اخص عنوان «ولیعهد» است و اصفهان را معمولاً به ولیعهد می‌سپردند و **واسپوهرگان** را نام رسمی این ایالت میدانند. گزارش باستان، ج ۷، ص ۱۸ و بعد.

۱- درامات عربی حیره مقام وزیر (دوف) در خانواده یربوع موروث بوده است. و این مقام پیاداش صرف نظر کردن این خانواده از سلطنت حیره بآنان تعلق گرفته است. (بنا بر روایت جوهری، دك انگر Enger در مجله شرقی آلمان، دوره ۱۳، ص ۲۴۰ و نیز دشتین ص ۱۱۲ و ۱۳۳) این ترتیب اسلوب اداری ایرانیان است، که بحد افراط رسیده است و جز در کشور کوچکی مثل حیره که در تحت نظارت و حمایت دولتی عظیم واقع بود، اجرای آن ممکن نمیشده است.

افتخاری بشمار میآمده، که علامت امتیاز و تشخیص هفت خانواده اول بوده است<sup>۱</sup>. این خانواده‌ها اگر قدرتی داشته‌اند منوط بچند چیز بوده، یکی عایداتی که از اقطاع خود حاصل میکرده‌اند؛ دیگر علاقه مستحکم ملوک الطوائفی بود، که در میان رؤسای این دودمان‌ها و رعایای اقطاع از قدیم‌الایام وجود داشت (این قسمت مخصوصاً درباره دوره مقدم بر کواذ و خسرو اول بیشتر صدق میکند). دیگر از اسباب اقتدار آنها سهولت شرفیابی بحضور شاهنشاه بود و این تقرب که داشتند، آنانرا بیشتر مهبای وصول بمقامات دولتی میکرد.

مدتها بعد از سقوط ساسانیان و انقراض جامعه باستانی و اسپوهران در ایالت پارس باقی ماندند. ابن حوقل در قرن دهم میلادی چنین مینویسد: «در پارس در میان مردمان رسم و عادت‌ی نیکو جاری است و آن احترام اعضاء خانواده‌های کهن (اهل البیوتات - اسپوهران) است. در این ولایت دودمانهای ممتاز رامی‌ستایند. بعضی از این دودمان‌ها از قدیم‌الایام تا این زمان ریاست دیوانها را دارند. (مقصود شعب ادارات است)<sup>۲</sup>. مسعودی نیز از اهل البیوتات پارس نام می‌برد.

۱- ممکن است رسمی را، که پادشاهان هخامنشی داشته‌اند، در عهد ساسانیان هم باقی بوده باشد، این رسم که شاهنشاه مرجعاً از خانواده سلطنتی یا شش دودمان ممتاز دیگر زن اختیار میکرده است. مادر خسرو دوم از خاندان اسپاهبد و خواهر وستهم ووندوی بود (نلدکه، ص ۲۷۳) اما در هر حال این قاعده استثنا داشته است. یزدگرد اول دختر رأس‌الجالوت جهودان را گرفت. خسرو اول دختر خاقان ترک و خسرو دوم شاهزاده خانم رومی را بحباله نکاح درآورد. از طرف دیگر شاهزاده خانمهای ساسانی با افراد شش دودمان دیگر میتوانند شوهر کنند. دایل آن اسم یکی از خواهرهای خسرو دوم است، که اورا مهران میگفته‌اند (نلدکه، ص ۱۴۰). یوحنا مییکونی نام سرداری را ذکر کرده و نختنگ Vakhtang نام و برادرش سورن، که هر دو خالوی خسرو دوم بوده‌اند (لانگلو، ج ۱، ص ۳۷۰ و بعد ۳۷۳).

۲- جغرافیون عرب، ج ۲، ص ۲۰۷ و مابعد.

## وزرگان

در تاریخ ساسانی، که در کتاب طبری قسمتی از آن برای ما مانده، در هر صفحه بنام «بزرگان و نژادگان» مصادف می‌شویم. هر وقت که شاهنشاهی بتخت مینشست، بزرگان و نجبا برای عرض تهنیت و استماع نطقی، که پادشاهان علی‌الرسم در آغاز سلطنت خود ایراد می‌کردند، جمع می‌شدند. همین «بزرگان» بودند، که اردشیر دوم را خلع و شاپور سوم را مقتول کردند<sup>۱</sup>. بعضی از همین «بزرگان و نجبا» مصمم شدند، که اعقاب یزدگرد اول را از سلطنت محروم گردانند<sup>۲</sup> و در مذاکراتی که راجع به پادشاه جدید بامنذر امیر عرب بعمل آمد، همین «بزرگان و نجبا» دخیل بودند<sup>۳</sup>. در طبری گاهی بجای «بزرگان و نژادگان» کلمات «العظما والاشراف» که به معنی بزرگان و رجال ممتاز است، آمده است<sup>۴</sup>. اصطلاحات عربی اهل البیوتات (نژادگان) العظماء (بزرگان)، والاشراف (رجال ممتاز) ترجمه ادبی کلمات پهلوی واسپوهران و آزادان و زرگان است<sup>۵</sup>. گاهی فقط نام «بزرگان» مذکور شده است<sup>۶</sup>. از آن جا که بزرگان در عهد ساسانیان دارای اعتبار و اهمیت بوده‌اند و نامشان در

۱- طبری، ص ۸۴۶، نلدکه، ص ۷۰ و ۷۱.

۲- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

۳- ایضاً ص ۸۵۰ و بعد، نلدکه، ص ۹۲، ۹۳، ۹۴ و غیره.

۴- طبری، ص ۸۳۵، ۸۷۱، ۸۸۳ - نلدکه ص ۵۰، ۱۱۳، ۱۳۳.

۵- نلدکه طبری، ص ۷۱، یادداشت ۱. راجع به اهل البیوتات مقایسه شود با ترکیب بریتانن bar-baitā-n، که ایده او گرام و اسپوهران است. از جمله ترکیبات مشابه نزد طبری یکی عنوان الوجوه والعظما میباشد (ص ۹۹۶، نلدکه، ص ۲۸۲).

۶- طبری، ص ۸۳۴، ۸۴۶، ۱۰۲۵، ۱۰۶۱، نلدکه ص ۴۸، ۶۹، ۳۶۱، ۳۸۶.

ردیف نژادگان تیولسدار آمده است، شکمی نمی ماند، که مقصود از بزرگان، صاحب منصبان بزرگ دولت و عالیترین نمایندگان ادارات بوده است. بنابراین عنوان «وزرگان» شامل وزراء و رؤسای ادارات نیز می شده است.<sup>۱</sup>

### آزادان

هنوز وسعت و درجه شمول این عنوان کاملاً معلوم نشده است. احتمال می رود، که «آزادان» در اصل نامی بوده باشد، که فاتحان آریایی در مقابل بومیان مغلوب اختیار کرده بوده اند. مسلماً نژادها تا درجه ای مخلوط شده اند و در اثر این اختلاط نژادی عده ای از خانواددهای آریایی آزاد به طبقه روستایان مملوک و عبید یا شهریان کم اهمیت تنزل یافته اند. اسباب و علل دیگر مثل جنگ و استقرار و تقسیم اراضی و نظایر آن باین تحول و تنزل مدد داده است. از خانواددهای آریایی که نسبتاً خالص مانده اند، بعضی جزء طبقه «واسپوهران» شده اند، که جماعتی قلیل ولی مقتدر بوده اند و گروهی جزء طبقات نجبای درجه دوم، که عده آنها در زمان ساسانیان معتنی به است، قرار گرفته اند. این طبقه در سراسر کشور منتشر بوده و مستخدمین زیر دست ایالات و ولایات از میان این طبقه اختیار می شده اند. ظاهراً همین طایفه نام «آزادان» را برای خود حفظ کرده بودند.

گویا «اسواران» را که گل سر سبد لشکر ساسانیان بشمارند، باید از این طبقه دانست. یعقوبی<sup>۲</sup> بمناسبت ذکر درجات عهد یزدگرد اول (اوایل قرن پنجم)<sup>۳</sup> گوید افسران لشکر را اسواران می خوانده اند. احتمال می رود که اغلب اسواران در زمان صلح در املاک خود زیسته و مشغول زراعت و اداره امور رعایای خویش بوده اند.

۱- دك به پایین تر قسمت تشکیلات مرکزی.

۲- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- دك فصل چهارم و ضمیمه دوم کتاب.

قوم ایرانی، که از قدیم‌ترین ایام بصفات فروسیت و ذوق سواری معروف بوده است البته طبقه اسواران را بعد از نجباء درجه اول، که عده قلیلی بوده‌اند، بر سایر طبقات مقدم میدانسته است و چنانکه بعداً خواهیم دید عنوان اسواران رفته رفته حائز اعتبار اجتماعی مهمی گردید.<sup>۱</sup>

از طرف دیگر طبقات نجبای درجه دوم، که آنان را کذگک خودایان<sup>۲</sup> (کدخدایان) و دیهکانان<sup>۳</sup> (دهقانان = رؤسای قریه)<sup>۴</sup> می‌گفته‌اند، اقتدارشان منوط باین بود، که اداره امور محلی ارثاً بآنها میرسیده است. دهقانان بمنزله چرخهای ضروری دولت بوده‌اند. اگرچه هنگام حوادث عظیم تاریخی تظاهری نمی‌کردند، لکن از جهت اینکه بنیان استوار کشور و تار و پود دولت محسوب میشده‌اند، آنان را باید دارای اهمیت فوق‌العاده دانست. دهقانان پنسج صنف بوده‌اند، که بجامعه‌های مختلف متمایز میشده‌اند. بنا بر تعریفی که در مجمل‌التواریخ می‌بینیم، دهقان «رئیس و مالک اراضی و قری» بوده است<sup>۵</sup>، اما غالباً اراضی مزروعی

مركز تفتکلیپور، مشهد

#### ۱- فصل هشتم .

۲- رك هر تسفلد، پایگولی، لغات شماره ۵۷۰ - ۵۶۷ و نیز مقایسه شود با کتاب بار تلمه در باب زبانهای ایرانی میانه، ج ۳، ص ۳۴ و بعد. این کلمه که نام طبقه اجتماعی و سیاسی است، با اصطلاح عقیق مان بند، که در کتب مذهبی ذکر شده، یکی است (رك به ص ۳۱ کتاب حاضر و در باب کذگک خودای، که عنوان شاهزادگان عصر اشکانی بوده بالاتر ص ۳۳ را به بینید).

#### ۴- déhkanan - Kadhagh-Khvadhâyân

۵- چنین بنظر می‌آید، که لفظ «دیهکان» دهکان در اواخر عهد ساسانی کلیت یافته و تا ازمنه اسلامی مصطلح بوده است. طبقه دیهکانان را به و یگارد Veghard برادر هوشنگ شاه ساسانی نسبت داده‌اند (کریستن، نخستین انسان و نخستین پادشاه در تاریخ داستان ایرانیان ج ۱، ص ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۹).

۶- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۲۴۱.

۷- رك مهل ترجمه شاهنامه، ج ۱، مقدمه، ص ۷.



که ارثا بدهقانان میرسید، چندان وسعتی نداشت، چنانکه از این لحاظ در اکثر نقاط شخص دهقان با سایر آحاد رعیت یکسان بود و دهقان کشاورز درجه اول در دبه خود محسوب میگردید.<sup>۱</sup> پس دهقان در مقابل زارعین دارای آن موقع و مقامی، که نجبای ملاک داشته‌اند، نبوده‌است. از لحاظ دیگر میتوان دهقانان را نماینده دولت در میان رعیت خالصه گفت، وظیفه عمده او در این صورت وصول مالیات بوده است. نظر باطلاعات محلی، که دهقانان از اوضاع زمین و نفوذ رعایا داشتند، دولت ایران موفق میشد، که با وجود لم یزرع بودن اغلب نقاط کشور، مصارف فوق العاده جنگها و هزینه گزاف دولتی را تحمل نماید و از عهده برآید. پس از فتح عرب نیز با وجود خشونت، که فاتحین در اخذ مالیات بخرج میدادند، مادام که با دهقانان متحد نشدند، نتوانستند عایدات خود را بهیچانی برسانند که شاهنشاهان ساسانی رسانده بودند.<sup>۲</sup>



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های  
تشیکیلات مرکزی

وزیر اعظم

رئیس تشکیلات مرکزی وزیر بزرگ بود، که در آغاز هزاربذلقب داشت. در عهد هخامنشیان هزارپتی<sup>۳</sup> (بیونانی: خلیبارخوس، که در ابتداء رئیس فوج هزار نفری مستحفظ بود) بمقام نخستین شخص کشور رسید و پادشاه بدست او

۱- نلدکه، طبری، ص ۴۴۰.

۲- فان فلوتن، گزارش آکادمی پادشاهی علوم. Vloten, Verhand. d. koninkl.

Akad van Westehschapenvan Amsterdam ۱۸۹۲، ص ۱۳ و بعد.

امور مملکت را تمشیت میداد<sup>۱</sup>. این نام در زمان سلطنت اشکانیان باقی ماند و بعهد ساسانیان رسید. آرامنه وزیر اعظم ایران را هزرپت درن اریتس<sup>۲</sup> خوانده‌اند و در نامه، که به مهر نرسه صدر اعظم یزدگرد دوم نوشته‌اند، او را «هزارپت ایران و انیران» گفته‌اند<sup>۳</sup> و همین وزیر وقتی، که با رمنیان نامه نوشته بود، خود را «وزرگگ فرمذار»<sup>۴</sup>

۱- Chiliarchus qui secundum gradum imperi tenebat

(نپوس Nepos : کتون Conon فصل سوم) . در زمان اسکندر ، هفس تیون Hephaistion ، و بعد پردیکاس perdiccas این عنوان را داشت. آنتی باتس AntiPatre در زمان نیابت سلطنت پلیس پسر نخون pblysuperchon کاساندر assandre را بمقام خلیپارخوس رسانید. بنا بر روایت دیودور (کتاب ۱۸ ، بند ۴۸) در پادشاهان ایران خلیپارخوس حائز رتبه اول بوده‌است ( رگ مارکوارت ، مینوبوگوس ، ج ۵۵ ، ص ۲۲۷ و بعد .

و کلمه Chiliarchos در دائرةالمعارف «پولوی و سوا» - cyklopadiepauly - (Wissowa Realen). عنوان هزارپد در کتیبه پایکولی نیز دیده میشود (هرتسفلد ، پایکولی ، لغات ، شماره ۳۸۲) و نیز مقایسه شود با «سورسخون» چاپ تاوادی در مجله کما ، ۲۹ ، ص ۶۷ و ۸۸-۷۸ .

## ۲- Ariats Hazarapet dran

۳- به مشابیت عنوان شاهنشاه : « شاهنشاه ایران و انیران».

۴- صورت صحیح این کلمه ظاهراً طبق کتیبه کعبه زردشت و کتیبه فیروزآباد (که ذکر آن پائین تر بیاید) فرمذار Framadhór است نه فرماذار Framhar . معذک در متن سورسخون فرماذار نوشته شده. بارمنی وزرگگ فرمذار را وزرگگ هرم [آن] تر hrama [na] tar Vzurg- خوانده‌اند (هوبشمان ، دستور ارمنی ، ص ۸۳-۱۸۲) . معنی این کلمه « فرماندار بزرگگ » است ( رگ ، هرتسفلد ، پایکولی ، لغات شماره ۵۳۵) .

کلمه فرمذار اگر تنها ذکر شود بمعنی فرمانده و ناظر می‌آید و در اصطلاح روحانیان زردشتی بیکی از مقامات بزرگگ اطلاق میشده، ولی مراد از آن معلوم نیست. (وست ، متون پولوی ، ج ۱ ، ص ۱۴۵ و ج ۲ ، ص ۱۵۲ و ۲۸۶) .

ایران و انیران»<sup>۱</sup> معرفی کرده بود. از مندرجات تاریخ طبری (نلدکسه، ص ۱۱۱) استنباط میشود، که این کلمه عنوان رسمی وزیر بزرگ بوده و عباراتی از یعقوبی و مسعودی نیز دیده شده، حاکی از اینکه وزیر بزرگ را تا پایان عهد ساسانیان وزرگ فرمزار میخوانده‌اند. عنوان دیگر وزیر در اندرزبند<sup>۲</sup> بود، که بمعنی مستشار دربار است.

از جمله کسانی که باین مقام شامخ رسیده‌اند، نام ابرسام در زمان اردشیر اول<sup>۳</sup> و نام خسرو یزدگرد در عهد یزدگرد اول<sup>۴</sup> و نام مهر نرسه ملقب به هزاربندگ در دوره یزدگرد اول و هرام پنجم<sup>۵</sup> و نام سورن پهلوی در عهد بهرام پنجم<sup>۶</sup> بر ما معلوم است.

اطلاعات قلیلی راجع بصلاحت و اقتدار وزرگ فرمزار در دست است. حاجت بگفتن نیست، که وظیفه او اداره کردن کشور در تحت نظارت پادشاه بود، ولی اکثر نیز امور را بنا بر رای خود انجام میداده است و از این گذشته هنگامیکه پادشاه در سفریسا در جنگ بود، وزیر اعظم تسایب السلطنه هم محسوب میشده

۱- الیزه، لانگوا، ج ۲، ص ۱۹۰ و ۱۹۲.

۲- رذ به ضمیمه دوم و نیز مقایسه شود با هر تسفلد، پایکولی، لغات، شماره ۱۰۰ در اندرزبند = اندرزبند تیسفون.

۳- طبری، ص ۸۱۶، نلدکسه، ص ۹، کریستنسن AD، ج ۱۰، ص ۴۳ و بعد.

ابرسام در عین حال ارگبند نیز بوده است، بنابراین بخانواده ساسانیان تعلق داشته. آقای گیرشمن ضمن نامه خود بتاریخ ۳ ژویه ۱۹۴۰ با کمال لطف رونوشت کتیبه‌ای را، که در فیروزآباد یافته‌اند و از ابرسام وزرگ فرمزار است، برای من فرستاده‌اند. موضوع کتیبه ساختمان پلی است.

۴- لایور، ص ۹۷.

۵- طبری، ص ۸۴۹ و ۸۶۸ و بعد، نلدکسه، ص ۷۵، بعد و ۱۰۸، بعد.

۶- لازار فارپی، لانگوا، ج ۲، ص ۲۷۰.

است<sup>۱</sup>. مذاکرات سیاسی تکلیف او بود، حتی میتوانست عنداللزوم فرماندهی هم داشته باشد<sup>۲</sup>. خلاصه کلام آنکه چون مشاور خاص شاهنشاه بود، همه شئون کشور را در دست داشت و در هر باب میتوانست مداخله کند<sup>۳</sup>. قاعده بهترین وزرگ فرمداز بایستی شخص باشد دارای خرد کامل و رفتار بی نقص، که در هر باب سرآمد اقران<sup>۴</sup> و جامع خصال حمیده و صاحب احتیاط و تدبیر وافر و دارای عقل نظری و عملی کافی<sup>۵</sup> باشد، تا چون سروکارش با پادشاهی عیاش و نکسو هیده خصال افتد، بتواند وی را بر راه راست هدایت کند<sup>۶</sup>.

علاوه بر آنچه ذکر شد، منصب وزارت اعظم، که خلفا برقرار کردند و در میان همه دول اسلامی متداول گردید، تقلید مستقیم از منصب وزرگ فرمداز ساسانیان بوده است<sup>۷</sup>، از این سبب تحقیقاتی، که دانشمندان عرب در اصول سیاست کرده اند و آنچه در باب مقام و منصب وزیر بزرگ اسلامی گفته اند، عموماً در حق وزرگ فرمداز عهد ساسانی معتبر و صحیح است.

ماوردی گوید: وزیر اعظم از حیث قدرت باشخص خلیفه برابر بود و برای اینکه اطاعت خود را نسبت بخلیفه ظاهر کند از اقدامات خود او را مستحضر و آگاه میکرد. خلیفه هم بسهم خود همه کارهای وزیر خود را بازرسی می نمود و اقتدار وزیر اعظم فقط از سه جهت محدود بود. نخست آنکه: وزیر اعظم حق تعیین جانشین نبود و نداشت. دوم اینکه: نمی توانست باستصواب مردمان از کار کنار کند، زیرا که عزل

۱- طبری، ص ۸۶۶ و بعد، نلدکه، ص ۲۰۶.

۲- طبری، ۸۶۸ و نلدکه، ص ۱۰۸.

۳- در طول قرن ششم از قدرت وزرگ فرمداز کاسته شده، رک ضمیمه دوم.

۴- طبری، ص ۸۴۹. نلدکه، ص ۷۶.

۵- نمونه آن بزرگه هر می باشد. رک کریستنسن، AO، ج ۸، ص ۸۱ و بعد.

۶- طبری، ص ۸۴۹، نلدکه ص ۷۶.

۷- انگر در مجله شرقی آلمان، ج ۱۳، ص ۲۴۰.

و نصب او باسلطان بود و ربطی ب مردم نداشت. سوم آنکه، بدون اجازه مخصوص پادشاه نمی توانست کسی را، که پادشاه بامری گماشته، عزل و بجای او کسی را نصب نماید<sup>۱</sup>. از این سه نکته، نکته دوم مسلماً متعلق بعهد خلفا است، زیرا که اصول خلافت مبتنی بر حکومت عامه و دموکراسی بوده است. پس روابط خلفا با وزیر اعظم عیناً همان ارتباط شاهنشاه ساسانی باوزرگ فرهاد است، مگر در خصوص نکته دوم، که مورد ندارد، چنانکه مذکور شد. در کتاب عربی موسوم به «دستورالوزراء» چنین نوشته شده است: «پادشاهان ایران بیش از هر سلطانی وزراء خویش را محترم می شمردند و میگفتند وزیر مرتب کننده امور ما و زیور ملک ما و زبان ماست. وزیر سلاخی است که حاضر و آماده داریم تاخصم مارادر ممالک بعیده هلاک کند»<sup>۲</sup>.



مغان در اصل قبیله از قوم ماد بودند، که مقام روحانیت منحصرأ بآنان تعلق داشته است. آنگاه که شریعت زردشت بر نواحی غرب و جنوب ایران یعنی ماد و پارس مستولی شد، مغان پیشوایان دیانت جدید شدند. در کتاب اوستا نام طبقه روحانی را بهمان عنوان قدیمی، که داشته اند، یعنی آثرون<sup>۳</sup> می بینیم، اما در عهد اشکانیان و ساسانیان معمولا این طایفه را مغان می خوانده اند. در این زمان هم افراد این طایفه خود را از یگ ریشه میدانستند و مردم هم به ایشان چون طبقه خاصی نگریسته و از یگ قبیله میشناختند، که تکلیفشان عبادت خدایان و اجرای اعمال دینی بود<sup>۴</sup>.

۱- انگر، مجله شرقی آلمان ج ۱۳، ص ۲۴۲.

۲- ایضاً ۱۴۰.

۳- athravan

۴- دلا کریستنن، ابرانیان ص ۲۷۹ و ما بعد.

در زمان ساسانیان روحانیان و نجبای ملوک الطوائف قرین و همدوش یکدیگر بودند. و معمولاً در ادوار ضعف و انحطاط دولت برای مخالفت با پادشاه همدست میشدند ولی جز در این ادوار، این دو طایفه از هم جدا مانده، هر یک از طریق سیر تکاملی خود را ادامه میداد. آنچه اطلاع دارم اینست که ازدودمان نجبای بزرگ ساسانی هیچ فردی بمقام موبدان موبد نرسیده است<sup>۱</sup>. همیشه روسای روحانیون، از میان طبقه مغان انتخاب میشده‌اند و این طبقه هم بمرور زمان خیلی زیادتر شده بود<sup>۲</sup> و باستناد تاریخ افسانه آمیزی، که داشتند، برای خود شجره نسب پرافتخاری ترتیب میدادند، که از حیث قدمت و شرافت با خاندانهای بزرگ پهلوی میزد. ساسانیان نسب خود را بسلاطین هخامنشی و کوی و شتاسپ<sup>۳</sup> (کی گشتاسب) ، که حامی زردشت بود، می‌رساندند و اغلب دودمانهای بزرگ هم بواسطه اشکانیان نسب خود را بوشتاسپ می‌پیوستند. اما موبدان مدعی بودند، که نسب آنان بشاهنشاه داستانی ایران منوش چیشر<sup>۴</sup> (منوچهر) از سلسله پادشاهان افسانه‌ای پرذات<sup>۵</sup> (پیشدادیان) میرسد، که خیلی مقدم بر عهدوشتاسپ بوده است<sup>۶</sup>.

هیئت روحانیون با دخالتی، که در امور عرفی میکردند، آن امور را جنبه مقدس و رنگ دیانتی می‌بخشیدند. این طایفه در کلیه مواردی، که در زندگانی افراد پیش می‌آمد

آمیانسوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶ فقره ۳۴ .

۱- مذکور است، که زروان داد Zurvan dadh پسر مهر نرسه ( از خاندان

سپندیاد ) بمقام «هیربدان هیربند» رسید .

۲- نظیر سلسله بزرگ سادات نزد شیعیان .

۳- Kavi Vishtaspa

۴- Manush-tchithra

۵- paradhata

۶- فصل ۳۳ ترجمه وست، ص ۲۳۷ بندهشن ایرانی (چاپ انکلساریا) . بنا بر

شجره النسبی، که در طبری مذکور است (ص ۷۸-۸۷۷، تلذ که، ص ۲۸-۱۲۷) خاندان کارن

نیز همین منوچهر را نیای بزرگ خود می‌شمرد.

حق مداخله داشتند و میتوان گفت، که هر فردی من المهدالی اللحد در تحت نظارت و سرپرستی روحانیون بود. «عموم مردمان مغان را مقدس شمرده احترام میکردند. امور عامه خاق بر طبق نصایح و موافق پیش‌بینی مغان ترتیب و تمشیت میگرفت و مخصوصاً در دعاوی اشخاص دقت میکردند و بانهایت مواظبت جریان و قایع را مد نظر گرفته، فتوی میدادند و ظاهراً هیچ چیزی را مردمان درست و قانونی نمیدانستند، مگر آنکه بتصدیق مغی رسیده باشد»<sup>۱</sup>

اسباب قدرت روحانیون فقط این نبود، که از جانب دولت حق قضاوت داشتند و ثبت ولادت و عروسی و تظهير و قربانی و غیره با آن بود، بلکه علت عمده اقتدار آنان داشتن املاك و ضیاع و عقار و ثروت هنگفت بود، کسه از راه جرائم دینی و عشریه و صدقات عاید آنان میشد. در عمل این طایفه استقلال تام داشتند و میتوان گفت که دولتی در دولت تشکیل داده بودند. حتی در زمان شاپور دوم کشور ماد و خصوصاً ایالت آتروپاتن (آذربایجان) را کشور مغان می‌شمردند. در آن نواحی املاك حاصل خیز و بیلاقات و ابنیه عالی داشتند، که دیوار و حصارى حافظ آن نبود<sup>۲</sup> و مغان بنا بر قواعد و رسوم خاص خود میزیستند<sup>۳</sup>. رؤسای بزرگ این طایفه بیشک دارای املاك بسیار بوده‌اند.

روحانیون زردشتی سلسله مراتبی داشتند، که بسیار منظم بود، اما اطلاع مفصلی از آن نداریم. مغان (که آن رامگوان<sup>۴</sup> یا مگسگان<sup>۵</sup> نوشته‌اند) طبقه بزرگ روحانیون فرودست را تشکیل میداده‌اند. ظاهراً رئیس معابد بزرگ را

۱- آگانیاس کتاب دوم، بند ۲۶.

۲- حافظ بزرگان دین مقام معنوی و روحانی آنان بود.

۳- آریانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۳۵.

بلقب مغان مغ میخوانده‌اند ( و مگوان مگو<sup>۱</sup> ) یا مگو مگوان<sup>۲</sup> نوشته‌اند<sup>۳</sup> . از این طبقه بالاتر طبقه موبدان «مگوپت‌ها»<sup>۴</sup> بود<sup>۵</sup> . سرزمین ایران از حیث دین بمناطق مختلف تقسیم میشد. هر ناحیه را موبدی بود.

چندین سنگ قیمتی بدست آمده‌است، که صورت و نام موبدان بر آن‌ها منقوش است، از جمله یکی پابگ<sup>۶</sup> ( موبد خسروشاذهرمزد )، دیگر ویدشاهپور<sup>۷</sup> ( موبد اردشیر خوره )، دیگر فرخ شاهپور ( موبد ایران خسوره شاهپور )، دیگر بافرگ<sup>۸</sup> ( موبدمیشان )<sup>۹</sup> .

رئیس همه موبدان، که منزلت پاپ زردشتیان داشت؛ و بدان موبد بود. اولین دفعه که ما نام چنین صاحب مقامی را می‌شنویم، آنجایی است، که اردشیر شخصی را، که ظاهراً ماهداذ<sup>۱۰</sup> نام داشته، بمقام موبدان موبدی نصب کرده است . شاید این مقام پیش از اردشیر هم بوده است، لکن اهمیت آن از وقتی بالا گرفت ، که دین مزدیسنی در کشور ایران صورت رسمی یافت.

پس از این شخص نام چندتن از موبدان موبدهای بزرگ رادر دست داریم،

۱- maguan

۲- mnguan

۳- مهرهای « بافرگ » Bafarragh و کواذ؛ که اولی مغان مغ آتش آذرگشنسپ بود ( راجع به آتش فصل سوم را به بینید )، هر تسفلد ، پایکولی، ص ۸۲.

۴- magupat

۵- مورخان یونانی و رومی، مغان و موبدان را یکسان « ماگوس » Magus خوانده‌اند. بعکس نزد مورخان ایرانی و عرب کلمه موبد را مسامحه درمورد کلیه مقامات دیانتی روحانیون پارسی استعمال کرده‌اند.

۶- pabghah

۷- Vedh-Shahpuhr

۸- هر تسفلد، پایکولی، ص ۸۱-۷۹ .

۹- طبری، ص ۸۱۶، نلدکه، ص ۹ ( بهر Pahr ) ؛ رلد کریستنسن، AO، ج ۱۰،

ص ۴۹ - ۵۰ .



یکی بهگت و دیگر جانشین او آذربندی مهرسپندان، که در عهد شاپوردوم میزیسته است. بعد از او مهروراز و مهر اگاویز و مهر شاهپور، که در عهد وهرام پنجم بوده، و دیگر آزادشاذ، که در زمان خسرو اول این مقام را داشته است.<sup>۱</sup>

ریاست عالیّه همه امور روحانی باموبدان موبذ بود، که در جمیع مسائل نظری دین و اصول و فروع عملی آن فنوی میداد و سیاست روحانی را در دست داشت.

بی شبهه موبدان موبذ حق عزل و نصب مأمورین روحانی را دارا بوده، ولی بنا بر ظواهر امور شخص او را پادشاه باین مقام نصب میکرده است. از اختیارات او یکی آن است، که اگر در بعضی نواحی نسبت بدین رسمی کشور نغمه مخالفتی برمیخواست و بنا بر رسم زمان محکمه خاصی برای تحقیق و تفتیش امر دایر میشد، شخص او نیز در آن محاکمه دخالت تام می یافت.<sup>۲</sup> شاه در جمیع مواردی، که با مذهب تماس داشت<sup>۳</sup>، رای موبدان موبذ را میخواست. این شخص، از آنجا که هادی معنوی و مشاور روحانی سلطان بود، در تمام شئون کشور نفوذ فوق العاده داشت.<sup>۴</sup>

تشریفات مذهبی، که مستلزم اطلاع و تجربه مخصوص بود، در معابد بوسیله

۱- بندهشن، وست، فصل ۳۳، چاپ انکلساریا، ص ۲۳۶.

۲- برون، منتخب اعمال شهدای ایران، ص ۲۱۳.

۳- رك فصل ششم.

۴- مثلاً رك طبری، ص ۹۶۵، نلدکه، ص ۲۵۰.

۴- راجع بمقام وست موبدان بطور کلی رجوع شود به شاهنامه فردوسی. مقایسه شود. بانهایه، ص ۲۴۰ و ۲۲۷، که طبق آن موبدان موبذ وصیت نامه شاه متوفی را باز نموده، در مقابل پسر و جانشین او میخوانند. راجع بمقامی که موبدان موبذ در موقع انتخاب پادشاه در بعضی از ادوار داشته رك فصل ششم. موبدان موبذ اعتراف شنو پادشاه محسوب میشود، طبری، ص ۷۶۲، نلدکه، ص ۹۷.

هیربذان اجراء می‌شد. هیربذ همان است، که در اوستا ائیشرپیتی<sup>۱</sup> خوانده شده است خوارزمی<sup>۲</sup> معنی لفظ هیربذ را «خادم آتش» گفته است. طبری حکایت میکند، که خسرو دوم آتشکده‌هایی بنا کرد و دوازده هزار هیربذ برای «زمزمه» ادعیه و سرودن اغانی در آن آتشکده‌ها بر گماشت<sup>۳</sup>. شرافت مقام هیربذان را همین بس، که هنگام تسلط عرب بر ایالت پارس، در قرن هفتم، یکنفر هیربذ در آن جا فرمانفرما بود و ریاست مذهبی رانیز در عهده داشت<sup>۴</sup>.

در بعضی ادوار عهدساسانی رئیس کل هیربذان، هیربذان، بعد از موبذ بزرگ، در رتبه اول قرار داشته است<sup>۵</sup>. یکی از هیربذان معروف تنسراست، که در تأسیس و تشکیل دین رسمی زردشتی با اردشیر بابکان همدست بود<sup>۶</sup>. دیگر زروان داژ پسر مهر نرسه است، که «پدر اورا نامزد امور مذهبی و قضایی کرده بود»<sup>۷</sup>. ازین عبارت طبری استنباط میشود، که انجام بعضی امور قضایی هم از وظایف هیربذان بوده است. مسعودی صراحتاً گوید<sup>۸</sup>، که هیربذان بسمت قاضی فتاوی صادر می‌کرده‌اند.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

### ۱- aethrapaiti

- ۲- مفاتیح العلوم، چاپ فان فلو تن، ص ۱۱۶؛ اونوالا، مجله کاما ۱۹۲۸، ص ۴ و ۱۳.
- ۳- طبری، ص ۴۲-۱۰۴۱، نلد که، ص ۳۵۳. محققاً در این عدد اغراق گویی شده.
- یعقوبی (چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲) کلمه هیربذ را «حافظ آتش» معنی می‌کند. در نیایه (ص ۲۲۸) آمده است، که هیربذان میربذ بشاه اطلاع داد، که آتش مقدس خاموش شد (پایین تر را به بینید).
- ۴- در فصل سوم، جزئیات راجع به آتشکده و عبادت ذکر شده است.
- ۵- نگاه کنید بضمیمه دوم.
- ۶- دینکرد، چاپ پشتون سنجانا، ج ۹، ص ۴۵ و ۴۵۶، ترجمه، ص ۵۷۸ و ۵۶۹.
- کریستنسن، AO، ج ۱۰، ص ۴۷-۴۵ و نیز مقایسه شود با فصل سوم کتاب حاضر.
- ۷- طبری، ص ۸۶، نلد که، ص ۱۱۰.
- ۸- مروج، ج ۲، ص ۱۵۶.

دیگر از مأمورین عالی رتبت روحانی، که نمیتوانیم حدود وظایف آنان را تعیین کنیم، وردبذ<sup>۱</sup> (استاد عمل)<sup>۲</sup>. دیگر دستور<sup>۳</sup> است، که ظاهراً متخصص در مسائل مذهبی و مباحث معقول و مشاوره قضایی بوده است، که مسائل معضل و مشکوک را با رجوع میکرده اند<sup>۴</sup>.

مغان اندرزبذ (مگوگان اندرزبذ) «آموزگار مغان» یکی از عناوین موبدان موبذ بوده است<sup>۵</sup>.

روحانیون در روابط خود با جامعه وظایف متعدد و مختلف داشته اند از قبیل: اجراء احکام طهارت و اصغاء اعترافات گناهکاران و عفو و بخشایش آنان و تعیین میزان کفارات و جرائم و انجام دادن تشریفات عادی هنگام ولادت و بستن کستیگت (کمر بند مقدس) و عروسی و تشییع جنازه<sup>۶</sup> و اعیاد مذهبی. اگر در نظر بگیریم، که دیانت زردشتی در کوچکترین حوادث و وقایع دخالت داشته و هر فردی در مدت شبانه روز بر اثر اندکمی غفلت دستخوش گناه و گرفتار پلیدی و نجاست می شده است، آنوقت آشکار میگردد، که روحانیون طبقه بیکاری نبوده اند و

### ۱- Vardabadh

۲- بنویست، مجله مطالعات ارمنی، ج ۹، ص ۱۰. در کتب زردشت نیز نام يك وردبذ مذکور است.

### ۳- Dastvar

۴- اردشیر اول برای تدوین اوستا تمام دستورات و موبدان مملکت را جمع نمود. گاهی کلمه دستور بطور اعم برای تمام افراد روحانیون زردشتی بکار رفته است.

۵- «سورسخون»، تاوادیبا، مجله کاما، ۲۸: ص ۶۶ و نیز نگاه کنید به الیزه، هوشمان، دستور زبان ارمنی، ج ۱، ص ۹۹ و هوفمان، ص ۵۱ - ۵۰. و به پناه، مگوگان اندرزبذ، رك مقدمه، ص ۷۵. مقام مسی مغان، که در هنگام حمله عسرب در دماوند بوده و هم چنان تا یکقرن و نیم بعد از هجرت باقی ماند، مقامیست که در اواخر عهد ساسانیان وضع شده است (مارکوات، ایران شهر، ص ۱۲۸).

۶- راجع بنهادن اموات در دخمه هازک به ص ۵۲ کتاب حاضر.

هر يك ازین طبقه که ارثاً ثروتی نداشت، سهولت میتوانست از راه مشاغل مختلفه خود توانگر شود.<sup>۱</sup>

روزی چهاربار بایستی آفتاب را ستایش و مادو آب را نیایش نمود. هنگام خواب و برخاستن و شستشو و بستن کمر بند و خوردن غذا و قضای حاجت و زدن عطسه و چیدن ناخن و گیسو و فروختن چراغ و امثال آن بایستی هر کسی دعایی مخصوص تلاوت کند. آتش اجاق هرگز بایستی خاموش شود و نور آفتاب بایستی بر آتش بتابد و آب با آتش بایستی ملاقات نماید و ظروف فلزی بایستی زنگ بزند، زیرا که فلزات مقدس بودند. اشخاصی که بچسد میت و بدن زن حایض یا زنی که تازه وضع حمل کرده مخصوصاً اگر طفل مرده از او بوجود آمده باشد - دست میزدند، بایستی در حق آنها تشریفاتی اجراء کنند، که بسی خستگی آور و پرزحمت بود.

اردای ویراز<sup>۲</sup>، که از اولیاء دین زردشتی است، هنگام مشاهده جهنم در میان معذبین، مثل قاتل و لواط و کافر و جانی، افسردی را هم دید، که بسبب استحمام در آب گرم و آلودن آتش و آب باشیاء پلید و سخن گفتن در حین تناول طعام و گریستن بر اموات و راه رفتن بدون کفش، در ردیف سایر گناهکاران، معذب بودند.

در باب مقامات روحانیون تفصیلی در کتاب هیر بدستان (قانون نامه روحانیون) و کتاب نیرنگستان (رساله عملی در باب اجراء مراسم دینی) مذکور است. این دو کتاب دو قسمت از هوسپارم نسک است، که از فصول گمشده اوستای ساسانی

۱- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۴۴.

میباشد<sup>۱</sup>. از جمله چیزهایی، که در هیربندستان شرح داده‌اند، وظایف آن روحانی است، که برای اجراء تکالیف دینی بدهات و قصبات اعزام میشود و بیان کارهایی است، که آن روحانی در مدت غیبت خود برای تأمین کشت و زرع خسویش باید بکند و همچنین ترتیب استخدام زنی یا کودکی است، که معاونت در اجراء مراسم دینی نماید. در قسمت دیگر از هوسپارم نسک مسئله مزدی، که باید برای تعلیم یک نفر زئوتر<sup>۲</sup> ( رئیس مراسم آتشکده)<sup>۳</sup> و سایر اعمال روحانی<sup>۴</sup> داد، بحث شده است. زارعبین هردهی مکلف بوده‌اند، که لوازم روحانی مأمور آنجا را تهیه و آماده کنند<sup>۵</sup>. روحانیون نه فقط مأمور اجراء تشریفات مذهبی بودند، بلکه هدایت معنوی قوم و تهذیب نفوس نیز بعهدہ آنان بود. تعلیمات بطور کلی اعم از ابتدائی یا عالی بدست روحانیون اداره میشد، زیرا که فقط این طایفه همه رشته‌های علوم زمان را در دست داشتند. علاوه بر کتب مقدسه و تفاسیر آن، ظاهرأ کتب بسیار در الهیات و قضائیات منتشر بوده است. الیزه نام یک نفر موبد « رئیس مغان » را ذکر کرده است<sup>۶</sup>، که بسبب احاطه بر علوم معقول بلقب افتخاری همگگ دین ( یعنی « کسی که

۱- خلاصه آن در دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۸ آورده شده و یک قسمتی از آندوهنوز موجود است: نیرنگستان، چاپ عکسی داراب دستور فلوتن سنجانا، بمبئی ۱۸۹۴؛ ترجمه انگلیسی بلسارا. ائیرپستان و نیرنگستان *Aerpastan and Nirangastan*، بمبئی ۱۹۱۵. نیرنگستان بتصحیح و تحشیه آنااتول واگ *Anatol Waag* ( تحقیقات ایرانی، ج ۲ ) . لپیزیگگ ۱۹۴۱ .

## ۲- Zaozar

۳- برای آگاهی از جزئیات راجع به عبادت پایین تر فصل سوم را به بینید.

۴- دینکرد. کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۲۰ .

۵- دینکرد، کتاب ۹، فصل ۴۱، فقره ۱۶. بنا بر مندرجات ورشتمان سرنسک

*Varrhtmansarask*، که کتاب دیگر است از اوستای ساسانی .

۶- لانگلو، ج ۲، ص ۲۳۰ .

تمام احکام دین را میداند» ( ملقب شده بود. موبد مذکور پنج قانون‌نامه ذیل را، که حاوی کلیه آئین مغان است، خسوانده بود از اینقرار: انپرتک‌اش<sup>۱</sup> و آیزپیت<sup>۲</sup> و پهلویگت<sup>۳</sup> («قانون‌نامه» پهلوی) و پارسیگت دین («دین‌پارسی») و علاوه بر اینها رسوم (مخصوص) موبدان را هم میدانسته

در فصل ششم این کتاب از مشاغل قضایی روحانیون بحث خواهیم کرد

### مالیه

شخصی، که او را واستریوشان سالار میخواندند «رئیس مالیات ارضی» بود<sup>۵</sup>. لفظ واستریوشان سالار یا واستریوش بند بمعنی رئیس فلاحان است. مالیات ارضی بیشتر تحمیل فلاحان میشد، و چون میزان خراج را از روی حاصلخیزی زمین و خوبی و بدی محصول هر بلو کسی تشخیص میدادند، مسلماً واستریوشان سالار مأمور بوده است، که در باب محصول و زمین و آبیاری و سایر امور فلاحی مراقبت کند. ظاهراً واستریوشان سالار ریاست اداره مالیه را داشته است و تصور میرود، که علاوه بر خراج املاک، وصول باج شخصی هم بعهده او بوده، زیرا که لقب هتخشبند («رئیس صنعتگران») یعنی رئیس همه مردمانی، که کاردستی انجام

#### ۱- Anpartk'ash

۲- در زیر اینصورت ارمی ظاهراً کلمه پهلوی امبردکیش ambard-kesh مخفی است که معنی آن تقریباً «مجموعه کامل عقاید دیانتی» است.

#### ۳- Bozpayit

۴- پهلوی بزپیت bazpatit بمعنی اعتراف گناهان. اعتراف گناهان، که در عهد ساسانیان معمول شد، بدعتی بود، که ظاهراً بتقلید ادیان خارجی (عیسوی؟، مانوی؟) شیوع یافت، در این باب رتک پتازونی R. Pettzoni در یادگار نامه مودی، ص ۳۷ و ما بعد.

۵- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۰. مقایسه شود با هر تسفلد، پایکولی، لغت‌نامه،

میدهند، مثل غلامان و دهقانان و تاجران و غیره، نیز داشته است. باری شخص و استریوشان سالار هم وزیر مالیه و هم وزیر فلاح و صناعت و تجارت بوده است. از رجالی، که بمقام و استریوشان سالار رسیده اند، یکی قبل از جلوس و هرام پنجم بوده موسوم به گشنسپ آزار<sup>۱</sup>، دیگر ماه گشنسپ پسر مهر نرسه<sup>۲</sup>، دیگر یزدین، که نصرانی بوده و در عهد خسرو دوم میزیسته است<sup>۳</sup>.

از جمله مأمورین عالی رتبه مالیه آمارکاران مختلف، یعنی مأمورین وصول و رؤسای محاسبات را باید ذکر کرد شخصی که دارای مقام ایسران آمارکار بوده، طی دوره معینی از این عهد قائم مقام و نایب وزرگ فرمذار میشده است<sup>۴</sup>، اما وظایف او را در برابر و استریوشان سالار درست نمیدانیم چه بوده است. یکی دیگر از عمال بزرگ مالیه در آمارکار (رئیس محاسبات دربار یا اقامتگاه شاهنشاهی) است<sup>۵</sup>. دیگر واسپوهرگان آمارکار (مأمور وصول عایدات ایالت واسپوهرگان)<sup>۶</sup>، دیگر شهرپو آمارکار<sup>۷</sup> (که املاء تاریخی آن، شترپو آمارکار است یعنی رئیس محاسبات شهر بان = ساتراپ = والی)<sup>۸</sup>، که ظاهراً یک نفر مأمور ایالتی بوده است. دیگر آذرباذگان آمارکار (مأمور وصول در ایالت آذربایجان)<sup>۹</sup>.

۱- دینوری، ص ۵۷.

۲- طبری، ص ۸۶۹، تلدکه، ص ۱۱۰.

۳- طبری، ص ۱۰۶۰، تلدکه، ص ۳۸۳.

۴- رک اوآخر ضمیمه دوم این کتاب.

۵- هر تسفلد، پایکولی، ص ۸۱-۸۰.

۶- تالتر ص ۱۲۸، یادداشت ۷ را ببیند.

#### ۷- shahrpav amarkar

۸- پایکولی، لغت شماره ۴۳۸.

۹- پاخوموف pachomov و نیبرگ در مجله انجمن علمی آذربایجان، ص

خزانه دارسلطنتی گویا لقب گنجور<sup>۱</sup> داشته است. بعقیده آقای هرتسفلد نگهبان مسکوکات دارای لقب گهبند<sup>۲</sup> بوده است.

مهمترین در آمد دولتی خراج ارضی و باج شخصی بود<sup>۳</sup>. باج شخصی بدین طریق وصول میشد، که مبلغ وصولی را دفعه در اول سال تعیین میکردند و مأمورین این مبلغ را بهترین اسلوب، که ممکن بود، در میان مودیان توزیع مینمودند. توزیع خراج ارضی در میان رعایا باین ترتیب بود، که پس از تقویم محصول هر بلوکی، به نسبت حاصلخیزی زمین از يك ششم الی يك سوم حاصل را دولت میگرفت<sup>۴</sup>،

معذلك مأمورین وصول در هنگام توزیع خراج و وصول آن اجحافات بسیار میکردند و چون مطابق این روش سال بسال در آمد دولت تغییر میندیرفت، ممکن نبود پیشاپیش وضع مالیه را معلوم و مصارف را تخمین نمود. علاوه بر این بازرسی آن هم اشکال فراوان داشت و اکثر نتیجه این میشد، که چون جنگسی فرامیرسید، پول در خزانه نبود، آنوقت وضع خراجهای فوق العاده ضرور میشد و این قبیل خراجهای فوق العاده تقریباً بطریق انحصار بر ایالات ثروتمند غربی، خاصه ایالت بابل، تحمیل میگردد.

۱- کعبه زردشت، سطر ۳۳، هوشمان، صرف ونحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۲۶. بزبان پارسی باستان آنرا گنزبور ganzabara میخواندند رک به ایلرس، نامهای کارداران، ص ۱۲۳.

۲- پایکولایی؛ لغت نامه؛ شماره ۲۴۷.

۳- لغت پهلوی مالیات ارضی خراج Kharagh بوده ( کلمه عربی خراج از آنجا آمده ). ظاهراً این کلمه در زمان هخامنشیان از زبان آرامی گرفته شده. رک کنید به مقاله هنینگ تحت عنوان: « خراج عربی Arabisch harag » Orientalia ۴۴، ص ۹۳ - ۲۹۱.

۴- یا طبق دینوری (ص ۷۲) از یکمشر تا نشت محصول؛ دوری یا نزدیکی بشهر را هم بحساب میآوردند.



در کتب اشارات بسیار هست، که پادشاهان هنگام جلوس، رعایا را از بقایای مالیاتی دوره سلف خود معاف میکردند و این خراج بخشی برای شاه جدید وسیله جلب قلوب عامه بود. و هرام پنجم چون بر تخت نشست فرمان داد، که از مالیاتهای معوقه، که میزان آن بهفتاد ملیون درهم بالسغ میشد، صرف نظر کنند و مالیات ارضی سال جلوس او را هم يك ثلث تخفیف دهند<sup>۱</sup>. فیروز در ایام قحط و غلامت را عموماً از ادای خراج ارضی و باج شخصی و مالیاتهای مخصوص خیریه و بیگار و سایر تحمیلات و عوارض معاف کرد<sup>۲</sup>.

علاوه بر مالیات رسم بود، که هدایایی هم بنام آیین می گرفتند. از این جمله است، تحفه‌هایی، که در عید نوروز و مهرگان جبراً اخذ میشد<sup>۳</sup> تصور می‌کنم در اقلام عایدات دولت قلمی، که مخصوص درآمد املاک خالصه سلطنتی و حقوق خاصه شاهی بوده، از همه بیشتر اهمیت داشته است. یکی از جمله حقوق شاهی معادن طلای فارانزیون<sup>۴</sup> در ایالت پرس ارمنی<sup>۵</sup> بوده است<sup>۶</sup>. غنایم جنگسی نیز از جمله عواید غیر منظم بود. خسرو دوم در ضمن تهاخری، که بمناسبت غنایم جنگ کرده، گوید، زروسیم و همه قسم گوهر و مفرغ و پولاد و ابریشم و اطلس و پارچه‌های زربفت و چارپا و سلاح و زن و کودک و مرد اسیر « بدست آمد<sup>۷</sup>.

۱- طبری، ص ۸۶۶، نلد که، ص ۱۰۵.

۲- طبری، ص ۸۷۴، نلد که، ص ۱۲۲.

۳- رذ فان فلوتن، تحقیق در باب تسلط عرب (گزارش آکادمی پادشاهی علوم هند، آمستردام ۱۸۹۲) ص ۹. رسم هدایا و پیشکش تا زمانهای اخیر هم متداول بوده، رذ گورن، ایران و گسریفیلد. J. Greehfield. تشکیلات دولت ایران. Staates Die Verfassung des persischen، برلن ۱۹۰۴. ص ۳۴۶. راجع بچشن‌های نوروز و مهرگان رذ فصل سوم کتاب حاضر.

۴- pharangion

۵- pesasmenic

۶- پروکوپوس، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۱۵.

۷- رذ فصل نهم.

از شرایط صلح خسرو اول و یوستی نیانوس قیصر روم، در سال ۵۶۱، چنین استنباط می‌شود، که در آن وقت عوارض گمرکی نیز معمول بوده‌است، ماده سوم عهدنامه مزبور چنین مقرر می‌داشت، که تجار ایرانی و رومی، همچنانکه از اعصار قدیم تا آن تاریخ بسوداگری مشغول بوده‌اند، از آن پس هم می‌توانند بتجارت هر قسم متاع بپردازند. اما کالای آنان باید از دوائر معمولی گمرک بگذرد. در ماده چهارم آن عهدنامه مقرر شد، که نمایندگان و رسولان رسمی هر یک از متعاهدین در سرزمین طرف دیگر حق استفاده از اسبان چاپار دارند و می‌توانند بلا مانع و بی‌پرداخت عوارض گمرک تمام اجناسی را، که همراه دارند وارد خاک دیگری بنمایند.<sup>۱</sup>

مصارف دولت بیشتر عبارت بود از هزینه جنگ، و مخارج دربار و حقوق مستخدمین و سایر مصارفی، که برای گردانیدن چرخ دولت و انجام امور عام‌المنفعه و آبادانی کشور و بنا و تعمیرات و ترعه و غیره ضرورت پیدامی‌کرد، اما در خصوص امور عام‌المنفعه غالباً (و شاید هم همیشه) مالیات‌های فوق‌العاده نیز از مردم ابائی، که آن امور بِنفع آنان تمام می‌شد، می‌گرفتند. دولت علاوه بر بخشیدن مالیات، گاهی هم مستقیماً وجه نقد میان فقرا تقسیم می‌کرد، مثلاً و هرام پنجم و پیروز<sup>۲</sup> چنین عطایسی کرده‌اند. و هرام پنجم زر و سیم بسیار بخشید و عطایای او نه فقط به بینوایان رسید، بلکه نجبا و اشراف نیز معادل بیست ملیون درهم در یافت کرده‌اند و وجه امور خیریه، که از خزانه پرداخته میشد، ظاهراً بسیار نبوده است: پادشاهان ایران عادت داشته‌اند، که تا می‌توانند، گنج خود را از زر و سیم و اشیاء گرانبها توانگر سازند.

۱- رک لوی گری Louis H. Gray در یادگارنامه مودی، ص ۱۴۹. مقایسه شود

با استقلال گمرکی ایران تألیف رضا صفی‌نیا، تهران ۱۳۰۷ شمسی، ص ۹۹ تا ۱۰۲.

۲- طبری، ص ۸۶۶ و ۸۷۳، نلدکه، ص ۱۰۵ و ۱۱۰.

بنا بر روایت مؤلفان ارمنی، در موقع جلوس پادشاه، همه مسکوکات خزانه را گداخته و با تمثال شاه نو ضرب می کردند. اسنادی نیز که در گنج‌ها ضبط بود، پس از تغییرات ضروری، که در آن بعمل می آمد، بنام شاهنشاه جدید رونویس میشد.<sup>۱</sup>

## صناعت و تجارت و شوارع

هیوئن تسیانگ سیاح مشهور چینی، که در آغاز قرن هفتم میلادی اوضاع ممالک مغرب آسیا را شرح داده است، محصولات صنعتی ایران را بطور خلاصه چنین بیان می کند.

« محصولات عمده این کشور طلا و نقره و مس و بلور کوهی و مروارید نادرالوجود و مواد گرانبه‌ای دیگر است. صنعتگران این ملک پارچه‌های ابریشمی و پشمی و قالی و چیزهای دیگر می بافند<sup>۲</sup>، مسلمانان صنعت پارچه بافی یکی از صنایع مهمه ایران بوده است.

برای وارد کردن سایر رشته‌های صنعتی در کشور و برای کشت و زرع در صحاری لم یزرع، از قدیم‌الایام عادت بر این جاری بود، که اسیران جنگ را بچند گروه تقسیم کرده در قسمت‌های مختلف کشور ساکن می نمودند، بدین طریق داریوش اول بسیاری از مردم ارتری را بخوزستان کوچانید<sup>۳</sup> و ارداسیران رومی را در حوالی مرو جای گزین ساخت شاهپور اول نیز اسرای رومی را در گندیشاپور سکونت داد و در آنجا از مهارت رومیان در کار مهندسی استفاده کرده و بند معروف

۱- پاتکانیان، مجله آسیائی، ۱۸۶۶، شماره ۱: ص ۱۱۳.

۲- بیل، اسناد بودایی راجع به عالم غربی، ج ۲: ص ۲۷۸.

۳- دکه هرودت، کتاب ششم، بند ۱۱۹ و فلاویوس فیلوستر اتوس، کتاب اول، بند ۲۴.

«قیصر» را بر آورد<sup>۱</sup>. شاپور دوم اسیرانی را که در شهر آمد<sup>۲</sup> دستگیر کرده بود، بین شوش و شوشتر و سایر بلاد اهواز جای داد و این مردم انواع جدید ابریشم باقی را در آنجا رواج دادند<sup>۳</sup>. بیشتر اوقات این قبیل اماکن، که بوسیله اسرا آباد میشد، بزودی راه خرابی میسپرد، ولی گاهی هم دوام و ثبات می یافت<sup>۴</sup>.

تجارت خشکی در طرق و شوارع کاروان رو قدیم صورت می گرفت. شاهزاده بزرگ از تیسفون در کنار دجله، که پایتخت بود، شروع میشد و از حلوان و کنگاور بهمدان میرسید. در همدان شوارع مختلف منشعب می شد، یکی بسمت جنوب از خوزستان و فارس گذشته بخلیج می پیوست دیگری بری می رفت و از آنجا راهایی از کوههای گیلان و البرز گذشته به بحر خزر منتهی می شد، یا از راه خراسان و دره کابل به هندوستان اتصال می یافت. راهی هم از ترکستان و حوضه تاریم بچین می پیوست. از لحاظ ارتباط با دولت روم شهر نصیبین مرکز مهمی بشمار می رفت. از جمله شرایط صلحی، که در سال ۲۹۸ دیو کلسین<sup>۵</sup> به نرسه پیشنهاد کرد، یکی این بود که شهر نصیبین باید، (تنها) نقطه ارتباط دولتین باشد، لکن نرسه این ساده را نپذیرفت. در زمان آمین مارسلن همه ساله در اوائل سپتامبر بازار بزرگی در شهر بنته<sup>۶</sup> واقع در نزدیکی ساحل شرقی فرات مفتوح میشد، که متاع چین و کالای هند<sup>۷</sup> در آنجا فراهم می آمد. در سال ۴۱۰ بموجب فرمان قیصران روم هونوریوس<sup>۸</sup>

۱- نلدکه، طبری، ص ۳۳، یادداشت ۲.

۲- Amida

۳- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۸۶.

۴- اسپنگل Spiegel معرفت دوره باستانی ایران Altertunskunde

Eranische، ج ۳، ص ۶۶۰.

۵- Diocletich

۶- Batne

۷- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۶، بند ۳، فتره ۳.

۸- Honorrius

نشود و زیوس صغیر بلادی، که مبادله تجارتنی با ایران در آنجا جایز بود، چنین معین شد: در ناحیه شرق درجانب دجله شهر نصیبین، در غرب در سمت فرات شهر کالی نیک<sup>۱</sup>، در شمال ناحیه ارمنستان شهر ارتکز اتا<sup>۲</sup>. دوشهر نصیبین و سنجار، پس از آنکه خالی السکنه شد، بموجب صلحنامه ۳۶۳ بررومیان واگذار گردید<sup>۴</sup>.

تجارت دریایی تا اندازه‌ای حائز اهمیت بود، اردشیر اول پس از آن که بر مین و خاراسن<sup>۵</sup> دست یافت، در عمران بنادر قدیم و ایجاد بندرگاه‌های جدید سعی جمیل کرد. رینو<sup>۶</sup> گوید: «ایرانیان و اعرابی، که دولت از روی تدبیر در میان ایرانیان جای میداد، رفته رفته نیروی دریایی معتنا بهی تشکیل دادند. با کشتی‌های رومی و حبشی بود، لکن بعد صاحب اختیار آن دریاها شدند و نفوذیکه ایرانیان در دریا حاصل کردند، یکی از عللی بود، که قدرت و شهرت روم را در دریا‌های شرق متزلزل و بکلی خاموش کرد»<sup>۷</sup>. در سال ۵۲۳ پادشاه حبشه، برای اینکه با ساکنان حجاز جنگ کند، هفتصد کشتی سبک راه انداخت و ششصد سفینه ایرانی و رومی را به یاری خود حرکت داد. محصولات هند و جزیره سرانندیب را کشتی‌های حبشه برای رومیان می‌آوردند<sup>۸</sup>.

## ۱- Callinique

## ۲- Artaxata

۳- رینو، روابط سیاسی و تجارتنی امپراطوری روم با آسیای شرقی، پاریس ۵۸۶۳، ص ۲۶۷ و ما بعد. Relations politiques et commerciales de Tenpire, Reinaud romain avec LAsie orientale.

۴- آمین مارسلن، کتاب ۲۵، بند ۷، فقره ۱۱.

## ۵- Kharacene

## ۶- Reinand

۷- رینو، ص ۲۴۱، نیز مقایسه شود با ص ۲۹۲ همین کتاب. راجع با مارات منن: خاراسن در رسالات انستیتوی فرانسه، Inscript. et Belles-Lettres, XXIVb Acad. des ص ۱۱ و ما بعد.

۸- رینو، روابط سیاسی او تجاری و غیره، ص ۲۶۹ و بعد.

مهمترین کالایی، که بصورت تم انزیت از ایران میگذشت، ابریشم بود<sup>۱</sup>، اما چون ایرانیان مقدار بسیاری از ابریشم را می‌فروختند، که وارد می‌کردند، بخردند و بخریدند، پس میدادند، قادر بودند که محصولات خویش را بهر قیمتی بخرند، بممالک مغرب زمین بفروشند. از قرن ششم بعد اهلای بیزانس بغرس درخت توت و تربیت کرم ابریشم موفق شدند و تا اندازه‌ای از وارد کردن ابریشم خارجی بی‌نیاز گردیدند. ترکان بتحریرك اتباع سعیدی خود کوشش‌ها کردند، تا از خسرو اول اجازه عبور دادن ابریشم خود را از خاک ایران حاصل کنند، اما نتیجه نبخشید<sup>۲</sup>.

از چیزهایی که چین از ایران می‌خرید، یکی و سمه معروف ایرانی بود، که قیمت گزاف میدادند و ملکه چین هر سال مقداری بر سرای شخصی خود ابتیاع می‌نمود<sup>۳</sup>. قالی‌های بابلسی نیز طالب بسیار داشت<sup>۴</sup>. احجار قیمتی طبیعی و مصنوعی شام و مرجان و مروارید بحر احمر و منسوجات شام و مصر و مواد مخدره آسیای قدیمی از جانب ایران بچین فرستاده میشد<sup>۵</sup>.

اما راجع بتشکیلات چاپارخانه (پست)، خلفا آنرا بصورتی از ایران تقلید کردند، که چندان با تشکیلات عهد هخامنشی، که در کتب مورخان یونانی ضبط است، تفاوتی نداشت، پس یقین می‌توان نمود، که در عهد ساسانیان هم بطور کلی همین تشکیلات وجود داشته است.

اداره چاپار مختص کارهای دولت بود و با مردم سروکاری نداشت و فایده

۱- مقایسه شود با یوستی، فقدالغه، II، ص ۲۷۷، یادداشت ۱.

۲- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۲۲؛ شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علمی کونینکن

۱۹۳۴)، ص ۴۱ و بعد.

۳- هیرت، Hirtl، مطالعات چینی، Chiresische Studien، ص ۲۳۵ و بعد.

۴- هیرت، چین و روم شرقی، ص ۲۵۳.

۵- ایضاً، ص ۲۷۹-۲۳۴.

آن اساساً این بود، که میان مرکز و ولایات ارتباط سریع و منظمی برقرار کند. اداره چابار اشیاء و اشخاص و مراسلات را از شاهراه‌های معمور و مهیا حرکت میداد، و بهمین جهت در منازل بین راه به نسبت اهمیت آنها عده‌ای ملازم و اسب نگاه میداشت<sup>۱</sup>. گویا در آن زمان قاصد سوار و شاطر پیاده وجود داشته‌است، چنین معلوم میشود، که شاطرها مخصوص ولایات ایرانی‌نشین بوده‌اند، چون فاصله منازل در این ولایات خیلی کمتر از فاصله منازل در سوریه و نواحی عرب‌نشین بوده است و چاباری نواحی اخیر را غالباً بعهدده قاصد شترسوار واگذار می‌کرده‌اند<sup>۲</sup>.

عنوان «وازابد» (بازاربد = رئیس بازار) در کتیبه کعبه زردشت (سطر ۳۴)

دیده میشود.

۱- بغدادی سپانیغ Baghdespanigh (اسبی) که متعلق به چابار سواره پادشاهی بوده، کتاب خسرو و غلامش، چاپ اونوالا، بند ۹۹ و یادداشت ناشر.

۲- کرمر. تاریخ تمدن شرق، ج ۱، ص ۹۶-۹۵. Kulturgesch. d. Orients.  
Krem er نمیتوان بطور تحقیق معین کرد، که آیا مدیران پست مانند زمان خلفا مکلف بوده‌اند، در امور ولایات مراقبت نموده، بدربار گزارش بدهند یا خیر. مراقبتی نظیر این، که تا اندازه مخفی بوده، در بعضی ادوار از وظایف رؤسای محاکم صلح محسوب میشده است، ولی بعید نیست، که بصورت‌های دیگر هم مراقبت‌های سری در امور معمول بوده باشد. ایران از زمانهای بسیار قدیم دایره جاسوسی بسیار منظمی داشته است. بنا بر نامه تنسر بزرگان در عهد خسرو اول سنگینی باز مراقبت‌های خفیه را احساس میکردند. عین عبارت چنین است: «اما دیگری که نبشتی شهنشاه منهبان و جواسیس بر گماشت بر اهل معالک مردم جمله از این هراسانند و متحیر شدند، از این معنی اهل برائت و سلامت راهیچ خوف نیست، که عیون منهبی پادشاه را تا مصلح و مطیع و تقی و رامین و عالم و دین و زاهد در دنیا نبود، نشاید گماشت، تا آنچه عرض دارد از تثبیت و یقین باشد». از این عبارت معلوم میشود که دولت خواسته است تأسیس این دایره را بنحو خوبی جلوه دهد. اما اصطلاح عیون پادشاه بمعنی چشمهای پادشاه، که بر این جاسوسان اطلاق می‌شده، خیالی قدیم است و در زمان هخامنشیان هم معمول بوده است. (نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۲۶ و ۵۳۲).

## سپاه

تازمان خسرو اول سپاه ایران در زیر فرماندهی یکنفر سردار بزرگ موسوم به ایران سپاهبند<sup>۱</sup> بود<sup>۲</sup>. این سردار اختیاراتش بمراتب بیشتر از یک نفر ژنرال فعلی بود. وی در عین حال وزیر جنگ و فرمانده کل نیرو محسوب می شد و در عقد صلح اختیار وافی داشت.

از اینکه سردار مذکور عضو دایره کوچک مشاوران شاهنشاه بود، چنین بر می آید، که تشکیلات و اداره کل سپاه کشور را در عهده داشته و بعنوان وزیر جنگ کارهای ادارات جنگی را تمشیت می داده است. معذک باید بخاطر داشت، که اختیارات و زرگک فرمذار محدود نبود و همواره می توانست در کارهای لشگری دخالت کند و شخص شاهنشاه نیز در امور وزارت جنگ، که از ادارات مهم دولت بوده، غالباً مداخله مستقیم می کرده است. اغلب سلاطین ساسانی علاقه شدید ب جنگ داشته و در اعمال نظامی شرکت می جستند، از این جهت می توان فرض کرد، که ایران سپاهبند در زمان پادشاهانی، که خود طبع سلحشوری داشته اند، چندان قدرت و استقلالی دارا نبوده است.

اما در خصوص سرداران دوره اول عهد ساسانی، نمی توان گفت کدام یک مقام ایران سپاهبند داشته اند. در کتب می بینم، که گاهی فرماندهان بعض نواحی ایران را هم سپاهبند می گفته اند<sup>۳</sup>. و ظاهراً شاهنشاه کنار نگان و مرزبانان و غیره را

### ۱- Eran-Spahbadh

۲- تمام این عنوان در کار نامگ، بخش ۱۰، فقره ۷ موجود است، نلدکه، مقالات

بتسن برگر، ۴، ص ۶۱.

۳- در بعضی کتب «تاریخی چندین بار صحبت از سپاهبند سواد (بین النهرین)

بمیان می آید. و ستهم پس از مرگ یزدگرد اول (دینوری، ص ۵۷)، و شاهپوههر،

پسر وهرام، در زمان گواذاول (نهایه، ص ۲۲۶) دارای این مقام بوده اند. نگاه کنید

به ضمیمه دوم.



هم برای لشگر کشی معین می کرده است. مورخان بیزانسی و ارمنی و سریانی و غیره بندرت اطلاعات روشنی در باب القاب سرداران ایران بما میدهند. گاهی بعضی از عمال دولت، که شغل آنها کمتر بانظام مناسبت داشته، سرداری لشگر نصب می شده اند، مثلاً از جمله سرداران ایرانی، که فوستوس بیزانسی در تاریخچه جنگهای شاپور دوم بسا ارمنستان شمرده است<sup>۱</sup> نام دبیران دبیر و رئیس تشریفات دربار و مباشر کل ارزاق هم مذکور است.

در کتب مؤلفان بیزانسی مخصوصاً امثله متعدد می توان یافت، حاکی از اینکه بعضی سرداران (سپاهبدها یا ایران سپاهبدها) از جانب شاهنشاه مأمور مذاکره در عقد صلح میشده اند. چنانکه سورن مأمور مقاوله با یوستی نیانوس قیصر روم شد<sup>۲</sup> و سیاوش ارتیشاران سالار<sup>۳</sup>. و سپاهبده ماه بود<sup>۴</sup> بجانب سرحد رهمپار شده اند، که داخل مذاکره آشتی شوند<sup>۵</sup> مهرروس<sup>۶</sup>، که مهارت و زبردستی او در نصیحت و مشورت و امور جنگی مورد تصدیق آگائپاس است<sup>۷</sup>، از جانب ایران نزد قیصر یوستی نیانوس گسیل شد. بنابر تاریخ منسوب به اوستی لیتس<sup>۸</sup> سپاهبده بیشتر جنبه سیاسی داشته و اعمال جنگی را مرزبانان اجراء میکردند<sup>۹</sup>. از امتیازات سپاهبدهان این بود، که هنگام دخول ایشان بخیمه گاه شپور زده می شد<sup>۱۰</sup>.

۱- لانگوارا، ج ۱، ص ۲۵۹ و بعد.

۲- آمین مارسلن، کتاب ۲۵، بند ۷، فقرة ۴.

۳- پایین تر را به بینید.

۴- پرو کوپیوس، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۱۱.

۵- Mahbodh

۶- Mermeroes

۷- ۲۲۲.

۸- ترجمه ریت، ص ۷۴ و غیره.

۹- راجع به تغییراتی که بدست خسرو اول در تشکیلات مملکتی انجام گرفت و منجر به منسوخ کردن مقام ایران سپاهبده و تعیین چهار سپاهبده شد، به فصل هشتم رجوع کنید.

۱۰- پانکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۲.

۱۱- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۱.

در کتاب کارنامگک (۱۳/۳) نام یکتن از ارتیشاران سالارها (یعنی فرمانده جنگجویان) ذکر شده است. این لقب را در قرن پنجم میلادی یکی از پسران مهرنرسه موسوم به کردار داشته است<sup>۱</sup> و بعد در زمان کواذ اول سیاوش باین مقام رسیده است. طبری گوید: ارتیشاران سالار «بالاتر از سپاهبند و تقریباً هم رتبه ار گبذ بوده است». از زمان کواذ اول بعد این لقب در منابع تاریخی مادیده نمیشود و از قراین چنین برمیآید، که ارتیشاران سالار لقب دیگر ایران سپاهبند بوده و خسرو اول جانشین کواذ آن منصب و مقام را منسوخ فرمود. هر چند پرو کوپیوس گوید، که سیاوش اولین و آخرین شخصی بود، که لقب ارتیشاران سالار یافت و کواذ بعد از قتل آن شخص سانی مقام عنوان و مقام او را هم لغو و نسخ کرد، اما بگفته اودرین باب اعتمادی نتوان داشت، زیرا که قسمت نخستین این خبر یعنی اولیت سیاوش درین مرتبه صحیح نیست، چه پسر مهرنرسه قبل از سیاوش حائز این مقام شده بود، بنابراین قسمت دوم هم قابل اعتماد نتواند بود.

رئیس مستحفظین سلطنتی راپشتیگک بان سالار<sup>۲</sup> میگفته اند. قسمت هایی از پیاده نظام (پایگان) بفرماندهی رئیس خود (پایگان سالار) در تحت اختیار حکام ایالات بوده و کار امنیه و میر غضب (دژخیم) و غیره را میکرده اند<sup>۳</sup> و نیز برای محافظت دهات در بعضی از نواحی کشور یکدسته تیرانداز بریاست یکنفر تیربند<sup>۴</sup> مأموریت می یافته اند. در پایتخت سربازان افواج مستحفظ غالباً بسمت دژخیم مجرمین را سیاست میکرده اند<sup>۵</sup>. آموزگار اسواران (مؤدب اساوره)، که از مأمورین عالی رتبه بود، بایستی

۱- طبری، ص ۸۶۹، نلدکه، ص ۱۱۱.

۲- کارنامگک، بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقامات بتسن برگر، [V]، ص ۶۲-۶۱.

۳- نلدکه، طبری، ص ۴۴۸.

۴- هوفمان، ص ۶۱.

۵- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۶. در اوایل دوره عباسیان رئیس قراولان خلیفه

سمت دژخیم را نیز داشته است. (کرمر، تاریخ تمدن شرق، ج ۱، ص ۱۹۰)

بشهرها و دهات برود، تا مردم جنگجو را به تکالیف جنگی و نظامات مختلفه لشگری آگاه کند<sup>۱</sup>.  
در فصل پنجم و هشتم این کتاب تفصیل بیشتری راجع بوضع نظام مذکور است.

### دبیران و سایر عمال اداره مرکزی

نفوذی که دبیران<sup>۲</sup> در کشور ایران داشته‌اند، بسیار جالب توجه است: ایرانیان همیشه آراستگی صورت ظاهر امور را مهم می‌شمرده‌اند. اسناد رسمی و نامه‌های خصوصی همیشه می‌بایست بصورت مصنوع و سبک مقرر تحریر گردد. در این نامه‌ها نقل قول بزرگان و نصایح اخلاقی و پندهای دینی و اشعار و معنیات لطیفه و امثال آن وارد میشد و مجموعه بسیار ظریفی تشکیل میداد، مقام و رتبه مخاطب و نویسنده را در طرز استعمال کلمات کاملاً رعایت مینمودند. همان عبارت پردازی و تصنیفات ادبی، که در اغلب کتب پهلوی و در اکثر بیانات پادشاهان هنگام جلوس می‌بینیم<sup>۳</sup>، در مکاتباتی، که زمامداران بزرگ دولت ساسانی فیما بین خودشان یا با دول خارجه می‌کرده‌اند، آشکار است.

نظامی عروضی در چهارمقاله گوید<sup>۴</sup>، «پیش از این در میان ملوک عصر و جبابرة روزگار پیش چون پیشدادیان و کیان و اکاسره و خلفا رسمی بوده است

۱- نامه تسر، دارمستر، ص ۲۱۸ و ۵۲۲، مینوی، ص ۱۵ و ۱۶.

۲- هر تسفلد، پایکولی، لغت نامه، شماره ۲۶۴؛ مقایسه شود با کتاب شدر موسوم به  
Esra der Schreiber ( Beiträge zur historischen Theologie, 5,  
Tubingen 1930)؛ ص ۳۹ و بعد، بخصوص ص ۴۸-۴۷.

۳- طبری و فردوسی و ثعالی.

۴- چاپ برون، ص ۲۴، ترجمه همین شخص، ص ۲۵ و بعد.

که مفاخرت و مبارزات بعدل و فضل کردند و هر رسولی، که فرستادندی از حکم و رموز و لغز مسائل با او همراه کردند و درین حالت پادشاه محتاج شدی بارباب عقل و تمیز و اصحاب رای و تدبیر و چند مجلس در آن نشستندی و برخاستندی، تا آنگاه که آن جوابها بریک وجه قرار گرفت و آن لغز و رموز ظاهر و هویدا شدی... پس از این مقدمات نتیجه آن همی آید، که دبیر عاقل و فاضل مهین جمالی است از تجمل پادشاه و بهین رفعتی است از ترفع پادشاهی»<sup>۱</sup>.

دبیرخانه دول اسلامی نیز مانند صدارت عظمی تقلید کاملی از ساسانیان است و وضعی که، نظامی عروضی در قرن دوازدهم میلادی از دبیرخانه عهد خود میکند، بطور کلی با تکلیف و وظایف دبیران زمان ساسانیان تطبیق تواند شد. نظامی عروضی گوید: «دبیری صنعتی است مشتمل بر قیاسات خطابی و بلاغی منتفع در مخاطباتی که در میان است بر سبیل محاورت و مشاورت و مناصحت در مدح و ذم و حیل و استعساف و اغراء و بزرگ گردانیدن اعمال و خرد گردانیدن اعمال و ساختن وجوه عذر و عتاب و احکام و نائق و اذکار سوابق و ظاهر گردانیدن ترتیب و نظام سخن در هر واقعه تا بوجه اولی و اخیری ادا کرده آید پس دبیر باید که کریم الاصل شریف العرض دقیق النظر عمیق الفکر ثاقب الرای باشد و از ادب و ثمرات آن قسم اکبر و حظ وافر نصیب او رسیده باشد و از قیاسات منطقی بعید و بیگانه نباشد و مراتب ابناء زمانه شناسد و مقادیر اهل روزگار داند و بحطام دنیوی و مزخرفات آن مشغول نباشد»<sup>۲</sup>.

زبردست ترین منشیان و بهترین خطاطان در دربار استخدام میشدند و سایرین را

بحکام ولایات میسپردند<sup>۳</sup>.

۱- ایضاً ص ۲۵، ترجمه، ص ۲۷ و نیز در ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ قاهره، ج ۱

ص ۴۲ و بعد.

۲- ایضاً، ص ۱۲، ترجمه، ۱۲ و بعد.

۳- فردوسی، چاپ مهل، ج ۵، ص ۳۵۸، بیت ۳۲۲ و بعد.

پس دبیران سیاستمداران حقیقی بشمار میرفتند، همه قسم اسناد را ترتیب میدادند و مکاتبات دولت را در دست میگرفتند. فرمان‌های سلطنتی را انشاء و ثبت میکردند و جزء جمع‌هزینه‌ها را مرتب می‌نمودند و محاسبات دولت را اداره میکردند.<sup>۱</sup> در مکاتبه با دشمنان و معارضان پادشاه بایستی بمقتضای مقام گاهی عادلانه و مسالمت آمیز چیز بنویسند و زمانی بتهدید و تخویف پردازند. اما اگر در مصافی خصم برتری می‌یافت، حیات دبیران برباد میرفت، چنانکه شاهپور پسر اردشیر اول داذبنداذ<sup>۲</sup> منشی آخرین پادشاه اشکانی را بدست خود هلاک کرد، زیرا که از جانب پادشاه خود نامه اهانت آمیز بآردشیر نوشته بود.<sup>۳</sup>

رئیس طبقه دبیران ایران دبیربند یا دبیران مهشت نامیده میشد، که گاهی نام او در زمره مقربان پادشاه ذکر شده<sup>۴</sup> و پادشاه احياناً مأموریت‌های سیاسی هم بسا محول میکرد است.<sup>۵</sup>

خوارزمی دبیران دولتی را چنین می‌شمارد<sup>۶</sup> : ۱- داذدبیر ( دبیر عدلیه ) ،

۱- طبری، ص ۱۰۶۰، نلدکه، ص ۲۴۲؛ خسرو اول یکنفر دبیر را که «صاحب نسب و لیاقت و قابلیت» بوده است، مأمور نگاهداری فهرست سپاهیان و مأمور عرض سپاه کرده بود.

## ۲- Dadhbundadh

۳- طبری، ص ۸۱۹، نلدکه، ص ۱۴.

۴- کارنامگ، بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقالات بنسن برگر، IV، ص ۶۲؛ مقایسه شود با نلدکه، طبری، ص ۴۴۴.

۵- کارنامگ همانجا، نهایه، ص ۲۳۲ : یزدگرد ۵، رئیس دبیران . در نهایه (ص ۳۴۱) صحبت از شخصی می‌شود، که مقام دبیربند و فرمانداری پایتخت را توأم داشته است. نمی‌شود تشخیص داد، که آیا یوانوویه Yuvanoe «رئیس دیوان رسایل» یزدگرد اول (طبری، ص ۸۵۹، نلدکه ص ۹۲) مقام ایران دبیربند داشته است، یا فقط رئیس یکی از شعب دبیرخانه بوده است.

۶- هرتسفلد، پایکولی، فهرست لغات، شماره ۴۲۹ و اونولا، ترجمه عباراتی از

مفاتیح العلوم الخوارزمی، مجله کاما ۱۹۲۸، ص ۱۲۷۵-۱۶.

۲- شهر آمار دبیر (دبیر عواید دولت شاهنشاهی) ۱، ۳- کذ گگ آمار دبیر (دبیر عایدات دربار سلطنتی)، ۴- گنج آمار دبیر (دبیر خزانه)، ۵- آخور آمار دبیر (دبیر اصطبل شاهی)، ۶- آتش آمار دبیر (دبیر عایدات آتشکده‌ها)، ۷- روانگان دبیر (دبیر امور خیریه) ۲.

یکنفر دبیر امور عرب نیز در دربار شاهنشاه ایران بود، که سمت مترجمی هم داشت و مزد و حقوق او را اعراب خیره بجنس می‌پرداختند. ۳

در کارنامه‌گ در ردیف ملتزمان رکاب شاهنشاه در موقع شکار، مثل موبدان موبد و ایران سپاهبند و دبیران مهشت و پشتیگگ بان سالار، نام اندرزبند و اسپوهرگان (معلم و اسپوهران) هم ذکر شده است ۴. علاوه بر در اندرزبند (رئیس تشکیلات دربار)، که گویا یکی از القاب وزرگگ فرمذار بوده است ۵، مغان اندرزبند (معلم

۱- مقایسه شود با شدر، Esra der Sedretber، ص ۴۷ و بعد.

۲- یعنی دبیر اموری که مربوط بروان است. طبق وقضنامه‌ها و غیره کارهای خیریه را برای روح (پذروان padd ruvan) انجام میدادند.

در باب مدیر یادبیر امور خیریه نگاه کنید دینوری، ص ۵۷ و مقایسه شود با بنویست، مطالعات شرق شناسی Etudes d'orientalismes، که از طرف موزدگیمه بیادریموند لینوسیه Raymonde Linossier چاپ و منتشر شده، ص ۷، ۱۵۸. آندراس-هینینگ، ادبیات مانوی بزبانهای ایرانی میانه Mitteliranische Manichaica، ج ۲، (گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳)، ص ۳۱۷، یادداشت ۲.

شدر، ایرانیکا، ج ۱ (رسالات انجمن علمی گوتینگن ۱۹۳۴)، ص ۱۹ و ۸؛ هینینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۴۷.

۳- رشتین، ص ۱۳۰.

۴- بخش ۱۰، فقره ۷؛ نلدکه، مقالات بتسن برگر، [V]، ص ۶۲-۶۱ بطریق ذیل میخواند: اندرزبندی اسپوارگان، اما و اسپوهرگان بنظر مرجع میآید، مقایسه شود با لغات پایکولی، شماره ۱۰۹.

۵- دک ضمیمه دوم.

مخها) و سگستان اندرزبند (معلم مامور سیستان)<sup>۱</sup> را نیز می‌شناسیم. دو مأمور بزرگ دیگر نیز بود، یکی مهرداد سلطنتی<sup>۲</sup> و دیگر رئیس اداره اطلاعات<sup>۳</sup>. «نگاهبانان سالنامه های سلطنتی» هم گویا مقامی بلند داشته‌اند.<sup>۴</sup>

غالباً طبری کلمات «وزیران و دبیران» را چنان بکار میبرد، که گویی دو دسته از وزرگان (بزرگان) هستند، که قایم مقام یکدیگر می‌شده‌اند. برای مثال این عبارت طبری را ذکر می‌کنیم، که کوید گاهی همه وزیران و دبیران هنگام جلوس شاهنشاه جدید تغیر و تبدیل می‌یافته‌اند (طبری، ص ۸۳۶، نلد که، ص ۵۳).

هیئت وزراء و عمال درجه اول دولت دستخوش تغیر و تحول میشده‌اند. گاهی در تعداد وزراء و در مشاغل آنان تبدیلی حاصل می‌گشته است. کلمه پهلوی، که حاکی از این طبقه باشد بر ما مجهول است<sup>۵</sup>، ولی اشخاصی که، همواره جزء این طبقه بحساب می‌آمده‌اند از اینقرارند: وزرگ فرمذار، موبدان موبد، ایران سپاهبند، ایران دبیربند، و استرایوش‌بند. در بعضی ادوار هیربندان هیربند (رئیس کل آتشکده‌ها) نیز عضو هیئت وزراء بوده و ممکن است در

۱- هرتسفلد، پایکولی، لغت‌نامه، شماره ۱۰۱ و ۱۹۴ و ۷۲۳.

۲- مقایسه شود با مقدمه ابن خلدون. Not. prolegomenes d'lon Khaldun, et Extr. XVII, p. 53, XX, p. 91. Les

۳- نهاییه، ص ۲۳۵.

۷- در باب عمال عالی‌مقام دربار شاهنشاهی و درباریان بطور کلی در فصل هشتم کتاب حاضر.

۵- نلد که نخست تصور کرده بود (طبری، ص ۴۴۴، یادداشت ۳)، که وزرا عموماً لقب وزیربند داشته‌اند، دانشمند مرحوم در نامه‌ای، که باینجانب نوشته‌گوید از این عقیده عدول کرده‌ام. کلمه گزیرپت *gezirpat*، که در تلمود آمده، عنوان یکی از صاحب‌منصبان پالیس بوده.

قرون آخر دوره ساسانی استبد<sup>۱</sup> (رئیس تشریفات)<sup>۲</sup> هم در زمره آسان بشمار آمده باشد<sup>۳</sup>.

## تشکیلات ایالات

حکام ایالات، ساتراپها یا مرزبانان، نیز از مستخدمین عالی مقام دولت محسوب میشده اند<sup>۴</sup>. در ردیف مرزبان - شهرداران، که لقب شاه داشته اند، مرزبانان فروتر

### ۱- astabadh

۲- نام یکنفر استبد در سال ۵۰۲ و ۵۰۳ ذکر شده است (کتاب منسوب به استیلیتس، ریت) مقایسه شود با مارکوارت، ایران شهر، ص ۱۲۸، یادداشت ۴.

۳- رك ضمیمه دوم.

۴- کلمه شهربان Shahrabnan (شهربان Shatrapan)، که در یکی از عبارات آسیب دیده کتیبه پایکولی دیده میشود، (بند ۳۰، چاپ هرتسفلد، مقایسه شود با فهرست لغات، شماره ۹۷۸) ظاهراً نام قدیم مرزبانان بوده. مقایسه شود با لقب سابق الذکر شهریو آمارکار (شهرپو راشرپو) مینوشتنند و در زبان پهلوی اشکانی خشرپو. Khshatrpav آمده). قطعاً در دوره اول ساسانیان حکام ایالات را شهربان یا پنذخش bidhakhsh (بتختش bitakhsh هرتسفلد پایکولی، لغت شماره ۲۱۴) گفته اند، لفظ مرزبان بعدها متداول شده، چه این لفظ در کتیبه های آغاز دوره ساسانیان دیده نمی شود، حتی در کتیبه کعبه زردشت هم که در آن نام و عنوان بسیاری از حکام دولت ذکر شده است، از این عنوان اثری نیست. و نیز در قطعات باقیمانده کتیبه پایکولی برخلاف انتظار بنظر نرسیده است. گمان می کنم برای اولین بار این عنوان در زمان بهرام پنجم (۴۳۸-۴۲۰) بنظر میرسد در آن عهد بود که یکنفر مرزبان بحکومت ارمنستان گماشته شد و ترسه برادرشاه عنوان و مقام مرزبان کوشان گرفت، یعنی حکمران ولایات سرحدی کوشان (مارکوارت، ایران شهر، ص ۵۲). در کتیبه کعبه زردشت عناوین والقباب دیگری، که با شاه ترکیب شده، دیده می شود (ارمنان شاه، مروشاه، کرمان شاه، سکان شاه و غیره و نیز رك به ص ۱۲۲ کتاب حاضر). همچنین عناوین دیگری که به خودای ختم میشود مذکور است. عنوان بعضی از شهربانان منجمله شهربان همدان (اهمذان شهرب، سطر ۲۲) و گند Gadhe یا اصفهان (گندی شهرب Gadhe-shahrabh، سطر ۳۲) و حکمران نیریز (نگریج شهرب، سطر ۳۴) آمده است. همچنین عنوان پنذخش نیز در آن کتیبه مذکور است.



نیز بوده‌اند، که بروایات داخلی فرمانروایی میکرده‌اند.<sup>۱</sup>

آمینوس اغلب ولایاتی را، که در زمان او تحت حکمرانی بدخش‌ها و پادشاهان جزء و ساتراپها اداره میشد، نام برده است<sup>۲</sup> (بدخش علاوه بر حکومت، ریاست اسواران ولایتی را هم عهده‌دار بوده است). اسامی ایالات ایران بنا بر روایت او از این قرار بوده است: آشور، خوزستان، ماد، پارس، پارت، کرمان بزرگ، هیرکانی (گرگان)، مرو، بلخ، سفد، سکستان، ولایت سکه‌های ماوراء آمودون، سربیکا، هرات، ولایت پاروپا نیزادها، زرننگ، رنج، گذروزی. علاوه بر این ایالات بزرگ، ولایات کوچکتری هم بوده، که ذکر نام آنها را بی‌حاصل دانسته است. این قلمدادی که آمینوس کرده است، جز در مورد سربیکا، که گویا مبالغه آمیز است، درست بنظر می‌آید دولت شاهنشاهی ساسانیان در قرون سوم و چهارم از سمت شمال و مشرق توسعه بسیار داشته و بر طبق تفحصات آقای هرتسفلد<sup>۳</sup>، پس از فتوحات و هرام دوم، که در ۲۸۴ میلادی واقع شد، کشور ساسانیان در مشرق ایران کنونی شامل ممالک ذیل بود: گرگان (هیرکانی) و تمام خراسان<sup>۴</sup>، که در آن زمان بسی وسیع‌تر از

۱- دك بالانر ص ۱۲۲.

۲- كتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۱۴.

۳- پایکولی، ص ۴۳.

۴- هرتسفلد حدود خراسان را در عهد ساسانیان معلوم کرده است (پایکولی، ص ۳۷) از این قرار: دروازه‌های کاسپین نزدیک ری، کوههای البرز، گوشه جنوب شرقی بحر خزر، دره اترک، خطی مطابق راه آهن ماوراء خزر تا لطف آباد، خطی که از صحرای تجند و مرو گذشته و در زیر کرکی بجیحون میرسد. موافق مسکوکات سکایی - ساسانی، که بدست آمده، این خط سرحدی از قتل سلسله جبال حصار گذشته به پامیر میرسیده و از آنجا بسمت جنوب مایل گشته و بامتداد قطعه از جیحون، که بدخششان را در میان گرفته، سیر کرده بقله هندوکش میرسیده است. از آن نقطه خط سرحدی بسمت مغرب برگشته و در امتداد سلسله هندوکش و ملحقات آن بجنوب هرات رسیده و در ناحیه جنوب ترشیز و خاف قهستان (کوهستان) را قطع کرده، باز بدروازه‌های کاسپین می‌پیوسته است.

امروز بود، جزء ایران محسوب می‌شد و گویا خوارزم و سغد و سگستان، که حدود آن خیلی وسعت داشت با ایالت مکوران و توران نیز ضمیمه آن بوده است. از طرفی هم ممالک ناحیه وسطای رودسند و مصب‌های آن شط‌کچه<sup>۱</sup> و کاثیاوار<sup>۲</sup> و مالوا<sup>۳</sup> و ایالات ماوراء این ممالک جزء قلمرو ساسانی بشمار بوده است، مگر دره کابل و پنجاب، که بکوشانیان تعلق داشته است.<sup>۴</sup>

نلد که<sup>۵</sup> باستناد بعض منابع عربی گوید، که ایالات ذیل هر يك تحت فرمانروایی یکنفر مرزبان بوده است: ارمنستان (بعده از ۴۳۰)، بیت آرامائی، پارس، کرمان، سپاهان، آذربایجان، طبرستان، زرننگ، بحرین، هرات، مرو، سرخس، نیشابور (نیوشاهپور = ابرشهر)، طوس. بعضی از این ولایات وسعت زیادی نداشته و رویهم‌رفته گویا ساتراپ‌نشین‌های عهد ساسانی هم مانند زمان هخامنشیان دارای حدود ثابتی نبوده است. شاهنشاه بر حسب اقتضا مرزبانان را با ایالات و ولایات می‌فرستاده و بنا بر مصالح وقت حدود حکمرانی آنان را بزرگ و کوچک می‌کرده است. ظاهراً در اغلب موارد جنبه لشگری مرزبانان بر جنبه کشوری آنان رجحان داشته است، زیرا نظر بتمرکزشدیدی، که دولت ساسانی دارا بود، کارهای کشوری را مأمورین جزء (شهریک<sup>۶</sup> و دیهیک<sup>۷</sup> اداره می‌کرده‌اند. در زمان جنگ مرزبانان، غالباً مانند سرداران دیگر در زیر فرمان سپاهبذان بوده‌اند.<sup>۸</sup>

در اوایل قرن پنجم میلادی یکنفر پاژکوسپان تحت فرماندهی سپاهبذ قرار داشت. در زمان بهرام پنجم یزدگشسپ پاژگوسپانی داشت.<sup>۹</sup>

۱- Katchh

۲- Kathiavar

۳- Malva

۴- هر تسفلد؛ پایکولی، ص ۴۷.

۵- طبری، ص ۴۴۶.

۶- shahrigh

۷- dehigh

۸- استیلیتس دروغی، ریت، ص ۶۱.

۹- دك ضمیمه دوم.

مرزبانان از میان نجبا درجه اول انتخاب میشده‌اند.<sup>۱</sup> گاهی در کتب ذکر شده است، که فلان مرزبان قصری در پایتخت داشت.<sup>۲</sup> از علائم مخصوصه افتخارات مرزبان یکی آن بود که تختی سیمین<sup>۳</sup> باو عطا شده باشد، و مرزبان - شهردار فرمانفرمای ایالت الان و خزر حق داشت، که بر تختی زرین بنشیند.<sup>۴</sup> مرزبان ابر شهر ملقب به کنارنگک بوده است.<sup>۵</sup>

ایالات را با جزائی چند تقسیم کرده، هر یک را يك استان<sup>۶</sup> می گفته‌اند. حاکم يك استان را استاندار میخوانده‌اند. نام استاندار کشکر و استاندار میشان در کتب مذکور است.<sup>۷</sup> در نصیبین مردی بابای<sup>۸</sup> نام، که از دودمان سلطنتی بود، «افتخاراً برای امنیت سرحد»<sup>۹</sup> سمت استانداری یافت. ظاهراً استانداران، که مثل مرزبانان قوه نظامی هم در اختیار خود داشته‌اند<sup>۱۰</sup>، در اصل مباشر املاک سلطنتی

۱- يك نفر سورن نام در زمان خسرو اول مرزبان ارمنستان شد (پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۸۳). شاهپور وراز، که در عهد نرسه مرزبان آذربایجان بود، یکی از اشراف درجه اول محسوب میشده (فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۲۹). شهرین از دوده مهران مرزبان بیت درائی و ناحیه Cosseens بود (هوفمان، ص ۶۹). پیران گشمسپ، از همین دودمان، مرزبان گرزان واران و فرمانده چندین هزار سوار بود (ایضاً ص ۷۹-۸۷). وهریز؛ که ظاهراً از خاندان ساسانی بوده (نلدکه، طبری، ص ۲۴-۲۲۳)، پس از آنکه یمن بتصرف خسرو اول نوشیروان درآمد، مرزبان آنجا شد.

۲- نهاییه، ص ۲۵۲.

۳- طبری، ص ۸۶۴، نلدکه، ص ۱۰۲.

۴- نهاییه، ص ۲۲۷.

۵- بالاتر، ص ۱۲۸، یادداشت ۲ را ببینید.

۶- Istan

۷- مقایسه شود باهنینگک، مجله هند و ایران، ۱۹۳۳، ص ۲۲۴ و بعد.

۸- Babhai

۹- هوفمان، ص ۹۳.

۱۰- نلدکه، طبری، ص ۲۴۸.

بوده‌اند<sup>۱</sup> و احتمال می‌رود، که این سمت را همواره دارا بسوده باشند، حتی وقتی هم که حکومت نظامی ایالتی از ایالات بآنان رجوع می‌شد، اگر در آن محل از املاک سلطنتی چیزی بود، مباشرت و اداره آن را هم بعهده داشتند<sup>۲</sup>.

تقسیم ایالات به بخش‌ها فقط از جهت مقتضیات اداری بوده‌است. نلدکه گوید که هر یک از بخشهای کوچک (که آن را شهر و کرسی آن را شهرستان می‌گفته‌اند<sup>۳</sup>، در تحت حکومت یکنفر شهریگک بود و این شهریگک را از میان دهقانان اختیار مینمودند<sup>۴</sup>. در رأس دبه و مزارع تابع آن (روستاگک = رستاق) یکنفر دبهیگک قرار داشت<sup>۵</sup>.

۱- در زبان ارمنی کلمه استان Ostan در آغاز اطلاق میشده است. بر ولایت یا شهری، که تعلق پادشاه داشت (هوشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۲۱۵) و افواج ساخلوی استان را استانیگک می‌گفتند.

۲- بعقیده اشتاین (سالنامه‌های ییزانسی و یونانی جدید، ص ۵۹، یادداشت ۲) عنوان حکمران استانهای مهم دار dar بوده است و نیز بعقیده او عامل غیر مذهبی، که دارای عنوان رف باشد (نلدکه، طبری: ص ۴۸-۴۴۷) هرگز وجود نداشته.

۳- نلدکه، طبری، ص ۴۴۶، هوفمان، ص ۲۳۹. باید در نظر داشت، که در متون پهلوی کلمه شهر ظاهراً همیشه بمعنی «مملکت شاهنشاهی» بود و القابیکه جزء نخستین آن کلمه شهر است، همواره حاکی از عمال باند مقامی بوده، که بر همه کشور حکم آنان نفاذ داشته است.

۴- شهریگک را به عربی رئیس الکوورد ترجمه کرده‌اند (یعقوبی، چاپ هوتسماج ۱ ص ۲۰۳). در عراق شهریگک‌ها یکی از طبقات آزادان بوده‌اند، که فوق دبهکانان محسوب می‌گشته‌اند (مروج، ج ۲، ص ۲۴۰ مقایسه شود با نلدکه، طبری، ص ۴۴۶). بنا بر روایت نهایه، خسرو دوم تقسیمات جدیدی معمول داشت و کشور را به ۳۵ واحد اداری تقسیم نمود (برون، ص ۲۲۳).

۵- هوفمان، ص ۲۳۹. ظاهراً دبهیگک = دبه سالار است (پلادزی، نلدکه، طبری، ص ۴۴۱).

## فصل سوم

### آیین زردشتی دین رسمی کشور

تأسیس شریعت رسمی - نگارش اوستا در زمان ساسانیان - تفاوت دین زردشتی عهد ساسانی بادین زردشتی بعد از ساسانیان - عقاید زروانیه - آتشکده‌ها - تقویم - اعیاد و جشنها - نجوم عامیانه.

ساسانیان از ابتداء بارو حسانیون زردشتی متحد شدند و این رابطه محبت در میان دین و دولت تا آخر عهد آنان استحکام داشت.

بنابروایت پارسیان<sup>۱</sup>، اردشیر اول پس از جلوس هیربدان هیربد تنسرا فرمان داد، که متون پراکنده اوستای عهد اشکانی را جمع و تألیف کند، تا آنرا کتاب رسمی و قانونی قرار دهند<sup>۲</sup>. شاهپور اول پسر اردشیر چون بشاهی نشست،

---

۱- دو روایتی، که در کتاب سوم و چهارم دینکرد مسطور است، اهمیت خاصی دارد. اما نکات راجع باوستای هخامنشی محققاً مجعول است. باقی مطالب این دوروایت ظاهراً تاحدی آمیخته با افسانه است. مقایسه شود با ضمیمه اول این کتاب.

۲- دینکرد، کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، متن ص ۴۵۰، ترجمه ۵۶۹. وست، متون پهلوی، ج ۲ مقدمه ص XXXI؛ ایضاً کتاب چهارم، پشوتن سنجانا، ج ۹، متن ص ۴۵۶، ترجمه ص ۵۷۸، وست، ج ۲، ص ۴۱۲؛ اردای و پسر از نامگک بخش ۱،

کتاب علمی راجع بطب و نجوم و حکمت را از هندی و یونانی و سایر السنه گرفته، به کتاب دینی الحاق نمود. اما بلاشک این روایت بدین صورت صحیح نیست و بعقل درست تر می آید، که بگوییم کتبی، که الحاق کردند، نتیجه قریب دانشمندان ایرانی بوده، که در تحت تأثیر نفوذ یونانی نگاشته بودند، اما نفوذ هند در آن آثار ظاهراً در ازمنه متأخر رسوخ کرده است.

بفرمان شاهپور رونوشتی از اوستای تنسر در معبد آذرگشنسپ در شیز<sup>۱</sup> نهادند، اما مجادلات و اختلافات مذهبی پایان نرسید و شاهپور دوم برای ختم این گفتگوها مجمعی بریاست آذربدی مهرسپندان، که موبد بزرگ بود، تشکیل داد. این انجمن متن صحیح و قطعی اوستارا تصویب کرد و آن را به بیست و یک نسک یا کتاب تقسیم نمود، که معادل عدد کلمات دعای مقدس یثاهوویریو<sup>۲</sup> باشد. بنابراین آذربد برای اثبات اینکه اوستای مذکور باین صورت نص صحیح است، خود را بمعرض امتحان (ور = <sup>۳</sup>) آتش در آورده رخصت داد، تا فلز گداخته بر سینه اور یزند.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های دینی

بنابراین اوستای ساسانی، که قسمت کوچکی از آن فعلاً باقی است و خلاصه قسمت‌های مفقود آنرا در کتاب هشتم و نهم دینکرد، که در قرن نهم میلادی بزبان پهلوی نوشته شده، می‌بینیم<sup>۴</sup>، نه تنها مشتمل بر احکام دینی بوده، بلکه حکم دایره - المعارف بزرگی داشته، که در آن علوم مختلف مندرج بوده است. علم مبداء و معاد و اساطیر الاولین و نجوم و علم تکوین و امور عامه و طبیعی و فقهیه و حکمت عملیه عهد ساسانی همه بر اساس ۲۱ نسک اوستا استوار بوده است. بسیاری از متون، که

۱- گنجی شیزگان یا گنجی شیز یگان یعنی گنزک در ناحیه شیز آذر بایجان، رک مارکوات-سینا، فهرست، ص ۱۰۸ و بعد. راجع بمعبد آذرگشنسپ در گنزک پایین تر را به بینید.

۲- yatha ahu vairyo

۳- ordalie

۴- رک بالاتر ص ۷۵-۷۴.

بزبان اوستایی نوشته شده، ظاهراً اثر قلم اشخاصی است، که در تدوین اوستای ساسانی دست داشته‌اند و نیز احتمال می‌توان داد، که قبل از تدوین اوستای ساسانی، بعضی از کتب مزبور بزبان پهلوی موجود بوده و در آن تاریخ بزبان اوستایی نقل و در کتاب مقدس درج گردیده باشد.<sup>۱</sup>

خلاصه نسک‌های اوستا، که در دینکرد دیده میشود، از حیث تفصیل بسیار مختلف است. دینکرد اطلاعات مبسوطی راجع بنسک‌های حقوقی بدست می‌دهد، ولی نسک‌هایی را که مربوط بعلم مبداء و معاد و تکوین است، در چند کلمه خلاصه می‌کند.

گاهی شخص بفکر می‌افتد، که چرا قسمت بیشتر اوستای ساسانی، در ازمنه اسلامی نابود شده است. میدانم، که مسلمانان زردشتیان را اهل کتاب می‌شمرده‌اند، بنابراین نابود شدن کتب مقدس آن طایفه را نمیتوان بتعصب اسلامیان منسوب کرد و چنانکه دیدیم بیشتر قسمت‌های اوستای ساسانی در قرن نهم میلادی هنوز موجود بوده، یا لاقلاً ترجمه پهلوی آنها بانضمام تفسیر معروف بزند را در دست داشته‌اند. مسلماً صعوبت زندگانی مادی، که در آن تاریخ گریبان گیر زردشتیان شده بود، مجال نمیداد که نسلا بعد نسل این مجموعه بزرگ مقدس را رونویس کنند و از اینجا پی می‌بریم، که چرا نسک‌های حقوقی و نظایر آن در طاق نسیان مانده است، زیرا که در آن زمان دولت زردشتی وجود نداشت و نسک‌های حقوقی بیفایده و خالی از اهمیت و اعتبار می‌نمود. اما چرا نسک‌هایی را، که شامل علم مبداء و معاد و تکوین و سایر علوم اساسی بود، حفظ نکردند؟ قرآینی در دست داریم، که از روی آن میتوان گفت شریعت زردشتی در قرن نخستین تسلط عرب تاحدی اصلاح شده و تغییر پیدا کرده است و زردشتیان خود مایل بوده‌اند، که بعضی از افسانه‌ها و اساطیر عامی و بعضی از اعتقاداتی را که، در فصول اوستا ثبت شده بود، حذف

۱- دك نیبر گك، مجله آسیایی، ۱۹۳۱، ص ۲۶ و ۲۷.

کنند. راجع باین مطلب در آخر فصل هشتم این کتاب تفصیلی خواهیم آورد.<sup>۱</sup> در هر حال اگر قواعد مذهبی اوستای کنونی و کتب الهیات پهلوی را، که فعلاً در دست است، باقطعات پراکنده و اشارات مختصری، که راجع بدین ایرانیان عهد ساسانی در آثار مؤلفان خارجی (از بیزانسی و سریانی و ارمنی) موجود است، مقایسه و مطابقه کنیم، اختلافات عجیبی مسی‌بینیم و این اختلافات بیشتر مربوط بقصص و اساطیر و علم تکوین است.

در مطالعه روایاتی که از منابع نصرانی در دست است، بیش از هر چیز يك نکته جلب توجه میکند و آن مقام فائقی است، که خورشید در آیین مزدیسنی ساسانیان دارا بوده است. یزدگرد دوم باین عبارت سو گند یاد میکند:

« قسم بافتاب. خدای بزرگ، که از پرتو خویش جهان را منور و از حرارت خود جمیع کائنات را گرم کرده است»<sup>۲</sup>. و این پادشاه سه‌چهار بار سو گند آفتاب را تکرار کرده است<sup>۳</sup> وقتی که روحانیون عیسوی را بتربک آیین خود واداشتند، شرط کردند که بجای معبود سابق خود خورشید را بپرستند و این نکته در رسائل شهدای سریانی بکرات تصریح شده است. شاهپور دوم به سیمون بر صبعی<sup>۴</sup> قول داد، که برجان او ببخشد، بشرط آنکه آفتاب را ستایش کند<sup>۵</sup>. در زمانیکه بامر یزدگرد

۱- بعقیده نیرنگ (دین، ص ۱۴-۸-۲۹ و ۴۲۶) اوستا در مدارس دینی همیشه سینه به سینه حفظ میشده و تدوین قوانین اوستایی در اثر رقابت ادیان خارجی (دین یهود، مسیحی، بخصوص مانوی) صورت گرفته است، که دارای کتب مقدس بوده اند، ولی این اوستای مدون عملاً هرگز اهیتی نداشته است و بهمین علت هم بعدها بعضی نسکهای ناسانی فراموش شده.

۲- الیزه؛ لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۷.

۳- ایضاً، ص ۱۹۸.

۴- Barsabbae

۵- لایور، ص ۶۵؛ مقایسه شود با سزومن Sozomene، کتاب ۲، بند ۹، فقره ۵، که شروع فوکس در مجله کاما، شماره ۱۴، ص ۱۰۲ بنقل آن پرداخته است.



دوم عیسویان ارمنی تعقیب میشدند، لئونس<sup>۱</sup> کشیش عیسوی به تن شاهپور رئیس محکمه مذهبی چنین گفت: «در ابتداء تو ستایش خورشید را بما تحمیل کردی و حال مدعی هستی، که این تحمیل بنا بر فرمان شاهنشاه بوده است و تو بیانگت بلند خورشید را خواندی و اورا باین طریق ستایش کردی»<sup>۲</sup>. در موقع دیگر «خورشید را باین ترتیب ستایش کردند، که چند قربانی با اجرای مراسم مجوسی تقدیم نمودند»<sup>۳</sup> بنا بر روایت پرو کوپیوس (جنگک ایران، کتاب اول، بند ۳) از احکام مغان این بود، که شمس طالع را باید ستایش کرد.

حالا به بینیم این خدای خورشید کیست؟ در کتابهای اوستایی یکی از ایزدان هور<sup>۴</sup> (هور، خور)، یا هورخشیت<sup>۵</sup> (خورشید، که بمعنی خور قادر و قاهر است) نام دارد، اما گویا هیچوقت مقام چندان مهمی نداشته است. پس در حقیقت مغان عهد ساسانی، اگر آفتاب را می پرستیدند، مرادشان هور نبوده، بلکه مهر راستایش میکرده اند و این مهر همان میسر است، که در پشت های عتیق ذکر شده است و همان است، که بابلیان آنرا با شمس، خدای آفتاب خودشان، یکی دانسته اند و مهر پرستان مغرب از آن<sup>۶</sup> ساخته بودند<sup>۷</sup>.

الیزه عبارت ذیل را از زبان رئیس خلوت پادشاه ایران نقل میکند: «شما نمیتوانید از پرستش خورشید امتناع بورزید، زیرا که خورشید از پرتو خود عالم را روشن میکند و با گرمی خویش غذای انسان و حیوان را میرساند و بسبب خوان نعمت بیدریغی، که گسترده و سخای شاملی که دارد، اورا خدای مهر نام داده اند.

۱- Leonce

۲- الیزه: لانگلو، ج ۲، ص ۲۳۷.

۳- ایضاً ص ۹۹۱.

۴- Hvar

۵- Hvar-Khshaeta

۶- Sol invictus

۷- کرمون، اسرار میتر، چاپ سوم، ص ۱۱ و ۸۶.

زیرا که در ذات او نه مکر و نزویر است و نه جهل و غفلت<sup>۱</sup>. مهر خدایی قادر است و پسر خدا و یاور دلیر خدایان هفتگانه است<sup>۲</sup>.

در نقش اردشیر دوم، که در اطاق بستان<sup>۳</sup>، اورهرمزد حلقه سلطنت پیدایش عطا میکند. در پشت سر شاه مهر ایستاده است و از انوار اشعه، که بر گرد سرش هاله بسته، شناخته میشود. یک مهر ساسانی هم در موزه برلن محفوظ است<sup>۴</sup>، که روی آن اسم صاحب مهر بخط پهلوی نقر شده است. نام او هومهر (نوشته شده: هومیترا) است و بمناسبت این نام هیکل نیم تنه مهر را با هاله نورانی در گرد سر نقش کرده و اراده آفتاب را، که دو اسب بالدار میکشند، طرح ریخته است. در نقوش قدیم یونانی اراده آفتاب را، که دو اسب بالدار میکشند. طرح ریخته است. در نقوش قدیم یونانی اراده آفتاب را، چهار اسب میبرد<sup>۵</sup>، لکن در نقشی، که بر مهر مزبور هست و همچنین در پارچه<sup>۶</sup>، که در موزه سنکاننر<sup>۷</sup> بروکسل دیده می شود، آن اراده را فقط دو اسب میکشد. چون این پارچه از روی نمونه عهد ساسانی یافته شده<sup>۸</sup>، معلوم میشود، که در آن زمان بجای چهار اسب نقش دو اسب را متداول کرده بودند<sup>۹</sup>.

نصوص متعدده اوستا ثابت میکند، که پرستش عناصر طبیعی از اصول دینانت زردشتی بوده، چنانکه میدانیم زردشتیان کمال مواظبت را مرعی میداشته اند، که آب و آتش و خاک را آلوده نکنند. مؤلفان خارجی هم این مطلب را تأیید کرده اند.

۱- لانگلو، ج ۲، ص ۲۲۷.

۲- یعنی امش سبنتها (پهلوی امهر سپندان). الیزه، لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۶. در باب نسبت مهر با آفتاب رک نیبرگگ، دین، ص ۳۸۵ و بعد.

۳- رک پایین تر، اواخر فصل پنجم.

۴- هر تسفلد، سالنامه مجموعه های آثار هنری پروس، ج ۴۱، جزوه ۲، ص ۱۰۸.

۵- مقایسه شود با نیبرگگ، مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۹۱ و ما بعد.

۶- Cinquantenaire

۷- هر تسفلد، همانجا، ص ۱۰۶.

آگائاس گوید (۲/۲۴): «ایرانیان احترام آب را بیش از هر چیز واجب می‌شمردند، چنانکه حتی صورت خود را در آب نمی‌شستند و جز برای آشامیدن آب دادن به نباتات باین عنصر مقدس دست نمی‌زدند». در کتاب وندیداد شرح مبسوطی راجع به آب و تأثیر آن در تطهیر مندرج است. فقط چیزی، که در تطهیر مؤثرتر از آب محسوب می‌شد، بول گاو بود.

اما آتش در این آیین خیلی مهمتر از سایر عناصر بوده است<sup>۱</sup>. اوستا آتش را پنج نوع می‌شمارد و نام آنها در بسنای ۱۷ و ۱۱ مذکور و در تفسیر پهلوی آن بسنا مندرج است و در کتاب بندهشن نیز اسامی این آتش‌ها بامختصر اشتباهی نقل شده است. آن آتشها از اینقرارند: برزسوه<sup>۲</sup>، که آتش معابد (که آنرا آتش وهرام

۱- هرتل در يك سلسله مقالاتی، که تحت عنوان «منابع و تحقیقات هند و ایرانی» نوشته است بخصوص در جزوه ششم آن موسوم به «تعالیم آتش نزد آریایی‌ها» آتش پرستی هندیان و ایرانیان قدیم را خواسته است اثبات کند. کوشش او بر اینست، که ثابت کند، که تقریباً همه اصطلاحات دیناتی زردشتیان و حتی اصطلاحات حکمت عملی معموله آنان، که در زبان فرس قدیم هست، درست فهمیده نشده و در واقع همه آنها مربوط به پرسنش آتش است و ایرانیان عنصر آتش را در عالم صغیر و کبیر نافذ میدانستند. بعقیده ما آنچه هرتل گوید، خالی از حقیقتی نیست، اما تاویلی که ایشان از متون اوستایی کرده‌اند، بنظر ما خیلی محدود می‌آید و قسمتی از آن بی‌مطالعه است. اگرچه تاوادیا در تأیید قول هرتل دلایل و حجتهایی از کتب پهلوی استخراج کرده و در اثبات آن کوشیده است. تحول در عقاید و افکار دینی ایرانیان، که قبل از زردشت شروع شده و بعد در اثر اصلاحات این پیشوا قوت جدیدی گرفت، بعد از اوهم ادامه داشته است و در اثر تماس با اعتقادات مردم غیر ایرانی آسیای قدامی تدریجاً مفاهیم جدیدی با اصطلاحات دینی عتیق افزوده شد. در باب عقاید تاوادیا در تأیید گفته‌های هرتل يك بمطالعات هند و ایرانی تقدیم به ویلهلم گیگر *Studia Indo-Iranica, Ehrengabe fur Wilhelm Geiger*، ۱۹۳۱، ص ۲۳۷ و بعد.

میگفته‌اند) و آتشی است که در استعمالات عادی بکار میرود، و هوفریان<sup>۱</sup> یعنی آتشی، که در جسم مردم و جانوران است، اوروازشت<sup>۲</sup> آتشی که در نباتات پنهان است، وازشت<sup>۳</sup> آتشی، که در ابر است، در ابر است، یعنی صاعقه، سپنشت<sup>۴</sup> آتشی که در بهشت در حضور اهورمزدا میسوزد. ظاهراً شکوه و اقبالی، که پیوسته همراه شاهنشاهان حقیقی آریایی بوده، یعنی خورنه<sup>۵</sup>، که در زبان پهلوی خور<sup>۶</sup> و در فارسی فر شده است، مظهر ناسوتی این نوع پنجم از آتش بوده است.<sup>۷</sup>

آتش مشخص و مجسم را، که در اوستا آتسر<sup>۸</sup> و در زبان فارسی متوسط آذر<sup>۹</sup> میباشد، اکثر پسر اهورمزدا خوانده شده. عیسویان گاهی آتش مقدس زردشتیان را دختر اهورمزدا نامیده‌اند، چنانکه هشونام کشیش عیسوی که از روی خشم آتش یکی از آتشکده‌ها را خاموش کرد، گفته است: «نه آن خانه خانه خدا، نه آن آتش دختر خدا بود، بلکه دختری بود دستخوش هوس شاهان و گدایان!»<sup>۱۰</sup> اما احتمال میرود، که اعتقاد باینکه آتش دختر اهورامزداست، از جمله تغییراتی باشد، که نزد ارمنیان زردشتی صورت گرفته است، زیرا که در آثار عامیانه ارمنه،

۱- Vohufryana

۲- Urvazishta

۳- Vazishta

۴- Spenishta

۵- Xvarenah

۶- Khvarr

۷- دارمستر، زد - اوستا، ج ۱، ص ۱۵۱ و بعد. هرقل، آتش پرستی آریاییها، [

ص ۱۶ و آتش شاهی و آتش پیروزی در اوستا

Die awestischen Herrschafts - und Siegesfeuer

(رسالات آکادمی ساکس، ۱۹۳۱).

۸- atar

۹- Adhur

۱- هوفمان، ص ۳۵.

هنوز هم آتش مجسم را موجودی مؤنث می‌شمارند.<sup>۳</sup> آگائئاس (۲/۲۵) از مقدس بودن آتش در نزد ایرانیان سخن‌ها رانده است. در آن قسمت از اوستای ساسانی، که فعلاً مفقود الاثر است، مطالب بسیار راجع به آتش الهی و نعمای حاصله از آن و تکالیف انسان نسبت به آتش مندرج بوده است.<sup>۴</sup>

در علم مبداء و معاد و علم تکوین، که اجزاء مهمه آن در یشت‌های عتیق موجود است، دانشمندان متأخر بسطی داده و اصول آنرا چنان کلینت بخشیده‌اند، که شامل عمر جهان میشود.<sup>۵</sup>

بنابر اصول مزبور، عمر دنیا بالغ بر ۱۲۰۰۰ سال است، در سه هزار سال نخستین عالم اوهرمز (یا عالم روشنی) و اهریمن (یا عالم تاریکی) در جوار یکدیگر آرام میزیسته‌اند. این دو عالم از سه جانب نامتناهی بوده، فقط از جانب چهارم یکدیگر محدود میشده‌اند. دنیای روشن در بالا و عالم ظلمانی در زیر قرار داشته و هوا فاصله آنها بوده است. مخلوقات اوهرمز در این سه هزار سال در حال امکانسی (مینو گیها)<sup>۶</sup> بودند. سپس اهریمن نور را دیده در صدد نابود کردنش برآمد.

اوهرمز، که از آینده آگاهی داشت مصافی بمدت ۹۰۰۰ سال با وی طرح افکند اهریمن، که فقط از ماضی آگاه، رضا داد. آنگاه اوهرمز باو پیشگویی کرد، که این جدال با شکست عالم ظلمت خاتمه خواهد یافت. از استماع این خبر

۱- ابگیان، اعتقادات عامیانه ارمنیان Der armenische Volksglaube Abeghian، لپیژنگ، ۱۸۹۹، ص ۶۷.

۲- مثلاً رك به دینکرد، کتاب نهم، فصل ۳۵، فقره ۱۱، فصل ۵۷، فقره ۱۵-۱۲، فصل ۵۸، فقره ۲۱.

۳- وست روایات بندهشن و زندگی وهمن یشت (زندبهمن یشت) و قسمت‌هایی از زاد سپرم را در متون پهلوی خود، ج ۱، ترجمه کرده است. راجع به بندهشن رك به ص ۷۵، یادداشت ۱ کتاب حاضر و نیز کریستنسن، کیانیان، ص ۴۴ و ما بعد).

اهریمن سخت متوحش شد و مجدداً بعالم تاریکی درافناد و سه هزار سال در آنجا بیحرکت بماند. اوهرمزد در این فرصت دست بآفرینش جهان زد و چون کار خلقت پ پایان رسید، گاوی را بیافرید، که موسوم بگاو نخستین است. پس آنگاه انسانی بزرگ خلق کرد بنام گیومرد<sup>۱</sup> ( بزبان اوستایی گسی مرتن<sup>۲</sup> معنی حیات مائت = کیومرث) که نمونه نوع بشر بود.

آنگاه اهریمن بآفریدگان اوهرمزد حمله برد و عناصر را بیالود و حشرات و هوام ضاره را بیافرید، اوهرمزد در پیش آسمان خندقی کند. اهریمن مکرر حمله کرد و عاقبت گاو و گیومرد را بکشت، اما از تخمه گیومرد که در دل خاک نهفته بود، چهل سال بعد گیاهی رست، که اولین زوج آدمی باسم مشیگک<sup>۳</sup> و مشیانگک<sup>۴</sup> از آن بیرون آمد. دوره آمیزش نور و ظلمت، که آنرا گمیزش گویند، شروع شد. انسان در این جنگ خیر و شر، به نسبت اعمال نیک یا بد خود، از باران نور یا از اعوان ظلمت شمرده میشود. آنکه در راه راست قدم برداشته باشد، پس از مرگ باسانی از پل چینوت<sup>۵</sup> عبور کرده وارد بهشت میشود و این پل برای بدکاران بنازکی دم شمشیر میرسد، بقسمی، که گناهکار بجهنم میافتد و عذابی شایستی گناه خود می بیند. کسانی که اعمال نیک و بدشان مساوی است، در عالم همیستگان<sup>۶</sup> یا برزخ<sup>۷</sup> خواهند ماند، که نه کیفری در آنجا هست نه پاداشی. سه هزار سال پس از ظهور انسان، زردشت برای تعلیم خلائق و هدایت آنان بدین بهی ظهور کرد. در موقع ظهور او بیش از

۱- Gayomard

۲- Gaya maretan

۳- Mashpagh

۴- Mashyanagh

۵- Tchinvat

۶- Hamnstaghan

۷- برای اشتقاق این لغت رك به مقاله نیبرگ در مطالعات شرقی، که بافتخار دستور جی صاحب الخ در سال ۱۹۳۴ در اکسفورد بچاپ رسیده است. ص ۳۴۶.

سه هزار سال از عمر دنیا باقی نمانده بود.

در آخر هر هزار سال از ذریه زردشت، که در دریاچه‌ای پنهان است، بکنفر منجی یا سومیانس<sup>۱</sup> (دراوستا: سوشیانت) بطور خارق‌العاده قدم به عالم هستی مینهد. در وقت تولد آخرین منجی که سوشیانس خاص باشد، جنگ قطعی بین خیر و شر در میگیرد. دلیران و دیوان داستانی مجدداً برای نبرد دنیا می‌آیند و عاقبت همه مردگان برخیزند و ستاره دنباله‌دار موسوم به گوچهر<sup>۲</sup> بر زمین افتد و زمین مشتعل گردد، بقسمی که همه معادن و فلزات گداخته شوند و چون سیل سوزان جاری گردند. جمله آدمیان از زندگان و مردگانی، که زنده شده‌اند، باید از این سیل بگذرند و آن سیل برای نیکان چون شیر گرم و ملایم خواهد شد. مردمان پس از این امتحان ظاهر شده بهشت درآیند. بعد از آخرین مبارزه که خدایان بادیوان کنند، جنود اهریمن شکسته شود و اهریمن الی الابد در ظلمات فرورود، زمین صاف و مسطح گردد و جهان پاکیزه و مطهر شده، بی‌شایبه کدورتی ابدالابد بماند. این حالت را<sup>۳</sup> فرشکرد<sup>۴</sup> گویند، که بمعنی تصفیه و تجدید است (دراوستایی فرشو کرتی<sup>۵</sup>).

نیبرگ در چند مقاله مندرج در مجله آسیایی (شماره اول سنه ۱۹۲۹، ص ۱۹۳ و ما بعد و شماره دوم، ۱۹۳۱، صفحه ۱ و ما بعد و ۱۹۳۳ و ما بعد) با دقت نظر فوق‌العاده مطالب و اشارات پراکنده‌ای، که در فصل نخستین کتاب بندهشن راجع بتکوین عالم هست بیرون کشیده و تنظیم کرده است<sup>۶</sup>. از جمله ثابت میکند، که در فصل اول

#### ۱- Soshyans

#### ۲- Gotchihr

۳- معنی این اصطلاح دینی تبدیل صورت Transfiguratoin است (شدر، صورت اصلی الخ، ص ۱۱۴). مقایسه شود با لومل، مجله ایران و هند، ج ۱، ص ۲۹ و بعد؛ یونکر Worter und gachen، ۱۲، ص ۱۳۲ و ما بعد؛ نیبرگ، مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۸۶ و ما بعد.

#### ۴- Frashkard

#### ۵- Frashkereti

۶- در قسمت اول این سلسله مقالات مؤلف فصل اول و سوم بندهشن و چند قسمت

کتاب بوندهشن معروف به «بندهشن ایرانی»<sup>۱</sup>، عبارات مفصلی داخل شده است، که متعلق بهقاید زروانیه است. ولی در بعضی قسمت‌های آن تصرفاتی بقلم یکنفر غیر زروانی بعمل آمده است. عبارتی که در این فصل گنجانیده‌اند، گویا در متن اصلی بندهشن، که هر دو نسخه فعلی بندهشن از آن گرفته شده، موجود بوده است، زیرا که در نسخه «بوندهشن هندی» هم آثاری از آن دیده میشود.<sup>۲</sup>

اما راجع بآیین زروانیان مختصری در مقدمه<sup>۳</sup> این کتاب نگاشته‌ایم؛ اکنون مفصلتر از آن سخن میرانیم.

در یکی از عبارات گائاهها ( یسنای ۳۰ ر ۳) گوهر نیکی و گوهر بدی را باین عبارت نام برده‌اند: « دو گوهر قدیم همزاد، که توأمان اعظم نام دارند». بنابراین عبارت ظاهر چنین است که زردشت باصلی اقدم، که پدر این دو گوهرس بوده، عقیده داشته است<sup>۴</sup>. بر طبق روایتی که از یکی از شاگردان ارسطو<sup>۵</sup> موسوم به اودموس رودیوس<sup>۶</sup> در دست است، معلوم میشود، که در زمان هخامنشیان راجع باین خدای

ترجمه کتاب بوندهشن

→

از مینوگی خرد و قطعه از يك متن سریانی را (که ظاهراً متعلق به عهد ساسانیان است) بخط لاتین عیناً نقل کرده و ترجمه آنرا نیز آورده است (نگاه کنید نیبرگ، ج ۲، ص ۸۵).

- ۱- دو باب دوتگارش بندهشن بالاتر ص ۷۵، یادداشت را ببینید.
- ۲- در متن نیبرگ عباراتی هست، که من بطرز دیگر تعبیر میکنم. ولی این اختلاف مربوط بکلیات مطالب او نیست.

۳- ص ۵۲. نگاه کنید بنویس، دین ایرانی The Iersian Religion، فصل ۲ و مجله آسیایی، ۱۹۲۹، ص ۲۸۷ و بعد، تحقیقات نیبرگ، که ذکر آن گذشت، و مقاله‌ای از شدر در مجله ادبیات آلمانی Deutsche Litesaturzeitung، ۱۹۳۲، ص ۲۱۱۳ و ما بعد.

۴- نیبرگ تعبیر دیگری کرده است ( دین، ص ۱۰۲ و ما بعد.

۵- داماسیوس، de primis principiis، ج ۱، ص ۳۲۲.

۶- Eudemos Rhodlos



نخستین، اختلاف عقیده بسیار بوده است و موجب مباحثات و مناقشات بسیار در الهیات و نجوم میشده است، زیرا که جماعتی آن خدای واحد قدیم را مکان (بزبان اوستایی ثوش)<sup>۱</sup> و جماعتی زمان (زرون<sup>۲</sup> به پهلوی)<sup>۳</sup> میدانسته اند. عقیده دسته اخیر پیش برده<sup>۴</sup> و آیین زروان پرستی را پیروان میترایی قبول کردند در کتیبه آنتیوخوس اول پادشاه کمازن، که در مقدمه این کتاب ذکر می‌آید از آن بمیان آمد و بعداً نیز خواهد آمد، نام زرون اکرن<sup>۵</sup> (« زمان بیکران و نامتناهی ») را بلفظ یونانی خرونوش آپيروس<sup>۶</sup> نوشته اند.

مانی که در زمان نخستین پادشاهان ساسانی بدعوت برخاست، چون میخواست گفتار خود را با اعتقاد زردشتیان زمان خویش موافق کند، خدای اعلی را زروان نامید.

دلیل اینکه آیین مزدیسنی در زمان ساسانیان بصورت زروان پرستی بوده، این است، که نه تنها کلمه زروان در آن عهد بانام اشخاص بسیارتر کیب شده است<sup>۷</sup>، بلکه يك دسته از عبارات مورخان یونانی و ارمنی و سریانی<sup>۸</sup> مؤید این مدعاست،

۱- Thvasha

۲- Zrya

۳- Zervan یا Zurvan

۴- بنا بر عقیده نیبرگ (دین، ص ۳۸۸)، مغان ماد قبل از گرویدن بدین زردشت زروان پرست بوده اند.

۵- Zrvan akarana

۶- Khsonos Apeirns

۷- وزن دنك، چگونگی تعالیم زردشت

Wesendonh, Das wesen der Lehre

Zarathustros

لیپزیگ ۱۹۲۷، ص ۱۹.

۸- کریستنسن، تحقیقات درباره مذهب زردشت در ایران قدیم، ص ۴۷ و بعد نیبرگ، دین، ص ۳۸۰ و بعد. دومناس، بولتن شرقی، ج ۷، ص ۵۸۷ و ما بعد. درباره متون ایرانی راجع به زروان در کتاب Zaehner، زروانیکا، Zurvanika، ص ۳-۱، بولتن شرقی، ج ۹، ص ۳۰۳ و بعد و ۵۷۳ و بعد و ۸۷۱ و بعد.

که قدیمترین آنان تئودور مویسوستی (حدود ۴۲۸ - ۳۶۰ میلادی) است. کتاب تئودور مذکور از میان رفته است، لکن فوتیوس<sup>۱</sup> مقدار قلیلی از آن استخراج نموده<sup>۲</sup> و در دست است. فوتیوس چنین گوید: «تئودور در کتاب خود عقیده ناپسند ایرانیان را که زارادس<sup>۳</sup> (زردشت) آورده است، شرح میدهد. مقصود اعتقاد به زاروام<sup>۴</sup> (زروان) است، که زردشت او را خدای همه جهان شناخته و او را با قضا و قدر<sup>۵</sup> یکی دانسته است. زاروام قربانی کرد، تاهور میسداس<sup>۶</sup> (اورمزد) از او بوجود بیاید و هور میسداس بوجود آمد، ولی شیطان هم مقارن آن حال از او تولد یافت...» مؤلفان ارمنی عیسوی مذهب به از نیک<sup>۷</sup> (قرن پنجم)<sup>۸</sup> و الیزه<sup>۹</sup> و ماربهای بطریق<sup>۱۰</sup> (قرن ششم) و دونفر نویسنده سریانی موسوم به آذرهرمز و اناهیذ، که با موبد بسزرگ زردشتی (در قرن پنجم یا بعد از آن)<sup>۱۱</sup> مباحثه و مجادله قلمی داشته‌اند، و تئودور بارکنائی<sup>۱۲</sup> سریانی<sup>۱۳</sup> و مؤلف گمنامی، که کتاب او را نیبرگ<sup>۱۴</sup>

۱- Photios

۳- کتاب ۸۱.

۲- Zarades

۴- Zarouam

۵- Tykhel

۶- Hormisdas

۷- Eznik

۸- لانگلو، ج ۲، ص ۳۷۵.

۹- Elisee لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۰. در باب «فرمان مهرنرسه» مطالبی در کتاب

الیزه هست، که شرح آن پایین‌تر در فصل ششم بیاید.

۱۰- Marabha زاخو، کتب حقوقی سریانی، ۳، ص ۲۶۵.

۱۱- نلد که، مجادلات قلمی سریانیان بر علیه مذهب ایرانیان، ص ۳۴ و بعد.

۱۲- پونیون، کتیبه‌های ماندائی جامهای خسوا بیر، ص ۱۰۵ و ما بعد. بنویست،

جهان شرقی ۱۹۳۴، ص ۱۷۰ و بعد.

۱۳- Theodore bar Konar

۱۴- [، ص ۲۳۸ و بعد.

از سریانی ترجمه و طبع کرده است ، و کتاب یوحنا بر پنکایی<sup>۱</sup> ( قرن هفتم ) که توسط مناس<sup>۲</sup> کشف شده است<sup>۳</sup> ، همه راجع بقصه زروان اشاراتی دارند که در این جا خلاصه میشود :

زروان خدای اصیل قدیم ، قربانی ها کرد شاید فرزندی بیابد و او را اوهرمزد بنامد . بعد از هزار سال قربانی دادن ، از مؤثر بودن قربانی های خود بشک افتاد ، عاقبت دو پسر در بطن او موجود شد<sup>۴</sup> ، یکی اوهرمزد ، که قربانی ها بنام او کرده بود ، دیگر اهریمن ، که زاده شک و تردید او بود . زروان پادشاهی عالم را بکسی وعده داد ، که اول بحضور او بیاید . پس اهریمن پیکر پدر خویش<sup>۵</sup> را بشکافت و در مقابل او ظاهر شد . زروان پرسید : « کیستی ؟ » . اهریمن در پاسخ گفت : « منم پسر تو » . زروان گفت : « پسر من معطر و نورانی است و تو متعفن و ظلمانی هستی » . در این اثنا اوهرمزد با پیکری معطر و نورانی پدیدار شد . زروان او را فرزندی شناخت و باو گفت : « تا امروز من از برای تو قربانی ها کرده ام ، ازین پس تو باید برای من قربانی کنی » . اهریمن پدر را بوعده ، که داده بود ، متذکر کرد ، که پادشاهی عالم را بکسی میدهد ، که اول حاضر شود . زروان گفت نه هزار سال ترا حق سلطنت دادم<sup>۶</sup> ، اما پس از انقضای این مدت ، اوهرمزد باید تنها پادشاهی کند .

و اما راجع بعمر آفرینش ، اختلافاتی در منابع ما موجود است . گاهی طول آن را ۹۰۰۰ و گاهی ۱۲۰۰۰ سال گفته اند ، بنویست گوید<sup>۷</sup> ، که ۹۰۰۰ سال عقیده زروانیان و ۱۲۰۰۰ سال اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی است . نپیر گگ برخلاف عقیده

۱- Yohannan bar penkaye

۲- Menasce

۳- بولتن شرقی ، ج ۹ ، ص ۵۸۷ و بعد .

۴- یا در بطن زرش خوشیز گگ ( بنا بر عقیده اناهیذ ) .

۵- یا بطن مادرش را بنا بر عقیده اناهیذ .

۶- بنا بر تعبیر نپیر گگ اوهرمزد همیشه سرور اهریمن بوده است ( ۲ ، ص ۷۳ ) .

۷- دین ایران بنا بر کتب معتبر یونانی ، فصل چهارم .

دارد<sup>۱</sup>، که عمر جهان بنا بر رأی زروانیان ۱۲۰۰۰ و بنا بر اعتقاد مزدیسنان غیر زروانی ۹۰۰۰ است، اگرچه در کتاب بندهشن تصریح به ۱۲۰۰۰ سال، حتی در قسمت‌های غیر زروانی آن دیده می‌شود. بنظر من اختلاف در عدد سنوات حاکی از اختلافات این دو فرقه نیست، سبب این تفاوت آن است، که چه زروانیان و چه مزدیسنان گاهی سه هزار سال آغاز جهان را، که کائنات در حال امکانی و جنینی بوده، بحساب می‌آورند و گاهی نمی‌آورند. در تمام روایات اعم از زروانی و غیر زروانی مدت جنگ را ۹۰۰۰ سال گفته‌اند و در این اختلافی نیست. اما اینکه در تواریخ از نیک‌والیزه آمده است، که زروان قبل از تولد اهریمن و او هر مزد هزار سال قربانی داد، دلیل اینست که زروانیان قبل از ۹۰۰۰ سال بازیک مدتی از عمر جهان قائل بوده‌اند.

پس معلوم می‌شود، که مزدیسنان عهد ساسانی در خصوص آفرینش بیشتر تابع عقاید زروانیه بوده‌اند. در افسانه‌ای که مؤلفین مسیحی آورده‌اند، تفصیل این اعتقاد را می‌بینیم ولی شکل عامیانه و درشت آن را نقل کرده‌اند. اما از آنچه متعلق بالهیات زروانیه است، اگر بخواهیم اطلاع عوافی بیابیم باید بافتنای نیس گگ، بکتاب پهلوی خاصه کتاب بندهشن مراجعه کنیم. در نسخه ایرانی این کتاب مطالبی از زروانیه مذکور است. کتاب مینوگی خرد<sup>۲</sup> هم متعلق بفرقه زروانیه است، اما در باب تکوین عالم چندان بحثی نمی‌کند<sup>۳</sup>. چنانکه گفتیم در آغاز کار جهان بحسالت مینو گیها یعنی امکانی بود. در این دوره فقط زروان یا زمان یا قضا وجود بالفعل داشت. بموجب

۱- ۲، ص ۲۳۲ و مابعد.

#### ۲- Menoghe Khardh

۳- عقاید زروانیه راجع بافرینش در کتاب دیگری، که در اصل بزبان پهلوی بوده و امروز ترجمه فارسی آن در دست است، نیز بیان شده، این همان کتابست، که آنرا علمای اسلام میگویند، دك وست، فقه‌اللفه، ص ۱۲۳؛ چاپ بلوشه Blochet در مجله تاریخ ادیان، ج ۳۷، ص ۴۰ و مابعد و نیز مقایسه شود با کتاب متون خطی زند Zendhandschriften تألیف بارتمله، ص ۱۵۲ و بعد.

روایت شهرستانی<sup>۱</sup>، زروانیه ادعای کنند، که نور اصلی، اشخاصی نورانی و ربانی ابداع کرد و بزرگترین آنها زروان نام داشت. شرحی را که در بعضی روایات سریانی مثل اقوال تئودور بار کنائی و آذر هر مزد و مؤلف گمنام<sup>۲</sup> سابق الذکر می بینیم، می توان با این قول شهرستانی تطبیق کرد از اینقرار، که زردشتیان در ازاء چهار عنصر، باصول اربعه ذیل معتقد بوده اند<sup>۳</sup>. اشوکار<sup>۴</sup>، فرشوکار<sup>۵</sup>، زروکار<sup>۶</sup>، زروان<sup>۷</sup>. آخرین این چهار اصل پدر اورمزد (واهرمن) بوده است. مورخ گمنام مذکور گوید آنکه اورمزد را باوجود آورد، فرشوکار بسود، نیبرگک باتکاء تحقیقات مهمه شدر<sup>۸</sup> ثابت می کند، که زروان را خدای چهار صورت میدانسته اند. بیان مطلب آن است، که پیروان این آیین اعتقاد داشته اند، که زروان در سه مظهر از اسم و صفت خود تجلی میکند و ذات او نیز از اربع آن سه مظهر میشود، پس يك ذات در چهار صورت متجلی است و این تجلی چهار گانه هم متعدد و مکرر است<sup>۹</sup>. زروان در این تریباعت بدو اعتبار متجلی است: گاهی از حیث ارتباط بافلک و گاهی از جهت ارتباط باقضا و قدر در بعضی روایات این دو اعتبار را باهم ترکیب کرده اند. بعقیده نیبرگک يك شکل دیگر هم هست، که مؤلفین سریانی سابق الذکر نقل کرده اند و باید بر این تریباعت افزود و آن شکل را باید تریبیع ارضی زروانیه نام نهاد یا تریبیع درجات حیاط گفت از اینقرار:

۱- چاپ کورتن، ص ۱۸۳، ترجمه هار بروشر، ج ۱، ص ۲۷۷.

۲- یونیون، ص ۱۶۲؛ نلدکه، جدال قلمی سریانیان، ص ۳۶-۳۵؛ نیبرگک، ج ۱، ص ۲۱-۲۴۰.

۳- تئودر بر کونائی، نگاه کنید نیبرگک، ج ۲، ص ۸۵.

۴- Ashoqar

۵- Frashoqar

۶- Zaroqar

۷- Zurvan

۸- صورت اصلی الخ، ص ۱۳۵ و ما بعد.

۹- ج ۲، ص ۱۰۸.

۱- اشوکار (درعوض ارشوکار) که «بمعنی بخشنده قوت رجولیت» است.  
 ۲- فرشوکار به معنی «درخشان کننده». ۳- زروکار یعنی «کسی که پیر میگرداند». مقصود از تجلی زروان باین سه صورت آن است، که ذات زروان جامع حالات سه گانه صباوت و کهولت و شیخوخت است.<sup>۱</sup>

باعبار دیگر هم زروان بدو صورت تجلی میکند، گاهی او را زروان اکنار گگ گویند یعنی زمان سرمدی و نامتناهی و بی کناره و گاهی زروان دیرنگ خودای<sup>۲</sup> خوانند یعنی زمان طویل التسلط، که حاکم بر دوره دوازده هزار ساله عمر آفرینش است.<sup>۳</sup>

در افسانه‌های عامیانه عهد باستان، زروان را موجودی «نرماده» تصور میکرده‌اند ولی در روایت تازه‌تری آمده است، که زروان زنی داشت خوشبیز گگ<sup>۴</sup> نام، که نیبر گگ آنرا مصغر کلمه «خوش» میدانند بمعنی زیبا یا خوب، و بی شک در این رأی مصاب است.<sup>۵</sup> از زروان (با از ازدواج او با خوشبیز گگ) دو فرزند توام بوجود آمد، که

### مرکز تحقیق و پژوهش دین و باستان‌شناسی

۱- نیبر گگ، ۲، ص ۸۶ و ۱۰۷ و مابعد. مقایسه شود با بنویست در بنویست ورنو، ورنرغن (پاریس ۱۹۳۴)، ص ۶۴ و مابعد، و مجله جهان شرق، ۱۹۳۳، ص ۱۷۶ و مابعد.

در این مطالب نیبر گگ بعدها تغییراتی داد و مدعی است (دین، ص ۳۸۳) که القاب ارشوکار arshokara، فرشوکار farshokara، و مرشوکار marshokara (این لقب آخری همان زروکار zarokara در تثلیث زروانیه است) در پشت ۱۴، فقره ۲۸ در مورد ورنرغن بکار رفته و در اصل از آن او بوده است و بعدها مغان ماد آنها را در مورد زروان بکار برده‌اند، که بعقیده نیبر گگ بعضی جهات معادل مادی ورنرغن در ایران شرقی است.

۳- ایضاً، ج ۲، ص ۱۱۰.

### ۲- Khvashizagh

۵- در یکی از قطعات مانوی بزبان سندی (مؤلف، بقایای آثار خطی، ص ۲، ص ۱۰۱)

←

اهریمن و اوهرمز، یا خرد و پلید و خرد مقدس، یا ظلمت و نور، باشد. اهریمن، که پیش از برادر دنیا آمد، حکمران جهان شد، و اوهرمز برای تحصیل سلطنت مجبور شد با او از در نزاع به میان آید<sup>۲</sup>. این نکته قابل ملاحظه است، که اعتقاد زروانیه راجع بتقدم اولیت اهریمن یا اصل بدی و شر، بر اوهرمز، ناشی از بدبینی است، که نظیر عقیده گنوستیک هاست<sup>۴</sup>. و با اصل آیین زردشتی، که در گائاهها آشکار است، تباین دارد. قدام سعی کرده اند، که بطرق مختلف و تعبیرات گوناگون از تباین و اختلاف این دو عقیده بکاهند، مثلاً گاهی اهرمن را در دوره تسلط خود تابع اوهرمز شمرده<sup>۵</sup> و گاهی فرمانروایی اهرمن را سه هزار سال نخستین دوره جنگ محدود کرده اند. بنا بر اعتقاد عامه‌ی زروانیه، اهریمن سه هزار سال فرمانروایی کرد و در سه هزار سال بعد، قدرت او مساوی قدرت اوهرمز بود و عاقبت اوهرمز بر اهریمن تفوق یافت و این عهدی است، که از ظهور زردشت شروع و با آخرین نبرد قطعی، که اهرمن الی الابد مغلوب میگردد، خاتمه می‌یابد: در این وقت است که «تبدیل» شروع میشود. در فصل اول بندهشن، عقیده مزدیسنان غیر زروانی در باب این مطلب اساسی بطریق ذیل ذکر شده است: «اوهرمز بعلم ازلی میدانست،

—>

۱۰۴) «مادر زندگان» زن پادشاه روشنایی (زروان) و مادر انسان نخستین (اوهرمز) بنام رام راتوخ Ramratnkh «شادی بخش» ذکر شده است. نگاه کنید، بنویست، جهان شرق ۱۹۳۲، ص ۱۸۳ و مابعد.

۱- پیکار دو برادر همزاد، نیبرگک، ۲، ص ۱۱۱ و مابعد؛ مقایسه شود با کریستنسن مقاله بزبان دانمارکی درباره داستانهای ۲ برادر و ۳ برادر، که در مورد اصل و منشاء ملل و طوایف آمده است، در مطالعات دانمارکی Danske Studier، ۱۹۱۶، ص ۶۹ و مابعد.

۲- نیبرگک، ۲، ص ۷۹ و مابعد.

۳- در هر حال تعبیری که نیبرگک از متن از نیک در این مورد کرده است، بنظر من صائب نمی‌آید.

که از این نه هزار سال « سه هزار سال را تنها و بی مدعی سلطنت خواهد کرد و در سه هزار سال بعد، که دوره آمیزش است، مشیت او مشیت اهریمن متفقاً جریان خواهد یافت و عاقبت در جنگگ اجیر، قدرت خردخبیث را بکلی سلب خواهد نمود»<sup>۱</sup> (جلد اول کتاب نبیر گگ، ص ۲۱۰ و جلد دوم، ص ۲۳۲).

چنانکه دیدیم از زمان هخامنشیان در باب مبداء اصلی آفرینش دو عقیده مختلف وجود داشته است، بعضی این مبداء را زمان (زروان) میدانسته اند و جماعتی این مبداء را مکان نوش<sup>۲</sup> می گفته اند. نبیر گگ، با دلایل استوار، این مطلب را ثابت میکند، که نوش مرادف ویو<sup>۳</sup> است، که در پهلوی وای<sup>۴</sup> گویند بمعنی هوا (جو) و گوید در اوستای کتونی آثاری از اعتقاد طرفداران « وای»، که رقبای زروانیان محسوب میشده اند، باقی مانده است.<sup>۵</sup>

۱- در باب این مطلب بحث بسیار کرده اند، که روایاتی، که مورخین در باب دین ایرانیان قدیم نقل کرده اند، مثلاً روایت نشو پمپوس، که پلوتارخس بنقل آن پرداخته است (رک بنویست، دین ایرانی، ص ۶۹ و مابعد، و مجله آسیائی، ۱۹۲۹، ص ۲۸۷ و مابعد، نبیر گگ، ص ۲۲۳ و مابعد) مربوط بمزداپرستی است یا عقاید زروانیه. بمقیده من مزداپرستی دو دین متمایز از هم نیستند. عقاید زروانیه عبارتست از نظر خاصی درباره آفرینش، که نتیجه پیش مخصوصی درباره زندگی میباشد و این نظر در مزداپرستی و مهرپرستی و عقاید مانویه میتواند وجود داشته باشد. در هر حال یک مزداپرستی زروانی و یک مزداپرستی غیر زروانی وجود داشته است (رک بمقاله من در جهان مشرق ۱۹۳۱، ص ۳۲ و مابعد و نیز ملاحظات بنویست درباره این موضوع در همان نشریه ۱۹۳۲، ص ۲۰۶ و مابعد).

۲- Thvasha

۳- vayu

۴- vay

۵- نبیر گگ، ص ۲، ص ۳-۴، ۱۰۳، ۱۹۹ و مابعد. در باب خدای وای در داستانهای زردشتی مقایسه شود با کریستنسن، کیانیان، ص ۹۲-۹۱: در این اواخر ویکاندر Wikander در کتاب خود موسوم به « ویو » Vayu این خدا را مورد بحث قرار داده است، ج ۱، ۱۹۲۱.



آیین زروانی، که بعداً ذکر خواهد شد<sup>۱</sup>، پس از انقراض ساسانیان، متروک گشت و مؤلفین کتب پهلوی، که در زمان اسلام بنقل روایات دینی پرداخته‌اند، در محو کردن آثار زروانیه سعی بلیغ نموده‌اند، ولی بکلی آنرا از میان نبرده‌اند. مؤلفین عیسوی اشاره باساطیر دیگر کرده‌اند، که در عهد ساسانی متداول بوده‌است. مثلاً تولد اجرام سماوی را منسوب به ازدواج اوهرمزد با مادر یا خواهران یا دخترانش دانسته‌اند<sup>۲</sup>. ظاهراً میترا از ازدواج اوهرمزد با مادر خودش تولد یافت، که زوجه زروان باشد<sup>۳</sup>.

تثودور بار کونائی پس از ذکر افسانه زروانیه راجع بولادت اوهرمزد و اهریمن و سایر مخلوقات<sup>۴</sup>، که از آن دو بترتیب وجود یافته‌اند، چنین گوید: «وقتی که اوهرمزد به نیکان زن داد، زنان گریختند و نزد شیطان (اهریمن) شدند. چون اوهرمزد نیکان را آرامش و سعادت بخشید، شیطان نیز زنان را سعادت‌مند گردانید. شیطان بزنان اجازه داد، که هرچه خواهند از او بطلبند، اوهرمزد ترسید، که مبادا زنان طلب آمیزش بانیکان کنند و از این امر نیکان را گزند برسد و بعقوبتی گرفتار آیند؛ پس تدبیری اندیشید و خدایی نرسا<sup>۵</sup> نام را بیافرید، که جوانی پانزده ساله شد<sup>۶</sup>»

۱- در اواخر فصل هشتم.

۲- مار بها، زاخو، قوانین سریانی، ۳، ص ۲۶۵. جزئیات ذکر نشده. راجع بمقدس بودن ازدواج بین اقوام نزدیک پائین‌تر فصل هفتم را به بینید.

۳- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۱۹۳. بنا بر عبارت دیگر (ص ۱۹۴) مهر «از مادری در میان مردمان» تولد یافته است.

۴- پونیون، کتیبه‌ها ماندائی الخ، ص ۱۶۳ و مابعد. بنویست، جهان شرقی ۱۹۳۲ ص ۱۸۵.

۵- راجع است به نیریوسنگ Neryosang، که در اوستا آنرا Nairyosaeha میخوانند. وی رسول خدایان بوده است. کسی است که جهان را به پیش میراند. از ایزدانست که قبولی عامه داشته و در کتب پهلوی نام او بسیار ذکر شده است. در کریستنسن کیانیان، ص ۱۰۲۹، ۸۱۵، ۸۱۶؛ کومون، تحقیقات درباره مانویت، ص ۶۱ و بعد.

و او را برهنه بدنبال شیطان گماشت، تا زنان او را به بینند و فریفته شوند و وصل او را از شیطان بخواهند. زنان دستها بسوی شیطان دراز کردند و گفتند، شیطان، ای پدرما، خدای نرسا را بما عطا کن<sup>۱</sup>. در این افسانه مطلبی، که بزنان نسبت داده‌اند، چیزی است، که در آیین زردشتی خیلی غریب و شگفت‌انگیز است، ولی از جهت اصل بدینی، که در آن است، بنا بر رأی نیبرگ، کاملاً موافق آراء زروانیه است<sup>۲</sup>.

سپس تئودور افسانه‌های ایرانی دیگر می‌آورد، که عباراتش بسیار مبهم است از این قبیل: زمین دوشیزه جوانی بود، که نامزدی داشت پریسگ<sup>۳</sup> نام آتش صاحب عقل بود و باشخصی مصاحبت داشت گونرپ<sup>۴</sup> نام بمعنی «رطوبت جنگلها» پریسگ گاهی بصورت کبوتر و زمانی مورچه و وقتی سک پیرتجلی میکرد. کوم<sup>۵</sup> گاهی خوک دریائی<sup>۶</sup> و زمانی خروس بود و از پریسگ پذیرائی میکرد<sup>۷</sup> کیکو آوز<sup>۸</sup> قوچ کوهستانی بود و با شاخ با آسمان ضربت میزد. زمین شخصی گوگی<sup>۹</sup> نام آسمان را تهدید کردند، که او را خواهند بلعید<sup>۱۰</sup>.

### ترجمه کتب فارسی

- ۱- همین موضوع در داستان آفرینش مانویان دیده میشود. فصل چهارم را به بینید.
- ۲- در مقاله بنویست تحت عنوان «روایت تئودور بار کونائی راجع بدین زردشت» (جهان شرقی ۱۹۳۲) راجع به طبیعت شیطانی زن با اعتقاد زروانیه بحثی عمیق شده است.
- ۳- parisag
- ۴- Gounrap
- ۵- Koum
- ۶- dauphin
- ۷- نزد بنویست چنین است. پونیون آنرا «می بلعد» ترجمه کرده است.
- ۸- Kikoaouz
- ۹- Gougi

۱۰- بنویست در مقاله سابق الذکر این متن مشکل را چنین تفسیر کرده است: ظاهراً مطالبی که تئودور روایت کرده، مربوط به چهر داذنسک است و اشاره می کند بقصص و روایاتی، که در منابع تاریخ داستانی ایرانیان وجود دارد. پریسگ همان فراسیاگک Erasiyagh (در اوستا Fraerasyan، نزد فردوسی افراسیاب) است. کوم خدای هوم (در پهلوی وفارسی هوم) می باشد و کیکو اوز همان کیکاوس است. گونرپ صورت ←

در یکی از اعمال شهدای سریانی (تاریخ سابها)<sup>۱</sup> آمده است، که یکی از موبدان خدایان خود را چنین شماره میکرد: «ژئوس، کروئوس، آپولون، بدوخ<sup>۲</sup> و خدایان دیگر». پیدا است که این هم از تریبغات زروانیان است. ژئوس و کروئوس و آپولون همان اوهرمزد و زروان و میثرا هستند، ولی باید دید، که مقصود از بدوخ کیست. صورت پهلوی این کلمه ظاهراً بیدخت است به معنی «دختر خدا» یا «دختر خدایان»، زیرا که بی<sup>۳</sup> معادل بخ<sup>۴</sup> در پارسی قدیم است. در عبارت دیگر از کتاب اعمال شهیدان نام این الاهی بلفظی سریانی ذکر شده، که به معنی «ملکه آسمان» است.<sup>۵</sup> در کتیبه سابق الذکر آنتیوخوس اول پادشاه کماژن (۳۴-۶۹ ق.م)، که در نمرود داغ است، نام چهار خدا ذکر شده است:

۱. ژئوس - اوهرمزد، ۲. آپولون - میثرا - هلیوس - هرمس - ۳. ورثرغن - هراکلس - آرس، ۴. «میهن من کماژن بسیار حاصلخیز». شدر ثابت کرده است<sup>۶</sup>، که مقصود از خدایان چهار گانه فوق زروان است، که در همان کتیبه نام او را بخط یونانی کروئوس آپروس نوشته اند و این تریب معادل تریب دیگری است، که زروانیان ایران داشته اند، که جزو اخیر آن دین مزدیسنا است. بنابراین مقدمه، اگر این تریب را با تریبی، که در تاریخ سابها مذکور بود، مقایسه کنیم و فرض نماییم، که در آنجا زروان جسانشین ورثرغن شده باشد، درین صورت، بیدخت

→

غلطی است از گرشاسب (در اوستا کرشاسب) اما گوگی بعقیده بنویست، ذیویست که مانویان آنرا کونی (اوستایی: کوندی) میخواندند. راجع بتفصیل این مطلب رک به بیانات مؤلف مذکور، که ظاهراً کلید رمز را یافته است.

۱- هوفمان ص ۷۲.

۲- Bedokh

۳- be

۴- бага

۵- هوفمان، ص ۱۳۰.

۶- صورت اصلی و ترکیب بعدی سیستم مانوی، ص ۱۳۸ و مابعد، مقایسه شود

با نیبرگک، ۲، ص ۴۹ و ۱۲۶.

« دختر خدا » مطابق با دین مزدیسن خواهد بود.

در همان نامه اعمال شهیدان ، نام الاهی دیگری برده شده موسوم به ننا<sup>۱</sup> یا ننائی<sup>۲</sup>، که ایرانی الاصل نیست و ظاهراً او را با ناهینا یکی دانسته اند<sup>۳</sup>. در سکه های هندوسکایی هم، نقش این الاهی دیده میشود<sup>۴</sup>. یکی از عبارات این نامه شهیدان حاکی است، که شاهپوردوم سردار خود موسوم به معین<sup>۵</sup>، که اورامظنون بمسیحیت میدانست و واقعاً هم مسیحی شده بود، فرمان داد، که خورشید (مهر) و ماه و آتش و خدای مقتدر بل<sup>۶</sup> و نبهو<sup>۷</sup> را ستایش کند<sup>۸</sup>. این دو خدای که ذکر کردیم، از خدایان معروف بابل هستند و چنین گمان میرود، که نویسنده نامه اعمال شهیدان آنان را اشتبهاً جزو خدایان ایران شمرده است. اتفاقاً تئوفیلاکتوس هم مهر و بل را دو تن از خدایان پارس می شمارد. در این خصوص میتوان به کتیبه آرامی عربسون، که در کاپادوکیه کشف شده و ظاهراً از قرن دوم قبل از میلاد است، رجوع کرد.

شدر<sup>۹</sup> در ضمن وصف کتیبه آنتیوخوس اول پادشاه کماژن ما را باین کتیبه متوجه کرده است و گوید: این کتیبه حاکی از ورود دیانت ایران بولایت کاپادوکیه است و این امر را بدین طریق نمایانده اند، که خدای محلی بل دین مزدیسن را، که دختری بود، بعقد خود در آورد. مانعیدانیم، که تاچه حدی فرقه زروانیه زردشتی

۱- Nana

۲- Nanai

۳- هوفمان، ص ۴۹، مقایسه شود باص ۱۳۰ و بعد؛ وزن دنك، تصور جهانی ایرانیان

Das Weltbild der Iranier، مونیخ ۱۹۳۳، ص ۱۴۶-۱۴۵ و یادداشت ۷۱۰.

۴- دنك بالاتر ص ۵۳.

۵- Muain

۶- Bel

۷- Nabho

۸- هوفمان ص ۲۹.

۹- صورت اصلی و ترکیب بعدی سیستم مانوی؛ ص ۱۳۷، مقایسه شود بانبر گک؛

ص ۴۹.

تحت تأثیر مذاهب مختلفه آرامی واقع شده است؛ قدر متقن آنکه، پارسیان، بعد از انقراض ساسانیان، نه از بیدختنجبری دارند؛ نه از خدایان دیگر مثل تنائی و بل ونبهو نامی برده‌اند.

در خاتمه این شرح مختصری، که از دیانت رسمی ساسانیان نگاشتیم، لازم است، که رأی صائب و مهم نیبرگ را<sup>۱</sup> ذکر کنیم. ماه زردشتیان سی روز داشته و هر روزی بنام خدایی بوده است. در آخر فصل اول کتاب بندهشن نام این سی روز درج شده در فصل سوم همان کتاب قاعده هست، که بموجب آن سی روز ماه را باید بچهار دسته تقسیم کرد از اینقرار:

۱- اوهرمز	۲- آذر	۳- مهر	۴- دین
وهمن	آبان	سروش	ارد
اردوهشت	خور	رشن	اشتاذ
شهریور	ماه	فروردین	اسمان
سپندارمذ	تیر	زهران	زامداز
خورداد	گوش	رام	مهرسپند
امرداد	دزو	واذ	انگران
دزو		دزو	

مقصود از کلمه دزو<sup>۲</sup>، که در آخر سه ستون اول دیده میشود، اورمزداست (در اوستایی دذوه<sup>۳</sup> بمعنای خالق است). در ستون اول، اوهرمز و شش امهرسپند<sup>۴</sup> (امش شپنت<sup>۵</sup>) آمده است<sup>۶</sup>، که اوهرمزدهم در اول و هم در آخر آن ستون (بصورت

۱- I، ص ۱۲۸ و مابعد.

۲- Dadhv

۳- dadhvah

۴- Amahrspand

۵- Amesha Spe nta

۶- وهومن VohuManah، اش و هشت Asha Vahishfa («بهترین راستی»)،

خشتر ویری Khshathra Vairyra («تسلط خسواستنی»)، سپنت ارمیتی Armaiti

Spenta، هورواتات Haurvatat و امرتات Ameretat (دك بالانتر ص ۴۸).

دذو) قرار گرفته است. رأی نیبرگ<sup>۱</sup> این است که «باقی ستونها هم باید بهمین نهج منظم شده باشد، که در آغاز ستون نام خدای خلاق و دردنبال و قوای خلاقه او ذکر شود و در آخر همه نام دذو بیاید، که خلاصه همه اسماء و صفات است. من معتقدم، که در ستون دوم هم دذو خلاصه فعالیت آذر است و در ستون سوم هم خلاصه فعالیت مهر است و همچنین در ستون چهارم، خلاصه فعالیت دین بیان میشود. فرقی که دارد این است، که ستون چهارم منتهی به دذو نمیشود، زیرا که در آخر آن نام انگران (انوارنا متناهی) آمده است، که آفریده و مخلوق نیستند.» پس بعقیده نیبرگ، اوهرمزد و سه دذو، عبارتند از: اوهرمزد، آذر (آتش)، مهر (میشر)، دین (دین مزدیسن)، «لکن احتمال قوی میرود، که مقصود انگران همان زروان - اکرن باشد، که مزدیسنان باینصورت آورده اند<sup>۲</sup>، پس ماه زردشتیان آیون<sup>۳</sup> را نشان میدهد، که در چهار خدا تجلی نموده است: اوهرمزد، آذر، مهر، دین و قوای خلاقه هر یک از آن خدایان»<sup>۴</sup>. و نیز نیبرگ گوید: «این جدول درست قرینه اسامی خدایانی است که در کتیبه آنتیوخوس آمده است، یعنی اوهرمزد و مهر و وهران و خدای دیگر، که ما آنرا با دین مزدیسن یکی پنداشته ایم. فقط یکی از این اسامی با نامهای تقویمی اختلاف دارد و آن وهران است، که در تقویم بجای آن آذر را قید کرده اند. این اختلاف نیز ظاهری است و در نفس الامر تبانی بین آنها نیست، چه وهران رابطه بسیار خاصی با آتش دارد»، این بود رأی نیبرگ بدلایلی که درین باب آورده، میتوان این دلیل را هم افزود، که آتش معابد را آتش وهران (یا وهران بزبان پهلوی متأخر) میگفته اند<sup>۵</sup>.

۱- 11، ص ۱۳۰ - ۱۲۹.

۲- یعنی غیر زروانی.

۳- Aion

۴- 11، ص ۱۳۰.

۵- دک پائین تر. مقایسه شود با بنویست، ورت و ورتو، ص ۷۲.

استقراء نیرگ در تقویم زردشتیان، مؤید گفتار نویسنده گان سریانی و ارمنی است، که گویند خدایان اعظم عهد ساسانی عبارتند از: زروان و اوهرمز و خورشید (مهر یا میثرا) و آتش (آذر) و بیدخت یا (دین مزدیسن) و این خدای اخیر تشخیص و تعیین دیانت زردشت محسوب میشود.

\*\*\*

چنانکه دیدیم، جد اردشیر اول ریاست معبد اناهیتای استخر را دارا بود و دودمان ساسانیان همواره علاقه خاصی باین معبد داشته‌اند. پس معلوم میشود، آتشکده‌هایی بوده، که هر یک بخدایی معین اختصاص داشته‌است. اما باید دانست، که بطور کلی همه خدایان را در همه آتشکده‌ها ستایش می‌کرده‌اند. شکل بنای آتشکده‌ها در هر جا یکسان بوده: آتشدان در وسط معبد قرار داشته و پیوسته آذر مقدس در آن میسوخته است. معمولاً هر آتشکده هشت در گاه و چند اطاق هشت گوشه داشته است. نمونه از این بنا هم اکنون در شهر یزد پدیدار است، که از آتشکده‌های باستانی بود و در زمان فتح اسلامیان بمسجد تبدیل یافته است.<sup>۱</sup>

مسعودی وصف خرابه آتشکده قدیم استخر را، که در زمان او معروف بمسجد سلیمان بوده، چنین بیان میکنند: «من این مسجد را دیده‌ام، تقریباً در یک فرسنگی شهر استخر واقع است، بنایی زیبا و معبدی باشکوه است. در آنجا ستونهایی از سنگ یک پارچه با قطر و ارتفاع حیرت بخش دیدم، که بفرز آن اشکال عجیب از اسب و سایر حیوانات غریبه نصب بود، که هم از حیث شکل و هم از لحاظ عظمت، شخص را بحیرت می‌افکند. در گرد بنا خندق وسیع و حصاری از سنگ‌های عظیم کشیده بودند، مستور از نقوش برجسته بسیار ماهرانه. اهالی آن ناحیه این صور را از پیمبران سلف می‌پندارند.»

در نقوش برجسته قبور سلطنتی هخامنشیان در نقش رستم آتشدان‌هایی دیده

۱- رک او نوالا در مجله آسورشناسی، ج ۲۵، پاریس ۱۹۲۸، ص ۸۷.

۲- مروج، ۴، ص ۷۶-۷۷.

میشود، که بر فراز آن آتش مقدس در اشتعال است. شکل آنها ظاهر تقلیدی از معابد سایر اقوام آسیای غربی است. در اصل میزی بوده، که قربانی را روی آن می نهاده‌اند. در آتشدان عظیم، که بربک سکوی صیقلی قرار دارد، در صخره های نقش رستم از سنک یک پارچه تراشیده شده است؛ قسمت فوقانی آن، که دنداندار است، ظاهرأ منکی بچهار ستون میباشد، که بطور برجسته در سنگ نقوش کرده‌اند. اما برای نگاهداری آتش ازلی ضرورت داشت، که بنایی بسازند، که آنرا از عوامل طبیعی حفظ کند.

کم در شریعت زردشت این قاعده مقرر شد، که آفتاب بر آتش نتابد و بنا بر این سبک جدیدی در ساختمان آتشکده معمول شد: اطاقی مطلقاً تاریک در وسط بنا میساختند، که آتشدان در آن قرار داشت. بعضی بر آنند، که ساختمان سنگی، که در برابر قبور سلاطین هخامنشی در نقش رستم دیده میشود، نمونه ایست از این آتشکده‌ها و فعلاً آن بنا را ایرانیان «کعبه زردشت» میخوانند. در پشت سکه امرای پارس (ش ۴) که خراجگزار سلوکیها بودند، صورت این آتشکده دیده میشود. در



شکل ۴- کعبه زردشت که روی سکه شاهان پارس نقش شده است ( از عهد سلوکیان )  
( هیل، فهرست مسکوکات یونانی در عربستان و عراق و ایران )

۱- زاره بر این عقیده است ( صنایع ایران قدیم، ص ۱۵ )، دیگران آنرا مقبره میدانند. بعقیده اسپرلینگ ( مجله آمریکائی زبان و ادبیات سامی ۱۹۳۷، ص ۱۴۰ )، کعبه زردشت، که در سال ۱۹۳۶ میلادی کتیبه پهلوی شاپور اول را در آنجا کشف کرده‌اند، همان معبد ناهید مشهور استخر است، ولی خود کتیبه این نظر را تأیید نمیکند. این بنا در پشت بعضی سکه‌های فرتک‌های قبل از دوره ساسانی دیده میشود. (سکل ۴. دك اردمان، آتشکده‌های ایران، ص ۳۲۵۲۰).



سکه مزبور سه عدد آتشدان، که معمولاً در میان آتشکده جای دارد، در بالای آتشکده نقش کرده‌اند. در سمت چپ شخصی در حال عبادت و در جانب راست پرچمی دیده میشود. جزئیات آتشدان در سکه‌های اردشیر اول بهتر نمایان است. آتشدان را طوری قرار داده‌اند، که یک سه‌پایه فلزی در روی آن واقع شده و آتش مقدس در حال اشتعال در بالای سه‌پایه نمودار است (ش ۵).



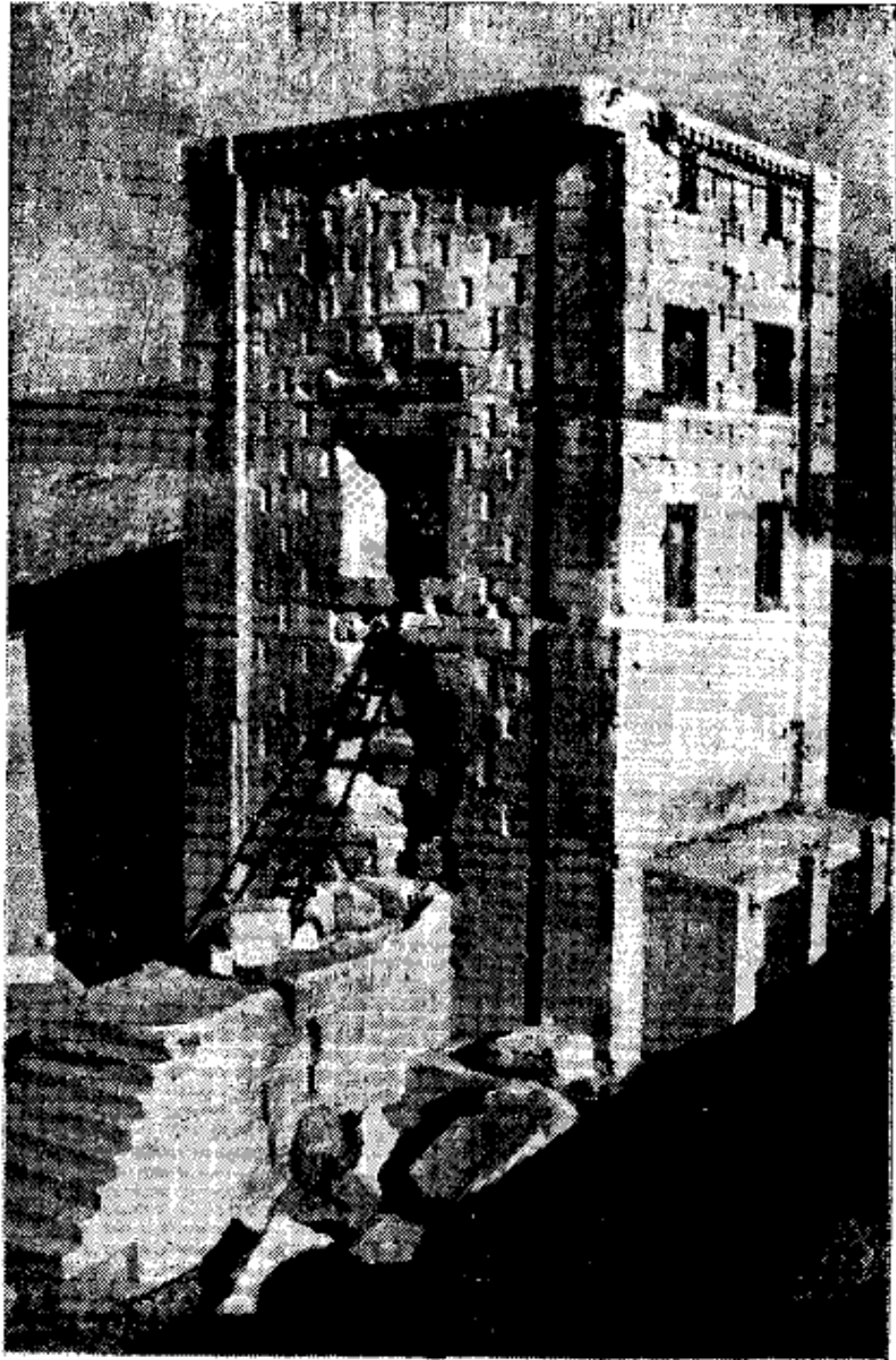
شکل ۵ - آتشدان زردشتی در پشت یکی از سکه‌های اردشیر اول  
( موزه ملی کپنهاگ )

اما در سکه‌های شاهپور اول آن سه‌پایه از بین رفته و آتشدان بصورت ستونی بزرگ و چهار ضلعی ساخته شده است<sup>۱</sup>. در دو طرف آتشدان دو تن با عصایانیزه بلند ایستاده‌اند و این نوع آتشدان در سکه‌های شاهان ساسانی بعد از شاپور بدون تغییر دیده میشود. گاهی شکل سری، که گویا از آذر (خدای آتش) باشد از میان شعله‌ها نمایان است<sup>۲</sup> (ش ۶)، غالباً در حاشیه سکه‌های پادشاهان نخستین ساسانی تا یزدگرد دوم کلمه «آتش...» دیده می‌شود، که اسم پادشاه صاحب سکه در دنباله کلمه آتش بجای مضاف الیه ضرب شده است.

از کتیبه شهر شاپور، که در آن ذکر وقایع سلطنت اردشیر اول و شاپور اول

۱- مقایسه شود با مهری، که تصویر آن در کتاب پایکولی، ص ۷۷ چاپ شده است.

۲- مقایسه کنید با زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۱-۸۹.



کعبه زردشت



الف



ج



ب

شکل ۶- انواع آتشدانهایی که در پشت سکه شاپور اول (الف) و وهرام پنجم (ب و ج) منقوش است (مجموعه مؤلف)

از مبداء «آتش» این دو پادشاه بحساب آمده است، شرح این مطلب برای ما روشن میشود. هر پادشاه ساسانی در طی مراسم تاجگذاری خود آتشی وقف میکرد، که نشان و «سمبل» سلطنت او محسوب میشد.

علاوه بر آتش شاهی آتشیهای مختلف دیگری هم وجود داشت: از جمله آتش خانه و آتشیهای معابد محلی، که آتش آذران و آتش ورهران (وهرام = بهرام) نامیده

۱- کریستنسن در مقاله گیرشمن، مجله صنایع آسیائی، ۱۰، ص ۱۲۷.

میشد. چنین بنظر میرسد، که در اواخر عهد ساسانی آتش آذران آتش دهکده های کوچک و آتش و هرام از آن نقاط بزرگتر بود<sup>۱</sup>. تفصیلی در باب مراسم «نیایش آتش» مخلوط بچند قصه در سوذگر، که یکی از نسکهای اوستای ساسانی است، مسطور است<sup>۲</sup>. آتشکده پراز بوی کندر و سایر مواد معطره بود. یکنفر روحانی برای اینکه از نفس خود آتش رانیا لاید، دهان بندی، که بزبان اوستایی بی تی دان<sup>۳</sup> (پنام) گویند بسته و آتش را با قطعات چوبی، که با مراسم مذهبی تطهیر شده بود، مشتعل نگاه میداشت این چوب غالباً از نباتی موسوم به هذای ای پتا<sup>۴</sup> بود. باری آن روحانی دم بدم بوسیله دسته چوبی، که برس<sup>۵</sup> ( برس ) میخواندند و مطابق آداب خاص بریده و تهیه میشد، آتش را بهم میزد و مشتعل میکرد و ادعیه معینی را زمزمه میکرد. سپس روحانیون هوم<sup>۶</sup> نثار میکردند؛ در اثنای تسلاوت ادعیه مقدسه یسا سرودن قسمتهای اوستا، روحانیون شاخه نبات هوم را پس از تطهیر در هاون میکوبیدند. اجرای این امر مستلزم تشریفات طولانی و پیچیده بود، که بایستی دقیقاً مطابق دستور العمل انجام شود؛ بعد از تهیه هوم، آنرا نثار میکردند. زلوتر<sup>۷</sup> بعضی از متون اوستارا با تشریفات گوناگون و با استعمال برس تلاوت می نمود. هر یک از هفت نفر تو<sup>۸</sup>، که معاونین او بودند، وظیفه خاصی داشتند، یکی از آنها موسوم به هاوانان<sup>۹</sup> هوم

۱- راجع باین آتشها و عاداتی که طبق آنها آتش خانه به آتش آذران و آتش آذران

به آتش بهرام برده میشد در آوادیا در آرشیو علم ادیان Religionswissenschaft

Archiv fur ۳۶، ص ۲۶۵ و بعد و نیز مقایسه شود با بنونیست؛ ورتو و ورتو

( پاریس ۱۹۳۴ )، ص ۷۲ و ۳۹.

۲- دینکرد کتاب ۹، فصل ۱۲.

۳- paitidana

۴- Hadhanaepata

۵- Baresma

۶- Haoma

۷- Zaotar

۸- Ratu

۹- Havanen

را میفشرد؛ دیگری موسوم به آتروخش<sup>۱</sup> مواظب آتش بود و بازئوتردر خواندن دعا همراهی میکرد؛ دیگری بنام فربرتر<sup>۲</sup> هیزم میآورد و بر آتش مینهاد؛ دیگری ملقب ابرت<sup>۳</sup> آب میآورد. دیگری بنام آس نتر<sup>۴</sup> هوم را صاف میکرد، دیگری باسم رئیث و شکر<sup>۵</sup> هوم را با شیر میآمیخت<sup>۶</sup>؛ شخص هفتم، که سروش اورز<sup>۷</sup> (سروشاورز) نام داشت. مراقبت اعمال سایرین بود و بعلاوه تکالیفی هم در خارج معبد داشت، زیرا که بایستی مواظب انتظامات روحانی باشد.

در آتشکده‌ها روحانیون ادعیه مقرر پنج‌گانه روز و تمام اعمال مذهبی را بجا میآوردند، خصوصاً هنگام اعیاد شش‌گانه سال، که گاهان بار (گاهنبار، گهنبار) نامیده میشد و در فصول معین انجام میگرفتید، جشن جنبه باشکوهی میگرفت. اشخاصی، که در زمره روحانیون نبودند، همچنین در آتشکده‌ها راداشتند و مکلف بودند بآن مقام رفته دعای آتش نیایش<sup>۸</sup> «نیایش آتش» را بخوانند. مردم معتقد بودند، که هر کس در روز سه بار بآتشکده برود و دعای آتش نیایش را بخواند، صاحب ثروت و فضیلت میشود. منظره اطافهای تاریک، که آتش در آتشدان افروخته بود و آلات فلزی در پهلوی آتش میدرخشید و ظرفها و هاونها و انبرها و برسمدان (آلتی بشکل هلال ماهرو، برای نگاه‌داری برسم) در آنجا قرار داشت و آواز

۱- atravakhsh

۲- Fraberétar

۳- aberet

۴- asnatar

۵- raethwishkara

۶- هوم مخلوطی است از شیر و عصاره گیاه موسوم به هذائشی پنا hadhanaepata

و برای نوشیدن به موجودات الهی نثار میشده است. قربانی را هیزم myazda می‌نامیدند و ظاهراً عبارت بود از گوشت و چربی یا کره.

۷- Sraoshavarez

۸- نیایش پنجم از اوستای کنونی.

۹- پند نامگی زردشت (مجله شرقی وین ۲۰)، بند ۳۶.

طولانی روحانیون، که گاهی بصدای بلند و لحن دلکش و گاهی با آهنگ پست زمزمه میکردند و صورت ادعیه را باندازه دفعاتی که برای هر وقت مقرر بود، تلاوت مینمودند، حضار و مؤمنان را مبهوت میکرد و بحال جذبه می افکند.

از آتشکده‌های کشور، سه آتشکده محل ستایش مخصوص بود، که در آنها سه آتش بزرگ قرار داشت: یکی آذر فرنبغ<sup>۱</sup>، دیگر آذر گشنسپ، و دیگر آذر برزین مهر. بموجب داستان کهنی، که در کتاب بندهشن<sup>۲</sup> مذکور است، در زمان پادشاه داستانی تخمورب<sup>۳</sup> (طهمورث) نام، جماعتی سوار گاو داستانی موسوم به سرشوغ<sup>۴</sup> شده، از کشور خونیرس<sup>۵</sup> بشش کشور دیگر سفر کردند و از نوع بشر جز باین وسیله کسی نمیتوانست بآن شش اقلیم برود. یعنی در میان اقیانوس چنین اتفاقی افتاد، که باد سه آتشی را، که بر پشت گاو روشن بود به آب افکند، اما «آتش‌ها مانند سه موجود زنده در مکان سابق خود بر پشت گاو [مجدداً] رویدند و هوا را روشن کردند» - یم<sup>۶</sup> (جم)، که جانشین تخمورب شد، بر فراز کوه خورومند<sup>۷</sup> در

۱- فرنبغ شاید املاء تاریخی یا نگارش تحریف شده فروغ بگ Farrugnabagh باشد. شکل سریانی این کلمه یعنی آذر فروا Adhurfarwa (هوفمان ص ۲۸۳) ظاهراً ماخوذ از آذر فرنبغ است.

بیلی (بولتن شرقی، دوره نهم، ص ۲۳۲) باقی ماندن - رن-دادر کلمه فرنبغ با کلمه فارسی برنا burna مقایسه میکند، که در فارسی باستان اپرنایو aprnayu بوده است.  
۲- فصل هفدهم، وست، متون پهلوی، ۱، ص ۶۲ و بعد؛ ص ۱۲۴، سطر ۵ بعد از چاپ انکلساریا.

### ۳- Takhmorubh

۴- Sarsaogh صورت اصلی این نام مشکوک است.

۵- Koshvar Khvaniras بنا بر افسانه آفرینش، جهان نه هفت کشور تقسیم میشود و فقط در کشور مرکزی، که موسوم به خونیرس می باشد، بشر سکنی دارد.

۶- yim

۷- Khvarromand

خوارزم آتشکده بنا کرد و آتش فربغ را در آن جای داد. ما بطور محقق نمیدانیم، که این سه آتش از چه زمانی معروف شده‌اند. هوفمان<sup>۱</sup> حدس زده‌است، که آتش جاودانی شهر آساك<sup>۲</sup> در ایالت استائوئن<sup>۳</sup>، که ارشك مؤسس سلسله اشکانی در حضور آن بتخت شاهنشاهی نشست<sup>۴</sup>، نسبتی با آتش آذربرزین مهر دارد، زیرا مکان این آتش در عهد ساسانیان نزدیک شهر آساك بوده‌است. بنا بر روایت روحانیون زردشتی، این سه آتش سه طبقه از طبقات اجتماعی ایران متعلق بوده و موافق قصص داستانی سه فرزند زردشت هر یک مؤسس یکی از طبقات مذکور بوده‌اند. آذر فربغ آتش طبقه روحانی؛ آذر گشنسپ آتش طبقه جنگیان یا آتش پادشاه و آذربرزین مهر آتش طبقه کشاورزان. در عهد ساسانیان مکان این سه آتش معلوم است و بنا بر روایات متداوله، شهر باران داستانی قبل از عهد هخامنشی این سه آتش را در آن مکان‌ها قرار داده بودند.

آذر فربغ یا آتش روحانیان، مطابق بندهشن هندی، در کوه رشن<sup>۵</sup> در کابلستان (ایالت کابل) بوده‌است، اما احتمال می‌رود، که این اشتباه از جانب نساج واقع شده باشد بندهشن ایرانی عبارتی دیگر دارد که متأسفانه قرائت آن بسیار مشکوک است. ویلیمز<sup>۶</sup> جکسن<sup>۷</sup> آنرا چنین خوانده است: «کوه درخشان کسواروند در بلوک کار». کسواروند را بمعنی بخار آلود گرفته‌است و می‌خواهد ثابت کند، که مقصود شهر کاریان ایالت فارس است، که در نیمه راه بین بندر سیراف و دارا بجزر بوده‌است و در آنجا امروز هم آثار ویرانه معبد قدیمی پدیدار

۱- هوفمان، ص ۲۹۱.

۲- Asaak

۳- Astaouone

۴- ایزیدور خارا کسی.

۵- Roshn

۶- تعیین محل آذر فربغ The Location of Farnbagh Fire، مجله شرقی

امریکا ۱۹۲۱، ص ۸۱ و بعد.

۷- Williams Jakson

است. ظاهراً آتش مقدس را بسوسيله يك منبع نفتی<sup>۱</sup> افروخته نگاه میداشته‌اند. بموجب روایت مسعودی<sup>۲</sup>، این معبد را آذرجوی میخوانده‌اند بمعنی، نهر آتش و مسلماً این همان آتشکده است که در تاریخ بیرونی بنام آذرخورا<sup>۳</sup> مذکور است. از طرف دیگر هر تسفلد<sup>۴</sup>، از عبارت سابق‌الذکر بندهشن ایرانی، چنین استنباط کرده است، که آتش فرنبخ در ناحیه کنارنگان واقع بوده است و ناحیه کنارنگان را جلگه نیشابور میدانند<sup>۵</sup>. بعقیده من، باملاحظه عباراتی، که جکسن از نویسندگان عرب در تأیید رای خود ذکر کرده، بسیار معقول است، که مکان آذر فرنبخ را کاریان بدانیم. هنوز تا قرن دهم میلادی آتش سایر آتشکده‌ها را، از آتشکده کاریان میبرده‌اند<sup>۶</sup>، زیرا از عهد باستان عادت بر این جاری بود، که آتش معابد کم اهمیت را بسوسيله آتش سه آتشکده بزرگ تجدید میکردند<sup>۷</sup>.

۱- مقایسه شود با کتاب سنك Stach موسوم به ۶ ماه درایران in Persia

Six Months نیویورک ۱۸۸۲، ص ۱۱۸ و بعد.

۲- مروج، ۴، ص ۷۵ و مابعد.

۳- Adhur - Khvarra چاپ زاخو ص ۲۸۸، ترجمه همین شخص ص ۲۱۵

و بعد، آذرخو را Adhur Khvarra شاید بجای آذرخوروا Adhur Khvarwa استعمال شده خور و فر (فرن) در صورت از يك کلمه هستند، یعنی کلمه اوستایی خورنه khvarenah مقایسه شود با ص ۱۶۷.

۴- یادنامه مودی، ص ۲۰۱؛ گزارش باستان، ج ۱، ص ۱۸۲ و بعد.

۵- بالاتر ص ۱۲۸، یادداشت ۲ را به بینید و نیز ص ۱۶۰ را.

۶- مقدسی، چاپ دخویه، ج ۳، ۴۲۷.

۷- بنابر يك روایت داستانی ( بندهشن ) گشتاسب شاه داستانی حامی زردشت آتش فرنبخ را از خوارزم بمکانی، که در موقع تألیف آن کتاب این آتش در آنجا بود، برده است. در منابع عربی درباره نقل آتش کاریان دو روایت مختلف دیده میشود. عده‌ای این عمل را به گشتاسب و عده دیگر به خسرو اول نسبت میدهند. بهر حال چنین گمان میرود که آتش فرنبخ از اوایل عصر ساسانی در آخرین محل خود قرار داشته‌است.



آذر گشنسپ یا آتش سلطنتی، در گنجک (شیز) واقع در آذربایجان بود. جکسن گوید این آتشکده در جایی برپا بود، که اکنون خرابه‌های تخت سلیمان معروف هست و فاصله آن از ارومیه (رضائیه) و همدان یکی است.<sup>۱</sup> پادشاهان ساسانی در ایام سختی بزیارت این معبد میشتافتند و زر و مال و ملک و غلام در آنجا نذر میکردند. و هرام پنجم سنگهای قیمتی تاجی را، که از خاقان و زرش گرفته بود<sup>۲</sup>، باین آتشکده فرستاد. خسرو اول نیز نظیر این راعطا نمود. خسرو دوم نذر کرد، که اگر موفق بمغلوب نمودن و هرام چوبین بشود، زینت‌های زر و هدیه‌های سیم بآتشکده آذر گشنسپ بفرستد و بوعده خویش وفا کرد. در قرن دهم میلادی، مسعودی<sup>۳</sup> عبارت ذیل ویرانه‌های آن معبد را وصف میکند: «امروز در آن شهر (شیز) آثار عجیبی از ابنیه و نقوش گوناگون هست، که کرات سماوی و ماه و ستارگان و عوالم بروبحر و اراضی مسکون و نباتات و حیوانات و سایر عجایب را نشان میدهد. شاهنشاهان آتشکده در این شهر داشتند، که در عهد همه سلسله‌های ایران مقدس و محترم بود. این آتشکده را آذرخوش<sup>۴</sup> می‌گفتند. آذر بزبان عجم «آتش» و خوش «نیکو» است. شاهنشاهان ایران هنگام رسیدن پادشاهی با کمال احترام پیاده بزیارت این معبد میرفتند و نذرها میکردند و هدیه و خواسته بسیار بآنجا میبردند<sup>۵</sup>. خلاصه،

- 
- ۱- ایران در گذشته و حال، ص ۱۴۳ - ۱۲۴ مجله شرقی امریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۲؛ مقایسه شود با اردمان، آتشکده، ص ۴۹.
- ۲- طبری، ۸۶۵ و ۸۶۶، نلدکه، ص ۱۰۲، ۱۰۴. اردشیر اول سردشمنانی را که در جنگ کشته بود، بمعبد اناهیتا واقع در استخر فرستاد، در سال ۳۴۰ هم سرعیسویان را، که محکوم باعدام شده بودند، در همین محل آویختند.
- ۳- التنبیه، ص ۹۵، ترجمه کارادوو، ص ۱۳۷.
- ۴- نام دیگر آذر گشنسپ.
- ۵- ابن خرداداذ به نیز این مطلب را، که پادشاهان ساسانی پس از بتخت نشستن پیاده از تیسفون بزیارت آذر گشنسپ میرفتند، ذکر کرده است (جغرافیون، ج ۶، ص ۱۲۰، ترجمه، ص ۹۱).

این آتشکده علامت اتحاد و یگانگی دین و دولت بود و نمونه (سمبل) دولت ساسانیان بشمار میرفت، که بواسطه اتحاد بادیانت قوت گرفت. برخلاف اشکانیان که هر یک از ملوک الطوائف و شهر بانان معبدی مخصوص خویش داشت. در این باب عبارتی در نامه تنسرهست<sup>۱</sup>، که با احتمال قریب بیقین مأخوذ از حقایق تاریخی است: ملوک الطوائف هر یک برای خویش آتشگاه ساخته و آنهمه بدعت بود که بی فرمان شاهان قدیم نهادند شهنشاه باطل گردانید و بامواضع اول نقل فرمود<sup>۲</sup>، ولی این ادعا که ایجاد آتش شاهی واحد توسط ساسانیان برقراری مجدد اوضاع زمان دارا (داریوش) بود، ساختگی است و پایه تاریخی ندارد<sup>۳</sup>.

آذر برزین مهر یا آتشکده کشاورزان، در مشرق مملکت، در کوههای ریوند شمال غربی نیشابور، واقع بود. لازار فاربی قریه ریوند را قریه مغان می نامد<sup>۴</sup>. باعتبار جکسن، مکان این آتشکده در قریه مهر بوده است، که در سوره خراسان بیک فاصله از میاندشت و سبزوار قرار دارد<sup>۵</sup>.

این سه آتشکده عظیم محل ستایش مخصوص بود و بیش از سایر زیارتگاهها زینت و ثروت داشت؛ لکن بسیاری از معابد درجه دوم هم طرف احترام بوده است، خاصه آنها، که بیکدیگر از دلیران داستانی یا خود زردشت، نسبت داشت: مانند معبد طوس و معبد نیشابور و معابد ارجان فارس و کرکوی سیستان و کویسه<sup>۶</sup> بین فارس و اصفهان<sup>۷</sup>.

۱- دارمستر، ص ۲۲۵ و ۵۳۰ و مابعد؛ مینوی، ص ۲۲.

۲- در کتابخانه ملی پاریس مهری هست، که صورت و نام شخصی موسوم به بافرگک را، که مغان مغ آذر گشسب بوده است، بر آن حک کرده اند (پایکولی، ص ۸۲).

۳- لانگلو، ج ۲، ص ۳۱۵؛ هوفمان، ص ۲۹۰.

۴- از قسطنطنیه تا زادگاه عمر خیام From Constantinopel to the Home

of Omar Khayyam، ص ۱۷ - ۲۱۱؛ مجله شرقی امریکا، ۱۹۲۱، ص ۸۲.

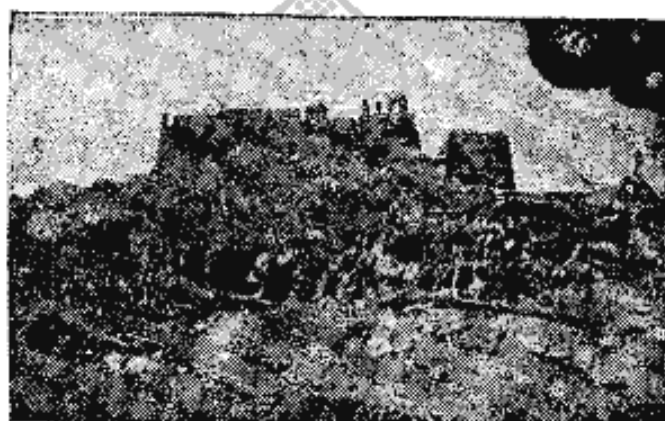
۵- Kuvisa

۶- شهرستانی، چاپ کورتن، ص ۱۹۷؛ ترجمه هاربروشر، ج ۱، ص ۲۹۸.

در تواریخ بسی از آتشکده‌های جبال را، که سرزمین ماد قدیم باشد، نام برده‌اند، از آنجمله آتشکده قزوین؛ و شیروان، نزدیک ری، و کومش است (که شاید همان شهر صد دروازه<sup>۱</sup> اشکانیان باشد<sup>۲</sup>).

کاوشهای علمی، که گیرشمن از سال ۱۹۳۵ در شهر شاپور انجام داد، منتهی بکشف آتشکده‌ای شد، که ظاهراً از زمان شاپور اول است<sup>۳</sup>.

در سالهای اخیر در بسیاری از ویرانه‌های آتشکده‌های ایران تحقیقات علمی صورت گرفته است، از آنجمله در معبد اردشیر اول در فیروز آباد - دیگر آتشکده‌هایی که در قصر شیرین (سراه خانقین - کرمانشاه) وجود داشته و آتشگاه جیره در ناحیه شاپور و آتشکده نزدیک قم (قلعه دختر) و غیره. معمولاً عبارت از بنای



شکل ۷- آتشگاه اصفهان

### ۱- Hecatompylos

۲- فهرست کامل در کتاب شوارتز، ایران در قرون وسطی، ص ۸۳۷. ذکر آتشهای بهرامی، که اردشیر تأسیس کرد در کارنامگ، بخش ۴، فقره ۸ و ۲۹. در بندهشن ایرانی (انگلساریا، ص ۱۲۸، سطر ۱۱-۷) از آتش کومش سخن رفته است؛ نگاه کنید مارکوارت مسینا، فهرست، ص ۵۶.

۳- مجله صنایع آسیایی، ج ۱۰، ص ۱۱۷، و مایلد و ج ۱۲، ص ۱۲، و مایلد.

گنبدداری (چهارطاق) بوده، که ابنیه اضافی دیگر در گرد آن وجود داشت و غالباً دارای باغی نیز بوده است.<sup>۱</sup>  
در بالای تپهٔ نزدیک اصفهان نیز، ویرانه آتشگاهی دیده میشود، که بسیار معروف است (ش ۷).<sup>۲</sup>



آتشکده شهر شاهپور

( سال و گیرشمن، مجله صنایع آسیایسی، ۱۰، تصویر ۴۰ )

- ۱- معبدی، که در کوه خواجه سیستان یافته‌اند، از عهد اشکانیان است. رک هر تسفلد تاریخ باستان، ص ۷۶ و مابعد؛ اردمان، آتشکده، ص ۳۵ و مابعد.
- ۲- شرح وضع فعلی ویرانه‌ها در کتاب جکسن، ایران در گذشته و حال، ص ۲۵۲ و مابعد. بقایای آتشکده در زیر خرابیهایی از آثار اسلامی پنهان است. رک آثار ایران، ج ۲، ص ۵-۱۶۴، ج ۳، ص ۶۱-۶۰. جلد سوم آثار ایران مختص آتشکده‌های ایران است. در صنایع پوپ، ۱، ص ۵۵۰ و مابعد روپتر Reuther شرح سودمندی راجسج بمعابد آورده است.

جشن‌های سالیانه عهد ساسانیان<sup>۱</sup> عموماً دارای صورت دهقانی و روستایی بوده و در اصل با امور کشاورزی بستگی داشته است. چون دین رسمی ساسانیان این اعیاد را پذیرفته بود، هنگام اجرای جشن از یک طرف مراسم مذهبی صورت می‌گرفت و از طرف دیگر تشریفات و اعمال خاصی انجام می‌شد. مبداء این اعمال اخیر، اعتقاد بسحر و جادو بوده، اما رفته رفته مبدل بمراسم عادی گشته، تفریحات عامیانه نیز از هر قبیل در آن وارد شده بود. چنانکه رسم عوام الناس است و محققان رسوم عامیانه ملل بخوبی از آن اطلاع دارند، اکثر این جشن‌های سالیانه را مردمان با یکی از حوادث تاریخ داستانی مربوط می‌کرده‌اند. مثلاً فلان عید را یادگار فلان واقعه میدانستند، که در عهد جمشید یا فریدون یا پهلوانی داستانی رخ داده بود.

سال زردشتیان دوازده ماه دارد، که هر یک را نام یکی از ایزدان بزرگ

نهاده‌اند و ترتیب آنها از این قرار است:

۱- فروردین	Fravardin	(فروشی‌ها)	(Eravashi)
۲- اردو بهشت	Urdvahiht	(اش و هشت)	(Asha Vahishta)
۳- خورداد	Khvaradh	(هوروات)	(Haurvtat)
۴- تیر	Tir	(تشری)	(Tishtrya)
۵- امرداد	Amurdadh	(امرات)	(Ameretat)
۶- شهر یور	Shahrevar	(خشتر ویری)	(Khshathra Vairya)
۷- مهر	Mihr	(میثر)	(Kithra)
۸- آبان	Abhan	(«آبها»، اناهیتا)	(Anahita)
۹- آذر	Adhur	(آتر، آتش)	(Atar)
۱۰- ددو	Dadhv	(خالق، اوهرمزد)	(Ohrmazd)
۱۱- وهمن	Vahman	(وهومنه)	(Vohu Manah)
۱۲- اسپندارمذ	Spandarmadh	(اسپنت ارمیتی)	(Speuta armati)

۱- نیبرگک، متون راجع به تقویم مزدیسنی H. S. Nykbeg, Texte um mazdyasnischen Kalender, Upsala Univesitets Arsskrift 1934

هر ماه را سی روز است، که نام آنها نیز مأخوذ از اسامی ایزدان است. هفت روز اول ماه بترتیب بنام اوهرمز و شش امهو سپندان نامیده می‌شود<sup>۱</sup>. بعد از ماه آخر پنج روز اندرگاه، خمرسه مسترقه، بر ۳۶۰ روز سال اضافه می‌کردند و هر يك از این پنج روز را بنام یکی از گناه‌های پنجگانه میخواندند. اعیاد فصول سال را گاهانبار می‌گفته‌اند، که عده آنها شش بوده و هر يك پنج روز امتداد داشته است. در این ایام بر طبق احکام مقرره بعضی مراسم<sup>۲</sup> را اجراء و گوسفند قربانی می‌کرده‌اند. اسامی اوستایی گاهانبارها از این قرار است<sup>۳</sup>.

۱- میدیوی زرمی	Maidhyoi - zaremaya	( در ماه اردیبهشت )
۲- میدیوی شم	Maidhyoi - sham	( در ماه تیر )
۳- پیتش ههی	Paitish - hahya	( در ماه شهریور )
۴- ایانرم	Ayathrima	( در ماه مهر )
۵- میدیایری	Maidhyairya	( در ماه دی )
۶- همسپت مئیدی	Hâmaspathmaedaya	

گاهانبار ششم یا همسپت مئیدی، که در پنج روز اندرگاه (خمرسه مسترقه) واقع میشد، در آغاز عید اموات بوده و ده شبانه‌روز امتداد داشت، در پشت سیزدهم اوستا (فروردین یشت، بند ۵۲-۴۹) مذکور است، که در موقع همسپت مئیدی، فروشی‌ها یا ارواح مؤمنین در مدت ده شب بمسکن مردم نزدیک می‌شوند و تقاضای صدقه و قربانی دارند، بهمین سبب است، که این «روز اموات» را فروردیگان

۱- بالاتر ص ۱۸۱ را ببینید. عقیده دانشمندان بر آنست، که تقسیم ماه بهفته در ایران باستان معمول نبود (رک‌گیگر، تمدن ایران شرقی در عهد باستان - Kultur - im Alttertum Ostiranische؛ ص ۳۱۶). اما ما، چنانکه شرح آن بیاید، بقرائینی برمیخوریم، مبنی بر اینکه درگاه شماری عهد ساسانی هفته وجود داشته است.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۷، فقره ۳-۱.

۳- بیرونی نام گاهانبارها را بلهجه خوارزمی آورده است (آثارالباقیه، ص ۳۸-۲۳۷، ترجمه زاخو ص ۲۲۵)، اما ترتیب آن با ترتیب اوستایی فرق دارد.

یا عید فروشی‌ها (فروشی در زبان فارسی متوسط فروهر<sup>۱</sup> یا فروردیگک<sup>۲</sup> گفته شده است) می‌نامیدند.

بیرونی گسوید<sup>۳</sup>: در آن ایام، ورودی برج اموات (دخمه)<sup>۴</sup> غسدا می‌نهادند و بر بام منازل مشروباتی می‌گذاشتند تا فروشی مردگان، که در این موقع بطور نامرئی در میان اعضاء خانواده خود حضور می‌یافتند، از آن تناول کنند و نیز مقداری را سن دود می‌کردند، زیرا که بزعم آنان بوی آن مطبوع مردگان است.

برای تطبیق سال دینی با سال نجومی، هر دو بیست سال، یکماه در سال می‌افزودند و در چنین سالی پنج روز اندرگاه را در آخر ماه اضافی قرار میدادند. اما بقول بیرونی، بععل مختلفه، که رخ میداد، گاهسی بعد از طی ۲۴۰ سال دو مساه اضافی الحاق می‌کردند. چنانکه در زمان سلطنت یزدگرد (۵۲۰-۳۹۹ میلادی) بعد از ماه آبان دو ماه زاید را داخل کردند و از آن زمان هر ساله پنج روز اضافی را بین ماه آبان و ماه آذر می‌گذاشتند، اما در دوره بعد که بایستی مجدداً یکماه بر سال بیفزایند، غفلت کردند و سال ناقص ماند<sup>۵</sup>.

ظاهراً در عهد قدیم پیش از ساسانیان، سال از مهرماه شروع می‌شده و عید مهرگان که جشن پاییزی است، در آن اوقات اول سال بشمار میرفته است<sup>۶</sup>، اما از علائمی که در تقویم هست، میتوان حدس زد، که در روز گار بعد، وقتی که آغاز سال را در ابتدای فصل بهار قراردادند، یکسال با ماه دذو (ماه اوهرمزد)<sup>۷</sup> شروع شده است.

#### ۱- Fravahr

#### ۲- Fravardigh

۳- آثار الباقیه، ص ۲۲۲، ترجمه، ص ۴۱۰.

۴- در باب دخمه‌ها رك بالاتر ص ۵۲.

۵- بیرونی، آثار الباقیه، ص ۳۳ و ۴۵، ترجمه، ص ۳۸ و ۵۶ - ۵۵.

۶- مقایسه شود با آندراس - هنینگ «متون مانوی بزبان‌های ایرانی میانیه»

(گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۲)، ص ۱۸۹، یادداشت ۱.

۷- کریستنسن، نخستین انسان و نخستین شاه در تاریخ داستانی ایرانیان، ص ۱۷۵ و ما بعد.

بعقیده نیبرگ<sup>۱</sup> در زمان ساسانیان سه نوع تقویم وجود داشت از اینقرار :

۱- تقویم قمری، که در آن هر سال قمری ۳۵۵ یا ۳۵۳ روز داشت و هر ماه مرکب از شش هفته پنج روزه بود. این یک نوع تقویم روستایی و معمول مانویان غیر ایرانی بود.

۲- تقویم کشوری و رسمی شمسی، که روز و هیژ گیه<sup>۲</sup> میخواندند و دارای ۱۲ ماه سی روزه باضافه پنج روز خمسه مسترقه (پنجه دزدیده) بود. در این تقویم ربع روز (شش ساعت) علاوه بر ۳۶۵ روز را رعایت نمیکردند، بقسمی که سال در هر چهار سال یکروز عقب میافتاد.

۳- تقویم دینی، که آنرا و هیژ گیه<sup>۳</sup> می نامیدند. این تقویم هم براساس سال شمسی بود (دارای ۱۲ ماه و پنجه دزدیده و یک ماه اضافی در هر ۱۲۰ سال). خمسه مسترقه، که در تقویم (۲) و (۳) پس از ماه آخر سال قرار میگرفت، در تقویم کشوری در تمام ماههای سال میگذشت، زیرا سال کشوری کوتاه تر از سال نجومی بود.

مرکز تحقیقات کهن‌پژوهی و باستان‌شناسی

تاریخ بعضی اعیاد، که بیرونی شرح داده است، با حوادث طبیعی فصول مربوطه متضاد است و از اینجا معلوم میشود چند قسم سال شماری متداول بوده و در حساب افزایش ایام زائده بی نظمی واقع میشده است. بیرونی ترتیب ایام اضافی تقویم روحانی را بیان میکند، ولی در عمل فقط به سال کشوری آشناست<sup>۴</sup>. مثلاً

۱- نیبرگ، متون راجع به تقویم مزدیسنی، ص ۸۳ و بعد، مقایسه شود با هیگنس لشکر کشی فیصر موریکیوس با ایران persian War of the Em peror maurice Higgins, The فصل اول در تاریخ مختصر تقویم ایرانی عهد ساسانیان؛ هیلدگاردلوی Hildegarde Lewy، تقویم ایرانی، اورینتالیا، دوره ۱۰، جزوه ۱-۲ (۱۹۴۱). حسن تقی زاده، مجله انجمن شرقی آلمان ۱۹۳۷، ص ۷۹-۵۸۳. و بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۱۲۵ و بعد و AO دوره ۲۸، ص ۳۱۱-۲۵۸ و گاه شماری در ایران قدیم تهران ۱۳۱۷.

۲- roz-vihezaghih

۳- Vihozaghih

۴- نیبرگ، ص ۸۶.



دو عید موسوم باذر جشن را بیرونی از اعیاد زمستانی شمرده است، ولی موافق تقویم دینی، که اول فروردین ماه را مطابق اعتدال ربیعی قرارداده، آذر جشن اول با ۲۱ ماه اوت (تابستان) و آذر جشن دوم، با ۲۴ نوامبر مصادف میشود.<sup>۱</sup>

در میان اعیاد، آنکه بیشتر قبول عام داشت، چنانکه امروز نیز دارد، نوروز بود، که آنرا نوگروز<sup>۲</sup> می‌گفتند. این جشن در آغاز سال بود و در سال دینی بلافاصله بعد از عید فروردیگان می‌آمد<sup>۳</sup>. بموجب روایت دینکرد<sup>۴</sup>، هر پادشاهی در این روز فرخنده رعیت ممالک خویش را قرین شادی و خرمی میکرد و در این عید کسانی که کار میکرده‌اند، دست از کار کشیده باستراحت و شادمانی می‌پرداخته‌اند. یکی از کتب پهلوی<sup>۵</sup> نسبتاً جدید، همه حوادث گذشته و آینده را، که در نوروز واقع شده و خواهد شد، شرح میدهد. یعنی از روزی که اوهرمزد جهان را بیافرید و ایام فرخنده‌ای که در تاریخ داستانی مذکور است، تا پایان عمر عالم در آن آمده است. غیر از بیرونی<sup>۶</sup> چندین از مورخان عرب و ایرانی عید نوروز را توصیف کرده‌اند و شعری مانند فردوسی و منوچهری در اشعار خود آنرا ستوده‌اند. نوروز عید

۱- کریستنسن، نخستین انسان الخ، ص ۱۷۹ و بعد و نیز مارکوارت در یادنامه مودی، ص ۷۱۱ و بعد.

## ۲- Noghroz

۳- در دوره اسلامی نوروز را در آغاز بهار پیوسته جشن می‌گرفتند، ولی این روز در تقویم قمری عربی متغیر بود. در عصر حاضر سال شمسی رسماً دوباره برقرار گردید و نامهای باستانی ماهها دوباره رواج گرفت.

۴- کتاب سوم، چاپ پشوتن سنجانا، ج ۹، ص ۴۴۷، ترجمه، ص ۵۶۳.

۵- متون پهلوی جاماسب اسانا، ج ۲، ص ۱۰۲ و بعد. تجدید چاپ و ترجمه توسط مارکوارت، یادنامه مودی، ص ۷۴۲ و بعد.

۶- آثار الباقیه، ص ۲۱۵ و بعد، ترجمه، ص ۱۹۹ و بعد.

۷- دو قسمت از کتاب المحاسن را اهرلیش Ehrlich در یادنامه مودی، ص ۹۵

بهاری است و آثاری از گموک<sup>۱</sup>، که جشن بابلیان بود، در آن باقی است. در این روز مالیات‌های وصول شده را بحضور شاه عرضه می‌داشتند و شاه بعزل و نصب حکام می‌پرداخت. و نیز در نوروز سکه نو میزدند و آتشکده‌ها را پاک و طاهر می‌کردند و امثال این...<sup>۲</sup>. عید نوروز شش روز متوالی دوام داشت و در این ۶ روز سلاطین ساسانی بارعام میدادند و نجبای بزرگ و اعضاء خاندان خود را بترتیب منظم می‌پذیرفتند و بحضور عیدی میدادند روز ششم عید را سلاطین بسرای خود و محرمان در گاه جشن می‌گرفتند. فی‌الواقع در روز اول و روز ششم نوروز، همه قسم مراسم متداوله ملی اجراء میشد<sup>۳</sup>. در روز اول مردم صبح بسیار زود برخاسته، بکنار نهرها و قناتها رفته شستشو می‌کردند و بیکدیگر آب می‌پاشیدند و شیرینی تعارف می‌کردند. صبح پیش از آنکه کلامی ادا کنند، شکر می‌خورند یا سه مرتبه غسل می‌لیسیدند و برای حفظ بدن از ناخوشیها و بدبختی‌ها روغن بتن می‌مالیدند و خود را با سه قطعه موم دود میدادند.

اما سایر اعیاد، ما بذکر مهمترین آنها اکتفا می‌کنیم<sup>۴</sup>: در هرماه روزی که

→

بعید آورد است. قسمت اول را اینوسترانتراف بروسی ترجمه کرده و در تحقیقات خود راجع بنوروز وارد نموده است (مطالعات ساسانی، ص ۸۲ و بعد) و همان را مازندی بفارسی ترجمه کرده و ترجمه انگلیسی و تاریخچه عید نوروز را نیز بقلم نریمان بآن منضم ساخته و در رساله ارمغان نوروز (ضمیمه مجله ایران لیگ بمبئی) بطبع رسانده است. یکی از ضمائیم جلد دوم کتاب اینجانب موسوم به نخستین انسان الخ (ص ۱۳۸ و ما بعد) مختص نوروز است.

### ۱- Zagmuk

۲- جاحظ، تاج، ص ۱۴۶.

۳- امروز مخصوصاً روز اول و سیزدهم فروردین را جشن می‌گیرند و روز اخیر پایان عید نوروز است.

۴- مقایسه شود با نیبرگ، متون راجع به تقویم مزدیسنی، ص ۴۸ و بعد.

اسمش با نام ماه مطابق میشد، عید می‌گرفتند. مثلاً روز تیر، که ۱۳ تیر ماه بود، جشن تیرگان گرفته میشد. در آن روز آب تنی می‌کردند و گندم و میوه می‌پختند.<sup>۱</sup> عید آذر جشن اول، در هفتم شهریور (شهریور روز از شهریور ماه) بود. آذر جشن، عید آتش‌خانه محسوب میشد. در داخل خانه‌ها، آتش‌های بزرگ می‌افروختند و درستایش خدا و شکر نعم او سعی بلیغ می‌کردند. مردمان گرد هم فراهم آمده غذا می‌پختند و تفریح می‌کردند. ظاهراً این عید فقط در بعض نواحی ایران معمول بوده است.<sup>۲</sup>

مهرگان یا عید مهر، که در ۱۶ مهرماه (روز مهر از ماه مهر) واقع میشد، عیدی بسیار بزرگ بشمار میرفت. چنانکه گفتیم در قدیم الایام این عید روز اول سال بوده و آثار مبداء سال بودن، در مراسم این جشن هنوز باقی مانده است. عید مهرگان هم مثل عید نوروز، بیادگار حوادثی، که در آغاز آفرینش جهان رخ داده و بیاد وقایعی که در تاریخ داستانی مذکور است، وضع شده بود. در این روز پادشاهان ایران تاجی بر سر می‌نهادند، که صورت آفتاب، در میان چرخ‌گردان، بر آن منقوش بود. هنگام طلوع آفتاب، یکی از سپاهیان، در حیاط قصر سلطنتی ایستاده فریاد میزد: «ای فرشتگان<sup>۳</sup> بعالم فرود آید و شیاطین و بدکاران را بسزید و از دنیا برانید!» در روز مهرگان، خوردن انار و استنشام گلاب را اسباب صیانت از بدبختی میدانستند.<sup>۴</sup>

در اول ماه آذر، عید «وهار جشن» یعنی «عید بهار» بود، زیرا که در عهد خسروان، (یعنی در زمانی که تقویم‌ها مختل شده بود) اول آذر ماه با آغاز فصل بهار مصادف میشد در ازمنه اسلامی این عید را «خروج الکوسج» می‌گفتند. مردی

۱- آثار ارباباقيه ص ۲۲۰، ترجمه ۶- ۲۰۵.

۲- ايضاً ص ۲۲۲ - ۲۲۱، ترجمه، ص ۲۰۷.

۳- اصطلاح بهلوی آن یزدان (بزت) و یا شاید امهر سپندان (امش سپنت) بوده.

۴- آثار ارباباقيه، ص ۲۳ - ۲۲۲، ترجمه ۸ - ۲۰۷.

را بر قاطری نشانده بگردش میبردند، آن مرد خود را با بادزنی باد میزد، تا شادمانی خود را از خاتمه یافتن فصل شتا و نزدیک شدن گرما بدان وسیله آشکار کند.<sup>۱</sup> (و یصیح بالفارسیه گرما، گرما) (مروج الذهب).

چند روز بعد از وهارجشن، در آذرروز، از آذر ماه (که روز نهم بود) آذر جشن دوم پیش میآمد. در آنوقت خود را با آتش گرم میکردند «زیرا که آذر ماه آخرین ماه زمستان است و در اواخر این فصل سرما سخت تر و شدیدتر از همه اوقات سال است»<sup>۲</sup>.

روز اول ماه دذو (دی) را، که در حساب سال شماری عتیق<sup>۳</sup> عید بوده، «خسرم روز» میگفته‌اند، در خرم روز شاهنشاه از تخت بزیر میآمد، لباس سفید میپوشید و در چمنی برفرش های سفید می نشست و بارعام میداد. هر کسی میتوانست بحضور او در آید. آنگاه شاهنشاه با عموم کشاورزان، خصوصاً دهقانان، سخن میگفت و با آنان میخورد و میآشامید. شاه در آن روز چنین میگفت: من امروز چون یکی از شما هستم و با شما برادرم، زیرا که قوام جهان بآبادی است، که در دست شماست و قوام آبادی پادشاه است، هیچیک از این دو از دیگری بی نیاز نتواند بود».

در جشن سیرسور، که روز ۱۴ دیماه بود، مردمان بخوردن سیر و آشامیدن شراب میپرداختند و سبزی را با گوشت میپختند، تا دفع آفات شیطانی کند و امراض حاصله از نفوذ دیوان را برطرف نماید<sup>۴</sup>.

۱- بیرونی، ص ۲۲۵، ترجمه ص ۲۱۱. مقایسه شود با مسعودی، مروج، ج ۳، ص

۴۱۳. بعد، که در آن مصنف جشن را توصیف و تفریحات عامه را، آنطوری، که در زمان خودش مرسوم بوده، شرح داده است.

۲- بیرونی، ص ترجمه ۲۲۵، ص ۲۱۱.

۳- رك ص ۱۹۵ و بعد کتاب حاضر.

۴- آثار الباقیه، ص ۲۲۵، ترجمه، ص ۲۱۱-۱۲.

روز ۱۵ دذو، معمول بود، که صورت انسانی را از خمیر یا گل سرخ  
میساختند و بر فراز درگاه می‌نهادند.

روز شانزدهم دذو، عیدی می‌گرفتند، که دو نام داشت و فعلاً تلفظ آنها  
درست معلوم نیست، یکی از این دو اسم گویا نامی مرکب است، که جزء نخستین  
آن لفظ گاو است. اصل این جشن منسوب بافسانه فریدون<sup>۱</sup> (فریدون) پادشاه داستانی



شکل ۸- جام کالیمو

(هرتسفلد، ساانامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، جلد ۴۱)

است. در روز ۱۶ دذو، فریدون بر گاوی سوار شد. و این شبی است، که گاوی که  
کشنده اراده ماه است، ظهور نمود و «این گاوی است نورانی، که شاخه‌هایش از

۱- Frodhan

۲- ایضاً ص ۲۲۶، ترجمه، ص ۲۱۲.

زرو قوائمش از سیم است، ساعتی آشکار می‌شود و ناپدید می‌گردد. هر کس در ساعت ظهور در او نظر کند، دعایش مستجاب خواهد بود و گویند در این شب بر کوه بزرگ صورت گاوی سفید پدیدار شود و اگر محصول آن سال خوب باشد: دو بار نعره بر آورد و (اگر خشکسال باشد) یکبار فریاد کند<sup>۱</sup>. در این عبارت قصه اراده ماه، که یک گاو آنرا می‌کشد جالب توجه است، در موزه هرمتاژ<sup>۲</sup> لنین گراد، جام نقره از عهد ساسانیان باقی است، که آنرا جام کلیموا<sup>۳</sup> نامند. در این جام نقش خدای ماد دیده می‌شود، که بر تختی نشسته و اطراف او را هلالی احاطه کرده است. در زیر آن اراده است، که چهار گاو آنرا می‌کشد (ش ۸)<sup>۴</sup>.

روز دهم بهمن، عید مشهور سزگ (سده) بوده، که جشن خاص آتش است و غالباً در کتب مورخان ایران و عرب، ذکر آن آمده است<sup>۵</sup>. این عید را گاهی بهوشنگک اولین پادشاه سلسله داستانی پیشدادی، و گاهی به بیوراسپ ظالم پادهاگک (که فردوسی او را ضحاک می‌نامد) نسبت داده‌اند، که انسانی از دهافش بود و بدست فریدون اسیر شد.

مرکز تحقیقات کهن‌پژوهی

بنابر روایت بیرونی<sup>۶</sup> ایرانیان «در شب سزگ دود برمی‌انگیزند، تا دفع مضرات کند. افروختن و شعله‌ور گردانیدن آتش در این شب و راندن حیوانات وحشی و پرانیدن مرغان در میان شعله و نوشیدن شراب و تفریح نمودن در گرد

۱- در اینجا در متن آثار الباقیه نقصی هست (بیرونی، ص ۲۲۶، ترجمه، ص ۱۳ -

۲۱۲). در این عبارت، که ذکر شد، راجع بر رسم گاه شماری قدیم، که ماه دذو را اول سال حساب میکردند دیده میشود (رك بالاتر ص، ۱۰).

۲- Hermitage

۳- Klimowa

۴- هر تسفلد وست خسرو Der Thron des Khosro، سالنامه مجموعه‌های

آثار هنری پروس Jahrbuch der preussischen Kunazammlungen، ج

۴۱، ص ۱۲۴ و ۱۲۴؛ تاریخ صنایع پوپ، B، IV، ۲۰۷.

۵- کریستنسن، انسان نخستین الخ، ۱، ص ۱۴ - ۲۱۳.

۶- ص ۲۷ - ۲۲۶. ترجمه ص ۱۴ - ۲۱۳.

آتش، جزء رسوم پادشاهان شده است».

روز ۳۰ و همن ماه، که جشن آبریزگان (آبریزان) بود، مردم آب‌پاشی میکردند و بوسیله این عمل، که منشاء آن ساحری بود، میخواستند باران بیاید. بیرونی مبداء این جشن را بقاریخ داستانی قبل از هخامنشیان مربوط نمی‌کند، بلکه یکی از حوادث عهد ساسانیان مربوط می‌نماید، از اینقرار، که میگفتند در زمان پیروز مدتی مدید خشکسالی پیش آمد. شاه بزیارت آذرخوره (آذر فرنبخ) رفت و دعا کرد، تا آن آفت را خدای تعالی دور گرداند<sup>۱</sup>

روز اسپندارمذ (پنجمین روز از ماه اسپندارمذ) را عید زنان میخواندند و آنرا مزدگیران میگفتند. در این روز مردان تحفه‌ها بزنان عطا میکردند. در آن روز کشمکش و گرد ناردان خشکگ میخورند و بآن وسیله نیش عقرب را دفع میگردند.

برای مصون ماندن از این خزندگان، در فاصله طلوع فجر و برآمدن آفتاب دعایسی را بر سه رقعہ نوشته از سه دیوار خانه می‌آویختند و یک دیوار را آزاد میگذاشتند، که عقرب از آنجا بگریزد و بدرود<sup>۲</sup>.

روز نوزدهم اسپندارمذ را «عید آبها و نهرهای جاری» میخواندند و گلاب و عطر در نهر می‌ریختند<sup>۳</sup>.

آگاثیاس (۲۲۴) گوید: در ایران عیدی است بنام جشن «هلاکت موجودات ضاره». در این روز، که بقول او بزرگترین اعیاد ایرانیان است، مردمان خزندگان

۱- بیرونی، ۲۹ - ۲۲۸، ترجمه ص ۱۶ - ۲۱۵. بنا بر روایت دمشق (ترجمه مهرن Mehren ص ۴۰۵) در عهد پیروز در نوروز پس از خشکسال بارندگی شد. اما باید دانست، که در این عبارت پیروز را بجای یم (جم)، که از سلاطین افسانه قدیم است، گذاشته‌اند (روایت قدیمتر در کتاب بیرونی مسطور است).

۲- بیرونی، ص ۲۲۹. ترجمه ص ۲۱۶.

۳- ایضاً ص ۲۳۰، ترجمه ص ۲۱۷.

وحشرات موزیه را می‌کشتند و کشته آنها را برای اثبات ثوابکاری خود بموبدان نشان میدادند. ما در منابع دیگر از این جشن اثری نیافته‌ایم، اما معلوم است، که هلاک کردن حیوانات موزیه، که از مخلوقات اهریمنند، در دین مزدیسنی ثوابی عظیم بوده است و در بعضی موارد یکنفر توبه‌کار بایستی عده معینی از این جانوران موزی را بقتل رساند.<sup>۱</sup>

از هنرهای مغان تفأل بود، چون بآتش مقدس مینگریستند، از آینده خبر میدادند<sup>۲</sup> و بوسیله حسابهای نجومی زایجه طالع میگرفتند. در کارنامگ، اردشیر و اردوان پیوسته بهنگام سختی با دانایان و معبران و ستاره شماران مشورت میکنند.<sup>۳</sup> از این گذشته یک نجوم عامیانه نیز وجود داشت. بیرونی<sup>۴</sup> فهرستی از ایام سعد و نحس سال تنظیم کرده است بنام جدول الاختیارات و در آن احکام دیدن مار را نیز بنام (رویه الحیبه) معین نموده است. معتقد بوده‌اند: که دیدن مار در هر روزی از ایام ماه تأثیری می‌بخشد مثل ناخوشی و مرگ یا مفارقت یکی از اهل خانه یا وصول منفعتی از طرف اهل شهر یا تحصیل نام و شهرتی یا پیش آمدن سفر پر سودی یا تهمت و تنبیه و سیاستی و مسانند اینها<sup>۵</sup>. روزهای تقارن و تفأل سیارگان مخصوصاً از ایام منحوسه بشمار میرفت.

(۱) نگاه کنید به وندیداد، فرکرد ۱۴، فقره ۶ - ۵.

(۲) آگانیاس، کتاب دوم، ۲۵.

(۳) فالنامه‌های بسیاری در شهر دورا یافته‌اند. رک رستوتزف، شهرهای کاروانی،

ص ۲۰۷ و نیز دورا و صنایع آن Dura Europos and its Art، ص ۶۱-۶۰.

(۴) ص ۳۲-۲۳۱، ترجمه ص ۲۱۸.

(۵) مقایسه شود با کتاب رزبرگ در باب ادبیات پارسی، سن پترسبورگ ۱۹۰۹،

ص ۴۹، شماره ۱۸، مآرنامه (بشعر). - Fr. Rosenberg, Notices de litterature persie



بلعمی<sup>۱</sup> نام يك كتابی برده مشتمل بر تفأل‌هایی، که ایرانیان در جنگها میزده‌اند و عبارتی چند از آن نقل کرده است<sup>۲</sup>.



مرکز تحقیقات کپی‌رایت و علوم ادبی

(۱) ترجمه زقنبر گگ، ج ۲، ص ۳۲۲.

(۲) در کتابی، که اینوسترانترزف بزبان روسی نوشته است، از روی منابع عربی راجع به تفال و خرافات دوره ساسانی بحث کرده است.

## فصل چهارم

### مانی و کیش او

جلوس شاهپور اول - کتیبه تاجگذاری - مانی و آیین او - جامعه مانویان و تشکیلات آنان - انتشار عقاید مانی پس از مرگ او - صنایع مانویه. مؤسس سلسله ساسانی در سال ۲۴۱، بدوود زندگی گفت. حجاری نقش رجب، که حاکی از جلوس پسر او شاهپور اول است، پادشاه را در حالی نشان میدهد، که حاتم سلطنتی را از دست خدای بزرگ اوهرمزد میگیرد. این تصویر بتقلید مجلس جلوس اردشیر در نقش رستم ساخته شده است. در اینجا هم پادشاه و خدا سوار اسب هستند و لباس آنان در هر دو جا یکسان است، فقط اختلاف در این است، که در کتیبه شاهپور خدا در سمت چپ و پادشاه در جانب راست واقع شده و شخصی که در کتیبه اردشیر بر زمین افتاده است، در نقش شاهپور موجود نیست. صورت پادشاه خیلی ضایع شده و جزئیات آن تشخیص داده نمیشود. اوهرمزد تاج کنگره دار بر سر دارد، که از بالای آن گیسوان مجعدش نمایان است. نوارهای پهنی، که بتاج بسته است، از جانب پشت سر آویخته. جبهه او بوسیله شمشه، که در پیش سینه است، بسته شده و این تکمه در زیر گردن بند مرواریدی قرار دارد. شلوار در بالای ران دارای چین های ظریفی است. گردن و سینه اسب را با الواح مدور، که

بصورت زنجیری است، زینت داده‌اند و گوی مستطیل سابق‌الذکر، در برابر پاهای اسب نمایان است<sup>۱</sup>. نقوش برجسته دیگری در نقش رجب شاهپور را بر اسب نشان می‌دهد، که بزرگان دولت شاهنشاهی بدنبال اویند<sup>۲</sup>.

تاجگذاری رسمی شاهپور در سال ۲۴۲ صورت گرفت<sup>۳</sup>. بنابراین روایت ابن‌الندیم نخستین خطبه مانی<sup>۴</sup> در روز جلوس شاهپور، یعنی یکشنبه اول نisan، که آفتاب

۱- زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۹۷ و تصویر.

۲- نقوش برجسته، ص ۹۲ و تصویر ۱۱؛ تاریخ صنایع پوپ، B, IV, ۱۵۲.

۳- شهر شاهپور، مجله آسیایی، دوره ۱۵، ص ۱۲۷. بنا بر يك سنت باستانی تاجگذاری در نخستین نوروز پس از جلوس شاه انجام می‌یافت. (نگاه کنید: شدر، گومون نهم، ص ۳۵۰).

۴- برای تحقیق بیشتر درباره مانی و کیش او میتوان بمنابع ذیل رجوع کرد: از جمله منابع قدیمه راجع بمانویه مهمترین همه رساله‌های جدلی است، که مؤلفان عیسوی نوشته‌اند، مخصوصاً رسالات تیتوس بسترایی Titus de Bostra و سنت-اگوستین Saint Augustin و رساله موسوم به Acta Archelai و دعا‌های استعار، که بزبانهای یونانی و لاتینی نوشته شده و مانویانی را که از دین خود برمیگشتند، مجبور بملات و تکرار آنها میکردند، رساله در فلسفه افلاطونی جدید تألیف اسکندر لول-کوپولیمسی، دیگر صدوسی سومین رساله تئیه سریانیان تألیف سورانطاکي و کتاب کشیش سریانی موسوم به تئودور بر کونائی. مطالب این کتاب و شرح مبسوطی که در فهرست ابن‌الندیم مندرج است، فهرستها منبع عمده تحقیقات راجع بعقاید مانویه در خصوص مبدأ آفرینش بوده است، کتب عربی دیگر هم مخصوصاً آثار الباقید بیرونی حاوی مطالب مفید است - در قرون جدید عقاید مانویه را نخست علمایی مورد تحقیق قرار دادند، که موضوع بحث آنها تاریخ دیانت مسیح بود از اینقرار:

بوسوبر، تاریخ انتقادی مانی و مانویت

I. de Beausobre, Histoire critique

de Manichee et du Manichaeisme. (Amst. 1734 - 39)

مانوی - Das manichaeische Religionssystem (1831, Neudruck Got-

tingen 1928) C. Baur. فلوگل خلاصه الفهرست را با شرح مبسوط و ترجمه

آلمانی آن در رساله موسوم به «مانی و تعلیمات و آثارش» منتشر کرد.

G. Flugel, Mani, Seine Lehre und seine Schriften, 1862.

دربرج حمل قرارداداشت، ابرادشده. اگر بتوان این روایت را قبول کرد، تاریخ هر

→ در ۱۸۸۹ رساله جدیدی تحت عنوان «مانی و تحقیقات درباره دیانت او» نوشت ولی  
نا تمام ماند.

K. Kessler, Mani, Forshungber die manichaeische Religion I. بعد در ۱۹۰۸ کومن تحقیقی در باب مبدأ آفرینش جهان با اعتقاد مانویه نگاشت و آنرا « تحقیق در باب مانویت » « Recherches sur le manicheisme » نام نهاد، مبنای تحقیق او خلاصه کتاب تودربرکونائی بود، که ده سال قبل از آن توسط پونفون بچاپ رسیده بود (ضمیمه کتاب «کتیبه‌های ماندائی جامهای خوابیر» - در قرن بیستم هیئت‌های بزرگ علمی آلمانی و فرانسوی وانگلیسی وغیره در ترکستان چین عده زیادی از قطعات مانوی را بزبانهای پهلوی (لهجه شمالی وجنوب غربی) وسغدی وایقوری وچینی بدست آوردند، که قسمت بزرگی از آنها طبع و نشر شده است. مهمترین انتشارات جدید عبارتست از: مولر، بقایای آثار خطی بخط استرانجلو مکشوفه در تورفان، ج ۱ و ۲، گزارش رساله آکادمی پروس ۱۹۰۴ F. W. K. Muller - Schrift aus Turfan Handschriften - Reste in Estranghelo؛ ورقی از یک کتاب سرود مانوی، گزارش آکادمی پروس Ein Doppelblatt aus einem manichaischen Manichaeische Studien؛ مطالعات مانویه Hymnenbuch؛ زالمان، از رسالات آکادمی سن پترسبورغ ۱۹۰۸. ومانیکائیکا Mauichaica در ۵ جزوه (بولتن آکادمی سن پترسبورغ ۱۳ - ۱۹۰۷)، دیگر رسالاتی از آندراس تحت عنوان آثار مانوی بلغت ایرانی متوسط، که توسط هنینگک پس از مرگ آندراس در ۳ قسمت انتشار یافته است (گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۲، ۱۹۳۳، ۱۹۳۴) I - III aus dem Nachlass von F. C. Andreas هنینگک، یک سرود مانوی درباره آفرینش، herausgegeben von W. Henning Mitteliranische Manichaica, (Gott. Nachr. 1934). Ein manichaischer Kosmogonischer Hymnus؛ از همین مؤلف، تولد وپیدایش انسان نخستین مانوی (ibid. 1933) Geburt und Entstehung des manichaischen Urmenschen؛ از همین مؤلف، یک کتاب هنوخ مانوی Ein manichaisches Henochnbuch (گزارش آکادمی پروس ۱۹۳۴)؛ دیگر، یک کتاب دعا و اعتراف مانوی - und Beichtbuch Ein manichaisches Bet- ۱۹۳۶. فون لوكو آثار مانوی ترکی خوچو در سه جزوه (رسالات آکادمی پروس

←

→  
Manichaica aus Chotscho. A. von Le Coq, (۱۹۱۱، ۱۹۱۹، ۱۹۲۲)،  
Turkische؛ اشتاین، خوشنویس و ترفند ترکی مکتشفه در تون هوانگک (مجله پادشاهی ۱۹۱۱) -  
Huang Dr. Stein, Turkish Khuassuanif from Tun  
en Chine Chvannes (مجله آسیایی ۱۹۱۱) et pelliot, Un traite manicheen retrovve  
توسط مرار ولوکوک و بانگک W. Bang و پیلو منتشر شده است.

در رسالات آکادمی پروس ۱۹۲۶ والدشمیدت Waldschmidt و لنتس  
Lentz یک تومار چینی را، که مشتمل بر سرودهای مانوی و قطعات پهلوی و سندی بود،  
با تفسیراتی راجع بمقام عیسی در دین مانوی منتشر ساخته اند (Manichaismus)  
(Die Stellung Jesu im und iranischen Texten) و نیز همین دونفر در سال ۱۹۳۳ رساله بعنوان عقاید  
مانوی در متون چینی و ایرانی - Manis (Manische Dogmatik aus chinesischen  
R. Reitzenstein در چند کتاب خود مسائل مانوی را مورد بحث قرار داده است  
(Das mandaische Herrn der Grosse, 1918 : Das iranische  
Erlösungsmysterium, 1921.) و چند قطعه از آثار مانوی را، که بزبان پهلوی  
شمالی است و تا آنوقت طبع نشده است.

و آن در اس ترجمه کرده، بطبع رسانیده است.

از جمله تحقیقات سائهای اخیر کتب ذیل را باید نام برد.

الفاریک P. Alfarc خطوط مانویه Les ecritures manicheennes  
در ۲ جلد ۱۹ - ۱۹۱۸؛ دیگر مقالات متعدد ویلیمز چکسن در مجله پادشاهی و مجله  
شرقی امریکا در باب نکات تاریک عقاید مانویه و «تحقیقات در باب مانویت»  
Resarches in Manichacism از همین مولف (نیویورک ۱۹۳۲). که در آن  
متون مهمه مورد تحقیق و تشریح قرار گرفته است ریتزن اشتاین و شدر، مطالعات در  
باب مزج و اختلاط عقاید در عهد قدیم (Studien zum antiken Synkretismus)  
مطالعات کتابخانه واربورگک ۱۹۲۶.

وزن دنگ، استعمال بعض اسامی ایزدان ایرانی در دیانت مانوی (AO، ۷،  
ص ۱۱۴ و بعد). در سائهای اخیر مقدار زیادی پاپیروس در مصر بدست آمد حاوی قطعاتی  
از آثار مانویه بزبان قبطی، مخصوصاً قسمت اعظم ترجمه کتاب موسوم به «کفلایه» و  
نمونه هایی از این قطعات بزبان آلمانی توسط کارل شمیدت Karl Schmidt و

دو واقعه مطابق بیستم مارس ۲۴۲ میشود. اما مانی در کتاب کفلايه<sup>۱</sup> گوید در عهد سلطنت اردشیر اول سفری بهند کرده و مردم را بدین خویش خوانده است و چون

→

پولوئسکی H. I. Polotsky در کتابی تحت عنوان «کشف آثار مانوی در مصر» Ein Mani - Fund in Egypten ترجمه و جزو رسالات آکادمی پروس ۱۹۳۲ منتشر شد و نکات مجهولی را درباره زندگی و شریعت مانی روشن نمود. قسمتی از این قطعات، که کارل شمیدت در قاهره کشف کرد، فعلا در برلین است، قسمت دیگر که چستر بییتی Ckester Beatty در فیوم خریداری کرد، در لندن می باشد مقایسه شود با شدر در کنومون ۹ (۱۹۳۳) ص ۳۷۷ و مابعد و فون سله G. v. Selle در 'Anz. gelehrt' Gott (نامه دانشوران گوئینگن) ۱۹۳۵، ص ۱۸۲ و بعد. هوگواپشر Hugo Ibseher با مهارت فوق العاده موفق شده است، که از میان قطعات آثار مانویه بزبان قبطی مجموعه چستر بییتی، که بسیار آشفته بود، ۹۶ صفحه را استخراج کند. این صفحات، که تا اندازه ضایع شده مشتمل بر يك سلسله خطب و مواعظ است، که شاگردان مانی نگاشته اند و بیشتر آنها از قرن سوم میلادی است. این متون با ترجمه آلمانی آن تحت عنوان Manichaische Homilien توسط پولوئسکی و ایبشر در ۱۹۳۴ در اشتوتگارت چاپ و منتشر شده است (آثار خطی مانوی مجموعه چستر بییتی جلد اول). این قطعات واجد اهمیت تاریخی فوق العاده است و از جمله تفصیل گرانبهایسی در باب محکومیت و اعدام مانی در بردارد (از اینجا معلوم میشود، که مانی در تمام عهد سلطنت شاپور اول در تحت حمایت این شاهنشاه بوده و جانشین او هر مزد اول هم از مانی حمایت میکرد است) و دیگر از مطالب مهمه آن تعقیب مانویان است در عهد و هرام دوم و سیاست و اعدام سی سینیوس (سیس) جانشین مانی و خلیفه شدن اینایوس.

دیگر از انتشارات جدید در باب مانویه کتب ذیل میباشد.

آثار خطی مانوی موزه های دولتی برلین، ناشر کارل شمیدت، جلد اول کفلايه

جزوه ۴-۱، اشتوتگارت ۱۹۳۵.

پولوئسکی در پولی ویسوا Pauly Wissowa, Supple. 6, ص ۲۷۲-

۲۴۱ (اشتوتگارت ۱۹۳۵).

شدر، مانویت طبق اکتشافات و تحقیقات جدید Der Manichaismus nach neuen Funden und Forschungen, Morgenland, Heft 28.

۱- شمیدت - پولوئسکی، کشف آثار مانوی، ص ۴۷ و بعد.

خبر مرگ اردشیر و جلوس شاهپور راشنیده، بایران باز گشته، درخوزستان بحضور شاهپور بار یافته است.<sup>۱</sup>

مانی از نجبای ایران بوده، بنا بر روایات موجوده، مادرش از خاندان شاهان اشکانی بود، که هنگام تولد مانی سلطنت ایران داشتند و ممکن است فاتک پدر مانی نیز از همین دودمان باشد.<sup>۲</sup> این فاتک از مردم همدان بود، بیابلی مهاجرت کرد، در قریه‌ای در مرکز ولایت میشان<sup>۳</sup> مسکن گزید و با طایفه مغتسله، که یکی از فرق گنوستیک است و در آن تاریخ در نواحی بین فرات و دجله ساکن بود، آمیزش نمود.<sup>۴</sup> در اینجا مانی در سال ۲۱۵ یا ۲۱۶ متولد شد. در طفولیت به آیین مغتسله تربیت یافت، اما بعد چون از ادیان زمان خود مانند دین زردشتی و عیسوی<sup>۵</sup> و مذاهب گنوستیک‌ها خصوصاً مسالک ابن دبسان<sup>۶</sup> و مرقیون آگاه شد، کیش مغتسله را انکار کرد. مانی چندبار مکاشفاتی یافت و مابکی بنام صاحب قرین اسرار عالم و حقایق الهی را باو عرضه کرد، پس آنگاه سفری بهند کرد و در طی آن بدعوت پرداخت و پس از مراجعت بایران، در اینجا نیز بدعوت خویش ادامه داد. و خود را فارقلیط، که مسیح ظهور او را خبر داده بود، معرفی کرد.<sup>۷</sup> مانی گوید «در هر زمانی

- ۱- مقایسه شود با شدر، گنومون ۹، ص ۳۴۹ و بعقیده شدر مقصود از هندوستان اراضی سند و قندهار است، که بشاهنشاهی ساسانیان تعلق داشته.
- ۲- رک: شدر، صورت اصلی الخ، ص ۶۹ - ۶۸، یادداشت ۴.
- ۳- شدر - حسن البصری، اسلام ۱۴، ص ۲۳.
- ۴- رک بالاتر ص ۶۰.
- ۵- ترجمه سریانی انجیل در حدود سال ۲۵۰ میلادی موجود بود. (قول رالفس Rahlfs رک بکتاب والدشمیدت - لنتس، ص ۳۴).
- ۶- راجع بنفوذ ابن دبسان در عقیده مانی رک بتفحصات وزن دنک (AO، ج ۱۰، ص ۳۳۷ و ما بعد) و شدر (مجله تاریخ کلیسا ۱۹۳۱، ص ۲۱ بعد).
- ۷- فهرست: فلوکل، مانی، ص ۵۱ و ۸۵. در کفلایه (شمیدت - پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۵۳) این فرشته را «فارقلیط زنده» نامیده‌اند، مقایسه شود با شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۲ - ۳۵۱.

انبیاء؛ حکمت و حقیقت را از جانب خدا بمردم عرضه کرده‌اند، گاهی در هندوستان بوسیله پیغمبری بودا نام و گاهی در ایران بواسطه زردشت و زمانی در مغرب زمین بوسیله عیسی، عاقبت منکه مانی پیغمبر خدای حق هستم، مأمور نشر حقایق در سرزمین بابل گشتم<sup>۱</sup>. و نیز در سرودی، که بزبان پهلوی اشکانی سروده، گوید: «من از بابل زمین آمده‌ام تا ندای دعوت را در همه جهان پراکنده کنم»<sup>۲</sup>. مانند بهاء در قرن نوزدهم میلادی، مانی هم مدعی بود، که برای اصلاح و تکمیل ادیان قبلی آمده و خاتم پیغمبران است.

مانی در باب مبداء آفرینش می‌گفت<sup>۳</sup> در آغاز دو اصل وجود داشته یکی نیک و دیگری بد، خدا و هیولا<sup>۴</sup> یا روشنائی و تاریکی. نخستین پدر عظمت یا سروشاو<sup>۵</sup> بود، که غالباً بنام زروان خوانده شده است<sup>۶</sup>. او در ارض نور قرار دارد، که اثر نور بر آن محیط است و روح اعظم در آن نافذ و پنج مقام این خدای نخستین یا بعبارت دیگر پنج ائون<sup>۷</sup> و در عین جمال پنج تجلی پدر<sup>۸</sup> عبارتند از: ادراک،

مرکزیت کیش پیغمبر سرودی

۱- عبارتی است، که بیرونی در آثار اباقیه (ص ۲۵۷، ترجمه، ص ۱۹۵) از مقدمه کتاب مانی موسوم به شاهپورگان نقل کرده است. مقایسه شود با شمیدت - پولوتسکی، ص ۴۱ و بعد و ص ۵۴ و ما بعد؛ هنینگ، کتاب هنوخ، ص ۲۷ و ما بعد؛ شدر، گنومون، ص ۹، ص ۳۵۴ و ما بعد.

۲- قطعه M 4 a

۳- مخصوصاً به منابع ذیل رك: کومون، تحقیقات و غیره؛ فلوگل، مانی؛ آندر آس-هنینگ، مانیکاٹیکا، ج ۱ (متون قطعه III، I، ۲۶۰) و ج ۳؛ شدر، صورت الخ، ص ۸۸ و ما بعد؛ جکسن، تحقیقات درباره مانویت؛ هنینگ، يك سرود مانوی در باب آفرینش؛ شمیدت - پولوتسکی کشف آثار مانوی در مصر، ص ۶۲ و ما بعد؛ پولوتسکی در پولی وی سووا.

۴- Byle

۵- Sroshav

۶- بالاتر ص ۱۷۱ و ما بعد را نگاه کنید.

۷- eon

۸- کومون، ص ۱۵؛ والدشمیدت - لنتس، مقام عیسی، ص ۴۲.



عقل، فکر، تأمل، اراده . خدای ظلمت هم پنج عنصر ظلمانی دارد، که بنا بر یکی از عقاید باستانی رایج در بین انهرین<sup>۱</sup>، بر روی یکدیگر قرار داشته‌اند و پنج عالم سلطان ظلمات را تشکیل می‌دهد. اند از اینقرار: دخان یامه، آتش مخرب، بادمه‌لک، آب گل آلود، ظلمات مانی به تبعیت زردشتیان گوید، قلمرو این دو خالق از یک‌جانب بهم پیوسته و از سه طرف دیگر بیکرانه است.

پادشاه ظلمات چون نور را مشاهده کرد، با همه قوای خود بر آن حمله برد. پدر عظمت برای دفاع از کشور خود نخستین مخلوق را بیافرید: «مادر حیات» یا «مادر زردگان» را، که گاهی رام راتوخ<sup>۲</sup> مینامند، پدید آورد<sup>۳</sup> و او انسان نخستین را، که گاهی اوهرمزدا<sup>۴</sup> (اوهرمزدا)<sup>۵</sup> نیز میخوانند، از خود ساطع کرد. پدر عظمت و مادر زردگان و انسان نخستین تثلیث اولند (پدر، مادر، فرزند)<sup>۶</sup>. پس انسان نخستین پنج فرزند بیافرید، که پنج عنصر نورانی در مقابل پنج عنصر ظلمانی هستند، از اینقرار: اثیر صافی و نسیم و روشنائی و آب و آتش تطهیر کننده، که آنان را بنام مهرسپند<sup>۸</sup> موسوم کرده‌اند. آنگاه انسان نخستین آن پنج عنصر را چون زره بر تن راست کرد و به نبرد پادشاه ظلمات، که او نیز خود را با پنج

۱- کومون، ص ۱۲.

## ۲- Ramratukh

۳- مقایسه شود با ص ۱۷۶ این ترجمه یادداشت ۱.

## ۴- Ohrmazd

## ۵- Ohrmizd

۶- راجع بانسان نخستین در مذهب گنوستیک‌ها بالاتر ص ۵۸ را ببینید. از اینکه پدر عظمت زروان نام داشته و انسان نخستین اورمزدا معلوم میشود، که مانی با آن جنبه از شریعت زردشتی آشنایی داشته، که آلوده با عقائدات زروانیه بوده‌است. رک شدر صورت اصلی الخ، ص ۱۴۴ و همچنین هنینگ تولد، ص ۳۱۵.

۷- آندرآس - هنینگ، ص ۲، ص ۳۲۴، یادداشت ۷.

۸- Mahrspand امهرسپندان رک ص ۴۷ و ۱۶۶، یادداشت، ۲ این ترجمه

و نیز آندرآس - هنینگ، ص ۲، ص ۳۲۲، والدشمیدت - لنتس، عقاید مانویه، ص ۵۶۸.

عنصر تاریک مسلح کرده بود، فرود آمد. چون انسان نخستین دشمن را زورمند دید، عناصر نورانی خویش را با او وا گذاشت تا ببلعد. «همچنان انسانیکه دشمنی دارد و زهر قاتل در نان شیرینی آمیخته باو میدهد»<sup>۱</sup>. پنج عنصر نورانی با پنج عنصر ظلمانی آمیخته و این عناصر پنجگانه فعلی را، که صفات خیر و شر در آنها آمیخته است، بوجود آوردند. پس از آن انسان نخستین، که خسته و رنجور بود، هفت بار پدر را بیاری خویش بخواند. پدر برای نجات او بآفرینش دیگر پرداخت: دوست روشنایی یا نریسف<sup>۲</sup> ظاهر شد و او بان اعظم (معمار با سازنده بزرگ) را پدید آورد و وی نیز بنوبت خود روح زنده یا روح الحیة را از خود متجلی ساخت (این روح زنده را مانویان مغرب زمین<sup>۳</sup> گویند و با عقل یکی دانند و بلغت جنوب غربی آن را مهریزد «ایزد میسر» می خواندند) و این تثلیث دوم است<sup>۴</sup>. روح زنده پنج فرزند بیاورد از اینقرار: زینت شکوه، پادشاه شرافت، آدم نورانی، پادشاه افتخار، حامل<sup>۵</sup> پس باتفاق پنج فرزند خود بطبقات ظلمات فرورفت و فریادی چون شمشیر برنده بر کشید و انسان نخستین را نجات داد<sup>۶</sup>. بعد روح زنده،

(۱) تئودر برکونائی، کومون، ص ۱۸. این اعتقاد یادگاریست از داستان مردوک و تیامت؛ مقایسه شود با بالاتر ص ۴۱۶؛ هنینگ، تولد الخ، ص ۳۵۷.  
(۲) Narisaf در لهجه شمال، سغدیان او را نریشخ Narishankh گویند. این همان Nairyosacha مذکور در اوستا است. مقایسه شود با ص ۱۷۸ این ترجمه یادداشت ۲.

### 3 Spiritus Vivens

(۴) رك برساله جکسن در باب داستان آفرینش نزد مانویان تحت عنوان:

The «Second Evocation» in the Manichaean System of Cosmogoy. در ضمیمه مجله پادشاهی ۱۹۲۴، ص ۱۳۷ و ما بعد. همچنین تحقیقات در باب مانویت از همین مؤلف، ص ۲۷۱ و بعد.

### 5- Omophoros

(۶) «فریاد» روح زنده و «جواب» نخستین انسان را تشخیص داده و دو تن از ایزدان شمرده‌اند: یکی بنام خسروشتنگ دیگر بدواختنگك رك شدر. Synkr ←

فرزندان خود را فرمان داد، که ارکان دولت ظلمات را بکشند و پوست ببرکنند و مادر حیات از پوست آنان آسمانها را بساخت و جسد آنان را بر زمین تاریکی در ارض ظلمت افکند و از گوشت آنها خاك را بیافرید و کوهها از استخوان آنها ساخته شد. این روایت مأخوذ از يك افسانه قدیم است، که در روایات زرتشتی نیز آثارش پیدا است<sup>۱</sup>. عالم، که از اجساد پلید دیوان ساخته شده، مشتمل برده فلک و هشت زمین است و هر فلک را دوازده دروازه است<sup>۲</sup>. زینت شکوه. افلاک را افراشته نگاه میدارد و حامل زمین را بردوش خویش برداشته است (و این شبیه است به اطلس در اساطیر یونان). پادشاه شرافت در وسط نشسته و خدایان محافظ را فرمان میدهد.

بعد روح زنده هیئات فریبده خود را بفرزندان ظلمات نشان داده، در آنها هوسهای شهوانی برمیانگیزد<sup>۳</sup>. باین تدبیر قسمتی از نوری را که بلعیده اند، رها میکنند. از این ذرات نور آفتاب و ماه ستارگان را میآفریند. پس آنگاه وی از هوا و آب و آتش سه کوره (چرخ) میسازد و پادشاه افتخار آنها بر فراز زمین و امیدارد تا نگذارند زهر ارکان ظلمت بر مساکن موجودات الهی فروریزد.

پدر برای اینکه کاملاً وسایل محافظت فراهم آید، پیامبر را که سومین رسول<sup>۴</sup> نیز گویند، بیافرید این پیامبر را بالقاب مختلف میخوانند، گاهی خدای عالم نور (رشن شهر یزد) و گاهی نریسه<sup>۵</sup> و گاهی بلهجه شمالی و به زبان سفدی ایزد میثر

→ Studien z. antiken ۲۶۳ و بعد؛ شمیدت - پولوتسکی، کشف آثار مانوی،

ص ۷۶ و بعد، والدشمیدت - لنتس عقاید مانویه، ص ۵۷۵ و ۶۰۶.

(۱) کریستن، انسان نخستین، ج ۱، ص ۳۴ و بعد.

(۲) در عبارتی از قطعه بلهجه جنوب غربی چهار زمین آمده است. آندرآس -

هیننگ، ۱، ص ۱۷۷.

(۳) مقایسه شود با داستان مزداهی در ص ۱۷۸ این کتاب.

4- Legatus Tertiut

(۵) Nariseh نریسه در لهجه جنوب غربی همان Nairyosaeha اوستایی

است در ص ۱۷۸، یادداشت ۲ کتاب حاضر.

(مهریزد، مشی بغی<sup>۱</sup> گفته‌اند. با خلق شدن این پیامبر، سلسله خدایان هفتگانه تکمیل گردید. این هفت ایزد را با هفت امشاسپندان مسزدیسنی می‌توان مطابق دانست، بعلاوه عقیده بخدایان هفتگانه، که مرکب از دو تثلیث و یک خدای واحد باشد، در نزد کلدانیان عهد مانی رواج داشته است<sup>۲</sup>. از پیامبر دوازده دختر نورانی متولد شد<sup>۳</sup> از اینقرار: سلطنت، حکمت، نصرت، اعتقاد، طهارت، حقیقت، ایمان، صبر، صدق، احسان، عدل، و نور. پیامبر خود نیز در واقع بمنزله «بتول نورانی اخص» است<sup>۴</sup>. پیامبر در آفتاب منزل کرده<sup>۵</sup> و «سفاین» نور را، که نیرین باشند، بحرکت می‌آورد. ذرات نور، که از اختلاط بسا ماده رهایی می‌یابد، بوسیله ستون شکوه بسفاین نقل میشوند. اختران و خورشید و ماه و بروج دستگاهی هستند، که عمل آنها بیرون آوردن ذرات نور از میان ظلمات و نقل آنها بفلک روشنایی است. بفرمان پیامبر «سه چرخ» به حرکت می‌آید. بان اعظم زمینی جدید و زندانی برای دیوان می‌سازد. باینطریق حرکات منظم جهان شروع میگردد. پس پیامبر تجربه‌ای را، که سابقاً روح زنده کرده بود، تکرار میکند، یعنی هیئات زیبای خود را بارکان ظلمات، که در بالای آسمان بسته زنجیر هستند، آشکار میکند. باین ترتیب، که

(۱) Mishebhaqhe چنانکه پیش دیده‌ایم در لهجه جنوب غربی ایزد مهر = روح زنده میباشد.

(۲) کومون، ص ۳۴.

(۳) مقایسه شود با بروج دوازده گانه؛ کومون، ص ۳۶.

(۴) در بعضی از قطعات، که بلهجه شمالی و سفدی است، می‌بینیم، که در زمانهای بعد دوره سوم آفرینش مانند دو دوره مقدم بر آن انبساط یافته و موجد تثلیثی شده است از اینقرار: عیسی، بتول نورانی و منوهمیدبزرگ (شدر، مطالعات الخ، ص ۲۴۳ و ما بعد؛ منوهمید = Manuhmedh = noys میباشد). در لهجه جنوب غربی سومین شخص از این تثلیث و همین نام دارد و این همان و هومند گاناهاى اوستا است. (آندراآس هنینگ، ۲، ص ۳۲۸، یادداشت ۱).

(۵) ایزدمهر، خدای آفتاب؛ ردوالدشمیدت - انتس، عقاید مانوی الخ، ص ۵۳۹

و بعد.

بارکان نر، خود را بصورت زنی زیبا نشان میدهد و بارکان ماده خود را بهیئت جوانی ظریف جلوه گر میسازد<sup>۱</sup>. ارکان درعین جوشش شهوانی ذرات نوریرا، که بلعیده اند، بزیر انداخته و در همان حال «گناه» نیز از آنها ترشح کرده بزمین میریزد. یسک نیمه از این ماده ظلمانی در مکان مرطوب (دریا) افتاده و از آن عفرتی پیداست میشود، که آدم نورانی آنرا مغلوب و منهزم میکند، نیمه دیگر از آن مواد ظلمانی، که در خشکی افتاده، پنج درخت بوجود میآورد، که مبداء همه رستنیهای عالم است. ارکان ماده، که طبیعت آبتن بودند، چون جمال پیامبر را میبیند، سقط جنین میکنند و جنینهای آنها موسوم به مزن<sup>۲</sup> و آسریشتار<sup>۳</sup> بزمین افتاده و از آنها جانوران خاکی و دریایی و هوایی پیدا میشود. از اینقرار حیوانات و نباتات از دیوان پلید بوجود آمده اند<sup>۴</sup>. پس از آن دو عفرت نر و ماده<sup>۵</sup> موسوم به اشقلون<sup>۶</sup> و نمربیل<sup>۷</sup> بنا بر روایت سربانیان، اولاد دیوان دیگر را میبلعند، تا ذرات نور آنها را بدست آورند و سپس پسری گیمرد<sup>۸</sup> نام و دختری مردیانگک<sup>۹</sup> نام میزایند. این پسر و دختر، که اصلاً از نژاد عفرت هستند، آدم و حوا نام مییابند و پدر و مادر نوع انسان محسوبند. مخصوصاً در گیمرد (آدم) آخرین ذرات نور که دیوان نگاهداشته

(۱) رک کومون: ص ۵۴ و مابعد.

(۲) Mazan مقایسه شود بسا دیوهای مازنی در اوستا و دیوان مازندران در افساندهای تازه تر (فردوسی و دیگران).

(۳) مزن و آسریشتار، رک آندرآس - هنینگ، ۱ ص ۱۸۲ و مابعد.

(۴) طبق روایت قطعه T III 260، که بوسیله آندرآس - هنینگ چاپ شده، آمده است، که پیدایش نباتات و حیوانات قبل از خلقت عالم جدید بوده است. مقایسه شود با هنینگ، یک سرود مانوی، ص ۲۱۷ و بعد.

(۵) آندرآس - هنینگ، ۱، ص ۱۹۵.

6- Ashahaqlon

7- Namrael

(۸) Gehmurd گیرمرد قصه تکوین مزدایی، رک ص ۱۶۹ این کتاب.

(۹) Murdiyanagh شکل دیگر نام میشانگک زردشتیان، رک بالاتر ص ۱۶۹.

بودند، جمع می‌گردد به عبارت آخری روح الهی در پیکری پلید محبوس میماند.<sup>۱</sup> آنگاه عیسی نورانی، «عالم عقل» (خرذیشهر) مأمور می‌شود، که گهمرد (آدم) را از خواب برانگیخته و او را از احوال جهان و سرشت مخصوص خود و سرنوشتی که دارد، آگاه کند.<sup>۲</sup> این عیسی نورانی را «پدر» خلق نکرده است، بلکه خدایان درجه دوم او را آفریده‌اند (از قبیل پیامبر، مادر حیات، انسان نخستین، روح زنده). بنابراین کومون<sup>۳</sup>، «مانویان را در این باب تمثیلی عجیب است، چه گویند: شهادت مسیح نمونه‌ایست از رنج جوهر الهی، که در مواد عالم منتشر است و «هر روز متولد شده، رنج میکشد و میمیرد» (اودیوس<sup>۴</sup>، دوفید<sup>۵</sup>، ۳۴) و این جوهر الهی در شاخه‌های درآمده، معلق می‌گردد و شبیه آن وجود مطلوب است<sup>۶</sup> و در میوه و سبزیها حلول کند. بر سر سفره‌ها آید (ایضاً)<sup>۷</sup> و در اجزاء غذاها بکار رود و در این صورت او را مانویان «عیسی بردبار» میخوانند. آدم در هنگام بینوایی فریاد بر آورد: «نفرین بر خالق بدن من، که جانم را زندانی کرده است و نفرین بر طاغیانی، که مرا بگلامی انداخته‌اند»<sup>۸</sup>. عاقبت آدم نجات یافته وارد بهشت می‌گردد.<sup>۹</sup>

این شرحی که ما از عقاید مانویه در باب تکوین جهان ذکر نمودیم، مأخوذ از منابع سریانی و عرب است، که از روی مندرجات قطعات پهلوی تورفان آنرا تکمیل نموده‌ایم. در کتاب کفلایه<sup>۱۰</sup> زهرست کامل خدایان مسطور است و مشتمل بر

(۱) کومون، ص ۴۶.

(۲) در يك قطعه (S 9) اوهرمزد، که انسان اول است، بجای عیسی دارای این

سمت است (رك هنینگ، يك سرود مانوی، ص ۲۲۲).

(۳) ص ۴۸.

4- Evodius. 5- De fide.

6- August. contr. Faust XX. 2 7- XX 13

(۸) تئودور، کومون، ص ۴۹.

(۹) هنینگ، همان کتاب، ص ۲۲۴ و ۲۲۵.

(۱۰) شمیدت - پولوتسکی، ص ۶۲ و ما بعد.

پنج پدر است، که هر يك در طبقه قرار دارند و هر طبقه مرکب از سه شخص است .

شدر با توجه با آخرین تحقیقات علما (مخصوصاً پولوتسکی<sup>۱</sup> در دایرة المعارف پولی وی سوا)<sup>۲</sup> فهرست ذیل را از ایزدان روشنایی ترتیب داده است<sup>۳</sup>:

کشور روشنایی:

پدر عظمت

اثیر نور و پنج تجلی پدر عظمت (پنج ائون)<sup>۴</sup>

ارض نور و پنج عنصر نورانی (روان زنده)

نخستین دوره آفرینش:

مادر زندگان (تبدیل روح اعظم)

انسان نخستین (با پنج عنصر نورانی، که چون پسران یا جامه‌های اویند)

دومین دوره آفرینش:

دوست انوار

بان اعظم یا سازنده بزرگ

روح الحیات با پنج ایزدان یاورش

اندیشه زندگی (که از «فریاد» روح الحیاة و «پاسخ» انسان نخستین پدید

آمده)

سومین دوره آفرینش:

الف - یاوران آفتاب

رسول (سوم)

۱۲ بتول نورانی

ستون شکوه

1- Polotsky

2- Pauly - Wissowa

4- con

(۳) مشرق زمین، ۲۸، ص ۱۰۹.

## ب- یاوران ماه

عیسی نورانی و (عیسی کودك)<sup>۱</sup>

دوشیزه روشنایی (بتول نورانی اخص)

نفس نورانی<sup>۲</sup>

این دستگاه آفرینش با پرده‌ای از معاد و آخر الزمان تکمیل میشود<sup>۳</sup>. پس از روز شمار، که عیسی چون داوری عادل ظهور میکند (اقتباس از سنت مسیحی)، دو ملکی، که حامل و نگهدارنده زمین و آسمانند، بار خود را می‌افکنند. هر چیز خراب میشود و از این تشویش عمومی عناصر و مواد شعله‌هایی برآمده سراسر عالم را می‌سوزاند. در این عذاب عام، که ۱۴۶۸ سال دوام می‌یابد<sup>۴</sup>، تمام ذرات نور، که استخراج آن از ماده ممکن باشد، بیرون کشیده میشوند. قسمت کوچکی از نور الی‌الابد در ماده اسیر می‌ماند، اما این حال موجب کدورت خدایان نخواهد شد، زیرا که طبیعت آنان باغم سازش ندارد و جز بهجت و سرور چیزی ادراک نمی‌کنند<sup>۵</sup>.

۱- هسی کودك جانشین عیسی نورانی بود و بوسیله او بدید آمده بود (رك مشرق زمین ۳۸، ص ۱۵۷).

۲- = منوهیذ، شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۶ و بعد.

۳- پس از مرگ «برگزیدگان» داخل بهشت میشوند، اما مؤمنین پست‌تر از آنها که هنوز از علائق مادی منزّه نشده‌اند، بار دیگر بر حسب اختلاف احوالی که دارند، تحت شرایط مختلفی باین عالم باز می‌گردند. گناهکاران بجهنم می‌روند.

۴- راجع به تعداد این سالها سعی کرده‌اند، که از راههای مختلف وجه حلی برای آن بیابند. این عدد بی‌شك نتیجه حسابهای نجومی و اختر شماری است. رك اگادن J. Ogden در یادنامه مودی، ص ۱۵۲ و بعد.

۵- قطعه لهجه شمالی، ترجمه آندراس در کتاب ریتزن اشتاین Reitzenstein موسوم به: کتاب ماندائی پدر عظمت madaische Buck des Herrn der Grosse Das، ص ۲۷.



سدی محکم میان دو عالم کشیده می‌شود و عالم نور ابدالابداد در آرامش و صلح می‌ماند<sup>۱</sup>.

نمی‌توان انکار کرد، که عقاید مانی در باب آفرینش و سرانجام جهان‌دارای اصل و منشا گنوستیکی است.

مانی از راه مساک گنوستیکی ابن‌دیمان<sup>۲</sup> سنن و روایات عیسوی را پذیرفته و بر شدت ثنویت آن بسی افزوده است.

در عین حال وی از نفوذ مرقیون و گنوستیکهای دیگر بر کنار نمانده است و نیز «در عقاید و افکارش آثاری از فلسفه یونانی عامیانه آن زمان دیده می‌شود، ولی این آراء و افکار هم توسط عیسویان گنوستیک باورسیده است. مانی در حقیقت «آخرین نماینده یونانیت بابلی است، که در اصول با تمدن یونانی سوریه و مصر هم‌زمان خود فرقی نداشت»<sup>۳</sup>.

اشکالی که در توجیه این منابع مختلف راجع بمذهب مانی داریم، اینست که منابع مزبور، هر یک مراحل مختلفی از تحول و تکامل عقاید مانی را در نواحی مختلف نشان می‌دهد و از این گذشته مانویه در میان اهل هر دینی رنگ خاصی باقوال خود میداده‌اند. مانی می‌خواست دینی جهانگیر و عام تشریح کند و از این جهت متعمداً آراء خود را با عقاید ملل متنوع وفق داده و اصطلاحات آنان را بکار برده است<sup>۴</sup>. می‌توان گفت سریانی زبان مادری مانی است، اما بزبان ایرانی هم رسالاتی نگاشته است.

۱- القهرست، فلوگل، مانی، ص ۱۰۱ و ۷۱؛ شهرستانی، چاپ کورتن (Curetton)، ص ۱۹۱ و ۱۹۲، ترجمه‌ها ربروشر Haarbrucher، ص ۲۸۹ و ۲۹۰، بنا بر مطالب کتاب شاهپور گان، که قطعاتی از آن کشف شده. (مولر، آثار خطی، ج ۲، ص ۱۹ و بعد).

۲- رکشدر در «مجله تاریخ کلیسا» Zeitschr. fur Kirchengeschichte، ج ۵۱ (سال ۱۹۳۲)، ص ۲۱ تا ۷۴.

۳- مقاله شدر در مشرق زمین Morgenland، ج ۲۸، ص ۱۰۰-۹۲.

۴- شمیدت - پولوتسکی، ص ۵۹ و مابعد.

کتاب «شاهپوهرگان» (شاپورگان) که از این پس مورد سخن قرارش خواهیم داد و دیگر کتب او، بلغت جنوب غربی ایران، یعنی پهلوی ساسانی؟ نگاشته شده. سرودهایی از مانی در دست است بزبان شمال، یعنی پهلوی اشکانی. مانی و پیروانش برای آن که مستمعین ایرانی بهتر بمطالب آنها پی ببرند، چنانکه گفتیم نام بعضی ایزدان مزدیسنی را عاریت کرده بودند<sup>۱</sup> و در سلسله اساطیر خویش سرگذشت پهلوانان داستانی ایران را مثل فریدون و غیره وارد کرده‌اند. مانویه بسی از آراء خود را بزردشت نسبت داده‌اند<sup>۲</sup>. بهمچنین اسم ملائکه را چون گبریل، رفائیل، میکائیل، سرائیل، برسیموس<sup>۳</sup> و غیره را از لغت سریانی اقتباس کرده‌اند. مقصود از یعقوب، که در بعضی آثار مانویه در ردیف ملائکه فوق ذکر شده، ظاهراً همان یعقوب تورات است<sup>۴</sup> و او را با نریمان (در لغت اوستایی نیرمنه)<sup>۵</sup>، که لقب گرشاسب<sup>۶</sup> پهلوان داستانی ایران است، یکی دانسته‌اند<sup>۷</sup>. در رسالاتی که مانویه بزبان‌های جنوب غربی و شمالی و لغت سفدی نوشته‌اند، اسامی اساطیری مختلف بکار برده‌اند. عقاید نصارا همچنین تأثیری عمیق در آیین مانی کرده است، مثلاً بدر عظمت

۱- چنین پیدا است، که مانی خود نیز در عقایدی که نسبت بدین زردشتی اظهار کرده، تابع روایات غربی بوده است. رک شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۴، هیننگ، کتاب هنوخ، ص ۲۷ و ما بعد.

۲- «سرود زردشت» بلهجه شمالی، ترجمه آندر آس. این سرود در کتاب ریتزن اشتاین موسوم به مذاهب مرموز یونانی ischen Mysterienreligionen - Die hellenist، ص ۱۲۶ و بعد بطابع رسیده است؛ آندر آس- هیننگ ۳، ص ۸۷۲. ۳- رک پترسن peterson در مجله علوم دینی - Theologische Literaturzeitung، ۲۶ ماه مه ۱۹۲۸، ص ۲۴۲.

۴- Bar Simus

۵- مقایسه شود با کریستن، کیانیان، ص ۹۹ بعد و ص ۱۲۹ و ما بعد.

۶- Nairemanah

۷- Keresaspa

۸- رک هیننگ، OLZ ۱۹۳۴، ص ۵ و ما بعد.

و انسان اول و مادر زندگانی را، که نخستین تثلیث مانویه هستند، در ازاء اب و ابن و روح القدس قراردادند<sup>۱</sup>. عباراتی از اناجیل عیسویان در قطعات کتب مانی دیده می‌شود. عیسی در آیین مانی مقامی عالی دارد، اما چون اطلاعات ما کامل نیست، نمیتوانیم بتحقیق آن مقام را معین کنیم. آنچه معلوم است عیسی مانویان، آن عیسی نیست که یهود بدار آویختند. مانی شهادت مسیح را ظاهری میداند و بعنوان نشانه اسارت روح نورانی در عالم اسفل<sup>۲</sup> تلقی میکند. باعتقاد مانی عیسی حقیقی موجودی است الهی، که از عالم نور برای تعلیم آدم و هدایت او بصراط مستقیم فرستاد شد. عیسی راهنمای ارواح است بجانب جهان نور<sup>۳</sup>. چنانکه بوسه<sup>۴</sup> در خصوص سایر گنوستیکها گفته است، مانی افکار قدما را، که راجع بنجات داشته‌اند، بعیسی نسبت داده است، ولی این انتساب سطحی و مصنوعی نیست، بلکه مانی اصل نجات را، که در مذهب عیسوی آمده است، تعبیر نموده و با آیین خود وفق داده است<sup>۵</sup>.

ظاهراً مانی عقیده تناسخ<sup>۶</sup> را از هندیان خاصه بوداییان گرفته است. اما

۱- راجع بمبحث ارتباطی که بین تثلیث عیسویان با عقاید مانی درباره خدایان سه گانه که اب وام و ابن هستند، وجود دارد و مورد بحث دیتلف نلسن Ditlef Zilsdn واقع شده، در اینجا چیزی اظهار نمیدارم. دیتلف نلسن، تثلیث از نظر تاریخ ادیان کپنهاک ۱۹۹۲.

Der dseieinige Noss in 'religionshistoritcher Beleuchtung.

۲- والدشمیت - لنتس، مقام عیسی، ص ۲۴ و ما بعد.

۳- ایضاً ص ۶۱ و بعد.

۴- Bousset

۵- والدشمیت - لنتس، مقام عیسی، ص ۷۷ در باب مقام عیسی در دین مانی مقایسه شود بما شدر، صورت اصلی الخ، ص ۱۵۰ و ما بعد، آندراس - هنینگ، ۲، ص ۳۱۲ و ما بعد.

۶- در باب اطلاعات مانسی از دین بودایی رك شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۹۵، یادداشت ۱.

محققین<sup>۱</sup>، در باب محل این عقیده در مجموع آراء مانی، اختلاف دارند. جکسن، که در این مسئله بتفصیل بحث کرده است، چنین گوید: ما حق داریم معتقد باشیم، که مانی شخصاً اعتقاد بتناسخ را یکی از ارکان تعلیمات دینی خویش قرار داده و میگفته است، که مستمعین سست اعتقاد و سایر گناهکاران بکیفر اعمال خود خواهند رسید و آن کیفر عبارت از يك قسم بازگشت باین عالم است، ولی خواص قوم از آن معاف هستند. اما بعقیده وزن دنك<sup>۲</sup> این بازگشت بعالم مربوط بافرااد سماعون نیست، بلکه نوری، که در آنها مخفی است، باید آنقدر به این جهان بازگردد، که عاقبت در عالم نور فانی شود. باری کیش مانی بعد از او در آسیای مرکزی، که قبلاً دین بودایی در آن استقرار یافته بسود، انتشار یافت و باین محیط جدید هم سازش گرفت. رساله چینی که از مانویان باقی است، انشایی دارد، که بکلی بسبک بودایی است.<sup>۳</sup>

جامعه مانوی مرکب از پنج طبقه بود، معادل پنج تجلی پدر عظمت، از اینقرار: طبقه اول ۱۲ نفر رسول (بپهلوی *فریستگان*)<sup>۴</sup>، طبقه دوم ۷۲ تن اسقف (بپهلوی *اسپسگان*)<sup>۵</sup>، طبقه سوم ۳۶۰ تن شیوخ (بپهلوی *مہشتگان*)<sup>۶</sup>، طبقه چهارم برگزیدگان (بپهلوی *وزیدگان*)<sup>۷</sup> و طبقه پنجم سماعون (بپهلوی *نیوشگان*)<sup>۸</sup>. عده لغراد ایندو دسته اخیر حدی نداشت<sup>۹</sup> و این دو طبقه بیشتر از سایرین در کتب مانویہ نام برده

۱- والدشمیدت - لنتس، مقام عیسی؛ جکسن مجله شرقی امریکا ج ۴۵، ص ۲۴۶،  
و بعد؛ وزن دنك، AO، ج ۸، ص ۱۷۸؛ آندر آس - هنینگک ۲، ص ۳۱۰.

۲- Wesendonk

۳- شاون و پلیو، مجله آسیایی، ۱۹۱۱، ص ۶۱۷-۴۹۹.

۴- frestaghan

۵- ispasaghan

۶- mahishtaghan

۷- vizidhaghan

۸- niyoshaghan

۹- این طبقه بندی پنجگانه مانویان مصنوعی است. در باب شرح طبقه بندی جامعه

شده‌اند. نیوشگان عبارت از توده مؤمنان بودند، یعنی آنانکه طاقت تعالیم دشوار طبقه برگزیدگان را نداشتند.

حکمت عملی مانویه مبتنی بر قواعدی چند بود، مخصوصاً قاعده «هفت مهر»، چهارمهر مربوط بامور معنوی و اعتقادی و سه مهر متعلق بعمل و کرده‌دار اشخاص بود. سه مهر اخیر از این قرار است: مهر دهان (احتراز از ادای سخنان کفرآمیز و ناپاک)، مهر دست (اجتناب از عمل یا پیشه‌ای که برای انوار زبان آوراست) و مهر دل (برهیز از شهوات و آرزوهای پلید).<sup>۱</sup> این مهرهای عملی نسبت بطبقه برگزیدگان و طبقه سماعون، حکم مختلف داشت. برگزیدگان نبایستی پیشه‌ای اختیار کنند، که موجب زیان عناصر شود یا در پی اموری برآیند، که اسباب ثروت و آسایش مادی گردد. خوردن گوشت حیوانات و آزار رسانیدن بذرات نور، که در نباتات پنهان است، بوسیله چیدن گیاهها ممنوع بود. شراب را نیز حرام می‌پنداشتند. بیش از غذای یکروز و لباس یکسال از مال دنیا نبایستی داشته باشند. بایستی بی‌زن زندگانی نمایند<sup>۲</sup> و برای نشر باکی و طرز معاش بی‌آلایش،

دینی مانی اختلافاتی موجود است؛ رتک شدر، ایرانیکا (رسالات انجمن علوم گونیتگن ۱۹۳۴)، ص ۱۲ و بعد، مقایسه شود با والدشمیدت - لنتس، عقاید مانوی ص ۵۱۹ و ما بعد و ۵۹۲ و بعد، آندر آس - هنینگ، ۲، ص ۳۲۳ و بعد؛ در باب بعضی از القاب بزرگان شریعت مانوی رتک مقاله گوتیو در مجله آسیایی ۱۹۱۱، ۲ ص ۵۹ و ما بعد و بنویست، مطالعات شرق‌شناسی، که بوسیله موزه گیمه بیادکار ریموند لینسیه بطبع رسیده است، قسمت ۵ (۱۹۳۲)، ص ۱۵۵ و ما بعد، هنینگ، کتاب دعا و اعتراف، ص ۲۴.

۱- راجع بمهرهای هفتگانه رتک مقاله جکسن درج ۴۱ مجله شرقی امریکا، ص ۶۸ و تحقیقات مانویه همین مؤلف. در باب فضیلت‌های پنجگانه مانویه رتک والدشمیدت - لنتس، عقاید، ص ۵۷۴. شرح ۵ قانون اخلاقی مانویه در همان کتاب، ص ۵۷۹ و ۸۸ و بعد، هنینگ، کتاب دعا و اعتراف، ص ۱۴، ۲۴.

۲- در رتک نامه (آندر آس - هنینگ؛ ۳، ص ۳۵۷) که ظاهراً بقلم سیسینیوس خلیفه مانی نوشته شده (بنابر عقیده هنینگ) در باب دو فرزند مانسی سخن رفته است، یکی دافرزند را حج می‌نامد و دیگری را فرزند مقصود می‌خواند، که گویا مراد از فرزند اخیر یکی از برگزیدگان باشد. نمیدانیم کلمه فرزند در این عبارت مجازاً استعمال شده است یا نه.

در اقطار جهان سفر کنند. نیوشگان از این قواعد سخت معاف بودند، میتوانستند بمشاغل و پیشه‌های عادی خود پردازند و گوشت نیز بخورند، بشرط آنکه به دست خویش حیوانرا بیجان نکرده باشند. زن گرفتن نیز برای آنها مباح بود. بایستی بطریق اخلاقی زندگانی کرده، بکوشند، که بدنیا دلبستگی زیاد پیدا نکنند. از واجبات طبقه نیوشگان آن بود، که نذر کنند غذای گزیدگانرا فراهم آورند و گیاهی را، که گزیدگان غذای خود میساختند و از چیدن ممنوع بودند، بچینند و در حضور آنها زانوزده تقدیم کنند. در عوض گزیدگان دعا میگردند، که خداوند گناهی را، که از چیدن گیاه بر نیوشگان وارد شده، ببخشد<sup>۱</sup>. پرداخت زکوة و گرفتن روزه و گزاردن نماز تکلیف عمومی بود و همه طبقات را شامل میشد. هر ماه هفت روز روزه میگرفتند و در بیست و چهار ساعت چهار دفعه نماز میخواندند. پیش از شروع نماز با آب وضو می گرفتند. در صورت فقدان آب با خاک و چیزهای دیگر تیمم میکردند و در نماز ۱۲ مرتبه بسجده میافتاوند. نیوشگان یکشنبه را و بر گزیدگان دوشنبه را مقدس میشمردند، چه مانویان هفته را پذیرفته بودند<sup>۲</sup>. صدقه دادن واجب بود، ولی مانویه از دادن آب و نان بکفار خودداری میکردند، زیرا که اینعمل را موجب پلید شدن ذرات نور، که مستور در آب و نان است می دانستند، اما از دادن لباس و پول و چیز دیگر، که از ذرات نور خالی است، مضایقه نمی کردند.

دعوت مانی از آغاز پیشرفتی عظیم داشت. در بابل و در نزد ایرانیان مقبول افتاد. بنابر مندرجات کفلایه که در فوق ذکر شد<sup>۳</sup>، گویامانی در زمان اردشیر بابکان مورد توجه پسرش شاهپور بوده است. بنا بروایات دیگر نخست دو تن از

(۱) مقایسه شود آندر آس - هنینگ، ۲، ص ۲۹۶ و بعد.

(۲) اطلاعاتی در باره تقویم مانوی در کتاب هنینگ موسوم به Henochbuch ص ۳۲ و مابعد ذکر شده است. اسامی روزهای هفته بزبان سفدی در کتاب دیگر همین مؤلف موسوم بکتاب دعا و اعتراف، ص ۸۵ مذکور است.

(۳) ص ۲۵۶؛ شمیدت - پولوتسکی، کشف آثار مانوی، ص ۴۷ و بعد.

برادران شاهپور، یعنی مهرشاه حاکم ولایت میشان و پیروز باوگرویده بودند، در یکی از روایات مانویه<sup>۱</sup> حکایت ملاقات مهرشاه را با مانی چنین مینویسد: «مهرشاه دشمن رسول خدا بود؛ باغی بسیار با شکوه و پهناور داشت، که بی نظیر بود؛ مانی بحضور مهرشاه رفت که در باغ ضیافتی شگرف آماده کرده، در نهایت شادمانی بود. شاهزاده به پیغمبر گفت: «آیا در بهشتی که تو بدان میخوانی، باغی چون باغ من هست؟» آنگاه مانی از بی اعتقادی شاهزاده آگاه شد و بقدرت خویش، بهشت نور را با همه ایزدان و موجودات ربانی و همه سعادت و بهجت جنانی بوی نمود. در اینمدت شاهزاده بیهوش بود و این حال سه ساعت دوام یافت. پس مانی دست بر سر او نهاد تا بیهوش آمد. آنچه دیده بود بخاطر داشت. چون برخاست بیای او افتاد و دست راست او را در دست گرفت.<sup>۲</sup>

بنابروایت الفهرست فیروز بود، که مانی را بحضور شاه دلالت کرد. ظاهراً مانی از علم طب با خبر برده: گویند شاهپور علاج فرزند مریض خود را از او درخواست کرد، ولی طفل در آغوش او جان داد.<sup>۳</sup> ظاهراً عبارتی، که در رساله آکتا آرکلای<sup>۴</sup> مسطور است و مورد تردید کسلا<sup>۵</sup>

(۱) M47، مولر، بقایای آثار خطی، ۲، ص ۸۲ و مابعد. این قطعه بلهجه

شمالی است.

(۲) بقیه افتاده است.

(۳) در منابع مذهب مانی و ضد مذهب مانی گاهی صحبت از مهارت مانسی در علم طب بعین میآید (رك الفاریك، I، ص ۴۳ و بعد). علم طب نزد پیروان مانی نیایستی فرقی با معلومات طبی زردشتیان آن عصر داشته باشد و اینها سه راه برای معالجه داشتند: معالجه با کارد، معالجه با گیاههای طبی و معالجه با کلام مقدس (رك فصل هشتم این کتاب). در نظر مانی مانند زردشتیان کلام یعنی دعاها و اوراد مذهبی مؤثرترین وسیله دفع دیوانی بوده است، که سبب بیماری میشده اند.

4- Acta arckelai

5- Kessler

واقف شده<sup>۱</sup>، مربوط باین واقعه است و در قطعه<sup>۲</sup> از رسالات مانویه<sup>۳</sup> هم اشاره بدان رفته است. بنا بر روایتی، که مؤلف الفهرست آورده، روزیکه مانی نخستین بار بحضور شاهپور رسید، بر هر دوش او چیزی مثل مشعل روشن بود. شاه میخواست او را دستگیر و هلاک کند، ولی چون چشمش با افتاد، دردل خود احترامی عمیق احساس کرد. سبب آمدنش را پرسید و وعده داد، که آیین او را بپذیرد. آنگاه مانی از شاه طلب مساعدت کرد، از جمله آنکه پیروانش در پایتخت و سایر قسمتهای کشور، مورد احترام عمومی باشند و آزادانه بهر جا بروند، شاه درخواست او را پذیرفت.

شاهپور نسبت به مانویان اظهار مساعدت و خیرخواهی کرده است و بهمین مناسبت مانی یکی از کتب عمده خود را بنام او کرده و شاهپورگان خواننده است. در کتاب کفلایه، که مانی شرح حال خود را نوشته، اطلاعات گرانبهایی راجع بروابط مانی و شاهنشاه شاهپور مذکور است. مانی پس از ذکر مسافرت خود بهند و مراجعت بایران چنین گوید: «بحضور شاهپور شاه رفتم و او با احترام بسیار مرا پذیرفت و اجازه مسافرت (در کشور خود؟) مرحمت کرد، تا کامه حیات را تبایغ کنم. من چندین سال صرف کردم... و در مرکب او سالیان دراز در ایران و در کشور پارت تا آدیب (آدیابن) و ممالکی، که با دولت روم مجاور است مسافرت نمودم»<sup>۴</sup>.

شاهزادد پیروز، بعد از جلوس شاهپور، بفرمانفرمایی شمال شرقی (ابرشهر،

(۱) مانی، ص ۱۵۸ و بعد.

2- M3

(۳) مولر، آثار خطی، ۲، ص ۸۵ و بعد (لنجه جنوب غربی).

(۴) شمیدت - پولوتسکی، ص ۴۷ و ما بعد. آندرآس و هنینگ در باب مبلغینی،

که مانی میفرستاد، مخصوصاً بدعای ذیل: پتینگ Patogk، ادا Adda، امو Amu و اردوان مطالبی ذکر نموده اند (۲، ص ۳۵۱ و ما بعد)؛ شدر، ایرانیکا، ص ۶۹ و بعد.



خراسان) نصب<sup>۱</sup> شد. سکه‌هایی از او باقی است به این عبارت: «پرستنده مزدا، پیروز الهی، شاهنشاه کوشان». صورت خداییکه، در روی سکه‌های پیروز دیده میشود، این عبارت را در بردارد «بودا خدا»<sup>۲</sup>. چون این شاهزاده پیرو مانی بوده، میتوانسته است دفعتاً هم پرستنده مزدا باشد هم بودا.

یکی دیگر از پیروان بزرگ مانی، که از مبلغین معتبر این آیین جدید بود، اردوان نام داشت، که اسم اشکانی بوده است<sup>۳</sup>.

بنابروایات مانویه، که مأخوذ از تواریخ عربی است، در آخر شاهپور با مانی بخصوصت پرداخت. بنا بر قول یعقوبی، این پادشاه فقط ده سال کیش مانی داشت، پس از آن مانی از کشور ایران اخراج و قریب ده سال در ممالک آسیای مرکزی سرگردان بود. و یا تا هند و چین نیز رفته و همه جا دین جدید را تبلیغ کرده و کتابها و نامه‌هایی بمشایخ خود، که در بابل و ایران و سایر ممالک شرقی اقامت داشته‌اند، مینوشته است. عاقبت شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت، پسر و جانشین هر مزد اول نیز در ۲۷۳ جهان را بدرود گفت و مانی توانست در مقابل خصوصت موبدان مقاومت ورزیده، بایران بازگردد. شمیدت<sup>۴</sup> نسبت به جزئیات این روایت ابراز شك کرده و بر آنست که هرگز مانی با شاهپور معارضه‌ای نداشته است و چنین گوید «در هر حال فرار و نفی مانی بهند افسانه بیش نیست، زیرا این سفر قبل از جلوس شاهپور باید واقع شده باشد». نه تنها شاهپور بلکه هر مزد اول هم مانی را به چشم احترام مینگریسته‌اند.

قدر متقن اینست، که وهرام اول برادر هر مزد اول، که پادشاهی عشرت طلب و سست عنصر بود، مانی را بدست روحانیون زردشتی وا گذاشت. یعقوبی گوید<sup>۵</sup>

(۱) رك ص ۱۵۸ این کتاب.

(۲) هر تسفلد، پایکولی، ص ۴۵ و ۵۰-۴۹.

(۳) آندر آس - هنینگ، ۲، ص ۳۰۳؛ شدر، ایرانیکا، ص ۷۲.

(۴) شمیدت - بولوتسکی، ص ۵۱.

(۵) چاپ هوتسما، ص ۱۸۱؛ مقایسه شود با فارسنامه ابن بلخی، ص ۶۴.

مجلس مباحثه عمومی تشکیل شد و مانی با موبدان موبد، که هم‌خضم بود هم قاضی، بگفتگو پرداخت. شکی نیست، کسه مانی مجاب<sup>۱</sup> و محکوم گردید و او را بعنوان خروج از دین بزندان افکندند و چندان عذاب دادند تا بدرود حیات گفت<sup>۲</sup>. این واقعه در سال ۲۷۶ در اواخر سلطنت و هرام اول اتفاق افتاد<sup>۳</sup>. بنابراین روایت شرقی، مانسی مصلوب شد یا زنده زنده پوست او را کردند، بعد سرش را بردند و پوست او را پر از گاه کسره، بیکی از دروازه‌های شهر گندیشاهپور خوزستان بیاویختند و از آن پس آن دروازه به «باب مانی» موسوم گشت.

مانویان ببادگار روز شهادت نبی‌خرد، روزی را معین کردند موسوم به «عید بما». در این جشن منبری می‌گذاشتند، که حاکی از حضور استاد غایب باشد. چون در یونانی منبر را بما<sup>۴</sup> گویند، این روز چنین خوانده شده است. در قطعه‌هایی، که بزبان شمالی<sup>۵</sup> در دست است، چنین مینویسد: «بیا بید اینجا...» (۲) در این روز بما تا از بسی سمساره‌ها نجات یابید». معلوم میشود مانویان اصطلاح سمساره را، که بمعنی تناسخ میباشد، از زبان سانسکریت گرفته بودند. از مانی عده بسیاری کتب و رسالات، که مشتمل بر اصول و فروع آیین او است، ببادگار مانده است. منابع غربی و شرقی نام و عنوان و موضوع اغلب این کتب را ذکر کرده‌اند<sup>۶</sup>.

۱- صحت این مطلب مورد تردید است.

۲- مقایسه شود با پولوتسکی، خطب و مواعظ مانویه، ص ۴۲ و بعد، آندراس. هنینگ، ۳، ص ۸۶۲، یادداشت ۳. قطعات نثر و سرودهای راجع به مرگ مانی نزد آندراس- هنینگ، ۳، ص ۸۶۵ و ما بعد و ۸۹۱.

۳- شدر، گنومون ۹، ص ۳۵۱؛ ایرانیکا، ص ۸۵ - ۷۹، یادداشت ۴.

#### ۴- Bema

۵- والدشمیدت - لنتس، مقام عیسی، ص ۱۵؛ مقایسه شود با پولوتسکی، خطب

و مواعظ، ص ۳۲ و بعد و ۷۱ و بعد.

#### ۶- Samsara

۷- رک آلفاریک، نوشته‌های مانویان، ۲، ص ۳۱ و بعد.

و اکثر آنها بزبان سریانی بوده است. مانی در کتاب الاسرار، در ضمن سایر مباحث بآراء ابن دیمان نیز پرداخته است، رساله الاثنین ظاهراً<sup>۱</sup> نظیر رساله کوان مشهور است، که مخصوص شرح قیام عفریتان و دیوان حمله با آسمان و بسی افسانه‌های پهلوانی دیگر بوده است.<sup>۲</sup> کتاب پراگماتا یا<sup>۳</sup> یا رساله الاصل را میتوان متمم کتاب رساله الاثنین شمرد. انجیل زنده یا فقط انجیل، که بر حسب عدد حروف سریانی ۲۲ فصل داشته است، « الهام نامه خدای منجی است»<sup>۴</sup>. متمم این انجیل کتابی بود در فلسفه گنوستیک، موسوم به کنز الحیات. مانی در کتاب احکام و قواعد، احکام و قواعد و تکالیف اخلاقی و حکمت عملی طایفه برگزیدگان و نبوشگان را معین کرده است. همه آثار سریانی مانی بزبان پهلوی ترجمه شده بود. یکی از کتب مانی بزبان پهلوی جنوب غربی شاهپورگان نام داشت، که مکرر در این تألیف مذکور شده است.

این کتاب بنام شاهپور اول، و حاکی از مطالب متعلقه به مبدأ و معاد بود. بعضی قسمتهای شاهپورگان و ترجمه پهلوی انجیل، در ضمن قطعات مکشوفه تورفان بدست آمده است. کتاب کفلایه، که قسمت اعظم آن امروز بزبان قبطی در دست است، که آنهم گویا ترجمه از یونانی باشد، حاوی تعلیمات مانی است، که پس از مرگش جمع آوری کرده‌اند. گذشته از این کتب، عده بسیاری نامه و دستورالعمل‌های کتبی و رساله‌های مختلف بقلم مانسی رواج داشته است. این نامه‌ها خطاب بشاگردان

۱- آلفاریک، ج ۲، ص ۳۱ و بعد.

۲- کومون، ج ۱، ص ۴-۳۵؛ ج ۲، ص ۱۶۰ و بعد، بنویست (جهان مشرق، ۱۹۳۲، ص ۲۱۴) و هنینگ (هنوخ، ص ۳۵) هر يك از جانب خود و بدون آگاهی از یکدیگر چنین حدس زده‌اند، که کلمه ایرانی که «غول» ترجمه شده است، اصلاً Kav (بزبان اوستایی گوی و در کتب پهلوی و زردشتی گوی، لقب سلاطین داستانی) بوده است. اخیراً در یکی از متون مانوی به لفظ کوان (بمعنی «غولان») پیدا شده است، که عنوان يك کتابیست، (آندر آس - هنینگ، ۳، ص ۸۵۸).

۳- Pragmataia

۴- آلفاریک، ج ۲، ص ۳۴.

معتبر یا جماعت مانوی‌های بوده است، که در ممالک مختلف مانند تیسفون و بابل و میشان والرها و خوزستان و ارمنستان و هند و غیره ساکن بوده‌اند. از این رو معلوم میشود، که در زمان خود مانی هم آیین اوچه توسعه و انبساطی داشته است. در میان پاپیروس‌هایی، که در مصر کشف شده، ترجمه قبلی بسیاری از این نامه‌ها بدست آمده است.<sup>۱</sup>

مانی از لحاظ ادبی در زبان ایران اصلاح مهمی کرده است. بجای خط پهلوی، که شباهت حروف آن موجب خبط و اشتباه در قرائت میشد، خط سریانی را معمول کرد و با يك طرز بسیار ماهرانه توانست، الفبای سریانی را با زبان ایرانی ( لهجه جنوب غربی و شمالی ) وفق دهد و حتی المقدور اعراب کلمات و اصوات حروف پهلوی را بوسیله حروف مصوته سریانی، قید و ثبت کند. در این خط جدید نه فقط کلمات هزوارش معموله در زبان پهلوی را متروک داشت، بلکه بجای املاء نیمه تاریخی؛ که بعلمت محافظه‌کاری زردشتیان، خط پهلوی هرگز از آن رهایی نیافته، مانی رسم الخطی بکار برد، که کاملاً متناسب با تلفظ و معادل اصوات و حرکات بود. این الفبای مانوی را پیروان او، که سغدی زبان بودند؛ قبول نمودند و رفته رفته از آن خطوطی پدید آمد، که اقوام آسیای مرکزی آنرا بکار میبردند.

سیس یا سیسین ( سیسینیوس )<sup>۲</sup>، که از شاگردان مانی بود، بعد از وفات مؤسس آیین بنا بر وصیت و تعیین او خلیفه کل مانویان گردید<sup>۳</sup>. مقامش در بابل بود، که از آن پس مرکز قوه روحانی مانویان گردید. بعد از آنکه سیس را مصلوب

۱- شمیدت- پولوتسکی، ص ۲۳ و بعد. نام چند تن از نویسندگان ایرانی سرودهای مانوی و توضیحاتی چند در باب آهنگ‌های این سرودها، در کتاب هنینگ موسوم به «کتاب دعا و اعتراف»، ص ۳۵ تا ۳۲ آمده است.

۲- Sisinnios

۳- رك شمیدت - پولوتسکی، ص ۲۴ و بعد. والدشمیدت - لئس، عقاید مانویه، ص ۶۰۶؛ شدر، گنومون ۹، ص ۳۴۳ و ایرانیکا، ص ۶۹.

کردند؛ ایناپوس<sup>۱</sup> نامی ریاست یافت<sup>۲</sup> و این آیین جدید در مغرب زمین، یعنی کشور روم، نفوذ پیدا کرد<sup>۳</sup>. اگوستی نوس<sup>۴</sup>، که از آباء معروف عیسوی است، مدت ۹ سال این آیین داشت، آنگاه باز گشته و آن را مورد حمله‌های بسیار شدید تعصب آمیز قرارداد. عیسویان از دین مانی بسیار وحشت و نفرت داشتند، زیرا که بزعم آنان اصل و اساس ایمان عیسوی را متزلزل و فاسد میکند، پس هر کس تائب‌توانست، تیرهای تهمت بجانب این کیش می‌انداخت. مثلاً این عبارت، که مؤلف اعمال شهدای کرخا مینویسد<sup>۵</sup>: « در زمان شاهپور، مانی، که مخزن شیطنت و شرارت بود؛ انجیل شیطانی خود را قی میکرد » و تئودور بر کونانی عقیده خود را راجع به پیروان مانی « کافر » چنین بیان می‌کند: « هر کس پیرو آیین او باشد، شقی است. پیروان او خلایق را در نهانخانه‌های شیطانی سر می‌برند؛ بدون هیچ شرمی تن بفحشاء و منکر می‌دهند؛ رحم ندارند و از امید بی‌بهره‌اند »<sup>۶</sup>.

اما اگر بخواهیم بحقیقت ایمان و اخلاق پاک و لطیف مانویان پی‌بریم؛ باید کتاب خوستوانیفت<sup>۷</sup> را با اعتراف نامه سماعون را بخوانیم، که ترجمه آن بزبان ترکی قدیم ( اویغوری ) تا امروز باقیمانده و در ضمن نسخ خطی تورفان و توئن‌هوانگ<sup>۸</sup> کشف شده است<sup>۹</sup>. اعتراف نامه دیگری، که خاص برگزیدگان

#### ۱- Innajos

۲- شمیدت - پولونسکی، ص ۲۸ .

۳- شمیدت - پولونسکی، ص ۱۱ و بعد؛ مانی یکی از شاگردان خود را موسوم

به پاپوس برای اشاعه مذهب بمصر فرستاده بود (همانجا ص ۱۵ - ۱۴).

#### ۴- Augustjnus

۵- هوفمان، ص ۴۶.

۶- پونیون، آثار کتیبه‌های ماندائی، ص ۱۸۴.

#### ۷- Khvəstuvaneft

#### ۸- Tuenhuang

۹- فون لوکولک، مجله پادشاهی، ۱۹۱۱، ص ۲۸۷ و بعد؛ شدر، مشرق زمین

۲۸، ص ۶ - ۱۰۴.

است و بزبان سغدی بدست آمده، توسط هنینگ انتشار یافته است.<sup>۱</sup>

با وجود فشار و سختگیری، که در کشور ایران از جانب روحانیون زردشتی نسبت بفرقه مانوی بعمل می‌آمد، این آیین جدید در سرزمین ایران باقی ماند، ولی کمابیش پنهانی و سری بود. روایاتی راجع به تعقیب و آزار مانویه ایران در عهد نرسی و هرمزد دوم در متن‌های قبطی مانویه مسطور است.<sup>۲</sup> عمرو بن عدی پادشاه عرب حیره این فرقه را حمایت می‌کرد.<sup>۳</sup> در ایالت بابل، که منشاء این اعتقاد بود، و در پایتخت شاهنشاهی تیسفون بسی از مانویه می‌زیستند، اما بسبب فشار و تعدی اهل زمان، گروهی بسمت شرق و شمال، که مسکن طوائف ایرانی نژاد بود، هجرت کردند. در سغد جماعتی عظیم از مانویه ساکن شدند. این مانویان شرقی رفته رفته ارتباط خود را با هم‌کیشان غربی از دست دادند و از شناختن احکام مرکز دیانت خود، یعنی خلیفه بابل سرپیچی نموده، فرقه مستقلی تشکیل دادند. چون در نواحی شرق کسی زبان سریانی نمی‌دانست، مانویان بجای کتب اصل خود، که بزبان سریانی بود، ترجمه آنها را، که بلغت پهلوی جنوب غربی در دست داشتند، بکار میبردند، ولی زبان پهلوی شمالی را نیز کماکان می‌آموختند، زیرا که بسی متون دینی آنان، خاصه سرودها و اشعار مذهبی، باین لسان تدوین شده بود. در حفاریات تورفان نمونه‌هایی از این اشعار<sup>۴</sup> با يك قطعه از فهرست، که بترتیب حروف تهجی تنظیم شده و مطلع هر قصیده را ذکر کرده است<sup>۵</sup>، بدست آمده. آنگاه مانویان شرق بنقل متون مذهبی خود بزبان سغدی پرداختند، پس از چندی آن نسخ سغدی را هم بزبان ترکی قدیم ترجمه کردند و این مقارن قرن هشتم میلادی

(۱) کتاب دعا و اعتراف، ص ۲۲ و بعد.

(۲) پولوتسکی، خطب و مواعظ مانوی، ص ۸۵-۴۲.

(۳) رنک شدر، گنومون ۹، ص ۳۴۴ و بعد.

(۴) رنک آندرآس - هنینگ، ۲ و ۳ (سرودها بهر دولهجد).

(۵) مولر، ورقی از يك کتاب سرود مانوی (مهر نامگ).

بود، که اقوام اویغور ترک‌نژاد، در آسیای مرکزی سلطنتی بزرگ تشکیل دادند و یکی از خوانین اویغوری، که در نیمه اخیر این قرن فرمانروایی می‌نمود، بکیش مانی گروید و لقب «مظهر مانی» گرفت<sup>۱</sup>. قطعاتی که در تورفان کشف شده و نمونه از همه السنه سابق‌الذکر مثل پهلوی جنوب غربی و پهلوی شمالی و زبان سغدی و ترکی در بردارد، متعلق بدوره‌ایست، که با حکومت این خان اویغوری آغاز می‌شود. چنانکه پیش از این گفته‌ایم، فرقه مانویه آسیای مرکزی، با محیط بودایی آنجا سازش گرفت؛ دعا مانوی اصطلاحات دین بودا را بکار بردند و از افسانه‌های بودایی استفاده نمودند، چنانکه مانویان مغرب زمین از حکم و قصص انساچیل مسیحیان اقتباس می‌نمودند<sup>۲</sup>.

در روایات نویسندگان اسلامی، که آمیخته بافسانه است، صفات فوق‌العاده از مانی ذکر شده است؛ از آنجمله چابکی و مهارت او در خط و نقاشی است، منجمله ابوالمعالی نویسنده ایرانی در «بیان‌الادیان»، که در سال ۱۰۹۲ میلادی تألیف شده، حکایت می‌کند، که مانی «برپاره از حریر سپید خطی فرو کشید، چنانکه آن یک تار حریر بیرون کشیدند و آن خط ناپدید گشت» و کتابی کرد بانواع تصاویر که آنرا ارژنگ مانی خواندند» و در خزائن غزنین هست.

بنا بر اشعار فردوسی مانی از چین آمده و در نقاشی بی‌نظیر بوده است:

بیامد یکی مرد گویا ز چین      که چون او مصور نبیند زمین

قصه‌ها و افسانه‌های گوناگون در باب اردنگ مانی<sup>۳</sup> (ارتنگ، ارژنگ)

(۱) مولر، اویگوریکا Uigurica، ۲، ص ۹۵ و ورقی الخ، ص ۵.

(۲) راجع بتجزیه، که در اواخر قرن ششم در مذهب مانی رخ داد و مانویان مشرق خود را دین آوران نام نهاده و از مانویان مغرب، که خود را دین‌داران می‌گفتند، جدا شدند رک شدر، ایرانیکا، ص ۷۸ و بعد، در بساب متونی، که برای تعلیمات مذهبی و اخلاقی دین آوران ترتیب داده شده رک آندرآس - هنینگ، ۳، ص ۸۵۴ و بعد.

(۳) آلفاریک، ۲، ص ۴۱ و بعد. لفظ اردنگ همراه با لفظ کوان نام، که به بلهجه شمال نوشته شده و در کتاب آندرآس - هنینگ، ۳، ص ۸۵۸ ضبط است، دیده میشود.

روایت کرده‌اند و یکی از مصطلحات رایجۀ شعری ایران شده است. بنابر افسانه، که میرخوند آورده و منشاء آن معلوم نیست، مانی غاری را در ممالک مشرق به صورتهای گوناگون آراسته بود.

در حفاری تورفان و خوچو<sup>۱</sup> نمونه‌ای از صنایع مانویان بدست آمده است. در خوچو غاری یافته‌اند منقش بنقوش بسیار، که دقایق نقاشی از آنها هنوز نمایان است. یکی از این صورت‌ها مرد بزرگی را نشان می‌دهد (که گویا خود مانی است)، که بهیشت مغولی است با سبلمت آویخته و ریش دو شاخ؛ در پشت سر او بشکل هاله قرص خورشید رسم شده است، که متن آن سرخ و حاشیه آن سفید است و



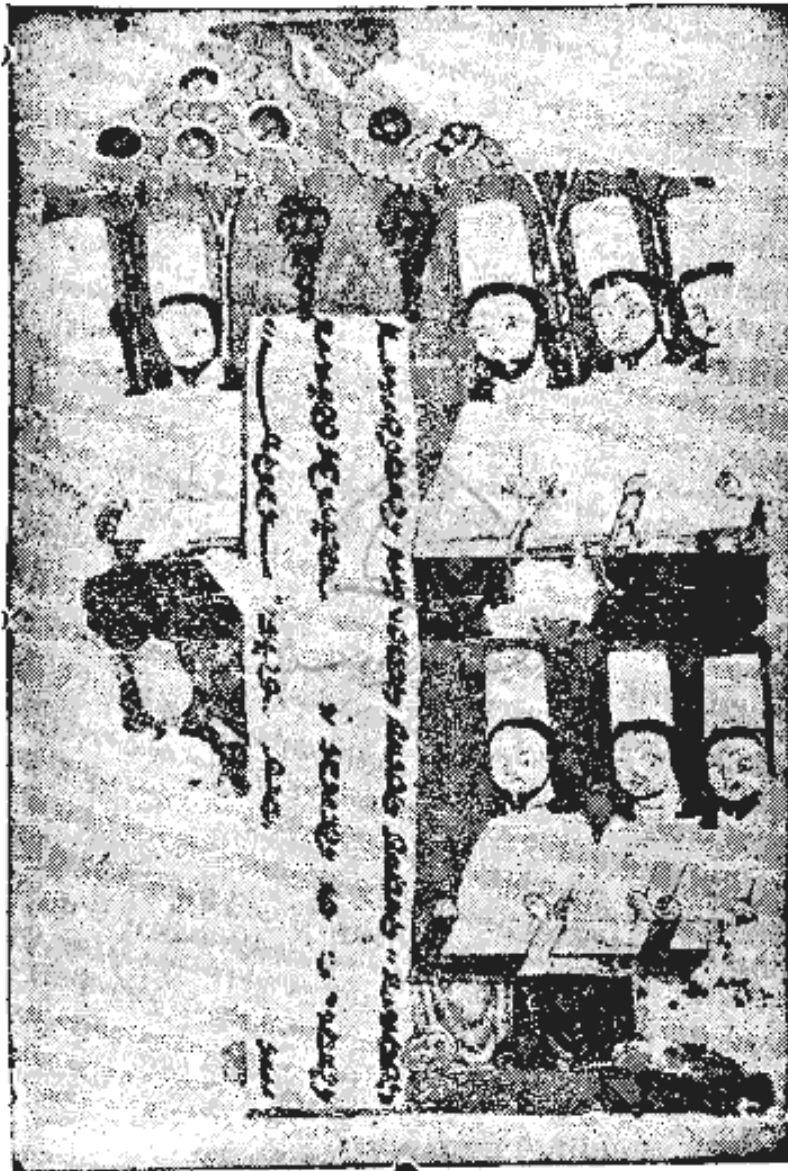
شکل ۹- نمونه نقاشی مانویان در خوچو  
(لوکوک، خوچو)

قسمت زیرین آن قرص در میان هلالی قرار گرفته. آنشخص کلاهی تاج مانند، که گویا از پارچه زربفت باشد، بر سردارد، که قسمت زیرین آن چنان تنگ است، که

مقایسه شود با گنومون ۹، ص ۳۴۷؛ پوالتسکی، خطب و مواضع مانوی، ص ۱۸، یادداشت ۸.



فقط بالای سر را پوشیده است و بوسیله نواری زیر چانه آنرا بسته‌اند؛ قسمت بالای تاج پهن است. آثار زر دوزی هنوز در حاشیه قبای او پیدا است. در سمت راست آن پیشوا، چند صورت کوچکتر کشیده شده که از طبقه گزیدگان هستند و ظاهراً



شکل ۱۵ - میناتور مانوی (لوکوک، خوچو)

اغلب آنها از مردم مغرب میباشند، جامه سفید پوشیده‌اند؛ کلاه آنها که بشکل تاج پیشواست، از پارچه سفید ساخته شده، دنبال نوار زیر چانه، که در اصل سرخ رنگ بوده، نمایان است. همه این اشخاص دست بسینه ایستاده‌اند؛ بنحوی که دست

راست آنها در آستین چپ و دست چپ در آستین راست نهفته است. این وضعی است که مردم شرق در حال خشوع و احترام میگیرند. نام این اشخاص، که بخط او یغوری در روی تصاویر رسم شده، تا اندازه خوانده می شود؛ در پشت سرزنانی بنظر می آیند، که هم از طبقه گزیدگان هستند، لباس آنها بامردان یکی است، مگر کلاه، که ظاهراً استوانه شکل است. در پشت سرزنان، نبوشگان را میتوان بزحمت تشخیص داد، که هم زن و هم مرد لباسهای رنگارنگ و کفش سیاه پوشیده اند، اما این قسمت بکلی ضایع شده است<sup>۱</sup> (ش ۹).

دیگر از چیزهایی که یافته اند، دو علم معبد است، که تصاویری بر آن نقش شده، یکی صورت بانویی از طبقه گزیدگان، که پیش روی او زنی دیگر با جامه سرخ زانو زده و قدش کوتاه تر از بانوی نخستین است. در یک کتیبه نوشته است که تصویر اول شاهزاده خانمی است بنام بسوسک<sup>۲</sup>. بر علم دیگری دو تن از نبوشگان، یکی زن و یکی مرد نقش شده، که در حضور یکی از گزیدگان بزانو درآمده اند. قسمت سفلی تصویر مرد محو شده است. عمامه او خیلی شبیه اهالی امروزی آن ناحیه است. زن در حال عبادت است. آن شخص گزیده ظاهراً مشغول عفو گناهان دو تن نبوشگان است و این نکته معلوم است، که بخشایش مذکور از جمله امتیازات مردان گزیده بوده است<sup>۳</sup>.

همچنین در این حفاریات نمونه هایی از صنعت نقاشی مینیاتور مانویان بدست آمده است، ورقه ای که بخط ترکی نوشته شده، در هر دو جانب دارای تصاویر است: از قبیل شکل روحانیون مانوی، که لباس سفید در بر و کلاه بلند استوانه شکل بر سر، در جلو میزهایی، که بجامه های رنگارنگ آراسته شده، در دو صف ایستاده اند. هر یک قلمی در دست و ورقه کاغذی در پیش رو دارند. حاشیه این

(۱) لوکوک، خوچو، تصویر ۱

2- Bosusk.

(۳) ایضاً، تصویر ۳.

صفحه را با نقوش اشجار میوه‌دار و خوشه‌های انگور مزین ساخته‌اند. جانب دیگر ورقه مشتمل بر دو ستون مکتوب است، یکی با مرکب سیاه، دیگر سرخ، که اطراف آنرا حاشیه از نقوش گل و بوته دار انداخته‌اند در حاشیه تصویری است، که سه



شکل ۵ (مکرر) مینیاتور مانوی (لوکیرک، خوچو)

شخص را نشان می‌دهد، که بر روی قالی نشسته‌اند و جامه‌های الوان در بر دارند. معتبرترین این اشخاص، که قسمت اسفل تصویر او فقط باقیست، در جانب چپ نشسته و دو تن دیگر، که کلاه نوک‌دار بر سر دارند، رو به جانب او کرده‌اند. یکی از

این دو تن آسوده نشسته و دستها را با کمال احترام در آستین نهفته است، ولی دیگری عود مینوازد<sup>۱</sup>. (ش ۱۰ مکرر)

این تصاویر، که در آنها دقت و لطافت فوق العاده بکار رفته، شخص را بیاد صنعت مینیاتورسازی ایران در زمان اسلام میاندازد و شهادت میدهد، که این صنعت در ایران بسیار قدیم بوده، زیرا که بنا بر قول کومون<sup>۲</sup> ظاهراً این صنعت را مانویان از کشور ساسانی بترکستان نقل کرده اند و در آنجا توسعه یافته شاهکارهای صنعتی تولید کرده است و نیز این تصاویر صنایع یونانی بین‌النهرین را بخاطر می آورد، که نمونه‌هایی از آن در نقوش دیواری شهر دورا هنوز باقی مانده است<sup>۳</sup>. و نیز کوهون<sup>۴</sup> عبارتی از خطابه سریانی افرم<sup>۵</sup> ادسی، که قدری کمتر از صد سال بعد از مانی میزیسته، نقل میکند، که گوید: مانی صورت دهشتناک فرزندان ظلمت را در طوماری کشیده و ملوان ساخته بود، تا نفرت بینندگان را برانگیزد و در ازاء آن، تمایل زیبا و فریبنده از فرزندان نور رسم کرده بود، تا حسن صورت آن جمالب بینندگان شود. این صور فرشته آسا و آن نقوش عفریت مانند برای تعلیم مردمان بیسواد بکار می‌رفت. بنابراین قول، از عهد خودمانی عادت منقش کردن کتب نزد پیروان او متداول شده است و گویا افسانه، که مانی را نقاش بزرگی معرفی میکند، حقیقت دارد. آلفاریک<sup>۶</sup> حدس زده است<sup>۷</sup>، که اردنگک معروف مانسی نسخه از «انجیل» اوست، که مصور بتصاویر بوده است.

(۱) لوکوک، خوچو، تصویر ۵.

(۲) مجله باستانشناسی *Revue archeologique*، ۱۹۱۳، ۲، ص ۸۵.

(۳) شدر، مشرق زمین ۲۸، ص ۹۰.

(۴) ایضاً ص ۸۶ همان مجله.

5- Ephrem

6- Alfarić

(۷) ۲، ص ۴۲.

## فصل پنجم

### دولت شاهنشاهی شرق و دولت امپراتوری غرب

تأسیسات لشگری دولت ساسانی - جنگهای اردشیر اول شاهپور اول با روم -  
غلبه شاهپور بر قیصر و الریانوس - نقوش نصرت شاهپور اول - پالدور - سلطنت  
هرمز اول و وهرام اول و وهرام دوم - نقوش آنها - سلطنت وهرام سوم و نرسه -  
نقش نرسه - غلبه جنگ مجدد بارومیان - سلطنت هرمز دوم - شاهپور دوم و جنگ  
بزرگ - منتخبی از روایت آمیانوس - شخصیت شاهپور دوم - سلطنت اردشیر  
دوم و شاهپور سوم و وهرام چهارم - نقوش اردشیر دوم و شاهپور دوم و سوم -  
دولت شاهنشاهی اردشیر اول، در پناه لشگری آراسته و نیرومند وسعت  
گرفت . همچنانکه پیشتر گفتیم، بدون شك خاطرات مبهمی، که از دوران عظمت  
شاهنشاهی هخامنشی هنوز در اذهان باقی بود، در سیاست این شاهنشاه بی تأثیر نماند.  
وی خود را وارث آخرین داریوش هخامنشی و مجدد و مکمل سیاست اشکانیان  
می شمرد این سیاست عبارت بود از تجدید دولت شاهنشاهی شرق، که بدست  
اسکندر منهدم شده بود<sup>۱</sup>. چنانکه می دانیم اشکانیان هم برای تجدید عظمت و قدرت  
هخامنشیان کوششها کردند، ولی کاملاً موفق نشدند. پس موافق این نظر در سیاست

۱ - هر دیانوس، که ۶، بند ۲ .

اردشیر و جانشینان نخستین او، اراده جهانگیری و طرح دولت شاهنشاهی، مستور است. نظر دیگر این بود، که سرحدات شمال و شرق و غرب را از تطاول دشمنان نگاهدارند و چون این سرحدات پیوسته در معرض حمله و تهدید همسایگان قرار داشت، پس ناگزیر ساسانیان برای تأمین این مقصود بلشگری نیرومند احتیاج داشتند. در تشکیلات لشگری عهد ساسانیان، مقتضیات ملوک الطوائفی سابق با احتیاجات سیاست جدید وفق داده شد. قشون چریکی ملوک الطوائف را داخل صفوف سپاه منظم گردید.

چنانکه دیدیم عالیترین لقب لشگری یعنی لقب ارگبد، در خانواده سلطنتی موروث بود و دو منصب لشگری دیگر یکی «ریاست امور سپاه» و دیگری «منصب فرماندهی سوار نظام» نیز، بدو خاندان از خاندانهای بزرگ تعلق داشت<sup>۱</sup>. انتصاب سپاهبندان برای نواحی معین، شاید پیش از زمان خسرو اول، امری فوق العاده استثنایی بوده است. حکام ولایات سرحدی همواره قوای مزدور در اختیار خود داشتند. قلاع مستحکم سرحدی هم دارای ساختلوی دائمی بوده است<sup>۲</sup>.

نخبه سپاه عهد ساسانی مانند، دوره اشکانیان، عبارت بود از سواره نظام زره پوش و سنگین اسلحه، که از سواران نژاده تشکیل می یافت. سواره نظام (اسواران) در صف جنگ مقام اول را حایز و فتح و ظفر منوط بقوت و شجاعت آنها بود<sup>۳</sup>. ایرانیان افواج منظم سواره نظام زره پوش<sup>۴</sup> را با صفوفی چنان انبوه

۱- بالاتر صفحه ۱۲۷ را ببینید. در باب تشکیلات اداری لشکر و قوای نظامی

دک ص ۱۵۱ این کتاب.

۲- نلدکه، طبری، ص ۴۷۹، یادداشت ۱.

۳- ایرانیان بسواره نظام بیش از سایر قسمت ها اعتماد داشتند، زیرا «در آن صنف همه نجبا و اشراف خدمات بسیار دشوار انجام میدادند»؛ وجه امتیاز آن از سایر صفوف سپاه در نظم و انضباط و تمرینات دائم و اسلحه مکمل آنها بود (آمیانس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۳).

۴- Clibanari، بزبان پهلوی تنوریگ (نلدکه، ص ۱۶۴، یادداشت ۵) صورت

بمقابله رومیان میفرستادند، که از برق زره و سلاح آنان چشم دشمنان خیره می‌شد.<sup>۱</sup> افواج سوارگویی يك پارچه آهن بود. تن افراد بکلی از صفحات آهن پوشیده شده بود و چنان این آهن بر بدن می‌چسبید، که مفاصل خشک زره، به سهولت از حرکات اعضاء بدن تبعیت می‌کرد. برای محافظت چهره نقابی بر رخ می‌افکندند و بدین جهت هیچ تیری ممکن نبود بر بدن کارگر شود، مگر در سوراخ‌های کوچکی، که در مقابل چشم و شکافهای باریکی، که زیر منخرین تعبیه کرده بودند و از آنجا با کمال صعوبت نفس می‌کشیدند. بعضی از آنها نیزه در دست گرفته، در يك جسام بیحرکت می‌ایستادند، چنانکه گفتمی بوسیله زنجیر آهن بهم متصل شده‌اند. در جوار آنان تیراندازان دست‌ها را دراز کرده کمان خود را بزه می‌کردند، بقسمی که زه بجانب راست سینه تماس می‌یافت و پیکان تیر بدست چپ می‌پیوست. در اثر فشار ماهرانه انگشت تیر می‌جست و خروشی از آن برمیخاست و جراحی هولناک وارد میکرد،<sup>۲</sup> معذالك آمیانوس<sup>۳</sup> گریه ایرانیان در جنگ مغلوبه طاقت نمی‌آوردند، زیرا فقط عادت داشتند، که شجاعانه از دور بچنگند و اگر می‌فهمیدند، که قوای آنها عقب‌نشینی آغاز کرده است، مانند ابر طوفانی پس میکشیدند و چون از عقب تیراندازی می‌کردند، دشمن نمیتوانست آنان را تعاقب کند.

همچنانکه در عهد هخامنشی معمول بود، در دوره ساسانیان نیز هیئتی از اسواران بر گزیده تشکیل داده بودند، که «هیئت جاودان»<sup>۴</sup> نامیده میشد، که ظاهراً

→

يك چنین سوار زره‌پوشی، که سوار بر اسبی بر گستوان‌دار میباشد، بر روی يك کرافیتو، که در دورا یافته‌اند، منقوش است. دك رستونزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۹۵.

۱- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۶، فقره ۸.

۲- ایضاً کتاب ۲۵، بند ۱، فقره ۱۳ - ۱۲.

۳- ایضاً ۲۵، بند ۱، فقره .

۴- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۲۲۱؛ پروکوپوس، جنگ ایران، کتاب ۱، بند ۱۴،

مقایسه شود با هوسمان، صرف و نحو ارمنی، ۱، ص ۱۹۲.

مانند نمونه هخامنشی خود مرکب از ده هزار نفر بود و رئیسی داشت ملقب به ورثرگک‌نیگان خودای<sup>۱</sup>. شاید هیئت دیگری غیر از جاودانان بوده‌است، که بواسطه شجاعت و بی‌باکی از مرگک بنام جان اوسپار<sup>۲</sup> (جان سپار)<sup>۳</sup> خوانده می‌شده‌است. چند علامت در روی کلاه‌های بلند بعضی از افراد، که در حجاری‌ها شاه را احاطه نموده‌اند، دیده می‌شود:

ممکن است علائم مزبور نشانه‌ی تعلق هر يك از افسران واحدهای مختلف سپاه بصنوف طبقات مختلف خود باشد<sup>۴</sup>.  
در پشت سر سوار نظام فیله‌ها قرار می‌گرفتند. نعره و بوی و منظره وحشت‌آور آنها اسب‌های دشمن را می‌ترسانید. پیلبانان بر پشت آنها نشسته، هر يك کاردهای دسته بلند بدست راست می‌گرفتند، تا اگر گاهی فیلی در اثر حمله دشمن ترسیده و در صفوف لشکر افتد و سربازان را بزمین افکند و پایمال کند، پیلبان‌کار در فقرات پشت‌گردن حیوان فرو برده و از پایش در آورد<sup>۵</sup>.

۱- Varthraghnighan Khvadhay هر تسفند، پایکولسی، لغت شماره

۳۱۵؛ مقایسه شود با بنویست ورنو: ورتسر و ورتسغن (پاریس ۱۹۳۴)، ص ۳۸، یادداشت ۲.

۲- gyanavspar

۴- رك گیگر، مجله شرقی وین، ج ۲۷، ص ۱۹۹ - ۱۹۷. نام این هیئت به پهلوی اشکانی هم‌هورز hamharz (یا hamhirz) بود رك بنویست، مجله آسیائی ۱۹۳۶، ص ۹۸ - ۱۹۷.

۴- در باب معنی بعضی از این علامات رك هر تسفند، گزارش باستان، ج ۱۵، ص ۱۵۷ و بعد.

۵- آمیانوس، کتاب ۲۶، بند ۱، فقره ۱۵ - ۱۴.



مؤخره الجیش را پیاده نظام (پایگان) تشکیل میداد، که فرمانده آنان را پایگان سالار می گفتند. افراد پیاده مانند میرمیلوهای رومی<sup>۱</sup> مسلح به سپر و نیزه و خود بودند و در بنه خدمت میکردند. این پیادگان از روستاییان عادی بودند: که خدمت نظام از وظایف آنان محسوب میشد و بدون امید اجرت و پاداش به جنگ میرفتند<sup>۲</sup>. بعضی از این گروه، سپرهای بلند و خمیده داشتند، که از نی ساخته شده و پوستی بر آن کشیده بود<sup>۳</sup>. بطور عموم باید گفت، که ایندسته سربازان خوبی نبوده اند بولیانوس قیصر روم وقتی عده ای از اسرای ایرانی را بسپاهیان خود نشان داده و برای تهییج آنان چنین گفت « اینان بزهای نفرت انگیزی هستند، که از فرط چرکی تغییر شکل داده اند » و « پیش از آنکه دشمن به آنها نزدیک شود، سلاح را میریزند و پشت میدهند<sup>۴</sup> !

افواجی، که از طرف اقوام جنگجوی اطراف کشور بیاری لشگر شاهنشاه می آمد، خیای از روستاییان سابق الذکر سودمند تر بودند. این اقوام اگر چه جزء کشور بودند، ولی چون امراء محلی مستقل داشتند، نسبتاً صاحب امتیازی بودند. از این نوع افواج سابقاً در لشگر هخامنشیان هم وجود داشت. در لشگر کشی های داریوش و خشایارشا، سکاها از بهترین افواج بشمار می آمدند. ساسانیان نیز در میان افواج کوهک بیش از همه بسکستانیان<sup>۵</sup> اطمینان داشتند، یعنی سکا هایی که در ایالات زرننگ مسکن گرفته بودند. دیگر از افواجی که غالباً بمیدان فرستاده میشدند؛ اقوام کوهستانی قفقاز و جنوب بحر خزر از جمله گیلها و کادوسی ها<sup>۶</sup> و

#### ۱- (Mirmillo = Mirmillon)

۲- آمیانوس؛ کتاب ۲۳، بند ۶، فتره ۸۳.

۳- ایضاً، کتاب ۲۴، بند ۶؛ فتره ۸.

۴- ایضاً، کتاب ۲۴، بند ۸، فتره ۱.

۵- ایضاً، کتاب ۱۹، بند ۲، فتره ۳.

۶- Caidousiens الیزه، لانگلووا، ۲، ص ۲۲۱؛ آمیانوس، کتاب ۱۷،

بند ۵، فتره ۱۵.

ورت‌ها<sup>۱</sup> و آلبانیها و دیلمیان<sup>۲</sup> اغلب در جنگها شرکت داشتند. همچنین کوشانیان



شکل ۱۱ - نقش برجسته عهد ساسانی؛ در نقش، رستم (زاره، صنایع ایران قدیم)

باختر<sup>۳</sup> و خونی‌ها از افواج معاون لشکر ساسانی بودند و این طایفه اخیر ظاهراً در نیمه اول قرن چهارم میلادی، سرزمین کوشان را تسخیر کرده بود<sup>۴</sup>. گویا بعضی

#### ۱- Vertes

- ۲- آگاتیاس ۱۷۳ و غیره، رن تلدکه، طبری، ص ۴۷۸، یادداشت ۱.
- آگاتیاس چنین گوید: دیلمان در جنگ مغلوبه بهتر مهارت بخرج میدادند، زیرا که کار با شمشیر و نیزه و خنجر بود نه تیراندازی و کمان‌کشی. بنابر عبارتی از تاریخ اربل، که مارکوارت نقل میکند، (فهرست الخ، چاپ مسینا، ص ۵۲) گیلان و دیلمان و کرگانیان را شاپور اول مطیع خرید کرد.
- ۳- مارکوارت (ایران‌شهر، ص ۳۶) بجای Eusenos چنین خوانده شده است:
- Cusenos آمیانوس، کتاب ۱۸، بند ۹، فقره ۴.
- ۴- مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۵۵.

از این اقوام استقلال کامل داشته و درازاء اجرت، افواج مزدور خود را بار دو گاه بزرگ میفرستاده‌اند. از جمله این اقوام مستقل، هونها را باید شمرد، که گاهی در میان لشگر ایران دیده شده‌اند.<sup>۱</sup> این افواج یاور، مانند اسواران ایرانی، سواره جنگ میکردند.<sup>۲</sup> سواره نظام ارمنی، که در تحت پرچم ایران بجنگ می‌رفتند، مورد توجه مخصوصی بودند، وقتی وارد تیسفون میشدند، شاهنشاهان ایران یکی از اعیان مشهور را بنزد آنان میفرستاد تا از احوال ارمنستان جو یا شود. این امر سه بار تکرار میشد و آنگاه فردای آنروز، شاه شخصاً افواج مزبور را سان می‌دید.<sup>۳</sup>

واحدهای بزرگ سپاه را گند می‌گفتند و فرماندهی آنها با گند سالاران بود. تقسیمات کوچکتر از آنها درفش و از آن کوچکتر را وشت<sup>۴</sup> مینامیدند. هر درفش پرچمی مخصوص داشت.<sup>۵</sup> نقوش ساسانی نه‌ونه چند از پرچمها و علائم لشگری نشان میدهد. پرچم دراز و کم عرضی می‌بینم<sup>۶</sup>، که تا اندازه‌ای شبیه نواری است، که بر سر نیزه‌ها بسته باشند. در یکی از تصاویر نقش رستم (شکل ۱۱) سواری از ساسانیان دیده می‌شود،<sup>۷</sup> که نیزه در دست دارد و چهار نعل بجانب دشمن می‌تازد، نیزه دشمن در اثر ضربت خورد شده است. در آن نقش علامداری پیدا است، که چوب پرچمی در دست گرفته است و در بالای آن قطعه‌چوبی افقی نصب شده است و سه کوی بر فراز آن دیده می‌شود، یکی در وسط و دو گوی دیگر در دو سر چوب قرار دارد و دو قطعه پارچه پشمی یا چیز دیگر از دو سر چوب

۱- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۲۲۱.

۲- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۳-۲.

۳- پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۲.

۴- هوبسمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۳۵ و ۱۴۶.

۵- کلمه درفش بمعنی «ببرق» و «لوا» است.

۶- فلاندرن و کست، مسافرت در ایران، تصویر ۵۰.

۷- این نقش برجسته. بعقیده هر تسفلد از قرن سوم میلادی است (گزارش باستان، ۹،

آویخته است<sup>۱</sup>. در جزء غنائمی، که اورلین<sup>۲</sup> پس از غلبه بر زنوبی<sup>۳</sup> بچنگ آورده بود، از چند پرچم ایرانی<sup>۴</sup> نام برده شده است<sup>۵</sup>. وقتی می‌خواستند بحمله شروع کنند، پرچمی به رنگ آتش میافراشتند<sup>۶</sup>، در قسمت‌هایی از شاهنامه، که مربوط به ساسانیان است، فردوسی غالباً پرچم‌های پهلوانان باستانی را وصف میکند و چون این اوصاف از منابع عهد ساسانی اخذ شده، بلاشک پرچم‌های ساسانیان را نمونه گرفته‌اند. در شاهنامه از پرچم بنفش سلطنتی نام برده شده، که صورت خورشید بر آن منقوش است و شکل ماهی زرین در بالای آن<sup>۷</sup> و نیز از درفشی ذکر بمیان آمده مزین بصورت شیری، که در چنگال خود گری و شمشیری دارد<sup>۸</sup>. پرچم دیگری سیاه رنگ بوده و نقش گرگ داشته و یکی دیگر صورت ببر و همچنین بیرق‌هایی با تصویر غزال یا گراز یا شاهین یا اژدهای هفت سر داشته‌اند<sup>۹</sup>. سپس از پرچمی با صورت خورشید و از پرچم دیگری با نقش گورخر و از يك رایت حاشیه‌دار، که متن آن از غوانی و نقش ماه در آن رسم شده و پرچم دیگری مزین بشکل گاو میش<sup>۱۰</sup> و غیره نام برده شده است.

پرچم ملی عهد ساسانی درفش کاویان بود، که بموجب روایت از پیش‌دامن

۱- زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۶ و ص ۷۴ و بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۸۳، تاریخ صنایع پوپ، IV، ۱۵۹ A؛ مقایسه شود بازاره در کلیو Klio، جزوه ۳، که در آن شکل پرچم نقش و شرحی راجع به آن داده شده.

2- Aurelien

3- Zenobie

4- Pertici dracones

۵- شرح زندگانی اورلیان از فلاویوس و بیسکوس، فصل ۲۸.

۶- آمیانوس، کتاب ۲۵. بند ۶، فقره ۳.

۷- چاپ وولرس، ج ۱، ص ۴۷۸، بیت ۷۳۴.

۸- مقایسه شود با شکل شیر (شمشیر بدست) و خورشید در نشانها و علائم رسمی

ایران جدید.

۹- چاپ وولرس، ج ۲، ص ۷۸۵، بیت ۵۲۷ و بعد.

۱۰- ایضاً، ج ۲، ص ۸۵۱، بیت ۵۲۷ و بعد.

کاوگ (کاو) آهنگر ساخته شده بود. کاوگ درازمنه داستانی قدیم مردمانرا بر دهاگ (ضحاك) ظالم شورانید، اما توصیفاتی، که در باب این پرچم بزرگ سلطنتی شده، فقط مربوط بدوره آخر سلطنت ساسانیان است.<sup>۱</sup>  
در جنگهای بزرگی، که پادشاه شخصاً فرماندهی داشت، در وسط لشکر



شکل ۱۲ - قلعه محصور که در روی يك جام نقره نقش شده است  
(زاره، صنایع ایران قدیم)

تختی بسیار بزرگ برای او نصب میکردند خدمتگذاران و ملتزمین رکاب و يك فوج سرباز، که موظف بودند تا دم مرگ از شاه دفاع کنند، در گرد این تخت

۱ - رك پائين تر فصل ۱۵.

میایستادند. در گوشه‌های تخت پرچمهایی کوبیده بودند و پشت این پرچمهاحصاری از تیراندازان و سربازان پیاه کشیده میشد. اگر شاه حضور نداشت و سردار کل کشور امور جنگی را اداره میکرد، او نیز بر تخت مینشست. از فراز یکی از این کرسیها بود، که رستم تحولات جنگ قادسیه را مینگریست<sup>۱</sup>. آتشدانهای متحرکی در یک جادر نصب میکردند، زیرا شاه هیچوقت بدون مصاحبت مغان و حضور آتش، اقدام بجنگ نمینمودند<sup>۲</sup>.

اشکانیان در محاصره مهارتی نداشتند، ولسی ایرانیان عهد ساسانی فنون قلعه ستانی را از رومیان فرا گرفتند و از قوچ و منجنیق و برج متحرک و سایر آلاتی، که در قدیم الایام در محاصره بکار میرفت. استفاده مینمودند و وقتی خود آنها محصور میشدند، طریقه دفاع از آن آلات دشمن را میدانستند و آلات جنگی خصم را از کار میبازداشتند و قوچهای آنها را در کمند می گرفتند و سرب گداخته یا مواد قابل اشتعال دیگر بر روی ادوات دشمن میریختند<sup>۳</sup>. در موزه لنینگراد جام نقره محفوظ است، که منسوب بقرون نخستین عهد ساسانی است و قلعه را نشان میدهد، که دشمن آنرا در میان گرفته است. دیوار کنگره دار این قلعه متکی بر ستونهای بزرگ است و دروازه مسدود قلعه در وسط ستونها نمایان است. در بالای قلعه برجی بناشده، که سه سرباز مسلح بر فراز آن مشغول دیده بانی هستند، پرچی بلند و باریک بر نیزه، که در سمت چپ برج نصب شده، در اهتزاز است. در بالای دیوار مقدم برج، شیپور زنان، که بر گرد آتشدان یا بنای دیگری فراهم آمده‌اند، بوسیله بوق و شیپور محصورین را از حمله دشمن آگاه میکنند. ازدوجانب مهاجمین

۱- مقدمه ابن خلدون. آمیانوس مینویسد: تا آنوقت شنیده نشده بود شاهنشاهی (مانند شاهپور دوم) خود را در بجهوحه جنگ بیاندازد.

۲- سیوس، رک پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۱۳.

۳- برای شرح این قضا یا رک آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۵ و بعد و نیز کتاب ۲۵،

بند ۶-۷ و بند ۱۱.

سوار، که با شمشیر و نیزه و سپرهای مدور مسلحند، در رسیده‌اند، یکی از اسواران پرچمی بدست گرفته، که چهارگوشه آویخته‌دارد<sup>۱</sup>. (شکل ۱۲).

وقتی دشمن در جلگه پیش می‌آمد، ایرانیان مزارع گندم را میسوزانیدند، تا آذوقه بدست خصم نیفتد<sup>۲</sup>، یا بندهای آب مزارعی را، که بحفر ترعه آباد شده بود، باز می‌کردند، تا طغیان آب در جلگه مانع پیشرفت دشمن بشود<sup>۳</sup>.

معمولاً دست اسیران جنگی را بر پشت بسته و آنها را به عنوان غلامی می‌فروختند<sup>۴</sup>، یا بنواحی کم جمعیت کشور برای آبادانی و کشت و زرع میفرستادند<sup>۵</sup>. در يك نقش برجسته عهد ساسانی شهر شاپور، که فلاندن صورت آنها برداشته است<sup>۶</sup>، دیده میشود، که سرهای بریده اسراء یا یاغیان را بحضور پادشاه می‌آورند. ایرانیان، برای اینکه شماره تلفات را بدانند، طریقه بدیعی بکار میبردند. قبل از جنگ در حضور شاه، که بر تختی نشسته بود، و سرداری، که امور جنگ باو محول بود، سانی ترتیب میدادند. سربازان يك يك پیش می‌رفتند و هر کدام تیری در سید میافکندند. سپس سبدها را با مهر سلطنتی مه‌هور مینمودند. چون جنگ پ پایان میرسید، آنها را باز میکردند و پس از آنکه هر سربازی يك تیر بر میداشت، از شماره تیرهای باقی مانده تعداد کشتگان و اسیران معلوم میشد. بدین ترتیب پادشاه میتواند قضاوت کند، که سردارش جنگ را بچه قیمتی بفتح او تمام کرده است<sup>۷</sup>.

این موضوع یقیناً از عادات بسیار قدیم اقوام ایرانی بوده است، زیرا حکایت دیگر

- ۱- زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۰۵، تاریخ صنایع پوپ، B، IV، ۲۳۳.
- ۲- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۱۷، فقره ۷.
- ۳- ایضاً، کتاب ۲۴، بند ۳، فقره ۱۰.
- ۴- ایضاً، کتاب ۱۹، بند ۶، فقره ۲.
- ۵- رنک بالاتر، ص ۱۴۷؛ آمیانوس، کتاب ۲۵، بند ۶، فقره ۷ و همچنین رنک لایبور، ص ۱۲۲، یادداشت ۳.
- ۶- فلاندون و کشت، ج ۱، تصویر ۵۰.
- ۷- پردکوپیوس، کتاب ۱، بند ۱۸، فقره ۵۳-۵۲.

جسم و مقدس کشور اگزامپایوس<sup>۱</sup>، که هرودوت نقل کرده است، (کتاب ۴، بند ۸۱) هرچند افسانه است، ولی نشان می‌دهد، که در زمان او سکوت‌های<sup>۲</sup> ساکن ممالک مجاور دریای سیاه نظیر این طریقه را برای شماره سکنه بکار می‌برده‌اند.

در قسمت‌های گمشده اوستای ساسانی و در تفاسیر پهلوی آنها، که همچنین مفقود است<sup>۳</sup>، اشارات بسیار بامور لشگری موجود بوده است. در قسمت‌های مذکور راجع به جنگک دفاعی از سرحدات و راندن اقوام بیگانه<sup>۴</sup> و گرفتن سیورسات از طرف جنگیان در حال حرکت<sup>۵</sup> و غیره مطالبی مندرج بوده است. در نسکی که موسوم به دزد سر نزد بوده، یک فصل تمام بنام ارتشتارستان<sup>۶</sup> وجود داشته، که از جنگک و سپاه بحث می‌کرده است ایرانیان باین دو مسئله اهمیت میدادند، زیرا می‌گفتند «اضمه حلال گر گهای دو پا بمقدم بر معدوم کردن گر گهای چهار پا است». این باب شامل تفصیلاتی بوده است راجع بقوای زره‌دار و بی‌زره و مقام رؤسای لشگر و سایر افسران و عده افواجی، که بنسبت درجه افسران در تحت فرماندهی آنان قرار داشتند و جیره افسران و سز و سرگک سربازان و آذوقه آنها و علیق اسبان و نظائر آن. در زمان صلح اسلحه و ادوات جنگی را در مخازن (انبارگک) و در قورخانه (گنج) انبار می‌کردند و ایران انبار گبذ<sup>۷</sup> موظف بود، که در تنظیم اسلحه تحویلی چنان مراقبت کند، که هنگام لزوم در اندک زمانی تسلیم سرباز شود. سربازان پس از ختم جنگک اشیاء را پس میدادند.<sup>۸</sup> اسبان لشگر را مواظبت و تیمار مخصوصی می‌کردند. ستور پزشک (بیطار) از اشخاص مهم بشمار می‌رفت و بوسیله

۱- Exampaios

۲- Scythes

۳- رک بالاتر ص ۷۳ و ۱۶۳.

۴- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۷، فقره ۵۰.

۵- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۶.

۶- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۶.

۷- رک بالاتر ص ۱۲۷.

۸- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۴۷.



گیاه‌هایی اسبان را علاج می‌کرد<sup>۱</sup>. گرفتن اسب اشخاص غیرجنگی مجاز نبود، مگر در صورتی که جنگ فوری پیش می‌آمد و اسب بموقع نمی‌رسید<sup>۲</sup>. برای معاش لشگر هرروز گوشت و شیر و نان را وزن کرده بقطعات مساوی بین جنگیان توزیع می‌نمودند<sup>۳</sup>. ظاهراً در ایام مصاف مردان و اسبان را بیش از جیره عادی غذا میداده‌اند<sup>۴</sup>.

ارتشتارستان نکاتی نیز در باب شیوه کارزار و مواردی، که دادن مصاف یا احتراز آن ضرورت داشته، حاوی بوده‌است. از یکنفر سردار متوقع بودند، که فنون لازم از برای اداره لشگر را بدانند و در شیوه جنگی مهارت داشته و صاحب نظر صائب و تدبیر و احتیاط باشد و قسمت‌های لشگر خود را مخصوصاً بشناسد و اندازه قوت و استعداد هر یک را در دست داشته باشد. در روز جنگ بایست بزودی از جا نرود و الفاظی، که لشگریان را بترساند، بر زبان نراند. در روز جنگ میبایستی سربازان را بقبول مرگ تشجیع کند و آنان را بخاطر آورد، که جنگ با کفار تکلیف دینی است، اگر زنده بمانند بتحصیل اجر و پاداش موفق خواهند شد و اگر کشته شوند در آن دنیا بمقامات اخروی نائل خواهند گردید<sup>۵</sup>. سربازان میبایست نسبت بیکدیگر برشته‌های محبت پیوسته باشند و کو کورانه بسردار خود اطاعت کنند. بصدای شیور<sup>۶</sup> لشگریان بجنگ می‌شتافتند، نخست مقداری آب مقدس در نزدیکیترین نهر یا رودخانه می‌ریختند و یک شاخه مقدسی را بصورت تیر بجانب خصم می‌انداختند<sup>۷</sup>، پس از آن جنگ دره‌یگرفت. عادت بر این جاری بود، که

۱- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۱.

۲- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۸.

۳- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۵.

۴- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۲.

۵- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۶، فقره ۱۶ - ۱۴ و ۲۳ - ۲۲.

۶- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۲، فقره ۵؛ الیزه، لانگلو، ج ۲، ص ۲۲۱.

۷- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۴.

سردار پیش از مصاف دشمن را باطاعت شاهنشاه و دیانت زردشت<sup>۱</sup> میخواند یا بفریاد «مرد و مرد!» همسرکس را، که دم از دلیری میزد، بجنگ تن بتن طلب می کرد<sup>۲</sup>. آخرین بحث کتاب ارتشناستان راجع باین بود، که چه پاداشی پس از فتح بلشگربان بایستی داده شود و بچه نحو با دشمن مغلوب و اسیران و گروگان رفتار باید نمود و درچه مورد قوم مغلوب بیگانه را بقبول مرگ یا تابعیت ایران<sup>۳</sup> مجبور باید کرد. احتمال می رود، که مقصود از تابعیت قبول خدمت تحت السلاخی و سربازی در سپاه ایران باشد.

در عبارتی از نسک موسوم به سکاژوم<sup>۴</sup> از «لشگر با بیم و بی بیم» سخن رانده شده و مفسر آن نسک، با کمال سادگی غرور ملی خود را ظاهر ساخته و نوشته است، که در مقابل لشگر بیگانگان بی باکی صفت ممتاز سپاه ایران است.

نمونه جالب توجهی از قواعد لشگری ساسانیان، که ابن فقیه<sup>۵</sup> از کتابی بنام آیین نامگ<sup>۶</sup> اخذ کرده، بوسیله اینوسترانتزف<sup>۷</sup> توضیح و تشریح شده است. همچنانکه این دانشمند روسی ثابت نموده، این رساله بدو بخش تقسیم می شد: یکی مربوط بنبرد صحرائی بوده و دیگری بشیوه قلعه گیری اختصاص داشته. در بخش نخستین از صف بندی لشگر گفتگو می شد: مرکز لشگر باید در مکانی

۱- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۱.

۲- نهاییه چاپ برون، ص ۲۵۵، پروکوپوس جنگ ایران، کتاب ۱، بند ۱۳؛ بلعمی، زتنبرگ، ۳، ص ۹۵-۳۸۹، مقایسه شود با زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۷۴، یادداشت ۱ و بنویست در مجله آسیایی ۱۹۳۱، ص ۱۳۵ و ما بعد؛

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۶، فقره ۲۲.

۴- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۳۵.

۵- عیون الاخبار چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۱۲ و ما بعد.

۶- بالاتر ص ۸۵ و ۸۱ را ببینید.

۷- Inostrantzev مطالعات ساسانی، ص ۴۶ و ما بعد؛ ترجمه انگلیسی بقلم

بوگلدانو در مجله کاما، شماره ۷ (بمبئی ۱۹۲۶)؛ ص ۵۲-۷.

بلند قرار گیرد و سوار نظام قسمت مقدم را تشکیل دهد و تیراندازی، که بدست چپ نیز میتواند تیراندازی کنند، در جناح چپ مقام گزینند. تفصیلاتی نیز در باب اعمال جنگی داده شده بود. رئیس لشکر باید در وضع سپاه طوری دقت کند، که آفتاب و باد در پشت سر آنان باشد. اگر هر دولشگر در نزدیکی رودخانه باشند و بخواهند رودخانه از خصم بگیرند، باید سواران و چارپایان دشمن را بگذارند رفع عطش کنند، زیرا مردان پس از رفع تشنگی آسانتر مغلوب میشوند. سپس قواعدی مسطور بود راجع بگسترده شدن دام و انتخاب مردان و اسبان لایق برای کمین نهادن و بهترین طریق شبیخون، بقسمی که دشمن را بانواع بانگ و فریاد و غیره بوحشت بیندازند.

بخش دوم راجع بخدمه‌هایی است، که برای گشودن قلاع باید بکاربرد و طریقه اطلاع یافتن از وضع محصورشدگان بوسیله جاسوسان و متوحش نمودن آنان بانشر اخبار مدعش بوسیله مذاکرات ماهرانه و افکندن نامه‌های وحشت بخش بوسیله تیر در میان قلعه و نظایر آن، که پیشتر در این

اینوسترانتزف گوید: اختلافاتی، که در ابتداء بین فنون نظامی ایرانیان و فنون نظامی رومیان بیزانسی موجود بود، کم کم از میان رفت، بقسمی که قواعد نظامی این دو ملت تقریباً یکی شد. بنابراین برای آگاهی یافتن از بخش سابق‌الذکر آیین نامگ میتوان از قواعد نظامی و وصف نبردهای قوای بیزانسی استفاده کرد. مؤلف در تعبیرات مشروحی، که ضمیمه ترجمه خود نموده، این طریقه را بکار بسته است. فی الواقع مؤلف مزبور بین قواعد نظامی این دو ملت روابطی تشخیص میدهد، که میتوان تصور کرد، ملتین مذکور بیکدیگر تعلق ادبی داشته‌اند. شاید بتوان حدسیات اینوسترانتزف را برای توضیح مطالب ارتش‌تارستان، که مفسرین عهد ساسانی راجع بآن قلمفرسایی کرده‌اند، بکار برد و معتبر دانست.

\* \* \*

نواحی کوهستانی، که از یکطرف بگوشه شرقی دریای سیاه و از جانب

دیگر بوسیله دجله میرسد، در میان دو کشور بزرگ ایران و روم سرحد طبیعی استواری محسوب نمی‌شد و این وضع جغرافیایی تولید جنگ دائمی می‌کرد. اگر ارمنستان به اندازه قوی بود، که در مقابل این دو دولت معظم بحفظ استقلال خود نائل میشد، ممکن بود بین آنها حکم دولت پوشالی پیدا کند، اما خیلی ضعیف بود و این کار از او بر نمی‌آمد. سلسله‌ای از خاندان اشکانی در ارمنستان سلطنت میکرد، لکن وضع آنجا ثباتی نداشت. ملوک الطوائف ارمنستان پیوسته آماده طغیان بودند و نفوذ روم با نفوذ ایران همواره در مجادله بود. اردشیر اول از جنگ با رومیان فایده بسیاری نبرد و امارت کوچک اعراب حیره واقع در بیابان جنوب نیوای قدیم بسختی مقاومت می‌کرد. ظاهراً این امارت فقط در اثر حملات شاهپور اول از پای درآمد.<sup>۲</sup>

#### ۱- Etat tampon

۴- سقوط حیره بنا بر افسانه بسبب خیانت بوده است: گوید دختر پادشاه حیره عاشق شاه ایران گردید و دروازه شهر را بروی شاهپور باز نمود. شاه هم درازای این کار راضی شد، که با او ازدواج نماید. شب عروس مینالید و بخواب نمی‌رفت. صبح روز بعد در زیر بالش‌ها برگ موردی یافتند. معلوم شد همین سبب رنج و درد او بود. شاه از این احساس لطیف متعجب شده پرسید « پدرت بتو چه غذایی میداد ». دختر جواب داد: « مغز و زرده تخم مرغ و سرشیر و عسل و بهترین شراب ». شاهپور گفت: « نسبت بکسی که در تربیت تو اینقدر رنج برده و ترا با این ناز و نعمت پرورش داده و همین محبت خویش ساخته عجب پاداشی دادی. از آن میترسم که از تو بمن همان رسد که باو رسید ». لذا امر کرد گیسوان دختر را بدم اسب سرکشی ببندند و اسب را در صحرائی پراز خار بدوانند تا هلاک شود (تعالی، چاپ زنتبرگ، ص ۴۹۲؛ مسعودی، مروج، ج ۴، ص ۸۴). سایر مصنفان ایرانی و عرب بجای شاهپور اول قهرمان حکایت را اردشیر اول یا شاهپور دوم دانسته‌اند. رک گابریلی؛ مطالعات شرقی، ۱۳، ص ۲۵۹. آندرسون در قسه شرینی که بنام « شاهزاده خانم روی نخود » نگاشته، واقعه آخر قسه فوق را ذکر کرده ولی مجازات وحشتناک آخر آنرا نیاورده است. کریستنسن، شاهزاده خانم روی برگ مورد و شاهزاده خانم روی نخود؛ AO، ج ۱۴، ص ۵۷ - ۲۴۱.

جنگ ایران و روم بوسیله صلحنامه، که سال ۲۴۴ بین شاهپور و فیلیپ قیصر روم امضاء و پایان رسید. بموجب این معاهده قیصر روم ارمنستان را بایران و گذار کرد. شاهپور در ابتداء مجبور شده بود، که با ساکنین ولایات ساحل بحر خزر و اقوام آشوب طلب داخل کشور و ممالک مجاور شمال و مشرق جنگ کند. بنا بر مندرجات تاریخ اربل<sup>۱</sup> «شاهپور در نخستین سال سلطنت خود با خوارزمیان و (سپس) با مادیهای کوهستانی<sup>۲</sup> جنگید و آنها را در جنگ شدیدی مغلوب ساخت. از آنجا بقصد سرکوبی گیلها و دیلمیها و اهالی گرگان، که در



شکل ۱۳ - سکه شاهپور اول (مجموعه مؤلف)

کوهستان دور دست ساحل بحر خزر مسکن داشتند، تاخت». بموجب مندرجات کتاب پهلوی موسوم به شهرستانهای ایران شهر (بخش ۱۵) شاهپور درخراسان يك پادشاه «تورانی» پهلیزگک نام را مغلوب و مقتول کرد<sup>۳</sup> و در محلی که جنگ رخ

- 
- ۱- چاپ مینگانا (منابع سریانی، ج ۱، لیبزیگ ۱۹۵۸)، ر.ک مارکوارت، فهرست الخ. چاپ مسینا، ص ۵۲.
  - ۲- در آذربایجان (مارکوارت).
  - ۳- مارکوارت - مسینا، فهرست.
  - ۴- حمزه نیزبنای نیشابور را بشاپور نسبت داده است (ص ۴۸، ترجمه، ص ۳۵).  
بگفته طبری (۸۴۵، تلدکه ص ۵۹) و ثعالبی (ص ۵۲۹) نیشابور را شاپسور دوم بنا کرده است.

داده بود، شهر مستحکم نیوشاهپور (شاپورخوب، نیشابور فعلی)<sup>۴</sup> را تأسیس کرد که کرسی ولایت ابرشهر یعنی ناحیه ابرنها شد<sup>۱</sup>.

اردشیر بلقب شاهنشاه ایران قناعت کرده بود، ولی شاپور پس از این فتوحات در کتیبه‌ها لقب مجلنتر «شاهنشاه ایران و انیران» (انیران = غیر ایران)<sup>۲</sup>. چند سال بعد جنگ جدیدی بین ایران و روم در گرفت. در سال ۲۶۰ و الریانوس امپراطور روم، که شخصاً عهده‌دار جنگ بود، هزیمت یافت و بدست ایرانیان گرفتار شد<sup>۳</sup>. شاهنشاه خود را در آن موقع سلطان مشرق و مغرب می‌دید. لقب امپراطور روم را یکی از پناهندگان رومی موسوم به کوریادس<sup>۴</sup> داد. اما او با وجود این نتوانست نامی از خود در تاریخ باقی بگذارد<sup>۵</sup>. سرنوشت و الریانوس معلوم نیست. قدرمتن اینست که در اسارت جان داد و گویا وفات او در شهر گندی شاهپور واقع شد. روایات مورخین رومی از قبیل لاکتان سیوس<sup>۶</sup> و سایرین در باب بدرفتاری پادشاه ایران با امپراطور قابل تردید است. بموجب روایات شرقی شاهپور او رامجبور کرد، که در ساختمان سد نزدیک شوشتر کار کند. این سد ۱۵۰۰ قدم طول داشت و هنوز هم برای برگرداندن آب کارون بمزارع بکار می‌رود و به بند قیصر معروف

۱- ابرنها تیره از قوم ایرانی چادرنشین داه (Dahae) بودند. موسس سلسله اشکانی در آغاز رئیس این تیره بود.

۲- مقایسه شود با هرتسفلد، پایکولی، ص ۴۱.

۳- قسمت اول کتیبه کعبه زردشت، که متأسفانه آسیب فراوان دیده، در بیان جنگ‌های شاپور با رومیان است. پیروزی شاپور بر والریانوس بطور اختصار در سطر ۱۳-۱۴ ذکر کرده شده است. این عبارت ثابت میکند، که نبرد، که به شکست والریانوس منجر شد، در الرها اتفاق افتاده است. رک هنینگ در بولتن شرقی، دوره ۹۰، ص ۸۲۳ وما بعد. جنگ الرها را در تصویر ۱، که در دوراکشف شده، نمایش داده‌اند. رسترووتزف شهرهای کاروانی، ص ۱۲-۱۲۰.

4- Cyriades

۵- زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۷۹.

6- Lactantius

است. بهر حال<sup>۱</sup> احتمال قوی می‌رود، که شاهنشاه ایران اسپران رومی را در ناحیه گندی شاهپور و شوشتر مستقر کرده باشد. ایرانیان مهارت رومیان را در فنون بسیار اهمیت میدادند و بلاشک هم سد و هم جسر بزرگ شوشتر عمل مهندسین رومی است.<sup>۲</sup>

شاهپور، تفصیل غلبه نخود را بر والرینوس در چند جا حجاری کرده است.

تصویر عظیمی در نقش رستم از شاهپور دیده میشود، که با اشاره شاهانه، امپراطور مغلوب را امان می‌دهد. تفصیل آن تصویر از اینقرار است: شاهنشاه همواره فرامی‌رسد. اسبش دست را برداشته است. بر فراز تاج کنگره دارشاه گوی منسوج سابق الذکر بقدری بالا رفته، که مجبور شده‌اند در حاشیه سنگ برای جای آن نیمدایره بتراشند. انتهای ریش انبوه مجعد او در حلقه فشرده شده است. گیسوی مجعد شاه در پشت سر نمایان است؛ بر پشت او نوارهایی، که جزء لباس سلطنتی است، با چین‌های متوازی نمودار است؛ شاه نیم تنه‌تنگی پوشیده و شلوار او بروی ساق چین خورده است. شاه گردن بند و گوشواری دارد و راست برزین مرصع نشسته با دست چپ قبضه شمشیر را گرفته و دست را بعلامت بخشایش بجانب والرینوس، که در مقابل وی زانو زده، دراز کرده است. امپراطور هنوز تاج بر گک غار بر سر دارد، عبای رومی بر پشت او در اهتزاز است و معلوم می‌شود، که با کمال عجله شتافته است، تا خود را بیای شاهنشاه بیفکند. در کمال خشوع زانوئی راست را خم کرده و زانوی چپ را بر زمین تکیه داده و هر دو دست را بسوی شاه دراز کرده و امان می‌خواهد. در کنار او شخصی ایستاده، که او نیز لباس

۱- نلدکه، طبری، ص ۳۳، یادداشت ۲.

۲- دیولافوا، صنایع قدیم ایران، ج ۵، تصویر ۱۲ و ۱۳. در باب روایات عامیانه مربوط بنای بند شوشتر کلمان هوارد در انتشارات سیزدهمین کنگره مستشرقین (هامبورگ ۱۹۰۲) ص ۱۱۵ و بعد.

رومی پوشیده است. بنا بر حدس زاره این شخص کوردیاس دشمن قیصر است. این نقش از بهترین نقوشی است، که از صنعت ساسانیان باقی مانده است؛ اشخاص این تصویر از فرط زیبایی و جاذبیت گویی زنده هستند. صورت یکنفر ایرانی، که سر و دست خود را برسم احترام بلند نگاه داشته، در پشت اسب پادشاه نمایان است. در زیر او کتیبه بزبان پهلوی دیده می‌شود؛ که بمرور زمان ضایع شده است. و گویا این صورت را بعد در روی سنگ کنده‌اند<sup>۱</sup>. نظیر این تصویر را با مختصر تغییری در نزدیکی شهری، که شاهپور اول بنام شاپور در مغرب استخراج بنا نهاد، می‌بینیم<sup>۲</sup>.

این غلبه پادشاه ایران در دو نقش بزرگ در کوه شاپور هم حجاری شده است. در وسط یکی از نقوش شاهپور سوار و کوریادس پیاده دیده می‌شود. در زیر اسب شاه مردی افتاده و در مقابل او امپراطور روم زانو بر زمین زده است؛ نیکه<sup>۳</sup> الاله پیروزی در هوا پرواز میکند و بساکی با نوارهای موج بشاهنشاه فاتح می‌دهد؛ در چپ و راست دو ردیف سواره و پیاده ایرانی رسم شده، که نمونه قوای جنگی اقوام مختلف و اسلحه گوناگون آنهاست<sup>۴</sup>.

نقش دیگر خیلی بزرگ است و صور بسیار دارد، که در چهار صف مدرجاً قرار گرفته‌اند. متأسفانه این نقش فعلاً بحال اسف انگیزی افتاده است. در وسط صف شاهنشاه ایران و امپراطور روم، چنانکه در نقوش قبل ذکر شد، ترسیم شده‌اند. شاه بر اسب سوار است و مردی را پایمال می‌کند؛ کوردیاس در کنار او ایستاده،

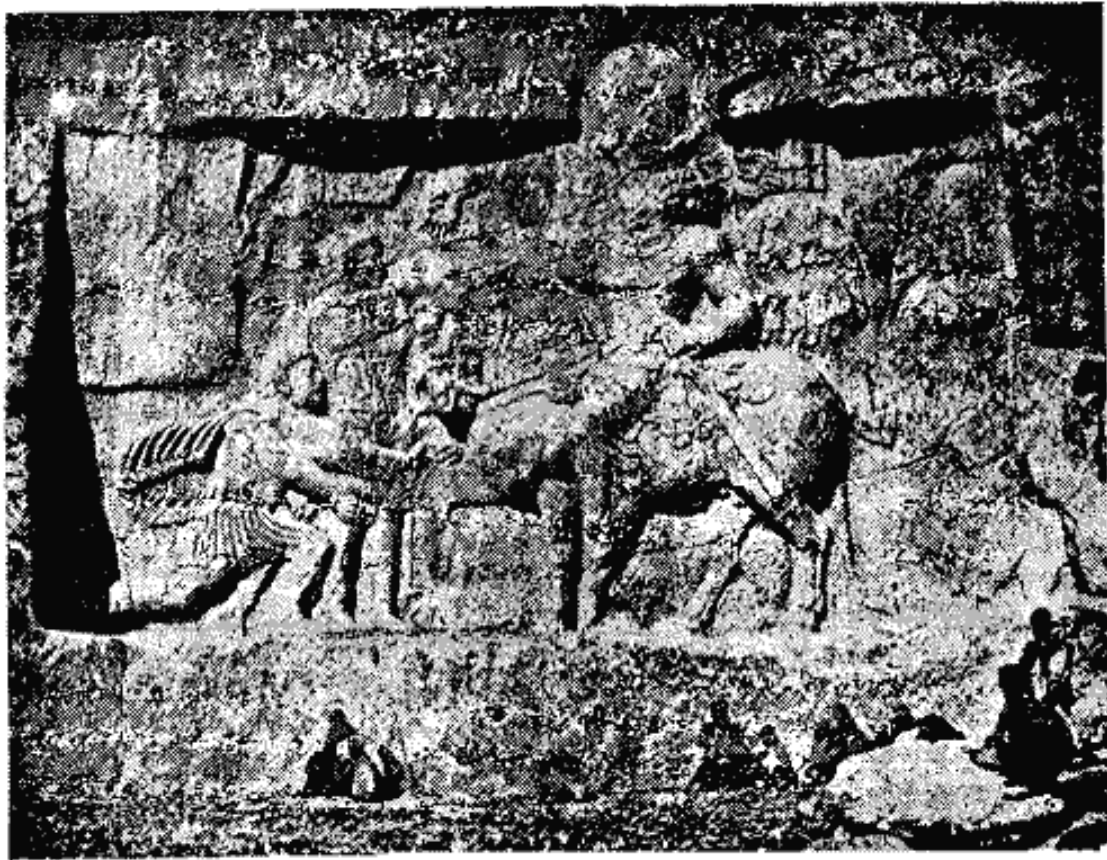
۱- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۵؛ زاره هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۷ و ص ۸۰-۷۷؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۷۴؛ تاریخ صنایع پوپ، IV، A، ۱۰۰.  
 ۲- دیولافوا، تصویر ۱۸؛ زاره - هرتسفلد، ۴۴ و ص ۲۲۲؛ تاریخ صنایع پوپ IV، B، ۱۰۰.

### 3- Nice

۳- دیولافوا، تصویر ۲۰؛ آندرآس واشتولتسه Stoltze، پرسپولیس، تصویر ۱۴۳؛ زاره - هرتسفلد، تصویر ۴۵ و ص ۲۲۳.

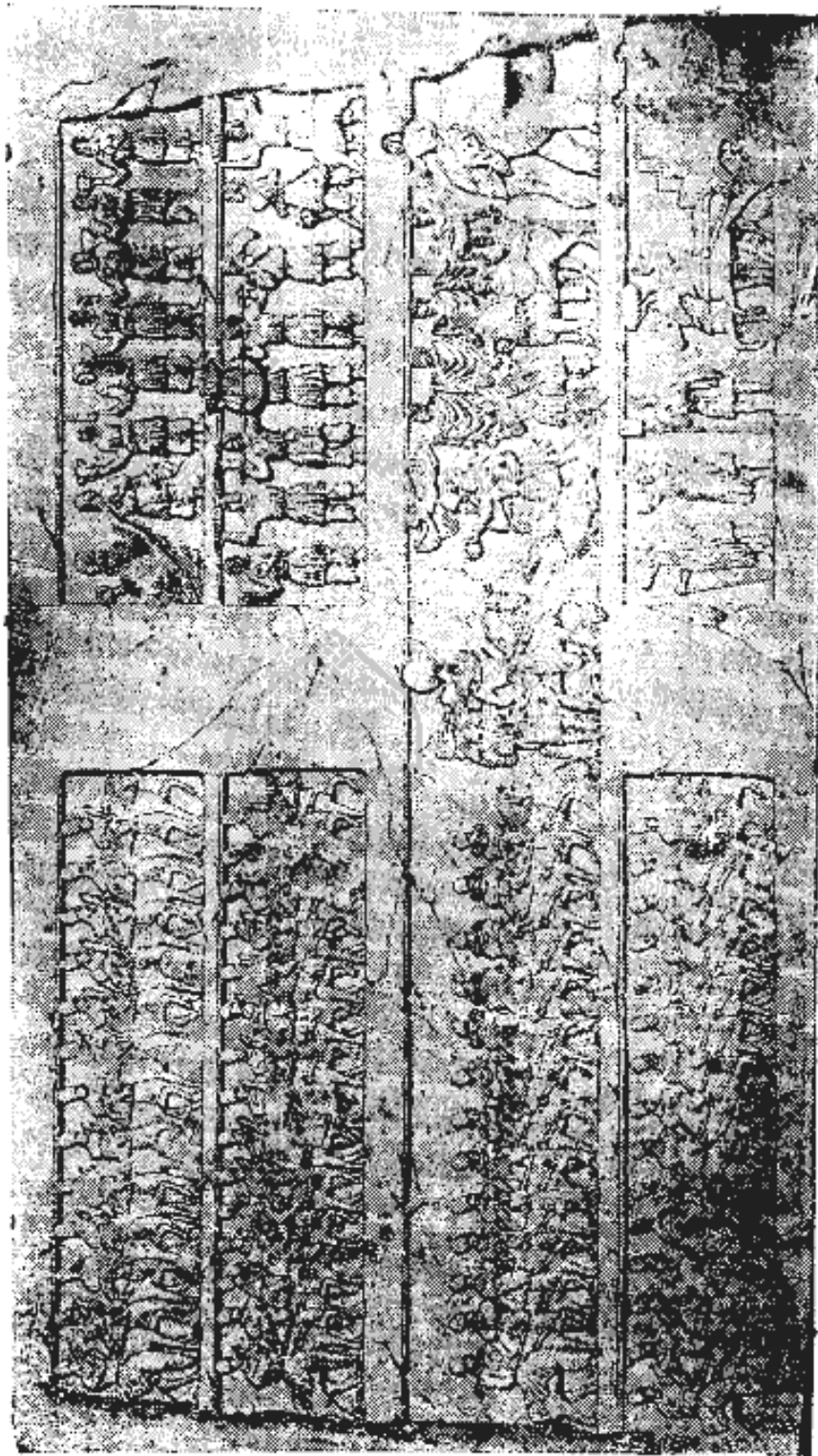


و امپراتور زانو بزمین زده دستها را بسوی شاه دراز کرده است. در کنار امپراتور دو نفر ایستاده‌اند. یکی از آنها کلاه بلند ایرانی بر سر دارد و دیگری حلقه یا تاجی بشاه تقدیم میکند. صورت نیکه الاله پیروزی بر فراز آن در حال پرواز دیده میشود، در پشت سر این عده چند تن از رومیان ملبس به قبای رومی و چند



شکل ۱۴- مجلس پیروزی شاپور اول بر والریانوس در نقش رستم  
(زاده، صنایع ایران قدیم)

نفر دیگر دیده می‌شوند، که فیلی و اسبی همراه می‌آورند، مردی دیگر طشتی بر سر گرفته است. این تصاویر در سمت راست صف سوم قرار دارد. در دو صف بالای همان از جلوی، مردمانی دیده میشوند، که پیراهن آنها تا زانو و شلواریشان تا مچ پا رسیده است. این اشخاص چند طشت و چند تاج و یک کیسه که ظاهراً پرازبول است و دو شیر در زنجیر می‌آورند. در صف پایین اشیاء دیگری، که غنیمت بوده،



شکل ۱۵ - مجلس پیروزی شاهپور اول ، در شاپور فارس  
از روی نقاشی فلاندن وکست .

منجمله يك پرچم رومی پیش میبرند. اراده جنگی امپراتور روم، که بدو بسته شده در آخر همه دیده می شود. در سمت چپ نقش چهار صف از اسواران ایرانی ترسیم گشته است. اغلب مردان کلاه بلند استوانه‌شکل بر سردارند، که بالای آن مدور است. پنج نفر سواری، که در صف سوم بلافاصله پشت سر شاه قرار دارند، گیسوانشان مانند گیسوان شاه مجعد است. احتمال می رود، که اینان شاهزادگان بلافصل باشند. تمام اسواران دو صف بالا بحال احترام قرار گرفته اند، یعنی سبابه دست راست را بسمت پیش دراز کرده اند. (ش ۱۵)

در طی کاوشهای علمی شهر شاپور، ویرانه‌های کاخی از شاپور اول در جنب آتشکده و بنای دیگری از این پادشاه (که کتیبه شهر شاپور در آنجاست) کشف



شکل ۱۶ - سکه بهرام اول  
(موزه ملی کپنهاگ)

شده است. سبک معماری و تزئینات این بنا کاملاً یونانی است و خود مایه بسی شگفتی است، که چنین بنایی در قلب سرزمین پارس، یعنی مهد سلسله ساسانی قرار دارد. بنابر عقیده، که تا کنون رواج داشت، پارس از ایالاتی بود، که کمتر تحت نفوذ مغرب زمین قرار گرفته و سنتهای ملی در دیانت و صنعت در آنجا پسا کتر

۱ - فلانندن و کست، ج ۱، تصویر ۵۳؛ زاره - هرتسفلد، تصویر ۴۳ و ص ۲۲۰ و ما بعد نیمه راست حجاری را دیولافوا در کتاب خود نقل کرده است (ج ۵، تصویر ۱۹)؛ تاریخ صنایع پوپ، IV، B، ۱۵۸ A.

و بهتر محفوظ مانده بود». (گیرشمن، مجله صنایع آسیایی، دوره ۱۲، صفحه ۱۸-۱۲)

شاهپور پس از تاخت و تاز در سوریه و کاپادوکی قصد بازگشت بایران نمود و در حین مراجعت مورد حمله اذینه<sup>۱</sup> امیر عرب، که حکمرانی شهر پالمور واقع در صحرای شام را داشت، قرار گرفت. این شهر مرکز تجارت شرق و غرب بود دربارۀ موفقیت‌های اذینه در اینموقع بیشک تاریخ‌نویسان گزافه‌گویی بسیار کرده‌اند<sup>۲</sup>. اما وی بهر حال چندین سال بر سوریه و قسمت عمده ایالات رومی آسیای قدامی تسلط داشت و گرچه بظاهر دست نشانده روم بود، ولی در حقیقت



شکل ۱۷- اورمزد مقام شاهی را بوهرام اول عطا میکند  
(زاره، صنایع ایران قدیم)

کم و بیش استقلال داشت و از طرف گالینوس<sup>۳</sup> قیصر روم بلقب امپراتوری نائل شد. ایرانیان بدون هیچ فائده تا سال ۱۶۵ جنگ خود را با پالمور ادامه دادند.

1- Odheinat

۲- هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۸۲۳.

3- Galienus

وقتی اذینه به قتل رسید زن او موسوم به بث‌زینه<sup>۱</sup> یا زینب، که مؤلفین رومی نام او را زنوبی آورده‌اند، با تفاق پسرش وهب‌اللوات، زمان حکومت را بدست گرفت. وهب‌اللوات چون میخواست در مقابل روم مستقل شود، در سال ۲۷۱ خود را آگوستوس خواند آنگاه اورلین<sup>۲</sup> قیصر روم لشکر نیرومندی به‌پالمور کشید و پس از مقاومت دلیرانه، که زنوبی نمود، آن شهر را گرفت و ویران کرد و در سال ۲۷۲ زنوبی سعی کرد بایرانیان پناه ببرد، ولی موفق نشد. او را گرفته بروم بردند. اکنون خرابه‌های عظیمی باقی است، که از جلال و شکوه این دولت ناپایدار حکایت میکند.<sup>۳</sup>

شاهپور در سال ۲۷۲ وفات یافت. سنگی قیمتی بسیار زیبایی بسا اسلوب یونانی و رومی هست. که بزبان پهلوی نام شاهپور اول بر آن نقر شده، لکن آن تصویر از آثار یونانی قبل از شاهپور میباشد و این پادشاه نام خود را بر آن حک کرده است.<sup>۴</sup>

در کتیبه کعبه زردشت زنی بنام آذراناهاید و عنوان بانیشنان بانیشن (ملکه ملکه‌ها) ذکر شده، که ظاهراً همسر شاهپور است.<sup>۵</sup> نام این ملکه بستگی نزدیک و تعلق خاندان ساسانی را به معبد اناهید استخر بخاطر می‌آورد.

ما از وقایع سیاسی سلطنت هرمزد اول (۷۳-۲۷۲) و وهرام اول (۷۶-۲۷۳) که هر دو پسر شاهپور اول بوده‌اند، تقریباً هیچ اطلاعی نداریم. هرمزد که پیش از سلطنت هرمزد اردشیر نام داشت (کعبه زردشت، سطر ۲۲)، بانی شهر هرمزد اردشیر در خوزستان است، که بعدها تازیان آنرا سوق‌الاهواز نامیدند.<sup>۶</sup>

1 Bath - Zebina

2- Aurdlin

۳- رستوتزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۱۹-۱۹۱؛ اینگهولت، مطالعات درباره حجاری‌های پالمور H. Ingholt, Studidr over Palmyrensk Skulptur چاپ کپنهاگ ۱۹۲۸.

۴- زاره، صنایع ایران قدیم، ص ۵۴؛ هرتسفلد، پایکولنی، ص ۷۴.

۵- هنینگ، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۴۸-۸۴۶.

۶- هنینگ، ایضاً، ص ۴۸-۸۴۶.

نقش برجسته در سنگ شاهپور هست، که وهرام اول را در حالیکه اوهرمزد (خدا) مقام شاهی باو عطا میکند، نشان می‌دهد.<sup>۱</sup>

شاه تاجی مضرس بر سر نهاده و گوی منسوج را بر آن قرار داده است. خدا تاجی کنگره‌دار بر سر نهاده است. خدا و شاه بر اسب سوارند و شاه حلقه‌ای را، که اوهرمزد بجانب او دراز کرده، می‌خواهد بگیرد از لحاظ صنعت این نقش از همه نقوش سلف برتر است. زاره گوید: عدم تناسب راکب و مرکوب، که در نقوش سابق بوده، در اینجا از بین رفته است: «حرکات و سکنتات اسبان و اشکال مختلف پی و عضله آنها را مخصوصاً نشان داده‌اند و نازک‌کاری دقیقی بکار برده‌اند، که در نقوش سابق بنظر نمی‌رسد». سازنده این تصویر در نمایش صورت پادشاه مجبور به تبعیت از سبک قدما بوده‌ولی توانسته است در اندام و چهره پادشاه نشانه زندگی قرار دهد، مثلاً: «اشتیاقی که پادشاه بگرفتن علامت سلطنت از دست خداوند دارد، کاملاً از این تصویر نمایان است» (شکل ۱۷) <sup>۲</sup>.

در زمان سلطنت وهرام دوم (۲۹۳-۲۷۶) پسر وهرام اول، مجدداً جنگ ایران و روم در گرفت. کاروس قیصر روم تا تیسفون پیش آمد؛ اما در اثر مرگ ناگهانی او رومیان عقب نشستند و در سال ۲۸۳ معاهده منعقد شد، که بموجب آن ارمنستان و بین‌النهرین بتصرف رومیان در آمد. واگذاری این دو ایالت از طرف شاهنشاه در وقتی که دشمن ضعیف شده بود، بی علت نبود، زیرا که در این وقت خبر طغیان خطرناکی را در مشرق کشور شنید و مجبور بمصالحه با رومیان گردید.

۱- در روی حجاری کتیبه از نرسی است. زاره هم بدو این نقش را بهمین شاه نسبت داده است (نقوش برجسته، ص ۲۱۵ و بعد)، ولی در کتاب جدید خود موسوم بصنایع ایران قدیم (ص ۴۵) آنرا از بهرام اول میدانند. هرتسفلد (پایکولی، ص ۱۷۳) از روی سبک بنا والقب پادشاه، ثابت کرده است، که نرسی اسم خود را در روی نقشی؛ که متعلق بپسر او ارشدش بوده است، کنده است. در این امر شک و شبهه نیست، زیرا تاج پادشاه مانند تاجیست، که در روی سکه‌های بهرام اول دیده میشود و با تاج نرسی اختلاف دارد.

۲- زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۴۱ و ص ۲۱۵ و ما بعد، زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۷۸؛ تاریخ صنایع پوپ IV، A، ۱۵۶.

سکه‌های معروف بسکه‌های «سکایی و ساسانی»<sup>۱</sup>، که از طرف نواب سلطنت قسمت شرقی دولت ایران (خراسان)<sup>۲</sup> ضرب شده، حاکی از اینست که تسا زمان وهرام دوم این ایالت بزرگ‌در زیر فرمان یکی از شاهزادگان خانواده سلطنتی ملقب به کوشانشاه بوده است. پیروز برادر شاهپور اول، پسرش هرمزد را، (که ضرب کرده، خود را «کوشانشاه بزرگ» خوانده است. بعد از سال ۲۵۲ شاهپور اول پسرش هرمزد را، (که بعداً هرمزد اول خوانده شد) بحکومت خراسان گماشت. و «شاهنشاه بزرگ کوشان» که از القاب سابقین عظیمتر بود، باو تفویض کرد. وهرام اول و وهرام دوم قبل از اینکه بتخت ایران جلوس کنند، همان منصب عالی را داشتند. در زمان سلطنت وهرام دوم برادرش هرمزد فرمانفرمای خراسان بود. در هنگام جنگ ایران و روم این هرمزد علم طغیان برافراشت و بکمک و معاضدت سکاها و کوشانیها و گیلها سعی کرد در مشرق مملکت دولت مستقلی تأسیس نماید.



شکل ۱۱۸ - سکه بهرام دوم  
(موزه ملی کپنهاگ)

به‌همین جهت است، که وهرام دوم با کمال عجله بجنگ روم خاتمه داد، تا تمام قوای خود را بمقابله برادر یاغی برد. شورش خاموش شد و سگستان مسخر گردید و

#### 1- Scytho - Sassanide

۲- ريك ص ۱۵۸ این کتاب.

۳- مقایسه شود با ص ۲۱-۲۲۰.

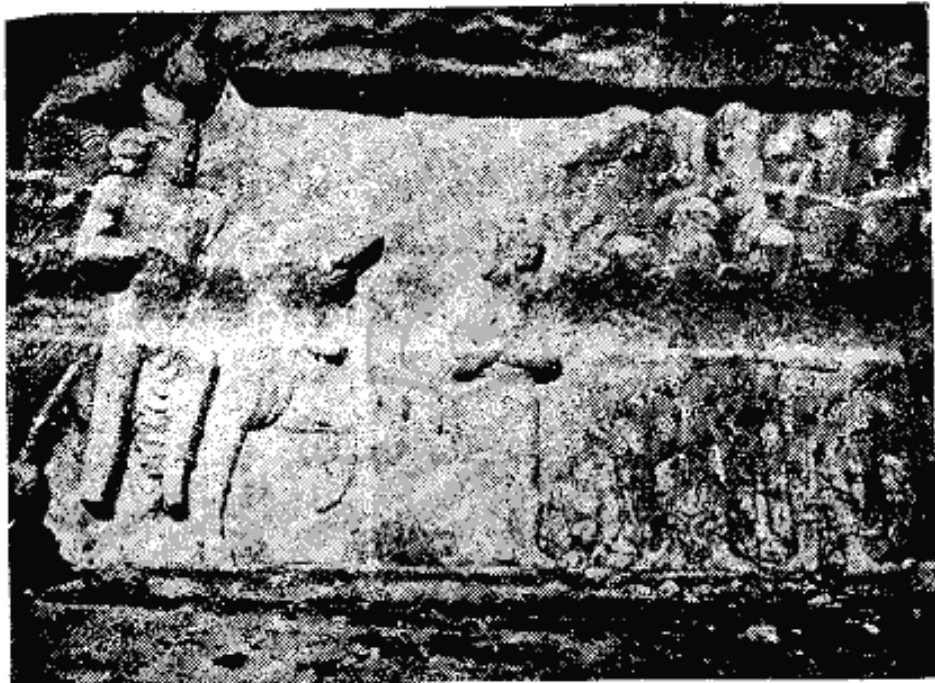
شاهزاده، که موسوم به وهرام بود (وبعداً وهرام سوم شد)، در این وقت لقب سگانشاه «پادشاه سگ‌ها» یافت، زیرا چنانکه هر تسفلد می‌گوید: عادت و لبعهدایر انرا به حکومت مهترین ایالت یا ایالتی، که بعد از سایرین تسخیر شده بود، نصب مینمودند<sup>۱</sup>.

نقوشی از وهرام دوم باقی است، که از لحاظ باستانشناسی جالب توجه است. در نقش رستم در جوار صورت تاجگذاری اردشیر اول کتیبه است کوچکتر از آن، که بامر وهرام حجاری شده و شاه را پیاده در وسط خانواده اش نشان میدهد، زیرا این پادشاه همواره مایل بود، که در کتیبه بصورت پدر خانواده نمایش یابد. بر سکه‌های او شاه و ملکه بطور نیمرخ منقوش شده و در مقابل آنها صورت شاهزاده کوچکی دیده میشود، که رو بطرف آنها کرده است. پادشاه تاجی بر سر دارد، که گوی سابق الذکر و دو بال بر آن ترسیم شده<sup>۲</sup>، ولی کلاه ملکه و شاهزاده بشکل سر حیوانات است (ش ۱۸). در کتیبه نقش رستم<sup>۳</sup> پادشاه در وسط قرار گرفته و گیسوان و ریش او بر رسم معمول سلاطین ساسانی آراسته شده، تاج بالدار بر سر دارد و دو دست را بر قبضه شمشیر بلند و مستقیم خود تکیه داده است. در برابر او در سمت چپ سه نفر، که خطوط، صورتشان درست تمیز داده نمیشود، بطرف او روی آورده‌اند. زاره حدس می‌زند، که شخص اول شاهزاده وهرام سگانشاه و آندو نفر دیگر، که کلاهی بشکل سر حیوان بر سر دارند، همان ملکه و شاهزاده کوچکی هستند، که در سکه‌ها معمولاً رسم می‌کرده‌اند. در عقب این سه شکل، شخص جوان

۱- هر تسفلد، پایکولی، ص ۴۲ و ما بعد، روشنایی جدید در تاریخ ایران از کتیبه‌های پهلوی، (مجله کانا، شماره ۷، ص ۱۱۱-۱۱۵) و سکه‌های کوشانی و ساسانی (رسالات باستان‌شناسی هند *Memoir of the Archeolog. Survey of India*، شماره ۳۸).  
 ۲- بقعیده هر تسفلد، بالهای پرنده موسوم به وارغن *Vareghna*، مظهر خدای پیروزی ورترغن، میباشد. (گزارش باستان. ج ۹، ص ۱۵۱، یادداشت ۳)؛ این مرغ بقعیده بنویست باز یا شاهین است. (ورترغن، ص ۳۴).  
 ۳- در شکل ۲ این کتاب، سمت راست.



بی مویی دیده میشود، که کلاه بلند نجبای بزرگک برسر دارد و دست را بعلامت احترام بلند کرده است. شخص آخر مردی است، که از گیسو و طرز ایستادن او، چون دست را بلند نکرده، معلوم میشود ازدودمان سلطنتی است زاره تصویر می کند که آنکه کلاه بلند دارد، موبد موبدان و آن دیگری شاهزاده نرسی عموی پادشاه است. در عقب سر شاه در سمت راست نقش سه تن از نجباء، که کلاه بلند بر سر نهاده اند، دیده میشود، که دست راست را برافراشته و ایستاده اند<sup>۱</sup>.



شکل ۱۹ - مجلس پیروزی وهرام دوم در شاپور فارس  
(زازه، صنایع ایران قدیم)

وهرام دوم در کوه شاپور نقشی دارد، که حاکی از غلبه او بر خصم است رولینسون<sup>۲</sup> و دیولافوا تصور کرده اند، که موضوع نقش غلبه بر سکاها است. زاره از طرف دیگر گمان دارد، که مردان بلند قبایی، که بحضور شاه میآوردند و ظاهر آنها هر يك

۱ - دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۴؛ زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۵ و ص

۷۱ و مابعد؛ و اسمر Vasmdr، نامه سکه شناسی Numismatic Chronicle،

سری پنجم، ج ۷، ص ۲۸۸-۲۸۶.

قطعه پارچه را با ریسمان بر سر بسته‌اند، نمایندگان عشایر عرب هستند، که باطاعت درآمده‌اند. و هرام که از کلاه بالدارش شناخته میشود، سوار اسب است .  
ریش و گیسویش بهمان شکل معمول سلاطین قدیم است . نوارهای چین‌داری، که بکلاهش بسته، در اثر وزش باد در اهتراز است ترکش بلندی از



شکل ۴۵ - مبارزه دو گیسو سوار ( زاره، صنایع ایران قدیم )

کمر بند او آویخته است. گوی مستطیل حسب المعمول در جلو پاهای اسب دیده می‌شود. در برابر شاه سرداری ایرانی دستها را بشمشیر تکیه داده است. از طرز گیسویش معلوم میشود، که از خانوادہ سلطنتی است، در پشت سر او رؤسای دشمنان مغلوب حضور دارند. در این جمع تصویر يك اسب و سر دو شتر نمایان است<sup>۱</sup> (ش ۱۹) .

۱ - دیولافوا ، ج ۵ ، تصویر ۲۱ ؛ زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۴۲ و ص ۲۱۷ و ما بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم. تصویر ۷۹؛ تاریخ صنایع پوپ ، IV ، B ، ۱۵۶ . در برم دلك در نزدیکی پا زارگاد قدیم در روی سنگی دو حجاری دیده میشود، که برور زمان آسیب فراوان دیده است. زاره ( نقوش برجسته، تصویر ۳۲ و ص ۱۸۷ و بعد ) گمان میکند، که مجلس فوق شاه شدن و هرام اول و یا و هرام دوم و ملکه را نشان میدهد.

بنابر نظر هر تسفلد<sup>۱</sup> کتیبه سابق الذکر<sup>۲</sup> (ش ۱۱)، که در نقش رستم موجود است و جنگ دو نفر سوار را نشان میدهد، متعلق بوهرام دوم است. دو کتیبه دیگر، که همچنین در نقش رستم است و بسیار ضایع شده، نظیر همین مجلس را نشان میدهد و گویا مربوط بهمان عهد است<sup>۳</sup>. همچنین در روی قطعه عقیقی، که در کتابخانه مای پاریس موجود است، نبرد یکی از اسواران ایرانی را با یکی از رومیان نقش کرده اند<sup>۴</sup>. (ش ۲۰)



شکل ۲۱ - سکه نرسی  
(موزه ملی کپنهاک)

پس از وفات وهرام دوم در سنه ۲۹۳ پسرش وهرام سوم به تخت نشست، اما سلطنتش بیش از چهار ماه دوام نیافت. نرسه پسر شاهپور اول، که عم پدر این پادشاه جوان بود (ش ۲۱)، طغیان کرد و غالب شد. موضوع کتیبه بزرگ نرسه در

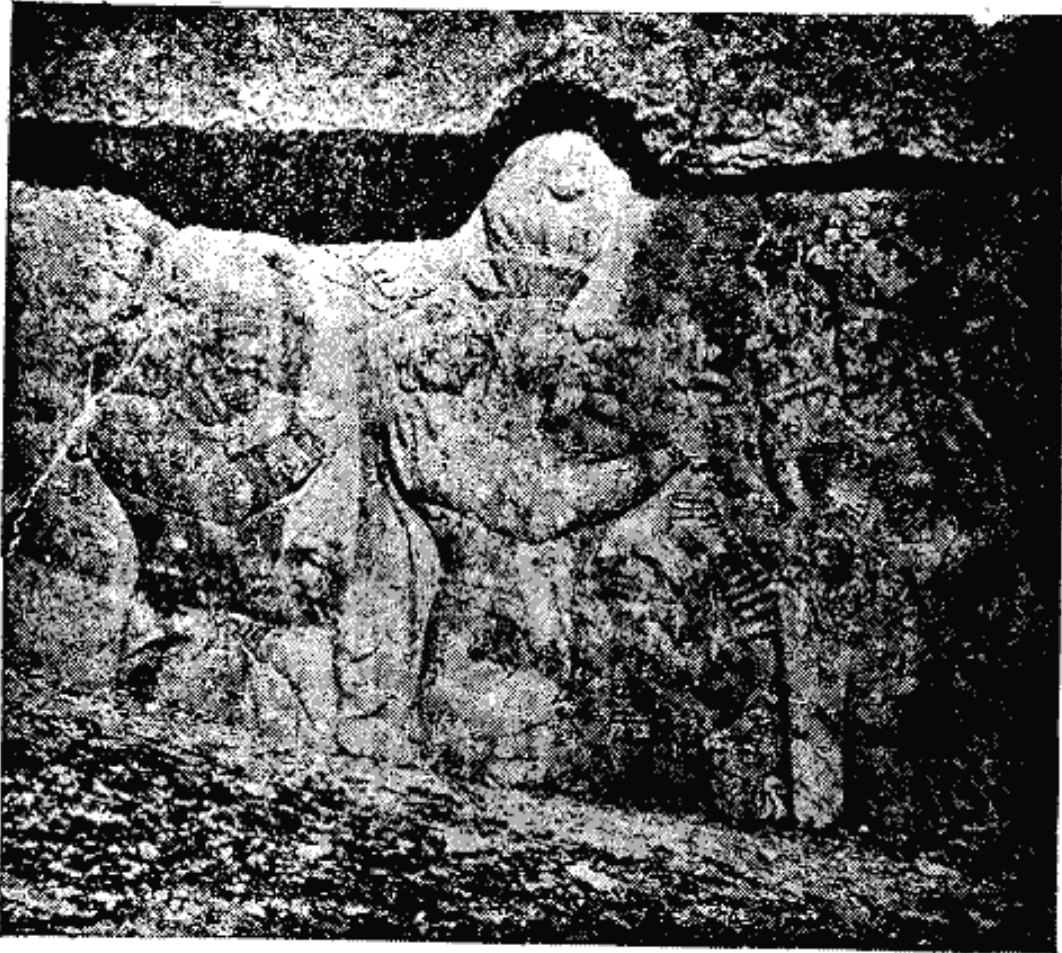
۱- دروازه آسیا، ص ۴۴ - ۴۳.

۲- ص ۲۳۶.

۳- زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۵۱۹۸، مقایسه شود با زاره، صنایع ایران قدیم، ص ۴۱.

۴- بابلون Babelan فهرست نگینهای کتابخانه ملی پاریس، شماره ۳۶۵. زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۴۵؛ هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۳۷.

پایکولی ذکر این قضیه است.<sup>۱</sup> ممکن است وهرام سوم پس از سال ۲۹۳ در بعضی از قسمت‌های شرقی ایران بشاهی باقیمانده باشد.<sup>۲</sup>



شکل ۲۲ - تاجگذاری نرسی در نقش رستم  
(زاده. صنایع ایران قدیم)

نرسی کیفیت تاجگذاری و سلطنت خداداد خود را بر تخته سنگ نقش رستم حجاری کرده است و این همان طرز معروف قدیم است، یعنی پادشاه حلقه نواردار

۱- بالانتر ص ۶۸ و ۷۰ را ببینید. شدر (گنومون ۹، ص ۳۴۳، یادداشت ۱) با مطالعه اسامی شاهان اوایل دوره ساسانی قرائن و اماراتی یافته است، که لحن کتیبه پایکولی نیز آنرا تأیید میکند، بر اینکه بیداری ملی ایرانیان عهد ساسانی در زمان نرسی بمرحله تکامل رسیده است.

۲- نلدکه، طبری، ص ۴۱۶.

را، که علامت سلطنت است، از دست خداوند میگیرد. خدا را اینجا زنی است و زاره تصور می کند اناهیتا باشد. پادشاه نیم تنه تنگ معمولی را پوشیده است، تاجی که در بعضی سکه های نرسی دیده میشود، شکل کلاه کوتاهی با خطوط عمودی دارد، که گوی بزرگ منسوج بر روی آن قرار گرفته است. گیسوان مجعد، که بمقدار زیاد برشانه هایش افتاده، و ریش نولدار، که انتهای آن در یک حلقه قرار گرفته، و نواری، که در پشت سر او موج میزند، و گردن بند مرواریدی، که انداخته، تمام اینها را بهمان اسلوب معمول باستانی نقش کرده اند. الاهی تاج کنگره دار سرگشاده را بر سر گذاشته، که حلقه های مجعد موی از فراز آن پدیدار است و این تاج مخصوص خدایانی است، که در نقوش ساسانیان دیده می شود، گیسوان بافته او برگردن و شانهاش فرو ریخته است، قبای او بوسیله تکمه های شمشه داری در زیر گردن بند مروارید بر روی سینه اتصال یافته و کمر بندی بر آن بسته شده است. بین شاه و الاهی صورت طفلی دیده می شود، که بسیار ضایع شده و شاید صورت پسر نرسی باشد، که بعد بنام هرمزد دوم به سلطنت رسید. در پشت شاه یکی از نجبای بزرگ ایستاده، که کلاهی بلند بشکل سر اسب بر سر دارد و بحالت احترام معمول دست را بلند نگاه داشته است<sup>۱</sup> (ش ۲۲).

در جنگی، که بین نرسی و رومیان اتفاق افتاد، نرسی را بخت یاری نکرد<sup>۲</sup>. تردت<sup>۳</sup> پادشاه ارمنستان، که سلطنت خود را مدیون حمایت قیصر روم بود، خلع شد، لکن گالریوس<sup>۴</sup> فرماندهی لشکر روم را بعهده گرفت و نرسی را مغلوب کرد و در آن جنگ زن نرسی، که ارسان<sup>۵</sup> نام داشت، بدست رومیان گرفتار شد. نرسی

۱- دیولافوا، ج ۵، تصویر ۱۶؛ زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، تصویر ۹ و ص

۸۴ و بعد؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۸۱؛ تاریخ پوپ، IV، B ۱۵۸.

۲- مقایسه شود با هرتسفلد، پایکوالی، لنت ۵۳۲.

۳- Terdat

۴- Galerius

۵- Arsane

مجبور شد پنج ولایت از ارمنستان صغیر را بروم واگذار کند. تردت مجدداً برارمنستان تسلط یافت و ولایت ایبری (گرجستان) تابع قیصر شد.



شکل ۲۳ - سکه هرمزد دوم  
( موزه ملی کپنهاگ )

صلحی، که در سال ۲۹۸ بین ایران و روم واقع شد، قریب چهل سال دوام یافت. پس از سلطنت هرمزد دوم پسر نرسی (۳۰۲ یا ۳۰۹ الی ۳۱۰)، که بعدالت و نیکویی مشهور مانده است (ش ۲۳)، شورش و جنگ داخلی در گرفت. آذر نرسه، که یکی از پسران هرمزد دوم از زن اول او بود بسطنت رسید، ولی چون اعیان و نجبای مملکت را ناراضی نمود، پس از چند ما. از سلطنت خلع شد. یکی از برادرانش را کور کردند، برادر دیگرش را، که هرمزد نام داشت، بزندان افکندند، اما بعد فرار کرد و برومیان پناه برد. مقارن این احوال بزرگان طفلی خردسال موسوم بشاهزاده شاهپور را، که پسر هرمزد دوم از زن دیگر او بود، بپادشاهی برگزیدند. شاهپور دوم مسدت هفتاد سال ( از ۳۰۹ یا ۳۱۰ تا ۳۷۹ ) سلطنت کرد. در زمان صغر او مادرش بهمراهی بزرگان دولت سلطنت می کرد. در منابع شرقی

۱- رک یوستی، فقه الفه، ۲، ص ۵۲۰.

۲- نلدکه، طبری، ۵۱، شماره ۳: هرتسفلد از روی کتیبه در تخت جمشید، که خواندن آن خالی از اشکال نیست، چنین فرض کرده است، که شاهپور دیگری برادر بزرگ شاهپور دوم معروف به سگانشاه وجود داشته (هرتسفلد، پایکولی، ص ۱۲۱ و ۵۰ و گزارش باستان، ج ۴، ص ۲).

حکایاتی راجع به شاهپور آمده است، که چگونه هوش و تدبیر و اصلاح طلبی از خود ظاهر می کرد و با کمی سن کارهای بزرگ انجام میداد. وقتی در قصر تیسفون خوابیده بود، از مقابل قصر همه برخواست بیدار شد. سبب پرسید، گفتند: علت این آشوب فشار جمعیت است، که از دو طرف از روی پل دجله میخواستند بگذرند. پادشاه جوان در زمان امرداد، که در کنار این پل جبری دیگر برپا کنند، تا آیندگان از دیگری بگذرند.

در باب وقایع سی سال اول سلطنت شاهپور دوم اطلاع دقیقی در دست



شکل ۲۴ - سکه شاهپور دوم  
( موزه ملی کپنهاک )

نداریم اما از اینکه سی سال انتقام از رومیان را بتأخیر انداخت، میتوان حدس زد، که در داخله مملکت دچار صعوبت و اشکال بوده است و شاید کوششهای اول او مصروف این بوده است، که پر و بال شهرداران و واسپوهرانی را، که در زمان نیابت سلطنت قوت گرفته بودند، بشکنند. رسوم و سنن عهد اشکانی هنوز در دماغ بزرگان باقی بود و هر وقت پادشاهی ضعیف النفس، عزان جاه طلبی آنان را می کرد، بیدرننگ خطر تسلط اشراف و هرج و مرج و مرج ملوک الطوائفی پیش می آمد. این پادشاه جوان (ش ۲۴) ظاهراً مشغول دفاع سرحدات عرب هم بوده است. طبری و بعضی دیگر مؤلفین شرقی بذکر فتوحات او در قبائل عرب پرداخته اند. تصرف بحرین

واقع در ساحل خلیج فارس در زمان شاهپور دوم اتفاق افتاده است<sup>۱</sup>. شاهپور شاهنشاهی بزرگ و سزاوار جانشینی اردشیر اول و شاهپور اول و وهرام دوم بود. ایرانیان او را « ذوالاکناف » لقب داده‌اند، زیرا که بنا بر روایات، در جنگهای سختی، که با عرب میکرد، شانه‌های اسیران بدوی را سوراخ می‌کرد<sup>۲</sup>.

عاقبت شاهپور پس از آنکه بنیان قدرت خود را مستحکم ساخت، در صدد جنگ باروم برآمد. در آن مملکت وقایع مهمی رخ داده بود. فسطین کبیر بدین عیسی درآمده بود. دخول دیانت عیسی در ارمنستان، که مقارن آن احوال بدست تردت و جانشینان او انجام گرفت، موجب شد، که بین روم و ارمنستان ارتباط محکمتری ایجاد گردد. اگرچه یولیانوس قیصر روم بمخالفت دین عیسی برخاست و از این رو او را مرتد<sup>۳</sup> لقب داده‌اند، ولی کار او موقت بود و در اوضاع تغییری نداد. در میان اعیان و بزرگان ارمنستان گروهی موجود بود، که برای تحصیل مقامات بکمک ایرانیان چشم داشتند. ارمنستان همواره دستخوش نزاع این بزرگان بود.

۱- رشتین، ملوک‌لحمی، ص ۱۳۱ و بعینه،

۲- مصنفین عرب، که نوشته‌های آنها از منابع ساسانی اخذ شده بطور کلی لقب شاهپور را بلفظ عربی ذوالاکناف (صاحب شانه‌ها) ترجمه کرده‌اند. نلدکه برای عقیده است، که اصل این لفظ يك لقبی است بمعنی چهارشانه، یعنی «کسیکه بارهای فوق‌العاده دولت را میکشد». معذک حمزه اصفهانی و مصنفین دیگر که پیرو او هستند، لفظ فارسی این لغت را هوبه‌سنبه hobah-sumba نوشته‌اند، که بمعنی «سوراخ کتله‌شانه‌ها» است. نلدکه گمان میکند (طبری، ص ۵۲، یادداشت ۱)، که این لفظ مجعول است و از روی کلمه عربی ذوالاکناف ساخته شده است، اما اینکه بجای کلمه کتف لفظ عتیق فارسی یعنی هوبه را، که بمعنی شانه بود، آورده‌اند، بنظر من قول حمزه صحیح است و هوبه عیناً نقل از کلمه پهلوی شده و معنایی هم، که از آن کرده‌اند، مطابق روایات قدیمه‌است، وانگهی در تاریخ ساسانیان این تنها نوبتی نیست، که صحبت از این مجازات شده باشد. خسرو دوم، که نسبت بمنجمان خشمگین گردید، آنها را تهدید نمود، که استخوان شانه آنها را بیرون خواهد کشید. (طبری ص ۱۵۱۲، نلدکه، ص ۳۵۷).



پی در پی شاهزادگان را میکشند و توطئه‌ها می‌کردند و خیانتها مرتکب میشدند. و در نتیجه ایران و روم در امور داخلی آنها متناوباً مداخله می‌کردند. پس ارمنستان کمافی السابق کانون جنگهای ایران و روم بود.

این دفعه نیز منازعات داخلی ارمنستان، بهانه بدست شاهپور داد تا جنگ را تجدید کند، باین امید که شاید آنچه نرسی از دست داده مجدداً بکف آورد. شاهپور باسانی ارمنستان را گرفت و پس از آن در بین‌النهرین با رومیان مصادف شد. قسطنطین تازه مرده بود و جانشین او کنستانس دوم<sup>۱</sup> شخصاً سپهسالاری لشکر روم را بعهده داشت<sup>۲</sup>. قلعه نصیبین در مقابل حملات مکرر ایرانیان ایستادگی کرد و رومیان در سنجار فاتح شدند، اما پس از آن پی‌درپی شکست‌خور شدند. آنگاه اعمال جنگی در سرحد روم چند سالی متوقف ماند و شاهپور از این وقفه استفاده نموده حیوانی‌ها و اقوام وحشی دیگر را، که از جانب شمال شرقی بکشور حمله می‌بردند، دفع کرد. عاقبت باخونیان و ساکاهای سکستان قرارداد اتحادی منعقد ساخت<sup>۳</sup>. در سنه ۳۵۶ موسونیانوس<sup>۴</sup> سردار رومی تهم شاهپور مرزبان ایران را در حضور شاه واسطه صلح قرارداد. شاهپور، که از تسکین سرحد شرقی فراغت یافته بود، سفیری با هدایای بسیار و نامه پیچیده در پارچه سفید<sup>۵</sup> بجانب کنستانس

#### ۱- Constance

- ۲- دك، پیترس، مداخله سیاسی کنستانس دوم در ارمنستان بزرگ در سال ۳۳۸؛ خلاصه بولتن قسمت ادبی آکادمی پادشاهی بلژیک، سری ۵، ج ۱۷ (۱۹۳۱).
- ۳- مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۳۶ و ۵۵. اینکه در عبارت مذکور از آمیانوس (کتاب ۱۷، بند ۵، فقره ۱۵) بجای لفظ گیلانی Gelans سکستانی (Se)gestanis نقل شده مصرفی است، که مارکوارت کرده است. چنین بنظر میرسد که در موقع خردسالی شاهپور سکستان استقلال یافته بود.

#### ۴- Musonius

- ۵- نیستیاس Themistias، دك آثار آمیانوس مازسلینوس، چاپ والرئوس

• Valesius

قیصر روم فرستاد و آن نامه بسدین مضمون بود، که شاهپور شاه شاهان قرین ستارگان و برادر مهر و ماه برادر خود قیصر کنستانس را سلام میرساند و خوشوقت است از اینکه امپراطور در اثر تجربه بر راه راست بازگشته است. اجداد او (شاهپور) تسلط خود را تا رود استریمون<sup>۱</sup> و حدود مقدونیه بسط داده بودند و خود او، که (بدون قصد خودستایی) از حیث جلال و کثرت فضائل بر تمام اجدادش برتری دارد، موظف است، که ارمنستان و بین‌النهرین را، که بحیله و تزویر از کف جدا و بدر کرده‌اند، بازستانند. «ما هرگز این عقیده شما را قبول نخواهیم نمود، که گستاخانه گفته‌اید، هر پیشرفتی در جنگ اعم از آنکه نتیجه شجاعت و دلاوری یا معلول حیله و تزویر باشد، شایسته مدح و تحسین است». همچنانکه پزشکان گاهی از اعضاء بدن را میسوزانند و قطع میکنند تا استفاده از سایر اعضاء ممکن شود، بهمان طریق نیز امپراطور باید اراضی کوچکی را، که فقط موجب نفاق و خونریزی است، تسلیم نماید تا بر بقیه قلمرو خویش سلطنت کند. اگر سفرای ایران بدون اخذ نتیجه مراجعت کنند، شاهنشاه پس از موسم استراحت زمستان با تمام نیروی لشگری خود بامپراطور خواهد تاخت.

در جوابیکه «کنستانس فاتح بسروبحر و صاحب فر و شکوه جاودانی» به «برادرش شاهپور» نوشت، از قبول تقاضای او صریحاً امتناع کرد و پادشاه را از حرص و طمع روزافزونی ملامتها نمود. مضمون نامه از اینقرار بود، که اگر رومیان گاهی دفاع را بر حمله ترجیح میدهند، از ترس و کم دلی نیست، بلکه از راه مدارا است و اگر چه رومیان گاهی در جنگ پیروز نشده‌اند، لکن نتیجه قطعی از جنگ هرگز بضرر آنان خاتمه نیافته است. آمیانوس مضمون این دو نامه را در کتاب خود آورده (کتاب ۱۷، بند ۵، فقره ۱۴-۳)، وای سبک انشاء مؤلف در آن نامه دخالت دارد و بنا بر عادت نویسندگان قدیم آن نامه‌ها بطور آزاد نقل کرده است. امادلیل اینکه آمیانوس اصل نامه‌ها را دیده بود، اینست که بالقب شاهپور را عیناً نقل

1- Strymon

کرده است: «شاهپور، شاهان شاه، قرین ستارگان، برادر مهر و ماه». اگرچه شاید تمام القاب را با دقت و صحت تام نیاورده باشد، ولی عبارت مذکور با القاب رسمی شاهپورا اول، که در کتیبه حاجی آباد دیده میشود، شباهت دارد. از این قرار: «مزدیسن، بنخ شاهپور، شاهان شاه ایران و انیران، از نژاد ایزدان». و نیز مطابق است با القابیکه شاهنشاه در نامه‌های رسمی خود بامرای ارمنستان قید کرده، از این قرار «با افتخارترین (یا شجاعترین) مزیسنان، شاهنشاهان آفتاب مرتبت» یا این عبارت: «با افتخارترین دلیران؛ شاهان شاه ایران و انیران».

شاهپور در آغاز جنگ بر قلعه امید (آمد)، که دیار بکر فعلی باشد، حمله برد و آنرا پس از مقاومت دلیرانه حصاربانان، مسخر کرد و این واقعه در سنه ۳۵۹ اتفاق افتاد. دو سال بعد پس از مرگ کنستانس، یولیانوس امپراتور تمام رومیان شد و لشگرهای روم را بجنگ ایران برد. یکی از سرداران او هرمزد شاهزاده ایرانی و برادر پادشاه بود، که بروم گریخته بود و حال امید داشت، که بیاری رومیان بتخت ایران جلوس کنند. بعلاوه قیصر روم متحد دیگری داشت و آن ارشک سوم پادشاه ارمنستان بود. این ارشک گنیل<sup>۱</sup> خودیساوند خود را بقتل رسانیده فرزندم<sup>۲</sup> زن او را، که از بانوان بسیار دسیسه‌کار بود، بعقد خویش در آورد. قوای رومیان و متحدین آنان بجانب تیسفون پیش رفتند، لکن راه پیشرفت آنها را يك لشگر نیرومند ایرانی بفرماندهی سرداری از دودمان مهران فرو بست و در خلال جنگهایی، که وقوع یافت، یولیانوس در سنه ۳۶۳ کشته شد. جانشین او یولیانوس لشگر روم را از سر حد بازگرداند و بزودی صلحی بمدت سی سال بین طرفین منعقد گشت. بموجب این معاهده ایرانیان نصیبین و سنجار و ولایات ارمنستان صغیر را، که متنازع فیه بود، پس گرفتند. بعلاوه امپراتور روم متعهد شد، که از ارشک حمایت نکند و او در نتیجه رای شورای امراء ارمنستان معزول و به ایران

۱- پاتکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، شماره ۱، ص ۱۱۶.

گسیل شد و در این کشور خود را کشت. فرندزم، زوجه او را نیز، پس از اینکه مدت زیادی در قلعه ارتگرس<sup>۱</sup> مقاومت کرد، بایران برودند و کشتند. ممالک قفقاز مثل ایبری (گرجستان) و آلبانی، بموجب شرائط صلح از تصرف روم خارج شد و بقیومت ایران قرار گرفت. اما رومیان تا اندازه رسماً تقبل کرده بودند، که در مرمت «دروازه های خزر» در تنگه دار یال، که ممالک جنوبی قفقاز را از هجوم اقوام وحشی محافظت می کرد، با ایرانیان شرکت جویند<sup>۲</sup>.

والنس<sup>۳</sup> امپراطور روم دو دفعه سعی کرد، که پپ<sup>۴</sup> شاهزاده ارمنی پسر ارشک را بشاهی برساند و او را تحت حمایت روم قرار دهد. در دفعه اول شاهپور، که در عین حال با کوشانیان مشغول جنگ بود<sup>۵</sup>، پپ را از ارمنستان بیرون کرد.

در دفعه دوم موشل سردار ارمنی ایرانیان را مغلوب نمود. این سردار پس از آنکه ولایت ارزنان<sup>۶</sup> و سایر ولایاتی را، که شوریده بودند<sup>۷</sup>، باطاعت آورد، با قسوی روم همدست شده و با نرسه (نرسی) جانشین ارمنی عقد اتحاد بست.

#### ۱- Artagers

۲- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۹۵ و ۱۰۳. داریال صورت کوتاه شده در الان «دروازه الانیان» است. مقایسه شود با مقاله پیترس در *Analecta Bollandiana*، ج ۵۲ (۱۹۳۴)، ص ۳۵.

#### ۳- Valens

#### ۴- Pap

۵- احتمال داده میشود مراد فوستوس بیزانسی از کوشان در اینجا خیونیهای باختر باشد (مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۰).

#### ۶- Arzanene

۷- در دیوار شهر فرکین (میافر بقین، مارتیروپلیس، اسم جدیدتر آن تیگرانو گرتا *Tigrlanokerta* کرسی ارزنان، رزک لهما هویت، ارمنستان، ج ۱، فصل ۱۳) قطعات سنگ مربع شکل یافت میشود، که بر روی آن کتیبه یونانی حک کرده اند. این قطعه سنگها را تغییر مکان داده اند و فعلاً بعضی از آنها مفقود شده است لهما هویت (کتاب سابق الذکر، ص ۴۱۰ و بعد) سعی کرده است کتیبه را، که بفرمان یکی از پادشاهان ارمنی

بموجب روایت فوستوس بیزانسی، اسرای ایرانی را پوست میکند و بگاہ انباشته نزد پپ میفرستاد پپ عاقبت این نرسه را، که مصاحت گزار فضولی بود، زهر چشاند و خود او نیز بسعی دسیسه‌کاران ارمنی، درنظار والنس مظنون واقع شد و عاقبت بتحریر امپراطور بقتل رسید. بعد مذاکراتی بین ایران و روم واقع شد. نماینده ایران یکی از نجیبای دودمان سورن بود. والنس مجدداً حق مداخله در امر تاج و تخت ارمنستان را بشاه ایران واگذار کرد. معذک رومیها ورزدت<sup>۱</sup> نامی از شاهزادگان ارمنستان را بپادشاهی منصوب نمودند، اما بین او و روم هم اختلاف درگرفت و خلع شد. سپس دو شاهزاده صغیر که پسر پپ بودند بپادشاهی رسیدند. و چون نایب السلطنه مانول مامیکونی دوست ایرانیان و برادر موشل (که بدست ورزدت بقتل رسیده بود) از شاهنشاه ایران باری طلبید، تا از مداخله روم جلو گیری کند: شاهپور فرصت را غنیمت شمرد و لشگری بفرماندهی سورن ب ارمنستان فرستاد و این سردار را بمرزبانسی ارمنستان منصوب نمود<sup>۲</sup>. شاهپور پس از این

نوشته شده: اصلاح و تکمیل کند و گوید این کتیبه حاکی از تسخیر مجدد تیگرانوگرتا پس از شورش در آنجاست و ثابت میکند، که در پس موضوع آن همین واقعه ما نهفته است و بانی این کتیبه بشات میباشد. در فاصله دو ساعت و نیم راه از فرقین لهما، هوبت در روی تخته سنگی، که قلعه بشات کردها روی آن بنا شده، نقشی یافتند، که یکی از شاهان ساسانی را سوار بر اسب نشان میدهد و صورت او متوجه راست است و سردی پیاده در دنبال است او بر پای است، بنا بر فرض مصنف مذکور، که یکی از روایات محلی نیز آنرا تأیید مینماید، این سوار شاهپور دوم است و آن نقش از غلبه شاهپور بر ارشک پدر پپ مذکور حکایت میکند، که چند سال پیش از آن واقع شده است. ( همان کتاب، ص ۲۰ - ۴۱۹ ).

### ۱- Varazdat

۲- در ذکر خلاف از تاریخ آشفته و تاریک روابط ارمنستان با ایران و روم از حیث کلمات تابع روایت یوستی هستیم ( یوستی، فقه اللغة، ۲، ص ۵۲۴ و بعد )، که از کلیه منابع ارمنی و رومی و بیزانسی استفاده کرده است. مقایسه شود با مارکسوارت، تحقیقات دریاب تاریخ ایران Untersuchungen 3 Geschichte Irans، ج ۱، ص ۴۴ و ما بعد.

واقعه بلافاصله فوت کرد.

\* \* \*

این بود بطور اجمال وقایع مهمه جنگ چهل ساله شاهپور و روم . دست هیچ صنعتگری بر صخره های ایران منظره از این کشمکش دو دولت عظیم الشان دنیای قدیم حجاری نکرده است<sup>۱</sup>، اما در کتب رومیان روایتی زنده و رنگین بقلم شخصی، که در این جنگ شرکت کرده و خود ناظر بعضی از وقایع مهمه آن بوده، دیده میشود.

مقصود آمیانوس مارسلینوس افسر رومی یونانی الاصل است، که سربازی متهور و تربیت یافته بود و با وجود انشاء مصنوعی که دارد، از روایت درجه اول بشمار میرود. این نویسنده از جنگهای ایران، که منجر بفتح قلعه آمیدا در سال ۳۵۹ شد، شرحی مینویسد، که از حیث دقت نظر هیچ روایتی پهای آن نتواند رسید. در کردوئن<sup>۲</sup>، که از ولایات ارمنستان است، یکنفر ایرانی حکومت داشت، که بنام رومی ژوینین<sup>۳</sup> موسوم بود. این شخص چون در ایام جوانی در سوریه بعنوان گروگان زیسته بود، نسبت بتمدن رومی علاقه پیدا کرده و بلاشک بهمین جهت اسم رومی اختیار نموده بود. بهر حال در نهان نسبت برومیان محبت داشت. آمیانوس بایکتن از یوزباشیان معتمد برسالت نزد ژوینین مذکور فرستاده شد، تا از حرکات لشگر ایران اطلاع حاصل کند. ژوینین یکنفر بلد با اختیار او گذاشت و چون در روز سوم بیالای کوه رسیدند، مقارن طلوع آفتاب، همه کوه و هامون را پر از لشگر دیدند، پادشاه ایران ملبس بجامه های درخشان پیشاپیش آنها اسب میراند و گرومبانس<sup>۴</sup> پادشاه جدید خیونی ها، که مردی کامل وضعیف البنیه لکن تیز

۱- نقش برجسته بسات، که ذکر آن بالاتر در یکی از یادداشتها گذشت، در

قلمرو ارمنستان قدیم واقعست.

۲- Corduene

۳- Jovinion

۴- Grumbates

هوش بود و در سلسله اعمال خود چندین فتح و فیروزی ثبت داشت، در سمت چپ او میراند. در طرف راست شاهپور پادشاه آلبنی‌ها روان بود، که هم از حیث درجه و هم از جهت شهرت، پای کمی از گرومبانس نداشت. در عقب آنها چندین سردار معتبر می‌آمدند. آنگاه نوبت بجمیع لشگر میرسید، که از بهترین سپاهیان ملل مجاور تشکیل یافته بود.

پس از اینکه لشگر ایران از رودزاب بوسیله يك جسرقایقی عبور کرد، آمیانوس بسوی ژوینین باز گشت و پس از کمی استراحت از همان راه کوهستانی، که آمده بود، بسپاه روم ملحق شد. آنگاه رومیان خود را برای جنگ آماده کردند، و مزارع گندم را طعمه آتش ساختند. ایرانیان بسرعت از جاوی نصیبین عبور کرده، از میان دره‌های خرم و حاصلخیز گذشته، از نقاطی که طعمه حریق شده بود، کناره گرفتند. قوای روم نیز بعجله بجانب ساموزات<sup>۱</sup> پایتخت کماژن روان شدند، تا در آنجا از شط عبور کنند. در اثر کم دلی و بی‌مبالائی دوفوج رومی، دوتن از سرداران ایرانی موسوم بسه‌تشم شاهپور و نخودار<sup>۲</sup> توانسته بودند با هزار نفر سرباز بآمیدا نزدیک شده در پشت مرتفعات حوالی آن شهر کمین کنند. در این مکان مصافی روی داد، که آمیانوس با عبارات ذیل بشرح آن پرداخته است:

«چون بمدد روشنایی خفیف سپیددم بطرف ساموزات میرفتیم، چنانکه گفتم از فراز يك تپه برق سلاح لشگریان را از دور دیدیم. در حال فریادهای برخاست، که دشمن اینجاست و علامت مخصوصی، که برای حاضر شدن جنگ است، آشکار گردید، ما توقف کردیم وصف کشیدیم، لکن درین موقع هم فرار را صلاح نمیدانستیم، زیرا دشمنان که بتعقیب ما می‌پرداختند، ما رامی‌دیدند. وقبول مصاف را نیز از حزم و احتیاط دور میدیدیم، چه یقیناً در جنگ با دشمن، که هم از جهت پیاده بر ماتفوق داشت، همگی کشته میشدیم. عاقبت چون تکلیف خود را نمیدانستیم

۱- Samosate

۲- Nakhvadar در ص ۳۵ این کتاب، یادداشت ۳.

و دیدیم ناگزیر باید بجنگ پرداخت، بعضی از همراهان ما از روی بی احتیاطی چندان پیش رفتند، که کشته شدند، سپس دو اشگر بهم نزدیک شدند.»

«... در این گیرودار نیم ساعت گذشت. آنگاه مؤخره الجیش، که بر فراز تپه قرار داشت، خبر داد که قوای جدیدی از سواران زره پوش از عقب سرمان می‌آیند و سرعت نزدیک می‌شوند. چون همیشه در چنین مواقع خطرناک کسی نمیداند از کدام طرف باید برود، تمام جمعیت ازدحام کردند. بدین جهت متفرق شدیم و هر کس براهی رفت، که تصور میکرد از آن راه آسانتر می‌تواند از خطر برهد. اما در حالی که هر کدام سعی میکردیم از خطر فوری نجات یابیم، نمی‌توانستیم از زد و خورد با پیش قراولان دشمن احتراز بجوئیم. در این موقع چون دیگر کسی امید نجات نداشت، با تمام قوا بمدافعه پرداختیم. ما را تا پرتگاههای کنار دجله عقب راندند. در آنجا چند نفر برودخانه افتادند و اسلحه‌شان بدست و پای آنها پیچید، در جاهای کم عمق رودخانه ماندند. بعضی دیگر در گردابهای عمیق آب فرورفتند و غرق شدند. برخی بادشمن بجنگ پرداختند و هر کس بطریقی درصدد دفاع برآمد و دسته‌ها زدیدن جماعت انبوه لشگریان خصم متوحش شده، سعی کردند به نزدیکترین معابر کوه توروس<sup>۱</sup> برسند.»

«... من از رفقای خویش جدا مانده، فکر می‌کردم که چه تصمیمی بگیرم. از قضا ورنین<sup>۲</sup> رئیس مستحفظین پیشم آمد، در حالیکه تیری بران او رفته بود. من بر حسب اصرار ورنین سعی کردم او را با خود ببرم، لکن ایرانیان مرا از همه جهت احاطه کرده بودند. پس خواستم بسا کمال عجله بسوی شهر (یعنی آمیدا) فرار کنم. ای شهر در بلندی واقع بود، یعنی آن سمتی که بما حمله کرده بودند فقط راه بسیار باریکی داشت. اتفاقاً در وسط این راه باریک و در کوه آسیایی ساخته بودند، که راه فرعی را مسدود کرده و بیشتر موجب تنگی جاده شده بود.

1- Taurus

2- Vesennien



در این موقع ایرانیان و ما با هم بدان بلندی رسیدیم و می‌بایست تا طلوع آفتاب در آنجا بیحرکت بمانیم. بقدری زیاد بود، که حتی اجساد مردگان از ازدحام خلایق برپا مانده مجال بزمین افتادن نداشتند. چنانکه درست در مقابل من یک نفر سرباز، که سرش در اثر ضربت شمشیری بزرگ بدو نیم شده بود، بواسطه فشار زیاد که طرف بر او وارد می‌آمد، مانند ستونی بیحرکت برپای بود. از منجنیق‌هایی که در بالای دیوار قرار داده بودند، باران تیر می‌بارید، لکن ما بتدری نزدیک دیوار رسیده بودیم، که بما گزندی نمی‌رسید. عاقبت از یک در نهفته فرار کرده و جماعت زیادی از مرد وزن دیدم، که از نواحی مجاور بآنجا ریخته بودند، زیرا اتفاقاً بازار مکاره، که معمولاً هر سال افتتاح می‌شد، با آن ایام مصادف شده بود و جماعتی کثیر از روستاییان بی‌زار آمده بودند. همه در فریاد و ضجه بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند. بعضی بر مردگان خود می‌گریستند و برخی دیگر مجروح و مشرف بموت بودند و گروهی دوستان گمشده خود را می‌طلبیدند، ولی در میان آن هرج و مرج کسی پیدا نمی‌شد.<sup>۱</sup>

مقارن این اوقات شاهپور خود با قسمت اعظم سپاه بظاهر آمیدا رسید. آمیانوس گوید: «همینکه نخستین پرده خورشید تابیدن گرفت، تا آنجا که نظر بست داشت، از لشکر سیاه می‌نمود. جلاء و تلائو سواره نظام زره پوش، کسوه و هامون را پوشیده بود، چشمان را خیره می‌کرد. شاهنشاه از سایرین قدی رساتر داشت و سواره پیشاپیش تمام لشکر می‌آمد و بجای تاج کلاهی زرین، که بشکل کله قوچی بود، و مکمل بجواهر گرانها بود، بر سر داشت. حشمت موکب او از عده زیادی نجبایی، که همراهش بودند و اقوام مختلفه، که در رکابش می‌آمدند، آشکار بود، تصور می‌رفت، که می‌خواست مدافعین شهر را وادار کند، تا بمیل و رضای خویش از در تسلیم بمیان آیند، زیرا که بنا بر نصیحت آنتونیوس<sup>۲</sup> بایستی با عجله

۱- کتاب ۱۸، بند ۸.

۲- این شخص از پناهندگان رومی در دربار ایران بوده است.

بسمت دیگر حمایه برد. اما خدای آسمان تمام عذاب های دولت امپراطوری را بر يك مكان تنگ نازل کرده بود، زیرا که شاه را بخود مطمئن ساخته و بگمان او چنین آورده بود، که همینکه خود را نشان دهد، محصورین از ترس و بیم تسلیم شده بخشایش خواهند خواست. پس در حالی که مستحفظین سلطنتی همراه او بودند، سواره بطرف دروازه های قلعه رفت، ولی چون با کمال اطمینان بقصدی نزدیک شده بود، که خطوط چهره او را هم تمیز می دادند، تمام تیرها و زوبین های قلعه بجانب او متوجه شد و اگر ابری از گرد و غبار او را از نظر تیراندازان مستور نداشته بود، هر آینه از پای در می آمد. بدین طریق جانی سلامت برد. فقط جامه او از پیکان تیر پاره شده بود. شاه سلامت جست تا بعد موجب هلاک هزاران نفر شود. پس چنانکه گویی گناهی عظیم مرتکب شده ایم، با خشم غضب می گفت، که ما چون نسبت با واهانت کرده ایم، فی الواقع بفرمانفرمای بسیاری از پادشاهان و اقوام توهین آورده ایم و با جدیت بسیار بنهیة وسایل تخریب شهر پرداخت. لکن سرداران بزرگ سوگندش دادند، که دست از اقدام پرافتخار خود بردارند و سایر نجبا با اظهارات دوستانه خود او را آرام نمودند. پس تصمیم گرفت، که فردای آنروز بمدافعین شهر امر دهد که تسلیم شوند.»

«بدین جهت، سپیددم گرومبانس، پادشاه خیونی ها، که با کمال اطمینان مأموریت ابلاغ امر را بعهد گرفته بود، با گروهی از اسواران زورمند بدیوارهای قلعه نزدیک شد، لیکن بکنفر تیرانداز ماهر، همینکه دانست، بمسافت تیررس رسیده است، منجنیق را بکار انداخت و تیری پرتاب کرد، که از میدان زره و سینه پسر گرومبانس، که در کنار پدر سوار اسب بود، گذر کرد. او جوانی بود، که از حیث بالا و زیبایی اندام بر همه همسالانش تفوق داشت. بمرگ او جمله هموطنانش متفرق شدند، لکن چون حس کردند، که نباید جسد او بدست دشمن افتد، اندکی بعد مراجعت نمودند و با فریادهای بلند جماعتی را ببرداشتن اسلحه تحریک کردند. بواسطه کمک آنان نبرد سختی در گرفت و تیرها از همه جانب چون تگرگ فرو

بارید. عاقبت پس از جنگی خونین، که تا پایان روز دوام یافت، چون شب فرار - رسید، دشمنان با زحمت بسیار با مساعدت تاریکی جسد را از میان پشته‌های اجساد مقتولین و سیل خون بیرون کشیدند...»

«از فوت این جوان شاهنشاهی سوگوار شد و همه اعیان با پدر از این فقدان ناگهانی همدرد گشتند، تمام اعمال جنگی را موقوف ساختند و برسم ملت جوان مقتول مراسم عزاداری او را برپا کردند، زیرا که هم از حیث نژاد و نسب محترم بود و هم شخصاً محبوبیت عام داشت. جسد او را با سلاح معمولیش بلند کردند و بر يك چهار پایه مرتفعی قرار دادند و در اطراف او ده تخت گذاشته و در هر يك جسدی مصنوعی نهادند و این اجساد چنان خوب ساخته شده بود، که گویی مردگان حقیقی‌اند. مردان هفت روز بعزاداری مشغول بودند و دسته دسته گروه گروه با حرکات مخصوص و نوحه سوزناك در سوگواری شاهزاده جوان شرکت کردند و زنان بطریق ترحم انگیزی، بر سینه خود زدند و با ناله‌هایی، که در چنین موقع معمول است، بر مرگگ آن ناکام، که امید کشوری بود، نوحه آغاز کردند.»

«همینکه بدن مرده را سوزاندند و استخوانها را در ظرفی سیمین نهادند، تا بر حسب میل پدر در خاک وطن دفن شود<sup>۱</sup>، شورای بزرگگ جنگگ منعقد شد و در آن جلسه توافق نظر حاصل کردند، که برای راحت روح آن جوان قربانی بدهند، یعنی شهر را بتل خاکستر مبدل نمایند، زیرا گروه بانس نمیخواست، مادام که انتقام پسر یگانه خود را نکشیده است، از آنجا حرکت کند. بسر بازان رخصت دادند، که دو روز به استراحت بگذرانند و فقط افواجی برای تخریب مزارع خسر و کشتزارها، که مانند ایام صلح بی مدافع مانده بود، گسیل داشتند. پس از آنگاه دایره سپرداران شهر را احاطه کرده، که مرکب از پنج صف متعاقب بود. صبح روز

۱- از اینجا پیداست که قوم خپونی‌ها زردشتی نبوده‌اند، زیرا که سوزاندن و دفن کردن مردگان در این آیین ممنوع بوده است.

سوم اسواران با اسلحه درخشان، تا آنجا که چشم کار میکرد، دشت را فرو گرفتند و صفوف آهسته آهسته بطرف مکانی، که بحکم قرعه تعیین شده بود، پیش رفتند. ایرانیان همه حصار را احاطه کردند. جانب مشرق قلعه یعنی همانجا، که از بدبختی ما آن جوان کشته شده بود، به خیونی‌ها سپرده شد. ورت‌ها<sup>۱</sup> مأمور سمت جنوب شدند. آلبانیها طرف شمال را گرفتند و سگستانیان که در غیرت و حمیت جنگی مانند ندارند<sup>۲</sup>، در برابر دروازه غربی استقرار یافتند. با این طایفه قطاری از پیلان زشت منظر با پوستهای پرچین و شکن که مردمان مسلح بر آن نشسته بودند، آهسته پیش می آمدند، چنانکه غالباً گفته‌ام منظره و حشتناک‌تر از این نمی توان تصور کرد...»

پس از اینکه صف پایان رسید، لشکریان تا عصر بیحرکت ماندند. سپس بهمان ترتیب، که آمده بودند، عقب نشستند. فردای آنروز کمی قبل از سپیده صبح بیانگک شیپور شهر را مجدداً احاطه و شروع بجنگ کردند، اما مدافعین شهر به سختی مقاومت می نمودند.

«سنگهای عظیمی، که بوسیله آلات جنگی خود پرتاب می کردیم، سرگروهی از خصم را خرد کرد، بعضی دیگر در اثر تیراز پای در آمدند و جماعتی بازو بین هلاک شدند، قسمیکه دشمنان از کثرت اجسادیکه زمین را پوشیده بود، بدشواری می آمدند، بعضی مجروح شدند و می کوشیدند، که برفقای خود برسند بدبختی و کشتار داخل شهر کمتر از بیرون نبود. ابری از تیر آسمان را تیره کرده بود و ادواتی که ایرانیان در ضمن غارت سنجار بچنگ آورده و در اینجا بکار بسته بودند، بسیاری را مجروح می کرد. هر دفعه که جنگ قطع می شد، محصورین تمام قوای خود را جمع می کردند و مجدداً بمبارزه می پرداختند، اما اگر در حرارتی که برای دفاع بروز می دادند، جراحتی بآنها میرسید، سقوطشان برای ما مضر

1- Vertes

۲- سگها، مردم سگستان (سگزیان).

واقع میشد، زیرا در حینی که میان خون خود می غلطیدند، کسانی را که در اطراف آنها بودند، بسزمین می انداختند. اگر با وجود تیر خوردن هنوز در قید حیات می بودند، مردمان ماهر را بکمک می طلبیدند تا تیر را بیرون آورند. بدین ترتیب مادام که روز بود این وقایع خونین تکرار می یافت و لجاجت طرفین باندازه بود که ظلمت شب هم هیجان محاربین را فرو نمی نشاند. شب هنگام فریاد مستحفظین مسلح طرفین در تپه ها می پیچید طرفداران ما بشرح لیاقت امپراطور کنستانس مالک الرقاب عالمیان می پرداختند و ایرانیان از شاهپور، که او را شاهنشاه (ساآنسان) و پیروز یعنی غالب در نبردها، می نامیدند، تمجید می کردند.

مجدداً فردای آنروز جنگ در گرفت و کثرت تلفات طرفین را مجبور کرد، که اعمال خود را چندی موقوف نمایند. اما در داخل شهر که بیش از اندازه گنجایش خود سکنه داشت (زیرا علاوه بر بیست هزار نفر سکنه آن هفت لژیون رومی نیز در آن بود)، دفن کشتگان دیگر امکان نداشت و از بدبختی طاعون نیز شیوع یافت مقارن این احوال ایرانیان برای محافظت سربازان خود، گرداگرد شهر سنگر بسیار از سبدهای پر خاك برمی افراشتند و صفه هایی برای حمله پا می کردند و برجهای بلندی بنا مینمودند، که سمت جلو آن از آهن پوشیده بود و بر هر يك منجنیقی قرار میدادند تا مدافعین حصار را دفع کنند. محصورین متهورانه چندین بار از شهر بیرون آمدند. هفتاد نفر تیرانداز ایرانی از مستحفظین سلطنتی براهنمایی یکنفر از فراریان رومی، برجی از سمت جنوبی حصار را فرو گرفتند و صبح از آن مکان عبایی از غوانی حرکت داده، بایرانیان اشاره کردند، که شروع بحمله نمایند. سربازان ایرانی از پلکان بالا رفتند، در این اثنا رومیان منجنیقهای خود را بسمت آن برج راست کرده و تیرهای بزرگی از چوب افکندند، که گاهی دودشمن را بهم میدوخت و پس از اینکه برج بدین ترتیب از وجودشمن تصفیه شد، مدافعین قوای خود را بر روی دیوارها جمع کردند و چنان پیشرفتی حاصل نمودند، که

طایفه ورتها را از سمت جنوب قلعه پراکنده کسردند. در این بین چند قلعه مستحکم از آن حوالی بدست دشمن افتاد و طعمه غارت و حریق شد. از آنجا هزاران نفر بیرون آوردند، از جمله پیرمردان و زنانی، که چون تاب راه رفتن نداشتند، ماهیچه و استخوان پای آنها را بریده در راه میگذاشتند و میسرفتند. از مشاهده صفوف اسیران، سربازان گلوا خشمگین شدند و با نهایت ناامیدی از قلعه بیرون تاختند و سیل مرگ و دهشت در صفوف لشکر ایران انداختند. عاقبت ایرانیان پس از تکمیل وسائل محاصره در نهایت سختی بشهر حمله بردند. روز اول از جنگ نتیجه‌ای گرفته نشد. روز بعد ایرانیان مجدداً با پیل‌های خود پیش آمدند. رومیان برجهای محاصره را ویران نمودند و با افکندن سنگ از عقربهای جنگی خود منجنیقهای دشمن را خراب می‌کردند و بوسیله مشعل پیل‌ها را می‌گریزاندند. در اینجا باز عین عبارات آمیانوس را نقل می‌کنیم: «عاقبت ادوات محاصره را آتش زدند، لکن وقفه‌ای در مبارزه حاصل نشد، زیرا پادشاه ایرانیان، که عادتاً مجبور نیست در جنگ شرکت جوید، بقدری از این همه حوادث متغیر شده بود، که کاری بی‌سابقه انجام داد، یعنی خود را مانند یک نفر سرباز ساده در مغلوبه جنگ انداخت، اما چون جمعیت کثیری همه‌جا او را برای محافظت احاطه می‌کردند، باسانی از دور شناخته میشد. بارانی از تیر و زوبین متوجه او گشت. بسیاری از سربازان وی از پا درآمدند. اما او خود از آنجا بیرون تاخته، از صفی بصف دیگر می‌شتافت و این امر تا غروب آن روز دوام داشت، بدون اینکه شاه را از منظره دهشتناک کشتگان و مجروحان وحشتی دست دهد. آنگاه فقط بلشگر اجازه داد، که کمی استراحت کند.»

«باری شب جریان جنگ را قطع کرد، اما هنوز آفتاب بالا نیامده بود، که شاهنشاه از شدت خشم چشم از رحم و شفقت پوشیده، مجدداً لشکر را بجنگ تحریص کرد، تا مگر بمقصود و آرزوی خود نایل آید. همچنانکه گفتیم ادوات محاصره را با آتش تباہ کرده بودند و چون از فراز صفت‌های حمله، که نزدیکترین

نقطه بحصار بود، بر ما هجوم می‌کردند، یاران ما نیز در داخل شهر، تا آنجا که امکان داشت، بامهای حمله بسیارخوب و دقیقی بنا نمودند و از آن موقع سخت چنان مقاومت و ایستادگی کردند، که قوت آنان با نیروی دشمن کاملاً برابری کرد. « این جنگ خونین مدتی بی نتیجه ماند و هیچکس نمی گذاشت که ترس مرگ در شوق او برای دفاع تزلزلی راه دهد. جنگ به‌منتهای شدت بود، که حادثه‌ای احترام‌ناپذیر سرنوشت طرفین رامین کرد، یعنی بام‌ها که آنقدر از برای ساختن آن جد و جهد کرده بودیم، مثل اینکه زلزله واقع شده باشد، خراب گردید و بدین‌طریق فاصله که بین حصار و صفا حمله دشمنان در خارج بود پر شد، چنانکه گویی جاده‌ای ساخته یا پلی بر آن استوار کرده‌اند. دشمنان معبری یافتند، که هیچ مانعی در مقابل آن نبود. غالب سربازان خرد شده یا بقدری در اثر خرابی بام کوفته و خسته‌گشته بودند، که قدرت عمل از آنان سلب شده بود، معذک از همه طرف برای مقابله با این خطر ناگهانی شتافتند، همین عجله مانع کار شد و هر کس دیگری را از پیشرفت باز میداشت. بالعکس بسبب این پیش آمد بر تهور دشمن افزوده شد. بفرمان شاه تمام قوای لشگری پیش رفتند. کار بجنگ باشمیر رسید و در این کشتار عظیم خون از طرفین جاری شد و خندقها از کثرت اجساد انباشته گشت. راهی پهن‌تر در مقابل قوای دشمن باز شد و خصم تمام شهر را فروگرفت و بدین‌طریق هر نوع اسید دفاع یا فرار از ما سلب گردید. مردمان مسلح و کسانیکه اسلحه نداشتند، بدون امتیاز زن و مرد مثل چارپایان قتل عام شدند. »

مؤلف در پایان این حکایات بنقل تفصیلات فرار خود می‌پردازد، که به‌مراهی دو تن از هموطنانش در تاریکی شب صورت گرفت. پس از اینکه از ایرانیانی، که بتعقیب يك عده از سواره نظام رومی پرداخته بودند، دور شدند، از کوهها عبور کرده، عاقبت بشهر ملیتن<sup>۱</sup> در ارمنستان صغیر رسیدند و از آنجا با يك افسر رومی

براه افتاده به انطاکیه مراجعت کردند<sup>۱</sup>.

\*\*\*

از میان پادشاهان ساسانی عهد اول؛ شاهپور دوم تنها کسی است، که منابع موجوده اجازه تحقیق در خصائص شخصی او میدهد. آمیانوس با اینکه طبیعتاً از این دشمن خطرناک دولت روم متنفر بوده، در روایت خود نتوانسته است از ذکر جلال و شکوه و دلیری شخص شاهپور خودداری کند. شاهنشاه قدی رسا داشته و از ملتزمین خود يك سروگردن بلندتر بوده است. هم در محاصره بزبده<sup>۲</sup> (بیت زبدی)<sup>۳</sup> هم در محاصره امیدا با کمال دلیری بخندق نزدیک شد و بدون اینکه از گلوله منجنیق و از باران تیرحذر کند، حوالی قلعه را بدقت ملاحظه کرد<sup>۴</sup>. آنچه شاهپور را وادار به تعقیب و آزار عیسویان ایران نمود ملاحظات سیاسی بود نه تعصب دینی. کتاب سریانی، که مخصوص شرح حال سنت اوژن است، حکایت میکند، که شاهپور میل بدیدن این عابد مسیحی کرد و باو احترام گذارد و اوژن یکی از دو پسر شاه را که مصروع بود علاج کرد. هرچند کتاب شرح حال اوژن چندان معتبر نیست، اما کتب ترجمه حال قدیسین سریانی شامل نکات دیگری هم هست<sup>۵</sup>، که ظاهراً بعضی از روایات باستانی را نقل کرده و نشان میدهند، که شاهپور احساسات خصومت آمیزی نسبت بعیسویان نداشته است. معذک عداوت نهانی که عیسویان ایران نسبت باین کشور داشتند، خطری دائمی محسوب میشد، خاصه پس از آنکه قیصران روم صلیب برداشته و آنرا علامت خود ساختند. پس آنگاه شاهپور برضد دشمن خانگی بدون هیچ اغماض اقدام کرد و زجر عیسویان تا آخر سلطنت طولانی او دوام یافت<sup>۶</sup>.

۱- کتاب ۱۹، بند ۸-۱.

۲- Bezabde

۳- Beth Zabde

۴- کتاب ۲۲، بند ۷، فقره ۲.

۵- لا بور، ص ۳۵۵، یادداشت ۱.

۶- فصا. ششم ۱۰۱، بنمید.



شاهپور به‌اعلی درجه بر قدرت و عظمت خویش می‌نازید. بسیار غضبناک و درشتخو بود و اگر بحضرت او بی‌احترامی می‌شد یا از اجراء نقشه‌های او جلو‌گیری می‌کردند، خشم او را حد و پایانی نبود.<sup>۱</sup> وقتی پوسگگ<sup>۲</sup> یا پوسینگگ<sup>۳</sup> عیسوی را بحضور شاه کشیدند، اظهار داشت که بر شهادت هم‌کیشان خود غبطه می‌خورد و بعظمت شاه واقعی نمی‌گذارد، شاهپور را غضب در گرفت و فریاد بر آورد: «این مرد را بمرگ دیگر مردمان مکشید، چون جلالت شاهانه مرا تحقیر کرد و با من چون همسری سخن‌راند زبان او را از پشت سر بر آورید تا سایترین، که هنوز در قید حیاتند، بدان سبب از خشم من بترسند»<sup>۴</sup>.

معدنك از روایات آمیانوس برمی‌آید، که شاهپور دارای صفات جوانمردانه و مروت و انصاف نیز بوده‌است. در موقع فتح دو شهر مستحکم رومی، عده‌ای از زنان را اسیر کرده بحضور شاهپور آوردند. در میان آنها زنی بسیار زیبا دیده شد، که زوجه کروگاسیوس<sup>۵</sup> مستشار رومی بود و از ترس اینکه مبادا فاتحین باو دست‌درازی کنند بر خود میلرزید. شاه او را بحضور طلبید و وعده داد، که بزودی بدیدار شوهر خود نائل خواهد شد و هیچکس بشرافت او لطمه‌ای وارد نخواهد ساخت. آمیانوس گوید این رفتار بدان مناسبت بود، که شاه شنیده بود کروگاسیوس زوجه خود را بسیار دوست میدارد و امید داشت، که این مرد را وادار بتسلیم شهر نصیبین کند. مؤلف ضمناً اشاره میکند، که پادشاه دختران جوان عیسوی را، که حیات خود را وقف خدمت کلیسا کرده بودند تحت حمایت خویش قرار میداد و امر مینمود، که آنها را در ادای وظایف دینی خود مختار گذارند و احدی متعرض آنها نشود. آمیانوس این رحم و انصاف را بمکر و حيله پادشاه نسبت میدهد، ولی

۱- آمیانوس، کتاب ۱۹، بند ۱، فقره ۶ و کتاب ۲۱، بند ۱۲، فقره ۱۸ و ۱۱.

۲- Pusagh

۳- Pusigh

۴- لا‌بور، ص ۶۸.

۵- Craugasius

ظاهراً چنین نیست. وقتی بعدها کرو گاسیوس مورد سوءظن رومیان قرار گرفت و از ترس اینکه او را بخیانت متهم سازند، فرار اختیار کرد و به جاذبه عشق زن خود بایرانیان متوسل شد، شاهپور زوجه و تمام خویشاوندان او را مسترد داشت



شکل ۲۵ - شاهپور دوم در شکار شیر، جام نقره  
( موزه ارمیناژ لنینگراد )

و ثروت او را که توقیف کرده بود، پس داد و او را منصبی بلند بخشید.<sup>۱</sup> جنگهای طولانی، که با روم بمیان آمد، بشاهپور فرصت داد تا لیاقت خود را در فرماندهی نیز ابراز نماید. در لشکر او انتظام کامل حکمفرما بود. معمولاً در موقع فتح شهرهای دشمن بیهوده قتل عام نمی کرد. چون در سال ۳۶۰ قلعه سنجار

۱ - آمیانوس، کتاب ۱۸، بند ۱۰، کتاب ۱۹، بند ۹.

بدست ایرانیان افتاد، در موقع ورود لشکریان ایرانی معدودی کشته شدند. تمام سکنه و بازماندگان ساخلو رومی آنجا بامر شاهپور اسیر گشته بنواحی دور دست مملکت فرستاده شدند.<sup>۲</sup> چنانکه دیدیم این روش معمول پادشاهان ساسانی بود، که میخواستند از مهارت رومیان در فنون و صنایع استفاده کنند.

شاهپور فوق العاده هوشیار و دقیق بود<sup>۳</sup> و با اقتضای مقام گاهی با تواضع وزمانی با غرور رفتار میکرد، چنانکه با حيله و دلجویی ارشک پادشاه ارمنستان را بضيافتی دعوت کرد و او را گرفته بحبس انداخت. بعد وقتی که دو تن از پناهندگان رومی موسوم به کولاسس<sup>۴</sup> و ارتبان، که شاهپور حکومت ارمنستان را بآنها واگذار کرده بود، برومیان گرویدند و بیاری آنان طوری اسباب فراهم کردند، که پپ<sup>۵</sup> پسر ارشک تاج ارمنستان را صاحب شد، شاهپور که در آن موقع اعمال زور را صلاح نمیدانست پپ را بامید میثاق مودت مغرور کرد و با لحنی دوستانه او را ملامت نمود، که عظمت مقام خود را در نظر نگرفته، خود را غلام کولاسس و ارتبان نموده است، بقسمیکه از پادشاهی چیزی جز ظاهر برای او باقی نمانده است و بدین طریق آن پادشاه بی اراده را وادار بقتل دو مشاور خود نمود<sup>۵</sup>.

شاهپور در زمرة بانیان بزرگ شهرها اسمی از خود بیادگار گذاشته است. پس از آنکه شهربانی شوش را خراب کرد و بعلت طغیان مردم آنرا بقتل رسانید<sup>۶</sup>، مجدداً آنرا با اسم ایران خوره شاهپور بنا نمود. این شهر را غالباً با شهر دیگری در همان ناحیه موسوم به ایران آسان کرد کواذ، که سربانیان آنرا «گرخای لیدانی» می خوانده اند، اشتباه کرده اند. امروز در آنجا خرابه قصری موسوم به ایوان کرخ

۲- ایضاً کتاب ۲۵، بند ۶، فقره ۷.

۳- ایضاً کتاب ۲۷، بند ۱۲، فقره ۱۴.

### 3- Gylaces

۴- آمیانوس Para نوشته، ولی صحیح آن papa است.

۵- آمیانوس، کتاب ۲۷، بند ۱۲، فقره ۱۲.

۶- لایور، ص ۷۵.

برپاست. در این بنا بجای طاق ضربی بزرگ چندین طاق که در فواصل آنها گنبد‌های کوچکی تعبیه شده بود، ساختند. این سبک ساختمان سرمشق معماران عراق شد. بانی این شهر کواد اول است.<sup>۱</sup>

\* \* \*

جانشینان شاهپور دوم یعنی برادرش (۱) اردشیر دوم (۸۳-۳۸۹) و دوپسرش شاهپور سوم (۸۸-۳۸۳) و وهرام چهارم (۹۹-۳۸۸)<sup>۲</sup> شاهزادگان ضعیف‌النفس بودند و در زمان سلطنت آنها، اعیان‌دولت باسانی اقتداری را، که در عهد شاهپور از دست داده بودند، بچنگ آوردند. پادشاه نخستین را اعیان خلع کردند و آن دو نفر دیگر بمرگی ناگهانی وفات یافتند. در سنوات اول سلطنت وهرام چهارم (ش ۲۶) ایران و روم ارمنستان را بین خود بنحوی تقسیم کردند، که قسمت شرقی



شکل ۲۶- سکه بهرام چهارم  
(موزه ملی کپنهاگ)

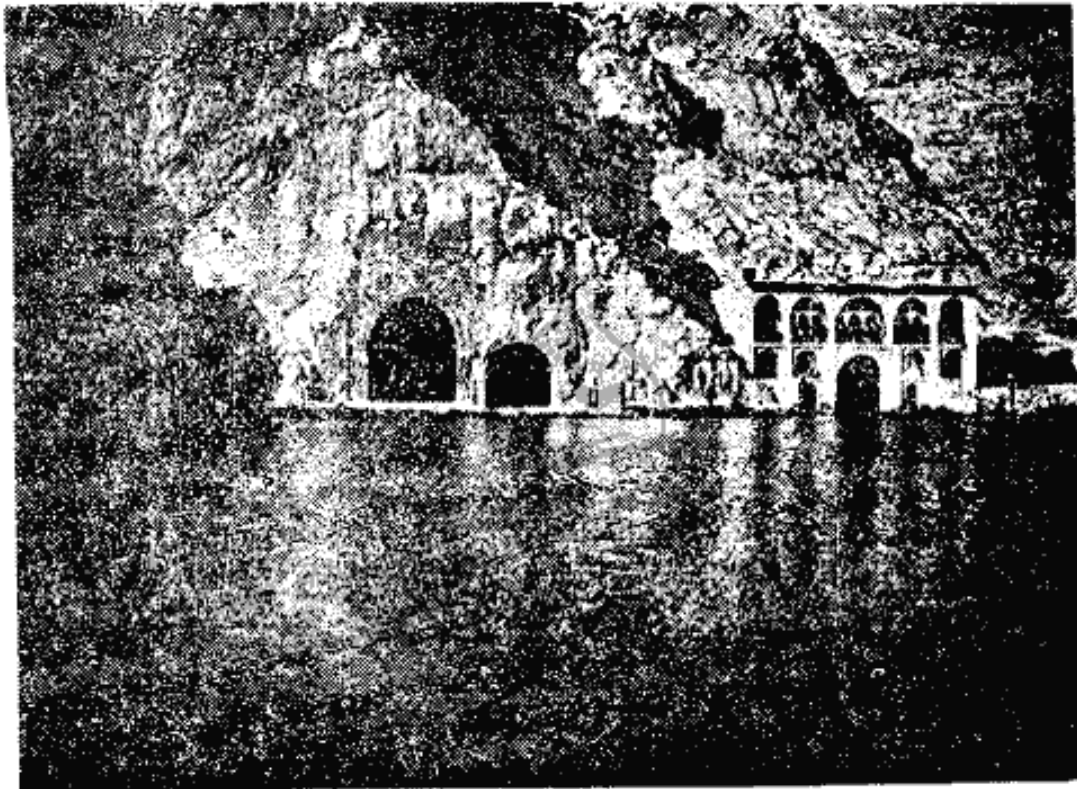
آن، که خیلی از ناحیه دیگرش وسیعتر بود، تحت حمایت ایران و بخش غربیش تحت تسلط رومیان قرار گرفت. در قسمت شرقی خسرو پسر ورزدت پادشاهی

۱- هرتسفلد، در زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۳۵ و بعد و پایکولسی

لغت شماره ۶۷ مارکوارت - مسینا، فهرست، ص ۹۷-۹۶.

۲- ملقب به **گرمانشاه** زیرا که در زمان پدر حکومت کرمان داشت. بنا بر فرض نلدکه (طبری ص، ۷۱، یادداشت ۳) شهر گرمانشاه در ایران غربی لقب این شاه را بیاد می‌آورد.

منصوب شد. چندی بعد در سنه ۳۹۲ خسرو بدست بهرام چهارم خلع و برادرش ورام شاپوه<sup>۱</sup> جانشین او گردید. بعد خسرو مجدداً پادشاه شد و از سنه ۴۱۴ تا ۴۱۶ سلطنت کرد. پادشاهان نخستین ساسانی تا نرسی، نقوش خود را در صخره‌های حوالی تخت جمشید کنده بودند. اردشیر دوم و جانشینان او محلی را واقع در در کشور ماد قدیم، که باقامتگاه آنها نزدیکتر بود، اختیار کردند و آن مکان امروز



شکل ۲۷ - طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

معروف به طاق بستان است و در یکفرسنگی سمت شمال شرقی کرمانشاه و در کنار جاده بزرگ بغداد بهمدان، که شاهراه کاروانی قدیمی است، واقع گردیده است. در کنار این جاده، که هرتسفلد آنرا «دروازه آسیا» می‌نامد<sup>۲</sup>، از قدیمترین ایام تاریخی

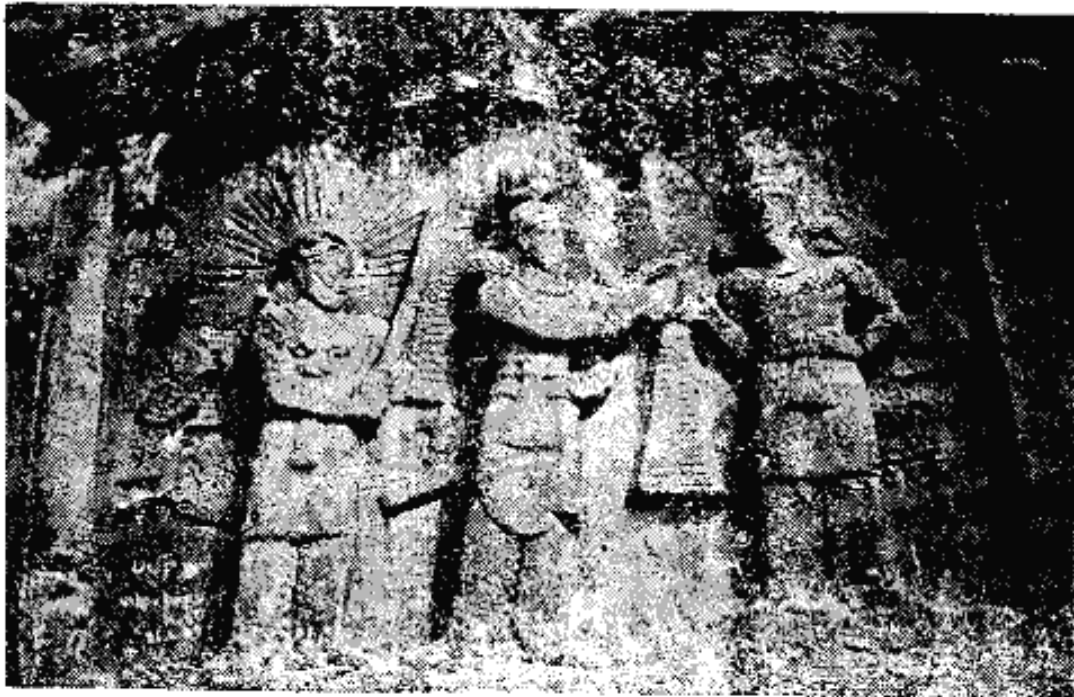
۱- شکل ارمنی نام پرسی و هرام شاهپور.

۲- دیولا فوا، ج ۵، ص ۹۵ و بعد؛ مرگان، مأموریت علمی در ایران، ج ۴ ص

۳۰۲ و بعد هرتسفلد، دروازه، ص ۵۷ و بعد.

پادشاهان بناهای یادبودی از خود باقی گذاشته‌اند.

در طاق بستان، که از شکاف کوه آن چشمه‌های بزرگ می‌جوشد، بدون شك يك زیارتگاه قدیمی وجود داشته، که درازمنه مزداپرستی گویا مخصوص ستایش آن‌هایتا بوده است<sup>۱</sup> این کوهی است بی‌دانه، که مشرف براستخری و عمارت‌ینلاقی جدیدی است (ش، ۲۷). در نزدیکی این بنا در سمت چپ نقشی از تساجگذاری

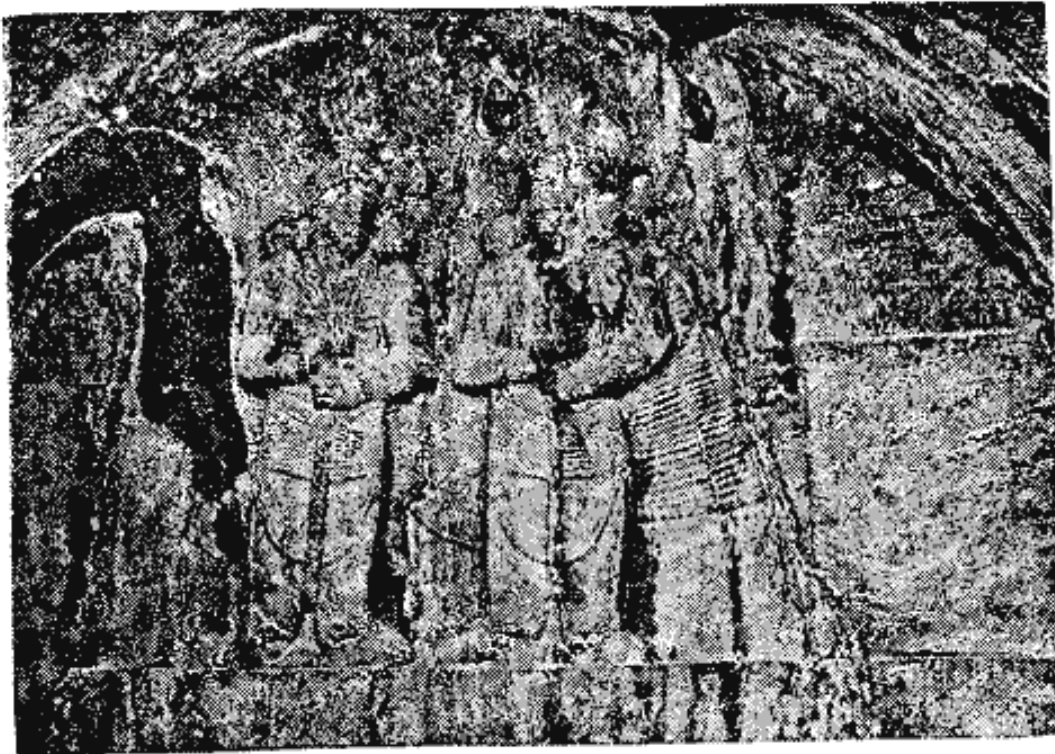


شکل ۲۸ - کتیبه تساجگذاری اردشیر دوم در طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسپا)

اردشیر دوم در سنگ‌کنده شده است. در سمت راست آن پادشاه اوهرمزد قرار گرفته، که تاج کنگره‌دار بر سردارد و روی را بطرف شاه گردانیده، حلقه سلطنتی نواردار را باو اعطای می‌کند. پادشاه و خدا ملبس بقبا‌هایی هستند، که تا زانورسیده است. دامن قبای شاه مدور است. هر دو شلواری بپا دارند، که از جانب داخل پا چین خورده و بوسیله بندی بکعب پا چسبیده و هر يك کمر بند و گردن بند و

۱ - هرتسفلد، دروازه، ص ۵۸.

و دستبندهایی دارند. در پشت سر شاه نیز وجودی الهی ایستاده، که لباسش تقریباً نظیر لباس اوهرمزد است، اما انواری از سر او ساطع است و دسته‌ای از شاخه‌های نبات مخصوص اعمال مذهبی، کسه برسم خوانند، در دست گرفته است. پارسیان



شکل ۲۹ - شاهپور دوم و شاهپور سوم  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

ازمنه جدید تصور میکنند، کسه این شکل هاله‌دار نقش «صحیح» زردشت است اما در حقیقت صورت مهر می‌باشد و این صورت راما در دو جای دیگر می‌بینیم، که بوسیله کتیبه‌ای صریحاً معرفی شده است. نخست در مقبره انتیوخوس گماژنی؛ دیگر در سکه‌های زردشتی پادشاهان تروسکا<sup>۱</sup>. بکنفر دشمن در زیر پای شاه واوهرمزد بزمین افتاده است و مهر بر روی گل سدر ایستاده است<sup>۲</sup> (ش ۲۸).

#### ۱- Turshka

۲- هرتسفلد، دروازه آسیا، تصویر ۲۹ و ص ۵۹ و مابعد؛ تاریخ صنایع پوپ،

در سمت چپ این نقش دو غسار هست نخستین کوچکتر و دوم بزرگتر. غار اول ظاهراً در زمان شاهپور سوم کنده شده، زیرا شامل نقش برجسته این پادشاه و پدرش شاهپور دوم است. شهرت این دو پادشاه، که در جدار عقب بلافاصله در زیر طاق نقر شده و شامل کتیبه‌هایی بزبان پهلوی است، که هنوز خوانده می‌شود. و مسلماً هر دو باهم، یعنی زمان شاهپور سوم ساخته شده است. پیکر این دو پادشاه از روبرو دیده می‌شود<sup>۱</sup>. لکن چهره آنها بطور نیمرخ کشیده شده و یکدیگر را نگاه می‌کنند. شاهپور دوم در سمت راست و شاهپور سوم در طرف چپ قرار دارند. لباسشان بطرز جامه قدما است. یعنی شلوار چین‌دار و گردن‌بند و نواری و گیسوی مجعد و ریش نوك باریک دارند، که انتهای آن در حلقه‌ای فرو رفته است. هر دو تن دستها را بر شمشیر دراز و مستقیم خویش نهاده‌اند بدین ترتیب، که دست راستشان بر قبضه شمشیر و دست چپ بر قسمت فوقانی غلاف واقع است. شاهپور دوم تاج کنگره‌داری بر سر نهاده، که گوی منسوج بر فراز آنست و نوارهای موج‌بان متصل می‌باشد. این تاج از تاج شاهپور اول تقلید شده، تفاوتی که با آن دارد از حیث قوسهای متصله کوچکسی است، که بر فراز لبه تحتانی تاج دیده می‌شود. جزئیات تاج شاهپور سوم در اثر فساد سنگ بزرگت تمیز داده می‌شود. هیئت این دو شخص نظیر شکل «شمشیرداران» و اشکال دیگری است، که در غارهای ترکستان چین دیده می‌شود و در عین حال بسیار شبیه تصویر صلیبیون و شوالیه‌ها و اساقفه اروپای قرون وسطی است<sup>۲</sup> (ش ۲۹).

۱- ایضاً، تصویر ۳۱ و ۱۲ و ص ۶۶ و ما بعد.

۲- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۶۸.



## فصل ششم

### عیسویان ایران

قدرت روز افزون روحانیون و اشراف درجه اول - اوج تعالی دیانت زردشتی -  
وضع یهود و نصاری در دولت شاهنشاهی ایران - تعقیب و آزار عیسویان در زمان  
شاهپور دوم - سلطنت یزدگرد اول و وهرام پنجم - ورزگت فرمذار مهر نرسی و خانواده  
او تعقیب مجدد عیسویان - یزدگرد دوم - امرد ارمنستان - شهیدای عیسوی سریانی  
و ایرانی متازعه یعقوبیان بانسظوریان - پیروز و ولاش - هجوم هفتالیان - غلبه مذهب  
نسظوری - تشکیلات قضایی دولت شاهنشاهی ایران - نظری بکتاب اعمال شهدای  
ایران .

دستگاه عظیم اداری دولت ساسانیان جدیدالتأسیس نبود. بطور کلی صورت  
تشکیلات و عناوین و القاب عمال دولت یادگار عهد اشکانیان محسوب میشد از  
زمان اشکانیان نجبای ملوک الطوائف جزو نجبای درباری بشمار می رفتند ایکن  
پادشاهان اول ساسانی تشکیلات اداری مملکت را دارای قوام و ثباتی کردند، که  
تا آن زمان واجد نبود و رشته محکمی بین حکومتهای ولایتی و دولت مرکزی  
ایجاد نمودند. در زمان اشکانیان اختلال تشکیلات در مملکت بحدی رسیده بود،  
که دولت حکم مجموعه‌ای از امارات کوچک خراجگزار و نیم مستقل داشت، که

برگرد مرکزی جمع آمده باشند، ولی آن‌ها کز هم دستخوش تجاوز و تطاول خاندانهای بزرگ پارت بود، که در ربودن قدرت از دست شاهنشاه با یکدیگر همچشمی می‌کردند. اردشیر اول تمرکز استواری در تشکیلات کشور داد و موجب عظمت دولت ساسانیان گردید. حکام ولایات از آن بعد کاملاً تحت اوامر شاهنشاه قرار گرفتند و برای اینکه حکام، که کلاً جنبه نظامی داشتند، بنا بر عادت و سنن ملوک الطوائفی، قلمرو حکومتی خود را اقطاع و تیول موروثی محسوب نداشتند، اردشیر مقرر کرد، که تقسیمات اداری کشور از حیث ولایت و بلوک (شهرستان و دهستان) هیچ رابطه ارگانی با قلمرو حکام نداشته باشد. پس اداره امور کشوری را در ولایات بدست نجبای درجه دوم یعنی دهقانان سپرد، که پیوسته نسبت بشاهنشاه و دولت وفادار بودند. و تأسیسات جاسوسی قدیم را استوارتر و مؤثرتر نموده و در نتیجه این تشکیلات باعث نیرومندی دولت شد و علامت این نیرومندی آن است، که پادشاهان اول و دوم سلسله ساسانی توانسته‌اند، جانشین خود را شخصاً انتخاب نمایند.

معدک تشکیلات ملوک الطوائفی همچنان موجود بود. و اسپوران بزرگ «حشری» از رعایای خود گرد آورده، بجنگ می‌بردند، لیکن این لشگرهای روستایی که از سربازان ناآزموده مرکب می‌شد، تشکیلات منظمی نداشت. از اینرو افراج مزدور را بهتر می‌شمردند. نخبه لشگر ایران سواران زره‌پوشی بسود، که از نجبا تشکیل میشد و ظاهراً غالب این اسواران تابع و اسپوران محسوب نمیشدند، بلکه نجبای کوچک ولایتی و صاحبان قلاع و دهاتی بودند، که مستقیماً تحت اختیار

۱- طبری، ص ۸۲۵ و ۸۳۱، نلدکه، ص ۳۵ و ۴۲. بنا بر روایت طبری اردشیر اول و شاپور اول و شاپور دوم و کوراز و خسرو اول جانشین خود را شخصاً تعیین کرده‌اند و بسیار دشوار است، که گمان کنیم، که انحصار تعیین جانشین به این پادشاهان بر حسب اتفاق بوده است.

شاهنشاه قرارداداشتند. اقطاعات هر يك از واسپوران ایرانی نیز برخلاف عهداشکانیان همه در يك جا جمع نبود، بلکه در تمام اکناف مملکت پراکنده شده بود. و از همه این امور نتیجه چنین شد، که نجبا نمیتوانستند، بتسلطی که سابقاً داشتند، نائل شوند.

اما مانند زمان اشکانیان نجبای ملوک الطوائف در عین حال نجبای درباری هم بشمار می‌رفتند. بعضی از مناصب مهمه در هفت دودمان نخستین موروث بود و چون کم کم تشکیلات اداری بر اصول ملوک الطوائفی غلبه یافت، نجبای ملاک عادت برین جاری کردند، که مناصب عالیه غیر موروثه دولتی را بخود تخصیص دهند. بدین طریق قدرت خود را محفوظ داشتند و الا در نتیجه سیر تکاملی دولت بکلی قدرت از آنها سلب میشد.

جانشینان شاهپور دوم غالباً اشخاص کم لیاقتی بودند و بدین مناسبت پس از مرگت این شاهنشاه، دوره ۱۲۵ ساله‌ای پیش آمد، که شاه و بزرگان مملکت بر سر حکمرانی با هم در کشمکش بودند اشراف درجه اول، دست بدست روحانیان داده، مجدداً برای قدرت سلطنتی خطری ایجاد کرده بودند.

از منابع موجوده تاریخی تفصیل منازعات شدیدیرا، که طبقه مغان با پادشاهان وقت بمنظور حفظ اقتدار خویش میکردند، نمی‌توان بدست آورد. فقط با روایاتی، که از کتب مختلف التقاط نموده ایم، می‌توانیم تا اندازه بجزریان و تحولی پی ببریم که روحانیان را به پشتیبانی تشکیلات دیوانی ملوک الطوائفی باوج قدرت رسانیده بود. ازین منابع بطور مبهم آشکار است، که بین دو طرز فکر متفاوت راجع بروابط بین مقام سلطنت و ریاست عالیه روحانی جدالی وجود داشته است، یعنی طرفداران هر يك از این دو فکر رابطه بین پادشاه و رئیس روحانیان را طوری تشخیص می‌دادند. سلاطین ساسانی خود را در کتیبه‌ها همیشه پرستندگان مزده

(مزدیسن) خوانده‌اند، اما در عین حال خود را شخص ربانی (بغ) و از نژاد خدایان (یزدان) نامیده‌اند.<sup>۱</sup>

شاهپور دوم در نامه سابق‌الذکر<sup>۲</sup>، که بامپراطور کنستانس نوشته است، خود را بالقب مجلل «شاه شاهان، قرین ستارگان، برادر مهر و ماه» ملقب نموده است. خسرو اول باین اوصاف والقب مباهات می‌جوید و خود را «وجودی الهی، نیکوکار گسترده صلح و سلم در کشور، واجب‌الاحترام، خسرو، شاه شاهان، نیکبخت، پرهیزکار، محسن، کسی که ایزدان او را سعادت‌مند و صاحب قدرت کرده‌اند، قهرمان قهرمانان، ساخته شده بصورت یزدان» می‌خواند<sup>۳</sup> و خسرو دوم حتی خود را چنین خوانده است: «آدمی فناپذیر از میان خدایان خدایی بسیار جلیل در میان مردمان و صاحب شهرت بسیار و کسی که در طلوع با آفتاب قرین است و چشمان شب عطا کرده اوست»<sup>۴</sup>.

و چون شایسته این‌لقاب مجلل آن بود، که پادشاه از حیث بدن‌نقصی نداشته باشد، بدین‌جهت پادشاه گاهی افراد خانواده خود را، که از رقابت آنها می‌ترسیدند، کور یا ناقص می‌نمودند، تا نتوانند بر تخت سلطنت بنشینند. همچنین شایسته مقام سلطنت نبود، که شاه‌نشاه از راه فلاح یا تجارت بکسب مال پردازد. وی باید از آغاز سلطنت با عدل و داد حکومت کند و املاک زراعتی بتملك نگیرد و بتجارت پردازد<sup>۵</sup> و غلامان بخدمت نگمارد، چه اینان هرگز نصایح نیک و سودمند ندهند و

۱- بغ نامیست، که در فارسی باستان بموجودات ربانی اطلاق میشده است (بغ baga)، اما یزدان اصطلاح مخصوص زردشتیان است. در القاب شاه‌نشاه این دو اصطلاح را متمایز ذکر کرده‌اند و این نکته قابل توجه است.

۲- رك ص ۲۶۳-۲۶۲.

۳- نامه خسرو به یوستی نیانوس بنقل مناندرس (تاریخ بیزانس، قسمت اول، ص ۳۵۳).

۴- توفیلاکتوس، کتاب ۴، بند ۸.

۵- ابن‌خلدون، که این قسمت نقل از کتاب اوست، چنین گوید، که اشتغال شاه بزراعت به منابع همسایگان زیان‌تواند رساند و هر گاه پادشاه بتجارت پردازد، قیمت کالا را بالا برد.

فزونی مال و جاه شاهنشاه و وسعت دستگاہ او فقط به عایدات دولت بستگی دارد.<sup>۱</sup> پادشاه چون زادهٔ خدایان آسمانی بشمار میرفت، سعی مینمود، که ریاست عالیةٔ جامعهٔ مذهبی را نیز داشته باشد. در افسانه اردشیر بابکان مذکور است، که پاپگک در خواب دید، که سه آتش مقدس، یعنی آتش جنگیان و آتش روحانیان و آتش کشاورزان<sup>۲</sup>، در خانهٔ ساسان جمع آمدند. بر طبق این افسانه ساسان داماد بابک و پدر اردشیر است. در شاهنامه فردوسی کسانی که بشاهنشاه خطابی میکنند غالباً او را «موبد» میخوانند و این نکته را فردوسی ظاهراً از يك منبع پهلوی اخذ کرده است. این عنوان حاکی است، که از عهد خسرو اول بیعد ساسانیان همان نظر مؤسس سلسله را، که مقارنۀ دین و مالک باشد، گرفته اند.

از طرف دیگر کتاب پهلوی دینکرد، که بعد از ساسانیان تألیف شده است، حقوق و تکالیف سلطنت را شرح میدهد و میتوان گفت، که این مطالب خلاصهٔ اعتقاد روحانیان عهد ساسانی راجع بقدرت سلطنت است. این اعتقاد هر چند در اثر تحول سیاسی عهد خسروان اندکی تغییر یافته، لکن خاصیت خود را از این حیث که عقیدهٔ روحانیان است، تغییر نداده است. بموجب کتاب دینکرد<sup>۳</sup> صفات و تکالیف پادشاه از اینقرار است:

- ۱- رعایت آنچه مربوط بتکالیف پادشاهان نسبت بدین بهی است،
- ۲- عقل سلیم،
- ۳- اخلاق نیکو،
- ۴- قوهٔ عفو و اغماض،
- ۵- محبت نسبت برعایا،
- ۶- قوهٔ تهیهٔ آسایش برای رعایا،
- ۷- شادی،
- ۸- تذکر دائم باینکه جهان گذران است،
- ۹- تشویق مستعدان و کاردانان،
- ۱۰- تنبیه نالایقان،
- ۱۱- حسن سلوک بارؤسای کشور،
- ۱۲- اصدار اوامر عادلانه،
- ۱۳- ابقاء رسم بارعام،
- ۱۴- سخا،
- ۱۵- دفع آرز،
- ۱۶- بی بیم کردن مردمان،
- ۱۷- تشویق نیکان و اعطاء مقامات درباری و مناصب دولتی

۱- ابن خلدون، ۱۷، ص ۸۶ و ۲۵ ص ۹۸.

۲- رک بالاتر ص ۱۸۷.

۳- چاپ پشوتن سنجانا، ج ۳، ۱۳۳، متن، ص ۱۵۴ و ما بعد، ترجمه ص ۱۸۵ و ما بعد.

بآنان، ۱۸- مواظبت در نصب کار گزاران مملکت، ۱۹- اطاعت تام بخداوند .  
 از خلال این مجموعه تکالیف و مقررات، که مانند سایر بیانات اخلاقی  
 علماء دینی پارسی فاقد اسلوب منظم است، بخوبی معلوم میشود، که در آن عهد  
 از لحاظ دینی مقام سلطنت را چگونه تشخیص میداده‌اند و نیز واضح میشود، که  
 تا چه حد می‌خواستند، سلطنت را بادیانیت بیامیزند. این خاصیت دیانتی در همه  
 جای کتاب دین‌کرد دیده میشود مثل این عبارت<sup>۱</sup>: « بهترین پادشاه این دنیا کسی  
 است، که به دستورات دین بهی، که جامع خرد او هر مزد هستند، معتقد باشد ».  
 فرایزدی شاهان بدکردار را رها می‌کرد و چون آرزوها و امیال ناپسند  
 و بی‌لیاقتی چنین شاهی عیان‌گردد، دیگر حق سلطنت ندارد. « هر گاه تنگدستی و هذات  
 در همه جا پدیدار شود و او را ( یعنی پادشاه را ) شایستگی آن نباشد که با نیروی  
 خویش بدان پایان بخشد و یا اینکه در غم خلاق نباشد و یا [ راه یافتن درمان درد را ]  
 نداند، چنین [ شاهی ]، که توانایی چیره شدن بر درد را ندارد و درمان آنرا نداند،  
 بیقین هرگز بعدل و داد سلطنت نتواند کرد، پس [ بر دیگران است که ] به خاطر  
 عدالت با او در آویزند<sup>۲</sup>. در واقع نیز دولت ساسانی حکومت استبدادی معتدلی  
 بود و بوسیله عصیانها و خلع شاهان نالایق از سلطنت تعدیل می‌یافت. پس می‌بینیم،  
 که قدرت سلطنت در دوره ساسانی محدود به حدودی بود، اما این حدود در مورد يك  
 قانون اساسی کتبی تدوین نشده، بلکه مبتنی بر اصول و سنن دینی و اخلاقی و اعتقاداتی  
 بود، که درباره مقام سلطنت رواج داشت. باری پادشاه ممکن بود ببهازه‌های مختلف  
 متهم بعدم لیاقت شود، از آنجمله هر گاه پادشاهی مطابق تعالیم روحانی اعظم رفتار نمی‌کرد  
 نالایق بشمار میرفت. اصل قابل عزل بودن شاه اسلحه خطرناکی بود در دست موبدان.  
 اگر چند مدعی برای سلطنت پیدا میشد و هر يك از آنها متکی بر يك فرقه از نجبای

۱- چاپ پشوتن سنجانا، ج ۶، ۲۷۳، متن، ص ۳۱۹، ترجمه ص ۲۳-۲۲۲.

۲- ایضاً، ج ۲، ۹۲، متن، ص ۱۰۱، ترجمه، ص ۱۱۵. من در اینجا بنقل ترجمه  
 پشوتن سنجانا پرداخته‌ام، ولی اعتراف میکنم که بعضی جزئیات متن بنظر من درست  
 روشن نیست.

عالی مرتبت بودند، رای روحانی اعظم قاطع می‌گردید، چه او نماینده قدرت دینی و مظهر ایمان و اعتقاد مذهبی ملت محسوب می‌شد.

چنانکه گفتیم پادشاهان اوایل سلسله ساسانی، جانشین خود را شخصاً تعیین می‌کردند، جانشینی مقام سلطنت قوای معینی نداشت، عموماً پادشاهان یکی از پسران خود را بولیعهدی اختیار می‌کردند، ولی جایز بود دیگری از افراد خانواده خود را هم تعیین نمایند.

در آن عهد که قدرت سلطنت ضعیف شده بود، پادشاهانی مثل وهرام پنجم و یزدگرد دوم، که استقامت خود را در دین بهمه طریقی باثبات میرسانیدند و امور مملکت را ببزرگان واگذار می‌کردند، بهتر کار خود را پیش می‌بردند. وهرام پنجم پادشاهی بود موافق سلیقه اعیان، زیرا که وقت خود را بسواری و عیاشی و تفریح و تفرج صرف می‌کرد. پیروز را با وجود پیمان شکنی او نسبت پادشاه هیاطله، بعلت تقدس و تدینش جامعه روحانیان مدح و تمجید کرده‌اند. این پادشاه هم شجاع و جنگجو بود، لکن جنگهایش موجب بدبختی کشور می‌شد. در این دوره پادشاه دیگر جانشین خود را نصب نمی‌نمود و سلطنت انتخابی بود با این قید، که پادشاه را از میان دودمان ساسانی انتخاب می‌کردند.

انتخاب پادشاه مخصوص عالیترین نمایندگان طبقات روحانی و جنگیان و دبیران و در صورت وجود اختلاف میان آنان، منحصر بمؤبدان بود. بر طبق نامه تنسر<sup>۱</sup> انتخاب بطریق ذیل معمول می‌شد: پادشاه بدست خود سه نامه می‌نوشت و هر کدام را بمردی امین و مطمئن می‌سپرد، یکی برای موبد، دیگری برای دبیران مهشت و دیگری برای ایران سپاهبد. همچنانکه دارمستر خاطر نشان کرده است<sup>۲</sup> این نامه‌ها گویا فقط مشتمل بوده است بر «ملاحظاتی کلی راجع باخلاق و استعداد نامزدهای مقام سلطنت و توضیحاتی در باب احتیاجات کشور، نه سفارشی صریح،

۱- دارمستر، ص ۲۳۹-۴۱ و ۴۵-۵۴، مینوی، ص ۳۸۰-۴۰.

۲- آه صیح دارمستر در ذیل عبارت فوق از نامه تنسر.

زیرا در این صورت دیگر مشورت و انتخاب از طرف این سه نفر عالیمقام مورد نداشت.» نامه تنسر مطلب را بدین طریق بیان میکند: «چون جهان از شهنشاه بماند موبدان موبد را حاضر کنند و این دو کس دیگر جمع شوند و رای زنند و مهر نیشته‌ها برگیرند تا این سه کس را بکدام فرزند رای قرار گیرد. اگر رای موبدان موبد موافق رای سه گانه باشد، خلائق را خبر دهند، و اگر موبد مخالفت کند، هیچ آشکارا نکنند نه از نیشته‌ها و نه از رای و قول موبد بشنود تا موبد تنها با هر ابده و دینداران و زهاد خلوت سازد و بطاعت و زمزم نشیند و از پس ایشان اهل صلاح و عفت بآمین و تضرع و خضوع و ابتهال دست بردارند، چون نماز شام از این فارغ شوند آنچه خدای تعالی ملکه در دل موبد افکند، بر آن اعتماد کنند و در آن شب بیارگاه تاج و سر بر فرو نهند و اصناف و اصحاب مراتب بمقام خموش فروایستند، موبد با هر ابده و اکابر و ارکان و اجله دولت بمجلس پادشاهزادگان شود و جمله صف زنند پیش، و گویند: «مشورت خموش پیش خدای بزرگ برداشتیم، ما را رشاد الهام فرمود و بر خیر مطلع گردانید» موبد بانگ بلند بردارد و بگوید که: «ملائکه<sup>۱</sup> بملکی فلان راضی شدند شما خلائق نیز اقرار دهید و بشارت باد شما را»، آن پادشاهزاده را بردارند و بر تخت نشانند و تاج بر سر او نهند و دست او گیرند و گویند: «قبول کردی از خدای بزرگ عزاسمه بر دین زردشت که شهنشاه گشتاسب بن لهراسب تقویت کرد و اردشیر بن بابک احیاء فرمود»، پادشاه قبول کند برین عهد و گوید «انشاله بر صلاح رعیت موفق باشم». خدم و حرس با او بمانند و دیگر انبوه و گروه با سرکار و معیشت خود شوند.

پس انتخاب پادشاه در وهله آخر منوط برای موبدان موبد بود، که ضمناً وظیفه بر افتخار تاجگذاری<sup>۲</sup> را نیز داشت. و این مطلب باندازه کفایت موقع روحانیان زردشتی و رئیس آنان را در آن عهد واضح میکند.

۱- اصل پهلوی یزدان یا امهر سپندان بوده است.

۲- طبری، ص ۸۶۱، نلدکه، ص ۹۶.



از فهرستی، که یعقوبی و مسعودی در کتاب التنبیه از صاحبان مناصب بدست می‌دهند، میتوان بر تغییراتی که در نیمه اول قرن پنجم واقع شده، اطلاع حاصل نمود. صورتی که یعقوبی نقل کرده، ظاهراً مربوط با وایل آن قرن و تقریباً مقارن زمان سلطنت یزدگرد اول است<sup>۱</sup>. بلافاصله بعد از شاهنشاه<sup>۲</sup> اسم وزرگ فرمذار را می‌برد و سپس موبدان موبد و بعد از هیربند [ان هیربند] و آنگاه از دبیربند و پس از آن سپاهبند که یکنفر پادگوسپان<sup>۳</sup> در تحت فرماندهی خود داشته است، سخن می‌راند. مؤلف اضافه می‌کند، که فرمانده ولایت را مرزبان و حاکم بخش را شهربگ و افسران سپاه را اساوره<sup>۴</sup> و قضاة صالح را شاهریشث<sup>۵</sup> (۱) و رئیس شورای اداری ایزان آمارکار<sup>۶</sup> میخوانده‌اند.

بموجب مندرجات کتاب التنبیه مسعودی، که نقل از گاهنامگ است<sup>۷</sup> و تقریباً حاکی از اوضاع ایران در عهد یزدگرد ثانی است<sup>۱</sup>، وضع مراتب در اواسط قرن پنجم از این قرار بوده است<sup>۱</sup>: - موبدان موبد (که معاون او هیربند [ان هیربند] بوده)<sup>۲</sup>، وزرگ فرمذار،<sup>۳</sup> سپاهبند<sup>۴</sup>،<sup>۳</sup> دبیربند،<sup>۵</sup> هتخشبذ که واستریوش [بند] نیز میخوانده‌اند (یعنی محافظ و رئیس همه کسانی که کاردستی می‌کنند از قبیل صنعتگران و کشاورزان و تجار غیره). این پنج نفر «رئیسان و هادیان دولت و واسطه بین شاه و رعیت بودند»، که ماهیات وزراء کشور می‌نامیم. اینان نمایندگان طبقات چهارگانه

۱- رگ ضمیمه دوم.

۲- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۰۲.

۳- رگ فصل دوم، قسمت تشکیلات اداری.

۴- بهلوی اساوره اسواران یا اسوارگان میباشد.

۵- رگ اواخر ضمیمه دوم.

۶- رگ بالاتر ص ۸۱.

۷- جغرافیون، ج ۸، ص ۱۰۴؛ کارا دو و (التنبیه)، ص ۱۴۷ و بعد.

۸- یعنی ایوان سپاهبند.

بودند باضافه وزیر اعظم (وزرگگ فرمذار) که نماینده شاه بود. مسعودی از میان سایر صاحبان مناصب مرزبانان را ذکر کرده، که فرماندهان ولایات سرحدی بودند شماره آنان بنسبت جهات اربعه چهار بود<sup>۱</sup>. در این فهرست، که مسعودی نقل نموده موبدان موبد قبل از وزرگگ فرمذار ذکر شده است. بنابراین موبدان موبد در میان رؤسا کشور حائز مقام نخستین بوده است.

\* \* \*

روحانیان زردشتی بسیار متعصب بودند و هیچ دیسانی را در داخل کشور تجویز نمیکردند. لیکن این تعصب بیشتر مبتنی بر علل سیاسی بود، دین زردشت دیانت تبلیغی نبود و رؤسای آن داعیه نجات و رستگاری کلیه ابناء بشر نداشتند اما در داخل کشور مدعی تسلط تام و مطلق بودند. پیروان سایر دیانات را، که رعیت ایران بشمار می آمدند، محل اطمینان قرار نمیدادند، خاصه اگر همکیشان آنها در یکی از ممالک خارجه دارای عظمتی بودند. این طبقه روحانی خطرو وجود مانویان را در داخل دولت شاهنشاهی دفع کردند. فرق یهودی بابل برای آیین زردشت و دولت ایران موجب خطری محسوب نمیشدند هر چند اردشیر اول چندان روی خوشی به یهود نشان نداد و یهودیان بیاد آزادی، که در زمان اشکانیان داشتند، حسرت میخورند و در دوره اول عهد ساسانی گاهگاه تحت فشار واقع می شدند. خاصه وقتیکه می خواستند از زیر بار مالیات شانه خالی کنند رویهم رفته این طایفه بطور کلی تحت حمایت شاهنشاه ایران بصلح و آرامش میزیستند<sup>۲</sup>، اما وضع عیسویان با آنان بسیار اختلاف داشت.

در موقعی که سلسله ساسانی جانشین اشکانیان شد، عیسویان مرکز تبلیغی

۱- مقایسه شود با بالاتر ص ۲۱۲ و ۱۵۷ و مابعد و ضمیمه ۲.

۲- نلدکه، طبری، ص ۶۸، یادداشت ۱؛ لاور، ص ۹-۷. در باب ویرانه های یک کتیبه یهودی در دورادک رستووتزف، دو را اوروپوس، ص ۱۰۰ و مابعد؛ پالیارو، کتیبه های پهلوی کتیسه جهودان دورا: ۱۹۳۶.

مهمی در شهرالرها داشتند. چنانکه دیدیم دولت ایران در جنگهای بزرگی، که با روم کرد، اسیران را در نواحی دوردست کشور ایران مسکن داد. پادشاهان ایران در لشکر کشیهای خود به سوریه گاهی تمام سکنه يك شهر یا يك ناحیه را کوچ داده، در یکی از نقاط داخلی کشور مقیم میکردند. چون قسمت اعظم این مهاجرین عیسوی مذهب بودند، دیانت مسیح در هر گوشه‌ای از ایران اندکی رواج گرفت.<sup>۱</sup> در آغاز قرن چهارم پاپا بر عگگائی<sup>۲</sup> اسقف مسیحی سلوکیه - تیسفون سعی نمود تمام فرق مسیحی ایران را تحت ریاست مرکز روحانی تیسفون گرد آورد و این موجب مجادلاتی شد، که بضعف عیسویان منتهی گردید. عاقبت باینجا رسید، که انجمنی از عیسویان پاپا را خلع کرد، ولی نزاع بیپایان نیامد. بسیاری از شهرهای نواحی ارمنستان و کردستان در مشرق دجله تا کرکوک و در حلوان و گندیشاهپور و شوش و هرمزد اردشیر واقع در خوزستان اسقف نشین بودند. افرعت، که یکی از اشخاص مبرز عیسوی سریانی در این زمان بوده، در موعظه چهاردهم خود تیرگی احوال عیسویان ایران را در قرن چهارم شرح داده است و گوید رؤسای دین عیسوی در آن اوقات کمتر بمنافع جامعه و اوامر الهی اهمیت می‌دادند تا بجاه طلبی‌های شخصی خود غرور و حسد و خست و بیع و شراء اشیاء مقدس در آن زمان میان رؤسای عیسوی مشرق زمین رواجی کامل داشت و حتی در عین فشار و تعقیب هم دست از این کار بر نمی‌داشتند<sup>۳</sup> و این احوال بهیچوجه از تعصب و خشونت آنها نسبت به مانویان و والانتینیان<sup>۴</sup> و مرقونیان و دیصائیان و سایر فرق گنوستیکی نمیکاست.

۱- لایور، ص ۱۸-۱۹. در باب بقایای يك کلیسای مسیحی در دورا که دارای نقوش دیواری از ربع دوم قرن سوم میلادی است، رك رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۱۸۹ و بعد و دورا اوروپوس ص ۱۳۵ و ما بعد.

2- Papa bar Aggai

۳- لایور، ص ۲۴ و بعد.

4- Valentinians

تا زمانی که دولت امپراطوری روم دیانت رسمی نداشت، عیسویان ایرانی در آرامش میزیستند، اما چون قسطنطنین امپراطور روم بعیسویت گروید، وضع تغییر کرد. عیسویان ایران، که خصوصاً در نواحی مجاور سرحد روم بسیار بودند، مجذوب و فریفته دولت مقتدری شدند، که همکیش آنان بسود. افرعت فتح و ظفر نهائی «قوم خدا» یعنی رومیها را پیش گویی کرده و گفته است، که اگر ایرانیان فاتح شوند دلیل بر غضب خداوند و تنبیهی از جانب او خواهد بود، اما بموقع خود حیوان آپوکالیپس (حیوان عجیب آخرالزمان)<sup>۱</sup> کشته خواهد شد<sup>۲</sup>. بموجب نامه اعمال شهیدان شاهپور دوم بشاهزادگان کشور آرامی نامه بدین عبارت نوشته است «بمجرد وصول این فرمان که از جانب خداوندی ما صادر شده، سیمون رئیس نصاری را<sup>۳</sup> دستگیر کنید و تا زمانی که این نوشته را امضاء نکند و مالیات سرشماری و خراج قوم نصاری را، که در کشور ما خداوند زندگانی میکند، بالمضاعف وصول نموده و بخزانة مانپردازد، او را رها مکنید. زیرا «ما خدایان» بامور جنگ اشتغال داریم و آنها در ناز و نعمت بسر میبرند. آنها در مملکت ساکن اند و دوستدار دشمن ما قیصر هستند»<sup>۴</sup>. سیمون بزندان شد و از امثال امر شاه امتناع کرد و چون این خبر بشاهپور رسید، از روی خشم فریاد بر آورد و گفت: سیمون می خواهد پیروان خود را بشورش برانگیزد و مملکت را بهم کیش خود قیصر بسپارد. لایبور، که تاریخ شهدای عیسوی ایران را نوشته و خود کاتولیک بوده است، اعتراف کرده، که این سوءظن بی اساس نبوده است. اما سیمون در طی استنطاق خود تهمت خیانت را رد کرد و عاقبت بقتل رسید<sup>۵</sup>.

### 1- Apocalypse

۲- ایضاً ص ۴۸-۴۹.

۳- سیمون بر صباعی Barsabba e جانشین پاپا.

۴- لایبور، ص ۴۵-۴۶.

۵- لایبور، ص ۴۵ و بعد.

این وقایع ابتدای تعقیب عیسویان ایران است، که از سال ۳۳۹ تا هنگام فوت شاهپور دوم دوام داشت. مخصوصاً در ولایات شمال غربی و در نواحی مجاور روم زجر و آزار عیسویان بشدت جاری بود، کشتارها رخ داد و جماعتی تبعید شدند در سال ۳۶۲ میلادی هلیودور<sup>۱</sup> اسقف را با ۹۰۰۰ عیسوی ساکن شهر مستحکم فنک<sup>۲</sup> واقع در بزبده<sup>۳</sup> پس از شورش<sup>۴</sup> که کردند، به خوزستان تبعید نمود<sup>۵</sup> سوزومن<sup>۵</sup> مقتولین عیسوی عهدشاهپور را به ۱۲/۰۰۰ نفر بالغ دانسته است و این جماعتی است، که نام آنان معروف بوده است. بعقیده لایور این رقم تا اندازه مقرون بمبالغه است.

در کتب سریانی اعمال شهداء آزار و تعقیب عیسویان، که مدت دو بیست سال با فواصل چند بطول انجامید، مسطور است. این کتب با اینکه از روی تعصب



شکل ۳۰- سکه یزدگرد اول  
(مجموعه مؤلف)

شدید نگاشته شده و بافسانه‌های بسیار زینت یافته است، از آنجا که متکی به اسناد و روایات معتبر است (خاصه قسمتی که مربوط بادوارقدیم تر است)<sup>۶</sup>، برای کیفیت تمدن ایران در آن زمان از منابع بسیار خوب بشمار می‌آید.

1- Heliodore

2- Phenek

3- Bezabde

۴- لایور، ص ۷۸ و بعد.

5- Sozomene

۶- ایضاً، ص ۵۳ و ما بعد.

اردشیر دوم هم، که پس از شاهپور به سلطنت رسید، نسبت به عیسویان محبتی نداشت ولی شاهپور سوم و وهرام چهارم، که بعد از او پادشاهی یسافتند، سیاست مودت آمیزی با امپراطور پیش کشیدند. در زمان سلطنت یزدگرد اول (۴۲۱-۳۹۹) ۲ در روابط بین عیسویان و زردشتیان باب جدیدی باز شد.

در نوشته‌های مورخان عیسوی و مؤلفان ایرانی اختلاف بسیار راجع باحوال یزدگرد اول (ش ۳۵) مشهود است. یکی از منابع سریانی، که در عصر یزدگرد برشته تحریر آمده، او را «شاه یزدگرد نیکوکار و عیسوی رحیم و مقدس‌ترین پادشاهان» خوانده گوید: «همه روز نسبت بفقرا و بینوایان احسان میکرد»<sup>۱</sup> و پروکوپئوس مورخ بیزانسی از سخا و بزرگی منشی این پادشاه تمجید میکند. مورخان عرب و ایرانی، که نوشته‌هایشان مبتنی بر تواریخ عهد ساسانی است و مأخوذ از عقاید روحانیون زردشتی و اعیان و نجبا میباشد، او را بصفتی از قبیل «گناهکار» (بزره‌گر) و «فریبنده» (دبهر)<sup>۲</sup> خوانده‌اند. بقول آنها این شهریار مردی حق ناشناس و بدگمان بود و اگر در حضور او از کسی بخوبی سخن میراندند، در حال می‌پرسید: «این کسی که از او دفاع میکنی، بتوجه خواهد داد و چه مبلغ تاکنون گرفته‌ای؟» غضبناک و بدخواه بود و در پی فرصت میگشت تا مجازاتهای شدید مجری دارد. طبری با کمال سادگی مینویسد، که رعیت برای حفظ خویش از ظلم او چاره نداشتند، جز اینکه بقوانین نیکو و قواعد عاقلانه پادشاهان قدیم توسل جویند. از بیم سخنگیری‌های او رعایا<sup>۳</sup> دسته‌بندی و شورش کردند<sup>۴</sup> عبارت دیگری که در طبری دیده میشود، تا اندازه‌ای ممکن است این وصف غرض آمیز را تعدیل کند وهرام پنجم، که پسر و جانشین یزدگرد بود، در خطابه که روز بارعام ادا میکرد.

۱- لند، قصص سریانی، ۱، ۸، رک نلدکه، طبری، ص ۷۵، یادداشت.

۲- Dabhr مارکوارت - مسینا، فهرست، ص ۶۷.

۳- یعنی اشراف بزرگ.

۴- طبری، ص ۸۴۸، نلدکه، ص ۷۴.

چنین گفت که پدر او سلطنت خود را با ملایمت و ملاحظت آغاز کرد، اما چون همه رعایا یا بعضی از آنها قدر او را ندانستند و فرمان نبردند، سختی پیش گرفت و خون بسیار بریخت<sup>۱</sup>. این مطالب کمابیش مجعول بنظر میآید، ولی از مجموع آنها میتوان استنباط کرد، که یزدگرد شهریاری با اراده بوده و بالطبع میل بنبکوکاری داشته، لکن چون برای حفظ تاج و تخت از تجاوزات طبقه ممتاز وارد کشمکش گردید، مجبور بارتکاب ظلم و جور بسیار شد<sup>۲</sup>.

میان دو دولت بزرگ صلح واقع شد و کار بدانجا کشید، که حتی یزدگرد تئودوسیوس دوم<sup>۳</sup> را که طفلی صغیر بود<sup>۴</sup>، در تحت حمایت خویش گرفت. البته این عمل ادب صرف بود و هیچ اهمیت واقعی نداشت. شاهنشاه بعهدہ شناخت، که بین دولت و اتباع عیسوی او طریقه و روشی معین برقرار باشد. پس از طرف دولت روم شرقی هیثنی بریاست ماروثا<sup>۵</sup> اسقف مایفرقط (میافرقین) بدربار یزدگرد فرستاده شد. ماروثا بسبب سیمای موقر و هیئت مجللی که داشت، در نظر شاهنشاه مطبوع افتاد، چنانکه فرمان داد کلیساهائی را که خراب کرده بودند، مجدداً بنا کنند، و رعایایی را، که بجرم عیسویت بزندان افتاده بودند، آزادی دهند. بروحانیون عیسوی نیز اجازه داده شد، که بهمه جای ممالکت سفر کنند. علاوه بر آن ماروثا بپادشاه قبولانید، که یک مجمع دینی در سلوکیه تشکیل دهد، تا امور عیسویان را حل و عقد نمایند و توحید فرق عیسوی در ایران نیز تأمین گردد. این مجمع که

۱- طبری، ص ۸۶۵، نلدکه، ص ۱۰۴.

۲- راجع باصلاح تقویم در زمان یزدگرد اول، که بیرونی بدان اشاره کرده: *دک نیبرگک*، دین، ص ۴۴ - ۴۱. تقویم در اثر عدم رعایت روزهای اضافی مغشوش شده بود و یزدگرد با افزودن دو ماه بیک سال آنرا منظم کرد. (سال ۴۰۱؟).

۳- Theodosius

۴- پروکوپیوس کتاب ۲، بند ۱.

۵- Marutha

در سال ۴۱۰ تحت ریاست اسحق اسقف سلوکیه و تیسفون و ماروثا منعقد شد و بدعای سلامت پادشاه ایران افتتاح یافت، نتیجه‌اش تصویب آیین و نظاماتی بود، که فرقه عیسوی شرق و عقاید مخصوصه آنرا با قواعدی، که نزد عیسویان مغرب‌زمین محترم بود، توفیق بخشید. آیین نیهه<sup>۱</sup>، رسماً پذیرفته شد و مراتب روحانیون از نو مقرر گردید. اسقف سلوکیه - تیسفون، که خلیفه اعظم یا جاثلیق کل عیسویان ایران بشمار میرفت، اسقف کشکر را پیشکار مذهبی خود خواند و پنج مطران در بلاد ذیل نصب کرد از اینقرار:

۱- در بیث لاپط<sup>۲</sup> (گندی شاهپور) واقع در خوزستان.

۲- در نصیین.

۳- پرات میشان واقع در مسن.

۴- اربل.

۵- کرخای بیث سلوخ (کرکوک). قریب سی اسقف مطیع و اوامر مطرانها بودند. چند فرقه که بواسطه دوری مکان از مرکز جدا مانده بود، داخل این تشکیلات محسوب نمیشدند. باری چهار نفر رئیس کلیسا در خوزستان بریاست فرقه‌های خود باقی ماندند، اما چنین مقرر شد، که بعد از مرگ آنها جانشینان باید از طرف جاثلیق انتخاب شوند. یزدگرد مقررات این مجمع را تصویب کرد. بامر او دو تن از بزرگترین صاحبان مراتب یعنی خسرو یزدگرد و زرگک فرماندار و مهر شاهپور، که ملقب به ارگبذبود و بمناسبت همین لقب اورا باید از خاندان سلطنتی<sup>۳</sup> دانست، اساقفه را بدربار سلطنتی خواندند و از جانب پادشاه با آنان سخن راندند و مجدداً عیسویان اطمینان دادند و اظهار داشتند، که هر کس از اوامر جاثلیق اسحق و ماروثا سرپیچی کند، شدیداً مجازات خواهد شد<sup>۴</sup>.

۱- Nicee

۲- Beth Lapat

۳- ریک بالائر ص ۱۲۷

۴- لاپور، ص ۹۹ - ۷۸



چند سال بعد یهبالاها<sup>۱</sup> جانشین دوم اسحق به قسطنطنیه فرستاده شد، تا روابط بین دولتین را استوارتر کند. وی با هدایای زیاد از این سفر بازگشت و آن هدایا را در مرمت کلیسای سلوکیه تیسفون و بنای کلیسای جدیدی در همان شهر صرف نمود. با وجود نتایج بزرگی، که در ظل حمایت یزدگرد بدست آمد، منازعاتی که در میان فرقه‌های عیسوی ایران موجود بود، خاتمه نیافت و دو مجمعی که بسال ۴۲۰ منعقد شد، این اختلاف بشدت بروز نمود<sup>۲</sup>.

مسالمتی، که یزدگرد اول در روابط خود با عیسویان اظهار می‌کرد، بلاشک معلول جهات سیاسی بود، زیرا که با استوار کردن بنیان صلح ایران و روم می‌توانست مساعی جمیله در تحکیم اقتدار سلطنت خویش بکاربرد، ولی علاوه بر این ضرورت سیاسی می‌توان گفت، که طبعاً یزدگرد مایل بمسامحه در امور دینانی بوده است.

نسبت بقوم یهود هم، که اهمیت سیاسی نداشت، خوش رفتاری می‌کرد<sup>۳</sup>. این شهریار شوشیندخت<sup>۴</sup> (؟) دختر ریش گالوتارا بزنی گرفت<sup>۵</sup>.

اگر یزدگرد در اواخر سلطنتش رفتار خود را نسبت بعیسویان تغییری داد، گناه از اینان بود. عیسویان از فرط جسارت و وقاحت چندان ایرانیان را رنجیده خاطر کردند که پادشاه چاره جز سختگیری و تنبیه ندید. مثلاً در شهر هرزد اردشیر واقع در خوزستان یکنفر روحانی عیسوی حشو<sup>۶</sup> نام‌جرات کرد، که بارضایت

#### ۱- Yahbalaha

۲- لایور، ص ۱۰۳ - ۱۰۵.

۳- نلدکه، طبری، ص ۷۵، یادداشت.

#### ۴- Shoshendukht

۵- رك بالاتر ص ۵۴؛ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۳، یادداشت ۱؛ لوتی‌گری،

جهودان در ادبیات پهلوی، از انتشارات چهاردهمین کنگره بین‌المللی مستشرقین، ۱ (پاریس ۱۹۰۶) ص ۱۹۰ و بعد.

Louis H, Grey , The lews in pahlavi Literature . ۶

رسمی یا ضمنی اسقف موسوم به عبداآتشکده را، که در نزدیکی کلیسای عیسویان بود، ویران کند. آن روحانی و آن اسقف و بسیاری از اشخاص دیگر، که در قضیه دخالت داشتند، دستگیر و به تیسفون فرستاده شدند. شاه شخصاً آنها را استنطاق کرد و عبدا شرکت خود را در آن قضیه انکار نمود، اما حشو معترف شد، که خود او آتشکده را خراب نموده است و در ضمن این اعتراف الفاظی رکیک نسبت به دیانت زردشتی بر زبان راند. پس شاه بعداً فرمان داد، که آتشکده را مجدداً بنا کند و چون او مصراً امتناع کرد، محکوم و اعدام شد. تئودوره<sup>۱</sup> مورخ روحانی هر چند تخریب آتشکده را عملی دور از احتیاط شمرده، ولی رفتار متهورانه این اسقف را تمجید کرده است.<sup>۲</sup>

واقعه دیگری نظیر این اتفاق افتاد و از اینجهت، که کلیه عیسویان در این قضیه نامهای ایرانی دارند، شایان توجه است. کشیشی شاهپور نام یکی از نجبارا، که موسوم به آذر فرنبغ<sup>۳</sup> بود، بدین عیسوی آورد، تا از مرضی که داشت شفایابد. آذر فرنبغ آن کشیش را دعوت کرد، که بفریه او آمده، کلیسایی در آنجا بنا کند. شاهپور قبلاً قباله مالکیت محل مزبور را گرفت و کلیسا را بنا نهاد. آنگاه موبدی آذربوزی<sup>۴</sup> نام قضیه را، که نمونه ارتداد یکی از نژادگان بود، بعرض شاه رسانید و یزدگرد بموبد مزبور اجازه داد، که برای اعاده آن شخص به دیانت زردشتی، هر تدبیری که می تواند بکار برد، فقط احتیاط کند، که او را بهلاکت نرساند، باری آذر فرنبغ بدیانت سابق خود بازگشت و ردملك خود را خواستار شد، لکن شاهپور بتحریک نرسی<sup>۵</sup>، که یکی از روحانیان عیسوی بود، از دادن آن امتناع ورزید و

### 1- Theodoret

۲- هوفمان، ص ۳۴ و بعد؛ لایور، ص ۱۵۵ و بعد.

۳- به سریانی آذر فروا Adhur farrwa

۴- شایدموبدان موبد باشد. در صفحات بعد اعمال شهدا اورا رئیس مغان خوانده اند.

۵- سریانی نرسی.

قباله را برداشته بگریخت سپس آن کلیسا به آتشکده تبدیل یافت، ایکن نرسی آتش را خاموش کرد و مراسم دعا و عبادت بآیین نصاری در آن آتشکده برپا کرد. موبد محلی، چون این گناه عظیم را ملاحظه کرد، اهل قریه را خبر داد، تا نرسی را سخت مضروب کردند و مغلوساً بتیسفون فرستادند. آذر بوزی باو اطمینان داد، که اگر آتشکده را مرمت کند، از مجازات او صرف نظر خواهد کرد نرسی امتناع نمود و بزندان افتاد و پس از امتناع مجدد محکوم باعدام شد.<sup>۱</sup>

این نوع خشونت‌ها، که عیسویان می‌کردند، طبعاً بضرر آنان تمام می‌شد و شاید انتصاب مهر نرسی دشمن بزرگ عیسویان را بمقام وزرگ فرمذار بتوان دلیل تغییر رفتار شاه نسبت بعیسویان دانست.<sup>۲</sup>

چگونگی فوت یزدگرد، که در سال ۴۲۱ اتفاق افتاد نامعلوم است. به موجب روایات ایرانیان، هنگام اقامت او در گرگان یا طوس اسبی، که در وجاهت بینظیر بود کسی آنرا نمیشناخت، لگدی بقلب شاه نواخت و شاه در حال جانداد، سپس آن اسب از انظار مردمان غایب شد، یا بر حسب روایت دیگر سرعت تمام فرار کرد. نلد که ظاهراً در این حدس خود محق است، که گوید این افسانه را از آنجهت اختراع کرده‌اند، که کسی اطلاع حاصل نکند، که بزرگان اقامت یزدگرد را در محلی دوردست مختم شمرده و خود را از او، که موافق طبعشان نبود، رهایی بخشیده‌اند.<sup>۳</sup>

یزدگرد سه پسر بجا گذاشت، شاهپور و وهرام و نرسی. شاهپور را پسر پادشاهی قسمتی از ارمنستان، که بایران تعلق یافته بود، نصب کرد و وهرام پیش

۱- هوفمان، ص ۳۸-۳۶؛ لابور، ص ۱۰۸-۱۰۷.

۲- نلدکه (طبری، ص ۷۶، یادداشت ۱) با دلایل تاریخی عدم صحت قول طبری را، که میگوید یزدگرد بلافاصله پس از جلوس بتخت مهرنرسه را وزیر خود نمود، آشکار کرده است.

۳- نلدکه، طبری، ص ۷۷، یادداشت ۱.

پادشاه عرب حیره، که خراجگزار شاهنشاه بود، اقامت گزید. بموجب روایت طبری او را از خردی بآنجا فرستاده بودند، تا در هوای خوش حیره نشو و نما کند<sup>۱</sup> و وهرام از حیث حرکات و سکنات شباهت تام بعرب<sup>۲</sup> پیدا کرده بود، لیکن اقامت ممتد این شاهزاده در کشور مجاور گویا تبعید بوده است، که در نتیجه اختلاف نظر بین یزدگرد و آن فرزند پیش آمده بود<sup>۳</sup>. قدر متقن این است، که وهرام در مملکت حیره در قصر خورنق، که بنای آن را به نعمان لخمی نسبت داده‌اند و بلاشک مربوط بعهدی قدیمتر از آن بوده<sup>۴</sup>، میزیسته و در تحت سرپرستی منذر پسر و جانشین نعمان تربیت می‌یافته. این منذر از جانب یزدگرد مفتخر بلقب رام‌اوزود یزدگرد (رام‌افزود یزدگرد = کسی که شادی یزدگرد را افزون کند) و هشت (اعظم)<sup>۵</sup> شده بود. اما فرسی پسر سوم یزدگرد، که از زوجه یهودی<sup>۶</sup> او بود، احتمال می‌رود، که در زمان فوت پدر صغیر بود، زیرا وهرام هم در آن تاریخ بیش از بیست سال نداشته است<sup>۷</sup>.

باری اعیان و روحانیون، چون از وجود این سلطان ناموافق خلاص شدند، خواستند از فرصت استفاده کنند و قدرت خویش را استوار نمایند. پس بعضی از صاحبان مراتب بیکدیگر دست اتحاد دادند، تا همه پسران یزدگرد را از پادشاهی محروم کنند. دینوری از میان آنها اشخاص ذیل را نام میبرد<sup>۸</sup>: و سهم، سپاهبند بابل

۱- طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و بعد:

۲- طبری، ص ۸۵۸، نلدکه، ص ۹۱.

۳- رك نلدکه، طبری، ص ۹۵، یادداشت ۲.

۴- رشتین، ص ۱۶ و ص ۱۲۴.

۵- طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و بعد. مقایسه شود با رشتین، ص ۶۷ و بعد.

۶- بالاتر ص ۲۹۶ را به بینید.

۷- طبری؛ ص ۸۶۳، نلدکه، ص ۹۸.

۸- چاپ گیرکاس، ص ۵۷، رك ضمیمه دوم این کتاب.

(سواد)، که لقب هزاررقت داشت، یزد گشنسب پادگوسپان، پیراگگ از تخمه مهران<sup>۱</sup> گودرز، دفتردار سپاه، گشنسب آذرویش، ناظر خراج ارضی، پناه خسرو، مدیر امور خیریه<sup>۲</sup>. نکته قابل توجه اینست که در این صورت نامی از مهر نرسی وزیر مقتدر یزدگرد اول و وهرام پنجم برده نشده است. شاهپور پادشاه ارمنستان برای گرفتن تخت و تاج به تیسفون شتافت، لیکن بزرگان<sup>۳</sup> او را کشتند و بجای او شاهزاده خسرو را، که منسوب بشعبه از دودمان ساسانی بود، بر تخت نشانند. اما شاهزاده وهرام نمیخواست، که بدون جنگ جان از کفش بیرون کنند و امیر حیره، که سرپرست او محسوب بود، کمک مؤثری باو کرد. مؤلفین عرب گفته اند، که این امیر دوفوج سوار داشت، یکی موسوم به دو سر<sup>۴</sup> از اعراب تنوخ ساکن نواحی حیره<sup>۵</sup> تشکیل یافته بود، دیگری که دسته سفید رخشان نامیده میشد، مرکب از افراد ایرانی بود<sup>۶</sup>. بهر صورت مندر قوایی مجهز در اختیار داشت و فرماندهی آنها پسر خود نعمان واگذار کرد. نعمان بطرف تیسفون راند و بزرگان ایران متوحش شده، با مندر و وهرام شروع به مذاکره کردند. عاقبت خسرو خلع شد و وهرام بتخت نشست. روایات ایرانی این واقعه را با افسانه آمیخته اند و گویند: وهرام نخست وعده داد، که بدیهای پدر را جبران کند و یکسال بعنوان آزمایش سلطنت نماید، بعد انتخاب پادشاه را بمشیت الهی واگذارند، یعنی تاج و جامه سلطنتی را در میان دو شیر گرسنه قرار دهند. هر يك از دوتن مدعیان سلطنت،

۱- در نظر دینوری «مهران» عنوان مقامی بوده است، نگاه کنید بضمیمه دوم.

۲- روانگان دبیر، بالاتر ص ۱۵۶-۱۵۵ را به بینید.

۳- موسی خوردنی، ۵۶؛ طبری، ص ۹۱، یادداشت ۴.

۴- شاید معنی آن «دارای دو رئیس» است (؟).

۵- رتشین، ص ۱۸ و بعد.

۶- مصنفین عرب هر دو دسته را با هم ذکر می کنند و فرض رتشین (ص ۱۳۶)

براینست، که در ابتدای کار هر دو نام بر يك سپاه اطلاق میشده.

که آنرا بتواند ربود، شایسته پادشاهی گردد. خسرو امتناع کرد از اینکه وارد آن میدان شود. وهرام پیش رفت و شیران را بکشت و علائم سلطنتی را بسر گرفت و آنگاه خسرو و باقی حضار براو آفرین خواندند و تهنیت گفتند. این افسانه را بلاشک از آنجهت اختراع کرده‌اند، تا این قضیه شرم‌آور را بپوشانند، که سپاهی حقیر از عرب توانسته است، تصمیم بزرگان کشور را بهم زده و پادشاهی را، که مردود بزرگان بوده، بتخت نشانند.

هیچیک از پادشاهان ساسانی باستثنای اردشیر اول و خسرو و انوشیروان و خسرو پرویز؛ مانند وهرام پنجم محبوب عام نبوده است (شکل ۳۱). نسبت به



شکل ۳۱- سکه وهرام پنجم  
(مجموعه مؤلف)

همه خلائق خیرخواهی میکرد و قسمتی از خراج ارضی را بمؤدیان بخشید. داستانهای بسیاری در باب چابکی و چالاکی او در جنگ اقوام شمالی و دوات بیزانس و عشق بازیها و شکارهای او نقل کرده‌اند. این حوادث اخیر، که غالباً به سبک داستانهای مونس هوزن<sup>۱</sup> است، نه فقط در ادبیات بلکه در نقاشی ایران هم رواج و شهرت گرفته است و قرنهای متمادی زیور پرده‌های نقاشی و قالیه‌ها و انواع منسوجات گردیده است. هنوز جامهای نقره از عهد ساسانیان موجود است، که نقوش شکار گاه این پادشاه را بر آن کنده‌اند. جامی که متعلق بموزه ارمیتاژ اینیگراد

1- Munchausen

است، و هرام پنجم را که از شکل تاجش شناخته می‌شود، نشان می‌دهد، که برشتی سوار است و محبوبه جوانی را در پشت خود گرفته است تفاوت مقام اجتماعی بین شاه و آن زن را بوسیله اختلاف قد آنان معلوم کرده‌اند. محبوبه از روی نماز و عشوه از شاه تقاضا کرده است، که با تیر غزال نری را به ماده و غزال ماده را بتر تبدیل کند. آنگاه پادشاه دو تیر بر سر غزال ماده زده و پیکانها را در سر حیوان فرو برده است، بقسمیکه شبیه دو شاخ شده و بیک تیر<sup>۱</sup> دو شاخه، شاخ‌های غزال نر را برداشته است. سازنده جام آن تیر را بشکل خاصی کشیده و پیکان آنرا مانند هلالی رسم کرده است.<sup>۲</sup>

و هرام پادشاهی نیرومند و کامران بود و همه کس را با استفاده لذات زندگانی تشویق می‌کرد و اشعاری بلسان عرب می‌سرود و بچندین زبان سخن میگفت.<sup>۳</sup> موسیقی را بسیار دوست داشت و بنوازندگان و خوانندگان دربار حتی مقلدین مقامی عطا فرمود که روزبار، در ردیف عمال عالی رتبه دولت<sup>۴</sup> یا فروتر از آنها قرار میگرفتند و بموجب یکی از افسانه‌های مشهور، این پادشاه بود، که قوم لوریان را، که اجداد فیوج فعلی هستند، از هند بایران خواند تا عوام از لذتهای موسیقی بی بهره نمانند.<sup>۵</sup> طبع سرکش و بی آرام او باعث شد که او را ملقب به «گور»

۱- رك عیون الاخبار ابن قتیبه (ج ۱، ص ۱۷۸، چاپ قاهره): فردوسی چاپ مهل، ج ۵، ص ۸-۵۰۶.

۲- در باب بقعه غزال (که حکایت دیگری راجع بشکار است) و نیز راجع بقصر بهرام گور در نزدیکی همدان، که ابن قتیبه آنرا توصیف کرده است. رك شوارتز، ایران در قرون وسطی، ۷، ص ۵۴۷ برای اطلاع از مهارت بهرام در تیراندازی رك حکایتی، که جاحظ در کتاب التاج آورده است، ص ۱۷۷ و بعد.

۳- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۹۱، ثعالبی، ص ۵۵۵.

۴- جاحظ، کتاب التاج، ص ۲۸؛ مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۵۷.

۵- فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۷۶-۷۸؛ ثعالبی، ص ۵۶۶ و بعد.

کردند. بعد این تسمیه را مربوط به واقعه دانستند، که درشکار اتفاق افتاد از اینقرار که روزی بیک تیرگورخری و شیریرا، که بر پشت او جسته بود، بهم دوخت. مورخان عهد ساسانی و هرام گور را از ملامت و نکته‌گیری معاف نداشته‌اند؛ مثلاً بر او خرده گرفته‌اند، که بیش از اندازه شهوت‌رانی کرده و درخرج اسراف رو داشته و بامور مملکت توجه چندانی نکرده است.<sup>۱</sup> لکن در این شکی نیست، که چون زمام امور را بیزرگان دولت واگذار کرد، مطبوع و محبوب نجبا و روحانیون شد و قسمتی از شهرت عظیم او را مربوط به همین محبوبیت نزد بزرگان باید دانست.

در میان صاحبان مراتب آن زمان، کسی که از حیث قدرت و اقتدار رتبه اول را داشت، وزرگگ فرمذار مهرنرسه پسر وزرگگ بوده<sup>۲</sup>، که لقب و عنوان هزار بندگگ («صاحب هزار غلام») داشت. نسب او بخانواده سپندیاذ میرسید، که یکی از هفت خاندان ممتاز بود. مورخان عرب و ایرانی، که ظاهراً اطلاعاتشان در این باب مأخوذ از تاریخ بزرگگ ساسانی است، او را مردی هوشمند و دانا و صاحب تدبیر شمرده‌اند. عجب نیست، که مؤلفین عیسوی، بجهت توجهی که این وزیر بدیانت زردشتی داشته، نسبت باو کینه ورزیده و لزارفرپی او را خائن و دو رو و بی رحم خوانده باشد. تعصب و غیرت او نسبت بدین زردشتی نه فقط در مورد خصومت با سایر ادیان ظاهر می‌شد، بلکه در مورد زراعت و آبادی، که موضوع احکام زردشتی است، جدی بلیغ مبذول می‌داشت. در املاک وسیعی، که در نواحی اردشیر خوره و شاپور فارس داشت، قصور متعدد بنا کرد و آتشگاهی ساخت، که بنام مهرناریسیان موسوم شد و در نزدیکی مولد خود آبروان در ناحیه

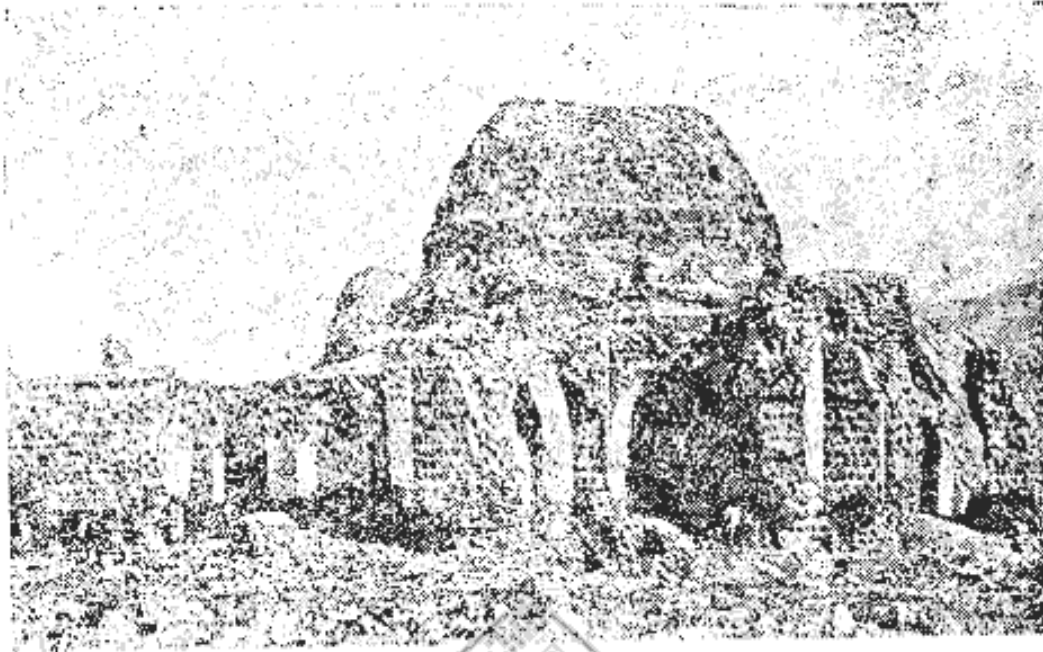
۱- جاحظ کتاب الناج، ص ۳۵ و ۱۵۹؛ طبری؛ ص ۸۶۳، نلدکه، ص ۹۸،

مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۶۸ و بعد؛ ثعالبی، ص ۵۵۷.

۲- طبری، ص ۸۷۲، نلدکه، ص ۱۱۶.



اردشیر خوره چهار قریه با آتشگاه بنا نمود<sup>۱</sup>. یکی برای خود و سه دیگر را برای



شکل ۳۲- قصر سوسان  
(دیولافوا، صنعت باستانی ایران)

هر يك از سه پسرش زروان، داد و ماه گشنسب و كاردار تخصیص داد. نخستین را «فراز مرا آورا خودایا» (؟) (خدایا نزد من آی) نام داد<sup>۲</sup> و آن سه قریه دیگر را هر کدام بنام صاحبش نامید از اینقرار: زروان داذان و ماه گشنسپان و كارداران و بعلاوه بموجب روایت طبری، سه باغ یکی از نخل و دیگری از زیتون و دیگری از سرو نشانید و از هر نوع، دوازده هزار درخت کاشت. ضمناً طبری گوید، که همه این قریه‌ها

۱- اطلاعات راجع به پسر نرسه و پسرانش را طبری آورده است (ص ۸۶۹، نلد که، ص ۱۵۹ و بعد).

۲- طبری در ترجمه عربی جمله فارسی فوق ضمیر مؤنث بکار برده است، بنا بر قول نلد که (طبری، ص ۱۱۱، یادداشت ۷) سپس اینست، که لفظ فار در عربی مؤنث است. معذک مقایسه کنید با ص ۱۶۸ این کتاب، اما راجع بفعل امر آور دک به نیر گک موسوم به Danielsson octogenario dicatis (Upsal. 1932) Symbolis Philologicis O.A ص ۲۳۷ و بعد.

وباغها و آتشگاهها «امروز نیز در دست جانشینان او است و از قراریکه گویند در این ایام خرم و آبادان است»، ولی ما نمیدانیم، که آیا مقصود عصر خود طبری است یا زمان حیات آن مؤلف مجهولی، که کتابش مأخذ روایت طبری بوده است. در کنار راه کاروانی، که شیراز را بدارابجرد و بندرعباس متصل می کند، ویرانه قصری پیدا است، که سروستان نام دارد. باعتقاد هر تسفلد<sup>۱</sup> این قصر در زمان سلطنت و هرام پنجم بنا شده و ممکن است یکی از ابنیه مهرنرسی باشد. کلمه سروستان هم شاید دلیلی بر صحت این ادعا باشد. این قصر (ش ۳۲) بنای گنبد داری است، که بعقیده هر تسفلد نظر بکوچکی شایستگی اقامتگاه شاهنشاه را نداشته، خاصه که تالار بارگاه آن بسیار حقیر است. در دیوارها در بسیار تعبیه شده و بنای سقفها نشان میدهد، که در آن زمان فن معماری ساسانی بپایه نسبه بلندی رسیده بوده است.<sup>۲</sup>

سه پسر مهرنرسی در زمان حیات پدر خویش بمشاغل عالیه رسیدند. زرواند اذهر بزد شد، که بعد از مقام موبدان موبد عالیترین منصب روحانی است. ماه گشنسپ ریاست امور مالی را دارا بود و لقب واستریوشا نسالار یافت و کاردار ارتشتارا نسالار یا سپهسالار بزرگ کشور گردید.

و هرام پنجم نخست با اقوام وحشی شمالی، که مورخان عرب و ایرانی بدون امتیاز همه را بنام ترك خوانده اند، بجنگ در آمد. محتمل است، که اقوام مزبور خیونیان<sup>۳</sup> بوده باشند. نام این اقوام را، که از نژاد هون و ساکن دشتهای شمال مرو بوده اند، در جزء افواجی که بیاری شاهپور دوم آمده بودند، دیده ایم. این طایفه در دوستی ایران وفادار نماندند. بعد از مرگ شاهپور مکرر بخراسان هجوم

۱- زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۳۱؛ زاره - هر تسفلد، سفر باستان شناسی در حوزه دجله و فرات، ج ۲، ص ۳۳۲ و بعد.

۲- نقوش برجسته، همانجا؛ تاریخ صنایع پوپ ۱۷، ۱۴۸. دیولافرا (۴)، ص ۳۵ و بعد ( قصر سروستان را جزو ابنیه هخامنشی محسوب داشته است.

۳- چنین است مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۲.

آوردند و در این سرحدات دشمن عمده ایرانیان بشمار رفتند. و هرام شخصاً بمقابله این اقوام وحشی لشکر کشید و ظفر یافت. برادرش نرسی در غیاب اونیابت سلطنت را بر عهده داشت. پس از آنکه در صفحات مشرق آرامش حکمفرما گردید، نرسی بحکومت خراسان منصوب شد<sup>۱</sup>. در این اثنا دوباره میان ایرانیان و بیزانس ابواب خصومت مفتوح گردید.

عیسویان ایران چون بواسطه وقاحت خود حسن ظن یزدگرد را مبدل ببدبینی کرده بودند، آن پادشاه قبل از وفاتش فرمان زجر و تنبیه آنانرا صادر کرد و مجری فرمان را مهر شاهپور موبدان موبد قرار داد. پس از جلوس و هرام پنجم قتل و زجر شروع شد. سکنه عیسوی ممالک مجاور سرحدات غربی دسته دسته بسرزمین بیزانس فرار کردند. مهر شاهپور قبایل عرب را برضد آنها تحریک کرد و جماعت بسیاری را از عیسویان بقتل رسانید. اسپهبد از عمال عالی مقام ایرانی<sup>۲</sup>، که اجرای سیاست مسیحیان باو محول بود، از مأموریت خود متنفر شده، از امثال اوامر دولت امتناع ورزید و عیسویان را در فرار یاری داد و چون خود او ناچار فرار اختیار نمود، به آناتول<sup>۳</sup> سردار رومی پناه برد، آن سردار فرماندهی قبایل عرب را، که تحت تسلط دولت بیزانس بودند، باو واگذاشت. پادشاه ایران از دولت بیزانس تقاضای استرداد پناهندگان را نمود، لکن اجابت نیافت.

این بود وقایعی که در سال ۴۲۱ منجر بجهنگ جدیدی بین حکومت بیزانس و دولت ایران شد، اما چندان طولی نکشید. فرماندهی سپاه ایران با، نرسی بود.

۱- طبری، ص ۸۶۵، نلدکه، ص ۱۵۳؛ مقایسه شود با مارکوآرت- مسینا، فهرست،

ص ۴۳.

۲- *Analecta graeca* ویرا یک شاهزاده عرب میدانند (لا بور، ص ۱۱۷)، اما از روی اسم این شخص حدس زده میشود، که یا یکی از ایرانیان خاندان اسپهبد بود، یا فقط منصب سپاهبندی داشته و در اینصورت اخیر هم چنین منصبی را بیک نفر عرب نمیداده اند.

۳- Anatole

رومیان رویهمرفته در این جنگ، تفوق داشتند. بموجب صاحبنامه‌ای که سال بعد (۴۲۲) امضاء شد، ایرانیان در کشور خود بعیسویان آزادی مذهبی دادند و نظیر همین آزادی را رومیان در حق زردشتیان مقیم بیزانس قائل شدند و این مطلب بر ابهت ایرانیان افزود، لکن عملاً چندان اهمیت نداشت، قرارداد راجع بادای مبلغی، که دولت بیزانس برای حفظ معابر قفقاز در مقابل هونها قبول کرده بود، تجدید شد.

مقارن این احوال عیسویان ایران بشدت باهم نزاع می کردند، دادیشوع<sup>۱</sup>، که در ۴۷۱ یا آغاز سال بعد بمنصب جاثلیقی انتخاب شد، در دفاع خراسان برضد اقوام وحشی شمالی خدمات ذیقیمتی بشاهنشاه کرده بود، يك فرقه از معاندان که رئیس آنها «بطای» نام اسقف شهر «هرمزد اردشیر» بود، دادیشوع رامتهم کردند که اشیاء مقدسه را فروخته و مرتکب رباخواری شده و مغان را بزجر و قتل نصارا تحریک کرده است. این حمله خائزانه با مهارت خاصی صورت گرفت و عاقبت دادیشوع بامر و هرام بزندان افتاد، و چون بعداً در نتیجه اقدامات تئودوسیوس دوم قیصر روم دادیشوع آزاد شد، بقدری از مقام خود تنفر حاصل کرده بود، که میل استعفاء داشت، لکن پیروان او واسطه شدند و مجمعی که از سی اسقف تشکیل یافته بود، باو مساعدت کرد و تقاضا نمود استعفای خود را مسترد دارد. این مجمع که در شهری از ولایات عرب نشین تشکیل شد، از این حیث مهم بود، که استقلال فرقه عیسوی ایران را در مقابل کلیسای بیزانس اعلام مینمود، یقیناً مقصود دادیشوع از وادار کردن مجمع به اظهار این مطلب آن بود، که وضع عیسویان مقیم ایران را ثابت تر نماید. چه بدین ترتیب آنها را دیگر متهم بهمدستی با بیزانس نمیکردند.<sup>۲</sup> پس از مرگ شاهپور برادر و هرام پنجم، که پادشاه ارمنستان و مطیع دولت ایران بود، ارتشش<sup>۳</sup> (اردشیر) اشکانی پسر ورام شاهپور مدت ده سال برتخت

۱- Dadicho

۲- لایور، ص ۱۲۵ - ۱۱۹.

۳- Artashes

ارمنستان نشست، سپس بدست وهرام خلع شد و از آن ببعده کشور ارمنستان یکی از ایالات ایران بشمار آمد و یکی از نجبای بزرگ ایران موسوم به ویه مهر شاهپور بمرزبانی آنجا منصوب گردید<sup>۱</sup>.

وهرام پنجم در ۴۳۸ یا ۴۳۹ بعقیده فردوسی بمرگک طبیعی وفات یافت. باوجود این اغلب تواریخ عرب وفات او را در نتیجه عشق بشکار دانسته‌اند. گویند روزی سواره بدنبال گوری اسب می‌تاخت، ناگاه در گودال یاچاهی عمیق فرورفت و با تمام کوششهایی که کردند، بیافتن جسد او موفق نشدند<sup>۲</sup>. ممکن است وفات پیروز، که در گودالی اتفاق افتاد، موجب تشکیل این افسانه باشد و همچنین شباهت



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی  
شکل ۳۳ - سکه یزدگرد دوم

( موزه ملی کپنهاک )

دو کلمه گور بمعنی قبر و گور بمعنی حیوان وحشی، که لقب وهرام بود، در ظهور این دخالت داشته باشد. عمرخیام این جناس را در یکی از رباعیات خود بکار برده است آنجا که گوید:

آن قصر که بهرام در او جام گرفت      آهسو بچه کرد و روبه آرام گرفت

۱- خلاصه تاریخ سیاسی ارمنستان در سال‌های ۵۷۲ - ۴۲۸، اکیلیان، ص

۸۵۶ - ۸۱.

۲- نلدکه، طبری، ص ۱۰۳. یادداشت ۳؛ همین مطلب را ثعالبی (ص ۵۶۸)

ذکر می‌کند.

بهرام کسه گور می‌گرفتی همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت<sup>۱</sup> یزدگرد دوم پسر و جانشین وهرام صفات حسنه پدر را دارا نبود. بموجب روایت طبری<sup>۲</sup> در نطق آغاز سلطنت خود چنین فرمود، که مثل پدر بارعام طولانی نخواهد داد، بلکه مایل است بگوشه رفته و در خیر و صلاح مملکت بیندیشد و در یکی از منابع سریانی نیز این تغییر رسم ذکر شده است، می‌نویسد از زمان قدیم معمول بود که هر يك از عمال دولت حق داشت در نخستین هفته ماه شخصاً بحضور شاه رفته و راجع به بیعدالتی یا اسراف، که واقع شده، مطالبی بعرض رساند. یزدگرد دوم این رسم باستانی را برانداخت<sup>۳</sup>.

جنگک کوتاهی که با دولت بیزانس در آغاز سلطنت یزدگرد (۴۲۲) واقع شد بدون خدائنه مهمی پایان رسید و معاهده صلح در اساس اوضاع سابق تغییری پدید نیاورد<sup>۴</sup>.

اگر بمندرجات اعمال شهدا بتوان اعتماد کرد، یزدگرد در آغاز نسبت به عیسویان مهربان بود، لکن در سال هشتم سلطنت پس از آنکه دختر خود را، که به زنی گرفته بسود، کشت و چند تن از نجبارا بقتل رسانید<sup>۱</sup>، در رفتار او نسبت بعیسویان تغییری حاصل شد. در اعمال شهدا اسامی این اشخاص ذکر نشده، لکن میتوان حدس زد، که مقصود کسانی بوده‌اند، که عیسویت اختیار کرده یا میخواستند اختیار کنند. نمیتوان تصور کرد، که از طرف شاه نسبت بقدرت بزرگان عموماً مخالفتی بعمل آمده

۱- رك آرتور کریستنسن، تحقیقات انتقادی راجع بر باعیات عمرخیام in the Rubaiyat of Umar-i-Khayyasm Critical Studies ص ۷۵ ، شماره ۴۴ وهرام در فارسی جدید بهرام شده است. gur تلفظ فارسی جدید است، که در پهلوی gor بوده است.

۲- ص ۸۷۱، نلدکه، ص ۱۱۳.

۳- هوفمان، ص ۵۰.

۴- نلدکه، طبری، ص ۱۱۶، یادداشت ۲.

۵- هوفمان ص ۵۰، لا بور، ص ۱۲۶.

باشد، زیرا که مورخان عرب و ایرانی که مندرجات کتبشان، آینه عقاید روحانیون عهد ساسانی است، او را پادشاهی رحیم و مهربان<sup>۱</sup> معرفی می‌کنند. نسبت یهود هم سختگیری کرد و در سال ۴۵۵-۴۵۴ فرمان داد، که روز سبت<sup>۲</sup> را عیدنگیرند. این شهریار از سال دوم سلطنت خود<sup>۳</sup> نسبت به یسویان ارمنستان سختی بسیار کرد. الیزه در این باب نکته جالب توجهی<sup>۴</sup> آورده، که یزدگرد تمام ادیان کشور خود را مطالعه کرد و آنها را با دیانت زردشتی سنجید و آیین عیسویان را نیز فراگرفت از کلمات اوست که فرمود: «پرسید، دقت کنید به بینید، هر کدام بهتر بود ما آنرا اختیار می‌کنیم». بعقیده این نویسنده متعصب ارمنی، پادشاه این سخن را بقصد فریب و بنا بر دو رویی می‌گفت، ولی بعقیده ما، اگر این روایت صحیح باشد، کار این شهریار اقدامی بسیار مستحسن برای کشف حقیقت ادیان آن عصر بوده است.

این قبیل کارها در تاریخ پادشاهان ساسانی سابقه دارد. چنانکه دیدیم شاهپور اول و هرمزد اول بکیش مانی<sup>۱</sup> علاقه پیدا کردند و بعداً خواهیم دید، که آیین مزدک تا چه اندازه در کواذ اول تأثیر کرد. بهر حال یزدگرد دوم پس از مقایسه ادیان مختلفه بدیانت زردشت باقیماند و مهرنرسی، که دشمن صعب عیسویان بود، زمام امور کشور را در دست نگاه داشت. ولی صحت روایت الیزثوس مورد تردید است. بعقیده آکینیان کتاب الیزثوس، بصورتی، که امروز در دست ما است، تحریفی است از نسخه اصلی، که موضوعش شرح جنگ ارمنستان در سال ۵۵۱ بوده است و آنچه در نسخه کنونی به یزدگرد دوم منسوب است، مربوط به خسرو اول انوشیروان میباشد.

۱- طبری، ص ۸۷۱، نلدکه، ص ۱۱۳.

۱- نلدکه، طبری، ص ۱۱۴، یادداشت ۱.

۳- لانگلو، ج ۲، ص ۱۸۴.

۴- ایضاً، ص ۱۸۷ و بعد.

پیشرفت آیین عیسی در ارمنستان از مدتی پیش باعث اضطراب دولت ایران شده بود و زمامداران ایران دریافته بودند، که تا اختلافات مذهبی در بین است، تصاحب ارمنستان امری ناپایدار و بی ثبات خواهد بود و مهرنرسی شخصاً طرفدار اجرای فشار و تضییق بود. نتیجه مشاوراتی، که بین شاهنشاه و مهرنرسی و صاحبان مراتب عالیه و رؤسای دیانت زردشتی واقع شد، فرمانی بود، که مهرنرسی بنام شاه به نجای ارمنستان ابلاغ کرد. لازار فریبی<sup>۱</sup>، که ظاهراً نیم قرن پس از وقایع مذکور میزیسته، آن اعلامیه را بشرح ذیل نقل کرده است: «... ما [اصول] دیانت خود را، که متکی بر حقیقت و مبتنی بر اساس و قواعد محکم است، نوشته و برای شما فرستادیم. میل داریم شما، که وجودتان برای کشور تا این اندازه مفید و برای ما تا این حد عزیز است، کیش مقدس و حقیقی ما را بپذیرید و دیگر در آن دیانت، که همه می دانیم باطل و بی فایده است، باقی نمانید. بنابر این پس از استحضار از این فرمان بدون اینکه خیالات دیگری در خاطر خطور دهید، باید اصول دیانت ما را بطیب خاطر بپذیرید. ما در راه موافقت تا آنجا پیش آمدیم، که شما اجازه دادیم، که دیانت موهوم خود را، که تا امروز موجب خرابی کار شما شده است، برای ما بنویسید. اگر شما با ما هم اعتقاد شوید، گرجیان و آلبانی ها یارای آن نخواهند داشت، که از فرمان ما سرپیچی کنند»<sup>۲</sup>.

می توان حدس زد که منضم باین فرمان ورقه بوده است حاکی از اصول مهمه دیانت مزدا پرستی. باری اساقفه عیسوی و معاریف روحانیان ارمنی مجتمع شدند تا در این باب رای بزنند. لازار نام حضار این مجلاس را ذکر کرده و معلوم میشود مأخذ معتبری در دست داشته است. جوابی که از روی کمال وقاحت و جسارت باین نامه داده اند، در کتاب لازار درج شده و بعض مطالب آنرا ذیلا می آوریم<sup>۳</sup>: (ما هنگامی

۱- آکینیان، ۱، ص ۷۶-۷۷۵.

۲- لانگلو، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳- راجع باشاعه مذهب مسیح در بین مردم قفقاز رک پیترس، مبادی عبادی عیسویت در گرجستان طبق روایت دینی، در Analectsa Bollandiana جلد ۶۵، ص ۵۸-۵۰.



که در حضور شاهنشاه بودیم، مغان را، که مقنن شما بشمارند، مورد استهزاء قرار می‌دادیم؛ حال نیز اگر ما را مجبور کنید، که نوشته‌های آنان را بخوانیم و گفتاری را بشنویم، که ابداً قابل توجه و شایسته تفکر ما نتواند بود [همچنان باستهزاء مغان می‌پردازیم]. از این رو محض حفظ احترام شما آن نامه را [که موجب استهزا می‌شد] باز نکردیم و دستخط شمارا نخواندیم. زیرا دینی که می‌دانیم تحقیقاً باطل است و [نتیجه] اوهام مثنی مجانین و ابلهان بیش نیست و تفصیل موهومات آنرا علمای مزور شما شرح داده‌اند، هرگز قابل پیروی نشناخته و اصول آنرا شایسته استماع و قرائت نمیدانیم. در هر حال خواندن شرایع شما موجب خنده مامیشود. هم قانون، هم قانونگذار، هم پیروان قانون در نظر ما شایسته استهزاء هستند. از اینجاست، که ما برخلاف امری که کرده‌اید، اصول دیانت خود را ننوشته و نزد شما نفرستادیم. ما شریعت ناپاک شما را لایق خواندن و اندیشیدن ندانسته‌ایم و به حکم عقل کاملی، که شما دارید، حق این بود، که قبلاً این نکته را در نظر گرفته و تیر استهزاء ما را بجانب خود سرنمیدادید ما چطور می‌توانیم دین حق و شریعت الهی خود را در برابر جهل شما عرضه کنیم و آن را هدف استهزا و دشنام شما قرار دهیم. اما راجع باصل دین خود اجمالاً گوییم، که مانند شما عناصر و خورشید و ماه و باد و آتش را نمی‌پرستیم و این همه خدایانی که شما در زمین و آسمان دارید، ستایش نمی‌کنیم، بلکه یکتا خدایی را عبادت می‌نماییم. که آسمان و زمین و هرچه در آنهاست، آفریده اوست...»<sup>۱</sup>

۱- دیگری از مورخان ارمنی موسوم به البزئوس بتفصیل فرمان مهرنرسه را نقل کرده، که با صورت مذکور مابینت دارد. در این فرمان شمه از اصول زردشتی و انتقاداتی درباره عقاید مسیحی مسطور است و در پایان آن چنین حکم شده است، که یا از عقاید مذکور تبری جویند یا خود را بمحکمه عالی تسلیم نمایند. همچنین مورخ صورت تبری نامه مفصلی را، که کشیشان ارمنی نگاشته‌اند، نقل نموده است. میه Meillet در يك مقاله مختصر و بسیار روشنی (مجله آسیایی، سال ۱۹۰۹، ص ۵۴۸ و ما بعد) خواسته

یزدگرد پس از وصول جواب اساقفه، رؤسای خاندان های بزرگگ ارمنی را طلب کرده همه را بزندان فرستاد. اینان در عین حال که باطناً با خدای خود

← است ثابت کند، که مندرجات کتاب الیزه و همچنین کتاب از نیک، که او نیز اصول عقاید مغان را تقریباً با همان عبارات الیزه بیان کرده، هر دو يك شرح قدیمی است، که در باب آیین مزدیسنی وجود داشته (بنابر مذهب زروانیه) و مطالب این منبع قدیم در ترجمه حال شهدای سریانی و در عبارت مشهوری از تئودور موپوستی. بنقل فوتیوس، دیده میشود و این از منبع بسیار معتبری نقل شده است (بالتر ص ۱۷۲ را ببینید). ماریس Maries نظر میه را در کتابیکه راجع بازنیک نوشته («Le Deo d'Ezki de Kelb» پاریس)، تأیید کرده است و موضوع را از ریشه مورد تحقیق قرار داده است و بعدها آکینیان (ص ۲، ص ۷۹۷) هم بهمان کار پرداخته است من با تصدیق قول دو دانشمند مذکور تصور میکنم روایتیکه لازار فرپی آورده است، در کلیات صحیح است و روحانیون عیسوی ارمنستان آن نامه را که حاوی شرح عقاید زردشتیان بوده، ندیده انگاشته و حتی بازم نکرده اند. اگر اینطور باشد، باید گفت چون در زمان الیزه متن فرمان مهر نرسه موجود نبود، مورخ مذکور برای رفع نقیصه پیش خود هم شرح اصول عقاید زردشتی و هم رد آنرا سراپا ساخته است و این دو ظاهراً هرگز وجود خارجی نداشته است و برای ساختن شرح عقاید زردشتیان از يك رساله (بعقیده شدر، مجله شرقی آلمان، ۹۵، ص ۲۸۵ يك رساله عیسوی)، که مأخذ یادداشتهای تئودور موپوستی و از نیک و دیگران نیز بوده است، اقتباساتی کرده است. باوجود اینها نامه مجهول مهر نرسی، که الیزه نقل کرده است، دارای اهمیت است، نه تنها از جهت اطلاعاتیکه مربوط بدین زردشت در عهد ساسانیان میدهد، بلکه چون نشان می دهد، که در نظر زردشتیان کدامیک از عقاید نصاری بیشتر منفور بوده است، این موارد اختلاف همانست، که در مجاهدات قلمبی و مناظرات بین زردشتیان و نصاری در اعمال شهدای ایران، که بزبان سریانی است، ذکر شده است. مثلاً مطالب ذیل: این عقیده نصاری خطا است که گویند خیرات و شرور عالم از يك فاعل است و خدا غیور و حسود است و برای یکدانه انجیر، که از درختی کنده شد، مرگ را آفرید و نوع بشر را گرفتار آن نمود. «این قسم حسد حتی در میان بشر هم وجود ندارد،

←

عهد کرده بودند، که دین خویش را نگاهدارند، چنین وانمود کردند، که «مصمم به قبول عقاید کفرآمیز یزدگرد هستند». یزدگرد که در آن زمان به جنگ کوشانیان، یعنی اقوام وحشی که مالک سرزمین کوشان بودند، سرگرم بود «حیاه ارامنه را درنیافت». مناصب و املاک بزرگان ارمنستان را واگذار کرد، لکن چند تن از شاهزادگان را بعنوان گروگان نگاهداشت و بیش از هفتصد تن از مغان را بریاست «رئیس مغان» برای دعوت ارامنه بدانجا گسیل فرمود.

مقارن این احوال یزدگرد پادشاه قبایل هون موسوم به چول را، که در شمال گرگان سکنی داشت و در اعمال شهدا<sup>۱</sup> از او نام برده شده است، شکست داد.

←

تا چه رسد بر روابط خدا و خان. یکی دیگر از خطاهای عیسویان اینست که گویند که خدا یعنی خالق آسمان و زمین باین عالم آمده و از دوشیزه مریم نام، که شوهرش یوسف بود، متولد شده، در صورتیکه عیسی مسیح در حقیقت پسر فانتور Panthour (پانتوروس Pantheros طبق يك روايت قدیمی یهود، نگاه کنید لانگلو، ۲، ص ۱۹۱، با دداشت ۲) بوده است و بنا بر این از طریق نامشروع بوجود آمده است. از جمله تناقض گویی عیسویان اینکه رؤسای روحانی آنان گویند، خوردن گوشت گناه نیست، ولی خودشان از خوردن آن امتناع میکنند، و گویند زن گرفتن مباح است. اما خود از نظر کردن بنسوان احترام میکنند؛ گویند جمع آورنده مال گناهکار است و در مدح فقر راه مبالغه میمایند. مصائب روزگار را دوست دارند و از رفاه و نعمت گریزانند؛ از توانگری متنفرند و نام افتخار را هیچ و ناچیز میدانند، جامه فقرا می پوشند و اشیاء عادی را بیش از اشیاء گرانبها محل توجه قرار میدهند؛ مرگ را می ستایند و حیات را تحقیر مینمایند. پیدا شدن اطفال را عیب می شمارند و عقیم بودن را موجب تأسف می دانند و غیره (لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۱).

۱- هوفمان، ص ۵۰ و ص ۲۷۷ و بعد؛ مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۶. از

نیمه دوم قرن پنجم خاقان چول در بلخان واقع در مشرق خلیج کرسنودسک اقامت داشته است (مارکوارت - مسینا، فهرست، ص ۳۸ و بعد و ص ۴۳).

در این کشور که تسخیر کرد، شهری بنام شهرستان یزدگرد تأسیس نمود و سالی چند در آنجا اقامت گزید تا بسرحداث، که دستخوش غارت وحشیان بود، نزدیک‌تر



شکل ۳۴- ایران امبارگبذوه دین شاهپور  
(زاره، صنایع ایران قدیم)

باشد. سپس هجوم قبایل هون یا خیون موسوم به کیداریان به ناحیه طالقان واقع در مشرق<sup>۲</sup> او را مجدداً مجبور بچنگ نمود.

در این اثناء بزرگان ارمنی شورش کردند و روحانیون عیسوی جهاد را اعلان نمودند، ولی مانند همیشه رقابت خاندانهای بزرگ ارمنستان مانع این اقدام مشترک شد. وزگ<sup>۲</sup> سیونیک، که یکی از معروفترین شاهزادگان ارمنی و مرزبان ارمنستان بود، نسبت بایرانیان وفادار ماند و بدیانت زردشت گروید سالها جنگ داخلی اوضاع ارمنستان را پریشان داشت. شورشیان از امپراتور روم یاری جستند،

۱- هوفمان، ص ۵۰.

۲- بمناسبت نام پادشاهان کیدار Kidasa چنین نام یافته‌اند. مقایسه شود بامارتین، سکه‌های کیدار و کوشانیان صغیر of Kidara and the Little Kushans. Stipple ent for 1937-38 Numismatic Coins

ولی نتیجه نداد، زیرا دولت بیزانس مشغول دفاع سرحدات خود و دفع هونها بود. این اقدام آرامنه ابواب صلح را بادولت ایران مسدود کرد. افواج ایرانی شکست یافتند و وزگک اسیر شد و جبراً بدیانت عیسی بازگشت. آنگاه یزدگرد، که در لشکرکشی خود بنواحی کیداریان چندان نصرتی نیافته بود، سپاه بارمنستان کشید و بسال ۴۱۵ شورشیان رادر جنگگ سختی مغلوب کرد و رؤسای آنها را باروحانیون بزرگک بایران آورد و وزگک که هم در نظر ایرانیان و هم در نظر ارمنیان خیانتکار محسوب می شد، زیرا که مرتکب قتل و نهب بسیار شده بود، از مرزبانسی خلع گردید. دست او را از تمام املاکش کوتاه کردند. پادشاه به ویدین شاهپور ایران انبار گند (ش ۳۴) امر داد تا روحانیون عیسوی را، که محبوس بودند، هلاک کنند. معذک مرزبانان ایرانی، که بحکومت ارمنستان منصوب می گردیدند؛ سعی وافر در بهبودی اوضاع آن کشور مبذول می داشتند. پس از مرگ یزدگرد آزادی مذهب مجدد در آنجا برقرار شد.

عیسویان سربانی هم از اختلافات مذهبی رنج بسیار دیدند. رویهم رفته زجر و آزار عیسویان باندازه عهد شاهپور عموم و شمول نیافت. یزدگرد در زمان جنگک با پادشاه چول، ظاهراً نسبت بسربازان عیسوی نظر خوشی پیدا نکرده بود، آنان را از لشکر براند و پس از بازگشت از تیسفون به بعضی از بزرگان فرمان داد، که معروفترین عیسویان ولایات مغرب را بزندان افکنند، تا انکار دین خود کنند. این بزرگان عبارت بودند از تهم یزدگرد مغان اندرزبند، آذرافروزگرد، که در ولایت ارزنان منصب سروشورزداریگک<sup>۲</sup> داشت، و سورن، که در اسقف نشین بیث گرمانی<sup>۳</sup> زاب صفیر<sup>۴</sup>، دارای مقام دستور همداذ بود. اکثر محبوسین از انکار

۱- دك ص ۱۴۱ کتاب حاضر.

۲- Sroshavarzdarigh از کارداران عالی مقام قضایی.

۳- Beth Garmai

۴- هوفمان، ص ۲۵۳ و بعد.

مذهب خود ابا کردند و پس از شکنجه‌های سخت در سال ۴۴۶ بقتل رسیدند. یوحنا مطران نیز در زمرة آنان کشته شد. سال بعد پشون<sup>۱</sup>، که یکی از مهمترین شهدای عیسوی است و در نواحی کوهستانی ماد و ناحیه دجله دعوت او پیشرفت بسیاری حاصل کرده بود، شکنجه شد و بقتل رسید و سر او را بر سرخراهی گذاشتند واقع در قرب شاهراهی که تیسفون را بنواحی شرقی کشور متصل می نمود<sup>۲</sup>.

یزدگرد در سنوات آخر سلطنتش بسختی گرفتار جنگ کیداریان بود و در سال ۴۴۷ مرگ طبیعی فوت شد. پسر ارشدش هرمزد سوم، که بالقب شاهنشاهی در سگستان حکومت داشت، بتخت نشست، لکن برادر کوچک او پیروز ادعای سلطنت داشت و با سپاهی، که از نواحی شرقی آورده بود، به هرمزد، که در ری



شکل ۳۵ - سکه پیروز

( موزه ملی کپنهاک )

اقامت داشت<sup>۳</sup>، حمله برد. در مدت جنگ این دو شاهزاده، مادرشان، که دیننگ نام داشت، در تیسفون سلطنت می کرد. اکنون مهری موجود است، که صورت

### ۱- Peshion

۲- هوفمان، ص ۶۸ - ۴۳؛ لایور، ص ۱۲۶ و بعد.

۳- اینکه در بعضی از روایات عربی ( ريك طبری، ص ۸۷۲، تلدکسه، ص ۱۱۵ و ص ۱۱۷، یادداشت ۳) آمده است، که پیروز از پادشاه هفتالیان سپاهی بیاری خود گرفت، افسانه است و منشاء آن ظاهراً تقلید از سرگذشت کسواز پسر فیروز بد، که با پادشاه هفتالیان عقد مودت بست و شرح آن پایین تر بیاید، هنگام مرگ یزدگرد دوم هنوز هفتالیان بمرزهای ایران نرسیده بودند ( مارکوارت، ایران شهر، ص ۵۷).

این ملکه با اسم و لقبش بانبشنان بانبش<sup>۱</sup> (ملکه ملکه‌ها)<sup>۲</sup> بحروف پهلوی در آن کنده شده است. این بانو تاجی بر سر دارد، که بر فراز آن گیسوانش بشکل گویسی بانوار کوچکی بسته شده است، گوشواره، که دارای سه مروارید است، در گوش و گلوبند مرواریدی در گردنش دیده می‌شود و گیسوان مجعدش بچندین رشته بافته و فروهسته است.<sup>۳</sup>

در روایات ایرانی از احساسات مذهبی و معلومات پیروز راجع بدیانت مزدپرستی بتفصیل سخن رفته است، پس میتوان حدس زد، که روحانیون زردشتی او را بسیار محترم می‌شمردند<sup>۴</sup>، بعلاوه رهام نامی از دودمان مهران، که سرپرست او بود و یکی از مقتدرترین صاحبان مناصب بشمار میرفت، او را یاری میداد. رهام بجنگ هر مزد شتافت و او را شکست داد. هر مزد اسیر شد. بنا بر روایت الیزئوس رهام او را کشته، پیروز را بتخت نشانید<sup>۵</sup>

سلطنت پیروز (۸۴-۴۵۹) چندان باسایش<sup>۶</sup> نگذشت. دفاع از سرحدات شمال و مشرق مستلزم اعمال نظامی بود و قحطی مطلوبی<sup>۷</sup>، که در اثر خشکسالی پدید آمد، بر مصائب جنگ افزود. اقداماتی، که پیروز برای جلوگیری از قحطی نموده، در روایات مذکور است. گویند از قسمتی از خراج چشم پوشید و برای

### ۱- Banbishnan Banbishn

۲- چنانکه هر تسفلد گوید این عنوان ملکه می‌رساند، که در این فاصله دینگک زمامدار قدرت سلطنتی بوده است.

۳- Mordtmann مردتمان، مجله شرقی آلمان، ۲۸، ص ۲۵۱ و بعد ۳۱۹، ص

۵۸۲، هر تسفلد پایکولی، ص ۷۵ و لغت شماره ۲۶۲ و ۶۳۶.

۴- طبری، ص ۸۷۲، نلدک، ص ۱۱۸، یادداشت ۴.

۵- الیزه، لانگلو، ۲، ص ۲۴۸.

۶- بروایت مورخان عرب ۷ سال طول کشید.

توزیع ذخائر گندم قراری گذاشت<sup>۱</sup>. در نامه‌ای که بر صوما<sup>۲</sup> اسقف عیسوی به آکاس<sup>۳</sup> جائلیق در حدود سال ۴۸۵ نوشته است<sup>۴</sup>، اشاره می‌کند، که مدت دو سال است، ولایات شمالی دچار قحطی سخت است<sup>۵</sup>.

در زمان سلطنت پیروز یهودیان گرفتار قتل و آزار شدند و سبب آن انتشار این خبر بود، که یهود دوتن از موبدان زردشتی را زنده پوست کنده‌اند. این کشتار ظاهراً در شهر اصفهان، که آنوقت هم مثل امروز مسکن جماعت کثیری از بنی اسرائیل بود<sup>۶</sup>، شدت فوق‌العاده یافت.

عالم مسیحیت در آن موقع راجع بیکمی از مسائل اصولی خود در مجادله شدید افتاده بود. نسطوریان معتقد بودند، که مسیح دو طبیعت مجزا از یکدیگر داشته، یکی انسانی دیگر ربانی، و حال آنکه (یعقوبیان) قائل بودند، که این دو طبیعت در ذات مسیح وحدت یافته است.

نسطوریان و یعقوبیان اگرچه بر ضد آریائی‌ها، که مورد تفر هر دو آنها بودند، متحد شده بودند، لکن در عین حال کینه شدیدی نسبت بیکدیگر داشتند. این مشاجره در مکتب‌الرها، که عیسویان ایران در آنجا علم الهی می‌خواندند، شدت فوق‌العاده داشت و چون ایبس<sup>۷</sup> استاد مشهور این مکتب، که از نسطوریان غیور بود، در سال ۴۵۷ وفات یافت، فرقه مخالف غلبه کرد و علمای نسطوری از آن شهر اخراج شدند. در میان ایشان چند نفر طلبه جوان بود، که مخالفین آنها را القاب توهین‌آمیز داده بودند، از قبیل «خفه‌کننده پشیز» یعنی مفتخور و «نوشنده

۱- طبری، ص ۸۷۳، نلدکه، ص و بعد. مقایسه شود با بالاتر ص ۲۰۱.

۲- Barsauma

۳- Acace

۴- پایین تر را ببینید.

۵- لایور، ص ۱۴۲ و بعد.

۶- نلدکه، طبری، ص ۱۱۸، یادداشت ۴؛ حمزه چاپ گوتوالد، ص ۵۶،

ترجمه ص ۴۱.

۷- Ibas



چرکاب» و «خنزیر کوچک» و غیره، یکی از آنها لقبی داشت، که نوشتن آن شرم آور است». غیورتر از همه برصوما بود، که او را «شناور بین آشیانه‌ها» نامیده بودند و در مجمع موسوم به «راهزنی‌افز»<sup>۱</sup> (۴۹۹) با چنان حرارتی از اصول نسطوری دفاع کرد، که اساقفه اخراج او را خواستار شدند. بسیاری از این طلاب در ابران بمنصب اسقفی رسیدند. معاندینشان آنها را متهم بفسق و فجور و همه نوع خیانت کردند. برصوما، که ظاهراً آدمی جادطلب بوده و در هر حال شخصیتی مبرز داشته، تا اندازه‌ای مساعدت پیروز را جلب کرد، و جدی تمام هم بدیانت مسیح هم بشاهنشاه خدمتها کرد. پیروز بلاشک نه روحانیون لجوج و سوداوی عیسوی را دوست میداشت، نه دیانت آنها را محترم می‌شمرد، لکن میدید که از اصول نسطوری استفاده سیاسی بسیار می‌توان برد، زیرا عیسویان ایرانی را از هم کیشان آنها که در آنسوی سرحد غربی ایران بودند، دور میکرد. وقتی امپراطور زنون<sup>۲</sup> سیاستی پیش گرفت، که مذهب یعقوبی را در زیر پرده بی‌طرفی پنهان مینمود، یعنی وانمود کرد، که از دو مذهب فوق هیچیک را تقویت نخواهد کرد، برصوما که در این وقت مطران نصیبین و مفتش افواج سرحدی شده بود، با اتفاق چند نفر از مطرانهای دیگر انجمنی در نصیبین تشکیل دادند. در این انجمن چنین تصمیم گرفته شد، که جائلیق موسوم به بابوائی<sup>۳</sup> را خلع کنند، چه عدم کفایت او مشهور خاص و عام بود. بابوائی در عوض برصوما و پیروان او را تکفیر کرد. مجادله شدت یافت و عاقبت بابوائی محبوس شد و او را بانگشت بنصر آویزان کردند و آنقدر تازیانه زدند تا مرد. بین برصوما و رفیق او آکاس ( «خفه‌کننده پشیز» ) هم، که پس از بابوائی بمقام جائلیق رسید. توافق کاملی وجود نداشت. برصوما به بهانه‌های گوناگون از حضور در مجمعی، که آکاس میخواست در سلو کیه منعقد کند، عذر آورد.<sup>۴</sup>

۱- le brigandage d.Ephese

۲- Zenon

۳- Babowai

۴- لا بور، ص ۱۴۴ - ۱۳۱.

\* \* \*

دولت بیزانس در قرن پنجم گرفتار اغتشاشاتی بود، که در اثر هجوم اقوام وحشی پیش می‌آمد و چندان از برای ایران خطر نداشت و چنانکه دیدیم ساسانیان نیز با هجوم وحشیان سروکار داشتند<sup>۱</sup> و فارغ نبودند.

پیروز در آغاز سلطنت خواست کیداریان را بتأدیه خراج مجبور کند کیداره پادشاه این قوم امتناع ورزید و مجدداً جنگ در گرفت. در تواریخ مذکور است، که پادشاه ایران با کونگخاس<sup>۲</sup> پسر و جانشین کیداره از طریق صلح پیش آمد و پیشنهاد کرد، که خواهر خود را بزنی باو بدهد<sup>۳</sup>. بهر حال جنگ مداومت یافت.

پیروز قیصر روم را دعوت کرد، که باو مبلغی کمک کند، شاید بر کیداریان غالب آید و تهاجمات قوم ساراگور<sup>۴</sup> و اقوام وحشی دیگر را، که از معابر قفقاز داخل گرجستان و ارمنستان شده بودند، دفع نماید، اما ظاهراً این تقاضای متوالی اجابت نیافت. با وجود این پیروز بطور قطعی کیداریان را مغلوب کرد و آنان به هدایت کونگخاس هجرت کردند و در قندهار ساکن شدند. اما قوم دیگری موسوم به هفتالیان<sup>۵</sup>، که از ایالت کانسوی چین آمده بودند، به نواحی تخارستان، که تازه

۱- راجع بروابط ایران با اقوام شرقی در زمان سلطنت پیروز در تفحصات مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۵ و بعد.

#### ۲- Kungkhas

۳- احتمال میتوان داد، که این مطلب افسانه باشد. پیروز بجای خسواهرش زن دیگری را برای کیداره فرستاد و باین ترتیب او را گول زد. این یکی از قصص رایجه در ایران است (مثلاً مقایسه شود. با حیا، که آمازیس فرعون مصر در حق کمبوجیه بکار برد، هرودوت، کتاب ۳، بند ۱). همین حکایت راجع بخسرو اول در روابطش با خاقان ترک نقل شده است. در مارکوارت، ایرانشهر، ص ۵۷، یادداشت ۴.

#### ۴- Saragure

۵- هفتالان Heftsalan در بندهشن ایرانی (انکلساریا، ص ۲۱۵، سطر ۷ و ۹) بادمی Hep't'al، فارسی هیتل Hetal، عربی هیطل Haital؛ مقایسه شود با بیلی،

کیداریان از آنجا رفته بودند، هجوم آوردند. هفتالیان را، که «هونهای سفید» نیز نامیده‌اند، نمیتوان تحقیقاً از اقوام هون شمرد<sup>۱</sup>. به روایت پروکوپیوس این طایفه از حیث سفیدی پوست و زندگی مدنی با اقوام هون اختلاف داشته‌اند. پیروز با این دشمن جدید شروع بجنگ کرد و مغلوب و اسیر شد. ناچار شهر طالقان را، که قبل از غلبه او بر کیداریان شهر سرحدی مستحکمی بود، تسلیم کرد و متعهد شد که از آنجا تجاوز نکند و هم مجبور شد بوعده پرداخت غرامت جنگ، آزادی خود را بخرد. پسرش کواذ دو سال بعنوان گروگان در دربار پادشاه هفتالیان ماند، تا تمام مبلغ پرداخته شد<sup>۲</sup>. بعد پیروز با وجود ممانعت سپاهبند و هرام مجدداً با هفتالیان وارد جنگ شد<sup>۳</sup>.

→  
بولتن شرقی، ۶، ۴ (۱۹۳۲)، ص ۹۴۶ و بعد چند سکه از هفتالیان را می‌شناسیم، که روی آن خطوطی با حروف کوشانی، که از الفبای یونانی مشتق شده، منقوش است. چند سکه هم بخط هندی معروف به براهمی Brahmi است. دک یونکر H.F.l. Junker، خطوط مسکوکات هفتالی - Die heph talilitischen Munzinschriften (گزارش اکادمی پروس، ۱۹۳۵، ص ۶۴۱ و بعد).

۱- بنا بر قول مارکوارت (ایران‌شهر، ص ۵۵، یادداشت ۸) خونیان ابتدا با اسم «هون سفید» خوانده میشدند و این عنوان به بعد هفتالیان اطلاق شده است.  
۲- بنا بر استیلیتس دروغی، پیروز دوبار پس از شکست در جنگ اسیر هفتالیان شده است اما ظاهراً این مطلب غلط است.

۳- در منابع عربی و فارسی، که بدخودای نامگ منتهی میگردند، اسم این پادشاه اخشنوار Akhshunyar، اخشوان Akhshuvan، یا خشنواز Khushunvaz آمده است، و نام اصلی او در خط عربی تحریف گردیده است. در بندهش ایرانی (انکساریا، ص ۲۱۵) این اسم بخط پهلوی دیده میشود و ظاهراً شبیه خشنواز Khshunvaz است، اما چون آن عبارت در فصلی از بندهش واقع شده، که اکثر مطالب آن مأخوذ از نگارش‌های مختلف فارسی و عربی خودای نامگ است، (کریستنسن، کیانیان، ص ۶۵ - ۶۱) بنا بر این کلمه مذکور را هم نمیتوان معتبر شناخت. چنین بنظر می‌آید، که در زیر همه این تحریفات، کلمه را خشیون Khshuvan، که در سفندی بمعنی «شاه» است، پنهان باشد. این حدس از مولر است (متون سفندی، ج ۱، ص ۱۵۸، یادداشتها) مقایسه شود با هنینگ، کتاب دعا و اعتراف ص ۹۵.

لشگرکشی در سال ۴۸۴ عاقبتی بسیار وخیم یافت<sup>۱</sup>. سپاه ایران، که در بیابانی پیش می‌رفت، کاملاً مغلوب دشمن، بلکه معدوم شد. پیروز بقتل رسید و جسد او هرگز بدست نیامد. بموجب روایات مورخین عرب و ایران این شاهنشاه با بسیاری از سربازانش در حفره‌هایی افتادند، که پادشاه هفتالیان کنده بود. راست یا دروغ این روایت بسیار قدیم است، زیرا لازارفرپی، که از مؤلفین معاصر او بوده، بآن قصه اشاره کرده است<sup>۲</sup>. یکی از دختران پیروز بدست پادشاه هفتالیان افتاد، که او را به حرم خود فرستاد. هفتالیان داخل مملکت ایران شدند و چندین ایالت را با شهرهای مروالرود و هرات تصرف کردند و خراجی سالیانه بر ایرانیان تحمیل نمودند<sup>۳</sup>.

مقتدرترین نجبای ایران دو تن بودند، یکی زرمهر یا سوخرا از خانواده بزرگ قارن<sup>۴</sup>، که اصلاً شیرازی و حکمران ایالت سگستان بود و لقب هزارفت

۱- در باب جنگ پیروز با هفتالیان افسانه‌های عامیانه چندی مذکور است. مثلاً گویند پیروز سوگند خورده بود از سرحد دولتین نگذرد و برای اینکه قسم خود را نشکند، سنگی را که علامت مرز بود پیشاپیش لشگر بحرکت آورد. (یا بروایت دیگر بسوسیله پنجاه فیل و سیصد مرد جنگی برجی را که بهرام پنجم برای نشانه سرحد ساخته بود، در جلو سپاه بحرکت درآورد.) در روایات ایرانی جنگ پیروز با هفتالیان حکایت قدیمی زوپورس Zopyros نیز داخل شده است که ابن قتیبه، عیون الاخبار، چاپ قاهره، ج ۱، ص ۱۱۷ و مابعد. (بنابر روایت سیرالعجم) و طبری، ص ۸۷۸ و ۸۷۵، نلدکه ۱۲۸ و بعد و ۱۲۴ و یادداشت ۱؛ مقایسه شود با گابریلی، مجله ایتالیائی مطالعات شرقی، ۱۳، ص ۲۵۹ و مابعد.

۲- لانگلو، ج ۲، ص ۳۵۱.

۳- رز مارکوارت، ایران شهر، ص ۶۳-۶۰.

۴- چنین بنظر می‌آید، که سوخرا نام خانوادگی شاخه‌ای از دوده‌کارن بود، که زرمهر نیز بدان منصوب بود؛ رز نلدکه، طبری، ص ۱۲۵، یادداشت ۳ و ص ۱۴۵، یادداشت ۲.

داشت، دیگر شاهپور، که از مردم ری و خاندان مشهور مهران بود<sup>۱</sup>. لازار فریسی حکایت می‌کند، که این دو سردار با لشکر بسیار در ابریری و ارمنستان بجنک مشغول بودند و همینکه خبر مرگ پیروز با آنها رسید، معجلاً به تیسفون شتافتند، تا نفوذ خود را در انتخاب پادشاه جدید بکار ببرند. ولش برادر پیروز انتخاب شد و در زمان سلطنت این پادشاه فرمانروای حقیقی ایران زرمهر بود. او با وهن میکرانی<sup>۲</sup> رئیس یاغیان ارمنی صلح کرد. ارمنیان می‌توانستند از موقع استفاده کنند و شرایط صلحی، که وهن تحصیل کرد، نشان می‌دهد، که عیسویان متعصب‌تر از زردشتیان بوده‌اند، زیرا نه فقط وهن آزادی کامل دیانت مسیح را طلب کرد، بلکه درخواست نمود که دیانت زردشت در ارمنستان ملغی شود و آتشکده‌های آنجا را خراب کنند<sup>۳</sup>. پس از تحصیل مطالب فوق، وهن با زرمهر مساعدت کرد تا زریر (بزبان ارمنی زاره) برادر پیروز و ولش را، که مدعی سلطنت بود، مغلوب و بکوهستان متواری نمودند و در آنجا زریر دستگیر و مقتول شد<sup>۴</sup> و وهن مرزبان ارمنستان گردید.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی

→

این نام را مورخان عرب و ایرانی بطور مختلف ذکر کرده‌اند. (سوخر، سوخران، سوخر سوخرای و غیره) شکل پهلوی آن سوخرگگ Sokhragh یا شاید Sokhral یا Sokhrae می‌باشد. (رک نلدکه، مطالعات ایرانی، ۱، گزارش شعبه ادبی آکادمی امپراطوری علوم وین، ۱۸۸۸، ص ۴۱۳ و ما بعد.)

۱- طبری، ص ۸۷۸، نلدکه، ص ۱۲۷ و بعد. لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۳۲۶.

۲- لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۳۵۲؛ طبری، ص ۸۸۵، نلدکه ص ۱۳۹.

### ۳- Vahan

۴- لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۳۶۵.

۵- لازار، لانگلو، ج ۲، ص ۴۴۳ و بعد. پروکوپوس ولش و جاماسب، پسر پیروز را با هم اشتباه نموده و کواذ را جانشین بلا فصل پیروز دانسته است در باب وقایع ارمنستان در سالیهای ۸۵-۸۴ و شخصیت وهن رک پیترس سوسنیک مقدس «Sousanik» در Analecta Bollandiana (۱۹۳۵) ج ۳، ص ۲۷۸ و بعد.

موقع خیلی سخت بود. ایران بواسطه تسلط پادشاه هفتالیان دچار خواری و خفت شده بود. بهمین مناسبت سردار ایرانی موسوم به گشنسپداذ ملقب به نخوارگ<sup>۱</sup> که زرمهر اورا مأمور مذاکره با ارمنیان نموده بود، در ضمن صحبت باو هن چنین گفت: «او (یعنی پیروز) کشوری چندان بزرگ و آبادان و مستقل را تسلیم هفتالیان کرد و تا تسلط این طایفه باقی است، کشور ایران از قید عبودیت و زنجیر هولناک اسارت نجات نخواهد یافت<sup>۲</sup>». بهترین افراد سپاه هلاک شده بودند و دولت در خزانه خود پولی، که حقوق سپاهیان را کافی باشد، مورخان ایران برای حفظ آبروی قوم خود قصه ای ساخته اند، که زرمهر از پادشاه هفتالیان انتقام کشید و عاقبت با آن طایفه صلحی شرافتمندانه کرد، زیرا پادشاه هفتالیان مجبور شد، که تمام غنائمی را که در جنگ اخیر از پیروز گرفته بود، پس بدهد و دختر او را نیز مسترد دارد، اما در حقیقت این دختر مسترد نشد و پادشاه هفتالیان از او دختری پیدا کرد، که بعد زوجه کواذ اول پادشاه ساسانی گردید<sup>۳</sup>.

ولاش ظاهراً مردی نیک نهاد و خوش نیت بود، که قصد داشت ملت را خوشبخت کند. حکایت کنند که چون از ویرانی مزرعه آگاه می شد، دهقان را مجازات می نمود، زیرا می گفت او با روستاییان چندان همراهی نکرده است، تا بعلت فقدان وسائل معاش ناچار ترك اوطان گفته اند<sup>۴</sup>. مؤلفین عیسوی<sup>۵</sup> نیز از نیات حسنه و سلامت نفس و لاش تمجید کرده اند. با وجود این و لاش مردی نبود، که کشور ایران در آن وقت بوجود او احتیاج وافر داشت. ناخرسندی بزرگان

۱- رذ ص ۳۶-۳۵.

۲- لازار، لانکلوا، ج ۲، ص ۵۷.

۳- نلدکه، طبری، ص ۱۳۵، یادداشت ۳. منابع آن عصر از این جنگ و انتقام

هیچ ذکری نکرده اند.

۴- طبری، ص ۸۸۳، نلدکه، ص ۱۳۴.

۵- رذ میثلا میشل سریانی ترجمه شاپور، ج ۲، ص ۱۵۱.

تعمیم یافت<sup>۱</sup> و پس از چهار سال سلطنت ولاش را خلع و کور کردند و کواذ پسر پیروز را بر تخت سلطنت نشانیدند (۴۸۸).

بلاشك محرك اصلی این انقلاب زرمهر بوده است<sup>۲</sup>، که ظاهراً مصالح سیاسی در نظر داشته زیرا کواذ چندین سال پس از شکست پیروز نزد پادشاه هفتالیان بعنوان گروگان بسر برده بود و روابط نیکویی با آن طایفه داشت. ایرانیان امید داشتند، که انتخاب او از فشار هفتالیان بکاهد. ظاهراً پس از نصب کواذ با وجود اینکه کمافی السابق هفتالیان از ایران خراج می گرفتند<sup>۳</sup>، در روابط آنها سهولتی ایجاد شد.

۱- در کتاب منسوب به استیلیس آمده است، که ولاش پول برای پرداختن باشگر نداشت و روحانیون زردشتی را نسبت بخود خشمگین کرده بود، «چون در نقض قوانین زردشتی می کوشید، و می خواست در شهرها گرما به بسازد». در کتاب «سلطنت کواذ اول» (ص ۵۳، یادداشت ۲) نسبت بصحت این روایت، در آن قسمت که مربوط به ساختن حمامهاست، اظهار تردید کرده ایم، معذالک باید گفت، که این مسئله در آن عصر شهرت داشته است. در کتاب منسوب به استیلیس آمده است، که کواذ اول پس از فتح آمیدا، چون در آن شهر گرما به های یونانی را دید، فرمود در همه شهرهای ایران هم نظیر آنرا بسازند. در نظر زردشتیان استحمام در آب گرم گناه محسوب میشد (اردای ویرانامگ)، معذالک چنین پیدا است، که اوستای ساسانی استحمام آب گرم را مجاز کرده باشد، بشرط آنکه در حفظ پاکی آتش احتیاطات مخصوصی مرعی شود (دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۷، فقره ۱ بنابر دزدسرزدنسک).

۲- بنابر بعضی از منابع مأخوذ از روایت خودای نامگ کواذ در موقع جلوس طفل بوده است، ولی این مطلب خالی از صحت است؛ بنا بر روایت مالالا Malala و فردوسی کواذ در سن ۸۲ یا ۸۵ سالگی پس از ۴۳ یا ۴۵ سال سلطنت درگذشت. (مالدک، طبری؛ ص ۱۴۳، یادداشت ۱).

۳- دینوری (و نهاییه)؛ فردوسی.

۴- پروکوپئوس مدت تسلط هفتالیان را بر ایران دو سال میدانند و بعقیده او کواذ

در زمان سلطنت ولاش، بر صوما در دربار تقرب داشت و سفری بقسطنطنیه کرد تا جلوس ولاش را رسماً اعلام کند و هنگام مراجعت مأموریتی از طرف پادشاه باو محول و ناچار چندی برای تصفیه امور سرحد در نصیبین ماند و این مأموریت را بهانهٔ جدیدی قرار داد، برای اینکه در انجمنیکه آکاس دعوت کرده بود، حاضر نشود. معذک مجمع مسزبور در سلوکیه منعقد شد، اما فقط دوازده اسقف در آن شرکت کردند. بعضی از آنها مانند گابریل اسقف هرات از راه بسیار دور آمده بودند. سه قانون مهم در آنجا بتصویب رسید و اصول مذهب نسطوری مذهب قطعی و منحصر عیسویان ایران شد. رهبانان را در اجراء مراسم دینی از رقابت با کشیشان منع کردند و بروحانیون قدغن نمودند، که نذر تجرد نکند، زیرا که احتراز از زن فقط برای صومعه نشینان مجاز بود. این تصمیم اخیر نیز قدمی در راه موافقت با مزداپرستان بود، که بسیار از عزوبت و تجرد متنفر بودند. بر صوما برحسب میل پیروز «مثل همهٔ ایرانیان» زن اختیار کرد. برای این مادهٔ سوم از تصمیمات انجمن سلوکیه، موجبات اختلافی نیز ذکر کردند و اهمیت این ماده سوم را که تحریم تجرد باشد، با دلایل بسیار بیان نمودند و گفتند: رسم قدیم که اجتناب از مزاجت بود، «باعث رواج فحشاء و منکسر شده، تیر استهزاء بیگانگان را بجانب نصاری جلب می‌نمود». مقصود از بیگانه ایرانیان است.

→  
آنقدر توانایی یافت، که توانست ازادای خراج امتناع ورزد. چنانکه دیدیم پروکوپوس از چهار سال سلطنت بلاش ذکری نکرده است. در واقع چنین بنظر می‌رسد، که ایران تا زمان خسرو اول خراجگزار هفتالیان بود. زیرا سکه‌های نقره از بلاش و کواذوخسرو اول یافته‌اند، که روی آنها بخط کوشانی و هفتالی نوشته شده است و بنا بررای مارکوارت (ایران‌شهر، ص ۶۳-۶۲) این سکه‌ها برای تأدیه خراج هفتالیان ضرب می‌شده است. مقایسه شود با کتاب یونکر راجع بمسکوکات هفتالیان، گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۰ ص ۶۵۶ و مابعد.



و چیز دیگر، که عیسویت مشرق را از عیسویت غرب جدا میکرد، تأسیس مکتب روحانیان در نصیبین بود. پس از آنکه مکتب الرها کاملاً دستخوش عقاید نسطوری شد و بامر زنون امپراطور منحل گردید، بر صوما این مدرسه را تأسیس کرد. علامه نرسس<sup>۱</sup> مشهور به «مبروس» بریاست مکتب نصیبین انتخاب شد و این مکتب از آن بیعد مرکز اصول نسطوری محسوب گردید. مرگت بر صوما و فوت خلیفه جاثلیق آکاس، که در حدود ۴۹۵ اتفاق افتاد، نشانه ختم یکی از مهمترین ادوار عیسویت ایران است.<sup>۲</sup>

برای توضیح روابط بین عیسویت و دیانت رسمی ایران در قرون چهارم و پنجم بدکر عباراتی چند از زاخو مبادرت می‌ورزیم.<sup>۳</sup> عیسویت در عهد ساسانی همیشه، حتی در سخت‌ترین دوره‌های زجر و تعدی، مجاز بوده است، اگرچه گاهی بعضی از جوامع عیسوی در شهرها و دهات دستخوش آزار عمال ایرانی میشده‌اند. عیسویان اصول دینی خود را در انجمنهایی که در سنوات ۴۱۰ و ۴۲۰ در پایتخت کشور ایران تشکیل یافت، با حضور دو نفر نماینده دولت امپراطوری بیزانس برقرار نمودند، که یکی ماروثا اسقف میافارقین (میفرقط)<sup>۴</sup> بود و دیگری آکاس اسقف آمیدا<sup>۵</sup> افرعت<sup>۶</sup> خطب و مواعظ خود را در سخت‌ترین ایام جور و تعدی، که نسبت بعیسویان در زمان شاهپور دوم جاری بوده، نوشته است و معذالك اثری

#### ۱- Narses

۲- لا بور، ص ۱۵۲-۱۴۳.

۳- راجع بوضع حقوقی عیسویان در دولت ساسانی، گزارش‌های سمینار السنه شرقیه، ج ۱۰، جزوه ۲، ص ۷۲ و ما بعد.

Von den rechtlichen Verhältnissen der Christen im  
Sassanidenreich. Mitteilungen des Seminars für Orientalische  
Sprachen.

#### ۴- Maipherqat

۵- در باب آکاس رک لا بور، ص ۱۰۱، ۹۳، ۸۹ و بعد.

#### ۶- Aphraat

در این رسالات دیده نمی‌شود، حاکی از اینکه اجراء مراسم دیانت عیسوی در آن عهد بطور عادی و بدون مانع جریان نداشته باشد. فشار همیشه متوجه علمای دین مسیح بوده، اما هیچ گفته نشده است، که عامه عیسویان را زجر یا مجبور بارتداد نموده باشند. ظاهراً عیسویان چه در کشور ایران چه دولت امپراطوری روم، در روابط حقوقی بین خود، تابع قانون سربانی و رومی موسوم به<sup>۱</sup> بوده‌اند، که ظاهراً آنرا با عرف محل وفق میدادند<sup>۲</sup>. کشتارهای بزرگ ندرتاً اتفاق می‌افتاد غالباً عیسویان میتوانستند بآرامی در تحت هدایت معنوی جاثلیقان و اسقفان خود زیست کنند.

\* \* \*

کتاب اعمال شهدا از این حیث، که حاوی مطالبی راجع بحقوق جزائی و بطور کلی تشکیلات عدلیه آن زمان می‌باشد، مخصوصاً جالب توجه است. پس از آنکه باستمانت تألیف عالمانه دکتر لایبور مجادلات بزرگ مذهبی قرون چهارم و پنجم را اختصاراً ذکر کردیم، بسیار طبیعی است، که در اینجا مواردی را، که در دسترس هست، برای توضیح این مطالب جمع کرده بنگاریم.

عموماً عدالت در ایران باستان مقام بسیار جلیلی داشته و از زمان هخامنشیان قرائن کافی در دست هست، که پادشاهان جداً مراقب حسن جریان قوه قضایی و درستکاری قضات بوده‌اند. در زمان ساسانیان هم نام قاضی احترامی بسزا داشته و مردمانی مجرب و عادل را برمسند قضایی نشاندهند، که احتیاج بمشورت نداشته باشند و طریقهرومیانرا استهزا می‌کردند، که در پشت سر قضات جاهل، اشخاص فصیح و دانشمند قرار میدادند، که در مواضع حقوقی فتوا دهند<sup>۳</sup>.

#### ۱- leges Constantini Theodosii Leonis

۲- زاخو، ص ۸۵ و ما بعد:

۳- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۵ و ما بعد دینکرد (کتاب هشتم، فصل بیستم، فقره ۷۴ بر روایت از نکاذم نسک) نیز گوید که شایسته منصب قضا کسی است، که از قانون آگاه باشد. در هوسپارم نسک شرح مفصل تری از وظیفه عدالت قاضی و واجبات دینی این منصب مسطور بوده است.

چنانکه دیدیم وظیفه میانجی و حکم - شاید منحصرأ در اموریکه مربوط به نژادگان باشد - یکی از هفت منصب موروث دودمانهای ممتاز بشمار می رفته است<sup>۱</sup>، اما از آنجا که طبیعت دین پارسی مقرر است، که دین و اخلاق با حقوق بمعنی قضائی، متحد است، قوه داوری بمعنی اخص بسایستی متعلق بسروحانیان باشد، بعلاوه روحانیان همه علوم را بخود تخصیص و انحصار داده بودند. قضات = داذوران را در ردیف دستوران و موبدان و هیربدان نام برده اند. رئیس کل داذوران را «قاضی دولت» یا شهرداذور یا داذورداذوران<sup>۲</sup> می گفتند. یکنفر ملقب به آیین بد (که رئیس محافظین عادات رسوم بشمار می رفت) ظاهراً کارهای قضایی انجام میداده است<sup>۳</sup>. محاکم هر ناحیه را یکنفر قاضی روحانی اداره میکرد و بطور کلی مراقب بود، که احکام و اعمال رؤسای غیر روحانی ناحیه نیز کاملاً موافق عدالت باشد. از مامورین عالیرتبه نواحی، که اختیار قضایی داشتند، یکی سرشورزدارینگ<sup>۴</sup> یا مستمع روحانی و دیگر دستورهمداذ بوده است<sup>۵</sup>. هرقریه یک رجع قانونی فروتری داشته، که ریاست آن بادهقان یا قاضی مخصوصی بوده، که بآن قریه میفرستاده اند. گاهی از حکام صلح شاهریشت<sup>۶</sup> نام برده شده است<sup>۷</sup>، لیکن راجع بعمل و حدود اختیارات این مامورین

۱- بالاتر ص ۱۲۸ را نگاه کنید.

۲- وادیای «سورسخون». شهرداذوری داذوران (ص ۴۴، ۶۵ و ما بعد، ۸۵ و ما بعد) ظاهراً از ترکیب دو اصطلاح شهرداذور و داذوری داذوران اشتهاً بوجود آمده است.

۳- برون، منتخب اعمال شهدای ایران، ص ۲۱۳.

#### ۴- Sroshavarzdarigh

۵- هوفمان، ص ۵۱- هوفمان اصطلاح دستورهمداذ را چنین معنی کرده است: «کسیکه قدرت قضایی او مانند دستور است». اگر این قول هوفمان را بپذیریم، باید گفت، که دستور کارهای قضایی را عهده دار بوده است. نلدکه (طبری، ص ۴۳۸) این لفظ را دست برهم یعنی «کسیکه دستها را متصل میکرده است» خوانده است. به قیده من قول هوفمان را باید ترجیح داد.

#### ۶- Shahrishht

۷- یعقوبی، رک بالاتر اوایل فصل ششم.

اطلاعی نداریم. بموجب کتاب اوستایی سنکاژوم نسک<sup>۱</sup> بین قضاتی، که ده، یازده، دوازده، سیزده، چهارده، پانزده سال علم فقه تحصیل کرده باشند: امتیازی قائل شده‌اند، ظاهراً تصدیقات واحکام حقوقی هر يك از آنان برحسب درجه اعتبار مختلفی داشته است. قوه قضایی لشگری بیک قاضی مخصوص ملقب به سپاه‌داوور<sup>۲</sup> محول بود. از آن گذشته میتوان حدس زد، که بسیاری از مأمورین قضایی، که مناصب مخصوصی داشتند، موبد یا هیربذ بوده‌اند، چنانکه میدانیم هیربذان گاهی به عنوان قضاوت فتوایی میداده‌اند.<sup>۳</sup>

قوه عالیہ قضایی بشاهنشاه اختصاص داشت و این فقط امر فرضی و نظری نبود، چه روایات متعدد موجود است، که بر عدالت‌خواهی پادشاهان ساسانی گواهی میدهد. گفتار پادشاهی قابل نقض نبود، بنشانه این نقض ناپذیری، چون پادشاه با کسی پیمان می‌بست، کیسه‌ای پر نمک می‌کردند و شاه مهرنگین خود را بر آن می‌نهاد.<sup>۴</sup> اگر کسی در مراجع عدلیه محلی بحق خود نمی‌رسید، همواره میتوانست بشاه رجوع کند و بمقصود خود برسد. لکن شاه دور بود و بسختی بحضور او نائل می‌شد، معذک چنین ذکر کرده‌اند، که اکثر پادشاهان ایران در بعضی مواقع مخصوص سوار اسب شده، بر بالای می‌ایستادند و از آنجا همه جماعتی را، که در صحرا گرد آمده بودند، می‌نگریستند و به دعاوی رسیدگی میکردند و سبب این بود که: «چون پادشاه جایی بنشیند و آنجا بادهلیر و در بند و پرده‌دار بود، صاحب غرضان و ستمکاران مظلومان را باز دارند و پیش پادشاه نگذارند»<sup>۵</sup>.

۱- دینکرد. کتاب هشتم، فصل ۴۳، قفره ۹.

۲- هوشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۳۶.

۳- مسعودی، مروج، ج ۲، ص ۱۵۶.

۴- فوستوس بیزانس، لانگلو، ج ۱، ص ۶۹-۲۶۸؛ پروکوپیوس؛ جنگ ایران،

کتاب اول، بند ۴، رذ پاتکانیان؛ مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۳.

۵- نظام‌الملک، سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۱۰، ترجمه ص ۱۲ (مقایسه شود با برون،

مجله پادشاهی، ۱۹۰۰، ص ۲۲۰).

علاوه بر این چنین معلوم است، که پادشاهان نخستین ساسانی سالی دوبار در اعیاد نوروز و مهرگان بارعام میدادند<sup>۱</sup> و ورود همه کس را از خرد و کلان آزاد میفرمودند. چند روز قبل از طرف شاه اعلام میشد، که بارعام خواهد داد، تاشاکی و متشکی عنه خود را برای جواب دادن آماده کنند. پس آنگاه پادشاه بموبد [ان موبد] امر میداد، که مردمانی امین و مطمئن در مدخل قصر قرار دهد، تا کسی از دخول متظلمان ممانعت نکند و اعلام می نمود، که هر کسی در این موقع مانع شود، از اینکه مظلومی شکایت خود را عرض کند، نسبت بخدا و پادشاه مرتکب گناهی عظیم شده و از امان قانون محروم خواهد بود. پس آنگاه مردان را داخل می کردند؛ نخست بشکایاتی، که طرف آن شخص پادشاه بود، رسیدگی می نمودند. شاه موبدان موبد و [ایران] دبیرید و نگاهبان کل آتشکده‌ها (هیربندان هیربند) را احضار میفرمود و سپس برمیخواست و از تخت فرود میامد و پیش موبدان موبد بدآوری بدو زانو می نشست و می گفت «هیچ گناهی نیست نزد خدایتعالی بزرگتر از گناه پادشاهان و حق گذاردن پادشاهان نعمت ایزد تعالی نگه داشتن رعیت است و داد ایشان دادن و دست ستمکاران از ایشان کوتاه کردن»، پس چون پادشاهی راه بیداد سپارد، زبردستان او خود را در خراب کردن آتشکده‌ها و شکافتن دهنه‌ها<sup>۲</sup> مجاز خواهند دانست و این عبارت را بر زبان جاری می کرد: «من که بنده ناچیزی بیش نیستم در برابر تو قرار گرفته‌ام چنانکه تو فردا در برابر خدا قرار خواهی گرفت: اگر تو جانب خدا نگاهداری، خدا نیز جانب تو نگاهدارد، اما اگر جانب داری از شاه کنی خدا ترا کیفر دهد». موبدان موبد در پاسخ می گفت: «اگر خدا سعادت بندگان خود را بخواهد، بهترین مرد مملکت را برای آنها انتخاب میکند و اگر مشیت او تعلق گرفته باشد، که منزلت پادشاه را بنمایاند، کلماتی بر زبان او جاری میکند شبیه آنچه تو آلان بر زبان رانیدی». سپس بدعوی رسیدگی می کردند، اگر

۱- رلدس ۲۰۰ - ۱۹۶ این ترجمه.

۴- عبارت «دزدیدن کفن مردگان از تابوتها» متعلق به عقاید اسلامیت.

حکم بقصور پادشاه صادر میشد، بایستی جبران و تدارك کند و گرنه شاکی راجس میکردند و او را مجازاتی عبرت‌انگیز نموده اعلام میکردند، که « اینست سزای کسی که خواسته است بشاه نسبت ظلم بدهد و بکشور زیان رساند ». پس از ختم این عمل قضایی پادشاه برمیخواست و بتفصیل خدا را شکر و ثنا میگفت. آنگاه مجدداً تاج بر سر می‌نهاد و بر تخت می‌نشست و از شاکیان دیگر دعوت می‌نمود، که شکایات خود را عرض کنند<sup>۱</sup>.

این روایت مسلماً تاحدی متکی باسناد تاریخی است، زیرا که ادعای روحانیون زردشتی را می‌رساند، که خود را در همه محاکم می‌خواستند قاضی و حکم جلوه دهند، حتی در دعوایی که طرف مقتدرترین شخص مملکت باشد. منابع تاریخی ما ضمناً خاطر نشان می‌کنند، که رسم مزبور را یزدگرد اول لغو کرد و او در نظر روحانیان زردشتی منفورترین پادشاه ساسانی است. در اعمال شهدا مذکور است<sup>۲</sup>، که در ابتدا رسم ساسانیان این بود، که هفتۀ اول هر ماه همه کس حق داشت نزد مأمورین دولت رفته، از ظلمی که درباره او شده شکایت کند و دعاوی خود را، که رسیدگی نشده باشد، بشاه عرض نماید. این رسم را یزدگرد دوم (نه یزدگرد اول) نسخ کرد و در تاریخ طبری نیز روایتی هست، که این نکته را تأیید می‌کند<sup>۳</sup>.

مبانی حقوقی عهد ساسانی کتاب اوستا و تفاسیر آن<sup>۴</sup> و اجتماع « نیکان » یعنی مجموعه فتاوی علمای روحانی بوده است<sup>۵</sup>. ظاهراً مجموعه قانونی بمعنی اخص وجود نداشته<sup>۶</sup>، لکن از خلاصه نسکهای اوستای ساسانی، که در کتاب

۱- جاحظ، تاج، ص ۱۶۳ - ۱۵۷؛ شرح مختصرتر در سیاست‌نامه نظام‌الملک،

چاپ شفر؛ ص ۳۹ - ۳۸، ترجمه ص ۵۶ و ما بعد.

۲- هوفمان، ص ۵۵.

۳- رک ص ۳۰۷ - ۳۰۶ این ترجمه.

۴- زند، رک بالاتر ص ۷۴ - ۷۳.

۵- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۵، فقره ۶۹.

۶- بارتمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۶.

دینکرد موجود است، چنین استنباط می‌شود، که چندین نَسک شامل مسائل حقوقی بوده است. خلاصه‌ای که در دینکرد است، از روی اوستای ساسانی و تفاسیر آن تشخیص شده و تاریخ آن ظاهراً عهد خسروان است. این تفسیر مشتمل بر تفاسیر قدیمتر بوده، که توضیحات جدیدی بر آن افزوده‌اند. بنابراین مطالبی، که راجع باصولی قضائی در دینکرد آمده، غالباً مأخوذ از آراء مفسرین قدیم است و طرز عمل قضائی زمان ساسانیان را معلوم می‌دارد.

قطعاتی که از کتاب فقهی ماذیگانی هزارداستان<sup>۱</sup> در دست است و بارتلمه بخشی از آن را ترجمه و شرح کرده است، در امور تملک و ازدواج و حقوق خانوادگی بطور کلی بحث می‌کند، که ما آنها را بفصل بعد ارجاع می‌کنیم. مؤلف آن کتاب گفته است که در دعاوی حقوقی رأی موبدان موبذ بردیگران تفوق داشته و از این عبارت استنباط می‌شود، که رأی او در حقوق جنائی نیز، که در اینجا مورد بحث ماست<sup>۲</sup>، فایق بوده و در این مورد هم فتوای موبدان موبذ بیش از سوگند تأثیر داشته و غیر قابل نقض بوده است.

در نسکهای نکاذوم<sup>۳</sup> و دزدسر نزد<sup>۴</sup> ذکر از محاکم مختلطی شده، که مرکب از قضات مختلف‌الدرجه بوده است. قانون برای احضار شهود مهلتی معین می‌کرده و مدت دعوی بوسیله نظامنامه ثابتی محدود بوده است.<sup>۵</sup> مقرراتی نیز برای جلوگیری از مردمان دغل و ستیزه‌کار، که دعاوی را بدر از امیکشانیدند و کارها را آشفته می‌کردند، وضع شده بود<sup>۶</sup> و نیز ممکن بود، که شخص از قضائی، که محض اجراء غرضی امور

۱- ر.ک بالاتر ص ۷۵.

۲- بارتلمه، حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۲۹ و بعد.

۳- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۵-۱۶.

۴- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۷-۲۱.

۵- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۲۲، فتره ۱۵-۱۲.

۶- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۵، فتره ۲۷.

مشكوك را يقينی و امور يقينی را مشكوك جلوه داده باشد، شكایت کند.<sup>۱</sup> در صورتیکه نسبت بتقصیر یا بی تقصیری متهم شکمی واقع می‌شد، کار را بامتحان (ور)<sup>۲</sup> محول می‌کردند و این رسم بسیار اهمیت داشت.<sup>۳</sup> این امتحان از حیث شدت دارای درجات بود<sup>۴</sup> و آن را عادتاً بردونوع میدانستند «امتحان سرد» و «امتحان گرم»<sup>۵</sup>. مثلاً امتحان گرم (ورگرم یا گرموگک وریه) عبارت بود از عبور از میان آتش، که در داستان سیاوش پسر کیکائوس<sup>۶</sup> و داستان «ویس و رامین»<sup>۷</sup> و وصف آن بطور شاعرانه آمده است. نوع هیزمی، که در این امتحانها بکار می‌رفت، مطابق قواعد خاصی معین می‌شد و در ضمن اجرای امتحان تشریفات مذهبی نیز بعمل می‌آمد.<sup>۸</sup> در زمان شاهپور دوم آذربید پسر مهر سپند برای اثبات حقایق گفتار خود، بنا بر روایات موجوده، خود را موردنوع دیگر «ورگرم» قرارداد، یعنی فلز گداخته بر سینه خود ریخت.<sup>۹</sup> امتحان سرد (ورسرد) ممکن بود بوسیله شاخه‌های چوب مقدس بعمل آید. در این صورت آن را برسموگک وریه<sup>۱۰</sup> می‌نامیدند.<sup>۱۱</sup> يك نوع

مركز تحقیق و پژوهش علوم انسانی

۱- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۲۲، فقره ۱۰.

۲- Ordatlie

۳- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۴۲، فقره ۳، و مابعد (به نقل از سکاژم نسک).

۴- سکاژم نسک، دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۸، فقره ۶۵.

۵- ایضاً، کتاب هشتم، فصل ۴۲، فقره ۶.

۶- فردوسی، شاهنامه، چاپ وولرس؛ ص ۵۵۰ و بعد (بیت ۵۰۲ و بعد).

۷- ویس و رامین چاپ لپس W.N. Lees، ص ۱۳۶ و مابعد.

۸- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۲۰، فقره ۴۱.

۹- قطعات پهلوی، که وست بچاپ رسانیدم، فصل ۱۵ شایست نی شایست (۱۶۱۵)

متون پهلوی، ج ۱، ص ۳۷۶؛ شکند گمانیک و یزار، ۷۰۱۰ ( وست متون پهلوی، ج ۳، ص

۱۷۱)؛ دینکرد کتاب ۷، فصل ۵، فقره ۵۰۰ (وست، متون پهلوی، ج ۵، ص ۷۴) مقایسه

شود با بالاتر ص ۱۶۳.

۱۰- Baresmoghvarih

۱۱- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۱۹، فقره ۳۸ و فصل ۲۰، فقره ۱۲.



دیگر از امتحان بسیار قدیم، که در ضمن ایراد قسم اجراء می‌شد، نوشیدن آب گوگرد آلود بوده این رسم حتی در کتاب و نذیراد هم (۵۴۳۴ و مابعد) ذکر شده و اصطلاح سوگند خوردن، که امروز در زبان کنونی ایران بمعنی قسم یاد کردن، استعمال میشود و معنی تحت‌اللفظ آن «نوشیدن آن گوگرد آلود» است، یادگاری از آن عادت قدیم می‌باشد. ظاهر چنین است، که در زمان ساسانیان استعمال آب گوگرد آلود هنگام اجراء قسم فقط صورت ظاهر بوده است.<sup>۱</sup> يك مأمور مخصوص از عدلیه ملقب به ورسردار در حسن جریان «امتحان» نظارت می‌کرده است.<sup>۲</sup>

از نامه‌تسر اطلاعاتی چند راجع باصول مجازات تحصیل می‌توان کرد. عقوبات بر سه گونه جرم مترتب بود: یکی میان خدای عزاسمه و بنده که «از دین برگردد و بدعتی احداث کند در شریعت»، و یکی میان برادران دنیا «که (یکی) بردیگری ظلم کند». در قرون نخستین عهد ساسانی، کیفر جرم‌های نخستین و دومین یعنی کفر و عصیان و خیانت و فرار، اعدام عاجل بود و مجازات جرائم نسبت به «برادران دنیا» از قبیل دزدی و راهزنی و هتك ناموس و جور و غیره، جزای بدنی سخت یا اعدام بود.<sup>۳</sup> بنا بر گفته‌های آمین مارسلن مجازات‌های تأدیبی آنوقت خیلی سخت بوده است.<sup>۴</sup> وی گوید: «ایرانیان از قانون هر اس بسیار دردل دارند، قوانینی که مخصوصاً برای کیفر خیانت پیشگان و فراریان جنگ‌وضع شده، بسیار سخت است. از جمله قوانین بسیار ناهنجاری جاری است مثلاً جنایت يك فرد مستلزم

۱- بارتلمه، حقوق ساسانی: ج ۲، ص ۷ و مابعد.

۲- در خصوص احترام قول و پیمان بدون خوردن سوگند و راجع بمجازات پیمان شکنان رك بارتلمه. علم لهجه‌های ایرانی متوسط، ج ۲، ص ۱۴-۱۵.

۳- دارمستر، مجله آسیایی، ۱۸۹۴، ص ۲۱۹ و بعد و ۵۲۳ و بعد؛ مینوی، ص

۱۶-۱۷.

۴- کتاب ۲۳، بند ۶، قطعه ۸۱.

هلاک همه خویشان‌ش می‌شود». در نکاذوم نسک<sup>۱</sup> مقرراتی هست راجع باشخاصی که متهم ببعضی گناهان شده‌اند و طرز تعقیب آنان را ذکر کرده است مثل سرقت و راهزنی و خسارات مختلف و قتل و زنا و تهدید بزنا و توقیف غیر قانونی و محروم نمودن از خوراک و کاستن مزدکارگران برخلاف قانسون و خساراتیکه بر شخص از جادوگران و غیره برسد. مسائل حقوقی دیگری از قبیل حدودمسئولیت طفل و تحریک، بقتل اجنبی و غیره در این نسک مورد بحث قرار گرفته است، لکن در خلاصه دینکرد فقط اشارات مختصری دیده میشود و غالباً بتفصیل نپرداخته‌اند. از این خلاصه معلوم میشود، که چون سارقی را در حین ارتکاب جرم دستگیر می‌کردند، او را بمحکمه می‌کشیدند و شیشی دزدیده را بگردن او می‌آویختند<sup>۲</sup> و او را بزنجیر می‌بستند و بزندان می‌افکندند. عدۀ زنجیر برحسب شدت جرم تغییر می‌نمود و اعضایی از بدن را، که مرتکب آن جرم شده بود، بیشتر مقید میکردند<sup>۳</sup>. تحقیقاً این زنجیرها فقط برای جاوگیری از محبوسین نبوده، بلکه نشانه اجرای عدالت محسوب می‌شده است. به موجب خلاصه نکاذوم نسک مرسوم نبوده، که بعلمت ارتکاب جرائم دینی، بدست مجرمین خارجی یعنی غیر زردشتی دست بند بندند<sup>۴</sup> و احتمال میرود، که این فتوای شخصی بعضی از مفسرین باشد نه قانون عام. بهر حال در اعمال شهدای عیسوی غالباً مذکور است، که دست بند و زنجیر و کند بردست و پای محبوسین عیسوی می‌نهادند<sup>۵</sup>. قاضی تحقیق هنگام استنطاق محبتی مجعول و گفتاری فریبنده بکار می‌برد، تا مجرم را باعتراف و ادا کند<sup>۶</sup>. اگر

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۱۶ و ما بعد.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۱۲۳.

۳- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۵-۱.

۴- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۵۶.

۵- مثلاً هوفمان، ص ۶۱.

۶- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۲۵.

کسی نام شرکاء جرم خود را افشاء میکرد پاداش می‌یافت<sup>۱</sup>، لکن کسی که شیشی مسروق را پنهان می‌کرد، کیفر او معادل کیفر سارق بود<sup>۲</sup>. با سارقین بومی و بیگانگان چه از حیث لباس در موقع سرما و چه از حیث دوا در موقع مرض بیک نوع رفتار نمی‌شد<sup>۳</sup>. در نکاذوم نسک<sup>۴</sup> از تعقیب قضایی و «امتحان» و اعدام جادوگران بحث شده است.

معلوم نیست که در حقوق ایران حبسهای با موعد معین وجود داشته است یا خیر. اما توقیف مقدماتی ممکن بود نامدت غیر محدودی دوام پیدا کند. بموجب نکاذوم<sup>۵</sup> مقصرین را در مکانی غیر مطبوع حبس می‌نمودند و بر حسب مورد عده‌ای از جانوران موذی در آن مکان رها می‌کردند؛ تئودوره<sup>۶</sup> اسقف صور، در تأیید این مطلب روایت می‌کند، که عیسویان را گاهی در سیاه چال می‌انداختند و عده‌ای موش با آنها همراه می‌کردند و دست و پای محبوسین را می‌بستند، بقسمی که این جانوران حریص را نتوانند دفع کنند و آن جانوران گرسنه محکومین را پس از آزار ورنج متمادی پاره می‌کردند<sup>۷</sup>. بعلاوه حبس وسیله از میان بردن بی‌سروصدای اشخاص بسند مرتبت بوده، که وجودشان برای کشور و شاه خطر داشت. قلعه<sup>۸</sup> مستحکمی واقع در خوزستان، که گیل‌گرد یا اندمشن<sup>۹</sup> نام داشت، یک نوع قلعه

- ۱- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۱۱.
- ۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۱، فقره ۸.
- ۳- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۵۵.
- ۴- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۲، فقره ۱-۲.
- ۵- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۱۹، فقره ۴۲.

#### ۶- Theodoret

۷- لا بور. ص ۱۱۵.

- ۸- هوشمان شباهت این نام را، که بوسیله متون ارمنی بما رسیده است، با اندمشک نام باستانی شهر دزفول خاطر نشان کرده است (صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۹).

باستیل محسوب میشد و آنرا انوشبرد یا « قلعه فراموشی » نیز میخواندند، زیرا که نام زندانیان و حتی نام آن مکان را کسی نبایستی بر زبان براند<sup>۱</sup>. فوستوس بیزانسی<sup>۲</sup> فاجعه قسوت ارشک (سوم)<sup>۳</sup> پادشاه ارمنستان را حکایت کرده است که در « قلعه فراموشی » جان داد. خواجه سرایی در سمت<sup>۴</sup> نام<sup>۵</sup>، که امیر ( اشکن)<sup>۶</sup> یکی از ولایات ارمنستان شد، در یکی از جنگهای باکوشانیان شاهپور دوم را از خطر مرگ نجات داد. شاهپور بیاس خدمت او فرمود: هر چه از من خواهی بخواه و وعده داد، که مطلوب او هر چه باشد، اجابت خواهد شد. آنگاه در سمت اجازه خواست، يك روز فقط بقعه فراموشی بدیدن ارشک برود، تا لوازم احترام نسبت باو بجای آورد و بوسیله موسیقی او را شادگرداند. شاهپور باو جواب داد، که اجابت این مسئول بسیار دشوار است و تو خود چون نام انوشبرد را بر زبان رانده، جان خود را بخطر انداخته‌ای، لکن باوجود این، شاهپور بیاس خدمات بزرگ او این تقاضا را اجابت کرد. پس یکی از مستحفظین خود را همراه او فرستاد و باو نامه‌ای داد مهور بنفش نگین سلطنتی تابواند داخل قلعه شود، بدین طریق در سمت بهمراهی

۱- هوبشمان، همانجا؛ نلدکه، طبری، ص ۱۴۴، یادداشت ۱. چندین نفر از خاندان سلطنتی در این زندان افتاده بودند، که از آنجمله ارشک سوم پادشاه ارمنستان می باشد. بگفته پرو کوپیوس کواز پس از محرومیت از تاج و تخت در آنجا زندانی بود و از همانجا فرار اختیار نمود. بعدها شیرویه عده‌ای از زندانیان آنجا را آزاد کرد و ایشان باو کمک نمودند تا توانست پدر خویش خسرو دوم را از تخت پایین آورد ( پانکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۹ - ۲۵۸ ) .

۲- لانگلو، ج ۱، ص ۲۸۶ و ما معد.

۳- رك باترص.

۴- Drastamat

۵- در باره این اسم نگاه کنید هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱؛ ص ۳۸.

۶- Ishkan

آن شخص وارد آن جایگاه شد و زنجیر از دست و پا و گسردن ارشک برداشت و سر و تن او را شسته جامه مجلل بر او راست کرد و او را بر کرسی نشاند و بر طبق تشریفات معمول دربار ارمنستان برای او غذا آورد و پیش او شراب نهاد. بدین ترتیب در سمت ارشک را از بهت و رخوت حبس بیرون کشید و با موسیقی نوازان و سائل تفریح او را فراهم آورد. فوستوس گوید: در آخر غذا میوه و سیب و خیار و اطعمه لذیذ در برابر ارشک نهادند و در همان وقت کاردی پیش او گذاشتند، تا بتواند میوه‌ها را بخورد. در سمت آنچه در قوه داشت برای تفریح ارشک بکار می‌برد و در مقابل او برپای ایستاده دائماً او را تسلی میداد. ارشک که سرمست شده بود، دنیا در نظرش سیاه مینمود. گذشته خود را بخاطر آورد و گفت، بدبخت ارشک! کار جهان چنین است! اینک منم که بدینجا و بدین پایه افتاده‌ام! این بگفت و کارد برآ، که برای میوه بریدن در دست داشت، بقلب خود فرو برد و در حال جان بداد. در سمت چون این بدید، خود را بروی او افکنده کارد را از سینه او بر کشید و به پهلوی خورد فرو برده در جای سرد شد.

یکی از مجازات‌های بسیار معمول آن زمان، که خصوصاً درباره شاهزادگان عاصی مجری میشد، کوری بود؛ باین ترتیب که میل سرخ در چشم محکوم فرو می‌بردند یا روغن گداخته در دیده او می‌ریختند.<sup>۱</sup>

حکم اعدام را معمولاً بوسیله شمشیر اجراء میکردند. مرتکبین بعضی از جرائم را از قبیل خیانت بدین دولت مصلوب میکردند. آمیانوس حکایت میکند،<sup>۲</sup> که «از عادات ایرانیان این بود، که تمام یا قسمتی از پوست بدن مجرمین را می‌کنند و پروکوپپوس<sup>۳</sup> روایت می‌کند، که پوست یک سردار ارمنی را کنده، از گاه انباشتند و بر درختی بسیار بلند آویختند. در زمان تعقیب عیسویان گاهی

۱- پروکوپپوس، ۶/۱؛ فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۳۱.

۲- کتاب ۶۲۳ بند ۶، فقره ۸۵.

۳- جنگ ایران، ۵/۱.

بزرگان مسیحی را رجم میکردند<sup>۱</sup>. در زمان یزدگرد دوم دورا به مسیحی را مصلوب کرده، همچنان بردار سنگسار کردند<sup>۲</sup>. چند نفر از عیسویان رازنده در دیوار نهادند<sup>۳</sup>. مجازات باستانی مبنی بر ساییدن تن مجرمین در زیر پای پیل، که نمونه‌هایی از آن در ازمینه اسلامی نیز دیده شده، در عهد ساسانیان رواج داشت<sup>۴</sup>. بموجب نکاذوم نسك اشخاصی را، که مستحق اعدام بودند، ممکن بود، برای مقاصد طبی زنده نگاهدارند<sup>۵</sup>.

در اعمال شهدای عیسوی انواع واقسام زجرها و شکنجه‌های دهشتناکی، که محاکم می‌توانستند، از آن استفاده کنند، مذکور است. برای ترسانیدن متهمین آلات و ادوات مختلف شکنجه را در برابر چشم آنها می‌گسترده<sup>۶</sup>. زندانیان را گاهی با انگشت بنصر می‌آویختند. و گاهی واژگون و گاهی با يك پا سرنگون بردار می‌کردند و با تازیانه‌هایی بافته از پی‌گاو<sup>۷</sup> می‌زدند. در زخمها سرکه و نمک و انقوزه میریختند<sup>۸</sup>. اندام آن بی‌نوایان را يك يك قطع می‌کردند و پوست سرشان را می‌کنند. گاهی پوست چهره را از پیشانی تا چانه برمی‌داشتند و گاهی پوست دست و پشت آنها را می‌بریدند<sup>۹</sup> و سرب گداخته در گوش و چشم میریختند و زبان را می‌کنند. گردن یکی از شهدای عیسوی را سوراخ کردند و زبان او را از آن سوراخ بیرون کشیدند<sup>۱۰</sup> جسوال دوز در چشم و در

۱- لا بور، ص ۶۱.

۲- ایضاً، ص ۱۲۷.

۳- ایضاً، ص ۱۱۲.

۴- هوفمان، ص ۵۳؛ طبری، ص ۱۰۱۲، تلذکه، ص ۳۰۷.

۵- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۴.

۶- هوفمان، ص ۵۳.

۷- ایضاً، ص ۲۵.

۸- ایضاً، ص ۲۹.

۹- لا بور، ص ۱۱۰.

۱۰- لا بور، ص ۶۱.

تمام بدن فرو می‌کردند<sup>۱</sup> و دائم سر که و خردل دردهان و چشم و منخرین آنها- میریختند تا مرگ فرارسد<sup>۲</sup>. یکی از ادوات کثیرالاستعمال شانه آهنین بود، که گوشت تن محکوم را با آن می‌کنند. برای افزایش درد و شکنجه بر استخوانهایی، که نمایان شده بود، نفت می‌ریختند و آتش می‌زدند. شکنجه چرخ و اعدام بر روی خرمن هیزم که بر آن نفت ریخته و مهبای آتش گرفتن بود، در ردیف شکنجه‌های ایران مذکور است و از آن گذشته اکثر این شکنجه‌ها را در حقوق جزای هند باستانی می‌توان دید<sup>۳</sup>.

دهشتناک‌ترین شکنجه‌ها شکنجه معروف به «نه مرگ» بود، که تفصیل آن از اینقرار است: جلاد به ترتیب انگشتان دست و انگشتان پا و بعد دست را تا مچ و پا را تا کعب و سپس دست را تا آرنج و پا را تا زانو و آنگاه گوش و بینی و عاقبت سر را قطع میکرد<sup>۴</sup>. اجساد اعدام شدگان را نزد حیوانات وحشی می‌افکندند<sup>۵</sup>. گاهی محبوسین عیسوی را بوعده آزادی یا استرداد اموال مضبوطه و ادار با اعدام هم‌کیشان خود می‌کردند<sup>۶</sup>. مجازاتهای دیگری نیز وجود داشت از قبیل توقیف اموال شخصی مقصر<sup>۷</sup> و اعمال شاقه، که عبارت بود از راهسازی و سنگ‌شکنی و درخت بری و قطع چوب برای آتش مقدس و غیره<sup>۸</sup>.

۱- هوفمان، ص ۵۵.

۲- هوفمان، ص ۵۶.

۳- داند انس داک، اکوم راکاریتام Dand Ins Dac, Akum Racaritam ترجمه میر، لپیژینگ، ص

۳۶ و ما بعد.

۴- هوفمان، همانجا؛ لا بور، ص ۶۱.

۵- لا بور، ص ۶۲.

۶- ایضاً ص ۶۱ و بعد.

۷- لا بور، ص ۱۱۱، مقصر، که از اشراف بوده محکوم شد که از پست‌ترین غلامان

خود اطاعت کند و بعلاوه زن خود را هم با او واگذار نماید.

۸- لا بور، ص ۱۱۴ و ۱۳۵.

بلاشک اگر تصور کنیم، که آنچه در باب مجازاتهای سخت دولت ساسانی در اعمال شهدای عیسوی مذکور است، از مجازاتهای یومیه عدالتخانه ایران بوده نسبت بایرانیان ظلم روا داشته ایم. صرف نظر از مبالغه گوییهایی، که می توان در اینگونه روایات حدس زد، باید دانست، که این مجازاتها مخصوص سیاستهای مذهبی بوده و بنابراین آن بیرحمیها نتیجه اختلاط تعصب و غیرت دینی بامفاسد شهبانی است، که در اعمال محاکم مذهبی اروپا نیز در چند قرن پیش مکرر مشاهده شده است.

از این گذشته، مجازاتها همه را بسختی اجراء نمیکردند. اینک چند روایت از سیاستی را، که در زمان و هرام پنجم نسبت بعیسویان بعمل آمد، ذیلا نقل میکنیم. مهرشاهپور رئیس مغان «دشمن بزرگ عیسویان» بود، شانزده نفر عیسوی را، که از انکار دیانت خود امتناع کرده بودند، برهنه کرد و امر داد، که هر شب آنها را بکوهستان ببرند و دست و پا بسته در آنجا بگذارند و نان و آب بمقدار قوت لایموت بآنها بدهند. پس از اینکه این شکنجه يك هفته بعمل آمد، مهرشاهپور از مستحفظ احوال آنان را پرسید. جواب داد که بمرگ نزدیکند. مهرشاهپور گفت. برو بآنها بگسو: پادشاه میفرماید، که فرمان مرا گردن نهید و خورشید را ستایش نمایید و گرنه بیای شماطناب می بندم و شما را در تمام کوهستان می کشانم تا گوشت تن از استخوان جدا شود و بدنتان در میان سنگها بیفتد و جز رگ و پسی چیزی برطناب نماند». نگاهبان امر را ابلاغ کرد. بسیاری از محبوسین چون از هوش رفته بودند، بانگ او را نشنیدند. دیگران از شدت درد قبول کردند. آنگاه مهرشاهپور بدون اینکه بستایش آفتاب یا آتش مجبورشان کند، آنها را به سلوکیه گسیل نمود و در آنجا عیسویان همینکه جراحاتشان التیام یافت، روزه گرفتند و استغفار کردند و از ضعف نفسی، که در کار دیانت ظاهر کرده بودند، نادم شدند بعد مهرنرسی پانزده تن از آنها را، با اینکه نخواستند در ارتداد و انکار دین مسیح باقی باشند، آزاد نمود و بمساکن خود فرستاد. تنها زاك ملقب بشهید بفرمان شاه



بمجازات «نه مرگ» محکوم شد، زیرا در مقابل محکمه شاهی جسورانه تذکر داده بود، که یزدگرد اول نیز چون از رفتار نیک خود نسبت به عیسویان دست کشید، در حالی مرد که همه از او کنار گرفته بودند و بعد از مرگ نیز جسد او را در دخمه قرار ندادند.<sup>۱</sup> هنگامی که فرمان تعقیب اهل سایر دیانات صادر می شد، محاکم عادی وارد رسیدگی نمی شدند و تحقیقات مقدماتی و استنطاقات و صدور احکام یا با مرزبانان و سایر صاحبان مناصب ایالتی بود، یا این کار را بانجمنی دولتی مخصوص این کار محول می نمودند، که موبدان از اعضاء مسلط و نافذالقول آن بشمار می آمدند.<sup>۲</sup> گاهی موبدان موبدشخصاً عیسویان را استنطاق می کرد و حکم صادر مینمود. لایبور<sup>۳</sup> گوید: «پادشاه و سرداران و موبدان بدین طریق همیشه جماعتی اسیر در دنبال خود می کشانیدند و هر وقت میخواستند آنها را استنطاق می کردند» در زمان شاهپور دوم چنین اتفاق افتاد، که عبدیشوع<sup>۴</sup> نام اسقف، برادرزاده داشت زناکار و درصدد منع او از ارتکاب گناه برآمد. آن زانی عبدیشوع را متهم کرد، که با قیصر روم رابطه دارد و اسرار شاه را بدو فاش کرده است. نخست شاهزاده اردشیر، که بعد اردشیر دوم شد، و در ولایات آدیابن عنوان شاهی داشت، به این قضیه رسیدگی نمود. پس موبدان موبد با اتفاق دوتن از موبدان وارد تحقیق شد و عاقبت قضیه در مقابل رئیس خواجه سراپان، که «صاحب تمام پیلهای کشور بود»<sup>۵</sup>، طرح شد. یک هیئت بازرسی مرکب از مغان اندرز بنو سروشورزدار یگگ و دستور همداذ<sup>۶</sup> تشکیل شد و هیئت دیگری نیز مرکب از ناظر مخازن سلطنتی و موبدان موبد

۱- لایبور، ص ۱۱۶-۱۱۴.

۲- مثلاً هوفمان، ص ۳۸ و ۶۱ و ما بعد.

۳- ص ۵۹.

۴- Abdisho

۵- ایضاً، ص ۶۰.

۶- هوفمان، ۵۱-۵۰.

تشکیل گردید، که رئیس خواجه سرایان و رئیس خلوت<sup>۱</sup> مشاوران بودند. گویند یکی از رذان یعنی شخصی روحانی، که بقضیه پشیون عیسوی رسیدگی می کرد، از آن سفاکیها منزجر و خسته شد و برآن شد که از اجراء مجازات «نه مرگ» درباره آن شهید کناره گیری کند. مسویدان موبد آگاه شد و خاتم افتخار را از او گرفت و او را معزول نمود و بجای او قاضی بزرگ کشور (شهردادور)، که جدیداً انتخاب شده بود، از دربار فرستاده شد، تا با موبد بزرگ همراهی کند.<sup>۲</sup> معمولاً وقتی کسی می خواست اقدامات شدیدی برضد پیروان سایر مذاهب بعمل آورد، محتاج با اجازه مخصوص شاه بود.<sup>۳</sup>

بنابراین در مواردی، که پای تعصبات دینی در میان می آمد، اجرای احکام مقید بقوانین عادی نبود و اکثراً بطور فوق العاده صورت می گرفت، زیرا که در این موقع اشخاصی، که بر رسیدگی قضایا مأمور می شدند، غالباً عمال دولت بودند، که بالطبع اطلاع وافی و تبصر کافی در مسائل فقهی و حقوقی نداشتند. ملاک عمل آنها فرامین دولتی بود که بنحو فوق العاده صادر می شد.<sup>۴</sup> در این موقع بهیچکس ابقاء نمی کردند، خواه سریانی خواه ایرانی خواه اوساط الناس و خواه بزرگان و اشراف محکوم بشکنجه و اعدام می شدند. اگر مجرم از ایرانیانی بود، که پشت به دین آباء و اجداد خود کرده بود، کار سخت تر میشد. ما در میان شهدای عیسوی به بسیاری بر می خوریم، که نام های ایرانی داشته اند. بعضی از اشراف درجه اول حتی از افراد خاندان سلطنتی هم بمجازات میرسیدند. مثلاً پیر گنشسب برادرزاده

۱- لازار فری لانگلو، ج ۲، ص ۳۵۷ مقایسه شود با الیزئوس همانجا، ص ۲۳۰

و ما بعد.

۲- هوفمان، ص ۶۵ درباره تصحیح شهر دبیر به شهردادور رک نلدکه در مجله

Gott, gel. Anz سال ۱۸۸۰، ص ۸۷۸.

۳- لا بور، ص ۱۱۴.

۴- مقایسه شود با لا بور، ص ۵۷.

شاپور دوم<sup>۱</sup>، که چون قبول دین عیسوی کرده نام سریانی ماسابها<sup>۲</sup> گرفته بود، شکنجه و هلاک شد. الیزئوس قصه یکی از رؤسای مجوس را ذکر کرده است، که چون از دین خود برگشته بود، راه هلاکت سپرد. آن قصه چنین است: که در زمان یزدگرد دوم موبدی بسیار دانا بود، که از فرط تبحر در امور فقهی او را همگک دین لقب داده بودند<sup>۳</sup>. این مرد مکرر نصاری را منستان را بعقوبت و فشار مبتلا کرد و عاقبت چنان از استواری و ثبات عیسویان متأثر شد، که کیش نصاری گرفت. بنابر روایت الیزئوس، ناظر ارزاق، که ریاست انجمن تحقیق و تفتیش دینی را داشت، چون از این واقعه آگاه شد، ترسید که بمسئولیت خود خون یکی از روحانیان بزرگ را بریزد، قصه را بشاهنشاه عرض کرد. شاه فرمود تدبیری کن تا مردم آن ناحیه موبد را متهم بخیانیت نسبت بسלטنت نمایند وی چنین کرد و آن موبد گرفتار و محکوم به مرگ بسوسيله گرسنگی شده، در بیابانی دور و بی آب و علف جان سپرد<sup>۴</sup>.



\* \* \*

مضمون کتب اعمال شهیدان سریانی مثل سایر کتبی است، که در خصوص شهدای عیسوی نوشته‌اند در هر زمان و هر زمان و مکانی روح دیانتی یکسان است در کتب قدیمه اعمال شهیدان طریق اختصار پیموده شده، ولی در نامه‌های اخیر

۱- پیرگشنسب پسر ژاماسب بود. این ژاماسب با آذر افروزگرد دو برادر اصلی شاپور بودند و حکومت بعضی از نواحی اروستان (بیت عرباید) میکردند، که در میان نصیبین و دجله واقع است. هوفمان، ص ۲۴؛ مقایسه شود با مارکوارت، ایران‌شهر ص ۱۶۳.

۲- Mar Sabha

۳- بالاتر ص ۱۲۲ را ببینید.

۴- لانگلو، ج ۲، ص ۲۳۵ و مابعد.

آنان رجزخوانی و خودستایی و حمله بخصم بحدی است، که خواننده نمیتواند تحمل کند. لکن اگر کسی بخواهد روابط حقیقی نصارا را با دین رسمی ایران از این کتب استنباط کند، باید مطالبی را که مربوط به تعصب نصارا است، از نظر دور ندارد و غافل از عصبیت نویسندگان نباشد. بعلاوه عیسویان نه فقط از زردشتیان، که علما آنها را جادوگر می خوانند، تنفر داشتند، بلکه از سایر کفار و بی دینان نیز گریزان و متنفر بودند. نسبت به دشمنان خود از اقسام تهمت کوتاهی نداشتند، مخصوصاً قواین زناشویی خصم را به بدترین وجهی وانمود می کردند. از طایفه گنوستیک هراسان و متنفر بودند. درباره یکی از فرقه های گنوستیک موسوم به صدوقیان گفته اند که «مردمانی شریر مثل مردم سدم هستند و سر خوک را می پرستند»<sup>۱</sup> و در باب طایفه بوربوری که افکار آنها شباهت تامی بصدوقیان داشته، گفته اند: «بسیار زشت است، که شریعت ناپاک این طایفه را بسمع پاکان برسانیم»<sup>۲</sup>. سابهسا و ویه شهریگت، که دوتن از مقدسین مسیحی بودند، برای خراب کردن معابد غیر عیسوی و تبدیل آنها بصوامع نصرانی، در همه جا گردش می کردند<sup>۳</sup>. ربولا اسقف الرها را ستوده اند، زیرا که اتباع ابن دیسان و یهود و آریان و اتباع مرقیون و مانی و بوربوریان و صدوقیان بی دین را از اسقف نشینی خویش رانده است، چه این طوایف چنان به افسانه ها و موهومات خویش علی العمیا اعتقاد داشتند، که گویی در برابر حقایق واقعند». درباره اسقف مزبور نوشته اند، که «جمعیت آن فرقه ها را

(۱) - هوفمان، ص ۷۶ . ۲- Borboriens  
 (۳) - ایضاً، ص ۱۲۵ . ۲- Vehshahrigh  
 (۳) - ایضاً : ص ۷۶ .  
 ۱- Sadgucéens  
 ۳- Sabha  
 ۵- Rabbula

را بهم میزد و از معابدیکه در نهایت زیبایی ساخته بودند، بیرون می افکند و بجای آنها برادران دینی ما را می نشاند و از آن طوایف هر کس ایمان می آورد، او را داخل گلهٔ پیروان خویش میکرد<sup>۱</sup>.

محتاج ذکر نیست، که عیسویان مکاشفات بزرگان و کرامات اولیاء خود را افسانه نمی دانند. جدیدترین کتب اعمال شهدا مشحون بذکر معجزات و کرامات است. از جمله نوشته اند، که سابها ملقب به «هادی کفار» با دست بجانب سنگی اشارت کرد و گفت: «از جای خود برخیز!». در حال بانگ رعد عظیمی بگوش رسید و سنگ از جا فرو غلطید<sup>۲</sup>. دیگر از معجزات اینکه چون پشون<sup>۳</sup> را میخواستند دستگیر کنند، زنجیرها از هم گسست. آنگاه او را بسا طنابهایی، که از پی خسوک درست شده بود، محکم بستند، لکن طناب در اثر صاعقه پاره شد. یکی از رذان که مأمور دستگیری پشون بود، خواهش کرد، که تسلیم شود تا مفلولا او را بحضور موبد بزرگ ببرد، پشون قبول نمود و تن باسارت داد، اما در حضور موبد بزرگ جوابهای استوار داد، بحدی که موبد خشمناک شده، زنجیر او را بسختی فرو کشید زنجیر از هم گسیخت و سر آن که در دست موبد بود، چون مشعلی بسوختن درآمد پشون را بزندان افکندند، لکن نیمه شب با سایر محبوسان از جا برخاست. زنجیرها خود بخود فروریختند و درهای محبس باز شدند. بعد او را بنهری افکندند، لکن آب چون دیوار از دو طرف برخاست و او را تر نکرد، پس مغ بزرگ او را در آتشی افکند، که بر آتشگاهی<sup>۴</sup> افروخته بود، اما آتش برخاست و در بالای سر او يك نوع قبه تشکیل داد و چهار ساعت تمام بآن حالت باقی ماند و عساقبت

۱- ایضاً، ص ۱۲۲.

۲- هوفمان، ص ۷۶.

۳- pethion

۴- پلید کردن عنصر آتش در شریعت مزدیسنان گناه عظیم است و این روایت

باور کردنی نیست.

پس از آنکه چند نفر از کفار حاضر را بسوزانید، از انظار ناپدید شد. پسیونرادر حالیکه مانند سگی بسته بودند؛ بمحسب باز آوردند و امر دادند، که باو آب و نان ندهند و پس از دو ماه او را زنده و با طراوت دیدند، که در زیبایی شبیه خداوند ترسائی<sup>۱</sup> شده بود<sup>۲</sup>. عاقبت او بمجازات «نه مرگ» محکوم کردند و این سیاست شش روز طول کشید و در این مدت دائماً دعا می کرد و حضار آمین میگفتند<sup>۳</sup>.




---

۱- tarsai

۲- رك ص ۱۷۸ كتاب حاضر.

۳- هوفمان، ص ۶۱ و بعد.

## فصل هفتم

### نهضت مزدکیه

احوال اجتماعی ایرانیان در دوره ساسانی - طبقات جامعه - خانوادہ - حقوق مدنی - دوره اول پادشاهی کواذ اول - افکار انقلابی مزدکیان - اتحاد کواذ بامزدکیان - خلع و فرار کواذ - پادشاهی ژاماسب - بازگشت کواذ - دوره دوم پادشاهی او - مسئله جانشینی پادشاه - قتل عام مزدکیان - مرگ کواذ. جامعه ایرانی بر دو رکن قائم بود: مالکیت و خون. بنا بر نامه تنسر حدودی بسیار محکم نجبا و اشراف را از عوام الناس جدا میکرد. امتیاز آنان «بلباس و مرکب و سرای و بستان و وزن و خدمتکار بود»<sup>۱</sup> و در جای دیگر گوید<sup>۲</sup>: «اشراف را بلباس و مراکب و آلات تجمل از محترفه و مہنه ممتاز کردند. و زنان ایشان همچنین بجامہهای ابریشمین و قصرهای منیف و رانین و کلاه و صید<sup>۳</sup> و آنچه آئین اشراف است و مردمان لشگری باسایش و رفاهیت آمن و مطمئن بخانہا بمعاش

۱- در باب طبقات جامعه رک به ص ۲۹ و ۱۱۸ همین کتاب.

۲- نامه تنسردار مستتر ص ۲۲۲ و ۵۲۷، مینوی: ص ۱۹.

۳- ایضاً، دارمستتر، ص ۲۲۶ و ۵۳۱، مینوی، ص ۲۳.

۴- اینکه بانوان نیز در نخچیر شرکت میکردند، از شواهد بسیاری منجمله داستانهای

بهرام گور استنباط میشود.

بر سر زن و فرزند فارغ نشسته». در شاهنامه فردوسی از خسروانی کلاه و زرینه کفش بسیار سخن رفته است، که مایه امتیاز اشراف بزرگ بوده است.

بعلاوه طبقات از حیث مراتب اجتماعی درجاتی داشتند. هر کس را در جامعه درجه و مقامی ثابت بود و از قواعد محکم سیاست ساسانیان یکی این را باید شمرد، که هیچکس نباید خواهان درجه باشد فوق آنچه بمقتضای نسب باو تعلق میگیرد. سعدالدین و راوینی در مرزباننامه<sup>۱</sup> حکایتی نقل میکنند، که هر چند در صورت فعلی افسانه آمیز است، لکن در این باب خالی از فایده نیست:

«صاحب اقبالی بود از خسروان پارس. یکروز بفرمود تا جشنی بساختند و اصناف خلق را از اوساط و اطراف مملکت، شهری و لشگری، خواص و عوام، عالم و جاهل، جمله را در صحرائی بیک مجمع جمع آوردند و هر یک را مقامی معلوم و رتبتی مقدور کردند و همه را علی اختلاف الطبقات، صف در صف بنشانند، و هر چه مشتهای طبع و منتهای آرزو بود، از الوان ابها بساختند و از اهل ایوان طایفه گماشتگان ملک و دولت، از بهر عرض مظالم خلق زیر خوان بنشستند، تا جزای عمل هر یک، بر اندازه رسوم و حدود شرع میدادند. خسرو در صدر مسند شاهی بنشست و مقال داد تا منادی بجمع برآمد، که ای حاضران حضرت، جمله دیده بصیرت بگشایید و هر یک از اهل خان و حاضران دیوان، در مرتبه فرو دست خویش نگرید و درجه ادنی به بیند، و نظر بر اعلی منهد، تا هر که دیگری را دون مرتبه<sup>۲</sup> خویش بیند، بر آنچه دارد خرسندی نماید و شکر ایزدی بر مقام خویش بگذارد. جمله خلایق در حال یکدیگر نگاه کردند و بچشم اعتبار علو درجه خویش و نزول منزلت دیگران مطالعه کردند، تا بآخرین صف، که موضع اهل ظلمات بود، از آن طوایف نیز هر که در معرض عتابی و مجرد خطایی بود، در آنکس که بمثله و امثال آن نکال و عقوبت گرفتار بود، و آنکه بچنین عقوبتی گرفتار شد، حال کسانی میدید اعوذ بالله، که ایشان را صلب میکردند و گردن میزدند و انواع

۱- مرزبان نامه. چاپ قزوینی، ص ۲۷۷ و مابعد.



سیاستها برایشان میراندند و این عادت از آن عهد ملوک پارس را معهود شده است». قوانین مملکت حافظ پاکی خون خاندانها و حفظ اموال غیر منقول آنان بود. راجع به خاندان سلطنتی در فارسنامه<sup>۱</sup> عبارتی است، که ظاهراً مأخوذ از آیین نامگ عهد ساسانیان است: «عادت ملوک فرس واکاسره آن بودی کی از همه ملوک اطراف چون صین و روم و ترک و هند دختران ستندی و پیوند ساختندی و هرگز هیچ دختر را بدیشان ندانندی دختران را جز باکسانی که از اهل بیت ایشان بودند موصلت نکردندی»<sup>۲</sup>.

نام خانواددهای بزرگ را در دفاتر و دواوین بت میکردند<sup>۳</sup>. دولت حفظ آنرا عهده دار بود و عامه را از خریدن اموال اشراف منع میکرد. با وجود این قهراً بعضی خانواددهای نجیب بمرور زمان منقرض می شدند. در نامه تنسر<sup>۴</sup> آمده است، که: «فساد بیوتات و درجات دو نوع است، یکی آنکه خازه راهم کنند و درجه بغیر وضع روا دارند، یا آنکه روزگار خود بی سعی دیگری عزوبها و جلالت قدر ایشان باز گیرد و اعقاب ناخلف در میان افتند اخلاق اجلاف را شعار خود سازند و شیوه تکرم فرو گذارند و وقار ایشان پیش عامه برود چسبون مونه بکسب و مال مشغول شوند و از ادخار فضل باز ایستند و مصاهره با فرومایه و نه کفو خویش کنند از آن توالد و تناسل فرومایگان پدید آید، که بتهجین مراتب ادا کنند».

در نامه اعمال شهیدان اشارات متفرقی راجع باحوال نجبا مذکور است: بعد از مرگ شهرین، که از دودمان مهران بود، برادرش کس فرستاد و پسر شهرین

۱- ص ۹۸ - ۹۷ .

۲- رك بالاتر، ص ۱۳۵، یادداشت ۱ و ص ۳۱۶، یادداشت ۱.

۳- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۲۳ و ۵۲۷، مینوی، ص، ۳.

۴- دارمستر، ص ۲۲۲ و ۲۷-۶۲۶، مینوی، ص ۱۹ - ۱۸. معذالك باید در نظر

داشت که نامه تنسر پس از فتنه مزدك و اغتشاشات اجتماع آندوره تألیف شده است. در این باب در همین فصل سخن خواهیم راند.

گشن یزداذ ( قدیس مهابها ) را طلب کرد، تا مراسم قربانی و غذای مقدس را، که حسب‌المعمول بایستی رئیس خانواده در ملك خانواده انجام دهد، بجای آورد، اگرچه آن رئیس صغیر و نابالغ باشد، چنانکه در این مورد بود. اما این گشن یزداذ دین عیسی گرفته بود، چون عمش که قیم او بود، از این نکته استحضار یافت، خود را قانوناً مالك اموال خانواده شناخت. بنابراین میتوان قیاس کرد، که در بعضی از ادوار عهد ساسانی بر گشتن از دین رسمی مملکت، موجب حرمان از ارث میشده و مرتد از حق مالکیت بی نصیب و املاک او بنزدیکترین خویشاوندانش میرسیده‌است. در مورد فوق چنین اتفاق افتاد، که عم گشن یزداذ پس از چند روز وفات یافت و گشن یزداذ اموال خویش را متصرف شده در میان فقرا تقسیم نمود<sup>۱</sup>. معلوم نیست، که نسبت بصحت این عمل اعتراضی شده باشد.

همچنین در میان طبقات عامه تفاوت‌های بارزی بود. هر يك از افراد مقامی ثابت داشت و کسی نمیتوانست بحرفه مشغول شود، مگر آنچه از جانب خدا برای آن آفریده شده بود<sup>۲</sup>.

در کتاب مینوگگی خرد<sup>۳</sup>، که مؤلفش معلوم نیست، آمده‌است، که پیشه‌وران باید « در کارهایی که نمیدانند وارد نشوند. آنچه مربوط به پیشه آنها است، بخوبی انجام دهند و مزد آنرا بنرخ عادل بگیرند، چه هر کس بکاری مشغول شود، که از آن آگاه نیست، آن کار را ضایع و بی فایده کرده‌است.»

ابوالفداء گوید<sup>۴</sup> پادشاهان ایران هیچ کاری را از کارهای دیوانی بمردم پست نژاد نمی سپردند. فردوسی حکایتی نقل کرده است، که حاکی از همین ممنوعیت عوام‌الناس است، در زمانی که انوشیروان لشگر بروم میکشید.

۱- هوفمان، ص ۶۸ بعد.

۲- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۵ و ۵۲۵، مینوی، ص ۱۴.

۳- فصل ۳۲.

۴- تاریخ پیش از اسلام چاپ فیشر

Hist, an teislamicamica ed , de Fleischer ص ۱۵۰.

کم آمد ز دینار سیصد هزار  
 بگنج آنچه بود از درم یاد کرد  
 گزین کن یکی نام بردار تو  
 کسی را کجا باید از نام بهر  
 به زودی بفرماید از گنج شاه  
 که نو بد بسال و به دانش کهن  
 برو انجمن شد بسی مایه دار  
 بگفتار او بهن بگشاد گوش  
 دلاور شمار درم یاد کسرد  
 چهل مرد درم هر مری صد هزار  
 نبد هیچ دفتر بکار و قلم  
 سپاسی ز گنججور بر سر نهم  
 فرستاده از کار پر دخته شد  
 نرنجی به گویی به بودر جمهر  
 که بازار او بر لم خوار نیست  
 مرا شاد کرد اندر نهان  
 که دارد سرمایه و هنک آن  
 که کوتاه کردی مرا راه گنج  
 بر آن خو استه شاد بگشاد چهر  
 که ایشاه نیک اختر خوب چهر  
 اگر شاه دارد به گفتار گوش  
 که شاه جهان با خرد باد جنت  
 بفرهنگ جوید همی رهنمای  
 که این پاک فرزند گردد دبیر

از اندازه لشکر شهریار  
 بیامد بر شاه موبد چو گورد  
 بدو گفت از یدر دو اسبه برو  
 ز بازارگانان و دهقان شهر  
 ز بهر سپاه این درم وام خواه  
 بیامد فرستاده خوش سخن  
 درم خواست و ام از پی شهریار  
 یکی کفشگر بود موزه فروش  
 درم چند باید بدو گفت مرد  
 چنین گفت کای پر خرد مایه دار  
 بیاورد کپان و سنگ و درم  
 بدو کفشگر گفت کاین من دهم  
 چو بازارگان را درم ساخته شد  
 بدو کفشگر گفت کای خوب چهر  
 که اندر زمانه مرا کود کیست  
 بگویی مگر شهریار جهان  
 که او را سپارم بفرهنگیان  
 فرستاده گفت این ندارم برنج  
 بیامد بر شاه بسودر جمهر  
 بشاه جهان گفت بودر جمهر  
 یکی آرزو کرد موزه فروش  
 فرستاده گفتا که این مرد گفت  
 یکی پور دارم رسیده به جای  
 اگر شاه باشد بدین دستگیر

بیزدان بخواهم همی جان شاه  
 بدو گفت شاه ای خردمند مرد  
 برو همچنان باز گردان شتر  
 چو بازارگان بچه گردد دبیر  
 چو فرزند ما بر نشیند بتخت  
 هنر یابد از مرد موزه فروش  
 بدست خردمند مرد نژاد  
 بما بر پس مرگت نفرین بود  
 نخواهیم روزی بدان گنج داد  
 هم اکنون شتر باز گردان ز راه  
 فرستاده برگشت و شد بادرم

که جاوید باد این سزاوار گاه  
 چرا دیو چشم ترا خیره کرد  
 مبادا کزو سیم خواهیم و در  
 هنر مند و با دانش و یادگیر  
 دبیری ببایدش پیروز بخت  
 سپارد بدو چشم بینا و گوش  
 نماند جز از حسرت و سرد باد  
 چه آیین این روزگار این بود  
 درم زو مخواه و مکن رنج یاد  
 درم خواه و از موزه دوزان مخواه  
 دل کفشگرزان درم پر ز غم

این حکایت اهتمام پادشاه را در حفظ حدود طبقات نشان میدهد و کفشگر  
 در اغلب روایات عهد ساسانی نمونه طبقه دانیه است، که هر جا مثالی آورده اند،  
 از کفشگر سخن رانده اند.

بطور کلی بالا رفتن از طبقه طبقه دیگر مجاز نبود، ولی گناهی استثناء  
 واقع میشد و آن وقتی بود، که یکی از آحاد رعیت اهلیت و هنر خاصی نشان  
 میداد. در این صورت بنا بر نامه تنسر « آنرا بر شه نشاه عرض کنند بعد تجربت  
 موبدان و هر ابده و طول مشاهدات تا اگر مستحق دانند بغیر طایفه الحاق فرمایند».<sup>۱</sup>  
 اگر آن شخص در پارسایی آزموده بود، او را وارد طبقه روحانیان میکردند و اگر  
 قوت و شجاعت داشت، او را در طبقه جنگیان داخل می نمودند و اگر در عقل و قوه  
 حافظه ممتاز بود، در طبقه دبیران، در هر صورت قبل از رفتن طبقه اعلی بایستی  
 تعلیمات کافی و استواری بیابد.<sup>۲</sup> بنابراین رفتن یکی از عامه به طبقه اشراف بکلی

۱- نامه تنسر، دارمستر، ص ۲۱۴ و ۵۱۹، مینوی، ص ۱۳.

۲- ایضاً، دارمستر، ص ۲۱۵ و ۵۲۰، مینوی، ص ۱۴.

ممنوع نبود. شاه این اختیار را داشت و باین وسیله خونسی جدید در عروق نجبا وارد میکرد، اما بسیار نادر اتفاق می افتاد.

در هر حال مردمان شهری نسبتاً وضع خوبی داشتند. آنان هم مانند روستاییان مالیات سرشماری می پرداختند<sup>۱</sup>، ولی گویا از خدمات نظامی معاف بودند و بوسیله صنعت و تجارت صاحب مال و جاه می شدند. اما احوال رعایا بمراتب از آنان بدتر بود، مادام العمر مجبور بودند در همان قریه ساکن باشند و بیگاری<sup>۲</sup> انجام دهند و در پیاده نظام خدمت کنند. بقول آمیانوس مارسلینوس «گروه گروه از این روستاییان پیاده از پی سپاه میرفتند، گویسی ابدالدهر محکوم بهبودیت هستند. بهیچوجه مزدی و پاداشی بآنان نمیدادند»<sup>۳</sup>. بطور کلی قوانین مملکت برای حمایت روستاییان مقررات بسیاری نداشت و اگر هم پادشاهی رعیت نواز مثل هر مزدچهارم لشکریان خود را از اذیت رساندن بروستاییان بی آزار منع میکرد، شاید بیشتر مقصود او دهگانان بود تا افراد رعیت<sup>۴</sup>. در باب احوال رعایایی، که در زیر اطاعت اشراف ملاک بوده اند، اطلاع بیشتری نداریم. آمیانوس گوید «اشراف مزبور خود را صاحب اختیار جان غلامان و رعایا می دانستند»<sup>۵</sup>. وضع رعایا در برابر اشراف ملاک بهیچوجه با احوال غلامان تفاوتی نداشت. نمیدانیم که حکام پادشاه نسبت باقطاعانی، که در قلمرو آنها بوده، قدرتی داشته اند یا نه و آیا این اقطاع دارای مصونیت

۱- فقط نجبا و بزرگان و سربازان و روحانیون و دبیران و سایر اشخاصی که در خدمت شاه بودند، از پرداخت مالیات سرشماری معاف بودند. (طبری، ص ۹۶۲، نلدکه ۲۴۶) این مطلب راجع باحکام خسرو اول در باب وضع مالیات است و لیکن گمان میرود. که در این خصوص قبل از اصلاحات خسرو نیز تقریباً حال بر این منوال بوده باشد.

۲- رک طبری، ص ۸۷۵، سطر ۲-۱، نلدکه، ص ۱۲۲، سطر ۱۵ ۱۱۱.

۳- آمیانوس: کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۸۲.

۴- طبری، ص ۹۸۹، نلدکه، ص ۲۶۵.

۵- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۲۳، بند ۶، پاره ۸۵.

تام یا نسبی بوده است یاخیر، قدر متقن اینست، که رعایا گاه بدولت و گاه به اشراف مالک و گاه بهر دو مالیات میداده‌اند و مجبور بوده‌اند، در ظل رایت ارباب خود بجنگت بروند.

باوجود این نظر باهمیت فوق‌العاده، که زراعت در شریعت زردشتی داشته، چنانکه کتاب‌های مقدس در ستایش این کار مبالغه کرده‌اند، مسلم است که حقوق قانونی زارعین از روی کمال دقت معین بسوده‌است. چند نَسک از نسکهای اوستا خاصه هوسپارم و نکاذم محتوی قواعد و احکامی در این خصوص بوده‌اند.<sup>۱</sup> مشاهه آبیاری، که مبنای زراعت مملکت در سابق بود و امروز نیز هست، بتفصیل معین شده بود. راجع باقسام مختلف قنوات و جداول آب و اسلوب سدبندی و بازرسی قنوات و نگاهداری و شرایط استفاده از آنها و امثال آن، احکامی موجود بود.<sup>۲</sup> نسبت بشماره گوسفندان و احوال شبانان و لزوم نگاهداری سگان گله نیز قواعد ثابتی وضع کرده بودند. چنانکه معلوم است زردشتیان سگ را بسیار محترم می‌شمردند و قسمتی از نَسک «دزد سر نزد» راجع بمحافظت قانونی سگان گله بوده است.<sup>۳</sup>

آنچه مذکور شد راجع بامتیاز افراد از حیث اختلاف طبقه اجتماعی آنان بود، اما بین ایرانیان و بیگانگان هم موجبات امتیازی بود، که آثار آن در خلاصه نسکهای مفقوده موجود است. اگر مثلاً ایرانیان با کفار در سر یک سفره می‌نشستند، بایستی قوانین شرعی خاصی را مرعی دارند.<sup>۴</sup> مزدی که بملازمان غیر ایرانی می‌دادند، با موارد و شرایط معین، غیر از مزدی بود که بیکنفر متدین بدین مزدایی

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۳۲-۳۱ و ۳۶-۳۴ و کتاب ۸، فصل ۳۸،

فقره ۳۵ و غیره.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۵۱-۴۴ (سکاذم نَسک).

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۳.

۴- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۶۲-۶۱ (سکاذم).

میدادند<sup>۱</sup>. در بعضی موارد<sup>۲</sup>. وصلت با بیگانگان مجاز بوده است، اما در این باب تفصیلی در دست نداریم.

اوضاع اجتماع عهد ساسانیان بر طبق قانون مدنی مفصلی اداره میشد، که مبتنی بر احکام زرد و اوستا بود. در خلاصه، که کتاب دینکرد در بردارد، بسی از احکام قانون مدنی دیده می شود، ولی در اکثر موارد قائل بتفصیل نشده اند اطلاعات مبسوطتری، که غالباً فتاوی مختلفه قضاوت و فقها نیز با آن همراه است، در قطعات کتاب مادبگان هزار دادستان دیده می شود. این کتاب از مجموعه های حقوقی عهد ساسانی است و بار تلمه بعضی قسمتهای آنرا محل مطالعه قرار داده است<sup>۳</sup>. این کتاب نظیر مجموعه قوانین ساسانی بزبان سریانی است، که بقلم عیشو بخت تحریر یافته است<sup>۴</sup>.

اصل تعدد زوجات اساس تشکیل خانواده بشمار می رفت. در عمل، عده زنانی که مرد میتواند داشته باشد، بنسبت استطاعت او بود. ظاهراً مردمان کم بضاعت بطور کلی بیش از يك زن نداشتند. رئیس خانه (گذگگ = خودای = کدخدا) از حق ریاست دودمان (سر ادربهی دودگگ = سرداری دوده) بهره مند بود<sup>۵</sup>. یکی از زنان سوگلی و صاحب حقوق کامله محسوب شده و او رازن پادشایها (پادشاه زن) یا «زن ممتاز» میخواندند. از او پست تر زنی بود، که عنوان خدمتکاری داشت و او را «زن خدمتکار» (زنی چگاریها) می گفتند<sup>۶</sup>. حقوق قانونی این دو نوع زوجه مختلف بود<sup>۷</sup>. ظاهراً کنیزان زر خرید و زنان اسیر جزء

۱- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۲، فقره ۱ (سکاذم).

۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۵، فقره ۱۱ (هوسپارم).

۳- بالاتر ص ۷۵ و ۳۲۶ را ببینید.

۴- رک ص ۷۶ این کتاب.

۵- بار تلمه، دادستان، ص ۸؛ حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱؛ ج ۲، ص ۲۱.

۶- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۱.

۷- بار تلمه، زن در حقوق ساسانی، ص ۱۳.

طبقه چاکر زن بوده‌اند. معلوم نیست، که عده زنان ممتاز يك مرد محدود بوده است یاخیر، اما در بسی از مباحث حقوقی از مردی، که دوزن ممتاز دارد سخن بمیان آمده است. هرزنی از این طبقه عنوان «بانوی خانه» (گدنگ بانو گنگ = کدبانو) داشته است<sup>۱</sup> و گویا هر يك از آنها دارای خانه جداگانه بوده‌اند<sup>۲</sup>. شوهر مکلف بود، که مادام‌العمر زن ممتاز خود را نان دهد و نگاهداری نماید. هر پسری تا سن بلوغ و هر دختری تا زمان ازدواج دارای همین حقوق بوده‌اند. اما زوجه‌هایی که عنوان چاکر زن داشته‌اند، فقط اولاد ذکور آنان در خانواده پدری پذیرفته می‌شده است<sup>۳</sup>. در کتب پارسی متأخر پنج نوع ازدواج شمرده شده است<sup>۴</sup>، ولی ظاهراً در قوانین ساسانی جز دو قسمی، که ذکر شد، قسم دیگری نبوده است<sup>۵</sup>. نصاری بر زردشتیان خرده می‌گرفتند، که با ساسانی مزاجت می‌کنند و با ساسانی طلاق می‌دهند، ولی این ایراد مبنای صحیحی ندارد<sup>۶</sup>.

اهتمام در پاکی نسب و خون خانواده یکی از صفات بارزه جامعه ایرانی بشمار می‌رفت، تا بحدی که ازدواج با مجارم را جایز می‌شمردند و چنین وصلتی

۱- آمیانوس، کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۶.

۲- مقایسه شود با لفظ کدبانو در فارسی کنونی، که همان

*materfamilias*، میباشد.

۳- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۶.

۴- دادستان، ص ۷.

۵- وست، متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۴۳ - ۱۴۲. بنا بر روایات، نگاه کنید؛

«شاهنشاهی ساسانیان»، ص ۴۹ و بند.

۶- حقون ساسانی، ج ۱، ص ۳۱ و بعد.

هوفمان، ص ۹۸. در این مورد امر کاملاً خارق‌العاده بنظر میرسد: مهرا ن گشنسپ

مذهب عیسی را پذیرفت و این او را مجبور کرد از زنش، که خواهر خودش بود، جدا شود.



را خویندو گدس<sup>۱</sup> (دراوستا خوایت ودث)<sup>۲</sup> می خواندند.

این رسم از قدیم معمول بود، حتی در عهد هخامنشیان<sup>۳</sup>، اگرچه معنی لفظ خوایت ودث در اوستای موجود مصرح نیست، ولی در نسکهای مفقود مراد از آن بی شبهه مزاجت با محارم بوده. در بخت نسک<sup>۴</sup> و ورشتمان سرنک<sup>۵</sup>. اشاره باجر این عمل رفته، مثلاً اینکه مزاجت بین برادر و خواهر بوسیله فره ایزدی روشن میشود و دیوان را بدور میراند. نرسی بر زمهر مفسر ادعا کرده، که خویندو گدس معاصی کبیره را محو می کند<sup>۶</sup>. در زمان ساسانیان نه تنها در کتب معاصران مثل آگاثیاس و کتاب منسوب بابن دیصان<sup>۷</sup> ذکر این عمل رفته، بلکه در وقایع آندوره هم شواهدی چند می بینیم.

یکی از اولیاء آن عهداردای ویراز، که هفت خواهر خود را بزنی گرفته بود<sup>۸</sup>، ممکن است وجود خارجی نداشته باشد، اما وهرام چوبین خواهر خود گردیگ (گردیه) را گرفت و مهران گشنسپ نیز پیش از گرویدن بکیش نصاری «بنا بر عادت ناشایست و ناپاکی، که این گمراهان آنرا قانونی و بحق می پندارند»

#### ۱- khvedhvaghdas

#### ۲- khvaetyadatha

۳- کمبوجیه دو خواهر خود را دو عقد ازدواج داشت، که یکی از آنها آتسا Atossa نام داشت. داریوش خواهر خود پریساتیس Parysatis را بزنی گرفت و اردشیر دوم با دو دختر خود آتسا و آمستریس Amestris و داریوش سوم با دختر خود استاترا Stateira ازدواج کرد.

۴- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۵، فقره ۳-۲.

۵- ایضاً کتاب نهم، فصل ۴۱، فقره ۴۷.

۶- شایست نی شایست، ۲۸/۸.

۷- ۲۴/۲.

۸- لانگلو، ج ۱، ص ۸۳؛ مقایسه شود با یادداشتهای مترجم فرانسوی آن کتاب.

۹- اردای ویراز نامگ، ۱/۴.

خواهرش را عقد کرده بود<sup>۱</sup>. بطریق ماریها همعصر انوشیروان در کتاب حقوق سریانی. که راجع بازدواج است، گوید<sup>۲</sup>: «عدالت خاصه پرستندگان اوهرمزد بنحوی جاری میشود، که مرد مجاز است با مادر و دختر و خواهر خود مزاجت کند»؛ و مثالهایی آورده است، که زردشتیان بسرای تأیید و تقدیس این امر روایت می کرده اند<sup>۳</sup>.

باوجود اسناد معتبری، که در منابع زردشتی و کتب بیگانگان معاصر عهد ساسانی دیده میشود، کوششی که بعضی از پارسیان جدید برای انکار این عمل، یعنی وصلت با اقارب میکنند، بی اساس و سبکسرانه است. مثلاً تاویلی، که بلسارا<sup>۴</sup> از کلمه خویندوگدس کرده و گفته است معنی آن «حصول رابطه است بین خدا و بنده بوسیله زهد و پرهیزکاری»، و نیز او گوید در زمان تحریر کتب پهلوی معنی ازدواج نامشروع باین کلمه تعلق گرفته است، ظاهراً «مراد اعمالی بوده، که منحصرأ بحکماء مزدکی مذهب نسبت میداده اند نه زردشتیان»، ولی باید دانست، که ازدواج با اقارب بهیچوجه زنا محسوب نمیشده، بلکه عمل ثوابی بوده، که از لحاظ دینی اجری عظیم داشته است. محتمل است، که قول هیون تسیانگ چینی در اوایل قرن هفتم میلادی<sup>۵</sup>، که گوید ازدواج ایرانیان عصر او بسیار آشفته است، ناظر بهمین رسم باشد +

۱- هوفمان، ص ۹۵.

۲- زاخو، کتب حقوقی سریانی، ج ۳، ص ۲۶۵.

۳- راجع بموضوع خسویندوگدس رک وست، متون پهلوی، ج ۲، ص ۳۸۹ و ما بعد؛ اینوسترانزف، مطالعات ساسانی، ترجمه انگلیسی بتوسط بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۶۰ و ما بعد. دومناس، بولتن شرقی، دوره ۹، ص ۵۹۳ و ما بعد.

۴- Bulsara آئیر پستان Acropatastan و نیرنگستان، ص ۱۰۵. یادداشت ۵.

۵- بیل، آثار بودایی عالم غربی، ج ۲، ص ۲۷۸.

+ مترجم. گوید هر چند این قسمت در خور حذف بود، ولی چون حتی المقدور

## هنگام تولد طفل پدر باید شکرخدای را با انجام مراسم دینی خاص و دادن

→ مایل بافکندن هیچ مطلبی از اصل بیستم و توضیحاتی هم ضرورت داشت، آنرا باقی گذاشتیم.

این مسئله از چهار وجه خارج نیست بنا اصلاً در شریعت زردشتی چنین رسمی نبوده یا بوده و اختصاص بفرقه معین داشته است، یا اگر در اصل شریعت و جسدش را ثابت بدانیم، نظری بوده و از فروع مباحث فقهاء بشمار میآمده است و اگر هم بعمل آمده باشد آنرا نادرالوقوع باید محسوب داشت و ما راجع باین چهار وجه جدا جدا سخن میرانیم.

**وجه اول** - سند مؤلف اشارات نسکهای مفقود است از روی خلاصه دینکرد و دینکرد دو قرن بعد از اسلام نوشته شده است. بعلاوه معنی خویت و دته اوستایی واضح نیست و مؤلف در وجود اردای ویرازشک دارد، گذشته از اینها عقلاً هم شمول و عموم چنین رسمی محال می‌نماید، زیرا که اساس خانواده و جامعه بر آن قرار نتواند گرفت.

**وجه دوم** - قول مورخان عیسوی آن عصر ممکن است ناظر بیکی از فرقه‌ها باشد نه همه زردشتیان و عیسویان از روی تمصب آنرا بهمه ایرانیان نسبت داده باشند، چنانکه در کتب فقهی اسلام نام مجوس ذکر شده که یکی از طوایف است. در شرح لعمه و ریاض باب میراث مجوس آمده است، که حضرت عیسی (ع) کان یورث الممجوس اذا تروج بامه وابنته و اخته من جهة آنها امه و آنها زوجته و شیخ مفید و شیخ طوسی روایت کرده‌اند که شخصی نزد حضرت صادق (ع) زبان بلدشنام مجوسی برگشود راجع بنکاح محارم، حضرت فرمودند: « اما علمت ان ذلك عندهم هو النکاح ... و کل قوم یعرفون النکاح عن السفاح فنکاحهم جایز و ان کل قوم دانوا بشی یلزمهم حکمه ». اگر چه مسلمانان همه زردشتیان را باعتبار تسمیه کل باسم جزئش مجوس میخوانده، اندولی ممکن است اینجا اشاره برسم همان طایفه خاصی باشد، که در قدیم مجوس میگفته‌اند.

**وجه سوم** - عاده هر جا نهی صریحی نباشد، فقها بتجزیه و تشقیق می‌پردازند. یکی از آنها هم این شق بوده که، هر چند عملی نمی‌شد، ولی نظراً در عهد ساسانی از مسائل فقهی بشمار می‌آمده (مثل مناکحه الجن).

**وجه چهارم** - بر فرض عملی شدن چنان نادر بوده، که جز مثالی چند مشکوک نیافته، ترغیبی هم اگر باین کار میشده، دلیل نفرت مردم و عدم رواج آن است. عمل

صدقات بجای آورد، صدقه پسر بیش از دختر بود. بعد از آن مراسم نامگذاری کودک فرا می‌رسید. در نامگذاری اختیار اسم کفار را گناه میدانستند<sup>۱</sup>. تقریباً همه اسم‌هایی که در نقوش و مهرها می‌بینیم.

از طبقه ممتازه است و اکثر صورت دینی دارند. مثلاً بعضی از آنها اسامی موجودات الهی است مانند هرمزد ( اوهرمزد. اهورمزده): و وهرام ( وثرغن ) و نرسه ( نیریوستهه). یا ترکیبی است از اسم دوایزد، مثل مهرنرسه (مهر + نرسی)، یا ترکیبی از دو جزء، که یکی از آنها نام ایزدی است، مانند مهروراز (مهر + گراز) و مهر بسوزید (مهر نجات میدهد) و زروان داد («آفریده زروان») و یزدبخت («خدا نجات داده») و آناهیدپناه («کسی که درپناه آناهیتاست») و غیره. اسامی مرکب از کلمه آذر بسیار معمول بوده، مثل آذربوزی («نجات بوسیله آتش») و ترکیب از اسامی آتشکده‌های بزرگ مانند آذر گشنسپ: مهران

→ بهرام چوبین و مهران گشنسپ معتبر نیست، زیرا که شخص نخستین مردی خودخواه و خودسر بوده مامله او نسبت بمقام مقدس سلطنت نشان میدهد که پابند اصول محترمه نبوده است و شخص دوم مردی سست اعتقاد بوده که از دین خود بکیش نصاری رفته است، اما هخامنشیان هم معلوم نیست، که همه رفتار خود را تابع احکام زردشت کرده باشند بعضی پرستش اناهیتا و دفن اموات را در مقابر نمونه مخالفت آنان با شریعت دانسته‌اند. مؤلف گوید بعضی از فضیله زردشتی عصر ما کوششها می‌کنند، که این رسم را انکار کنند یا بمزدکیان نسبت دهند، این کوشش بی‌فایده و مطالب مسلم است. مترجم گوید برفرض مسلم بودن ازدواج با محارم در عهد قدیم شرمی دامنگیر زردشتیان امروز نتواند شد، زیرا که حسن و قبح امور ذاتی نیست اعتباری است، مثل ذبح حیوان که جماعتی را مقبول و جماعتی را مکروه می‌آید این امر زنا شمرده نمیشده است چنانکه پیشوایان مقدس مذهب شیعه که ذکر شد آن را تثبیت و تقریر کرده‌اند و عمل مجوس را جایز شمرده‌اند.

#### رشیما یاسمی

۱- دینکرد، کتاب ۸. فصل ۳۱، فقره ۱۴ - ۱۳ (هوسپارم نسک).

۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۵ (هوسپارم).

گشنسپ<sup>۱</sup>، گشنسپ‌فون («دارنده فر گشنسپ») ، آذر فر نبغ فر نبغ، برزین، پناه برزین («کسی که در پناه برزین است») ، اسامی مرکب از سه جزء نیز دیده می‌شود مثل آذر خورشید آذر. اسم گاهی مبین شرافت نسب طفل بود مانند: شاهپور (شاهپور) ، یا حاکی از فال نیک میشده مانند: پیروز «فاتح» و نام ویه («نام به») . نامهای مصغر را با اشکال مختلفه ترکیب میکردند، غالباً جزء آخر اسم را قطع کرده و بجای آن ویه میگذاشتند مانند: ماهویه (که از ماه ویک جزء مجهولسی ترکیب یافته) ، جوانویه (جوان بضم اول، که بمعنی جوان و دلیر است) . اسامی زنان غالباً بکلمه دخت («دختر») ختم میشده است مانند: هرمزد دخت و یزدان دخت (که اگر هرمزد یا یزدان نام پدر صاحب اسم نبود، معنی «دختر خدا» یا «دختر یزدان» را داشت) و آرمیدخت («دختر عقیق»). بعضی اسامی به گگ ختم میشده مانند: دینگگ (از دین) و وردگگ (از ورد به معنی «گل سرخ»). صفات نسبی را هم بجای اسم زنان بکار میبرده‌اند مانند شیرین .

از اواسط قرن پنجم اسامی دلاوران تاریخ داستانی قدیم استعمال عام پیدا کرد. کواذ ساسانی اسم کوات<sup>۲</sup> پادشاه داستانی را گرفت، که در یشتهای اوستا از او ذکری شده است.

در قرن پنجم و ششم و هفتم میلادی اشخاصی معروفند، که نام قدما را مثل سیاوش و خسرو و رستهتم (رستم) گرفته‌اند، این اتخاذ دلیل است بر علاقه جدیدی، که مردم دوره ساسانی نسبت بداستانهای پرافتخار قدیم حاصل کرده بودند. در همین سه قرن اخیر داستانهای قدیم بصورت قطعی، چنانکه در خودای نامگگ ضبط شده، درآمده است.<sup>۳</sup>

بایستی طفل خردسال را از آسیب چشم بد محفوظ بدارند و مواظبت کنند،

۱- تلفظ عامیانه آن مهرام گشنسپ است (اعمال شهدا) .

۲- kavata

۳- نك بالانتر ص ۷۸ مقایسه شود با کریستن سن کیانیان، ص ۴۰ و ما بعد؛ ویکاندر، مردان، ص ۹۸ - ۹۷.

تا زن حائض نزدیک او نشود، زیرا که پلیدی شیطانی آن زن را موجب بدبختی طفل می‌پنداشتند<sup>۱</sup>. شیطان را بوسیله آتش و روشنایی دور میکردند خصوصاً در سه شب اول تولد طفل و عصاره نبات هوم بطفل میدادند و روغن بهاری باومی چسبانیدند<sup>۲</sup>. پرستاری از طفل و شیر دادن و در قنناق پیچیدنش میبایستی مطابق آداب مذهبی بعمل آید<sup>۳</sup>؛ قواعدی نیز برای نخستین سر تراشی طفل مقرر بوده<sup>۴</sup>.

تربیت طفل بعهدہ مادر بود و در صورت احتیاج، پدرخواهر یا دختر بزرگ خود را به تربیت کودک میگماشت<sup>۵</sup>. اگر پسری پدر را چنانکه سزاوار شأن اوست حرمت نمیگذاشت، قسمتی از ارث پدری او تعلق بمادر میگرفت، مشروط بر اینکه مادر بیش از فرزند شایستگی و اهلیت میداشت<sup>۶</sup>. تعلیم مذهبی دختر را مادر بعهدہ میگرفت، لکن حق شوهر دادن او بپدر اختصاص داشت<sup>۷</sup> اگر پدر در قید حیات نبود، شخص دیگری اجازه شوهر دادن دختر را داشت<sup>۸</sup>. این حق نخست بمادر تعلق میگرفت و اگر مادر مرده بود، متوجه یکی از اعمام یا احوال دختر میشد. دختر خود مستقلاً حق اختیار شوی نداشت<sup>۹</sup>. از طرف دیگر پدر یا شخص دیگر، که ولی دختر بشمار میرفت، مکلف بود، بمجرد رسیدن بسن بلوغ او را بشوهر دهد، زیرا که منع دختر از توالدگناه عظیمی بشمار میآمد<sup>۱۰</sup>.

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۲۲-۲۱ (هوسپارم نسک).

۲- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۷-۶ (سکاذم).

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۵، فقره ۹ (هوسپارم).

۴- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۸، فقره ۱۹ (سکاذم).

۵- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۱۰-۹ (هوسپارم).

۶- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۳ (سکاذم).

۷- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۱۰ (سکاذم).

۸- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۲۰، فقره ۸۹ (نکاذم).

۹- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳؛ فقره ۱۱ (سکاذم).

۱۰- ایضاً، کتاب ۸، فصل ۴۳، فقره ۲۰ (سکاذم).

مراسم نامزدی غالباً در سن طفولیت بعمل می‌آمد و ازدواج در جوانی صورت می‌گرفت. در پانزده سالگی دختر باید شوهرداره میشد.<sup>۱</sup> معمولاً وصلت بوسیلهٔ یکنفر واسطه بعمل می‌آمد.<sup>۲</sup> مهر را معین میکردند، پس آنگاه شوهر مبلغی بپدر آن دختر می‌پرداخت، لکن میتوانست آن پول را در بعضی موارد مجدداً مطالبه کند، مثلاً «اگر بعد از عروسی معلوم میشد، که زن ارزش آن مبلغ را ندارد»<sup>۳</sup>. ظاهر مقصود از این عبارت آن است، که زن عقیم باشد. بعلاوه پدر نیاستی دختر را مجبور باختیار شوهری، که خود تعیین کرده بنماید و اگر دختر ابا میکرد، پدر حق نداشت او را بدین سبب از ارث محروم کند.<sup>۴</sup> پس از عقد ازدواج اجراء عمل خیر زن متوجه شوهرش میشد.<sup>۵</sup>

اگر دختر جوانی، که در موقع مناسب او را بشوهر نداده بودند، ارتباط غیر مشروع پیدا میکرد، حق نفقه از طرف پدر داشت و از بردن ارث محروم نمی‌شد، بشرط اینکه آن ارتباط را قطع کند و حتی اطفالی، که از این پیوند غیر مشروع بدنیا می‌آمدند، نفقه‌شان بعهدهٔ پدر آن دختر بود.<sup>۶</sup>

شوهر می‌توانست بوسیلهٔ يك سند قانونی زن را شريك خویش سازد. در این صورت زن شريك‌المال میشد و میتوانست مثل شوی خود در آن تصرف کند.<sup>۷</sup> فقط بدین طریق زوجه میتوانست معامله صحیحی باشخص ثالث بعمل آورد، زیرا در این قبیل امور و در عواقب قانونی آن زن را شخص مستقل میدانستند، نه عضو يك خانواده (والا بموجب قانون زناشویی فقط شوهر شخصیت حقوقی

۱- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۹۵ (نکادم).

۲- بارتلمه، لهجه‌های ایرانی متوسط؛ ج ۲، ص ۶.

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۹۴ (نکادم).

۴- حقوق ساسانی، جزء ۵، ص ۱۵ و ما بعد، ص ۷۲ و ما بعد و ص ۳۸؛ زن، ص ۱۱-۱۰.

۵- دادستان. ص ۱۵، یادداشت؛ حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۷؛ زن، ص ۱۱.

۶- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۷.

۷- ایضاً، ص ۲۵ و ما بعد.

داشت). در این مورد مدعی زوجه می‌توانست، بدون اینکه احتیاجی برضایت شوهر باشد، برضد زن اقامه دعوی نماید. دائن در آن صورت می‌توانست حقوق خود را خواه از زن مطالبه کند و خواه از شوهر. شوهر می‌توانست با دوزوجه ممتاز خویش «اشترک منفعتی» (هم و ندشنیه)<sup>۱</sup> برقرار کند، درین صورت نفع هر یک از آن دو زوجه باشوهر مشترک بود، اما فی‌مابین خودشان، هر یک از زنان جداگانه مالک نفع خود بودند. مرد می‌توانست در هر موقع این شرکت را بهم‌زند، ولی زنان از این حق محروم بودند، اما در شرکتی، که میان دو مرد برای منفعتی میشد، هر یک از آنها می‌توانست بمیل خود قرار داد را لغو نماید<sup>۲</sup>. احکامی موجود بود، که حقوق زن ممتاز را راجع بتصرف در اموال شوهر یکسره مجنون شده باشد، معین مینمود<sup>۳</sup>.

معمولاً پدر خانواده، که صاحب اختیار همه خانواده بود، از عواید اموال خاص زوجه و غلامان خود تصرف میکرد، باین تفاوت که اگر مرد زن را طلاق میداد، مکلف بود عوائد خاص زن را باو بدهد، لکن اگر بنده زر خریدی را آزاد میکرد، آن بنده حق مطالبه چیزی از آقای خود نداشت<sup>۴</sup>. در مورد طلاق که بارضای زوجه واقع میشد، زن حق نداشت، اموالی را که شوهر در موقع عروسی باو داده بود، نگاهدارد<sup>۵</sup>. مفهوم مخالف این حکم آنست، که زن می‌توانسته است، در موقع طلاق که بی‌رضایت او واقع باشد، همه مال یا قسمتی از آن را نگاه دارد. هرگاه شوهری بزنی خود میگفت: «ازین لحظه تو آزاد و صاحب اختیار خود هستی»، زن بدینوسیله از نزد شوهر خود طرد نمیشد، ولی اجازت می‌یافت بعنوان «زن

۱- ham - vindishneh

۲- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۹ و بعد.

۳- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۳۱، فقره ۵ (هوسپارم).

۴- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۴۶ و بعد.

۵- دادستان، ص ۱۳.



خدمتکار» شوهر دیگری اختیار کند<sup>۱</sup>. ظاهراً در نکاحم نسك<sup>۲</sup> باین رسم اشاره شده است، که باعث دغلبازیهای بسیار شده بود. در صورتیکه شوهری زن خود را طرد میکرد، بی آنکه صریحاً اختیار او را بخود او بسپارد و زن شوی دیگری اختیار میکرد، فرزندان، که در ازدواج جدید در حیات شوهر اولش میزاید، از آن شوهر اولش بود، یعنی زن تحت تبعیت شوهر اول باقی میماند<sup>۳</sup>.

شوهر حق داشت یگانه زن خود را با یکی از زنانش را (حتی زن ممتاز خود را) بمرد دیگری، که بی آنکه خود قصوری کرده باشد، محتاج شده بود، بسپارد، تا این مرد از خدمات آن زن استفاده کند. رضایت زن شرط نبود. در اینصورت شوهر دوم حق دخل و تصرف در اموال زن را نداشت و فرزندان، که در این ازدواج متولد می شدند، متعلق به خانواده شوهر اول بودند و مانند فرزندان او محسوب می شدند<sup>۴</sup>. این قرار، که شاهد دیگری از مشابهت قضایی وضعیت زوجه و کنیز است، با انعقاد بیمان رسمی صورت می گرفت، که در طی آن شوهر جدید همه گونه مواظبت و نگاهداری زن را در مدت این ازدواج تعهد میکرد.

این عمل را از اعمال خیر می دانستند و کمک بیک همدین تنگدست می شمردند. زوج را بپهلوی شوذ (شوی) و زوجه را زن میخواندند، ولی بقول بارتلمه شوهر و زنی را که بدینسان باجیری می گرفتند، در اصطلاح قضایی میرگک و زیانگک می گفتند<sup>۵</sup>. ولی ویکاندر بر این عقیده است، که اینها اصطلاحات ثابت

۱- ایضاً، ص ۵.

۲- دینکرد، کتاب ۸، فصل ۴۵، فقره ۱۲۶.

۳- دادستان، ص ۸-۹.

۴- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۲۹ و بعد، زن، ص ۱۴ و بعد.

۵- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۳۶-۳۷. قرائت اصطلاح اخیر مشکوک است.

و معینی نیستند و ميرك و زيانگك مترادف شوذ (يا مرد) و زن میباشند.<sup>۱</sup>  
توصیفی، که ما در نتیجه تحقیقات بارنلمه از احوال حقوقی زنان در عهد  
ساسانیان نمودیم، تضاد بسیار نشان میدهد. سبب این تضاد آنست که احوال تانویی  
زن در طول عهد ساسانیان تحولاتی یافته است. بنابر قول بارنلمه<sup>۲</sup> از لحاظ علمی  
و نظری زن در این عهد حقوقش بتبع غیره بود و یا بعبارت دیگر شخصیت حقوقی  
نداشت، اما در حقیقت زن در این زمان دارای حقوق مسلمه ای بوده است. در زمان  
ساسانیان احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بود و این تضاد ظاهری از آنجاست  
پیش از اینکه اعراب مسلمان ایران رافتح کنند، محتملاً زنان ایران در شرف تحصیل  
حقوق و استقلال خود بوده اند.<sup>۳</sup>

یکی از مقررات خاصه فقه ساسانی «ازدواج ابدال» است، که نویسنده نامه  
تفسر بشرح آن پرداخته است. در ترجمه فارسی این نامه ذکر این قسم مزاجت  
باختصار می بینم<sup>۴</sup> و تفصیل آن در کتاب الهند بیرونی است، که مستقیماً از ترجمه  
مفقوده ابن المقفع گرفته است و آن این است<sup>۵</sup>: «اذا مات الرجل و لم یخلف ولدان  
ینظر و افان کانت له امرأة زوجوها من اقرب عصبته باسمه. وان لم تکن له امرأة  
فابنة المتوفی او ذات قرابته فان لم توجد خطبوا علی العصبية من مال المتوفی فما کان  
من ولد فهو له و من اغفل ذلك و لم یفعل فقد قتل مالا یحصی من الانفس لانه قطع  
نسل المتوفی و ذکره الی اخر الدهر.» یعنی اگر مردی بمیرد و پسری نداشته باشد،  
باید دید اگر زنی دارد، او را بنزدیکترین خویشاوندان متوفی باید بدهند، و اگر  
زن ندارد، دختر یا نزدیکترین بستگان او را با اقرب خویشان باید نکاح ببندند،

۱- مردان، ص ۲۱-۹.

۲- زن، ص ۷.

۳- ایضاً، ص ۱۸.

۴- ص ۲۴۴ و ۵۲۹ چاپ دارمستتر، مینوی، ص ۲۲-۲۱.

۵- چاپ زاخو، ص ۵۳، ترجمه توسط همین شخص، ۱، ص ۱۰۹-۱۰۵.

ولی اگر هیچ زنی از بستگان او موجود نباشد، از مال شخصی متوفی باید زنی را جهیزیه داده، بیکی از مردان خویشاوند میت بدهند پسری که از این ازدواج حاصل شود، فرزند آن مرد میت محسوب میشود. کسی که از ادای این تکلیف غفلت ورزد، سبب قتل نفوس بشمار شده است، زیرا که نسل میت را قطع و نام او را تا آخر دنیا خاموش نموده است».

قاعده «قبول» (سدریه)<sup>۱</sup> نیز یکی از رسومی است، که در جامعه زردشتیان فوق‌العاده متداول بوده است. چون مردی میمرد و فرزندی بالغ نم‌بگذاشت، که جانشین او شود و ریاست خانواده را بعهده گیرد، صغار میت را بقیم میسپردند و اگر میت توانگر بود، بایستی شخصی بعنوان «پسرخوانده»<sup>۲</sup> قائم مقام او شده، ترکه او را اداره کند. و اگر آن مرد «زنی ممتاز» داشت، آن زن را بعنوان «پسرخوانده» مدیر ماترک او میشد<sup>۳</sup>، ولی زوجه که «چاکر زن» بود، نمیتوانست باین سمت نصب شود و بایستی او را مثل صغار دیگر بقیم بسپارند. در این صورت پدر آن «چاکر زن» قیم محسوب میگردد و اگر قیم وفات مییافت، برادر «چاکر زن» یا برادری، که در میان چند فرزند مقام ارشدیت داشت، یا یکی از خویشاوندان نزدیکش قیم او میشد<sup>۴</sup>. اگر در خانه مرد میت زنی «ممتاز» یا دختری یگانه نبود، سمت فرزند خواندگی ببرادر و پس از او بخواهر و سپس بدختر برادر و بعد بپسر برادر تعلق میگرفت<sup>۵</sup> و پس از این طبقات بسایر خویشاوندان نزدیک میرسید<sup>۶</sup>.

شرایط قانونی «پسر خواندگی» این بود، که کبیر باشد و از زردشتیان باشد

### ۱- Sadharih

۲- رك دادستان ی دینینگ ۲۵۶ و ۲۵۹.

۳- ایضاً، ۸۵۶.

۴- ایضاً، ۸۵۶.

۵- در متن چنین است، ولی قاعده باید پسر برادر مقدم بر دختر برادر باشد.

۶- ایضاً ۵۶، مقایسه شود با ۳۵۸.

و عاقل باشد و خود نیز دارای عائله کثیر باشد و صاحب فرزندان باشد، یا امید و امکان فرزند یافتن داشته باشد و مرتکب هیچ یک از معاصی کبیره نشده باشد. شرایط زنی که عنوان ستری می‌یافت قانوناً چنین مقرر بود، که شوهر نداشته باشد و در طلب آن هم نباشد و کنیز کسی نباشد و از فاحشگی امرار معاش نکند و در خانواده دیگر سمت فرزند خواندگی نداشته باشد. زیرا که زنان جز در یک جا نبایستی «ستر» بشوند، و لی مرد میتواندست دفعتاً در چند خانواده سمت «فرزند خوانده» بگیرد<sup>۱</sup>. ستر فرزند بمجرد انتصاب باین سمت واجد حق ولایت تامه و اختیار مطلق نمیشد، نشانه این عنوان اخیر مراقبت در روشن نگاهداشتن آتش مقدس خانه بود<sup>۲</sup>.

ستری بر سه نوع است: «ستر فرزند موجود» عنوان زن ممتاز یا دختر یگانه و بی شوهر است. نصب چنین زنی یا دختری بمقام ستری طبیعی است و لزوم قهری دارد و محتاج قانون خاص نیست. «ستر فرزند مخصوص» کسی را گویند، که از جانب متوفی قبلاً باین سمت معین شده باشد و این اصطلاح در مقابل کسی است، که بعد از فوت آن شخص از طرف اقربا نصب شود. چنین کسی را ستر فرزند مجعول<sup>۳</sup> گویند. «زن ممتاز» چون بیوه شد، باید مراقب امور خانواده باشد و مراسم دینی و امور خیریه را، که بر هر خانواده واجب است انجام دهد. باید دختران شوی خود را شوهر دهد و خواهران شوی را، اگر تحت قیمومتش باشند، پرستاری کند و مانند اینها. مشارالیها حق دارد، که قسمت بزرگی از دارایی متوفی را بمصارف شخصی خود برساند. اما بمحض اینکه دختری اختیار کرد، قدرت مادر تقسیم میشود و یک بهر بداماد تعلق میگیرد و این اختیار داماد وقتی افزوده

۱- دادستان‌ی دینینگ، بخش ۵۷، فقره ۲-۲.

۲- ملخص مادینگان ی هزار دادستان، یونکر H. Junker، فرهنگ ی پهلویک

(هدیدرک ۱۹۱۲)، ص ۹۰.

۳- دادستان ی دینینگ، بخش ۶۸.

می‌شود، که پسری بیابد، که روزی امکان داشته باشد، بریاست خانواده برسد<sup>۱</sup>.  
نوع دیگر هم از فرزند خزانگی متداول بود و آن همین است، که ما معمولاً آنرا «تبنی» می‌گوییم. در این صورت پدر و مادر، که طفلی را بفرزندی می‌پذیرفتند، حق ارث بردن از او نداشتند؛ اگر این قسم فرزند خوانده، که مادرش زنی ممتاز (پادشاه زن) بوده، قبل از سن بلوغ می‌مرد، دارایی او بناپسندی او می‌رسید<sup>۲</sup>.

در باب ارث مقرر بود، که زن ممتاز و پسرانش یکسان ارث ببرند، اما دختران شوهر نکرده را نصف سهم میدادند. چاکر زن و فرزندان او حق ارث نداشتند، ولی پدر می‌توانست، قبلاً چیزی از دارایی خود را بآنان ببخشد یا وصیت کند، که پس از مرگ بآنان بدهند<sup>۳</sup>.

برای مراقبت در اجرای قوانین نظاری معین میکردند. چون کسی بسدرود حیات میگفت، بایستی موبدان مطابق مقررات وصیتنامه، بتقسیم اموال او پردازند و اگر میت چیز نداشت، مصارف تجهیز جنازه و نگاهداشت فرزندان او را هم موبدان کفایت میکردند. چنین مقرر بود، که «ابدال ابناء ملوک همه ابناء ملوک باشند و ابدال خداوند درجات هم ابناء درجات»<sup>۴</sup>.

اگر کسی در وقت مردن قسمتی از اموال خود را باشخاص بیگانه می‌داد و وارث قانونی خویش را محروم میکرد، این عمل او صورت قانونی نداشت، مگر برای تأدیه دینی یا نفقه زنی<sup>۵</sup> یا پرستاری اولاد و پدر یا پیرمردی، که در ظل

- ۱- ایضا، بخش ۵۴، فقره ۱۲-۱۵. قواعد مربوط بقبول فرزند در نسکهای هوسپارم و سکاژم وجود داشته است، دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۳۶، فقره ۱۳ و فصل ۴۳، فقره ۱۴.
- ۲- حقوق ساسانی، ج ۳، ص ۷.
- ۳- حقوق ساسانی، ج ۵، ص ۱۴، یادداشت ۴ و ص ۳۵، یادداشت ۳؛ زن، ص ۱۴-۱۳.
- ۴- نامه تنسر، دارمستتر، ص ۲۲۴ و ص ۵۲۸؛ مینوی، ص ۲۱.
- ۵- در اینجا مقصود زن غیر ممتاز است، زیرا زن ممتاز از جمله اقربای نزدیک محسوب میشده است.

حراست او بوده، داده شده باشد. اگر کسی در زمان ابتلاء بمرضی، که چندین خطری نداشته، وصایایی می‌کرد، چگون شفا مییافت، صورت قانونی داشت، بشرط آنکه وصیت در حال شعور کرده و نقصی در قوای او نبوده باشد. چون کسی وصیت می‌کرد، مکلف بود، که سهمی بهر يك از دختران بی‌شوهر و دو سهم بزن ممتاز خود بدهد.<sup>۱</sup>

از مادیگان هزار دادستان میتوان مسائل بسیاری را راجع بحقوق مالکیت استخراج کرد. در این کتاب رجوع بعقود شفاهی<sup>۲</sup> و اقسام قراردادهای مربوط بهبه<sup>۳</sup> و بخشیدن زمین با حق استفاده از قنوات<sup>۴</sup> و هبه‌های موقت در رهن املاک و وقف املاک بشرط آنکه متصدی وقف دعاهایی برای راحت روح واقف بخواند(عنوان این مبحث چنین بود «پروان یزشن رای داشتن»<sup>۵</sup>)، مبحث قسم خوردن بسرای قطع دعوای ملکی<sup>۶</sup>، قاعده قرضی که بچند نفر بالاشترک داده شده باشد<sup>۷</sup>، و تدابیری که در مورد ضمان<sup>۸</sup> و کفالت<sup>۹</sup> باید گرفت و امثال اینها مطالبی هست. اگر قیم پسر صغیری قسمتی از دارایی خانواده را بمصرف پرداخت دینی می‌رسانید،

۱- دادستانای دیننگ، بخش ۵۴، فقره ۹-۱.

۲- حقوق ساسانی، ج ۱، ص ۷ و ما بعد.

۳- ایضاً، ج ۳، ص ۵ و ما بعد.

۴- ایضاً، ج ۳، ص ۲۹ و ما بعد.

۵- ایضاً، ج ۳، ص ۵۵ و ما بعد.

۶- ایضاً، ج ۳، ص ۱۹.

۷- ایضاً، ج ۲، ص ۵.

۸- ایضاً، ج ۱، ص ۳۹ و بعد، ج ۳، ص ۵۴، یادداشت.

۹- ایضاً، ج ۴، ص ۵ و ما بعد.

۱۰- پالیارو Pagliaro L. anticresi nel diritto Sasanidico

(Rivista degli studi orientali, XY, p. 275-315)

چون پسر بعد رشد بالغ می‌شد، می‌توانست اعتراض کند<sup>۱</sup>. وقتی مردی یکی از کنیزان زر خرید خود را بمقدار يك عشر آزاد میکرد، فرزندى، که از آن کنیز تولد می‌یافت، همچنین بمقدار يك عشر آزاد می‌بود. این قانون عجیب عیناً در کتاب فقه سریانی تألیف عیشوبخت هم مسطور است<sup>۲</sup>.

بعلاوه سنکاذم‌نسک قواعد مبسوطی راجع بمالکیت و دین و ربیع<sup>۳</sup> و توقیف چارپایان و حیوانات اهلی، مثل اسب و غیره و مسئولیتی که برای توقیف‌کننده پیش می‌آید، در برداشت. همچنین از توقیف مدیونین و ضبط لباس و نظایر آن سخن میراند، مسائلی هم در خصوص یافتن گنج و غیره حاوی بود<sup>۴</sup>.

اطلاعاتی که راجع بجامعه ایرانی میتوانیم، از منابع قدیمه استخراج کنیم، هر چند ناقص و پراکنده است، ولی ما را با يك جامعه آشنا می‌کند، که نیروی ذاتی و استحکام باطنی آن مبتنی برعلاقه عمیق و عتیقی بود، که راجع به پیوند خلل‌ناپذیر دودمانی داشت. قوانین را برای پاسبانی خانواده و دارایی وضع کرده بودند و باین وسیله می‌خواستند، امتیاز طبقات را با دقت هر چه تمامتر حفظ کنند و هر فردی را در درجات اجتماعی بمقامی معلوم تخصیص دهند. از قضا در اواخر قرن پنجم میلادی اساس و بنیان این نظام اجتماعی بواسطه فتنه مزدک در معرض تهدید قرار گرفت. موقعیت و وضع سیاسی زمان نیز سبب شد، که این جریان انقلابی مشغوم در کشور ایران پیشرفت کند و این کشور رادرهنگام پیش آمدهای، ناگواری که نتیجه

۱- حقوق ساسانی، ج ۲، ص ۲۳ و مابعد.

۲- ایضاً، ج ۳، ص ۴۷.

۳- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۴۱.

۴- ایضاً کتاب هشتم، فصل ۳۹. بارتلمه درمجله شرقی وین، ۲۷، ص ۳۴۷ و مابعد

تفصیلاتی راجع بر رفتار با بردگان وضع فروش برده به اشخاص خارج از مذهب و مقررات مربوط به برده (مسیحی) فراری، که دین زردشتی پذیرد و غیره، از کتاب ماذیگانى هزار دادستان استخراج کرده و منتشر ساخته است.

مغلوبیت پیروز بود، دچار ویرانی نماید<sup>۱</sup>.

۱- تاریخ کواد و فرقه مزدکیه، که در اینجا آورده ایم، اصولاً مبتنی بر مطالب صفحات ۱۲۷-۹۷ رساله ایست، که مستقلاً بنام « سلطنت کسواد اول و کمونیسم مزدکی» تألیف کرده ایم. راجع بتفصیل منابع مذکور خوانندگان را ارجاع می کنیم بقسمت نخستین آن کتاب، که همه ماخذ ما در آن جمع است؛ نسبت منابع با یکدیگر و اعتبار تاریخی هر یک از اسناد در آنجا مورد بحث قرار گرفته است. منابع اصلی از این قرار است:

اولا - یوشع استیلیتس دروغی، که از مؤلفان، سریانی آن عصر بوده، و در باب وقایع سالهای ۴۹۴-۵۰۶ بحث میکند .

ثانیاً - پروکوپیوس بیزانسی، جنگ ایران، کتاب اول، بند ۲۱-۳۰ آ گانیاس بیزانسی (۴/۳۰-۲۷).

ثالثاً - مطالب متفرقه در ادبیات دینی پهلوی ( تفسیر و ندیداد، وهمن یش، دینکرد، در بندهشن بزرگ، چاپ انکلساریا، ص ۲۱۵، عبارتی است، که در کتاب سابق الذکر من ذکری از آن نرفته است، و ظاهراً ماخذ آن یکی از ترجمه های عربی خودای نامگ بوده است.

رابعاً - روایات عربی و فارسی، که منبع اصلی آنها خودای نامگ می باشد و از میان آنها اینجانب چهار رشته روایت تشخیص میدهم. يك - یعقوبی، ج ۱، ص ۱۸۵؛ طبری، ص ۸۸۵ (سطر ۱۸-۷)، و ص ۸۸۶ (سطر ۲۰) تا ص ۸۸۸، و ص ۹۴-۱۸۹۳ (نلدکه، ص ۱۳۹ (سطر ۱) الی ص ۱۴۱ (سطر ۲) و ص ۱۴۲ (سطر ۲) الی ص ۱۴۷، و ص ۱۵۵-۱۵۳). دوم - اوتو کیوس، چاپ یوکوش Poccoche ص ۱۳۳-۱۲۶-۱۸۱-۱۷۴، چاپ شیخو، ج ۲، ص ۱۹۱ و مابعد، و ص ۲۰۶ و مابعد. ؛ این تنبیه، چاپ و ستفلد، ص ۳۲۸، طبری ص ۸۸۳ الی ۸۸۵ (سطر ۵)، و ۸۸۵ (سطر ۱۹) الی ص ۸۸۶ (سطر ۱۸)، و ص ۸۹۸-۸۹۶ (نلدکه ۱۳۵ ص ۱۴۸ (سطر ۱) تا ۱۴۱ (سطر ۵) تا ص ۱۴۲، و ص ۱۶۴-۱۶۲)؛ مظهر بن الطاهر المقدسی، چاپ هوادت، ج ۲، ص ۱۶۷ و مابعد، ترجمه ص ۱۷۰ و مابعد؛ مسعودی، مروج ج ۲، ص ۱۹۵ و مابعد، حمزه اصفهانی، ص ۱۰۷-۲۰۶، ترجمه ص ۸۳، سوم - دینوری، ص ۶۹ و ۶۲-۶۶؛ نهایی، ص ۲۲۶ و مابعد. - چهارم - کتاب الاغانسی، چاپ بولاق، ج ۸، ص ۶۳-۶۴؛ حمزه، ص ۵۶، ترجمه، ص ۴۱؛ ثعالبی، ص ۵۸۳؛ فردوسی؛ چاپ مهل. ج ۶، ص ۱۰۳ و مابعد؛ بیرونی، آثار الباقیه، ص ۲۱۰۹، ترجمه، ص ۱۹۲؛ مجمل التواریخ، مهل، مجله آسیایی؛ سری سوم، ج ۱۴ ص ۱۱۶ و مابعد و ۱۳۶؛ ابن الاثیر، تورنیس-رگگ Tornberg



در سالهای نخستین سلطنت کواذ، زرمهر (سوخرا) کماکان مرتبت خود را حفظ کرد و حائز مقام نخستین در میان اشراف بود<sup>۱</sup>، اما کواذ پیوسته دردل داشت که خود را از تسلط و استیلای این مرد جاه طلب و خطرناک نجات دهد. پس رقابتی را، که در میان زرمهر و شاهپور مهران افتاده بود، مفتنم شمرد، شاهپور را، که در این وقت منصب ایران سپاهبند داشت (طبری) و در عین حال سپاهبند ناحیه سواد نیز بود (نویابه)<sup>۲</sup>، در نهران با خود یسار کرد، و زرمهر را بهلاکت رسانید<sup>۳</sup>. این

→

ج ۱، ص ۲۶۹ و بعد؛ ابوالفدا چاپ فلیشر، ص ۸۸. مؤلفان رشنه چهارم از افسانه مزدک (مزدک نامگ) استفاده کرده‌اند. مندرجات این افسانه را می‌توانیم از روی منقولات سیاست نامه نظام الملک (چاپ شفر، ص ۱۶۶ و مابعد، ترجمه ص ۲۴۵ و مابعد) و یک روایت فارسی (داراب هرمزدیار، روایات، ج ۲، ص ۲۳۵-۲۱۴؛ مقایسه شود با مقاله من تحت عنوان «دو روایت از تاریخ مزدک» Versions of the History of Mazddk Two در یادگار نامه مودی، ص ۳۲۲ و بعد). از نویسندگانی

بلهیمی (ترجمه زتنبرگگ، ج ۲، ص ۱۴۲ و بعد) و فارسنامه ابن بلخی (چاپ لسترانج و نیکلسون ص ۸۴-۹۱، رنگ مقاله من در یادگار نامه مودی، ص ۳۲۷ و بعد از روایات مختلفی، که مأخذ آن از خودای نامگ بوده، استفاده کرده‌اند. قصه‌ها و روایات محلی طبرستان راجع به مزدک در ابن اسفندیار (ترجمه برون، ص ۹۲ و بعد) و ظهیرالدین المرعشی (چاپ دورن Dorn، ص ۲۵۱ و مابعد) مسطور است. تفصیل راجع بشریعت مزدک: شهرستانی، چاپ کورتون، ص ۱۹۲ و مابعد ترجمه‌ها بروکر. ص ۲۹۱ و مابعد؛ الفهرست، ص ۳۴۲.

۱- بالاتر ص ۳۱۷ را به بینید.

۲- دك ضمیمه دوم.

۳- در منابع عربی و فارسی، که اصل آنها از خودای نامگ است، قتل زرمهر و اعدام یکی دیگر از بزرگان موسوم به سیاوش، که سی سال بعد از آن اتفاق افتاد، با هم مشتبه شده است. دك «سلطنت کواذ اول»، ص ۵۴، یادداشت ۱.

واقعه در سرتاسر کشور شهرت عظیم یافت و مبدأ ضرب المثلی شد باین عبارت «باد سوخرا از وزیدن فرو ماند و بادی از جانب مهران وزیدن گرفت»<sup>۱</sup>. یا بنا به روایت نهاییه: «آتش سوخرا فرو مرد و باد شاهپور وزید»<sup>۲</sup>. با وجود این در تاریخ ذکری از این شاهپور مهران نیست؛ گویا پس از رقیب خود دیری نزیسته است.<sup>۳</sup>



شکل ۳۶- شکل کواذ اول

(موزه ملی کهنه‌گک)

قتل زرمهر دشمنان خطرناک برای کواذ تهیه کرد، ولی آنچه اسباب اشتعال غضب بزرگان شد، روابطی بود، که کواذ با فرقه ضاله مزدکیه داشت و اسباب بدعتهای انقلابی گردید. پرو کوپیوس گوید کواذ در پادشاهی راه خشونت سپرد و

۱- طبری، ص ۸۸۵، نلدکه ص ۱۴۵.

۲- نهاییه، ص ۲۲۶.

۳- بنا بر قول مارکوارت (مجله شرقی آلمان، ۴۹، ص ۶۳۷، یادداشت ۶) این سپاهبذ شاهپور، همان اسپیدس میباشد، که باسلر Coeler رومی، عهدنامه متارکه جنگ را در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ منعقد ساخت و بنا بر قول پرو کوپیوس پدرزن کواذ بود. اما بنا به روایت کتاب منسوب به استیلیتس این سپاهبذ بویه نام داشته است. بدون شك این همان بویه ایستکه ملقب به وهریز بوده (رك، هریشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۵۹ و ۷۸) و بنا بر قول پرو کوپیوس سپاه ایران را بر ضد ننگرگین پادشاه گرجستان رهبری نمود. پس باید چنین فرض کرد، که بویه جانشین یا یکی از جانشینان شاهپور در مقام ایران سپاهبذ یا اسپهبد سواد بوده است.

در کشور بدعتها آورد. آگائپاس گوید این شهریار می خواست تأسیسات اجتماعی را واژگون کند و در معاش مردمان انقلابی پدید آورد و رسوم و آداب باستانی را برهم زند. اما این دو مورخ بیزانسی و همچنین استیلیتس دروغی، که در این باب چیز نوشته اند، فقط یکی از بدعتهای کواذ را ذکر نموده اند، و آن راجع باشتراک زنان است و در این خصوص هم ساکت هستند، که آیا این امر جزء احکام دین جدیدی است یا نه. از میان این سه کتاب، که ذکر شد فقط در تألیفی، که منسوب باستیلیتس است، نام فرقه ضاله زردشنگان آمده است. درباره این فرقه و اصول عقاید آنان باید از کتب عرب و ایران مطالبی بدست آورد. در این جا نکته، که بدو باید در نظر گرفت، نام آن فرقه است، که در کتاب منسوب به استیلیتس ذکر شده است. در آثار مؤلفان عرب و ایرانی جز اسم مزدکیان مذکور نیست و مسلمانان خودای نامگ هم آن فرقه را باین عنوان نام برده اند. معذک در بسیاری از منابع ایرانی و عرب (طبری و یعقوبی و نهاییه) ذکری از زردشت نامی رفته است، که پسر خورگان و از مردم پسا (فسای فارس) بوده و او را مؤسس فرقه شناخته اند. صاحب نهاییه زردشت را یکی از نجبای پارسی می شمارد، که حامی مزدک بوده است. از این گذشته اکثر منابع عرب و ایرانی، اگر چه نام از زردشت نبرده اند، ولی شهر پسارا، که زاد و بوم او بوده، محل تولد مزدک شمرده اند<sup>۱</sup>. پس می توان گفت که نام این زردشت حتی در خودای نامگ هم مسطور بوده است. باری ملالاس<sup>۲</sup> روایت می کند، که در عهد دیو کلسین شخصی از مانویه در روم ظهور کرد، بوندس<sup>۳</sup> نام، که عقاید جدید داشت و با کیش رسمی مانوی، راه خلاف می سپرد. از گفتار اوست که گوید: خدای خیر با خدای شر نبرد کرد و او را مغلوب نمود، اینجاست

۱- نزد پتوری؛ استخر دک «سلطنت کواذ اول»، ص ۴۱، یادداشت ۱.

۲- Mtgne, Patrologia, Series Graeca Malalas، ج ۹۷، ص

که پرستش غالب واجب است. این بوندس بایران سفر کرد و بدعوت پرداخت. ایرانیان کیش او را<sup>۱</sup> (تون|داریس ثنون)، یعنی دین خدای خیر گفته‌اند، که در زبان پهلوی آیین دریست دینان<sup>۲</sup> میشود<sup>۳</sup> و ملالاس<sup>۴</sup> کواذ را در جای دیگر بیونانی‌چنین خوانده است:<sup>۵</sup> (کواذس هودراس ثنوس) صورت صحیح آن:<sup>۶</sup> (هودریس ثنوس) میشود.<sup>۷</sup> این لقب، که حاکی از پیروی کواذ از مذهب مزدکی است، در کتب عرب و ایرانی، که مأخذ آنها خودای نامگک بوده، باشکال مفلوط ضبط شده است.<sup>۸</sup>

## ۱- ton Daristhenon

## ۲- deristdenan

۳- در فارسنامه ابن بلخی (ص ۸۱) آمده است، که مزدك زندیق اباحت پدید آورد و آنرا مذهب عمل نام نهاد.

۴- مینوی، همان کتاب، ص ۶۳۳.

۵- شکل دریست derist (بجای درست dosust) در قطعات تورفان دیده میشود (M, 475 بیت ۸ و M74، بیت ۸، مقایسه شود باندسکودر «جهان شرق»، ۱۵، ص ۲۵۹). ندکه در يك ملاحظه سطحی (طبری، ص ۴۵۷، یادداشت ۱) در انتخاب بین دو شکل درست دین derust-den و درزد دین darazd-den تردید دارد، اما شکل اخیر را ترجیح داده است، ولی باید دانست که نقطه درزد، که در زبان پهلوی و فارسی لفظ اوستایی زردا zarazda باید گذارده شده باشد در هیچیک از متون پهلوی بنظر نرسیده است. بعکس کشف شدن کلمه دریست derist حدس ما را راجع به صحت کلمه دریست دین dərīst-den بیشتر تقویت میکند. صورت این دو کلمه در تواریخ عربی و فارسی نیز حاکی است، که این لفظ در واقع دارای کسره (l) بوده است. لفظ دریست دین dərīst-den، یعنی «دین حقیقی» معادل ویه دین den-Veh «دین بهی» است، که زردشتیان دین خود را بدان می‌نامیده‌اند. بنا بر عقیده ناوادیا، که رای هرآل را پذیرفته است (ردک ص ۴۵ یادداشت ۱ کتاب حاضر)، معنای حقیقی ویه دین در اصل «دین روشنایی» بوده است. (مطالعات هندی و ایرانی، تقدیم به ویلهلم گیگر، ص ۲۴۵ و مابعد، و «سورسخون»، ص ۵۰). بهر صورت معنای ویه دین در عصر ساسانی «دین خوب» بوده است.

بنابراین دین مزدک همان آیین درست دین است، که بوندس انتشار داد. اگر این شخص مانوی، یعنی بوندس، پس از شروع بدعوت جدید در روم، بایران رهسپار شد، تا عقاید خود را تبلیغ کند، میتوان حدسی قریب بیقین زد، که اصل او ایرانی بوده است. کلمه بوندس شباهتی با اعلام ایرانی ندارد، واسی میتوان آن را لقب این شخص دانست<sup>۱</sup>. نه تنها کتب اسلامی، که هأخوی داز خودای نامگک هستند، بلکه الفهرست هم که منبع دیگر داشته، مؤسس فرقه مزدکیه را شخصی دانسته اند مقدم بر مزدک، و در خودای نامگک اسم او را زردشت قید کرده اند و از این جا نام فرقه زردشتگان پیدا شده است که در کتاب منسوب باستیلیتس معاصر مزدک، نیز همین اسم برای فرقه مزبور ذکر گردیده است. بنابراین بطور تحقیق میتوان گفت، که «بوندس» و زردشت اسم يك شخص بوده است<sup>۲</sup>. و زردشت نام اصلی آورنده این دین است و این شخص با پیامبر مزدیستان همنام بوده است. پس نتیجه این میشود که فرقه مورد بحث ما یکی از شعب مانویه بوده، که قرب دو قرن قبل از مزدک، در کشور روم، تأسیس یافته و مؤسس آن بکنفر ایرانی زردشت نام پسر خورگان از مردم پسا بوده است. بنابراین مؤلفان بیزانسی و سربانی، که در شرح کفر و زندقه عهد کواذ<sup>۳</sup> قلمفرسایی کرده اند، کاملاً حق دارند، که اتباع مزدک را

۱- مقایسه شود با لفظ پهاوی بوندگک bavndagh ( در ارمنی بوندگک hovaadnk بمعنی «کامل»، رگک زالمان. فقد اللغه، ج ۱؛ ص ۲۸۵ ) بند ۴۵، فقره ۴؛ نیبرگک، رساله پهلوی، ۲، ص ۳۳.

۲- ظاهراً این همان زردشتی است، که در يك کتیبه یونانی در Cyrene ذکر شده است و در آن سخن از اشتراك در مال و زن رفته است. بنا بر توصیه زودس Zarades و فیثاغورث ( رگک شروودفوکس، مطالب ادبیات یونانی و لاتین مربوط بزردشت و کیش زردشتی، مجله کاما شماره ۱۴، ص ۱۱۸).

۳- ملالاس و نئوفانس و تبعیت از آنها Cedrene و زناراس Zonaras میثل سربانی، ترجمه شابو، ج ۲، ص ۱۹۵.

مانوی خوانده‌اند.<sup>۱</sup>

از اشارات مندرجه در کتب عربی چنین مستفاد میشود، که زردشت پیشوایی بوده، که دعوات او فقط جنبه نظری داشته است، اما مزدک، که مرد عمل بوده بقول طبری « در نزد طبقه عامه خلیفه زردشت بشمار میآمده است»، رفته رفته نام مؤسس اصلی را تحت الشعاع قرارداد و در همان عهد خود فرقه را با اسم مزدکیه مشهور نمود، از این رو در ادوار بعد مردمان پنداشته‌اند، که بانی حقیقی فرقه نیز مزدک نام داشته و از این جا گمان کرده‌اند، که مزدک دو تن بوده، یکی مزدک قدیم، دیگر جدید (الفهرست). پس روایت طبری و یعقوبی و صاحب نهایه، که گویند زردشت هم‌عصر مزدک بوده، صحیح نیست.

اما راجع بشخص مزدک، اطلاعات ما بسیار قلیل است. چنانکه دیدیم قول بعضی از مورخان، که مولد او را پسا دانسته‌اند، مقرون بصحت نیست، پسا مولد زردشت بوده است، نه مزدک. بنا بر قول طبری مزدک در مدریا<sup>۲</sup> (؟) تولد یافته است. شاید مقصود شهر مادریا<sup>۳</sup> باشد، که در ساحل شرقی دجله (مکان فعلی کوث العماره) واقع بوده است. حتی در قرن نهم میلادی هم اشراف و نجبای ایرانی در این شهر مسکن داشته‌اند<sup>۴</sup>. اسم مزدک و اسم پدرش بامداد هر دو ایرانی است. بنا بر روایت دینوری مزدک از مردم استخر بوده و مؤلف تبصرة العوام مسقط الرأس او را تبریز دانسته است<sup>۵</sup>، ولی میتوان گفت، که مورخان بجای شهر تولد گاه مزدک، که نام مجهول و نامأنوسی داشته، استخر یا تبریز را حدساً نوشته‌اند و این کار نظایر دارد.

۱- بنا بر گفته طبری و ابوالفدا خسرو اول بسیاری از پیروان مزدک و چندتن از پیروان مانوی را کشت. در حقیقت ظاهراً مقصود آنها از پیروان مانوی مزدکیان بوده است.

۲- Madariya

۳- Madaraya

۴- لسترانج، قلمرو خلافت شرقی، ص ۳۸.

Le Strange, the Lands of the Eastern Caliphate

۵- شفر، متون فارسی، ج ۱، ص ۱۵۸.

مطابق این مقدمات، درست دین، که شریعت بوندس-زردشت و مزدک باشد، در واقع اصلاحی در کیش مانی محسوب میشده است<sup>۱</sup> و مثل کیش مانی، این آیین هم آغاز کلام را بحث در باب روابط اصلین قدیمین، یعنی نور و ظلمت، قرار میداد. تفاوت آن با عقاید مانی در این بود که میگفت، حرکات ظلمت ارادی و از روی علم قبلی نبوده، بلکه علی‌العمیا و برحسب صدفه و اتفاق جنبشی داشته است برخلاف اصل نور، که حرکاتش ارادی است. بنابراین اختلاط و آمیزش تیرگی و روشنائی، که عالم محسوس مادی از آن پیداشده، برخلاف تعالیم مانسی، نتیجه نقشه و طرح مقدمی نبوده و برحسب تصادف وجود یافته است. پس در آیین مزدک برتری نورخیلی بیش از کیش مانی مؤکد بوده و این موافق روایت ملاس است، که گوید اعتقاد بوندس بر این بود، که خدای خیر (نور) بر خدای شر (ظلمت) چیره شده و از این رو باید غالب را ستود. اما این استیلا تام نیست، چه عالم مادی، که مخلوطی از دو اصل قدیم است، باقی است و مقصد نهائی تکامل این عالم، نجات ذرات نور است. که در ذرات ظلمت آمیخته است. این قسمت از عقاید مزدکیان تابع قول مانی است. مانی میگفت نور را پنج عنصر است: ائیر - نسیم - روشنائی آب - آتش، اما مزدک فقط سه عنصر را تصدیق داشت: آب و آتش و خاک. اگر چه شهرستانی در این قسمت ساکت است، ولسی میتوان بقرینه گفت، چنانکه در عقاید مانسی ظلمت هم پنج عنصر داشته، مزدکیان نیز سه عنصر ظلمانی معتقد بوده‌اند، که مدبر شر از آن سه عنصر بیرون آمده است، چنانکه مدبر خیر از عناصر نورانی خارج شده بود. مراد از مدبر خیر خدای نور است، که در اصطلاح کیش مانی او را پادشاه نور میخوانده‌اند مزدک خدای خود را چنین تصور میکرد، که بر تختی در عالم بالا نشسته است، چنانکه خسرو در این می‌نشیند و در حضورش

۲- منبع اصلی در باب عقیده مزدک کتاب شهرستانی است. (چاپ کورتون، ص

۱۹۲ و بعد، ترجمه هاربروکر، ۱، ص ۲۹۱ و ما بعد).

چهار «قوه»<sup>۱</sup> تمیز و فهم و حفظ و سرور هستند چنانکه در نزد خسرو چهار شخص، یعنی موبدان موبد و هیربذان هیربذ و سپاهبذ و رامشگر<sup>۲</sup> حضور دارند. این چهار قوه، امور عالم را بواسطه هفت وزیر خویش میگردانند، که عبارتند از پسالار و پیشکار و بارور؟ و پروان و کاردان دستور و کوزگک (غلام و خادم) و از این هفت تن در [دایره] دوازده تن روحانی دور میزنند<sup>۳</sup> از اینقرار: خواننده - دهنده - ستاننده - برنده - خورنده - دونده - خیزنده - کشنده - زننده - کتنده - آینده - شونده - پاینده در هر انسانی این چهار قوه مجتمع است و آن هفت و دوازده در عالم سفلی مسلط هستند. شهرستانی بیانات خود را در باب مبداء آفرینش بشرحی در خصوص خواص اسم اعظم و حروف آن اسم پایان میرساند.

اما در باب علم معاد و احوال قیامت در نظر مزدکیان، شهرستانی تفصیلی قائل نشده است. مثلاً گوید بنا بر رأی مزدکيه خلاص نور از ظلمت بر حسب اتفاق و بدون قصد و اختیار صورت خواهد گرفت، چنانکه امتزاج آنها نخست بر حسب اتفاق و بدون اختیار، واقع شده است و این بسیار موجز و مختصر است. در هر

۱- مراد از این «قوا» زوران Zoran است، که در متون مانوی آمده است. مقایسه

کنید با چهار قوه خدای نور، موار، آثار خطی، ج ۲، ص ۶۲.

۲- مقایسه کنید با فهرست عمال عالیمقام و رجال ایران، که یعقوبی و مسعودی در

کتاب خود ذکر نموده اند. مزدک برای مقایسه طبقات موجودات آسمانی با طبقات دربار ایران، چهارتن از بلند مرتبه ترین عمال را اختیار کرده است، ولی بجای شگفت است که در ردیف این بزرگان رامشگر نیز ذکر شده است (در این باب بفصل بعد مراجعه شود).

۳- مقایسه شود با دوازده شهر داربخت shahrdareft (سلطنت) یا اثون eone

مانویان این هفت تن در میان دوازده تن مذکور دور میزنند، چنانکه هفت سیاره در دایره بروج دوازده گانه در حرکتند. در متن شهرستانی سیزده نام ذکر شده است.

۴- بجای گنمگ (کردن)، گنمگ (کندن) هم میتوان خواند. رک «سلطنت

کواذ اول»، ص ۸۱، یادداشت ۲.



حال راه نجات این است، که انسان طریق زهد و ترك بپوید. در منابع موجوده بیشتر مطالب راجع به همین جنبه زهد و ترك مزدکیه است. نزد این طایفه چنانکه نزد مانویه، اصل آنست، که انسان علاقه خود را از مادیات کم کند و از آنچه این علاقه را مستحکم تر میسازد اجتناب ورزد، از این رو خوردن گوشت حیوانات نزد مزدکیه ممنوع بود<sup>۱</sup> و درباره غذا، همواره تابع قواعد عینی بودند و ریاضتهایی می کشیدند<sup>۲</sup>. منع خوردن گوشت حیوانی سبب دیگر هم داشت، برای خوردن حیوان، کشتن حیوان لازم بود و ریختن خون نتیجه اش منع ارواح از حصول نجات میشد<sup>۳</sup>. شهرستانی روایت میکند که مزدک « امر بقتل نفوس میداد تا آنان را از اختلاط با ظلمت نجات ببخشد». ممکن است مراد از این قتل، کشتن خواهشها و شهوتها باشد، که سه راه نجاتند. مزدک مردمان را از مخالفت و کین و قتال باز میداشت.

بعقیده او چون علت اصلی کینه و ناسازگاری، نابرابری مردمان است، پس باید ناچار عدم مساوات را از میان برداشت، تا کینه و نفاق نیز از جهان رخت بریندد. در جامعه مانوی «برگزیدگان» بایستی در تجرد بمانند و بیش از غذای یکروز و جامه یکسال چیزی نداشته باشند. از آنجا که نزد مزدکیه نیز همین میل بزهد و ترك موجود بوده، میتوان حدس زد، که طبقه عالیه مزدکیان هم قواعدی

۱- بیرونی، ابن الاثیر. در شریعت مانوی خوردن گوشت برای «برگزیدگان» ممنوع بود. بالآخر ص ۲۱۸ را ببینید.

۲- در عبارتی از متن اوستایی وندیداد صحبت از کسانمی است، که با استوودونو Astovidhotu (به پهلوی استوذات Astvidhat) نبرد میکنند، که عفریت مرگ باشد. از جمله این اشخاص و کسی است که با کفار ناپاکی جنگ میکند، که قهراً مردمان را از خوردن باز میدارند، مانند مزدک بامدادان که مردم را تسلیم گرسنگی و مرگ میکرد، چنین کسی با استوذات نبرد میکند، بنا بر روایت ابن الاثیر خوردن تخم مرغ و شیر و کره و پنیر برای مزدکیان مباح بوده است.

۳- روایت عربی نزد طبری، در «سلطنت کواد»، ص ۷۹.

شبيه برگزیدگان مانوی داشته‌اند، ولی پیشوایان مزدکيه دریافتند، که مردمان عادی نمی‌توانند از میل و رغبت به لذات و تمتعات مادی از قبیل داشتن ثروت و نيلك زنان و یا دست یافتن بزین مخصوص، که مورد علاقه‌است، (هایی یابند، مگر اینکه بتوانند این امیال خود را با آزادی و بلا مانع اقناع کنند. پس این قبیل افکار را مبنای عقاید و نظریات اجتماعی خود قرار دادند و گفتند که: خداوند کلیه وسایل معیشت را در روی زمین در دسترس مردمان قرار داده‌است، تا افراد بشر آنرا بتساوی بین خود قسمت کنند، بقسمی که کسی بیش از دیگر ممنوعان خود چیزی نداشته باشد. نابرابری و عدم مساوات در دنیا بجبر و قهر از آن بوجود آمده‌است، که هر کس میخواسته، تمایلات و رغبتهای خود را از کیسه برادر خود اقناع کند، اما در حقیقت هیچکس حق داشتن خواسته و مال و زن بیش از سایر ممنوعان خود ندارد. پس باید از توانگران گرفت و به تهی‌دستان داد، تا بدین وسیله مساوات دوباره در این جهان برقرار شود. زن و خواسته باید مانند آب و آتش و مراتع در دسترس همگان بالاشترک قرار گیرد<sup>۱</sup> این عمل خیري است، که خداوند فرموده و نزد اولاد بر و پاداش عظیم دارد و گذشته از تمام اینها، دستگیری مردمان از یکدیگر عمیسی است قابل توصیه و باعث خشنودی خداوند<sup>۲</sup>.

پس باسانی میتوان فهمید، که چرا دشمنان این فرقه کمونیستهای مزدکسي را عموماً متهم باباحه و ترویج فحشا و منکر کردند، در صورتیکه این کارها خلاف اصل زهد و ترک است، که پایه و اساس عقاید مزدکیان را تشکیل می‌داد. خلاصه در اثر افکار و اندیشه‌های اخلاقی و نوع دوستی زردشت و مزدک باین نتیجه رسیدند، که بتالیف یک انقلاب اجتماعی بپردازند. زردشت و مزدک هر دو تأکید میکردند، که انسان مکلف بعمل خیر است و در اصل شریعت آنان نه تنها قتل بلکه اضرار بغيرش هم مجرم بود.

۱- اوتیکیوس؛ طبری، ثعالبی، فردوسی و غیره

۲- شهرستانی.

۳- طبری.

در مهمان‌نوازی می‌گفتند، که هیچ چیز را نباید از مهمان دریغ داشت، از هر طایفه و هر ملتی می‌خواهد باشد<sup>۱</sup>. حتی نسبت بدشمنان هم بایستی بمهربانی و عطف و رفتار کرد<sup>۲</sup>.

در باب رابطه یافتن مزدك با کواذ سند موثقی در دست نداریم. بنا بر روایت فردوسی و ثعالبی در قحط سالی مزدك نزد کواذ رفت و باسخنان مکر آمیز و فریبنده قباد را بر آن داشت، که اعلام کند، که هر که نان از مردم گرسنه بدارد، سزایش مرگ باشد و سپس مردم بینوا و تهی دست را بغارت انبارها تحریک کرد و موجب تجری خلاق شد این روایت بیشک در جزئیات افسانه است، ولی بعید نیست، که در آن حقیقتی تاریخی نهفته باشد. اوتوکیوس<sup>۳</sup> هم قضیه قحط سال را نقل کرده است<sup>۴</sup>. فقر و بیچارگی، که در اثر این بلیه بوجود آمد، تقسیم غیر عادلانه ثروت را در جامعه ایرانی، که در آن کلیه مقامات مؤثر و مقتدر در دست طبقه ممتاز بود، آشکار کرد و ممکن است این وضع به مردم ستم کشیده جرأت بیشتری داده و در عین حال شاه را با اصلاحات جسورانه برانگیخته باشد. بهر حال کواذ پیرو طریقه مزدك شد و طبق آن عمل کرد. بغیر از استیلیتس کاذب، کلیه مؤلفین هم عصر کواذ و نیز منابع بعدی در این نکته هم داستاند، که وی قوانینی در باب اشتراك زنان وضع کرد. اما استیلیتس کاذب گوید، که او فرقه زردشتگان را دوباره برقرار کرد و این فرقه هواخواه آن بود، که کلیه زنان باید در دسترس همگان بالاشترك قرار گیرند، و این قول با اقوال دیگران کمی فرق دارد. اما معلوم نیست قوانین جدید کواذ راجع بنكاح چگونه بوده است. هیچيك از منابع مدعی نیستند، که کواذ ازدواج

۱- الفهرست.

۲- طبری، روایت عربی.

### ۳- Eutychius

۴- طبق گفته اوتوکیوس قحطی در دهمین سال سلطنت کواذ قحطی بروز کرد، اما

موقعی که کواذ را از سلطنت خلع کردند بیش از هشت سال شاهی نکرده بود.

را منسوخ کرده باشد و از این گذشته چنین تصمیمی در عمل غیر قابل اجرا می‌باشد. شاید او با وضع قوانین جدید یک نوع ازدواج آزادتری برقرار کرده باشد. چنین عملی کاملاً ساده و عبارت از توسعه و تأویل بعضی فصول فقه ساسانی در باب مناکحات و رفع بعض قبودات آن می‌باشد و چنانکه دیدیم طبق مقررات آن عصر مرد می‌توانست زنی یا یکی از زنان و حتی زن ممتاز خود را بمرد دیگری، که بدون تقصیر محتاج شده باشد، بسپارد تا این‌مرد از خدمات زن استفاده ببرد.

از طرف دیگر این نکته بسیار شایان توجه است، که در هیچ یک از منابع عصر کواذ ذکری از قوانین او در باب اشتراك امسوال بمیان نیامده است. فقط در خودای نامگ از چنین اقداماتی سخن رفته است و ممکن است تا اندازه‌ای حقیقت داشته باشد، ولی این بدعتها اینقدر مهم نبوده، که نظر ناظرین بیزانسی و سریانی را جلب کند شاید هم این اقدامات عبارت بوده است از وضع مالیاتهای فوق العاده بر اغنیا و توانگران برای بهبود وضع فقرا و تهی‌دستان و یا اعمالی نظیر این. شخص از خود می‌پرسد، که چگونه پادشاه ایران پیرو این فرقه اباسی (کمونیست) شده است؟ بعضی گفته‌اند، که کواذ از روی اعتقاد تام پیروی مزدک را اختیار کرد و برخی گفته‌اند، که گرویدن کواذ باین آیین از راه ترس بوده و از روی تزویر این کیش گرفته است.

نلد که<sup>۲</sup> مخصوصاً توجه را باین نکته جلب کرده است، که کواذ پادشاهی نیرومند و با اراده بوده و دوبار در مشگلاترین احوال تاج و تخت از دست رفته خود را دوباره بدست آورده است و سلطنت را نگاهداشته و بارها کشور روم را از ضرب شمشیر خود بلرزه افکنده است و نلد که از این مقدمه چنین نتیجه می‌گیرد، که گرویدن او بمذهب مزدکیان فقط برای درهم شکستن قدرت اشراف بوده است. با وجود این از روی هیچیک از منابع هم عصر یا تقریباً هم عصر کواذ نمی‌توان استنباط کرد، که این پادشاه مردی مزور و دورو و دارای خصلت ماکیاولی بوده

۱- طبری ص ۱۴۳-۱۴۲، باورداشت ۳ و ص ۴۶۱.

باشد، نه پرو کوپپوس، که ستایشگر کواذ است، نه آگائاس، که او را دوست ندارد، نه استیلیس کاذب، که دشمن اوست، هیچیک اشاره بتزوبر و غداری او نکرده‌اند. از این گذشته در منابع موجوده بسی نکات هست، که حاکی از ایمان راسخ و مخصوص اعتقاد کواذ بمزدکیه است. حمزه اصفهانی گوید «چون کواذ منوجه حیات عمیق بود، دولتش ویران شد». بنا بر گفته طبری کواذ پیش از آنکه فریفته مسزک شده، یکی از بهترین شهریاران بود. از روی روایتی، که فردوسی و ثعالبی راجع به سزاگره کواذ و مسزک نقل کرده‌اند، با اینکه افسانه آمیز است، معلوم می‌شود اصلاحاتی، که این پادشاه با اشاره مسزک برای رفع قحط و غلا کرد، همه برای صلاح رعیت و از روی محبت و غمخواری نسبت بر عایای ناتوان بوده است و نیز اصلاحاتی که کواذ راجع به خراج در نظر گرفت و عاقبت جانشین او موفق با اجرای آن شد، همچنین مبتنی بر عدل و احسان و رحم و شفقت بوده است. در اخبار عرب قدیم، که البته از مخالفین کواذ است، آمده است، که این پادشاه چون از زندیمان بود، همواره اظهار ملامت میکرد و از ریختن خون بیم داشت و از این رو نسبت بدشمنان خود رأفت بسیار بخرج میداد». معذک نباید این اجتناب از خونریزی را امری قطعی و دائمی دانست. پادشاهی که قسمت بیشتر ایام سلطنت خود را در جنگ گذرانیده و برای درهم شکستن کبر و غرور و نافرمانی طبقه اشراف، کوششها نموده، مسلماً چندان در این نکته حساس نبوده است. کواذ در جنگهایی، که با روم کرد، تابع این نصیحت مجرب بود، که گفته‌اند حمله بهترین دفاع است (تو پیروزی از پیشدستی کنی). اما نباید حق را کتمان کرد، که در میان حوادث صعب آن دوره و شدت عمل غیر قابل اجتناب مرسوم آن ایام، کواذ آثار نیکویی از انسانیت و عدل خویش بیادگار گذاشته است. در کتاب منسوب باستیلیس شرح دهشتناکی از قتل مردم شهر آمیدا، که بدست کواذ مفتوح گردید، نوشته شده

۱- راجع بکلمه زندیق رک شدر Iranische Beitrage، ج ۱، نوشته‌های

مجمع علمایی گونینگسبرگ ۱۹۳۵، ص ۲۷۴ و ما بعد.

است. اما در موقع خواندن این کتاب باید دو چیز را در نظر گرفت، یکی مقتضیات ایام جنگ، دیگر تعصب نویسندگان مسیحی، که پیوسته میخواستند، بهر بهانه، دشمنان خویش را مورد تهمت قرار دهند. بنابراین روایت پرو کوپیوس، ایرانیان چون وارد شهر آمیدا شدند، کشتازی بزرگ کردند کیشی سالخورد پیش کواذ آمده گفت، شایسته شاهنشاهی بزرگ نیست، که اسیران را بدست هلاک سپارد. کواذ هنوز خشمناک بود، پاسخ داد «چرا خیره سری را بجایی رسانیدید، که با من نبرد آزمودید؟». آن پیر گفت: «خداوند چنان خواست که آمیدا بدست تو افتد و این فتح نتیجه تدبیر ما نبود، بلکه آنرا نتیجه دلیری تو باید شمرد». پس شاه فرمان داد تا از کشتار دست بدارند. اما همه اموال را بگیرند و اهالی را باسارت بیاورند، تا از میان آنان هر کس نجیب‌تر و اصیل‌تر است، او را بغلامی خویش برگزیند. چون کواذ با سپاه و اسیران جنگ بایران بازگشت «جوانمردی و رأفتی که شایسته شاهان است» ابراز کرد و دلیری نگذشت، که همه اسراء را اجازت فرمود، تا باوطن بازگردند.<sup>۱</sup> کواذ سردار خود گلون<sup>۲</sup> را با فوجی در آمیدا گذاشت، نه این سردار نه خود شاهنشاه، در آن شهر بتخریب خانه‌ای فرمان ندادند. و حتی در خارج شهر<sup>۳</sup> هم جایی را ویران نکردند. ظاهراً چنین است که کواذ نسبت به برادر مخلوع خود زاماسپ هم بسا نهایت رأفت رفتار کرده است و این روش او کاملاً خلاف اسلاف اوست.<sup>۴</sup> روی هم رفته میتوان گفت، که البته این پادشاه کاملاً پیرو حکمت عملی مزدکیان نبوده است، چنانکه قسطنطین بزرگ هم کاملاً تابع اخلاقیات دین مسیح نشد، لکن از رفتار کواذ نمایان است، که تا حدی اخلاق و انسان دوستی مزدکیه در او مؤثر گردیده است.

۱- پرو کوپیوس، ۳۴۷-۳۵۰.

۲- Glones

۳- جنگ ایران، ۱۹۹۱، نمونه دیگری از جوانمردی کواذ، همانجا ۲۱۳-۱۵۱-۸۰

۴- پایین‌تر را به بینید.

از این گذشته می‌توانیم حدس بزنیم، که فرمان‌های اجتماعی کواد، که در نخستین دوره پادشاهی خود صادر کرد، در اوضاع خاندان‌های نجبا چندان تأثیر محسوسی نداشته است، چه اگر در نتیجه این فرمان‌ها در امور اجتماعی آن دوره اختلالی حاصل شده بود، چون ژاماسپ بعد از خلع کواد بتخت نشست، از آنجا که پادشاهی ملایم و ضعیف بود، البته دچار مشکلاتی میشد. و آثار آن مشکلات در منابع تاریخی ما بنظر میرسد. امانه مؤلفان آن عصر، نه مورخان عرب و ایرانی، کلمه‌ای راجع باغتشاش و آشوب‌های اجتماعی آن دوره ننوشته‌اند و هیچ اثری معلوم نیست، که دولت برای دفع شورش و خاموش کردن آتش انقلابی محتاج باقدا می شده باشد.

هرج و مرجی، که از زمان شکست فاحش پیروز و دوره سلطنت ولاش، که پادشاهی ضعیف بود، شروع شد، در سالهای نخستین عهد کواد هم دوام داشت. اینکه در کتاب منسوب باستیلیتس آمده است، که کواد (زندیق) ارامنه را مورد تضييق و فشار بسیار قرارداد، تا مجبور بستایش آتش شوند، بنظر صحیح نمی‌آید. لکن چون صلحی، که گشنسپ داد با ارمنیان کرد، برای خاموش کردن منازعات دینی و سیاسی کافی نبود<sup>۱</sup>، مجدداً جنگ در گرفت و سپاه کواد بدست ارامنه مغلوب گردید. کادیشیان<sup>۲</sup> و تموریان<sup>۳</sup> که از عشایر کوهستانی ایران بودند، شورش کردند و قبایل عرب در خاك ایران ترکتاز نمودند؛ مقصود از این اعراب قبایلی است، که امیر حیره، که اتباع وفادار شاهنشاه بود، نتوانست دفع کند. کواد از امپراطور روم آناستاسیوس حقوق خود را مطالبه کرد، مبنی بر اینکه دولت روم باید قسمتی از

۱- بالاتر ص ۳۱۸ را به بینید.

۲- Kadisheens کادش Kadish در منطقه سنجار و نصیبین، ظاهراً يك طایفه از هفتالیان بوده است ( نگاه کنید تلدکه، مجله شرقی آلمان، ۳۳، ص ۱۵۷ و ما بعد، مارکوارت، ایرانشهر، ص ۷۷ و ما بعد ).

مخارج دفاع معابر کوههای قفقاز را در مقابل وحشیان بدولت ایران پردازد و این مسئله از قدیم یکی از موارد اختلاف دو دولت ایران و روم بود. و امپراطور هم شرط قبول این تقاضا را تسلیم شهر مستحکم نصیبین بدولت روم قرارداد، و لسی این شرط را کواذ نمیتوانست بپذیرد.<sup>۱</sup>

گفتگوی دولتین در این مرحله بود، که کواذ بعلت شورش مردم پایتخت از سلطنت خلع گردید. این شورش را روحانیان کینه‌ور کردند، زیرا که با هر چیزی، که بوی عقاید مانویه میداد، مخالف بودند. جماعتی از اشراف هواخواه زرمهر، با آنان یاری کردند. دشمن هولناک کواذ، گشنسپ‌داذ بود، که لقب نخویر<sup>۲</sup> و منصب کنارنگک داشت<sup>۳</sup> و سابقاً در موقع گفتگو با ارامنه<sup>۴</sup> مشاور و معتمد زرمهر بود. روایت کتاب منتسب باستیلیتس، که گوید کواذ از توطئه بزرگان آگاهی داشت و بخاک هونها (یعنی هفتالیان) گریخت، صحیح نیست. باقی منابع متفقند، که کواذ خلع و حبس شد.<sup>۵</sup> نویسندگان رومی در این باب گفته‌اند، که گرفتاری کواذ نتیجه ناخشنودی عموم ملت بود، که از بدعت‌های او به تنگ آمده بودند (پرو کوپپوس) و عاقبت «همه قیام کردند» (آگائاس): ولی این شورش ملی را باید موافق اقتضای کشور ایران تعبیر کرد: یعنی چنانکه رسم آن زمان بود، نخست اشراف و روحانیان آتش را برافروختند و توده ملت چندان دخالتی در آن نکردند، مگر باین اندازه، که هر کس رعیت بزرگی یا موبدی بود، بفرمان خداوند گار خود قیام کرد، زیرا

۱- استیلیتس دروغی .

۲- Nakhver رك ص ۳۵، یادداشت ۳.

۳- رك ص ۱۲۸، یادداشت .

۴- ص ۳۱۸ .

۵- این واقعه را آگائاس در سال یازدهم سلطنت کواذ ذکر کرده، و لسی صحیح نیست. این حادثه در ۴۹۶ رخ داده است اتفاقی که در سال یازدهم کواذ واقع شده، جلوس مجدد این پادشاه است . رك تلدکه، طبری، ص ۴۲۷ و ما بعد.



که رعایا، از لحاظ مادی محتاج امرا و مالکین و از حیث دیانت تابع و مطیع موبدان محسوب میشدند. از این گذشته توطئه خلع کواذ، شامل همه بزرگان نبود. کواذ لا اقل در میان اعیان هواخواهی با وفا و نیرومند مثل سیاوش داشت، که در آن تاریخ ظاهراً در عنفوان شباب بوده است. شورشیان ژاماسپ برادر کواذ را بر تخت نشاندند<sup>۱</sup> و اعیانی، که عضو شورای پادشاهی بودند، در تحت ریاست پادشاه جدید مجتمع شده، راجع بسرنوشت کواذ رأی زدند. نخویر گشنسپ دادکنارنگگ، که حکمران نظامی مرز هفتالیان بود، چنین رأی داد، که کار عاقلانه این است، که شاه مخلوع را بهلاکت رسانیم. اما اکثر حضار این پیشنهاد را رد کرده، طرز ملایم تری را راجح شمردند<sup>۲</sup> و بحبس کواذ متفق شدند. پرو کوپیوس گوید کواذ را در زندان انوشبرد<sup>۳</sup> (دژ فراموشی) نهادند و هیچ دلیلی برای رد این روایت نداریم، زیرا که میدانیم این قلعه محبس دولتی بود، که متهمین سیاسی را، که از حیث نژاد و مقام خطرناک شمرده میشدند، در آن نگاه میداشتند<sup>۴</sup>.

کواذ دیرزمانی در زندان نماند. سیاوش او را بنحوی از انحاء نجات داد و با او در فرار همراهی کرد<sup>۵</sup>. گریختن کواذ بزودی موضوع افسانه‌ها و قصه‌ها شد<sup>۶</sup>.

۱- پرو کوپیوس ویرا بلاس Blases (ولاش) نامیده است، و بنابراین با سلف کواذ اشتباه کرده است. شاید شباهتی، که از حیث اخلاق و سرنوشت بین ایندو بوده، موجب این اشتباه شده است.

۲- پرو کوپیوس.

### ۳- Anushbard

۴- رك ص ۳۳۵.

۵- پرو کوپیوس، خودای نامگگ.

۶- پرو کوپیوس خلاصی پادشاه را در نتیجه کوشش دوست وفادارش (سیاوش) میدانند. اکثر مورخان ایران و عرب، که مأخذ آنها خودای نامگگ است، نیز این روایت را نقل کرده‌اند، ولی بجای سیاوش زرمهر نوشته‌اند. نیز روایت شده است، که کواذ بحیله زنی، که زیبایی او کو توال قلعه را فریب داد، خلاصی یافت. پرو کوپیوس در کتاب

باری کواذ نجات یافت و خود را بدربار خاقان هفتالیان رساند، که او را چون دوستی قدیم پذیرفت و دختری را، که از صبیبه فیروز ساسانی داشت و خواهرزاده کسواذ بود، بعقد او در آورد، و لشکری باو داد و پیمان گرفت، که اگر صاحب تاج و تخت

→

خود این زن را زوجه کواذ میداند و طریقه رهایی را بوسیله تبدیل لباس چنین شرح داده است، که کواذ لباس زن خود را پوشیده، از زندان بیرون می‌رود. اما در روایتی که طبری و صاحب فارسنامه آورده‌اند، آن زن خواهر کواذ معرفی شده است، که برادر را در فرشی پیچیده، از قلعه بیرون برده است، بیهانه اینکه آن فرش هنگام حیض او نجس شده و محتاج تطهیر است. میتوان حدس زد، که در اصل داستان این زن هم عیال و هم خواهر کواذ بوده است. دینوری و صاحب نهاییه مانند پروکوپیوس این دو روایت را هم باهم آمیخته‌اند و باین طرز که پس از رهایی کواذ به دست آنزن، دوست کسواذ را داخل حکایت کرده‌اند. آگائاس فقط گوید، که کواذ از زندان فرار کرد ولی مثل پروکوپیوس تصریح ندارد، که بوسیله زنی رهایی یافته است یا بطریق دیگر. از اینجا میتوانیم استنباط بکنیم، که قصه حیلۀ زن در سالنامه‌های ایرانی، که مورد استفاده آگائاس بوده، وجود نداشته است.

۱- استیلیتس دروغی؛ پروکوپیوس؛ آگائاس. این داستانیست، که در کتبی که مأخذشان خودای نامگک بوده، مذکور است. آورده‌اند که کواذ هنگام فرار ناشناخت بروستایی رسید، موقع جغرافیایی این قریه در اسناد مذکور بطور مختلف ذکر شده است. در آنجا دختری را بزنی گرفت و او را در همان قریه گذاشته راه خود را پیش گرفت. کواذ چون بایران بازگشت، آن زن را دید، که پسری از او متولد شده بود و آن پسر خسرو انوشیروان است. چون کواذ آگاه گردید، که زنی از یکی از خاندانهای سلطنتی قدیم است، او را با طفلش نزد خود برد، بعضی از مورخان عرب و ایرانی، که جزء سلسله دوم و چهارم مأخذهای خودای نامگک ذکر کردم، گریختن کواذ را بکشور هفتالیان (یا ترکان) در زمان سلطنت و لاش ذکر کرده‌اند. چنانکه دیدیم، شباهت سلطنت و لاش و ژاماسپ، موجب خبط و ابهام روایات پروکوپیوس نیز شده است و همین مشابهت نیز در روایات شرقی موجب شده است، که در این مورد نیز حقیقت تاریخی را دگرگون

←

شود، خراجی بدهد. در ۴۹۸ یا ۴۹۹ کواذ تقریباً بی‌جنگ دوباره به سلطنت رسید.<sup>۱</sup> در هیچیک از منابع ما ذکرى از اوضاع زمان ژاماسپ نیست. شورش آرامنه و طغیانهای دیگر، کسه قبل از ژاماسپ شروع شد، در عهد او دوام داشت و سرکوبی شورشیان پس از خلع ژاماسپ واقع گردید. ژاماسپ، که بعد وراثت مشهور است، نمایشی از فعالیت و نیروی خویش نداد و چون حامیان غیور برای خود ندید، بهتر دانست، که استعفا دهد و تاج و تخت را برادر واگذارد.

مندرجات تواریخ راجع بسر انجام ژاماسپ فوق العاده متفاوت و مختلف است. فقط یکی از مورخان<sup>۲</sup> گوید، که کواذ ژاماسپ را هلاک کرد. پروکسوپوس مدعی است، که او را کور کرده اند و نام او را ولاش مینویسد؛ در این جا ژاماسپ را با ولاش، که قبل از کواذ صاحب تاج و تخت بود و او را نابینا کردند، اشتباه نموده است. بنابر روایت اوتو کیوس و طبری ژاماسپ نفی بلد شد. دینوری، ثعالبی و فردوسی گویند، که کواذ ژاماسپ را بخشیده، از کیفر دادن او صرف نظر کرد. آگاثیاس هم، که از

→ سازند. باری نویسندگان که جزء سلسله دوم روایات قرار دادیم، داستان عشق بازی کواذ را در زمان ولاش قرار داده اند، اما مؤلفانیکه جزو سلسله چهارم شمردیم، چون دونوبت فرار برای کواذ قائل شده اند (یکی فرار بخاک ترکان در عهد ولاش، دیگر گریختن بکشور هفتالیان در زمان ژاماسپ)، قصه عاشقه را در مکان اصلی خود آورده اند، راجع بموضوع این داستان رک به :

H.v. Mzik, Das Motivenschema vom in der Fremde geborenen  
... Sohn ویزر گول Mitteil.d, anthropol, Gesellsch. in Wien  
LX (1930) ص ۱۹۹ و مابعد، واز همین مؤلف :

Sagenmotive in historischen Berichten fur die -  
Abstammung von Heiden und Herrschern, Mitteil.d. -  
anthropol. Gesellsch. in Wien LXIV (1934) ص ۱۹۹ و مابعد .

۲- استیلیتس دروغی؛ پروکسوپوس؛ آگاثیاس؛ خودای نامگ، راجع بزمان  
واقعه، طبری، ص ۴۲۸.

۳- الیاس نصیبینی، رک نلدکه، طبری، ص ۱۴۶ - ۱۴۵، یادداشت ۵.

منابع درجه اول این عهد محسوب است، همین روایت را دارد. بعقیده من از همین اختلاف اقوال مورخان این نکته استنباط میشود، که کواذ، علی‌رغم طریقه عادی دربار ساسانی، که مدعیان سلطنت را میکشند یا کور میگردند، رفتار نموده و از گناه برادر در گذشته است. بنابراین، روایت آگائاس را باید يك حقیقت تاریخی شمرد و کواذ در مقابل برادر مغلوب خود نمایشی از رأفت و انسانیت داده، که چندان عادی نبوده است. اما اینکه بعضی مورخان عرب گفته‌اند، که کواذ رسماً عهد کرد، که مزدکیان را حمایت نکنند،<sup>۱</sup> بهیچ وجه قابل قبول نیست، ولی احتمال میرود، که با خود مقرر داشته باشد، که در آینده در کار مزدکیان شرایط احتیاط را مرعی دارد. اما بزرگانی، که در خلع کواذ همدست شده بودند، بنا بر روایت منسوب باستیلیتس، که مبالغه آمیز است، فرمان کواذ همگی عرضه هلاک شدند. ولی مسلم است، که این پادشاه هرگز نمیتوانسته است، باین سهولت و اختصار يك طبقه نیرومندی چون اشراف ایران را از میان بردارد. روایت دینوری و ثعالبی و فردوسی، که گویند، کواذ گناه آنان را بچشم اغماض نگریسته، از سرخطای آنان در گذشت، محققاً اقرب بصحت است. البته این پادشاه جز رجالی را که خصومت آنها مظنه‌ی خطری بوده، سیاست نرسانده است، کنار نگت گشنسپ داد که در انجمن مشورت رأی بقتل کواذ داده بود، بکیفر رسید و کشته شد و مقام کنارنگی او به آذرگنداز، که از خاندان او بود، داده شد<sup>۲</sup> و سیاوش بیاداش خدماتی، که کرده بود، بمقام نظامی «ارتیشتاران سالار» یعنی

۱- دینوری، نهایه .

۲- برای جزئیاتیکه پروکوپيوس نقل کرده است، نباید صحت تاریخی قائل شد. مثلاً اینکه گوید: کواذ اعلام نمود، که نخستین شخصی را، که پس از عبور از سرحد ایران، احترامات لازمه را نسبت باو بجای بیاورد، بمرتبه کنارنگت خواهد رسانید . کواذ فراموش کرده بود (۱)، که هر يك از مقامات کشوری متعلق بیکی از خاندانهای قدیم بوده و امکان نداشته است آنرا بشخصی واگذارند، که از آن دودمانها نباشد؛ اما از حسن اتفاق آذرگنداز، که از خانواده قدیم گشنسپ داد بود، اول کسی بود که احترامات را بجای آورد. در واقع مقام کنارنگت ظاهراً یکی از مراتب عالیه هفتگانه بوده است، که باعضاء و هفت خانواده ممتاز اختصاص داشته است. (دک ص ۱۲۸، یادداشت ۲). بعدها خسرو اول، پس از کشتن آذرگنداز، مقام کنارنگت را به پسر او و هرام داد (پروکوپيوس، کتاب اول، بند ۲۳، فقره ۲۲).

فرمانده کل نیرو و وزیر جنگ نایل آمد.<sup>۱</sup>

آنگاه کواذ باستوار کردن قدرت شاهنشاهی پرداخت. کادیشیان و تموریان را منقاد کرد و قبایل عرب را از تاخت و تاز بازداشت و عرب حیره بفرماندهی نعمان ثانی<sup>۲</sup> در جنگی، که با بیزانس شروع شد، مساعدتهای مؤثر بسپاه ایران کردند. ارمنیان سر باطاعت فرود آوردند و کواذ آنان را آزادی دینی عطا فرمود، بشرط آنکه در جلوگیری رومیان با سپاه ایران یار باشند و این شرط را با کمال اکسراه پذیرفتند.<sup>۳</sup> چنین پیداست، که کواذ اقداماتی برای ضعیف نمودن قدرت اشراف بزرگ کرده است. بنابراین اشتاین<sup>۴</sup> کواذ در ردیف بزرگ فره‌نادر شخصی را بعنوان استبذ<sup>۵</sup> قرارداد، که رئیس تشریفات بود و نیز این پادشاه بود، که چهار پاژگوسپان<sup>۶</sup> در کشور معین کرد،

کواذ برای اینکه خراج موعود را بخاقان هفتالیان بپردازد، از قیصر روم مبلغی وام خواست و قیصر بامید اینکه عدم پرداخت خراج موجب سردی محبت خاقان هفتالیان و شاهنشاه ایران خواهد شد، خواهش کواذ را رد کرد. پس کواذ در سال ۵۰۲ لشکر بروم کشید و برخلاف انتظار سیاسیون بیزانس در میان سپاه ایران

۱- روایت پروکوپیوس، که سیاوش اولین و آخرین کسی بود، که این مقام را داشت، صحت ندارد، بالاتر ص ۱۵۲ را ببینید.

۲- رشتین، ص ۷۴.

۳- استیلیتس دروغی، فصل ۲۴.

۴- Stein رک ضمیمه دوم.

۵- Astabadh ص ۱۵۷ را به ببینید.

۶- چهار پاژگوس Paahgos یا پایگوس Payghos (این شکل در قطعات تورفان وجود دارد) عبارت بوده‌اند از: اباختر Abhakhtar (شمال)، خراسان Khyarasah (خراسان مشرق)، نیمروز Nemroz (جنوب)، خوروران Khvarvasau (خاوران = مغرب). رک طبری، ص ۹۳-۸۹۲، نلدکه، ص ۱۵۱-۵۲ و ۱۵۵، یادداشت ۲.

افواجی از هفتالیان نیز دیده شدند. واقعه مهم این لشکرکشی فتح آمد بود، که بدست کواد افتاد. اما هجوم قبایل هون، که از دروازه‌های خزر (معبّر داریال) پیش آمدند. شاهنشاه را مصمم کرد، که صلحی بمدت هفت سال با قیصر منعقد کند (۵۰۵ یا ۵۰۶ میلادی). آنگاه بدفع مهاجمین پرداخت و آنان را مغلوب کرده باز پس راند، ولی ده سال بعد قوم دیگر از هون موسوم به سائیر<sup>۱</sup> بارمنستان و آسیای صغیر تاختند<sup>۲</sup>. کواد شهری از قفقاز را که پرتو<sup>۳</sup> نام داشت، مبدل بحصنی حصین کرده، پیروز کواد نام داد و باین وسیله در برابر مهاجمین وحشی دژ سرحدی محکمی برآورد<sup>۴</sup>. این دوره از سلطنت کواد قرین آرامش و صفا بود و البته در این زمان شاهنشاه ایران بآبادی و عمران کشور، چنانکه در نحوذای نامگک مسطور شده، دست زده است، قناتها وجداولها و پلها ساخت و شهرها پی افکند از قبیل ایران آسان کرد کواد در خوزستان<sup>۵</sup> و رام کواد در سر حد فارس و خوزستان<sup>۶</sup> و کواد خوره در ایالت پارس<sup>۷</sup>.

در حدود ۵۱۹ سخن جانشینی پادشاه بمیان آمد. از آنجا که کواد بنیان سلطنت و شالوده دولت خود رامحکم کرده بود، مانعی ندید که طرز قدیم ساسانیان را احیاء کند، یعنی شخصاً جانشین خود را برگزیند<sup>۸</sup> و در این کار کامیاب شد.

#### ۱- Sabire

۲- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۴-۶۳ و ۱۰۷.

#### ۳- Parsav

۴- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۸. درجنگ دوم کواد با روم شرقی جزولشگر

ایران سائیرها نیز بوده‌اند. (پروکوپوس، ۱۱۵۱).

۶- طبری ص ۸۸-۸۷، تلذکه، ص ۱۴۶.

۵- بالاتر، ص ۲۷۸.

۷- ثعالبی، ص ۵۹۴؛ فارسنامه، ص ۸۴.

۸- بالاتر، ص ۸۸-۲۸۷.

کواذ سه پسر داشت که قابل پادشاهی بودند. کاوس ارشد بود<sup>۱</sup>. بعد از اضمحلال خاندان گشنسپ داد، که از آخر عهد اشکانیان بر ولایت پذیردشخوار گر «ناحیه کوهستانی پذیردشخوار» (طبرستان) تسلط داشتند<sup>۲</sup>، کواذ حکمرانی این ولایت را بکاوس داد. و بطوریکه مار کوارت گفته است، آن شخصی، که تئوفانس ذکر کرده و او را پسر کواذ موسوم به پذیردشخوار شاه<sup>۳</sup> میداند، همین کاوس است<sup>۴</sup>. بنا بر قول تئوفانس این کاوس پسر کواذ از مزاجت این پادشاه با دختر خود موسوم به سامبیکه<sup>۵</sup> بوجود آمده بود، و مار کوارت ضعف این روایت را ثابت کرده، چنین گوید: چون خسرو سومین فرزند کواذ، بنا بر روایت مورخان ایرانی و عرب، در زمانی بوجود آمد، که کواذ در حال فرار بود و هنوز بدرگاه خاقان هفتالیان نرسیده بود<sup>۶</sup>، کاوس ممکن نیست، از بطن خواهرزاده کواذ، دختر خاقان باشد. پس باید تولد کاوس را قبل از فرار کواذ دانست و ظاهراً از بطن زنی بوده، که در گریزاندن کواذ از زندان بذل جهد نمود و هم خواهر و هم عیال کواذ بود<sup>۷</sup>. حجت دیگر هم در تأیید قول مار کوارت میتوان اقامه کرد. بنا بر روایت تئوفانس، کاوس بمذهب مانویسه (یعنی مزدکیه) گرویده و با آن اعتقاد پرورش یافته بود، پس نمیتوان احتمال داد، که کواذ بعد از تجدید سلطنت برخلاف انتظار طبقه قاهره روحانیون، تربیت فرزند

۱- پروکوپیوس، جنگ ایران، ۳۱۱-۳۱۲؛ ابن اسفندیار، ظهیرالدین، رک «سلطنت کواذ اول»، ص ۷۵ و مابعد،

۲- نلدکه، کارنامگ، ص ۴۷، یادداشت ۲، و مار کوارت، ایرانشهر، ص ۱۳۵.

۳- Phthasuarsan

۴- تئوفانس او را بغلط فرزند سوم کواذ میداند.

۵- Sambike

۶- این روایات داستانی را نباید زیاد مورد قبول قرار داد.

۷- مار کوارت، ایرانشهر، ص ۱۳۱-۱۳۵، یادداشت ۶. هر چند داستان مکر این زن تاریخی نیست، ولی دلیلی نداریم، که راجع بوجود این خواهر و زوجه کواذ تردید نماییم.

ارشد خود را باین فرقه سازان محول داشته باشد. بنا بر این باید گفت، که تربیت کاوس در نزد مزدکیان پیش از خلع پدرش واقع گردیده است. فرزند دوم کواد، ژم<sup>۱</sup> از يك چشم نابینا بود و این نقص جسمانی معمولاً موجب حرمان از سلطنت میشد. ولی این رسم حتمی الاجراء نبود و امکان داشت، که گاهی چنین اشخاص هم بپادشاهی برسند؛ پس کواد چون میخواست خسرو را جانشین خود کند، بیمناک شد، که مبادا پس از مرگ او ژم بدعوی سلطنت برخیزد؛ زیرا گروهی عظیم بسبب مردانگی ژم هوا خواه او بشمار میآمدند. از این جهت کسواد چاره کار را قبل از وفات پیش بینی کرد<sup>۲</sup>. در اینجا باید گفت، که یکی از دلایل انسانیت و رأفت جبلی این شاهنشاه آن است، که برای دفع شر این مدعی احتمالی سلطنت، بوسایل معموله یعنی اعدام و افناء دست نزد.

پسر سوم او خسرو نام داشت و پدر خصالی، که شایسته پادشاهان است، در او جمع میدید، جز بدگمانی، که نقص او محسوب میشد<sup>۳</sup>. مسلماً حکایت خودای نامگ، که گوید مادر خسرو دختر دهقانی از دودمانهای قدیم بود، که کسواد در ایام فرار بعقد خود در آورد، افسانه بیش نیست. بنا بر قول پروکوپئوس ماسر خسرو، دختر اسپیدس بویه<sup>۴</sup> یعنی سپاهبذ یا ایران سپاهبند بویه بود، که در سال ۵۰۵ یا ۵۰۶ بسا نماینده روم موسوم به سلر<sup>۵</sup> قرارداد متار که جنگ را منعقد کرد<sup>۶</sup>.

اینکه کواد فرزند کوچک خود خسرو را بر پسر ارشد یعنی کاوس پدشخوار گرشاه، که علناً پروکیش مزدک بود، ترجیح داد، تبدیل و تغییر عقیده شاهنشاه را

۱- Zham

۲- پروکوپئوس.

۳- دینوری، نهاییه.

۴- Aspebedes Boe

۵- نگاه کنید به ص ۳۶۱، یادداشت ۱.

۶- Celer



نسبت باین فرقه، که در آغاز بآن گرویده بود، بطور وضوح آشکار می‌کند. کواذ برای استوار کردن بنیان پادشاهی خسرو، پیشنهاد صلح قطعی بامپراطور روم ژوستین<sup>۱</sup> کرد و خواهش نمود، که خسرو را بفرزندی بپذیرد. این رسم اخلاقاً امپراطور را مجبور می‌کرد، که هنگام ازوم فرزند خوانده خویش را، یاری دهد و او را در مقابل مدعیان سلطنت مدد کند. این پیشنهاد امروز بنظر ما عجیب می‌آید، ولی چنانچه میدانیم در اواخر قرن چهارم امپراطور روم آرکادیوس برای اینکه از سلطنت جانشین خود تئودوسیوس، که خردسال بود، ایمن شود، یزدگرد اول پادشاه ایران را حامی او قرارداد. تفاوت در این است، که در مورد خسرو سخن از پسر خواندگی بمیان آمد<sup>۲</sup>.

ژوستین بنا بر مشورت پروکلوس<sup>۳</sup> وزیر مشاور خویش، این پیشنهاد را پذیرفت، بشرط آنکه رسم تبنی (فرزند خوانی) بموجب سند کتبی انجام نگیرد، بلکه بوسیله سلاح عمل شود، چنانکه در طوایف وحشی معمول است. ظاهراً مراد در این جا طرز فرزند خوانی قبایل ژرمن ساکن اروپاست، که گویا چندان الزام و اجباری در بر نداشته و تکلیفی وارد نمی آورده است. از آنجا که کواذ نمیتوانست، این شرط را بپذیرد، گفتگوی صلح بجایی نرسید، زیرا که از جمله شرایط این بود، که ولایت لازیکه<sup>۴</sup> (یا کلخیز)<sup>۵</sup> بایران متعلق شود. پس مذاکرات بین دولتمندان معوق ماند<sup>۶</sup>.

ارتشتاران سالار سیاوش، که بزرگترین مرد سیاسی ایران بشمار می آمد، باتفاق یکی دیگر از رجال بزرگ ماهبوذ نام ازدودمان سورن، مأمور ختم گفتگوی

۱- Justin

۲- بالاتر، ص ۲۹۴ را ببینید.

۳- Proclos

۴- Lazike

۵- Kolchis

۶- پروکلوس پیوس.

صلح با روم بودند. در این وقت که جواب بمراد کواذ نیامد، سیاوش از نظر افتاد و مغضوب شد.

سبب این بود، که شریک او ماهبوذ از تکبر فوق العاده اورنجیده و بر تسلط و اقتدارش حسد برده، در حضور شاهنشاه چنین وانمود، که سیاوش مسوجب بهم خوردن قرارداد آشتی شده است. پرو کوپیوس درستکاری و مردانگی سیاوش را ستوده است. باری قضیه را با انجمن بزرگ، یعنی مجمعی، که مرکب از اشراف بود و ظاهراً موبدان موبد در آن ریاست داشت، رجوع کردند. چنین استنباط میشود، که این محکمه مخصوص رسیدگی بجنابات عظیمه بوده است. اعضاء این محکمه، که همه از رقبای سیاوش بودند، تصمیم باضمه حلال او گرفتند و گناهان دیگر هم متوجه او ساختند، مثلاً گفتند: سیاوش نمیخواسته است موافق عادات جاریه زندگی کند و تأسیسات ایرانی را محفوظ نگاهدارد؛ خدایان جدید می پرستیده وزن خورد، که تازه بدرود حیات گفته، دفن کرده است، برخلاف آیین زردشتی، که مقرر میدارد اموات را در دخمه بگذارند، تا مرغان شکاری آنها را بخورند. پس سیاوش محکوم باعدام شد و کواذ اگرچه متأسف بود، برای اینکه قانون رانشکند، حکم محکمه را امضاء کرد. این روایت پرو کوپیوس خیلی جالب توجه است، چه استنباط می شود، که قضیه سیاوش ضربتی بود، که در آن زمان بمزدکیه وارد آوردند و این طایفه در این تاریخ فوق العاده قوت گرفته بودند. پرو کوپیوس تنها مورخی است، که راجع بسقوط سیاوش قائل بتفصیل شده است، ولی نمیگوید که این امیر بزرگ دین «مانوی» داشته است؛ زیرا که پرو کوپیوس بهیچوجه علاقه بفرقه های دینی ایران نداشته است. بر ما مجهول است، که آیا در شریعت مزدک دفن اموات مجاز بوده است یا نه<sup>۱</sup>. همین قدر میدانیم، که سیاوش کواذ را، که

۱- چنین بنظر می آید، که نهادن اجساد مردگان در دخمه ها نزد مانویان چند ناحیه یا در بین بعضی فرق مانوی مرسوم بوده، اما در کتاب الاصلین چنین حکم شده است، که اجساد را برهنه بخاک سپارند. رک شاون و بلیو. مجله آسیایی، ۱۹۱۳، ص ۳۳۸.

بجهت پیروی مزدك خلع و حبس شده بود از زندان بخشید و در دین قائل به بدعت‌هایی شده، اعتقاداتی مخالف شرع مزدیسنی پیدا کرده، خدایان جدید میپرستید. بنابراین طبیعی است، که ما خود سیاوش را هم از مزدکیان بشماریم و اگر این حدس صحیح باشد، رفتاری که کواذ کرد، با وجود منافاتی که با جوانمردی و فتوت او دارد، تا اندازه‌ای سببش روشن می‌گردد: چه معلوم می‌شود، که عواقب مشهور تبلیغات مزدکیان شاهنشاه را برای ملک خود دچار بیم و هراس کرده بود. و بعد از آنکه سالها همکیشان سابق خود را بنظر اغماض نگریسته، نسبت بکارهای مزدکیه چندان تعرضی نمیکرد، در این تاریخ مصمم شده است، که روحانیان زردشتی را تقویت نماید، زیرا دسایس مزدکیان هر روز او را از این فرقه منزجرتر میکرد. ماهبوذ از محارم و مشاورین مخصوص پادشاه شد و لقب سر نخویرگان یافت<sup>۱</sup>.

چنین پیدا است، که کواذ این فرصت را مغتنم شمرده، تعصب و جانبداری خود را نسبت بدین رسمی کشور آشکار ساخته است. پس ایبریان (گرجیان) را، که عیسوی بودند، مجبور بقبول دین و آیین زردشتی کرد. مخصوصاً آنان را از دفن اموات خود ممنوع داشت و فرمان داد، که اجساد را بنابر رسم ایرانی در دخمه‌ها جای بدهند. اهمیتی که باین حکم اخیر، یعنی دفن اموات داده‌اند و در محاکمه سیاوش آنرا یکی از گناهان بزرگ شمرده‌اند، ظاهراً اتفاقی و خالی از منظور نبوده است. گرگین پادشاه گرجستان، که تابع شاهنشاه بود، امپراطور روم را بیاری طلب کرد و او هم اجابت نمود. در این وقت مجادله ایران و روم تجدید یافت و چون سال ۵۲۷ پیش آمد، جنگ علنی در گرفت<sup>۲</sup>.

چون منابع موجوده تاریخی را بدقت مطالعه کنیم و کیفیت دعوت مزدکیه را تحقیق نماییم، تقریباً آگاه می‌شویم، که دامنه این دعوت در طول مدت سلطنت کواذ تاچه اندازه وسعت پیدا کرده است. شریعت مزدکی بلاشک در آغاز جنبه دینی داشته و بانی آن شخصی بوده عاشق اصلاحات نظری (ایده‌الیست) و طالب

۱- یعنی « رئیس نخویران » ،

۲- پروکوپئوس .

بهبود احوال زندگانی مردم و بهیچوجه افکار او مشوب بغرضی نبوده است. جنبه اجتماعی این دعوت از حیث اهمیت در درجه دوم بوده و فرمانهایی، که کواذ در دوره اول پادشاهی خود برای اجرای مرام دنیوی مزدکیان صادر کرده، هر چند انقلابی محسوب می‌شده، ولی آنقدرها، که مورخان خارجی مبالغه کرده‌اند، تازگی نداشته است. در زمان خلع کواذ و عهد سلطنت ژاماسپ، مزدکیه ظاهراً چندان پیشرفتی نداشته‌اند و محدود بوده‌اند. معذالک افکار کمونیستی این فرقه در عامه رفته رفته رسوخی پیدا کرد و در آغاز با آهستگی و پس از چندی بسرعت انتشار گرفت. پس مبلغین و سردسته‌هایی قیام کردند، که نه ایمان و خداترسی داشتند، نه مثل مزدک بیغرض و اصلاح طلب محسوب میشدند. چون توده را از انبوه جماعت خرد تهور زیادت گشت، باعمال زور و تعدی دست زد. واگر بگوییم، که عبارت ذیل در نامه تنسر اشاره باین اوضاع است، چندان از طریق صواب دور نرفته‌ایم: «حجاب حفاظ و ادب مرتفع شد، قومی پدید آمدند، نه متحلی بشرف هنر و عمل، و نه ضیاع موروث، و نه غم حسب و نسب، و نه حرقت و صنعت، فارغ از همه اندیشه، خالی از هر پیشه، مستعد برای غمازی و شربری، و انهاء اکاذیب و افتراء، و از آن تعیش ساخته، و بجمال حال رسیده، و مال یافته». پس در هر سو دست تظاول دراز شد؛ شورشیان داخل خانه نجبا و بزرگان میشدند و دست بغارت اموال و تصرف زنان میزدند، در گوشه و کنار املاک و اراضی را بتملك گرفته ویران کردند، زیرا که این نو دولتان از کار فلاحیت و قوفی نداشتند. میتوان حدس زد، که هرج و مرج بکجا رسیده‌است، و همچنین از روایاتی، که مورخان عرب راجع باصلاحات خسرو اول و ترمیم خرابی‌ها ذکر کرده‌اند، پیداست که ویرانی کشور بچه میزان بوده است. در فصل آینده بذکر آن اصلاحات خواهیم پرداخت.

اگرچه کیش مزدک پس از ورود بطبقات سافله اجتماع تدریجاً صورت يك، سلك

سیاسی انقلابی گرفت، ولی اساس دینانی آن باقی بود و پیروان این آیین در میان طبقات عالیّه هم وجود داشته‌اند.<sup>۱</sup> عاقبت مزدکیان خود را باندازه قادر یافتند، که شروع بترتیب مراتب روحانی خود نموده، یک نفر رئیس روحانی انتخاب کردند. بنا بروایت ملالاس نام او اندرز<sup>۲</sup> بوده<sup>۳</sup> و نلدکه این لفظ را اندرز گردانسته، که در زبان بمعنی مشاور و معلم است.<sup>۴</sup> این کلمه عنوان بوده است، نه نام عادی و ظاهراً رئیس کل فرقه مزدکی را اندرز گری خوانده‌اند.<sup>۵</sup> باری ملالاس و تئوفانس روایت کرده‌اند، که این اندرز گری در قتل عام مزدکیان بهلاکت رسید و از طرف دیگر در همه منابع تاریخی ایرانی و عرب، که مأخذشان خودای نامگک بوده، منظور است، که مزدک با گروهی از اصحابش در روز قتل عام هلاک شدند. پس خیلی محتمل است اندرز گری، که مزدکیان بریاست کل برگزیدند، همان مزدک باشد.

ناتوانی و ضعفی، که بسبب فتنه کمونیستی مزدکیان در ایران پیش آمده بود، اگرچه کواذ را مانع نشد، که مردانه با رومیان نبرد کند، ولی نظر بهمین ضعف داخلی ایران حارث بن عمرو از قبیله کنده توانست، که مندر ثالث پادشاه حیره را منهزم کند و بیادشاهی حیره بنشیند.<sup>۶</sup>

واقعه قلع و قمع مزدکیان در آخر سال ۵۲۸ یا اوایل سال ۵۲۹ رخ داد.<sup>۷</sup> علت آن نقشه بود، که مزدکیان راجع بسولیعهدی کاوس پرنده شوخوار گرشاه پسر کواذ کشیده بودند و میخواستند علی‌رغم تصمیم شاهنشاه، بوسیله توطئه و تحریک، این

۱- «مشاوران ایرانی، که تابع عقیده آنان بودند» (تئوفانس).

۲- Andarazar

۳- تئوفانس اندرس Indazaros نوشته و البته صحیح نیست.

۴- نلدکه، طبری، ۴۶۲، یادداشت ۳.

۵- راجع بعنوان «اسقف» در کیش مانی، بالاتر ص ۲۱۷ را ببینید.

۶- رتشتین، ص ۸۷ و مابعد مقایسه شود با الیندر

Olinder، ملوک کنده The Kings of Kinda لوند ۱۹۲۷.

۷- نلدکه، طبری، ص ۴۶۵.

این شاهزاده مزدکی را بر تخت ایران جای داده، خسرو را از سلطنت محروم کند. این آخرین قطره بود، که جام صبر را لبریز کرد. اگرچه همه اقوال تئوفانس را، که در این باب می‌بینیم، نباید صحیح بشماریم، ولی روایتی که ملاس و تئوفانس ذکر کرده‌اند، مشتمل بر حقیقت تاریخی هست. این دو مورخ مطالب خود را از بستگر<sup>۱</sup> ایرانی گرفته‌اند<sup>۲</sup>، که بعد از این حوادث بدین نصار اگرویده و تعمیر یافته و نام تیموته<sup>۳</sup> گرفته است.

دولت‌بان طریقه را، که بارها تجربه شده بود، پیش گرفتند. انجمنی از روحانیان دعوت کردند<sup>۴</sup> و اندرزگر مزدکیان را با سایر رؤساء فرقه بآنجا خواندند و گروهی

#### ۱- Bastagar



۲- جز در این مورد از مقام بستگر اطلاعی نداریم.

#### ۳- Timothe

۴- بنا بر قول تئوفانس کواذ انجمن عامی تشکیل داد و چنین وانمود کرد، که می‌خواهد بر وفق میل مزدکیان کاوس پندشخوار شاه او بعهده نماید. این روایت قابل قبول نیست، زیرا مستلزم آنست، که در این تاریخ نیز کواذ تمایلی ب مزدکیان داشته باشد. بنا بر منابعی، که اصل آنها از خودای نامگ است و منابعی، که مأخوذ از افسانه مزدک میباشد، در آن مجمع مباحثات مذهبی بسیار شده، و مؤید این مطلب و همین یشت پهلوی است (۸۱-۶، وست، متون پهلوی ج ۱، ص ۱۹۳ و بعد؛ متن پهلوی این عبارت در یادداشتی از کتاب دینکرد مذکور است. چاپ پشوتن. ج ۲، ص ۲۴، یادداشت ۱)، که مطالب آن در این باره، ظاهراً نقل از یکی از تفاسیر اوستا است، که در زمان ساسانیان نگاشته‌اند. این قسمت مباحثات و مناظرات ظاهراً در هر موقع، که قلع فساد یکی از فرق ضاله لازم میشده، متداول میگردیده است. بدیهی است نتیجه قبلاً معلوم بوده است. درست است؛ که شرح مجادله علنی بین مانی و موبدان موبد (بالتر، ص ۴۲۱) مورد تردید است، اما در اعمال شهدای سریانی بسیاری از مجادلات و مناظرات بین عیسویان و زردشتیان مسطور است. بعدها در دوره اسلامی این عادت قدیمی ایرانیان، دوباره از طرف مأموران خلیفه معمول گردید. (رک، ابوالمعالی، شفر، متون فارسی، ج ۲، ص ۱۴۵ و مابعد، ترجمه هائری ماسه، مجله تاریخ ادیان ۱۹۲۶ ص ۲۱ و رساله پهلوی گجستگک ابالش چاپ بارتلمی (Barthelemy).

عظیم از آن طایفه را دعوت و جاب کردند، نادر مجلس مباحثه رسمی حاضر باشند. کواذ شخصاً مجلس را اداره می‌کرد<sup>۱</sup>، اما خسرو که بولایت عهد معین شده بود و حقوق خود را دستخوش توطئه و دسته‌بندی مزدکیان و کاوس میدید، تمام همت و همگی جهد خود را مصروف داشت، تا کار طوری پایان رسد، که ضربتی هولناک و قطعی بفرقه مزدکی وارد آید. پس چند تن از مجادلین و مباحثین کار افتاده و آزموده را از میان موبدان پیش آورد. نام آنان از اینقرار است: پسر ماهداد، ویه شاهپور، داذهر مزد، آذر فروغ‌بخ، آذر بند، آذر مهر، بخت آفرید<sup>۲</sup>. موبدان موبد، گلو نازس<sup>۳</sup> و بازانس<sup>۴</sup> اسقف مسیحیان ایران، که در این پیش آمد با زردشتیان همداستان شده بودند، در انجمن حضور داشتند. بازانس مورد توجه خاص کواذ بود، زیرا که از طبابت سر رشته داشت. طبعاً مدافعین کیش مزدکی مجاب و مغلوب شدند و در این اثنا افواج مسلحی، که پاسبان میدان مخصوص مزدکیان بودند، تیغ در کف بر سر آن طایفه ریختند. اندرزگر (که ظاهراً خود مزدک بود) بهلاکت رسید<sup>۵</sup>. عده حقیقی مزدکیان، که در این دام مقتول شدند، معلوم نیست. اعدادی

۱- مالا لاس و تئوفانس؛ در اینجا شهادت تیموته ایرانی قاطع است و معلوم میشود، که خودای نامگ بملط تاریخ قتل عام مزدکیان را در زمان خسرو اول میداند. افسانه مزدک در واقع در این مورد بحقیقت نزدیکتر است، تا مندرجات تاریخ نیمه رسمی آن زمان.  
۲- مالا لاس و تئوفانس از فعالیت خسرو ذکری نگرده‌اند، ولی در وهمن یشت این مطلب هست (۸۱-۶).

۳- وهمن یشت، مقایسه شود با شاهنامه فردوسی، رك «سلطنت کواذ اول»، ص ۵۲.  
و به شاهپو هر نه نیو شاهپور، بیلی، بولتن شرقی، ج ۹، ص ۲۳۲.

#### ۴- Glonazes

۵- Bazanes شکل ایرانی اسمی گلو نازس و بازانس را نمیتوان بتحقیق معلوم کرد.  
۶- مالا لاس، تئوفانس؛ خدای نامه و مزدک نامه، که نظام الملک در سیاستنامه نقل کرده است. (فصل ۴۴، چاپ شفر، فصل ۴۵ ترجمه).

که مورخان ایران و عرب آورده‌اند، مبنای صحیح ندارد، ولی ظاهراً همه رؤساعدر این مکان عرضه هلاک شدند. چنانکه بعد از این واقعه، که حکم کشتار عموم مزدکیان صادر شد، افراد این فرقه چون رئیس مطاع نداشتند، پراکنده گشتند و در مقابل دشمنان خود طاقت ایستادگی نیافتند. همه مضمحل شدند. دارایی آنها ضبط و کتب دینی آنها سوخته شد.<sup>۱</sup> چنین استنباط میشود، که میان قتل عام و افنای مزدکیان با تجدید سلطنت منذر در حیره رابطه و تلازمی موجود بوده است، که ما نمیتوانیم به تحقیق آن را بیابیم. در سال ۵۲۹ منذر لخمی موفق شد، که حارث کندی غاصب امارت خود را مغلوب کند و کشور خویش را بدست آورد.<sup>۲</sup> این امیر دلیر، که در فنون جنگ مهارتی بکمال داشت، در جنگ ایران و روم خدمات گرانبها به ایرانیان کرد. این کسی است که پروکوپئوس از رابزبان یونانیان چنین نامیده است «المندرس هوسکیس»<sup>۳</sup> یعنی المندربن الشقیقه.<sup>۴</sup>

حدس میتوان زد، که بعد از قتل عام مزدکیان کواذ دست باصلاح و عمران کشور زده است. این کاری بود، که جانشین او خسرو اول بحسن ختام رسانید و نیز در دنباله این آبادی و عمران بوده، که کواذ در صدد اصلاح امر خراج برآمد و میوه افتخار این کار هم نصیب جانشین او گردید.<sup>۵</sup>

۱- ملاس؛ توفانس، ابوالفدا.

۲- ملاس؛ توفانس، شهادت تیموته ایرانی مسیحی مذکور در کتب ملاس و توفانس از اینقرار که شاه معابد مزدکیان را بعیسویان تفویض کرد، تا کلیسا بسازند، باید با قید احتیاط قبول شود.

۳- رشتین، ص ۸۹.

۴- AlamoYndaros o Sakkikes

۵- رشتین، ص ۷۶.

۶- رك: یعقوبی، طبری؛ مسطوری، دینوری، نهایی، ثعالبی، فردوسی، بلعمی.



در سال ۳۵۱ کواذ رنجور شد و بنابراین ماهبوذ آخرین وصایای خود را راجع به ولیعهدی خسرو اول بنگارش در آورد ماهبوذ وصیتنامه را ترتیب داد و کواذ آنرا مهر کرده، و به او سپرد<sup>۱</sup>. کمی بعد از این کار کواذ، که تحقیقاً یکی از بزرگترین شاهنشاهان ساسانی است، بدرود حیات گشت، کاوس، شاهزاده مزدکی، که در جبال پدشخوار گر مقامی منیع و مستحکم داشت، بدعوی سلطنت پرداخت، ولی ماهبوذ وصیتنامه کواذ را، در انجمن بزرگان، که علی‌الرسم بایستی نسبت بجانشینی پادشاه رای بدهند، بیرون آورده، دعاوی کاوس را باطل کرد. همه حضار با ماهبوذ در این نکته هم رای شدند، که اراده پادشاه متوفی حکم قانون دارد<sup>۲</sup>، زیرا که همه می‌دانستند، خسرو در مقابل شورشیان و هرج و مرج خواهان سیاستی استوار پیش خواهد گرفت. در این مورد کار موبدان موبد منحصر به این شد، که وصیتنامه پادشاه متوفی را گشوده، در حضور خسرو قرائت کند<sup>۳</sup>. چنین پیداست، که کاوس بر برادر شوریده و متوسل به تیمغ و تیر شده، ولی توفیق نیافته است. در هر حال اندکی بعد از جلوس خسرو کاوس

۱- پروکوپ، طبری.

۲- پروکوپ، نهاییه.

۳- نهاییه، ص ۲۲۷. و نیز درك به قسمتی از تجارب الامم ابن مسکویه، که مینوی در مقدمه نامه تنسر نقل کرده است و ظاهراً مربوط بدوره ایست، که با سلطنت قباد اول شروع میشود، هر چند در آنجا به اردشیر اول نسبت داده شده و عبارت عهد اردشیر، که در تجارب الامم منقول است، این بوده، که پادشاه «کسی را به ولایت عهد پس از خود بگزیند و نام او را در چهار صحیفه بنگارد و بسته مهر کند و پیش چهارتن از برگزیدگان اهل مملکت گذارد... و چون شاه در گذرد آن نامه‌ها که نزد آن چهار نفر است با نبشته‌ای که نزد خود شاه است، گرد آورند و مهر همه را بشکنند و نام کسی که در همه آنها نوشته شده است، آشکار کنند مینوی، ص پنج. یادداشت ۱. فرق بین این رسم و آنچه که در نامه تنسر بیان شده و معمول دوره قبل از قباد بوده است، قابل تأمل است. درك به ص ۲۸۸-۲۸۷ کتاب حاضر.

بہلاکت رسید، به این ترتیب آخرین خطری، که از جانب مزدکیان ممکن بود کشور را تهدید کند، برطرف شد. از این وقت ببعد مزدکیه حکم فرقه سری پیدا کرد و به این صورت حیات خود را دوام داد و بعد از ساسانیان هم در عهد اسلام بارها خودنمایی کرد.




---

۱- طبق ابن اسفندیار و ظہیرالدین حکومت را پس از مرک کاوس به یکی از پسران «زرمهر سوخرا» سپردند و ظاہراً این افسانہ‌ای بیش نیست، کہ برای تجلیل خاندان «کارن» اختراع کردہ‌اند. رک مارکوات، ایران‌شہر، ص ۱۳۴.

## فصل هشتم

### خسرو و انوشروان

تحکیم سلطنت - تجدید درجات اجتماعی - اصلاحات نظامی - جنگ با دولت بیزانس - هفتالیان و ترکان - تسخیر یمن - شخصیت کسری - شورش انوشک‌زاد - توصیف پایتخت و قصور سلطنتی - تأسیسات کشوری - مراسم با شاهنشاه - تشریفات دربار - امتیازات - القاب - سیاست - دوره بزرگ تمدن ادبی و فلسفی - تعلیم و تربیت - علوم - طب - برزویه طبیب و ادیب - دیانت و فلسفه - نفوذ ادبی - هند - «کلیگ و دمنگ» - ادبیات اخلاقی - انحطاط دیانت زردشتی - اوضاع مادی و معنوی ایران در عهد کسری .

ظهور خسرو اول، که در تاریخ بلقب انوشروان ( انوشنگ‌روان، یعنی «جاویدان روان» ) معروف است<sup>۱</sup>، مطلع درخشان‌ترین دوره عهد ساسانی است. فرقه خطرناک مزدکی مغلوب و سرکوبی شده بود. در داخله صلح و سلم حکمفرما بود، لکن این صلح و آرامش حزن‌آور ملتی بود، که در اثر اغتشاشات طولانی، که در همه طبقات جامعه تأثیر داشت، فقیر و خسته و ناتوان شده بود.

---

۱- فردوسی در شاهنامه نوشیروان آورده است.

طبری<sup>۱</sup> مقدمه نامه‌ای را که پادشاه جدید به نخویر گگ زاذویه، پادگوسپان قسمت شمال<sup>۲</sup> نوشته، نقل کرده است: «سلام بر تو باد، بدانکه هیچ چیز چندان مایه بیم نتواند بود، که از دست رفتن شخصی، که فقدانش موجب زوال نعمت‌ها و وقوع فتنه‌ها تواند شد، شخصی که از نبودن او مردمان نیکوکار و افاضل عهد بانواع ناکامی و بدبختی دچار خواهند شد و شخص آنها وحشم و مال و عیال آنها دستخوش مکاره روزگار خواهد گشت و ما هیچ وحشت و بیمی و هیچ فقدانی را برای عامه خلق ناگوارتر از فقدان پادشاهی صالح و شایسته نمیدانیم». بلاشک در زیر پرده این الفاظ کسری عمداً از سیاست کواذ انتقاد کرده است. باید دانست، که هرچند سیاست کواذ اقتدار سلطنت را از قید اشراف آزاد کرد، لکن این آزادی را بقیمت خرابی کشور بدست آورد. در عین حال از لحن این قطعه مراسله و وجهه اطمینانی، که از آن نمایان است، معلوم می‌شود کسری مصمم بوده است، وضعی را که سلف او ایجاد کرده بود، مقتضای شمارد و اساس سلطنت را تقویت کند و تمام قوای مادی و معنوی خود را در تدارک و جبران مصائب کشور بکاربرد، و از دشمنی و عداوت هیچکس باک نداشته باشد.

در اینوقت مجدداً پادشاه مرکز کل اقتدارات شد و بروضیع و شریف فرمانفرمایی یافت و حتی بر روحانیون هم مسلط شد. در نامه منتسب به تنسر، که اوضاع سیاسی زمان کسری اول را نشان میدهد، چنین مسطور است، که پادشاه «نظام است میان رعیت و سپاهی و زینت است روز جشن و تفریح و ملجاء و پناه است روز ترس از دشمن»<sup>۳</sup>. کسری مصمم بود، که بر طبق اراده خود حکومت کند و مداخله اعیان را در کار حکومت بهیچوجه جایز نشمارد.

کسری اصلاحات را شروع کرد و نخست بعلاج اوضاع مختلی کوشید، که

۱- ص ۹۳ - ۸۹۲ ، تلدکه، ص ۵۳ - ۱۵۲ .

۲- این قطعه ظاهراً معتبر است . رز تلدکه، طبری، ص ۱۵۳، یادداشت ۲.

۳- ص ۲۴ - ۲۲۳ و ۵۲۸ چاپ دارمستر، ص ۲۵ چاپ مینوی .

نتیجه فتنه مزدکی بود<sup>۱</sup>. فرمان داد، که اموال منقول مالکینی را، که مزدکیان گرفته بودند، بآنان مسترد داشتند و اموال بی‌صاحب را برای اصلاح خرابی‌ها تخصیص دادند. و اما درباب زنانی، که مزدکیان ربوده بودند، مقرر فرمود، اگر آن زن قبل از آن واقعه شوهر نداشته یا شورش در این میان فوت شده است، در صورتیکه مرد رباینده از حیث طبقه اجتماعی با آن زن مساوی باشد، بایستی او را شرعاً بعقد خود در آورد. و گرنه بایست از آن زن کنساره گیرد. <sup>۳</sup> بموجب روایت دیگر <sup>۴</sup> زن مختار بود، که او را بشوهری خود اختیار بکند. بهر حال رباینده مکلف بود مهر <sup>۴</sup> یا مهر مضاعفی <sup>۳</sup> بخانواده زن بپردازد. اگر شوهر قانونی زن در قید حیات بود، زوجه باو برمی‌گشت و غاصب می‌بایست معادل مهری را، که شوهر قانونی داده بود، بزن بپردازد<sup>۲</sup>. هر طفلی که نسبش مشکوک بود، بایست متعلق بخانواده‌ای باشد، که در آن زندگانی میکرد و در آن خانواده حق وراثت داشت<sup>۳</sup>. هر کسی خسارتی بردیگری وارد آورده یا مال یا چیز دیگر او را غصب کرده بود، مجبور بداد غرامت می‌شد و بمجازات متناسب به جرم خود می‌رسید. خانواده‌های اعیان و اشراف را، که بواسطه کشته شدن سر دودمان خود به تنگدستی افتاده بودند، شماره نمودند و بدقت عدده یتیمان و زنان بی‌شوهر آن خانواده‌ها را حساب کردند و بهر کدام آنها قوت لایموتی دادند. پادشاه یتیمان این طبقات را «اطفال خود» شمرد. دختران را بمردانیکه هم طبقه آنان بودند، بزنی داد و جهیز آنها را از خزانه دولتی تهیه کرد و پسران را از دختران دودمانهای نجیب زن داد و مهر آنها را خود بعهده گرفت و آنان را توانگر کرد و فرمان داد، که در درگاه بمانند، پس آنها را تعلیم دادند و برای اداره امور مهمه مملکت حاضر و آماده نمودند، بدیق طریق کسری طبقه جدیدی نجبای درباری پدید آورد، که مطیع و فدایی او بودند، گذشته از

۱- اوتوکیوس و طبری. رک «سلطنت کواذ اول»، ص ۳۳-۳۲ و ۴۷-۴۶.

۲- اوتوکیوس:

۳- طبری.

این فرمان داد تا ابنیه و املاکی، که بواسطه کوتاه شدن دست صاحبان آنها و انهدام جد اول و قنوات ویران شده بودند، آباد نمایند. مالکین را که کم کردند و بآنها چارپایان جدید دادند تا بکار خود مجدداً مشغول شوند. دهسات خراب را از نو بنا کردند، پلهای چوبی و سنگی را، که ویران شده بود، مرمت نمودند و در محلهایی که مورد خطر بود، استحکاماتی ساختند.

روشی که در آن زمان در اخذ خراج ارضی و مالیات شخصی بکار رفته بود، نه فقط سلطنت را فایده نمی بخشید، بلکه زحمات و خساراتی برای مژدیگان مالیات فراهم مینمود. چنانکه نقل کرده اند، که کشاورزان قبل از تعیین میزان مالیات توسط مأمورین<sup>۱</sup>، جرأت نمیکردند، بمیوه های رسیده دست بزنند و خصوصاً کواز چون بر این امر آگاهی یافت، گویا تصمیم گرفت، که بطور کلی این روش اخذ خراج را تغییر دهد و عاقبت این اصلاح بدست انوشروان انجام یافت. تمام اراضی مزروعه را بدقت اندازه گرفته ممیزی کردند و توزیع مالیات ارضی جدید بر آن اساس قرار گرفت و آن ممیزی بدست «مردمانی منصف و خیرخواه» بعمل آمد، که شاه بدان منظور انتخاب کرده بود. نرخهای ثابتی، که مطابق اصول جدید معین شد، از اینقرار بود. هر گریب<sup>۲</sup> گندم یا جو سالی يك درهم. هر گریب موهشت درهم. هر گریب ینجه<sup>۳</sup> هفت درهم. هر گریب برنج ۶/۵ درهم و سالیانه از هر چهار درخت خرماي پارسى، یا شش نخل آرامی، یا شش درخت زیتون يك درهم می گرفتند. سایر محصولات دیگر از ادای مالیات معاف بود و نخلهای پراکنده نیز، که جزء نخلستان مستقلی بشمار نمی آمد، از ادای مالیات معاف گشت<sup>۴</sup>. ظاهراً این نرخها سنگین نبوده است. منتهی مادرست نمیدانیم، که بموجب قوانین مالیاتی

۱- نلدکه، طبری، ص ۲۴۱، یادداشت ۲.

۲- معادل با ۲۴۵ متر مربع.

۳- برای علوفه اسبان شایسته بوده است (رك نلدکه همانجا).

۴- طبری، ص ۶۲ - ۹۶۰، نلدکه، ص ۴۵ - ۴۴۱.

مذکور، صدی چند از کل مالیات وصول شد و این وصول با اجرای اعمال فوق العاده صورت گرفت یا بتدریج و باقتضای جریان اداری. لکن بطور کلی روش جدید بلاشك باعث آسودگی رعایا شده و در همین حال درآمد خزانة را ثابت تر و چندین برابر کرده است و بدین مناسبت در دوره خلافت اسلامی نیز بنای اخذ خراج بر همین شالوده قرار گرفت.

جزیه سرها (مالیات سرانه) را نیز خسرو اول بر طبق طرح محاسبین سابق الذکر اصلاح کرد. این جزیه بر تمام اشخاص بیست ساله الی پنجاه ساله تعلق می گرفت « باستثناء بزرگان و نجبا و سربازان و روحانیان و دبیران و سایر خدمتگزاران دولت ». جزیه گذاران را بر حسب ثروتشان بچندین طبقه تقسیم کردند. توانگران دوازده درهم و میانه تر هشت و کمتر شش و سایر رعایا هر تن چهار درهم می پرداخت.

مالیاتها را باقسط سه ماهه می گرفت. کسری صورت نرخهای جدید را در گنج سلطنتی نهاد و رونوشتهای دیگری بجهة مأمورین اداره مالیات و همه قضات بلوک فرستاد و قضات مزبور را مأمور کرد، که مواظبت کنند، تا مالیاتها عادلانه اخذ شود و اگر خساراتی متناسب با مالیات برگندم و باغ اشخاص وارد آید، آنها را از ادای مالیات معاف کنند. قضات بلوک صررت معافیها را بحکومت مرکزی می رساندند و حکومت نیز اوامر مناسبی به تحصیلداران صادر می کرد. منظور خسرو از این بازرسی این بود، که از اسرافاتی، که تا آن زمان در اخذ مالیات معمول بود جلوگیری کند.<sup>۱</sup>

علت اصلی این اصلاح مالیاتی را کسری چنین بیان می کند: « بایست پول در خزائن سلطنتی جمع کنند، تا در هنگام جنگ همه وسائل مهیا باشد و احتیاج بتحمیل مالیاتهای فوق العاده نیفتد<sup>۲</sup>. دفع دشمنان خارجی و داخلی کشور بنظر کسری

۱- ظاهراً خراج ارضی و جزیه سر.

۲- طبری، ص ۶۳ - ۹۹۲، نلدکه، ص ۴۷ - ۲۴۶.

۳- طبری، ص ۶۱ - ۹۶۵، نلدکه، ص ۲۴۲.

از اهم امور بود، بهمین جهت پس از اصلاح مالیات در نظامات لشگری نیز تغییراتی پدید آورد تا آن زمان نجبای فرودست، که بمنزله هسته و مغز سپاه ایران بودند، بایستی بدون جیره خدمت کنند و ساز و برگ جنگ را بخرج خویش فراهم نمایند، لکن کسری « اسواران را عرض کرد و هر کدام را، که ثروتی نداشتند، یاری داد و اسب و اسلحه بخشید و جیره‌ای ثابت مقرر فرمود »<sup>۱</sup>. پیاده نظام، که از روستاییان و کشاورزان تشکیل یافته بود، همه وقت در جنگ آلت ضعیفی بشمار میرفت بلیزاریو<sup>۲</sup> و هرموگنس<sup>۳</sup> سرداران بیزانس پیاده نظام مزبور را چنین توصیف کرده‌اند. «جماعتی دهقانی فقیرند، که بدنبال سپاه نمی‌آیند، مگر برای اینکسه دیوارها را خراب و اجساد کشتگان را برهنه کنند و سربازان را خدمت نمایند» ( مقصود از سربازان اینجا اسواران است<sup>۴</sup>).

در زمان خسروان، سلاح کامل اسواران مرکب بود از يك برگستان اسب و جوشن بلندی، و زره سینه‌پوشی، و ران‌بندی، و شمشیری، نیزه، و سپری مدور، و گرزئی که بکمربند بسته میشد، و تبر زینتی، و تیرکشی، که حاوی دو کمان با چند زه و سی تیر بود، دو کماند بافته را از پشت سر بکلاه خود متصل می‌کردند<sup>۵</sup>. سلاح عمده در جنگ نیزه و کمان، یعنی همان اسلحه باستانی بود، که ایرانیان از قدیمترین ازمینه با نهایت استادی بکار میبردند پرو کوپیوس<sup>۶</sup> شهادت داده است، که تقریباً همه ایرانیان تیراندازان لایقند و در این فن از جمیع مردمان ماهرتر و زبردست‌تر میباشند، لکن میگوید تیر آنها قوتی ندارد، زیرا که زه کمانشان باندازه کافی کشیده نیست. از آن گذشته از عهد خسرو اول کلمه «اسواران» معنی جدیدی یافته است

۱- طبری، ص ۹۸ - ۸۹۷، نلدکه، ۱۶۴.

۲- Belisaire

۳- Hermogene

۴- پرو کوپیوس، ۱۴/۱.

۵- طبری، ص ۹۶۴، نلدکه، ص ۴۹ - ۲۴۸.

۶- پرو کوپیوس، جنگ ایران، ۱۸/۱.



روایتی از جاحظ و مسعودی<sup>۱</sup>، که از مآخذ ساسانی استخراج شده، میرساند، که در دربار خسرو اسواران و پسران پادشاه<sup>۲</sup> طبقه اول را تشکیل می‌داده‌اند. بموجب عبارت دیگر از کتاب التاج جاحظ، شاهنشاه ملازمان رکاب خود را از میان اسواران و اشراف بزرگ برمیگزید. بعلاوه منابعی در دست است<sup>۳</sup> حاکی از اینکه يك عده از اسواران مأمور محافظت پسران خسرو دوم شدند. کلمه «اسواران سردار» در کتاب ماذیگان<sup>۴</sup> (چترنگک = شطرنج) مذکور است (جاماسپ اسانا، متون پهلوی، ج ۱، ص ۱۱۷، سطر ۱). و هرگز، که پس از تسخیر یمن از طرف کسرای اول بحکومت آنجا منصوب شد، یکی از اسواران بود. جانشین او موسوم به زین همین عنوان را داشت<sup>۵</sup>.

اما نکته دیگری هم از اصلاحات لشگری خسرو اول هست، که قبل از هر کس اشتاین آنرا دریافته و واضح کرده است<sup>۶</sup>. پس از آنکه کسری قوم کوهستانی موسوم به بارز را، که ساکن کرمان بودند، باطاعت درآورد. بازماندگان آنها را بقسمت‌های مختلف کشور انتقال داد و بآنها مساکن عطا کرد و مجبور بخدمت سربازی نمود. از يك قوم دیگر موسوم به چول<sup>۷</sup>، که ظاهراً عصیان کرده بودند، کسری فقط هشتاد نفر باقی گذاشت، که از بهترین مردان جنگی آن قوم بودند و آنها را بشهر شاه رام پیروز انتقال داد. آنها نیز مکلف بخدمت نظام شدند. سپس

۱- کمی پایین‌تر همین فصل را ببینید.

۲- از این عبارت نه تنها شاهزادگان خانواده ساسانی مفهوم میشود، بلکه شهرداریانی نیز، که دارای عنوان شاهی بودند.

۳- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۷.

۴- طبری، ص ۹۴۸ و ۹۸۸، نلدکه، ص ۲۳۵ و ۲۶۴. مارکوارت (فیاولو گوس، ج ۵۵، ص ۲۱۵، شماره ۵) وین vin بجای زین zin خوانده است. (تبدیل حرف واو و زاء در خط عربی بسیار اتفاق می‌افتد).

۵- سالنامه‌های نیزانسی و یونانی جدید، ۱۹۲۵، ص ۶۹ - ۶۸.

۶- رک بالاتر ص ۳۱۵.

پادشاه اقوام ابخاز و خزر و الان را، که بر ایران هجوم کرده و در ارمنستان پیشرفته بودند، مغلوب نمود و ده هزار نفر آنانرا اسیر کرد و آنها را در آذربایجان و نواحی مجاور آنجا مستقر گردانید<sup>۱</sup>. در این بساب چند روایت دیگر از بلاذری موجود است، که اطلاعات فوق را، که مأخوذ از طبری است، تکمیل می کند. در بلاد الشبران و مسقط، که بامر کسری بنا شد، و در قلعه مهم سرحدی در بید (الباب و الابواب)، که استحکامات آن تقویت یافت، سربازانی شجاع جای گزین کردند. این سربازان را بعربی السیاسجین<sup>(?)</sup><sup>۲</sup> خوانده اند. کسری ساخلوی بلاد ارمنستان را، که از روم گرفته بود، نیز باین قوم واگذاشت، و شهری مستحکم بنام سفد بیل<sup>۳</sup> در گرجستان بنانهاد و سفدیان و ایرانیان را در آنجا مسکن داد<sup>۴</sup>. بموجب روایت همان مؤلف<sup>۵</sup> کسری چندین پادشاه کوچک در قفقاز نصب نمود. کوچاندن و انتقال دادن طوایف مغلوب، از عادات قدیمه محسوب میشود. پادشاهان آشورگاهی هخامنشیان نیز باین کار مبادرت میکردند<sup>۶</sup> و چنانکه دیدیم بعضی از پادشاهان ساسانی مانند شاهپور اول و شاهپور دوم اسرای جنگی را در نواحی مختلف ایران مستقر میکردند.

۱- طبری، ص ۱۹۵، نلدکه، ص ۱۵۷ و بعد.

۲- همین مطلب نزد دیگر مصنفان عرب نیز دیده میشود. کرامرس J.H. Kramers ( « مطالعات هندی و ایرانی تقدیم به سر جرج گریسرن »، بولتن شرقی، ۱۹۳۶، ص ۶۱۳ و بعد ) با مقابله اشکال مختلف این کلمه، برای تصحیح آن چنین گوید: السیاسجین غلط و النشاستکین یا النشاستکین صحیح است؛ و اصل پهلوی آن نشاستگان است، که بمعنی ساخلو یا باصطلاح امروز پادگان می باشد.

۳- مینورسکی، مجله آسیایی، ۱۹۳۵، ص ۵۷.

۴- بلاذری، چاپ دخویه، ص ۹۵ - ۱۹۴، ترجمه رشر ( ج ۲ )، اشتونگارت (۱۹۲۳)، ص ۲۱۶ و مابعد.

۵- ایضاً، ص ۱۹۶، ترجمه رشر، ص ۱۹ - ۲۱۸؛ مقایسه شود با مارکوارت، ایران شهر، ص ۱۱۹.

۶- هرودت، ۲۰۴ر۴ و ۲۰/۵.

اما طرز کوچ دادن خسرو اول با شیوه اسلاف مخنلف بود و بنا بر تحقیق اشتاین تفاوت عمده در این بود، که خسرو آنها را مرتباً در مقاصد نظامی بکار میبرد: اقوام وحشی را، که بنیه طبیعتشان بر قوت بدنی کشاورزان ضعیف ایرانی برتری داشت، در نواحی سرحدی استقرار میداد، تا حملات دشمنان خارجی را دفع کنند و کمکهای نظامی بدولت بنمایند. بدین طریق سپاه دائمی، که خسرو اول ایجاد کرده بود، مرکب از سواران ایرانی و کوچ نشینان غریب بود و این گروه اخیر بزودی با اوضاع مساکن جدید خود انس گرفتند و خواص ساحشوری، که در فطرت داشتند، ابراز کردند. کسری افواج دیلم و ممالک مجاور آنجا را به یمن فرستاد، تا بومیان یمن را در مقابل حبشیان یاری دهند.

تشکیلات جدید سپاه موجب تغییری در طرز فرماندهی کسل شد. کسری منصب ایران سپاهبند را ملغی کرد و چهار سپاهبند را بریاست دائمی سپاه، هر کدام در یک ربع کشور، منصوب نمود. سپاهبند شرق افواج خراسان و سگستان و کرمان را بفرمان خود داشت و سپاهبند شمال افواج پارس و خوزستان را و سپاهبند مغرب افواج عراق را تا سرحد دولت بیزانس و سپاهبند شمال افواج ممالک ماد بزرگ و آذربایجان را در زیر حکم خویش داشت.<sup>۱</sup>

اما راجع بمقامیکه سپاهبندان در ضمن صاحبان مراتب داشته اند، مسعودی روایت بسیار جالب توجهی دارد.<sup>۲</sup> گوید اردشیر اول (که تمام جزئیات تشکیلات

۱- طبری، ص ۸۹۹، نلدکه، ص ۱۶۷. راجع بدیلمیان، مقایسه شود با رساله مینورسکی مرسوم به «تسلط دیلمیان» *La domination des Dailamites* (نشریه انجمن مطالعات ایرانی، شماره ۳)، پاریس ۱۹۳۲؛ اینوسترانترزف، مطالعات ساسانی، ص ۱۱۵ و مابعد، ترجمه بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۵۸ و مابعد.  
 ۲- طبری، ص ۸۹۴، نلدکه ص ۱۵۵ و یادداشت ۲، دینوری، ص ۶۹، مقایسه شود با تعالی، ص ۶۰۹. تاواریا، «سورسخون»، ص ۶۴-۶۵. رک ضمیمه دوم.  
 ۳- مروج، ج ۲، ص ۱۵۶، مقایسه شود با اشتاین در سائنانه سابق المذکر، ص ۶۸-۷۰، رک ضمیمه دوم.

اداری را باو نسبت می‌دادند) رجال دولت را بر هفت دسته تقسیم کرده بود.<sup>۱</sup> در چهار صف اول، اولیای دولت و همه اشخاصی را قرار داد، که در ایجاد و اجراء قوانین دست داشتند:

۱- وزراء ۲- موبد [بزرگک] قاضی کل و رئیس هیربذان، ۳- چهارسپاهبذ که مأمورین مهم دولت بشمار میرفتند و هر کدام در قلمرو خود صاحب اختیار بودند و بر يك ربع مملکت حکومت می‌کردند و معاونی در اختیار داشتند موسوم به (۴) مرزبان. سپس خوانندگان و نوازندگان و تمام کسانی را، که شغلشان موسیقی بود، در يك طبقه مخصوص جا داد. صورتیکه از مسعودی نقل شده، حاوی نکات مفیدی نیز هست. پدید آمدن خوانندگان و نوازندگان در ردیف عالیترین مأمورین دولت، روایتی است، که مؤید آن فهرست موجودات آسمانی است، که مزدك به پیروان خود نشان داده و مأخوذ از ترتیب درجات دربار آن عصر ایران بوده است.<sup>۲</sup> چهار مرزبان عمده بنا بر این صورت تحت فرمان سپاهبذان قرار گرفتند، ولی معذالك دارای مرتبتی بسیار عالی بودند. در نامه تتر آمده است که «هیچ آفریده<sup>۳</sup> را که نه از اهل بیت ما باشد، شاه نمی‌باید خواند جز آن طایفه که اصحاب ثغورندالان و ناحیت مغرب و کابل»<sup>۴</sup>.

۱- سپس مسعودی گوید بهرام پنجم تغییراتی در طبقه رامشگران داد، و خسرو اول تشکیلات اردشیر را تجدید نمود. بنا بر این تشکیلاتی را، که مسعودی ذکر میکند؛ همانست، که در زمان خسرو اول دایر بوده است.

۲- راجع بدو طبقه اخیر مسعودی ذکر نمی‌کند.

۳- بالاتر ص ۳۶۵. پائین‌تر هم درباره مقام رامشگران در دربار سخن خواهیم راند.

۴- باستانهای شاهان دست‌نشانده.

۵- دارمستتر، ص ۲۱۰ و ۵۱۳؛ مینوی، ص ۹ مولف گوید:

من ابتدا گمان میکردم (چاپ اول، ص ۳۶۷)، که در این عبارت مقصود چهارسپاهبذ است ولی بعد بعقیده آقای اشتاین (موزئون، ۱۹۴۷، ص ۱۳۰) تسلیم شدم، که اصحاب ثغور را مرزبانان یکی میدانست، و این مرزبانان هر چند تحت فرمان سپاهبذان قرار گرفتند، ولی عنوان شاهی را حفظ کردند صاحب‌نهاییه (ص ۲۷۷) هنگام سخن از فرمانده مرزایمان و خزر را ذکر کرده است. باری در این عبارت نامه تتر اشتباهی رخ داده

طبری و فردوسی<sup>۱</sup> حکایت عجیبی نقل کرده‌اند، از اینقرار، که پابگک منشی پادشاه، که از طرف او مأمور بازرسی حقوق سپاه بسود، همه سپاهیان را بسان دید و چون نوبت بنام پادشاه رسید، او را نیز بخواند و از سازوبرگ او نکته‌ها گرفت و عاقبت مزدی از برای او مقرر کرد، که فقط يك درهم بیش از حداکثر مزد سایر سربازان بود. از این حکایت استنباط می‌شود، که اصلاحات لشکری خسرو چه تأثیری در اذهمان نموده و چگونه مقررات سخت و تبعیض ناپذیر این شاهنشاه، لشکر ایران را محل ترس عموم و حافظ نظم کشور کرده بود.

فی الواقع اگرچه خطری که مزدکیان در داخل کشور متوجه دولت نموده بودند، مرتفع شد، لکن اوضاع خارجی کاملاً کوشش کسری را در امور لشکری ایجاب مینمود، هر چند بین ایران و بیزانس در سال ۶۳۴ یعنی دومین سال سلطنت کسری صلحی منعقد شد، لکن همواره انتظار تجدید جنگ داشتند. از طرف دیگر در مقابل هفتالیان ایران هنوز احساس سرافکنندگی می‌کرد، چه مجبور بود، سالیانه خراجی به پادشاه آن قوم بپردازد. مشاجره‌ای که بین دولت غسانیان خراجگزار روم و پادشاه حیره مطیع شاهنشاه ایران واقع گردید، موجب اشتغال نایره جنگ بین دو کشور ایران و روم شد.<sup>۲</sup> در سال ۵۴۰ کسری انطاکیه را گرفت و ویران کرد و پس از جنگهای متعدد، که گاهی غلبه با ایرانیان و زمانی با رومیان بود، در سال ۵۵۵ قرار متار که جنگ بامضای طرفین رسید. بعداً در قفقاز جنگ کردند و سعی کسری در تسخیر ازشها<sup>۳</sup>، که قومی عیسوی بودند، در نتیجه تحریکات رومیان عقیم ماند. صلح قطعی که در سال ۵۶۱ بمدت پنجاه سال بامضاء رسید<sup>۴</sup>، هر يك از دو

است. در متن دار مستتر فقط از چهار ناحیه مرزبان‌نشین، سه ناحیه ذکر گردیده است و ناحیه جنوب در آنجا نیست. در متن مینوی است، که کابل ناحیه چهارم ذکر کرده‌اند، ولی واضح است، که کابل ناحیه مرزبان‌نشین جنوب نیست و در اینجا اشتباهی رخ داده است.

۱- طبری، ص ۹۶۳، نلدکه، ص ۲۴۷ و مابعد و یادداشتها؛ فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۱۷۴ و مابعد.

۲- مقایسه شود تا بالاتر ص ۳۲۰.

۳- طبری، ص ۹۵۸ و مابعد، نلدکه، ص ۲۳۸ و مابعد، رشتین، ص ۸۲ - ۸۱.

۴- Lazus

۵- اشتاین، موزئون، ۱۶۴۰، ص ۱۲۶، یادداشت ۶.

طرف را مالک اراضی سابق خود شناخت. آزادی تجارت بین ایسران و بیزانس تأمین یافت. عیسویان در کیش خود آزادی یافتند، لکن مقرر گردید، که پیروان هر دو دیانت کسی را بدین خویش دعوت نکنند.

پس از ختم جنگ روم، ( در بین سالهای ۵۶۱ - ۵۵۸ )، کسری دولت هفتالیان را، که در اثر حمله يك قبیله ترك سرداری سین جیبور<sup>۲</sup> (سیلزبول)<sup>۳</sup> متزلزل شده بود، برانداخت. رود جیحون سرحد بین ایران و سرزمین خاقان ترك شناخته شد. این خاقان بزودی برای ایران دشمنی خطرناکتر از پادشاه هفتالیان گردید. بعضی از قبایل ترك حتی در قفقاز نمودار شدند و کسری برای اینکه از حملات آنان جلوگیری کند، بر استحکامات قلعه در بند افزود.

در قسمت جنوب، کسری قدرت خود را بر یمن بسط داد. این مملکت در آن زمان در دست حبشیان بود. و هر ریزه که یکی از سرداران کسری بود، با اعراب همدمت شد و در سال ۵۷۰ حبشی ها را خارج کرد و از جانب شاهنشاه به حکومت آن کشور منصوب گردید<sup>۴</sup>.

مرکز تحقیقات گنجینه خردی

۱- بنا بر تحقیقات اشناین ( در همانجا ) . ۲- Sindjibu

۳- Silzibul مارکواریت، ایرانشهر، ص ۶۴ و ۲۱۶؛ شدر، ایرانیکا ( رسالات انجمن علوم گوتینگن ۱۹۳۴ )، ص ۳۸ و ما بعد .

۴- بعضی مصنفان شرقی نوشته اند، که خسرو اول به جنگ « پادشاه هند » لشکر کشید و آن پادشاه از در اطاعت درآمد و « نواحی مجاور عمان (!) را که در زمان بهرام گور بایران داده شده بود، بدون جنگ، دوباره مسترد داشت. ( بلعی، ۲، ص ۲۲۱ )، طبق مسعودی ( مروج، ج ۲، ص ۲۵۵ ) « سلاطین هند و سند و تمام ممالک شمالی و جنوبی با پادشاه ایران عقد صلح نمودند. »

۵- پس از مرگ و هر ریز، خسرو حکومت یمن را یکی از اسراران موسوم به زین یا وین داد ( ص ۳۲۹، یادداشت ۳ ). هر مزد چهارم او را معزول کرد و بجایش مزوران نامی را تعیین نمود. پسر مروزان خوره خسرو با اجازه خسرو دوم جانشین پسر شد، و سلسله حکمرانان ایسرانسی یمن باو ختم شد. ( طبری، ص ۹۸۷ و ۴۵ - ۱۰۳۹، نلدکه، ص ۲۶۴ و ۵۱ - ۳۴۹ ).

در حدود همان ایام سین جیو و بتحریر دولت روم بایران تاخت. قلاع استواری که کسری بنا کرد، موقتاً باین حملات خاتمه داد، لکن این واقعه موجب تیرگی روابط ایران و بیزانس گردید. اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد، موجب جنگ تازه ای شد، که در سال ۵۷۷ واقع گردید. اغتشاشاتی که در ارمنستان رخ داد، موجب جنگ تازه ای شد، که در سال ۵۷۷ واقع گردید. بین النهرین مجدداً غارت و خراب گشت یوستی نیانوس، پس از آنکه در ملیتن<sup>۱</sup> فتحی عظیم کرد، از خسرو شکست یافت. موریکیوس بجای او فرمانده سپاه بیزانس شد و تاخت و تازی چند در خاک ایران کرد و شهر سنجار را فتح نمود. آنگاه مذاکراتی بین طرفین بمنظور عقد صلح شروع شد، لکن کسری در سال ۵۷۹ وفات یافت و نتیجه صلح را ندید.



در روایات شرقی خسرو اول نمونه دادگستری است و مؤلفین عرب و ایرانی حکایات بسیار در وصف جد و جهد او برای حفظ عدالت نقل کرده اند. نظام الملک<sup>۲</sup> در این خصوص حکایتی دارد، که ظاهراً از مأخذ صحیح نقل کرده و نمونه آن نوع حکایات محسوب تواند شد. خسرو هنگام جلوس بزرگان سپرده بود، که با مردمان بدرستی و عدالت رفتار کنند، لکن رجسال و مأمورین عالیمقام مرتکب اعمال ناشایست می شدند. کسری پس از سه یا چهار سال آنها را گرد آورد و سخنان بسیار فرمود، من جمله چنین گفت: « بدانید که مرا این پادشاهی خدای عز و جل داد و من بشما ارزانی داشتم و هر کس را ولایت دادم و هر کس را در این دولت حقی بر من بود، بی نصیب نگذاشتم و بزرگانی که بزرگی و ولایت از پدرم بیافته اند، ایشان را هم بدان محل و مرتبت بداشته ام و منزلت و نان پاره ایشان کم نکرده ام». پس بار دیگر آنان را فرمود، که دست از آزار رعیت باز دارند. چون روزی چند

۱- Melitene

۲- سیاست نامه، چاپ شهر، ص ۲۹ و ما بعد، ترجمه، ص ۴۱ و ما بعد.

بر آمد، همه بر سر کار شدند و دراز دستی پیش گرفتند و نوشروان را بچشم کودکی نگاه می کردند. « هر کس پنداشت انوشروان را بر تخت نشانده است، اگر خواهد او را پادشاه دارد و اگر نخواهد ندارد.»

یکی از ستمکاره ترین بزرگان سپاه سالاری<sup>۱</sup> بود، که کس از او « توانگرتر و با نعمت تر نبود و نوشروان او را والی آذربایجان کرده بود و در همه مملکت هیچ امیر از او بزرگتر و با عدالت تر و خیل و تجمل نبود.»

وی را آرزو چنان افتاد، که مرخویشتن را باغی و نشستگاهی سازد. کلبه و زمین پیرزنی مانع کار او بود و چون پیرزن راضی بفروش نشد، سپاه سالار آن کلبه و زمین بظلم از او بگرفت. پیرزن درماند، خود را پیش او افکند، که با بهابده یا عوض، در او نتگریست. هر گاه، که این سپهسالار برنشستی و بتماشا و شکارشده، پیرزن بر سر راه او بانگ برداشتی و بهای زمین طلبیدی جوابش ندادی و اگر با خاصگیانش گفتی، گفتندی بگویم و نگفتندی. تا دو سال بر آمد، پیرزن عاجز شد و طمع از انصاف وی ببرد. پس بر خاست و برنج و دشواری از آذربایجان بمداین شد، چون در گاه نوشیروان بدید، گفت مرا نگذارند، که در این سر اشوم. تدبیر من آنست، که در صحرا بی او را ببینم و قصد خود بروی عرض کنم. پیرزن خبر یافت که نوشیروان بفلان شکار گاه میرود. بدان شکار گاه شد و آن شب آنجا بخت. روز دیگر نوشیروان در رسید. بزرگان بپراکنندند و بشکار مشغول شدند و نوشیروان با سلاح داری بماند. پیرزن چون ملک را تنها بدید، گفت ای ملک داد این ضعیفه بده. نوشیروان سوی او راند و قصه او بستد و بخوانسد. گفت دل مشغول مدار که مراد تو حاصل کنم. آنگاه فرمان داد تا آن پیرزن را بمهر ده سپارند. چون نوشیروان از شکار باز گشت پیرزن رادر خانه فراشی جای داد و در اندیشه بود، که چه چاره کند، تا حقیقت این حال معلوم شود، چنانکه بزرگان ندانند. پس ملک غلامی با آذربایجان فرستاد تا بظاهر وضع شهر و حال غله ها و میوه های ایشان را ببیند

۱- بدون شك سپاه سالار و سپاهبذ میباشد ( معنی هر دو کلمه یکیست).



چگونه است<sup>۱</sup> و جایی آفت آسمانی رسیده است یا نه و همچنین احوال مراعی و شکار گاهها بپرسد، اما در نهان غلام را گفت در آذربایجان حال آن پیرزن پرسد و او را خبر دهد. غلام حالها را معلوم کرد و بدرگاه نوشیروان آمد و احوال باز گفت. نوشیروان را تحقیق شد، که پیرزن راست گفته است. روز دیگر بار داد و چون بزرگان حاضر شدند، روی بدان بزرگان کرد و گفت والی آذربایجان را چه مقدار دستگاه باشد؟ گفتند دو بار هزار هزار دینار، که او را بدان حاجت نیست. گفت از متاع و تجمل؟ گفتند سیصد هزار دینار، زرینه و سیمینه. گفت از جواهر؟ گفتند پانصد هزار هزار دینار گفت ملک و مستقل و ضیاع<sup>۲</sup>؟ گفتند در خراسان و عراق و آذربایجان در هیچ ناحیت و شهری نیست که او را آنجا ده پاره و هفت پاره ملک و ده و آسیاب و کاروانسرا و گرمابه و مستقل نیست. گفت چهارپای؟ گفتند سی هزار گفت بنده درم خریده؟ گفتند هزار و هفتصد غلام رومی و حبشی درم خریده دارد و چهارصد کنیزك دارد<sup>۳</sup>. گفت اکنون کسی که چندین نعمت دارد و هر روز از بیست گونه طعام و بره و حلوا و قلبه چرب و شیرین خورد و وضعی دیگر که از پرستنده خدای تعالی بسوده باشد، و در همه عالم دو نان داشته باشد، این کس بناحق دو نان خشک از او بستاند و او را محروم گرداند بر او چه واجب آید؟ همه گفتند این کس مستوجب همه عقوبت بود و هر بدی که با او کنند سزاوار است. نوشیروان گفت پس اکنون بخواهم که پوست او را بکنند و گوشت او را بسگان دهند و پوست را پرگاه کنند و بر در سرا بیاویزند و هفت روز منادی کنند که هر که بعد از این ستم کند با او همان کنند، که با این کردند.

مسعودی حکایت دیگری از نوشیروان ذکر کرده است<sup>۴</sup>، که با داستان

۱- بدون تعیین خراج .

۲- یکی از شواهدی، که املاک بزرگان در سرناسر مملکت پراکنده بود.

۳- لازم بتذکر نیست که این اعداد ارزش تاریخی دقیق ندارند، ولی تا اندازه‌ای

ما را بوضع و قدرت مادی بزرگان ایران آشنا میسازد.

۴- مروج: ج ۲، ص ۱۹۷ و ما بعد. نلدکه، طبری، ص ۲۵۱، یادداشت ۱

فریدریش دوم پادشاه پروس و آسیابان شباهت تمام دارد و غالب مؤلفان متأخر شرقی بنقل آن پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> مسعودی گوید: خسرو پس از مراجعت بعراق سفر او فرستادگان پادشاهان مختلف را بحضور پذیرفت، یکی از این سفرا فرستاده قیصر روم بود که بتماشای ایران کسری پرداخت و از جلال و شکوه آن ستایشها کرد. فقط در میدان جلو ایران نقصی مشاهده کرد و بهمراهان بازگفت. ویرا چنین پاسخ دادند: «در آن مکان خانه از آن پیرزنی بود که حاضر بفروش نشد و چون شاه نخواست بآن پیرزن ستم روا دارد، آن خانه را بهمان حال بگذاشتند و این نقص از آنست». فرستاده گفت «بخدا که این نقص بهتر از هر کمال است...»

روایات دیگری در دست داریم، که هر چند افسانه آمیز است، لکن از این حیث، که انعکاسی از روایات قدیمه، راجع بعدالت خسرو انوشیروان بشمار میرود، کاشف از حقیقتی تواند بود.<sup>۲</sup> در سیاستنامه نظام‌الملک<sup>۳</sup> مسطور است، که کسری زنجیر جرسی را بقصر خود متصل نمود تا هر کسی که بر او ظلمی وارد آمده باشد، زنجیر را بکشد و توجه شاه را معطوف خود کند. هفت سال و نیم گذشت و کسی بزنجیر دست نزد و چون پس از این مدت جرس بصدا در آمد، خری ناتوان و گر، دیدند، که خود را بزنجیر میمالید. آنگاه کسری در پی صاحب آن خر فرستاد و به او امر داد، که از آن حیوان مواظبت کند. این نکته اخیر در تاریخ ابوالفدا<sup>۴</sup> نیست، که نصب جرس را به هر مزد چهارم نسبت میدهد. لکن این افسانه داستان سیاری است و ظاهراً منشاء آن رسمی است، که در هندوستان و چین حقیقتاً معمول بوده است.<sup>۵</sup>

۱- همین موضوع در داستان عربی ابن عبدالسلام الهاشمی و پیرزن دیده میشود، کتاب

الاذکیاء ابن الجوزی ترجمه آلمانی از رشر O. Resches، گالاته ۱۹۲۵، ص ۳۳۵.

۲- را مثلاً به بیهقی، چاپ دوشوالی de Schwally، ص ۵۳۸، و نهایه، ص ۲۳۲.

۳- چاپ شفر، ص ۳۶ و مابعد، ترجمه ص ۵۲ و مابعد.

۴- تاریخ قبل از اسلام، چاپ فلیشر؛ ص ۹۵ و مابعد.

اگر چه در زمان انوشیروان قوانین را دقیق و عادلانه اجرا می کردند، ولی تاحدی مجازاتها را تعدیل نمودند. سابقاً عبارتی از تنسر نقل کردیم<sup>۲</sup> مبنی بر اینکه سابقاً اشخاص مرتد و طاغی و خائن و فراری از جنگ را بلافاصله محکوم با اعدام می کردند و مرتکبین جرائم نسبت بهمترع را، از قبیل سرقت و راهزنی و زنا و ظلم و غیره، به جزایهای بدنی سخت یا اعدام محکوم مینمودند. نویسنده نامه مذکور ضمناً می گوید که «درین هرسه شهنشاه<sup>۳</sup> سستی پدید فرمود بسیار بهتر از آن پیشینگان، چه در روزگار پیشین هر که از دین برگشتی، حلالاً قتل و سیاست فرمودندی»، لکن در عهد نگارش نامه «شهنشاه فرمود، که چنین کس را بحبس باز دارند و علماً مدت یکسال بهر وقت او را خوانند و نصیحت کنند و اذله و براهین بر عرض دارند، و شبه را زایل گردانند، اگر بتوبه و انابت و استغفار باز آید، خلاص دهند و اگر اصرار و استکبار او را بر استدبار دارد، بعد از آن قتل فرمایند». در واقع این قانون در حق پیروان دیانت مسیحی و یهودی اجراء نمی شد، لکن بر سایر کفار تعلق می گرفت<sup>۴</sup>، و اما کسی که جرائم سیاسی مرتکب می شدند، میل شورش یا ترك صفوف جنگ، جماعتی از آنان راهلاک می کردند، تا سایرین عبرت گیرند، و مجرمین عادی را بجزاء نقدی و قطع عضوی از بدن محکوم مینمودند و از قطاع الطريق چهار برابر سارق غرامت میستاندند. برخلاف

۴- با سه R. Basset در مجله روایات عامیانه *Revue des traditions*

*populaires*؛ ج ۲۴، ص ۱۹۲ و بعد.

۲- ص ۳۲۸.

۳- این شاهنشاه در نامه تنسر اردشیر اول است، اما دیدیم، که نامه تنسر را در زمان

خسرو اول ساخته اند و وضع آن زمان را بیان میکند.

۴- بعقیده آبه نو (مجله تاریخ ادیان، ج ۴۵، ص ۱۷۱) نامه تنسر در اینجا خلاصه

فرمان شاپور دوم را، که در سال ۳۴۰ صادر شده و در اعمال شهدا مذکور است، نقل کرده است.

معمول ازمنه سابقه، عضو مجرم را بطوری قطع می‌کردند، که او را از کار باز ندارد. مثلاً زانی را بینی می‌بریدند. اگر مجرم محکوم بجزای نقدی، پس از پرداخت جریمه مجدداً مرتکب جرم سابق می‌شد، بینی و گوشه‌هایش رامی‌بریدند، «بدون اینکه مجرم مجدداً حق تقاضای عفو داشته باشد»<sup>۱</sup>.

اما حاجت بتذکار نیست، که این تعدیل نسبی در قانون جزاء مانع آن نبود، که پادشاه در اجراء عدالت خشونت بسیار بکاربرد. در آثار پرو کوپوس<sup>۲</sup> مذکور است، که در چندین مورد بامر خسرو بعضی از مجرمین را پوست‌کنند و بگاہ انباشتند. بموجب روایت آگاناس<sup>۳</sup> بفرمان خسرو نخویزگی را، که در کشور لرهامغلوب شد و شکست او باعث تباهی کارایرانیان گردیده بود، زنده پوست‌کنند. مورخان شرقی نه فقط خسرو را یکی از عادلترین پادشاهان دانسته‌اند، بلکه او را نمونه جوانمردی و رحمت شمرده‌اند. ثعالبی گوید<sup>۴</sup> بخسرو خبر دادند، که یکی از وکیلان او بیش از آنچه مقرر است، در تجمل و تعیش صرف می‌کند. خسرو در جواب توقیع فرمود: «شما چه وقت شطی را دیده‌اید، که بیش از آنکه آب بسرگیرد، زمین را آبیاری کند». راجع بچود و سخای خسرو در شعبه از ادبیات اسلامی، که معروف به «ادب» است، حکایات بسیار دیده میشود<sup>۵</sup>.

توصیفی، که پرو کوپوس از خسرو کرده، با آنچه در روایات شرقی هست، چندان مطابقه ندارد، لکن او مورخ بیطرفی نبوده و از هر صفحه تاریخش آثار

۱- نامه تنسر، دار مستتر، ص ۲۱ - ۲۱۹ و ۲۶ - ۵۲۳؛ مینوی، ص ۱۸ - ۱۷.

در چاپ اخیر آخرین جمله چنین خوانده میشود: و دیگر عضو را تعرض نرسانند.

۲- جنگ ایران ۳۸/۱۱/۲ و ۱۲/۱۷/۲ - ۱۱.

۳- ۲۳/۴.

۴- ص ۶۰۸.

۵- رک مثلاً بیهقی چاب شوالی، ص ۵۵۳ و ۴۹۴؛ شروانی، ترجمه دشر

(اشوتنگارت ۱۹۲۵)، ص ۲۵۷ و ما بعد.

کینه و خصومت نسبت باین دشمن خطیر دولت بیزانس دیده می‌شود. پرو کوپیوس خسرو را پادشاهی بی‌آرام و فتنه‌انگیز معرفی کرده است، که عاشق ابتکار و بدعت بود و همواره در پیرامون خویش تولید هیجان می‌کرد و بزرگان مملکت را جان بلب می‌آورد،<sup>۱</sup> این عبارات، که از قلم آن مورخ بدخواه صادر شده، حاکی از اصلاح‌طلبی خسرو است و بعلاوه پرو کوپیوس او را حيله‌گر و مسزور شمرده، گوید: خسرو از میان مردم در این صنعت سرآمد بود، زیرا که آنچه وجود نداشت، میگفت و آنچه وجود داشت، کتمان میکرد و مسئولیت ظله‌های خود را بعهدهٔ مظلومان میگذاشت. همیشه مہیای نقض سوگند و پلید کردن روح خویش با ارتکاب اعمال زشت حرص‌آمیز بود. اظهار زهد و تقدس می‌کرد و زشتی اعمال خود را بقوهٔ زبان‌آوری از میان می‌برد.<sup>۲</sup> پرو کوپیوس برای اینکه نمونه‌ای از این پستی اخلاق کسری بدست داده باشد، حادثه‌ای ذکر می‌کند، که در فتح شهر سوره<sup>۳</sup> بدست ایرانیان، اتفاق افتاد. واگر مورخ بیطرف بود، این حادثه را بطریقی دیگر تعبیر می‌کرد و آن از اینترار است، که هنگام گشودن این شهر خسرو مردی دید، که زنی زیبا را بر روی خاک می‌کشید، درحالی که طفل او بزمین افتاده بود. شاه ناله از دل برآورد، که بعقیده مورخ مزبور از روی صدق و صفا نبود، آنگاه صورت اشک‌آلود خود را بعموم و منجمله آناستاسیوس سفیر روم نشان داد و از خدا خواست، که مسبب تمام این فجایع را کیفر دهد. و مورخ گوید که خسرو در کمال خوبی میدانست، که نفرین متوجه خود او است نه امپراطور یوستی‌نیانوس، زیرا که گناه خسرو از قیصر عظیم‌تر بود.

از آن‌گذشته در روایات مورخین شرقی نیز بعضی نکات مسزورانه (ماکیاولیست) برمی‌خوریم، که یا نوشروان نسبت داده‌اند. بلاذری گوید<sup>۴</sup> خسرو

۱- جنگ ایران، ۲۳/۱.

۲- پرو کوپیوس، ۸/۹/۲.

۳- Sura

۴- چاپ دخویه، ص ۱۹۵ و بعد، ترجمه رش، ص ۲۱۶ و بعد.

خواهان دوستی خاقان ترك (سینجیو) بود و قرار برین شد، که خسرو دختر او را بزنی بگیرد و خاقان دختر خسرو را، اما خسرو یکی از کنیزان را بجای دختر خویش از برای خاقان فرستاد.<sup>۲</sup> دو پادشاه ملاقات کردند و بمناسبت دوستی خود ضیافتی برپا نمودند، اما خسرو بعضی از مردان خود را دستور داد، که شب هنگام به خیمه‌های ترکان آتش درافکنند و چون خاقان شکایت کرد، خسرو اظهار بی‌اطلاعی نمود. این کار را شب دیگر تکرار کردند و نتیجه همان شد. در شب سوم خسرو بخیمه خود آتش درافکنند و بخاقان شکایت برد، چنانکه گویی او را مسبب این میدانست و چون خاقان قسم یاد کرد، که از این واقعه باخبر نیست، خسرو طریقی باو پیشنهاد نمود، تا از این گونه حوادث جلوگیری شود، از اینقرار که خاقان بخسرو اجازه دهد تا دیواری بین این دو مملکت برآورد. خاقان رضا داد و بکشور خود بازگشت، پس بامر خسرو دیواری بسیار استوار بنا کردند. چون خاقان ترك دریافت، که خسرو او را فریب داده و زوجه‌اش کنیزی بیش نیست، دیگر قادر بکشیدن انتقام نبود.<sup>۳</sup>

حکایت دیگری در کتاب التاج جاحظ<sup>۴</sup> و کتاب المعاسن و المناوی منسوب بجاحظ<sup>۵</sup> نقل شده است از اینقرار: خسرو ظن برد، که یکنفر از ندیمان او با یکی از اهل حرمش رابطه غیر مشروع دارد، لکن دلائلی برای اثبات آن نداشت.

۱- اینکه خسرو دختر یکی از شاهزادگان ترك را بزنی اختیار کرده باشد، مطابق تاریخ است. این زن دختر ایستمی خاگان Istami khagan برادر کوچک سنجیو میباشد و او ما در هرمزد چهارم است (رك شده، ایرانیکا، ص ۴۱).

۲- این از قصص بسیار است و نظایر بسیار دارد، بالاتر ص ۳۱۶، یادداشت ۱ را ببینید، در تاریخ پیروز.

۳- همین روایت نزد ابن خردادز به نیز دیده میشود (جغرافیون، ج ۶، ص ۲۵۹ و بعد، ترجمه، ص ۲۵۵ و بعد)؛ ولی در آنجا شاه خزران جای خاقان ترك را گرفته است.

۴- ص ۶۲ و ما بعد.

۵- چاپ فان فلوتن؛ ص ۲۷۷ و بعد، ترجمه رش، ج ۲، ص ۸۸ و ما بعد.

پس آن مرد را بجاسوسی بدربار امپراطور یونان فرستاد و طوری مقدمات را فراهم نمود، که امپراطور جاسوس را شناخت و او را بقتل آورد. مأخذ این دو حکایت ظاهراً خودای نامگک نبوده است و مسلماً جزئیات آنها افسانه است، اما شاید حاکی از بعضی صفات خسرو باشد، که بر معاصران او معلوم بوده، ولی مورخان در شروع ستایش آمیزی، که راجع باین پادشاه نوشته اند، این اخلاق او را نادر اظهار کرده اند.

آراء مردمان مطلع و اشخاص کاردان در نظر خسرو چندان ارزشی نداشت و حکایتی که طبری راجع بدفاتر مالیاتی جدید خسرو نقل کرده است، که اصلاح خراج مبتنی بر آن بود، این مطلب را میرساند. خسرو شورایی منعقد کرد، که هر گاه کسی ایرادی دارد، اظهار کند. همه ساکت ماندند، چون پادشاه در دفعه سوم سؤال خود را تکرار نمود، مردی از جای برخاست و با کمال احترام پرسید، که پادشاه خراج دائمی بر اشیاء ناپایدار تحمیل فرموده و این بمرور زمان در اخذ خراج موجب ظلم خسو خواهد شد. آنگاه پادشاه فریاد بر آورد: «ای مرد ملعون و جسور! تو از چه طبقه مردمانی؟». آن مرد در جواب گفت: «از طبقه دبیرانم». پادشاه فرمود «او را با قلمدان آنقدر بزنید تا بمیرد!». پس همه دبیران از جای برخاسته، آنقدر او را با قلمدان زدند تا هلاک شد. آنگاه همه حضار گفتند: «خسرو خراجی هایی که مقرر فرمودی همه موافق عدالت است». کاوس، که یکی از برادران خسرو بود و هوای تاج و تخت داشت، چنانکه دیدیم بقتل رسید. برادر دیگرش ژم در میان بزرگان ایران، که از سلطنت خسرو ناراضی بودند، هواخواه داشت، لکن خسرو پیشدستی کرد و ژم را بقتل رسانید و برای اینکه از این گونه توطئه ها آسوده باشد، در عین حال همه برادران دیگرش را با پسرانشان و پدر بزرگ

۶- طبری، ص ۹۶۱؛ نلدکه، ص ۴۳ - ۲۴۲.

۲- ص ۳۸۶ کتاب حاضر.

خود اسپدس<sup>۳</sup> را هلاک کرد. فقط کواذ پسرژم، که کنار نگگ آذرگنداذ او را پنهان کرده بود<sup>۴</sup>، از این قتل عام نجات یافت. این راز آشکار نشد، مگر چند سال بعد. آنگاه بامر خسرو آذرگنداذ را، که پیری سالخورده بود، بقتل آوردند و مقام کنارنگی را به پسرش وهرام دادند. پروکوپئوس، که جزئیات این وقایع را شرح داده<sup>۵</sup>، در این مورد نیز مثل سایر موارد مقصودش نمایش حیا و تزویر خسرو است. یکی دیگر از صاحبان مراتب، که بامر پدر خسرو دارای مقام شده بود، یعنی سرنخوارگان ماهبوذ، بهمان نحو بقتل رسید. این شخص، که سابقاً دسایسی بکار برده و ارتشتاران سالار سیاوش را از کار انداخته بود، خود نیز بسبب دسیسه یکی از بزرگان موسوم به زبرگان<sup>۶</sup> از کار افتاد، پروکوپئوس گوید شاهنشاه به زبرگان امر داده بود، از پی ماهبوذ برود و او را بحضور بیاورد. ماهبوذ بکار افواجی که در تحت فرماندهی داشت، سرگرم بود، جواب داد، که پس از انجام کار بیدرننگ بحضور خواهد شتافت. زبرگان این جواب را بشاه آورده، عرض کرد، که ماهبوذ بیبانه اینکه کار دارد، از آمدن امتناع می کند. خسرو سخت در غضب شد و به ماهبوذ امر داد، که بر روی سه پایه بنشیند<sup>۷</sup>. بیچاره چندین روز در آنجا ماند و عاقبت بحکم شاه اعدام شد. این حکم شهرت فوق العاده یافت<sup>۸</sup>. این حکایت را ثعالبی و فردوسی نیز نقل کرده اند، لکن بصورتی، که بیشتر افسانه آمیز است،

#### ۱- Aspedes

۲- بالاتر، ص ۳۷۵.

۳- پروکوپئوس، کتاب ۱، بند ۲۳.

#### ۴- Zabargan

۵- سه پایه که در جلو قصر قرار داشت و مقصر روی آن نشسته، انتظار فرمان

شاهی را درباره خویش می کشید.

۶- پروکوپئوس کتاب ۱، بند ۲۳.



از اَبَنَرار : زروان<sup>۱</sup> رئیس خلوت، که دشمن جان ماهبوذ بود، بر او تهمتی بست و یکتفر یهودی را با دادن پول راضی کرد، تا بیادشاه وانماید، که ماهبوذ خواسته است، او را زهر بدهد. خسرو، پس از کشتن خدمتکار باوفای خود، تصادفاً آن حیل را کشف کرد. و مسبب را کیفر داد و از اینکه در کشتن ماهبوذ شتاب رواداشته است، پشیمان شد<sup>۲</sup>. در زمان خسرو پسرش انوشگزاز<sup>۳</sup> طغیان کرد و این مصادف باوقتی بود، که خسرو بسختی مریض شده بود. خسرو شورش را فرو نشاند، اما انوشگزاز را هلاک نکرد و بکور نمودن او قناعت کرد، یا چنانکه پرو کوپوس حکایت نموده است، پلک چشم او را با آهن سرخ سوزانید و این باعث شد، که انوشگزاز از جانشینی محروم گردد، یا بعبارت دیگر رسیدن بسطنت بر او دشوار شود<sup>۴</sup>.



تیسفون پایتخت دولت شاهنشاهی و مقر شاهنشاه در عهد خسرو اول بمتمهای وسعت خود رسید<sup>۵</sup>. تیسفون نام بزرگترین شهر از چند آبادی بود، که مجموع

۱- Zarvan زروان یا زروان Zavran نزد فردوسی (= زبرگان)؛ روایت ثعالبی، دو تن از بزرگان عهد خسرو را با یکدیگر اشتباه کرده، و دشمن ماهبوذ را آذر و نداد Azarvindadh می نامد (بخوان : آذرو نداد، Azurvinadh شکل دیگر آذرگن داد).

۲- ثعالبی، ص ۶۲۵ و مابعد؛ فردوسی، چاپ مهل، ج ۶، ص ۲۹۴ و بعد.

۳- Anoshaghzadh

۴- رک نلدکه، طبری، ص ۴۶۷ و مابعد.

۵- ویرانه های پایتخت را هر تسفلد در کتاب زاره - هر تسفلد، سفر باستان شناسی در نواحی دجله و فرات، ج ۲ (برلن ۱۹۲۵)، ص ۴۶ و ما بعد وصف کرده است. راجع بتاریخ تیسفون و سلوکیه رک اشتراک Streck، سلوکیه و تیسفون Ktesiphon Seleucia und (مشرق قدیم Der alte Orient، ۱۶، ۴ - ۳). مقایسه شود باهونیگمان Honigmann، تیسفون، پولی ویسوا، دتم ۴. کوشهای آلمانی ها از

آنها را معمولاً «شهرها» یا بزبان سریانی ماحوزه<sup>۱</sup> می خواندند<sup>۲</sup> و گاهی ماحوزه ملکا ( یعنی شهرهای پادشاه) می نامیدند، و گاهی مدیناتا<sup>۳</sup> یا مدینه<sup>۴</sup> (شهرها) می گفتند و همین لفظ است، که عرب آنرا بصورت المدائن پذیرفته است. چنین حدس میتوان زد، که این نامهای سامی ترجمه يك نام پهلوی (ظاهراً شهرستان) بوده است، که در منابع ما محفوظ مانده است. در سکه های ساسانیان مقرر پادشاه بلفظ «در»<sup>۵</sup> تعیین شده است. در قرن آخر دولت ساسانیان مداین مشتمل بر هفت شهر بود. مورخان عرب و ایرانی، که کتب خود را در زمان ویرانی یا زوال مداین

سال ۱۹۲۸ تحت ریاست رویتر شروع شد؛ در این باب رك به گزارش ادوارد میر Ed. Meyer در گزارشهای انجمن شرقی آلمان . Mitteilungen der Deutschen Orient-Gesellschaft، شماره ۶۷ (۱۹۲۹)؛ رویتر در «Antiquity» . ۳ دسامبر (۱۹۲۹)، ص ۴۳۴ و بعد . و «هیئت علمی آلمانی اعزامی به تیسفون» . ۱۹۲۸/۲۹ Die Deutsche Ktesiphon - Expedition ۱۹۲۸/۲۹ ، برلن ۱۹۳۰ ؛ و اختسموت در تحقیقات و پیشرفت ها . Forschungen u. Fortschritte ۱۵ ژون ۱۹۳۰ . این کوششها را آلمانی ها با همکاری موزه صنایع متروپلیتن نیویورک تعقیب کرده اند؛ رك اپتون JM. Upton در بولتن موزه متروپلین، ۱۹۳۲، ص ۱۸۸ و بعد؛ گونل و واختموت، هیئت اعزامی به تیسفون ۳۲-۱۹۳۱ .

- u . O . Wachtsmuth , Die Ktesiphon Expedition 1931/32  
E . K2hnel ، برلن ۱۹۳۳ ، هیتزیش شمیدت، اکسپدیسیون تیسفون، در سال ۳۲-۱۹۳۱،  
مجله سوریا، ۱۵، ۱۹۳۴ - دبواز Debevoise، آثار سفالین پارتها در سلوکیه، مطالعات  
دانشگاه میشیگان - Michigan Studies. 32 (1934) Parthian Pottery  
from Seleucia on the Tigris , Uniy . of

### ۱- Mahoze

۲- این لفظ جمع است ، راجع بمفرد آن ماحوزا Mahoza ( « شهر » ) « شهر بزرگ » ( پایین تر را ببینید .

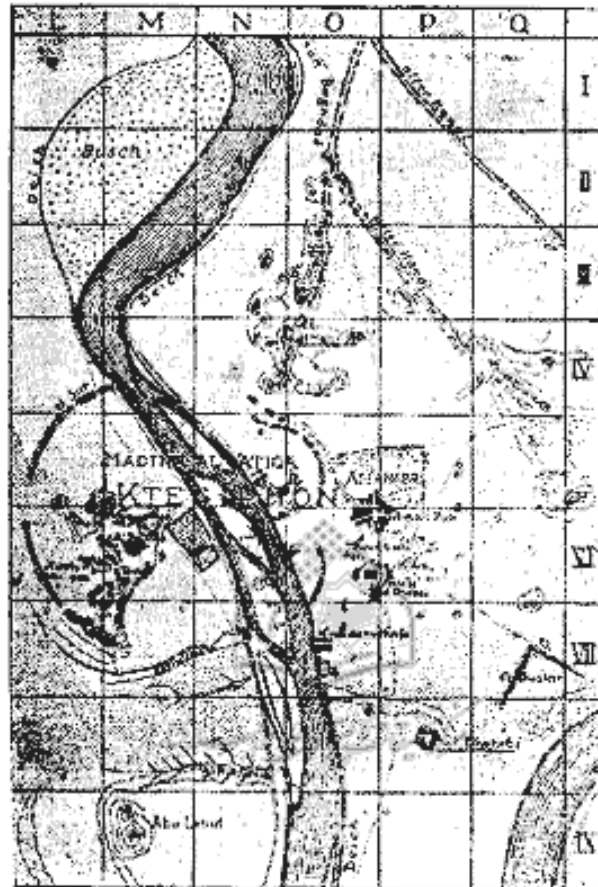
### ۳- Medhinatha

### ۴- Mcdhine

۵- رك زاره - هر تسفلد، سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۳۸، یادداشت ۲.

۶- ایده او گرام آن بابا baba ؛ اشترك، ص ۳۸ .

نوشته‌اند، تعداد آنها را باختلاف ذکر کرده‌اند، بهرحال تیسفون و شهرویه اردشیر که همان سلوکیه قدیم است، مهمترین شهرهای مداین بشمار میرفته‌اند (ش ۳۷).



شکل ۳۷ - نقشه شهر سلوکیه و تیسفون و حوالی آن .

( شمیدت Schmidt ، حفاری تیسفون در ۳۲ - ۱۹۳۱ ، سوریا، ۱۹۷۴ ) .

آمیانسوس<sup>۱</sup> گوید پایتخت ایران وضعی داشت، که در موقع جنگ غلبه بر آن ممکن نبود؛ حصارهای منیع بر دور مجموعه شهرهای آن کشیده شده و درهای مستحکمی<sup>۲</sup> در این حصارها تعبیه نموده بودند. احتمال می‌رود، که بنسبت افزایش عدده شهرهایی، که ماحوزه را تشکیل میداد، استحکامات را چندین دفعه تجدید کرده باشند. تیسفون در جانب شرقی دجله و ویه اردشیر در سمت غربی آن واقع بود. ارتباط این دو شهر در آغاز

۱ - کتاب ۲۴، بند ۷، فقره ۱ .

۲ - طبری، ۱۰۶۲، نلدکه، ص ۳۸۷ .

فقط بوسیلهٔ يك جسر میسر بود، اما چون ایاب و ذهاب را کفایت نمیکرد، شاهپور دوم در عنفوان شباب جسر دیگری بردجله بست، تا آیندگان از پلی و روندگان از پل دیگر بگذرند.<sup>۱</sup>

تیسفون، که آنرا بزبان پهلوی تیسپون<sup>۲</sup> می‌گفتند<sup>۳</sup>، در مشرق دجله واقع بود، حصارى بشکل نیم‌دایره با برجهای بسیار داشت. وسعت زمینی، که بین شط و این حصار افتاده بود، بطوریکه آثار آن هنوز دیده میشود، تقریباً به ۵۸ هکتار میرسد و این همان است، که آنرا مدینه‌العتیقه یا «شهر قدیم»<sup>۴</sup> می‌گویند. حفاریهایی، که از طرف هیئت آلمانی در سنوات ۲۹-۱۹۲۸ بعمل آمده، موجب کشف خرابهٔ يك کلیسای عهد ساسانی گردیده است. در آن خرابه‌ها تنه مجسمه بکنفر از مقدسین عیسوی پیدا شد، که با صابون ملسوز ساخته شده بود، در مشرق تیسفون محله اسپانبر<sup>۵</sup> واقع بود و این محلی است، که امروز بقعه سلمان پاک، که از آثار اسلامی است، در آن دیده میشود، و هم در آنجا آثار خرابه‌های بسیار موجود است، که طاق کسری را احاطه کرده‌اند. این اراضی ظاهراً باغ و بستان شاهی بوده است. زاویهٔ دیواری، که امروز «بستان کسری» می‌خوانند، در حقیقت بقیه دیواری است،

۱- بالاتر ص ۲۶۰ را به بینید.

## ۲- Tespon

- ۳- مصنفان چینی تیسفون را سوین Ssu-qin نوشته‌اند (هیرت، چین و مشرق، رومی، ص ۲۲۴). نام دیگر پایتخت ساسانیان بچینی سولی Su-ti بود (ایضاً، ص ۱۹۸)، که، احتمال میرود از لغت پهلوی سوریگگ («سریانی») گرفته شده باشد. هیون تسیانک آنرا سولاساتانگگ نا (سوریستان، «سوریه»؟) مینامد، بیل ج ۲، ص ۲۷۷.
- ۴- در عربی مدینه‌العتیقه. زاره هرتسفلد، سفر باستان، ۲، ص ۵۸. شمیدت در نقشه خود (شکل ۳۷) مجموعه شهرهای تیسفون و سلوکیه را تیسفون و مدینه‌العتیقه نام میبرد.
- ۵- سفر باستان‌شناسی، ص ۵۸ و ۳۷، این نام را مورخان عرب بشکل‌های مختلف نوشته‌اند (در نقشه شکل ۳۷ Asfanabr).

که باغ گوزنان خسرو را احاطه میکرده است. اراضی محله اسپانبر از سمت جنوب محدود به بستر عتیق دجله میشده است. در این محل تلی هست، که آنرا خزانه کسری مینامند و ظاهراً بنیان بنای عظیمی در زیر آن پنهان است.<sup>۱</sup>

بنا بعقیده باخمان<sup>۲</sup> همکار رویترا<sup>۳</sup> بستان کسری گویا یکی از شهرهای مداین بوده، که انطاکیه جدید نام داشته است. نام رسمی این شهر ویسه انتیوخ خسرو<sup>۴</sup> بود، ولی معمولاً آن را رومگان «شهر رومیان» میخوانده اند<sup>۵</sup> این شهر از تأسیسات خسرو اول است. پس از تسخیر انطاکیه ابن پادشاه سکنه آنرا بشهر جدیدی کوچ داد، که برای آنها در نزدیکی تیسفون بنا کرده بود و باین منظور از بلاد سوریه و رودس رخام و ستونهای مرمر و موزائیک زجاجی و سنگهای تراش عظیم<sup>۶</sup> به ایران آورد. مسعودی حکایت میکند<sup>۷</sup>، که خسرو پس از عقد صلح با امپراتور روم از سوریه مرمر و سنگهای رنگین شده و چندین قسم فسیفسه با خود آورد. فسیفسه ترکیبی است از شیشه و سنگ درخشان و رنگارنگ، که بشکل مکعب برای تزئین کف اطاقها و عمارت بکار میبردند. بعضی آنها از حیث منظر شبیه جام بلور است. خسرو پس از اینکه با این غنیمت گرانها بعراق بازگشت، در نزدیکی مدائن شهری بنا نمود، که آنرا رومیه نام نهاد. عمارت و اندرون حصار را مطابق آنچه در انطاکیه و سایر بلاد سوریه دیده بود، با موزائیک زینت داد. دیوارهای رومیه، که از گل بنا شده، امروز هرچند تا نیمه خراب گردیده، ولی هنوز استوار است و گواه صحت توصیف ما است».

۱- زاره - هرتسفلد، همان کتاب، ص ۵۹ و بعد.

۲- Bachmann                      ۳- Reuther

۴- Antiokheya khosrooy Veh-Antioch-Khusro نزد پرو-

کوپپوس، جنگ ایران، ۱۴۲۲.

۵- الرومیه اعراب.

۶- ثئوفیلاکتوس، بارهبرئوس؛ رك زاره - هرتسفلد، سفر، ۲، ص ۴۸.

۷- مروج ۲، ص ۲۰۰-۱۹۹.

در افسانه‌ها آمده است، که این شهر را طابق النعل بالنعل مطابق نقشه انطاکیه بنا کرده بودند، بطوریکه هر يك از مهاجرین منزل خود را باسانی یافت<sup>۱</sup>. کسری در آنجا چندین حمام و يك میدان اسب دوانی بنا نمود و بسکنه آن امتیازات و عنایات مخصوص مبسذول داشت، از جمله مسیحیان را آزادی مذهبی عطا نمود. اهالی این شهر مستقیماً تحت نظر شاه قرار گرفتند و هرگاه مجرمی بدانجا پناهنده میشد، کسی حق نداشت معترض او بشود<sup>۲</sup>.

در مغرب دجله آثار حصاری دیده میشود، که قسمت اعظم آنرا با آجر بابل ساخته‌اند و مساحتی قریب ۲۸۶ هکتار را حاطه نموده است. این شهر سلوکیه است، که قدیمیترین قسمتهای پایتخت بشمار میرود و اردشیر اول بخشی از آنرا مجدداً بنا کرد و آنرا ویه اردشیر نام نهاد<sup>۳</sup>. حصار آن همان دیوار شهر سلوکیه عهد سلوکیان است<sup>۴</sup>. شهر ماحوزا<sup>۵</sup> مجاور سلوکیه بود. از آن گذشته مؤلفین یهود و سریانی کلمه

۱- طبری، ص ۸۹۸، نلدکه، ص ۱۶۵.

۲- پرو کوپیوس، جنگ ایران ۱۴۲-۴۱.

۳- ویه اردشیر Veh-Ardasher پهلوی «به اردشیر» است. عقیده نلدکه (مجله شرقی وین، دوره ۱۶ (۱۹۰۲)، ص ۷)، مبنی بر اینکه معنی حقیقی ویه اردشیر «خانه اردشیر» است، ویه همان بی bc آرمی است، که بمعنای خانه است، ظاهراً خطاست، رک بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲.

۴- زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ص ۵۰ و بعد.

۵- ماحوزا مفرد است؛ مقایسه شود با بالاتر، ص ۴۰۶ بنا بر کتاب آمیانوس (کتاب ۲۵، بند ۵، پاره ۳) کوش Coche یا بسریانی کوشی Kokhe نام دیگر سلوکیه بود. اما دواردمیر میگوید (گزارشهای انجمن شرقی آلمان-Mitt.d.Deutschen Orient-Ges شماره ۶۷، ص ۱۸)، که کلمه کش بغلط در متن مغشوش آمیانوس راه یسافته است. زسیموس zosimos (کتاب سوم، ۲۳ و بعد) عبارتی دارد، که تقریباً عین مطالب آمیانوس است، در آنجا نیز کلمه Zokhase را به صورتی آورده. که فساد در آن راه یافته است. مطابق عبارت دیگری که آمیانوس (کتاب ۲۶، بند ۶، پاره ۲) می‌آورد کوش قدری دورتر از سلوکیه در مصب نهر ملکا، که بدجله میریزد، واقع بود.

ماحوزا را به معنی تمام ناحیه سلوکیه استعمال کرده‌اند. ویه اردشیر شهر بزرگی، بود که کوچه‌های سنگفرش داشت. در کنار خانه‌های آن محوطه‌ای برای چارپایان موجود بود، زیرا اهالی ثروتمند آن شهر، گله‌هایی داشتند، که روزها بدرمطولی در نزدیکی ماحوزا بچرا میفرستادند، و آن دره را «عقبه ماحوزا» نام داده بودند. بازار این شهر خیلی بزرگ بود، و تجار یهودی شرابفروش و همه نوع سوداگران دستفروش در آن شهر اقامت داشتند و بسیار فعال بودند. تجارت رونق بسیار گرفت و این شهر ثروتمند شد، چنانکه زنجیرها و بازوبندهای زرین در آنجا چندان ارزشی نداشت. زنان مقدار کثیری از آنرا تبرعاً بفقرا می‌دادند، و صدقه‌گیران آنها را بجای پول نقد قبول می‌کردند، لکن اهالی این شهر بامور معنوی چندان علاقه نداشتند و وبهمین مناسبت بجهت افراط در شراب‌خواری و عدم عفافشان مورد طعن و ملامت میشدند؛ «زنان آنجا تن‌پرور بودند و کار نمی‌کردند». از خصوصیات شهر (سلوکیه - ماحوزا) ساختن کیسه و یک قسم حصیری بود، که بر روی آن خرما خشک می‌کردند<sup>۱</sup>. شهر ویه اردشیر مرکز عیسویان ایران و مقر جاثلیق محسوب میشد. کلیسای بزرگ سلوکیه در آنجا بود. هنگام تعقیب نصاری در زمان شاپور دوم این کلیسا ویران شد، و پس از مرگ این پادشاه آنرا از نو ساختند، و پس از آن چندبار با کمک مالی دربار قسطنطنیه تعمیر شد. ابنیه متبر که دیگری مثل کلیسای سن نرکس<sup>۲</sup> نرسیس و مکتب روحانیان، که در قرن ششم تأسیس شده بود، در این شهر دیده میشد. صومعه بشیون در تیسفون خاص واقع بود. درازمنه بعد دو کلیسا یکی بنام مریم مقدس و دیگری با اسم سن سرژ<sup>۳</sup> بفرمان خسرو دوم بنا کردند<sup>۴</sup>.

۱- برلینر A. Berliner؛ مقالات راجع بجهت‌افیا و نژادشناسی بابل Beitrage

raphie und Ethnographie Babylonien zur Geog ص ۴۰، وما بعد.

۲- Saint Narkes

۳- Saint-Serge

۴- اشتراک، سلوکیه و تیسفون، ص ۴۶-۴۵؛ کلیساهای عهد ساسانی - Christian

Churches Sasanian، تاریخ صنایع پوپ [، ص ۶۶۰ و ما بعد. (رویت).

دوره اردشیر و تیسفون هم یهود بسیار بودند. يك مدرسه عالی یهود از قرن سوم در این شهر وجود داشت، و «رش گالوتا»<sup>۱</sup> (رأس الجالوت)، رئیس جامعه کلیمیان بابل، در شهر ماحوزا اقامت می‌گزید.<sup>۲</sup>

در حدود پنج کیلومتری شمال ویه اردشیر شهر کوچک در زیندان<sup>۳</sup> واقع بود شهر دیگری موسوم به ولاش آباد (سابات)، که از تأسیسات شاه ولاش بشمار می‌آمد، در ساحل راست ظاهراً در مغرب ویه اردشیر واقع بود.<sup>۴</sup>

خلاصه ما از مجموعه شهرهایی، که پایتخت ایران را تشکیل میداد، پنج شهر را میشناسیم، از اینقرار: در ساحل شرقی دجله شهر قدیمی تیسفون و شهر رومگان، و در جانب غربی شط شهر ویه اردشیر (سلوکیه)؛ و در زیندان، و ولاش آباد اگر محله اسپانبر واقع در ساحل چپ، و محله ماحوزا واقع در ساحل راست رادوشهر مستقل به حساب بیاوریم، عدهٔ هفت شهر پایتخت کامل میشود.

حفارانی که در سالهای ۱۹۳۱-۳۲ در ام‌السعائیر و المعاریذ (دو تپه در شرق و شمال طاق کسری) کاوش کرده‌اند، بنیان چند کوشک ساسانی یافته‌اند، که واختموت<sup>۵</sup> موفق بکشیدن نقشه آن‌ها شده است. مقدار زیادی از بقایای گچ بریهای، که زینت عمارات بوده، بدست آمده است، از قبیل نقوش بر گچ خرمایی. و افریزهایی که دارای نقوش غنچه و گل و ارابسک<sup>۶</sup> است. این ارابسک‌ها پیشرو ارابسک‌های صنایع اسلامی است، و افریزهایی با اشکال حیوانات، و صفحات مستطیل با تصویر خرس و گراز

#### ۱- Resh galuta

۲- برلینر، مقالات فوق‌الذکر، ص ۱۹، ۲۴-۲۳، ۴۳-۴۲، ۳۹-۳۸، ۶۱، اشتراک، ص ۲۷

و ص ۶۳، رک همچنین «دایره‌المعارف اسلام»، کلمه مداین، ص ۸۴ a.

۳- Darzanidhan اشتراک، ص ۳۶.

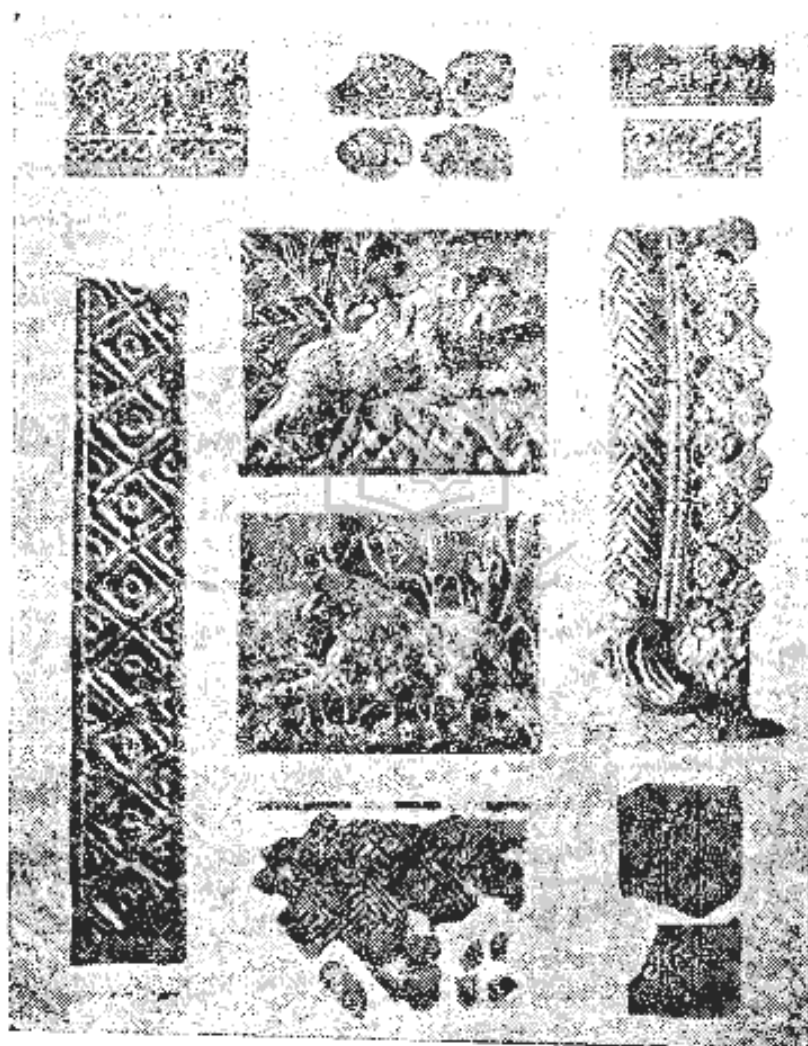
۴- طبری، ص ۸۸۳، نلدکه، ص ۱۳۴؛ لسترانج، قلمرو خلافت شرق، ص ۳۴.

#### ۵- wachtsmuth

#### ۶- Arabesque



و صور. درخت زندگانی، که طاوسان بر آن نشسته‌اند، و آجرهایی، که تصویر پدران و دختران شاهزادگان بر آنها مرسم است، پیدا شده و در میان این قطعات شکسته مجسمه‌های کوچکی نیز بدست آمده است از زنان رقاص، و نوازندگان عود، و مستانی که بر بستر خفته‌اند، و امثال آن<sup>۱</sup> (ش ۳۸).



شکل ۳۸- قطعات نقوش تیسفون

(شمیدت، حفاریات تیسفون در ۲-۱۹۳۱، سوریا، ۱۹۳۴)

۱- شمیدت، «سوریا» ۱۹۳۴؛ تصاویر آنها را در تاریخ صنایع پوپ IV؛ ۷۴-

۱۷۱ و ۱۷۷ چاپ کرده‌اند و نیز مقایسه شود با همان کتاب، I؛ ص ۴۵-۶۰۱ (بالتروشائیتس

Baltiusaitis و پوپ).

درد و طرف دجله کاخ‌های سلطنتی برپا بود. در زمان شاهپور دوم کاخ کوچک زیبایی در خارج سلوکیه ساختند مشرف بردشتی، که از اشجار کوچک و تانک و سرپوشیده بود؛ دیوار اطاقهایش چنان که رسم ایرانیان است مزین بنقوشی بود که پادشاه را درشکار حیوانات وحشی نشان میداد. آمیانوس مارسلینوس<sup>۱</sup> گوید: «نقاشی‌ها و حجاریهای این قوم چیزی غیر از انواع جنگگ و بکشتار نشان نمیدهد»<sup>۱</sup>. باری پادشاه معمولاً در کاخ سلطنتی تیسفون خاص، اقامت داشت و قصر او نزدیک شطو واقع بود، بنحویکه آمد و شد مردمی، که از جسر عبور می‌کردند، گاهی مانع خواب پادشاه میشد، و بهمین جهت بود، که شاهپور دوم امر داد جسر دیگری بردجله قرار دهند. محتمل است، که این همان (کاخ سفید) باشد، که دو قرن و نیم بعد از انقراض دولت ساسانی خلفای اسلامی المعتضد و المکتفی خراب کردند، تا مصالح آنرا برای ساختمان قصری در بغداد بکار برند<sup>۲</sup>.

مشهورترین بنایی، که پادشاهان ساسانی ساخته‌اند، قصری است، که ایرانیان طاق کسری یا ایوان کسری مینامند، و هنوز ویرانه‌آن در محله اسپانبر موجب حیرت سیاحان است<sup>۳</sup>. (ش ۳۹). ساختمان این بنا را در داستانها بخسرو اول نسبت داده‌اند. بعقیده هرتسفلد طاق کسری از بناهای عهد شاهپور اول است، اما رویتر<sup>۴</sup> روایات

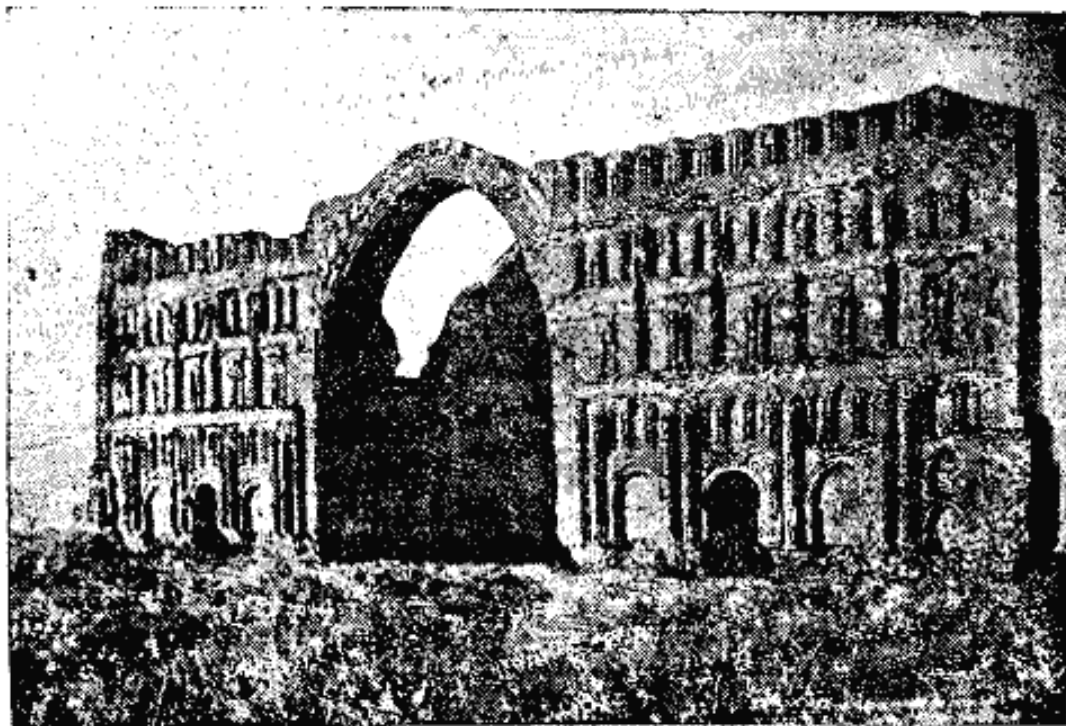
۱- آمیانوس، کتاب ۲۴، بند ۶، پاره ۳.

۲- زاره - هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ۲، ص ۷۶.

۳- قسمتی از خرابی بنا مربوط به یکی از خلفاء نخستین عباسی میباشد. اغلب مصنفین عرب این عمل را بمنصور (۷۵-۷۵۴) نسبت میدهند. چون هزینه خراب کردن بیش از استفاده بود، که انتظار داشتند، لذا این کار را ادامه ندادند. در یکی از روایات پارسی (روایات داراب هرمزبار، ج ۲، بمبئی ۱۹۲۲، ص ۲۴۵ و بعد) افسانه راجع باین امر ذکر شده است. رنک اشتراک، ص ۶۱؛ رزنبرگ، رساله بسزبان روسی (سن پترزبورگ، ۱۹۱۲)؛ ترجمه انگلیسی توسط بوگدانو در مجله کاما، شماره ۳، ص ۲۹ و بعد.

۴- مجله آثار قدیم The Antiquity، ج ۳، دسامبر ۱۹۲۹، ص ۴۴۷.

متداوله را تأیید کرده است، و گوید طاق کسری بار گاهی است، که خسرو اول بنا نهاد. مجموع خرابه‌های این کاخ و متعلقات آن مساحتی بعرض و طول  $۴۰۰ \times ۳۰۰$  متر را پوشانیده است؛ در این مساحت آثار چند بنا دیده میشود. علاوه بر طاق کسری، عمارتی است در فاصله ۱۰۰ متر در مشرق طاق، و تلی که معروف به حریم کسری است در سمت جنوب طاق، و در جانب شمال ویرانه‌هایی است، که



شکل ۳۹ طاق کسری در سال ۱۸۸۸ میلادی  
(دیولاقرا، صنعت باستانی ایران)

در زیر قبرستان جدید پنهان شده طاق کسری تنها قسمتی است از کل عمارت، که اثر قابل توجهی از آن باقی است. نمای این بنا، که متوجه بشرق است و  $۲۸ \times ۲۹$  متر ارتفاع دارد، دیواری بوده است بی پنجره، لکن طاق‌ماهای بسیار و ستونهای برجسته و طاق کوچک مرتب بچهار طبقه و دیواری «دهلیزی» داشته است، و نظیر آنرا باید در بلاد شرقی، که نفوذ یونانی در آن راه یافته، خاصه در پالمورجستجو

کرد. نمای عمارت شاید از صاروج منقش یا سنگهای مرمر، یا چنانکه بعضی از نویسندگان جدید ادعا کرده‌اند، از صفحات مسین زراندود و سیم اندود پوشیده بوده است. اما هرتسفلد راجع باین قسمت اخیر، که اینجانب در کتاب خود موسوم به «شاهنشاهی ساسانیان»، ص ۱۰۲ اشارتی بآن نموده‌ام، روایتی در هیچیک از مأخذهای قدیمه پیدا نکرده است. تا سال ۱۸۸۸ نما و تالار بزرگ مرکزی برپا بود، اما در آن سال جناح شمالی خراب شد، و اکنون جناح جنوبی نیز در شرف انهدام است. در وسط این جلوخان، دهانه طاق بزرگ بیضی شکلی نمایان است، که عمق آن تا آخر بنا پیش میرفته است. این تالار که ۲۵/۶۳ پهنا و قریب ۴۳/۷۲ متر درازا دارد، بارگاه شاهنشاه بوده است. در پشت هر یک از جناحین نمای عمارت، پنج تالار کوتاه‌تر، که طاقنماهایی در بالای آن دیده می‌شود، موجود بوده و از بیرون بوسیله دیوار بلندی بسته می‌شده است. در عقب دیواری، که حد غربی عمارت است، ظاهراً تالار مربعی در وسط بود، که دنباله تالار بارشمرده می‌شده، و دو اطاق کوچکتر در طرفین آن وجود داشته است. تمام دیوارها و سقفها از آجر بوده و ضخامتی فوق‌العاده داشته است. در حفاریهای جدیدی، که آلمانیها کرده‌اند، چند قطعه تزئینات گچ‌بری و غیره از عهد ساسانی بدست آمده است.

طاق کسری، که مقر عادی شاهنشاه بود، بنایی بود از لحاظ ساختمان تاحدی ساده، لکن حیرت و اعجاب نظرگان در برابر این بنا بیشتر بعلمت عظمت و شکوه و ضخامت اضلاع آن بود تا زیبایی کلیات و جزئیات آن ابن خرداداذ به گوید «کاخ کسری در مدائن از همه بناهایی، که با گچ و آجر ساخته شده، بهتر و زیباتر است» و بی‌شکی چند از قصیده بختری را، که در وصف این ایوان سروده، نقل می‌کند: «ایوان از شگفتی بناپنداری شکافی است در پهلوئی کوهی بلند. کوهی

۱- زاره هرتسفلد، سفر باستان‌شناسی، ص ۷۶ - ۶۵، مقایسه شود با دیولافوا، ۷

بخش ۶؛ تاریخ صنایع، ۱۷، ۵۱ - ۱۴۹.

۲- جغرافیون، ج ۶، ص ۱۶۲، ترجمه، ص ۱۲۴.

رفیع است، که کنگره‌هایش بر قلل رضوی و قدس مشرف است. کسی نداند، که آدمی آنرا برای آرامگاه جنیان ساخته است، یا جن برای آدمی کرده است؟\*  
 بارگاه باشکوه شاهنشاه در این قصر بود و از اینجا امور کشور را تمشیت میداد. بعضی از مطالبی، که مورخان عرب در خصوص آیین جهانگردی ذکر کرده‌اند، مربوط به تشکیلات عهد خسرو اول و جانشینان او است. دوائر مرکزی عبارت بودند از چند دیوان، که کلمه پهلوی است، بمعنی اداره. در این ادارات نظم و ترتیبی کامل حکمفرما بود. اطلاع مستقیمی راجع بتعداد دیوان‌ها و حدود صلاحیت هر یک از آنها در دست نداریم. همین قدر میدانیم، که پادشاه چند مهر مختلف داشت، یکی برای دفترخانه سری، دیگر برای دبیرخانه، دیگر برای محکمه جنائی، دیگر مخصوص توزیع نشان و اعطای منصب، و دیگر متعلق بامور مالیه، و از اینرو می‌توانیم حدس بزنیم، که بهمین اندازه هم دیوان وجود داشته است. معذالك اینصورت کامل نیست و عقل حکم می‌کند، که برای امور ذیل هم دیوانهایی داشته‌اند: از قبیل امور نظام، و پست، و ضرابخانه، و اوزان، و شاید

۱- هوشمان، صرف و نحو ارمی، ج ۱، ص ۱۴۳. این کلمه را بعدها برای تشکیلات اسلامی هم بکار بردند، بنا بر این ابن خلدون کلمه «دیوان» در اصل بردفاتر در آمد و هزینه اطلاق میشده و بعدها معنی آن توسعه یافته و اطلاق شده است بر محل کار عمل مالیه و مأمورین وصول مالیات و بالاخره بتمام ادارات دیگر شمول یافته است.  
 \* این قصیده بختری در شرح عظمت ایوان کسری و ستایش ایرانیان بی نظیر است. عبارات فوق ترجمه سه شعر ذیل است.

وكان الوان من عجب الصنعة	جوب نی جنب ارعن جلس
مشمخر نعلسوا له شرفات	رفعت فی رؤس رضوی و قدس
ایسن یدری اصنع انس لجن	سکنوه ام صنع جن لانس
	( مترجم )

۲- بلاذری بنا بر قول ابن مقفع، رك تلذكه، ص ۳۵۴، یادداشت ۲.

خالصجات سلطنتی، وغیره و مشکل بنظر می‌رسد، که مهمترین شعب تشکیلات کشوری، یعنی مالیه دارای چندین دیوان متمایز نبوده باشد، چنانکه بعد در عهد خلفای اموی و عباسی دارا شد<sup>۱</sup>.

در کتاب بلاذری<sup>۲</sup> نکاتی راجع بطرز کار در دیوانها خاصه در شعب مالیه مسطور است، مثلا مبلغ پول وصول شده را بصدای بلند در حضور شاه میخواندند، و استریوشان سفالار همه ساله صورتی از عایدات مالیات‌های مختلف و وضع خزانه بحضور شاه عرض می‌نمود، و پادشاه آن را مهر میفرمود. خسرو دوم، که بوی اوراق پوستی را دوست نداشت، امر داد تا صورت حساب را روی کاغذی، که بزعفران و گلاب آغشته باشد، بنویسند. وقتی پادشاه فرمانی صادر می‌نمود، دبیر سلطنتی امر مزبور را در حضورش انشاء می‌کرد، و بعد برای بازرسی مستخدم دیگری آن را در دفتر روزانه خود ثبت می‌نمود. این دفتر روزانه را هر ماه مرتب می‌کردند، و پس از این مدت آن را بمهر شاه مهور کرده، بگنججور می‌سپردند. اصل فرمان را بمهردار شاه میدادند، و او آنرا مهر کرده، نزد کسی میفرستاد، که مأمور اجراء آن بود. این شخص فرمان را بطرز مطلوب و معمول منشیان ایران درمی‌آورد، و اصل آن را نزد دبیر می‌فرستاد، و دبیر آن را بشاه تقدیم می‌کرد و سپس با دفتر روزانه خود مطابقت می‌نمود، آنگاه اگر مضمون هر دو یکی بود، آن را در حضور شاه یا محرم‌ترین ندیمان شاه مهر می‌کرد و برای اجراء میفرستاد. فرمان‌های سلطنتی و معاهدات و سایر اسناد دولتی را با مهری، که عبارت

۱- مقایسه شود با ص ۱۴۳ و ص ۱۵۵ این کتاب. بنی‌امیه دفتری برای خراج و دفتری برای نگاهداری حساب اجاره اراضی بیت‌المال داشتند. در زمان متوکل خلیفه عباسی دیوانی برای خراج و دیوان دیگری برای ثبت هزینه موجود بوده است. (کرمر، تاریخ تمدن شرق؛ ichte des Orients Kremer Kulturgesch، ج ۱، ص ۱۷۴ و ۱۹۹).

۲- بنقل از ابن مقفع، رک نلدکه طبری، ص ۳۵۴، یادداشت ۳.

از حلقه منقش بصورت گراز (وراز) بود، مهر می کردند. اگر مربوط بنهادتسی بدولت دیگر بود - اعم از مستقل یا غیر مستقل -، کیسه کوچکی پر از نمک بآن سند می بستند و بنگین سلطنتی مهر می کردند، و این علامت غیرقابل نقض بودن پیمان محسوب میشد.<sup>۱</sup> در اطراف شاه درباریانی بودند دارای القاب و مناصب عالیه از قبیل: دربند<sup>۲</sup> یار رئیس دربار<sup>۳</sup>، تگر بند<sup>۴</sup>، که منصب او شبیه<sup>۵</sup> دربار بود<sup>۶</sup>، شخص دیگری از اندیمان کاران سردار یا (سالار) یعنی حاجب بزرگ و رئیس تشریفات لقب داشت<sup>۷</sup>، و پرده دار را خرم باش می گفتند. بعدنوبت می رسید به ناظران قصر سلطنتی، و پیشخدمتان، و ساقیان (می بند؟)<sup>۸</sup>، و «چشندگان» (پزشخور؟)<sup>۹</sup>، و رئیس کل مطبخ (خوانسالار)<sup>۱۰</sup>، و عمله خلوت (سنکاپان<sup>۱۱</sup> و سنکپت<sup>۱۲</sup> اشکال

۱- فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۶۹؛ پانکانیان، مجله آسیایی ۱۸۶۶، ص ۱۱۳. مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۲۵۴ و ۲۲۸) راجع بمهرهای چهارگانه خسرو اول و مهرهای نه گانه خسرو دوم تفصیلی ذکر میکند.

۲- Derbadh

۳- کعبه زردشت، سطر ۳۳.

۴- Ttagharbadh

۵-grand - maitre

۶- هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره ۹۹۹.

۷- بارتلمه، درباب فرهنگ ایران باستان Znm altiran-Worterbuch،

ص ۱۴۹، و حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۱۶؛ هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره ۱۰۰.

۸- maybadh این عنوان مشکوک است، رک هوبشمان، صرف و نحو ارمینی،

ج ۱، ص ۶۹، و یادداشت ۲.

۹- padhishkhvar هوفمان، ص ۹۵.

۱۰- khvansalar اردشیر سوم را، که در هفت سالگی بتخت نشست، ماه

آذر گشسب خوانسالار تربیت کرد، طبری، ص ۱۰۶۱، تلدکه، ص ۳۸۶.

۱۱- senckapan

۱۲- Isenckapet

ارمنی این عنوان ایرانی است<sup>۱</sup>، و بازداران (شاهبان؟)<sup>۲</sup>، میرشکار (نخجیر بند)<sup>۳</sup>، و رئیس کل اصطبل ( اخور بند<sup>۴</sup> یا اخوسالار یا ستوربان)<sup>۵</sup>، و رئیس دربابان ( دربان سردار)<sup>۶</sup>، و امثال آن. بطوریکه ظاهراً در بندهشن ایرانی دیده میشود، مقامی نیز وجود داشته بنام کستیگبان سردار، که وظایف و حدود اختیارات آن درست معلوم نیست<sup>۷</sup>. جماعتی از نگهبانان پادشاه، که پشتیبان نام داشتند<sup>۸</sup>، تحت ریاست پشتیبان سالار بودند، که در دربار صاحب مقام و اعتبار تام بود<sup>۹</sup>. این مستحفظین پادشاه را حراست میگردند و جزء جلال موبک او محسوب میشدند. در زمان خسروان هم عنوان هزار بند موجود بوده است<sup>۱۰</sup> و این عنوان مثل

۱- پاتکانیان، مجله آسیایی همانجا، ص ۱۱۵ .

۲- ایضاً .

۳- کبه زردشت، سطر ۲۹ .



#### ۴- akhvarbadh

۵- storban هوشمان، دستور زبان ارمنی، ص ۹۳؛ کارنامگ، بخش ۳، پاره ۲.

۶- اونوالا، شاه خسرو و غلامش، لغت نامه، شماره ۱۸۹. متن کارنامگ که

نوشیروان چاپ کرده ( ببئی ۱۸۹۶، ص ۳۱، پاره ۱۷۴) از يك دران در بند

dran - darbadh، رئیس جمیع درها، نام برده است. در متن پشتون سنجانا از این

عنوان فقط دو حرف اول ضبط شده است .

۷- بیلی، بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲.

۸- هوشمان، ص ۲۵۵ .

۹- در کار نامگ ( بخش ۱۰، پاره ۷)، پشتیبان سالار از جمله نزدیکان و خواص

شاه است، و همراه با موبدان، ایران سپاهبند، دبیران مهشت و اندرزبند اسواران ذکر

شده است .

۱۰- رك ص ۱۳۳ این کتاب. تاوادیای، «سورسخون»، پاره 14b، ص ۶۷، راجع

به جانسپاران بالاتر ص ۲۳۴ را ببینید .



سابق از القاب وزیر بزرگ بشمار نمی آمده، بلکه آنرا بهمان معنی اصلی خود بکار می برده اند، که ریاست هزار نفر و ریاست مستحفظین سلطنتی باشد. یکی از رجال عالی مقام عهد شاپور اول دارای لقب شپشیرآز (دارنده تیغ آخته) بوده است.<sup>۲</sup>

در ازمنه اخیر عهد ساسانی دسته قراولان از نجبا تشکیل می شد.<sup>۳</sup> چون پادشاه براسب می نشست، مستحفظین در دو صف قرار می گرفتند، هر فردی زرهی و خودی و سپری و شمشیری داشت و نیزه بدست گرفته بود، چون شاه از مقابل او می گذشت، سپر خویش را پیش میبرد و بجانب حاشیه زین شهریار دراز میکرد و سر را چندان فرو می آورد، که پیشانی او بسپر می رسید.<sup>۴</sup>

چند طبقه دیگر بودند، که بسبب نفوذی، که در مزاج شاه داشتند، در دربار کسب اهمیت کرده بودند. از آن جمله سناره شماران (اخترماران) را باید شمرد، که رئیس آنان اخترماران سردار لقب داشت و در ردیف دبیران<sup>۵</sup> و غیب گویان قرار می گرفت. این چند طبقه را ساسانیان بتقلید اشکانیان پرورش میدادند و با آنان مشورت می نمودند.

مورخان رومی گویند: «شاهپور دوم بوسیله غیب گویان با همه ارواح خبیثه و قوای جهنمی سروکار داشت و راجع بآتیه از آنها سئوالاتی می کرد».<sup>۶</sup>

#### ۱- shapsheraz

۲- کعبه زردشت، سطر ۳۲.

۳- حتی سربازان ساره گارد شاهنشاهی هم از نجبا بودند (رد نلدکه، طبری، ص ۳۹۱، یادداشت ۸).

۴- طبری، ص ۱۰۶۳. نلدکه، ص ۳۸۹.

۵- نامه تنسر، ص ۲۱۴ و ۵۱۸ چاپ دار مستقر؛ مینوی، ص ۱۲.

۱- آمیانوس مارسلینوس، کتاب ۱۸، بند ۴، پارہ ۴۱ مقایسه شود با فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۷۰.

بزدگرد اول همه اخترشناسان دربار را مأمور یافتن طالع فرزند جدیدالولاده خود کرد.<sup>۱</sup> خسرو دوم برای ساختن سدی بر شط دجله همه غیبگویان و جادوگران و ستاره شناسان را، که ۳۶۰ تن بودند گرد آورد و با آنان مشورت کرد، که چه ساعتی را معین می کنند، و چون عاقبت کار او ب نتیجه مطلوب نرسید، بسیاری از آنان را هلاک کرد.<sup>۲</sup> ما طبعاً می خواهیم، که از روابط اخترشناسان و جادوگران با طبقه روحانیون اطلاعاتی بدست بیاوریم. چنانکه آگاثیاس هم این نکته را تأیید کرده<sup>۳</sup>، بلا شبهه خود روحانیون هم وارد فن پیشگوئی بوده و جانشین کهنه بابل شده بودند. دیگر از طبقات متنفذ، پزشکان درباری را باید شمرد، که درستبذ<sup>۴</sup> می گفتند.<sup>۵</sup> در زمان خسروان این طایفه اکثر از مسیحیان بودند.<sup>۶</sup> شعرای درباری را نیز از طبقات ممتازه باید بحساب آورد. اما خواجهگان، که دارای نفوذ هم بوده اند، گری یا هیچوقت جزء طبقات نجبا بشمار نمی آمدند. رئیس آنها را ظاهراً مردبذ می گفته اند.<sup>۷</sup>

محل بارعام تالارهای طاق کسری بود. در روز معین جماعت کثیری بدربارگاه (اپدان)<sup>۸</sup> رومی نهادند و در اندک مدتی تالار بزرگت پر می شد. این جا را با قالی فرش می کردند و دیوارها را با قالی می پوشانند، و هر جا که قالی بردیوار نبود به

۱- طبری، ص ۸۵۴، نلدکه، ص ۸۶.

۲- طبری، ص ۱۰۰۹، نلدکه، ص ۳۰۴ و ما بعد.

۳- ۲۶/۲.

#### ۴- drusbadh

۵- شکل اصلی کلمه شاید در دستبذ drudhistbadh باشد؛ نیرگت، رساله

پهلوی، لغت در دست drudhist.

۶- لاهور، ص ۱۹۰ و ۲۱۹. درباره طب پایین تر در همین فصل شرحی بیاید.

۷- هوشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۶۹، یادداشت ۲.

#### ۸- APadana

تصاویر معرق (موزائیک)، که بامر خسرو اول ساخته شده بود آراسته. ظاهراً این صورتها را صنعتگران و استادان یونانی، که یوستی نیانوس قیصر روم بدرگاه خسرو فرستاده بود، می ساختند.<sup>۱</sup> از جمله این نقشها تصاویری بود، که محاصره انطاکیه و محارباتی را، که در حوالی این شهر واقع شده بود، نشان میداد. تصویر خسرو را نیز، در حالی که از برابر سپاه ایران و بیزانس میگذشت، سوار بر اسب زرد رنگ، و ملبس بجامه سبز، رسم کرده بودند.<sup>۲</sup> تخت سلطنتی را در آخر تالار می نهادند و در پشت پرده آنرا پنهان میکردند. صاحبان درجات عالی و اعیان و بزرگان بفاصله های مقرر از پرده می ایستادند.<sup>۳</sup> بی شبهه حاجبی در آنجا نصب کرده بودند، که مقام بزرگان را از قرارگاه جماعت جدا کند. ناگساه پرده بکنار می رفت و شاهنشاه بر روی تخت ظاهر می شد، که بر بالشی زربفت تکیه داده و جامه زر تار پوشیده بود. تاج که مرصع بزر و سیم و مروارید و یاقوت و زمرد بود، بوسیله زنجیری از طلا بسقف آویخته بود. این زنجیر چنان نازک بود، که از دور دیده نمی شد. چون از مسافتی مشخص نگاه می کرد، می پنداشت که واقعاً تاج بر سر شاه قرار دارد، در صورتی که این کلاه چنان سنگین بود، که هیچ سری تاب نگاه داشتن آن را نداشت؛ وزن آن را ۹۱/۵ کیلو تخمین زده اند. در سقف تالار ۱۵ روزنه بقطر دوازده تا پانزده سانتی متر تعبیه کرده بودند، که نوری لطیف از آنها بدرون می تافت و در این روشنایی اسرار آمیز منظره آن همه شکوه و جلال و تجمل، اشخاصی را، که برای دفعه اول باینجا قدم نهاده بودند، چنان مبهوت میکرد، که

۱- توفیلاکتوس، کتاب ۵. بند ۶، فوره ۱۰.

۲- زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۷۰.

۳- رک بعد.

۴- طبری، ص ۹۴۶، نلدکه، ص ۲۲۲ - ۲۲۱؛ ثعالبی، ص ۷۰۰؛ بلعمی ترجمه

زنجیر گت. ج ۲، ص ۶ - ۲۰۵.

۵- یوستی، تاریخ ایران قدیم، ص ۲۱۰.

بی اختیار بزانو در می‌آمدند. چون پادشاه پس از بار از تخت برمیخاست میرفت، تاج همچنان آویخته می‌ماند و آنرا با جامه زربفت مستور میکردند، که از غبار محفوظ بماند. بلعمی گوید، که این رسم را خسرو اول معمول کرد، و در زمان او و اخلافش برقرار ماند.<sup>۴</sup> حلقه که زنجیر تاج را بسقف می‌بست، تا سال ۱۸۱۲ بر جای بود،<sup>۵</sup> و در آنوقت آنرا برداشتند.

جمال و جلال شاهنشاه شکوه و عظمتی عالی داشت. ژان کریز وستوم در وصف یکی از پادشاهان ایران در قرن چهارم میلادی از روی بی‌احترامی گوید: «ریشی زرنگار دارد و خود را شبیه موجودی عجیب ساخته است»<sup>۲</sup>. ثوفیلاکتوس و صف هر مزدچهارم جانشین انوشیروان را، که با جامه‌های گرانبها بر تخت نشست، چنین آورده است: تاج زرین مرصع بجواهر بر سر داشت، پرتو زبر جدهای آن، که از مروارید غلطان محصور بود، چشم را خیره میکرد، و گوهرهایی، که بر روی او قرار داشت، نور موج خود را با شعاع حیرت‌بخش زمردها چنان آمیخته بود، که چشم بیننده از فرط حیرت و شگفتی تقریباً از دیدار عاجز میماند. شاهنشاه شلواری زربفت پوشیده بود، که آنرا بادست گلابتون دوزی کرده بودند و بهایی گزاف داشت، بطور کلی جامه او، تاحدی که شکوه سلطنت و میل خونمایی اقتضای کرد، دارای بهاء و جلال بود.<sup>۳</sup> این وصفی، که از جلوس هرمزد کرده‌اند، ممکن است بزمان خسرو اول نیز راجع شود. حمزه از روی کتابی که مشتمل بر تصاویر شاهنشاهان ساسانی بوده<sup>۴</sup>، انوشیروان را چنین وصف کرده است:<sup>۵</sup> «قبای سفید زربفت (یا منقوش) بالوان گوناگون در بر، و شلواری آسمانی رنگ در

#### ۱- Jean Chrysostome

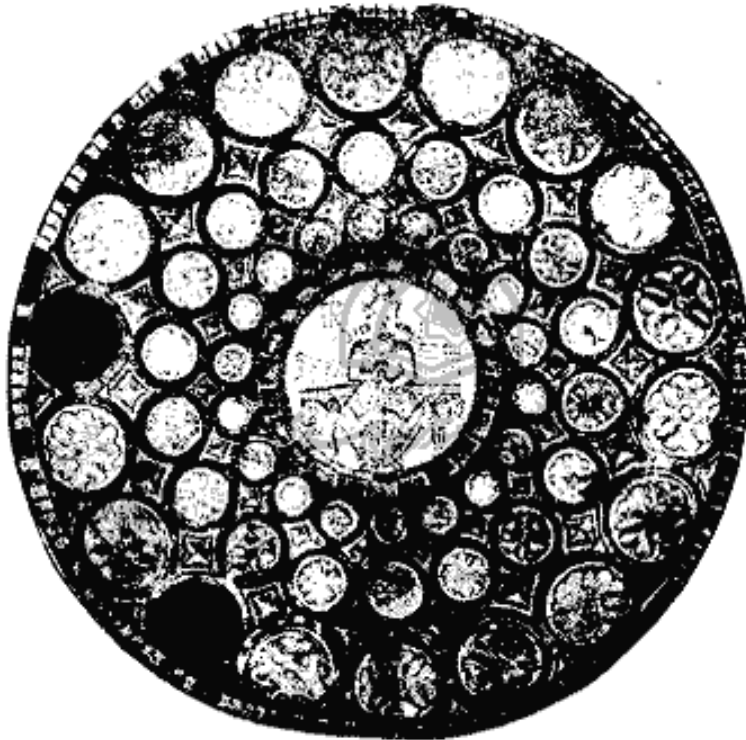
۲- ريك زندك، طبری، ص ۴۵۳.

۳- ثوفیلاکتوس کتاب ۴، بند ۳.

۴- ريك بالانتر، ص ۸۶ - ۸۵.

۱- گوتوالد، ص ۵۷، ترجمه، ص ۴۲.

پای دارد؛ و بر تخت نشسته، بشمشیر خویش تکیه داده است.»  
 تصویر انوشیروان بهمین وضع در میان ظرفی بسیار زیبا، که بکتابخانه ملی پاریس تعلق دارد، نقر شده است. این نقش در میان دایره‌ای از قطعات بلور طبیعی قرار دارد. پیرامون آن دایره را سه ردیف گلهای میناکاری یکی سرخ و یکی سفید فرو گرفته و همه را بر طلا نصب نموده‌اند (شکل ۴۰). پادشاه از روبرو نمایان است، که دو دست را بر روی شمشیر نهاده و بر تختی نشسته است، که اسبان بالدار حامل



شکل ۴۰ - تصویر خسرو در جام  
 ( زاره، صنایع ایران قدیم ) .

آن هستند<sup>۲</sup>. نقش دیگری، که در کوه شاپور فارس<sup>۳</sup> کنده شده، احتمالاً از خسرو اول است. این نقش، که بطرز نسبتاً خوشی حجاری شده، مشتمل بر اشکالی است،

۲- دیولاقوا، ج ۶؛ تصویر ۲۲، بابلون؛ فهرست مهر های کتابخانه ملی، شماره

۳۷۹، زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر؛ تاریخ صنایع پوپ، ۱۷، ۲۰۳ .

۶- فلانندن و کست و تصویر ۵۵؛ آندراس و اشتراشند، تخت جمشید؛ تصویر ۱۳۸ .

که بر دو صف قرار داده‌اند. در صف بالا پادشاه در میان نشسته و وضع او شبیه بوضعی است، که در ظرف سابق‌الذکر گفتیم، با این تفاوت، که فقط دست چپ او بر خنجر قرار دارد، و دست راست او بر عصای نیزه واقع شده است. در سمت چپ (بیننده) بزرگان مملکت بوضع معمول قدیم ایستاده‌اند، یعنی دست راست را تا برابر رخسار افراشته‌اند. درجانب راست اسرا را بحضور شاه می‌آورند، و در ردیف فرو دین سمت چپ، سلحشوران ایرانی دیده می‌شوند، که اسبی را از میدان جنگ پیش آورده‌اند، و درجانب راست مردی پیدا است، که سر بریده در دست دارد. نزدیک شخصی، که برپیل سوار است، چندتن اسیر دیده می‌شود، اشخاصی هم ظروف و غنایم دیگری را پیش می‌برند<sup>۱</sup>.

خسرو بطوریکه از سکه‌هایش پیدا است، بنا بر رسم زمان دارای سبک



شکل ۴۱ - سکه خسرو اول  
( موزه ملی کپتھاک )

و ریش نوك داری است، و گردن‌بندی از مروارید بسته است. بر فراز تاج بالدار او گویی است، که در هلالی قرار دارد (شکل ۴۱).

کسی که بحضور شاه‌شاه میرسید، بایستی مطابق رسم قدیم نماز ببرد. طبری

۱- راز، شباقت تصویر پادشاه را در نقش برجسته باصورت شاه در جام دلیل این میدانند، که در هر دو مورد تصویر يك شخص را کشیده‌اند ( نقوش برجسته، ص ۲۱۳ و بعد ) و خواسته است ثابت کند، که هر دو تصویر از آن خسرو دوم است؛ هر تسفند ( تخت خسرو، سالنامه مجموعه‌های هنری پروس؛ ج ۴۱ ص ۱۴ ) جام را از خسرو اول میدانند. تاجیکه در آن تصویر شاه بر سردارد، بی‌شک از آن خسرو اول است. در نقش برجسته شکل تاج خوب تشخیص داده نمیشود.

حکایت میکند، که چگونه یوانویه<sup>۱</sup>، که یکی از اشراف بزرگ بود، روزی نامه بحضور وهرام پنجم برد، و چنان از شکوه و جلال او خیره شد، که سجده کردن را فراموش نمود، لکن شاه علت حیرت او را دریسافته، چشم پوشید<sup>۲</sup>. قاعدتاً پشتیبان سالار یا یکی دیگر از افسران ارشد، که نگاهبان درگاه بودند، بشاه خبر میدادند، که فلان تقاضای شرفیابی دارد. بعد از رخصت، آن مرد وارد میشد و دستار سفید وپساکلی از آستین بیرون کشیده پیش دهان میگرفت. این دستمال را پدام (بلغت اوستایی پی تی دان<sup>۳</sup>) میگفتند و در مقابل اشیاء و عناصر مقدسه و غیره بدهان میگرفتند، تا نفس موجب پلیدی آن شیئی یا عنصر (در اینمورد فرشاهی) نشود. باری پس از این اقدام، آن شخص نزدیک می شد، و در برابر شاه بسخاک می افتاد و در آن حالت می ماند، تا شاه او را اجازه برخاستن دهد، پس «باکمال احترام با دست سلام می داد»<sup>۴</sup>. چون شاه اجازه سخن گفتن عطا می کرد، آن شخص یک جمله معمولی ادا مینمود، که دعای سعادت پادشاه بود و معهودترین این کلامها «انوشگک بسویند»<sup>۵</sup> بود یعنی «جاویدان باشید» یا «او کامک رسی» «بکام برسی»<sup>۶</sup>.

### ۱- Yuvanoe

۲- طبری، ص ۸۵۹، نلدکه، ص ۹۳-۹۲.

### ۳- paitidana

۴- ظاهر، همانطور که ما در نقوش برجسته ساسانی میبینیم، در حالیکه انگشت سبابه دست راست را بجلو دراز میکرد. این تشریفات نزد طبری در یک مورد بخصوص ذکر شده است (ص ۱۰۴۸، نلدکه، ص ۳۶۶ و مابعد)، و آن هنگامیست، که فرستاده شیروی نزد خسرو پرویز مخلوع میرود، تا باو پیامی از شاهنشاه جدید برساند. چون خسرو دوم در بند شد، یکی از رؤسای گارد سمت خرم باش را بعهده گرفت. بنابراین با خسرو در زندان رفتاری شایسته شاهان کرده اند. نلدکه، همانجا، یادداشت ۳.

### ۵- Anoshagh bavedh

۶- کارنامگ، بخش ۹، پاره ۱۲ و بخش ۱۰، پاره ۷.

پادشاهان ساسانی را بلقب شماخ بغان<sup>۱</sup> (شما وجود الهی) یا (مقام الوهیت شما)<sup>۲</sup> خطاب میکردند. پادشاه مردان پهلیم<sup>۳</sup> (یعنی اولین انسان) بود<sup>۴</sup>. در موقع خطاب نام او را بزبان نمیاوردند. در کتاب التاج جاحظ<sup>۵</sup> آمده است، که هرگز رعایا نام و لقب شاه را نیابستی بزبان بیاورند. نه در اشعار، و نه مذاکرات رسمی، و نه هنگام ستایش. همچنین ممنوع بود، که چون شاه عطسه میکرد، کسی دعای عافیت بخواند، یا چون شاه دعایی بخواند کسی «آمین» بگوید: «پادشاه پرهیزکار از جمله مختصات و وظائفش این بود، که برای رعایای متقی خود دعا کند، زیرا که دعای پادشاه مستجابترین دعاهاست<sup>۶</sup>. بعلاوه امتیاز پادشاه از آحاد رعیت بطرق دیگر هم معین گشته بود، روزی، که پادشاه حجامت یا قصد فصد میکرد یا دوابی میخورد، منادی این خبر را بعامه میرسانید. در این روز درباریان و سکنه پایتخت از اقدام بنظایر آن عمل ممنوع بودند، زیرا که بزعم آنان در این صورت تأثیر آن دوا در مزاج شاه کاسته میشد<sup>۷</sup>.

راجع بمراسم سخت و آداب دقیقی، که در دربار حکمفرما بود، اطلاعات جامعی از کتاب التاج جاحظ بدست توان آورد. ظاهراً مؤلف آنها را از گاهنامگ

#### ۱- shmakh baghan

۲- مقایسه شود باهرتسفلد، پایکولی، لغت شماره ۸۸.

#### ۳- mardan pahlm

۴- تاوادبا، «سورسخون»، بخش ص ۶۳.

۵- چاپ قاهره ص ۸۳.

۶- ایضاً ص ۹۰.

۷- چاپ قاهره، ص ۷۹-۹۰. بعد مصنف گوید، که نخسرو اول، معمولاً، روزهای

شنبه حجامت میکرد و صبح شنبه منادی رعایا را خبر میکرد است، که در آنروز حجامت نکنند. این شرح عجیب بنظر میرسد و مستازم آنست، که در زمان ساسانیان حساب هفته شماری نیز متداول بوده باشد (مقایسه شود باص ۱۹۳، یادداشت ۱ این کتاب).



با آیین نامگ اخذ و اقتباس نموده است. جاحظ نخست بذکر طبقات سه گانه درباریان میپردازد، که گویند از تأسیسات اردشیر اول است، طبقه اول اسواران<sup>۲</sup> و شاهزادگان بودند، که فاصله ده ذراع از پرده‌ای قرار می‌گرفتند، که حد فاصل میان شاه و حاضران بود، در فاصله ده ذراع از آن طبقه ندماء و محارم پادشاه و استادان موسیقی و آغانی می‌ایستادند، طبقه سوم، که اصحاب طرب و مقلدان و بازیگران بودند، در فاصله دوم قرار می‌گرفتند. حتی در این طبقه هم اشخاص پست نژاد راه نمیدادند، اگر چه اولاد بافندگان ماهر و جراحان زبردست باشد، و مردمان ناقص الخلقه و مریض را هم در زمره حاضران نمی‌پذیرفتند<sup>۳</sup>. جاحظ گوید<sup>۴</sup> اردشیر استادان موسیقی و آغانی را در برابر طبقه اول، که اساوره (اسواران) و شاهزادگان هستند، قرار میداد و موسیقی نوازان دیگر را در ردیف دسته دوم از ندیمان درباری جای می‌فرمود و در قبال طبقه سوم نوازندگان نای و سنج و سایر آلات (ذات‌الآوتار) را قرار میداد. موسیقی نوازان هر درجه‌ای با خوانندگان هم درجه خود می‌نوختند، و اگر گاهی شاه در حالت مستی بیکی از نای زنان فرمان میداد، که بسا خواننده

۱- «کتاب‌الآغانی»، که در ص ۲۲، سطر ۱۳ چاپ قاهره ذکر شده، بعقیده من غلط است و صحیح آن «کتاب‌الایین = آیین نامگ» میباشد.

۲- مصنف (ص ۲۵) صحبت از «اساوره که از تخمه شاهی بودند» میکند؛ مقایسه شود بالاتر ص ۳۹۲.

۳- مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۱۵۳) همین روایت را آورده، با این اختلاف، که محارم را در طبقه اول قرار داده و سرزبانان و شاهان خراجگذار را، که در دربار شاهنشاهی بودند، و اسپاهبذان را جزء طبقه دوم دانسته است، و البته این صحیح نیست. ثعالبی حکایت میکند، که شاه و لاش جمعی از مسخرگان را بخدمت خود آورده بود، تا بوسیله مزاح آنان کارها را پیش ببرد و آنان پادشاه را بوسیله شوخی‌های خود خرم و شاد نمایند. ولی آنان را منع فرمود که در سه محل باو نزدیک نشوند، پرستش گاه، و بارعام و میدان جنگ.

۴- ص ۲۸-۲۵.

پست‌تر از خود هم آهنگی کند - و این بندرت اتفاق می‌افتاد - آن نای زن از امثال امر پادشاه سرپیچی میکرد، و علت امتناع خود را اظهار میداشت. در این موقع اتفاق می‌افتاد، که پیشخدمتان آن نای زن را با بادبزن و مگس پرانها می‌زدند، ولی او بخود تسلی میداد که، «اگر این ضربات را بموجب اراده پادشاه متحمل میشوم، چون از قید مستی رهایی یابد، از اینکه حقوق رتبه خود را حفظ کرده‌ام، خوشوقت و شاد خواهد شد». باری دو غلام هوشیار، که در مجلس پادشاه حضور داشتند، موظف بودند، که تمام آنچه پادشاه در هنگام مستی میفرمود، عیناً یادداشت کنند، بدین طریق که یکی میگفت و دیگری حرف بحرف مینوشت. پس آنگاه بامدادان این شخص در مقابل پادشاه فرامینی را، که در حال مستی صادر کرده بود، میخواند، و آنوقت شاه نای زن مذکور را احضار میفرمود و او را خلعت میبخشید و بر او آفرین میخواند، چه از اطاعت يك امر غیر منصفانه امتناع کرده بود، و پادشاه از برای خود مجازاتی تعیین میکرد، که آن روز را جز نان جو و پنیر چیزی نخورد. جاحظ ضمناً گوید، که وهرام گور تغییراتی در تشکیلات اردشیر پدید آورد، که چندان حسن تأثیر نکرد. این پادشاه اگر مقام اشراف و شاهزادگان و هیربذان را کماکان ثابت نمود، «لیکن دو طبقه ندماء و خورانندگان را مساوی کرد و بازیگران را، اگر چه طبقه ادنی بودند، بطبقه اولی ارتقاء بخشید، و کسانی را که برخلاف اراده او رفتار کرده بودند، تنزل داد، و بدین طریق سیرت اردشیر را فاسد کرد، خاصه در آنچه راجع است بمغنیان و بازیگران و اصحاب طرب». این وضع جدید تا زمان خسرو اول دوام یافت، و این پادشاه ترتیب طبقات را با آنچه قبل از

۱- بیانات جاحظ خوب روشن نیست. بنابر مسعودی (مروج، ج ۲، ص ۱۳۵)، که در اینجا نیز تابع همان منبع کتاب جاحظ است، وهرام در طبقه بندی رامشگران تغییراتی داد؛ آنان را که در طبقه متوسط بودند بطبقه اول برد و آنان را که در طبقه پایین جای داشتند، داخل طبقه متوسط کرد. هفت درجه «رجال دولت» (بالاخر، ص ۳۹۴) و سه طبقه درباریان دو دسته مختلف میباشد. مسعودی آنها جدا ذکر میکند.

و هرام پنجم بود، بازگردانید.

چنانکه در بالا ذکر شد. در مجالسی، که در کاخ سلطنتی تشکیل می‌یافت، پرده‌ای پادشاه را از حضار جدا میکرد. بین مسند شاهی و پرده مذکور ده ذراع بود و بین پرده و مقام اعضاء طبقه اول نیز ده ذراع فاصله بود، بطوریکه پادشاه از ردیف اول حضاران بیست ذراع دور بود.

جاحظ<sup>۱</sup> و مسعودی<sup>۲</sup> در باب توصیف این مجالس و حتی گاهی عباراتشان هم یکی است: محافظت پرده همواره بعهده پسر یکی از اسواران<sup>۳</sup> بود، که بقلب خرم باش نامیده می‌شد. وقتی که پادشاه ندیمان و درباریان را بحضور می‌پذیرفت، خرم باش شخصی را فرمان میداد، که بر بالای کاخ رود و بصدای بلند بطوریکه جمیع حضار بشنوند، بانگ زند «ای زبان مواظب سر خود باش، زیرا امروز در حضور شاهنشاه قرار گرفته‌ای!». آنگاه هیچ کس جرأت نمی‌کرد، که سکوت را در هم شکند. یا کوچکترین حرکتی بکند، تا پرده بکنار می‌رفت و خرم باش یکی فرمان میداد، که فلان سرود را بخواند و بدیگری، که فلان آهنگ موسیقی را بنوازد<sup>۴</sup>.

جاحظ<sup>۵</sup> رسم دیگری را، که در روز بار معمول بود، بیادشاهی موسوم به اردوان احمر<sup>۶</sup> نسبت میدهد. اگر کسی از حضار استدعایی از شخص پادشاه داشت، باید آنرا بر رقعہ مینوشت و قبل از نقل<sup>۷</sup> بشاه تقدیم مینمود، تا شاه پیش از اینکه

۱- ص ۲۸-۲۹.

۲- مروج. ج ۲، ص ۱۵۸ و بعد.

۳- مقایسه شود با بالاتر، ص ۳۹۲ و ۴۱۷.

۴- در فصل بعد درباره موسیقی سخن خواهیم راند.

۵- ص ۲۹-۳۰.

۶- یکی از پادشاهان اشکانی بنام اردوان (?).

۷- قرائت تنقل بر شغل ترجیح دارد.

مست شود آن را بخواند و بفهمد؛ و قدغن شده بود، که هر کس جز در این موقع حاجتی بخواهد، اورا گردن بزنند. و هرام گور این ترتیب را نیز تغییر داد، و فرمود، که مستدعیان در موقع مستی شاه عرایض خود را تسلیم خرم باش کنند. آنوقت خرم باش آنها را بحضور شاه میبرد، و شاه بدون اینکه نگاهی کند، همه را دسته دسته پرتاب می کرد، و امر میداد که تمام تقاضاها را اجابت کند. لکن این سخای بی اندازه پس از سلطنت و هرام متروک شد، و از آن بعد تقاضاهایی را، که بسیار از حد اعتدال بیرون بود، نمی پذیرفتند.

چون پادشاه عزم سفر داشت اسواران و بزرگان، که معمولاً ملتزم رکاب بودند، مرکب خود را برای معاینه نزد متخصصین دواب سلطنتی میبردند، زیرا اسب کسی، که افتخار ملازمت شاه را داشت، بایستی خوب باشد، نه تنبل باشد، نه تند، نه سر سم بزند، نه سر کشی کند، و نه مایل باشد بمرکب شاه نزدیک شود. و نیز نمی بایست در راه سر کین بریزد و ادرار کند، و باین جهت مقرر بود، که اسب را شب قبل خوراک ندهند<sup>۱</sup>. بنابراین ملازمت پادشاه در سفر امری شاق و افتخاری دشوار بود، که چندان مطبوع طبع بزرگان واقع نمی شد. بهمین مناسبت پادشاهان ایران ملتزمین رکاب خود را زود تغییر می دادند<sup>۲</sup>.

وقتی که شاه از مجلس غایب بود، جاسوسان مخصوصی مراقب کلام و رفتار و سکنتات و آداب حاضران، حتی مواظب نفس کشیدن آنها، بودند. پس هر کس این احوال او در غیاب شاه غیر از حضور او می بود، وی را «مرد دورو» می گفتند، و چنین کسی را شاه شخصی ظاهر ساز و مزور میشناخت<sup>۳</sup>.  
اقدامات مخصوصی برای حفظ شاه از سوء قصد بعمل می آمد. هیچکس

۱- جاحظ، ص ۷۷ و بعد؛ حکایت موبدیکه اسبش در حضور شاه کواذ اول

سر کین انداخت .

۲- ایضاً، ص ۸۵.

۳- ایضاً، ص ۷۵ .

محل خواب شاه را نمیدانست. حکایت کنند که برای اردشیر اول و خسرو اول و خسرو دوم و بسیاری از پادشاهان ساسانی چهل بستر در نقاط مختلف تهیه میکردند، و گاهی پادشاه در هیچکدام آنها نمی‌خوابید، بلکه شب را در اطاقی محقر بسر میبرد، و بجای ناز بالش سر را بر بازوی خود قرار میداد<sup>۱</sup>.

هیچکس حق نداشت داخل اطاق مخصوص شاه شود. حتی پسرش نیز بدون اجازه حق ورود نداشت. جاحظ در این خصوص حکایت عجیبی نقل می‌کند<sup>۲</sup>. روزی یزدگرد اول پسرش وهرام آرا، که آنوقت سیزده ساله بود<sup>۳</sup>، در محلی دید، که حق رفتن نداشت. از او پرسید، که آیا حاجب او را در حین ورود باین محل دیده است یا نه؟ وهرام گفت بلی. پس شاه باو گفت: «بروسی تازیانه باو بزنی و او را بیرون کن و آزاد مرد را مأمور حفظ پرده نما». بهرام چنین کرد. کمی بعد مراجعت نمود وخواست داخل شود، اما آزاد مرد مشتى محکم بسینه او نواخت و گفت: «اگر دفعه دیگر تو را در این محل به بینم، ترا شصت تازیانه خواهم زد. سی ضربه دیگر، برای اینکه نخواهی همان ظلم را نسبت بمن مرتکب شوی». چون شاه از این کلام آزاد مرد آگاه شد، او را خلعت و انعام داد. شاه بایستی خود را نسبت برعیت سخی و گشاده دست جلوه میداد، خصوصاً نسبت بکسانی که باو نزدیک بودند. سخاوت پادشاه بر جلوه سلطنت می‌افزود و نام او را در تاریخ بلند می‌کرد. نظام‌الملک حکایت کند، که عادت بر این جاری بود، که هر وقت پادشاه از کلامی یا عملی شاد می‌شد، و باگفتن لفظ زه اظهار رضایت

۱- ایضاً، ص ۱۲۴.

۲- ص ۱۲۵.

۳- که بعد شاه بهرام پنجم شد.

۴- بنا بر طبری (ص ۸۵۸، نلدک، ص ۹۰). وهرام در کودکی نزد منذر پرورش

یافت، بعد بدربار پدرش آمد و در آنجا چندی بماند.

می‌کرد<sup>۱</sup>، خزانهدار بایستی ۱۰۰۰ درهم بآن شخص بدهد. در کارنامگ<sup>۲</sup> مذکور است، که موبد بزرگ مؤده بشاه آورد، و شاه در پاداش دهان او را پر از یاقوت سرخ و مروارید شاهوار و گوهر نمود، و این طریقه عجیب معمولاً پاداش خدماتی بود، که بشاه میشد، و نظایر آن در عهد اسلامی نیز دیده شده است<sup>۳</sup>.

شاه بدرباریان و ندماء خود بر حسب مخارج هر يك وظيفه عطا میفرمود. اگر یکی از درباریان مالک زمینی بود، عایدات این زمین را جزء وظیفه او حساب می‌کردند، لکن علاوه بر آن بر حسب تخمین شاه ده هزار درهم مثلاً ماهیانه باو میدادند، تا بمصرف لوازم مقام و منصب خود برسانند، و درمانده نشود، و محتاج باستدعای وجهی از خزانه پادشاه نگردد<sup>۴</sup>.

چون شاه<sup>۵</sup> بخانه یکی از وزراء خود یا یکی از اشراف بزرگ بدیدن میرفت، ایرانیان<sup>۶</sup> تاریخ‌نامه خود را از آن روز مینوشتند. ملک آن کسی که شاه بخانه او

۱- سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۱۱۸، ترجمه ص ۷۴ - ۱۷۳.

چون حکایاتی که برای توصیف این رسم ذکر شده، منحصرأ از تاریخ ساسانیان نقل گردیده است، بنا بر این واضح است، که «تخمه ساسانیان» در سطر ۱۳ متن فارسی غلط است، و بایستی آنرا «تخمه ساسانیان» خوانند. راجع بکلمه زih ۱۵ (ظاهراً = زih، زیو zih) یعنی «زنده بمان» بتلفظ سربر (مقایسه شود با یعقوبی ج هوتسما، ص ۱۹۲، سطر. کلمه زه در فارسی جدید هم هست.

۲- کارنامگ، بخش ۱۰، پاره ۱۴.

۳- رگ بحکایتی که نظامی عروضی در چهار مقاله (چاپ قزوینی، ص ۳۵، ترجمه برون ۳۸) آورده است. مضمون آن حکایت اینست، که سلطان محمود، فرمود سه مرتبه دهان عنصری را از جواهر پر کند.

۴- جاحظ، تاج، ص ۱۴۵.

۵- جاحظ، تاج، ص ۱۵۸ و مابعد: اردشیر اول و خسرو انوشیروان.

۶- مراد کسانی است، که باین افتخار نائل میشدند.

نزول اجلال میفرمود، تا زمان معینی از اداء مالیات معاف می‌شد، و بر اسبها و سایر مراکب او داغ امتیازی می‌زدند. يك کارمند عالی‌مقام پلیس هر روز با سیصد سوار و سیصد پیاده جلو در خانه او تا غروب آفتاب می‌ماند، وقتی که صاحبخانه سوار میشد، افراد پیاده در پیشاپیش و سواران در دنبال او روان میشدند. در موقع نزول اجلال پادشاه، صاحبخانه هدایایی باو تقدیم مینمود، و شاه هنگام بازگشت اسبی را هوار با زین زرنگار، که آن میزبان تقدیم نموده بود، باخود می‌برد. نزول موكب شاهی موجب امتیاز دائم صاحبخانه می‌شد؛ هیچ يك از اقوام نزدیک او را با تهم جرم نمی‌توانستند حبس کنند، و بندگانش را بسی رضای او نمی‌توانستند محکوم نمایند. هدایایی که در اعیاد نوروز و مهرگان تقدیم مینمود، پیش از هدیه دیگران بحضور شاه میرسید. در ایام بار و تشریف حضور نخست او وارد میشد و در طرف راست شاه قرار میگرفت و در موقعی که سواره همراه شاه بود در جانب راست او میراند.

در دو عید بزرگ سال، نوروز و مهرگان، بزرگان هدایایی تقدیم شاه می‌کردند. هر کس آن چیزی را، که خودش بیشتر دوست میداشت، هدیه میکرد، از قبیل عنبر، و مشک، و جامه، و غیره. جنگیان، و سواران معمولاً اسبی، یا شمشیری، یا نیزه تقدیم می‌کردند. اغنیا طلا و نقره پیشکش می‌بردند، و حکام (علاوه بر خراجهای وصول شده) يك قسمت از اضافه عایدات ولایات خود را تقدیم مینمودند. شعراء و خطباء اشعار و خطبه‌های خود را بمناسبت موقع عرضه میکردند، و ندیمان نخستین گیاه‌های سال را تقدیم مینمودند. اگر یکی از زنان شاه کنیزی زیبا بازینت و زیور پیشکش می‌نمود، میتوانست بر سایر زنان حرم مباحات کند. از طرف دیگر پادشاه در عوض پیشکشهای نوروز و مهرگان هدایای ذیقیمتی عطا میفرمود. هر هدیه‌ای که تقدیم پادشاه میکردند، با اسم اهداء کننده در دفتر محاسبات دربار قید میشد، و اگر اهداء کننده، در موقعی که مخارج فوق‌العاده‌ای در پیش داشت، بكمك

نقدی محتاج میشد، بموجب دفتر محاسبات، ارزش هدایای او را بر آورد میکردند و دو برابر آنرا باو میدادند. لکن اگر هدیه صوری و بدون ارزش مادی تقدیم کرده بود، بطرز دیگر رفتار میکردند: مثلاً اگر کسی ترنجی هدیه آورده بود، در عوض پوست ترنجی را بر از مسكوك طلا باو میدادند. بهر حال هدیه کننده نه فقط حق داشت، بلکه موظف بود، در صورت احتیاج از دربار كمك بطلبد. خودداری از تقاضای مساعدت بمنزله اظهار عدم اعتماد بشاه محسوب می شد، و ممکن بود شش ماه وظیفه او را قطع کنند، و یکی از دشمنانش بدهند. چند نفر از پادشاهان، مانند اردشیر اول، و بهرام پنجم، و خسرو اول، در عید نوروز و مهرگان خزائن خود را بین رعایا، بر حسب درجات آنها، تقسیم کردند. در نوروز، که عید بهاری بود، شاه جامه های زمستانی خود را بدرباریان میبخشید، و در عید مهرگان، چون زمستان نزدیک بود، البسه تابستانی را تقسیم مینمود.<sup>۱</sup> رسم بخشیدن خلعت یکی از رسوم افتخار آور قدیم است. خلفاء اسلامی آن رسم را گرفتند، و از عادات ملوک زمان شد این خلدون گوید در خلعتهای شاهانه عادات آتمثال همایونی را نقش میکردند، یا تصاویری می یافتند، که علائم سلطنتی را در برداشت. شاهپور دوم مانوئل<sup>۲</sup>، سردار ارمنی را بجامه شاهانه، و خلعتی از خز و سنجاب مفتخر فرموده، و ویرا زیوری از طلا و نقره داد، که بر کلاه خود نصب کند، و دستاری که بر پیشانی به بندد، و زیورهای سینه پوش شبیه آنچه پادشاهان می بندند، و خیمه ارغوانی با يك علم، قالیهای بزرگ آسمانی رنگ باو بخشید، که بر مدخل خیمه خود بیاویزد و ظروف زرین، که بر خوان خسویش بگذارد<sup>۳</sup>. دستار ( یعنی دیهیم ) زربافت و مزین بمروارید بنا بر روایت پروکوپوس<sup>۴</sup> پس از

۱- جاحظ، ص ۵۰ - ۱۴۶. راجع بیارعام در نوروز و مهرگان بالاتر ص ۳۲۴

و مابعد را نگاه کنید.

۲- Manuel

۳- فوستوس بیزانسی؛ لانگلو، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- جنگ ایران، ۱۷/۱.



مقام سلطنت بزرگترین نشانه افتخار بود. و نیز گوید هیچکس حق نداشت انگشتی را بر لبها و کمر بند، و حلقه، و غیره بر خویش نصب کند، مگر از شاه آنها را گرفته باشد. اگر مردی نسبت بدولت یا پادشاه خدمتی کرده بود، که استحقاق تذکار داشت، نام او را در کتیبه‌های این سلطنتی ذکر می‌کردند.<sup>۱</sup>

دیگر از علائم امتیاز لقب یا نام افتخاری بود. از زمان هخامنشیان مرسوم بود، که خدمات شایان را با اعطای لقب پادشاه میدادند: هرودوت گوید<sup>۲</sup>، اشخاصی که خدمتگزاریشان قابل توجه ملک و پادشاه بود، علاوه بر اراضی وسیع بآنها لقب « نیکوکار »<sup>۳</sup> میدادند. در عهد ساسانیان القاب بسیار گوناگون متداول بود. مثل مهشت<sup>۴</sup> ( « بزرگترین » یعنی بزرگترین خدمتگزار دولت )<sup>۵</sup>، و هر بزرگ<sup>۶</sup> و هزارفت<sup>۷</sup> ( هزاربند<sup>۸</sup>، « صاحب هزار شگفتی؟ » )<sup>۹</sup>. مهرنرسی لقب هزاربندگ

۱- پروکوپوس، جنگ گنها، ۶/۴.

۲- کتاب هشتم، ۸۵.

۳- Orosageses بمعنی اصل پارسی این کلمه را هورزنگ huvarzaka دانسته‌اند. شدر (گنومون ۹، ص ۳۴۷، یادداشت ۳) يك ائیمولوزی ذکر می‌کند: vāru-ghanha بمعنی « بسیار ستوده » (« Weitgepriesen »).

۴- Mahisht

۴- این عنوانیست، که یزدگرد بمنذر از ملوک عرب داد (طبری، ص ۸۵۵، نلدکه، ص ۸۶ و ۸۷، مقایسه با هر تسقلد، پایکولسی، لغت شماره ۶۴۵). نهاییه (ص ۲۲۲) مستر امستران [ مستری مستران ] نام می‌برده، که بمعنی « اعظم عظاما » است. (مهر مهتران).

۵- عنوان سرداریکه یمن را بنام خسرو اول فتح کرد (طبری، ص ۹۴۸، نلدکه، ص ۲۲۳ تا ۲۲۴. مقایسه شود با مارکوارت، ایران شهر، ص ۱۲۶).

۶- Vahriz

۷- Hgzaraft

۸- Hazarabhd

۹- Alsarefthes، بزبان ارمنی هزر وخت Hazarawukht است، لقب زر مهر و سپاهبند و ستهم چنین بود (نلدکه، طبری، ص ۷۶، یادداشت؛ هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۷۴).

( « صاحب هزار بنده » )<sup>۱</sup> داشت . بعضی سرداران را گاهی بلقب هزار مرد<sup>۲</sup> مفتخر می ساختند. از جمله القاب مخصوص کلماتی بود، که بانام شاه ترکیب یافته باشد، و این لقب را باشخاصی میدادند، که نسبت بشاه فداکاری کرده بودند. القابی، که با کلمه تهم<sup>۳</sup> ( یعنی قوی ) ترکیب یافته بود، رواج بسیار داشت از قبیل: تهم یزدگرد، تهم شاهپور تهم خسرو<sup>۴</sup>، تهم هرمزد<sup>۵</sup>. القاب مشابه دیگر نیز بسیار است، از قبیل: خسروشوم<sup>۶</sup> ( « شادی خسرو » )<sup>۷</sup>، ژایذان خسرو<sup>۸</sup> ( « جاویدان خسرو » )<sup>۹</sup>، گمند شاهپور<sup>۱۰</sup>، فن شاهپور<sup>۱۱</sup>، رام اوزوذ یزدگرد<sup>۱۲</sup> ( « افزون کننده

۱- طبری، ص ۸۴۹، نلدکه، ص ۷۶ .

۲- « هزار مرد » یعنی « دارای نیروی هزار مرد »، وهریز، فاتح یمن، باین نام ملقب بود؛ همین عنوان را خسرو دوم بیک سردار رومی، که موریکیوس قیصر روم بکمک او فرستاد، اعطا نمود ( نلدکه، طبری، ص ۲۸۴، یادداشت ۲ ).

۳- tahn

۴- رک نلدکه، طبری، ص ۴۴۳ .  
۵- مرزبانی ازکنزک در آذربایجان .

۶- Khusro-Shnum

۷- نام افتخار سمپات باگراتونی Smbat Bagraturni پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۹۵؛ هوبشمان صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۱۱۴). در جنگ قادسیه صاحبمنصبی ایرانی ملقب به خسروشوم بوده است (طبری، ص ۲۳۴۶)؛

۸- Zhayedhan-Khusro

۹- لقب ورزترتس varaztirots ارمنی ( پاتکانیان، مجله آسیایی، ۱۸۶۶، ۱، ص ۱۹۶؛ هوبشمان، صرف و نحو ارمنی، ج ۱، ص ۶۸ ).

۱۰- Guunand-Shahpuhr فوستوس بیزانسی، لانگلو، ج ۱، ص ۲۶۳؛

و مند vimand، گمند gumand، « سرحد ».

۱۱- الیزئوس، لانگلو، ج ۲، ص ۱۹۵ . لازار فریسی همین لقب را به شکل

ویه تن شاهپوهر ( به تن شاپور. تن خوب شاپور ) ذکر کرده است.

۱۲- Ram-avzudh-Yazdgard

شادی یزدگرد»<sup>۱</sup>)، نخو هرمزد<sup>۲</sup>، هرمزدوراز، و راز پیروز، شاهپور و رازیا، و راز شاهپور<sup>۳</sup>، و غیره: اما راجع به کلمه کرتیر<sup>۴</sup>، که قرائت صحیح و معنای آن هنوز معلوم نیست، نمی‌توانم قطع کنم، که آیا چنانکه هر تسفلد<sup>۵</sup> عقیده دارد، لقبی محسوب می‌شده، یا نام صاحب‌منصب عالی‌رتبه‌ای بوده است. یکی از القاب روحانیون همگدین («دائنده همه احکام دین») بود. اشتاین<sup>۶</sup> بر آنست، که لقب دراندرزبند (بمعنی «مشاور» یا «مدیر دربار») در عهد یزدگرد دوم عنوان وزرگ فرمگذار بوده است. در این صورت می‌توان گفت، که کلمه دراندرزبند لقبی بوده، بسیار شبیه «مشاورالدوله» یا «نظام‌الدوله» در قرن جدید<sup>۷</sup>.

القاب و عطایای افتخاری و مناصب درباری یا دولتی، رائج‌ترین وسیله پادشاه لیاقت بود، و گاهی نیز برای تطمیع بکار میرفت، مثلاً اگر میخواستند

۱- لقبی است، که بمنذر از ملوک عرب داده شده بود. در کتاب نهاییه (ص ۲۲۲)

بجای آن لفظ اوزوذخرجی Ayzudh-khurrabe آورده است، که ظاهراً تحریف اوزوذخرهی [یزدگرد] می‌باشد، که مترادف رام اوزوذ یزدگرد است.

۲- Nokhv-Hormizd، نخو Nokhv، که صورت تفصیلی آن نخوست nokhivist (نخست) است، مقایسه شود با نخویر Nokhver، نخویر nakhver و غیره. (ص ۳۵، یادداشت ۳). رنک هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره ۶۶۸.

۳- وراز varaz «گراز»؛ هر تسفلد، پایکولی، لغت شماره. شاهپوهر وراز در زمان نرسه مسر زبان آذربایجان بود (فوستوس بیزانسی. لانگلو، ج ۱، ص ۲۲۹) و ظاهراً این لقب را در جوانی خود در عهد شاهپور اول گرفته بود.

۴- (Kartir یا Karter)

۵- پایکولی، لغت شماره ۵۵۸. در کعبه زردشت نام کرتیری ذکر شده است.

۶- بالاتر ص ۱۴۲.

۷- رنک ضمیمه دوم.

۸- در زمان رضا شاه القاب منسوخ شد.

ایرانیانی را، که بدیانت عیسی گرویده‌اند<sup>۱</sup>، بدین زردشتی بازگردانند، بدان وسائل دست میزدند. اگر شاه یکسی تاجی عطا میفرمود، دارنده آن عطیه حق داشت بر سرخوان شاه مقام گیرد و در مجلس مشاوره<sup>۲</sup> او حضور پیدا کند<sup>۳</sup>. کواز اول تاجی از زر مروارید نشان، که بنشانه افتخار<sup>۴</sup> بمهران عطا کرده بود، از او پس گرفت. هر مزد چهارم به نعمان پادشاه عرب دهبیمی بخشید، که ۶۰/۰۰۰ درهم ارزش داشت<sup>۵</sup>. رشتین گوید<sup>۶</sup>، این بخشش از عطا یای معمولی بالاتر بود، و ظاهراً چیزی مثل نشانهای عهد ما بوده است.

مؤلف فارسنامه خیر ذیل را نقل کرده<sup>۷</sup>، که مأخذ آن محتملاً آیین نامگک بوده است، گوید: «در جمله آیین بارگاه انوشروان آن بود کی از دست راست تخت او کرسی زر نهاده بسود و از دست چپ و پس همچنین کرسی های زر نهاده بود و از این سه کرسی یکی جای ملک چین بودی و دیگری جای ملک روم بودی و سه دیگری جای ملک خزر بودی کسی چون بیارگاه او آمدندی برین کرسی ها نشستندی و همه ساله این سه کرسی نهاده بسودی برنشستندی و جز این سه کس دیگر بران نیارستی نشستن و در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر<sup>۸</sup> بر آن

۱- هوفمان، ص ۵۴.

۲- امیانوس مارسلینوس: کتاب ۱۸، بند ۵، پاره ۶. در این مورد سخن از یکی از رومیان است، که بهاداش خدمتی که به ایران وخیانتی که به روم کرد، پادشاه سه او تاج افتخار عطا کرد. پس خارجی ها میتوانستند در زمان شاهپور دوم در طبقات عالیه وارد شوند.

۳- پروکوپئوس: جنگ ایران، ۱/۱۷/۲۸-۲۶.

۴- طبری، ص ۱۰۱۸، نلدکه، ص ۳۱۶.

۵- ص ۱۲۸.

۶- ص ۹۷.

۷- بعقیده من بوذرجمهر غلط است و بجای آن باید وزر گهر فر مذار باشد که

ضمیمه دوم.

نشستی و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی و زبرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبانان و بزرگان و جای هر يك بترتیب معین بودی کی هیچکس منازعت دیگری نتوانستی کرد و چون کسری بر یکی خشم گرفتنی کرسی او از آن ایوان برداشتندی». وقتی که نائره جنگگ اشتعال میگرفت، مهمانیهای بسزرگک سلطنتی متروک میشد، و پادشاه غیر از موبدان موبد، و ایسران دپیربد، و رئیس اسواران کسی را برخوان خود نمی پذیرفت. آنگاه بر سر سفره چیزی جز نان، و نمک، و سرکه و سبزی نمی نهادند. پس غذایی بنام بزم آورد می آوردند، بعد از آنکه شاه قدری از آن می خورد، سفره را برمیچیدند، و شاه مجدداً بکار می پرداخت. اما وقتی که جنگگ بخوشی خاتمه می یافت، رسم ضیافتها مجدداً برقرار میگردد، درباریان دوباره جمع میشدند. موبد بزرگک نطقی ایراد میکرد، و وزراء پس از او هر يك سخنی میگفتند، سپس افسران عالی رتبه در قسمت علیای تالار در حضور شاه غذا صرف میکردند، و در قسمت سفلی تالار، عوام خوراک میخوردند، و مراقبت آنها با رئیس پلیس بود<sup>۱</sup>. برخوان زمزمه میکردند. در آن اثناء کسی حق سخن گفتن نداشت، و اگر کسی چیزی میخواست، با اشاره طلب میکرد<sup>۲</sup>. در پایان غذا، خزانندگان و بازیگران احضار میشدند<sup>۳</sup>.

اگر کسی خبر می یافت، که شاه بر او خشم گرفته است، نه حق فرار داشت، نه بست نشستن در مکانهای مقدس<sup>۴</sup>، بلکه بایستی بر سه پایه آهنینی، که در مقابل قصر بود، بنشیند، تا شاه در حق او حکمی صادر کند، در ظرف این مدت کسی

۱- گوشت پخته و تره و خاگینه که در نان تنک پیچند و مانند نواله سازند (برهان قاطع).

۲- جاحظ، تاج، ص ۱۷۳ و ما بعد.

۳- ایضاً، ص ۱۸.

۴- در دوره اسلامی اگر شخصی از طرف دولت تعقیب میشد، در صورتی که در مسجدی بست می نشست، در امان می بود؛ بنظر میرسد، که در ازمنه قدیم آتشکده ها هم پناهگاه محسوب میشده است.

جرات نداشت اورا حمایت کند<sup>۱</sup>. حکم اعدام را در میدان وسیعی در وسط قصر اجراء میکردند. در آنجا سر و دست و پای مقصرین، یا کسانی که مستوجب غضب شاه بودند، می‌بریدند<sup>۲</sup>.

شأن پادشاه نبود، که بخطای بسی‌اهمیت توجه کند. جاحظ<sup>۳</sup> در این باب دو نمونه بدست میدهد، که یادروغ، جالب توجه است. روزی وهرام گور درشکارگاه بقضاء حاجتی از اسب بزیر آمد، ولگام اسب را بدست چوپانسی داد. چوپان چون قطعات طلای عنان اسب را دید، در وقتی که شاه را غافل می‌پنداشت، کارد برآورد و بعضی از آن را برید، شاه میدید، ولی محض اینکه چوپان شرمگین نشود، مجدداً سر بزیرافکند، چون دریافت، که چوپان بقدر حاجت برگرفته است، پیش آمد، و چنانکه گویبی گرد و غبار بچشمانش رفته و چیزی نمی‌بیند، چشمان خود و امالیدن گرفت، و بر اسب نشست، و چوپان را بدرود گفت. و نیز از اغماض انوشروان حکایت کند، که روزی در جشن نوروز یا مهرگان، خوانی عظیم گسترده بود، یکی از میهمانان جامی زرین برداشت، خسرو دید، ولی روی بر گردانید. شرابدار، متوجه فقدان جام شده، فریاد برداشت که کسی از تالار بیرون نشود، تا همه را جستجو کنیم، اما خسرو فرمود مانع شوید: «آنکس که جسم برده باز نخواهد داد، و آنکس که دیده است، باز نخواهد گفت.»

در اعمال شهداء عبارتی هست، که ما را از طرز ورود نجیب‌زادگان بخدمات درباری مطلع میکند: مهران گشنسپ یکی از نجبای جوان بود، که در ادبیات ایران و اصول نظری و عملی دین زردشت دست داشت، و بهمین سبب مورد توجه هرمزد چهارم واقع شد. شاه فرمود تا بعضی متون کتب مقدسه را از بر بخواند، و چون مهارت اورا در این باب مشاهده کرد، اورا مبلغی درهم داد، و فرمود روزی

۱- پرو کوپیوس. جنگ ایران، ۲۸/۲۳/۱.

۲- طبری، ص ۱۰۵۹، نلدکه، ص ۳۸۰.

۳- تاج، ص ۱۰۰ و ما بعد.

توانگرخواهی شد. خانواده آن جوان از اعیان و نجبای بزرگ بودند<sup>۱</sup>، و خود او نیز قدی رسا و هوشی سرشار داشت. او را پیشخدمت سفره شاه کردند، و بمرتب موسوم به فرخشاد (؟) یا پدشخور (بمعنی «پیش‌خور») رسید<sup>۲</sup>.

در دربار شاه همواره سفرای اقوام بیگانه و دوردست مقیم بودند<sup>۳</sup>. نسبت بسفرای مزبور نهایت احترام مرعی میشد. وقتی سفیری میرسید، فوراً سرحددار شاه را مطلع میکرد، و حکام ولایاتی، که در مسیر او بودند، مواظبت میکردند، که مکانی مناسب مقام برای پذیرایی از آماده باشد. وقتی که حاکم از قصد مسافرت سفیر اطلاع حاصل می‌کرد<sup>۴</sup>، مطلب را بعرض شاه میرسانید، و شاه هیئتی باستقبال او می‌فرستاد، که بقصر سلطنتی هدایتش کنند. آنگاه پادشاه او را بیارگاه و مجلس رسمی می‌پذیرفت، و درحالی که بر تخت جلوس کرده و صاحبان مناصب مملکت در اطراف او ایستاده بودند، از نام و حوادث مسافرت و بیتام و وضع کشور و لشکر و احوال سلطان او سؤالانی می‌نمود. سپس شاه با جلال و شکوهی، که لایق

۱- پدرش استاندار نصیبین بود.

۲- هوفمان، ص ۹۵-۹۴.

۳- طبری، ص ۸۹۹، تلذک، ص ۱۶۷.

۴- سفیر بایستی علت مأموریت خود را قبل از رسیدن بحضور شاه بگوید، تا بتوانند

جواب تهیه کنند. قراولان خاصه (گارد احترام)، که همراه او مینمودند، بایستی مواظب باشند، که راجع باوضاع مملکت موفق بجاسوسی نشود؛ سفرایی که از جانب دولت ایران بدر بارهای خارجه فرستاده میشدند، بایستی سعی نمایند حتی الامکان راجع بوضع راهها و تنگها و معاير آگاه شوند و بفهمند در کجا رودخانه و چاه آب یافت میشود. کجا ممکنست علوفه تهیه کرد و امور آن کشور را کی اداره میکند سپس راجع باخلاق پادشاه آن کشور و اطرافیان و قوای نظامی و غیره اطلاع حاصل نمایند. این بود شرحی، که نظام‌الملک (سیاست‌نامه، چاپ شفر، ص ۸۸-۸۷، ترجمه ص ۱۲۹) می‌نویسد، که مسلماً از رسوم قدیمه ایرانست و موافقت با آنچه که فردوسی در این باب گوید و ما سابقاً خلاصه آن را ذکر کرده‌ایم.

مقام آن سفیر بود، او را به کاخ سلطنتی میبرد، و برخوان خود می‌نشانند، و او را باز میفرستاد، و خلعتی از خاصه خویش میداد.<sup>۱</sup>

باید دانست، که ورود بدربار برای بیگانگان مجاز نبود. حتی نمی‌توانستند مستقیماً از آسانترین راه بجانب پایتخت رهسپار شوند، بلکه بایستی در یکی از پنج شهر ذیل توقف کنند: کسانیکه از سوریه می‌آمدند در هیت<sup>۲</sup> می‌ماند، اشخاصی که از حجاز می‌آمدند در العدیب<sup>۳</sup>، مردمی که از پارس می‌آمدند در صریفین، مسافرینی که از کشور ترکان میرسیدند در حلوان، و کسانیکه از کشور خزران و الانیان وارد می‌شدند، در باب و الابواب (در بند) از هر کدام از این شهرها گزارشی راجع بآن واردین بحضور شاه فرستاده می‌شد، و فقط وقتی مسافرین میتوانستند سفر خود را ادامه دهند، که شاه درباره آنان تصمیمی گرفته باشد.<sup>۴</sup>

و اما راجع به سیاست و دیپلماسی ایران، پادشاه در انتخاب سفراء خود احتیاط‌های مخصوصی مرعی میداشت. فقط وقتی کسی از درباریان را مأموریت سیاسی میدادند، که چند بار از امتحان نیکو بیرون آمده باشد. نخست شاه او را مأمور مینمود، که مراسلاتی بیک نفر از اهالی پایتخت برساند و در عین حال یکنفر جاسوس را مأمور میکرد، که مذاکرات آنموقع را بشنود، و برای او نقل کند. گزارش آن سیاستمدار آینده را با گزارش آن جاسوس مطابقت میکردند. پادشاه پس از اینکه بدین طریق از درستکاری و ذکاوت مأمور خود اطمینان می‌یافت، بوسیله او نامه بیکی از دشمنان کشور میفرستاد، و این بار هم جاسوسی همراه می‌کرد، و از رفتار سفیر خود آگاهی می‌یافت. اگر این امتحان دوم نیز بنفع سفیر ختم میشد، شاه بوی اعتماد می‌کرد.<sup>۵</sup>

۱- فردوسی، چاپ مهل، ج ۵، ص ۳۶۴، بیت ۳۸۸ و ما بعد.

۲-Hit

۳-el - Udaid

۴- این خرداذبه، جغرافیون، ج ۶، ص ۱۷۳، ترجمه ۳۵-۱۳۴.

۵- جاحظ، تاج، ص ۱۲۲.



\* \* \*

عهد بزرگ تمدن ادبی و فلسفی ایران با سلطنت خسرو اول آغاز می‌شود پیش از آنکه بتوصیف این مرحله از تمدن پردازیم، ملاحظاتی چند راجع بتعلیمات بطور کلی خواهیم نوشت. متأسفانه در این باب اطلاعات ما بسیار قلیل است. مطلقاً از تعلیمات ابتدایی آنزمان آگاهی نداریم. بلاشک قسمت اعظم کشاورزان بی‌سواد بوده‌اند. دیهکانان گویا عموماً مختصر سواد داشته‌اند: قرن‌ها پس از انقراض دولت شاهنشاهی ساسانی این طایفه روایات و افسانه‌ها و تاریخ ملی را نگاهداشته بودند.

جماعت بسیاری از تجار شهرها لاقلاً قرائت و کتابت و حساب میدانسته‌اند، و چون از این بگذریم عامه مردم از حیث ادب و سواد بضاعتی نداشته‌اند. هیون تسیانگ<sup>۱</sup> گوید ایرانیان بفکر دانش نیستند، و فقط پیشه خویش اشتغال می‌ورزند. وانگهی بلاشک تعلیمات ابتدایی و لاقلاً قسمتی از تعلیمات عالیه در دست روحانیون بوده، و کاملاً جنبه دینی داشته است.<sup>۲</sup>

اما راجع بتعلیم کودکان و جوانان طبقات عالیه اطلاعات دقیق‌تری در دست داریم. عده‌ای از نجیب‌زادگان، مانند عهد هخامنشی، در دربار با جوانان خاندان سلطنت بقسمی از تعالیم نایل میشدند و در تحت ریاست «آموزگار اسواران» تعلیم می‌یافتند.<sup>۳</sup>

خواندن، و نوشتن، و حساب، و چوگان بازی<sup>۴</sup>، و شطرنج<sup>۵</sup>، و سواری و

۱- بیل، آثار بودایی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۲- مقایسه شود بابغ نسک، دینکرد، کتاب نهم، فصل ۵۵، فقره ۱۷.

۳- نلدکد، طبری، ص ۴۲۳.

۴- راجع بچوگان بازی رك به اینوستراتنزف، مطالعات ساسانی، ص ۷۲ مابعد،

(ترجمه بوگدانو، مجلدکاما، شماره ۷، ص ۴۱ و مابعد). بنابر عیون الاخبار، که از

آیین نامگک اقتباس کرده است.

۵- راجع ببازی شطرنج پایین‌تر را ببینید.

شکار را در آنجا فرامیگیرفند. حاجت بدکرنیست، که قبل از همه چیز، نجیبزادگان برداشتن و بکار بردن سلاح می آموختند. بنا بر روایت طبری، شاهزاده و هرام، که بعد بنام و هرام پنجم بتخت نشست، در تحت هدایت منذر<sup>۲</sup> تعلیم می یافت، روزی بمریی خودگفت « مرا استادان از خداوندان دانش و فرهنگ بیآور تا مرا دانش و فرهنگ و تیرانداختن و سواری کردن و (سخن فقه) بیآموزند ». منذرگفت « تو هنوز کودکی و اینها را ندانی و تو کار کودکان کن تا بزرگ شوی آنگاه بیآورم کسانی را که ترا اینها بیآموزند ». بهرام گفت « آری من بزاد خردم خرد بزرگان است ». پس منذر استادان و دانایان و تیراندازان جلد و هرگونه دانشمندان و فرزندگان روم و پارس گرد کرده بفرستاد<sup>۳</sup>. پانزده سالگی سن ختم تربیت بدنی و اخلاقی بود. چنانکه از کتاب پهلوی موسوم به « پند نامگی زردشت »<sup>۴</sup> برمیآید، هر جوانی بایستی در این سن اصول دیانت را از روی اوستا وزند بداند، و سرنوشت و تکالیف آدمی را بشناسد. جوان در بیست سالگی مورد امتحان دانشمندان

۱- کارنامهگ، بخش ۱، پاره ۲۲ و ما بعد. دور از مرکز شهر میدانهای اسب دوانی یافت می شد، که در آن رانضها اسبها را تمرین میدادند و اسب دوانی و مشق تیراندازی میگردند، دینکرد کتاب هشتم، فصل ۳۸، فقره ۲۳ (پشوتن، کتاب هشتم، فصل ۳۷، فقره ۲۳)، بنابر سکاژم نسک. راجع بتربیت اسب و حیوانات دیگر و پرورش پرندگمان برای شکار کتبی موجود بود (فهرست، ص ۳۱۵؛ مقایسه شود با اینوسترا نتزف، مطالعات ساسانی، ص ۱۲، نریسان، نفوذ ایران السخ، ص ۲۸). یادداشت های راجع بتیراندازی، که در عیون الاخبار از روی آیین نامگ آورده شده، توسط اینوسترا نتزاف تفسیر و چاپ شده است. راجع مطالعات ساسانی، ص ۶۶ و بعد، ترجمه بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۳۵ و بعد.

۲- بالاتر، ص ۲۹۸.

۳- طبری، ص ۸۵۵ و بعد، تلدکه، ص ۸۷ و بعد.

۴- فریمان، A. Freiman، پند نامگی زردشت، پایان نامه علمی، وین ۱۹۵۶

و مجله شرقی وین، دوره ۲۵.

و هیربندان و دستوران قرار می گرفت<sup>۱</sup>. غلامی از خدمتگزاران دربار خسرو اول تفصیل تعلیماتی را، که آموخته بوده است بدین طریق شرح میدهد<sup>۲</sup>: در سن مقرر او را به مدرسه گذاشته اند و قسمت‌های مهم اوستا و زنده را «مانند یک هیربند» در آنجا از بر کرده، سپس در تعلیمات متوسطه ادبیات، و تاریخ، و فن بیان و هنر اسب سواری، و تیراندازی، و نیزه‌سازی، و بکار بردن تبرزین را آموخته، موسیقی و سرود و ستاره‌شناسی را فرا گرفته، در شطرنج و سایر بازیها بحد کمال رسیده است. آنگاه غلام معلومات دیگری را، که در طب‌باخی، لباس پوشی، و غیره داشته، پادشاه عرضه میکند.

منابع تاریخی که داریم، اطلاعاتی در باب تعلیم دختران بدست نمیدهد، بار تلمه<sup>۳</sup> چنین حدس میزند، که تعلیم دختران بیشتر مربوط به اصول خانه‌داری بوده است. بعلاوه بن‌نسک<sup>۴</sup> صریحاً از تعلیمات زن در فن خانه‌داری بحث میکند.

۱- يك گفتگوی دبستانی بسزبان پارسی میانه، Einmiuepersisches Schulgesprach ناشر H. L. J. unker (تجزارش آکادمی هیدلبرگ) . بخش ۴۳ . ۴۱ .

۲- متن پهلوی «خسرو و غلامش» چاپ اونوالا، (پاریس ۱۹۲۱) . آن ریدک خویشتن را واسپورمینامد (مقایسه شود با بالاتر، ص ۱۲۵، یادداشت ۱) تعاللی در شرحی که از سلطنت خسرو دوم نوشته (ص ۷۵۵ و بعد) عباراتی از کلمه این پادشاه با غلام خورد خوش آرزوگ Khvash - Arzugh نقل نموده است . این عبارات که بازسخه چاپ اونوالا اختلاف دارد، از همان نسخه اصلی، که منبع رساله اونوالا نیز بوده است، اقتباس شده . در این دو نسخه چنانکه مشهود است . نخستین اختلاف راجع پادشاه است، که یکی خسرو اول و دیگری خسرو دوم ذکر نموده است . همچنین راجع بنام غلام . در باب نام خوش آرزوگ رگگ بیلی . بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۲ . بعلاوه هر یک از دو نسخه حاوی عباراتیست، که در نسخه دیگر حذف کرده‌اند . مثلاً تفصیلی راجع بتعلیم و تربیت نزد تعاللی دیده نمیشود .

۳- زن در حقوق ساسانی، ص ۸ .

۴- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۶۷، فقره ۹ .

معدالك زنان خانواده‌های ممتاز گاهی تعلیمات بسیار عمیق در علوم تحصیل میکرده‌اند، و این مطلب از يك عبارت کتاب «مادبگانی هزار داذستان»<sup>۱</sup> بدست می‌آید و آن اینست: یکی از قضات در موقعی که بمحکمه میرفت، پنج زن او را احاطه کردند، و یکی از آنها سؤالاتی از او نمود راجع ببعضی از موارد مخصوصه از باب گرو و ضمانت. همینکه بآخرین سؤال رسید، قاضی جوابی نداشت. آنگاه یکی از زنان گفت: «ای استاد، مغزت را از این بابت خسته مکن، و بی تعارف بگو: نمیدانم. بعلاوه ما خود جواب آن را در شرحی، که مگوگان اندرزبذ نوشته است، خواهیم یافت».

ایرانیان همواره از دانش یونان و روم استفاده میکرده‌اند.<sup>۲</sup> در آن زمان اشخاصی بوده‌اند، که کمابیش اوقات خود را منحصرأ صرف مطالعات علمی مینموده‌اند. چون اوستای ساسانی منبع اصلی تمام علوم محسوب میشد، تردیدی نمی‌توان داشت، که این علما همه از طبقه روحانیون بوده‌اند، در کتاب «بندھشن» خلاصه فهرست مانندی از علوم طبیعی و نجوم بدان طریق، که از اوستای ساسانی و تفاسیر آن بدست می‌آمده ثبت شده‌است. از روایات عجیبی، که در معجم البلدان یا قوت<sup>۳</sup> ضبط شده، چنین برمی‌آید، که در زمان ساسانیان در ریشهر (ریواردشیر)، که ناحیه کوچکی از ولایات ارجان بوده، جماعتی از نریسندگان جای داشته‌اند، که باستعانت خطی (مرموز؟) موسوم به گشتگک<sup>۴</sup> (؟) علم طب، و نجوم، و فلسفه را ثبت میکرده‌اند و آن طایفه را گشتگک؟ دفتران میخوانده‌اند (یعنی «کسانی که مطالب را بخط گشتگک ثبت می‌کنند»؟).

متن و تفسیر کتاب اوستایی موسوم به هوسپارم نسک شامل تفصیلی راجع بطب

۱- بارتلمه، حقوق ساسانی، ج ۴، ص ۳۵ و مابعد؛ زن، ص ۹.

۲- رن شدر، مشرق و میراث یونان Der Orient und das griechische

Erbe ص ۲۵۴.

۳- چاپ وستفالد، ج ۲، ص ۸۸۷، ترجمه باریبه دومینار، ص ۲۷۱.

و اطباء بوده است. می‌گفتند او هر مزد برای «خو اباندن» هر مرض لا اقل يك نبت خلق کرده است. برای مزد پزشکان قواعدی مقرر بود. غلات نیکو و جامه زیبا و اسب تندرو به طبیب می‌دادند، و همچنین قواعدی وجود داشت برای تأدیبه وجه نقد از قبیل مبلغی، که رئیس خانه، یارئیس قریه، یا رئیس ولایت، یارئیس کشور باید بپردازد، و آن چه طبیب حق داشت از مردمان فقیر مطالبه کند. اگر طبیب همه بدن یا فقط عضوی از اعضاء بدن را معالجه می‌کرد، در میزان مزد او تغییری حاصل می‌شد. طبیب بایستی مریض را به پساکی و احتیاط و تدبیر معالجه کند، و اگر طالب استراحت بود، یا در دیدن رنجوران تعللی روا می‌داشت، او را اجناینگار می‌شمردند. تفصیل دیگری در نسک مزبور راجع بیلای عام (یعنی امراض مسریه عمومی) و ناخوشی‌های مختصر موجود است. يك نوع شهادت‌نامه و اجازه‌ای به اطباء می‌دادند، لکن ممکن نبود کسی همیشه بیک طبیب مجاز و صاحب شهادت نامه دسترس پیدا کند. اگر کسی بجهتجوی پزشک ایرانی می‌رفت و او را نمی‌یافت، در بعض موارد مجاز بود، که بیک طبیب خارجی رجوع کند، اما اگر کسی با اینکه بطیب ایرانی دسترس داشت، بیک نفر طبیب بیگانه رجوع کند، گناهی مرتکب شده بود<sup>۱</sup>، معذک پادشاهان ساسانی غالباً اطباء عیسوی یونانی یا سریانی را بر اطباء محلی ترجیح می‌دادند.

در نسک مذکور، از میان اطباء متخصص، نام کحال برده شده است<sup>۲</sup> و در همین نسک از طرز معالجه حیوانات اهلی<sup>۳</sup> و سنگ دار<sup>۴</sup> و غیره سخن به میان آمده است. در نکاذوم نسک نیز راجع به طب و بیماری<sup>۵</sup> بحثی شده است،

۱- دینکرد. کتاب ۸، فصل ۳۷. فقره ۱۴ و بعد.

۲- « « « « « ۳۸ « ۱۲.

۳- ایضاً « « « « « ۳۷ « ۲۹.

۴- « « « « « ۳۳ « ۱.

۵- « « « « « ۱۹ « ۳۹.

مخصوصاً از طریقه‌ای که در ایران معمول بوده، از اینقرار که مجرمین و جانان مستحق اعدام را، برای استفاده‌ی طبی، زنده نگاه می‌داشتند. این عمل زنده نگاه داشتن اشخاص واجب‌القتل برای تجربه‌ی طبی در مصر در عهد بطالسه نیز معمول بوده است. در سومین کتاب دینکرد شرح مختصری راجع به طب آمده است، که بلاشک محتویات آن از منابع عهد ساسانی<sup>۲</sup> جمع شده است. مؤلف دینکرد سلامت را دو قسم دانسته: سلامت تن، و سلامت جان؛ و طبیب را دو نوع شمرده روحانی و جسمانی، لکن ظن قوی می‌رود، که در طبابت جسمانی هم فصلی راجع بتداوی روحی وجود داشته است. اصول طب ایران کاملاً زردشتی و مبتنی بر روایات اوستایی بوده، لکن نفوذ طبابت یونانی از همه جای آن ظاهر است. بموجب طب بقراطی علاج از سه طریق میسر تواند شد: آنچه بوسیله‌ی دوا علاج نمی‌پذیرد، باید بوسیله آهن (یعنی کارد) علاج کرد، و آنچه بوسیله آهن معالجه نشود، باید با آتش شفا بخشید، و مرضی که از آتش بر طرف نشود، شفا نپذیرد. در کتاب وندیداد<sup>۳</sup> نیز سه قسم علاج تشخیص داده شده است: کارد، و نباتات، و کلام مقدس، و این وسیله آخر مؤثرتر از سایرین بشمار می‌رفته است. علاج بوسیله آتش در کتاب دینکرد هم ذکر شده است.<sup>۴</sup> در این کتاب پنج وسیله معالجه مذکور است از اینقرار: ۱- کلام مقدس، ۲- آتش، ۳- نباتات، ۴- کارد، ۵- «داغ». مقصود از داغ گویا دود دادن عضو مریض با بعضی گیاههای معطر بوده است، اما معالجه بوسیله کلام را، یعنی او راد و ادعیه، که از کتب مقدس استخراج کرده بودند، مؤثرترین طریقه میدانستند.

۱- ایضاً. کتاب ۸، فصل ۲۵، فقره ۴.

۲- این متن در ج ۴ چاپ پشوتن از ص ۱۸۱ بعد و ترجمه انگلیسی آن در ص ۲۲۵ و مابعد بطبع رسیده است. ترجمه از آن با حواشی توسط کاسارتلی Casartelli تهیه و در «موزئون»، ج ۵، ص ۲۹۶ و ۳۵۱ و مابعد چاپ شده است.

۳- وندیداد. فرکرد ۷، فقره ۲۴-۳۶.

۴- دینکرد همانجا، ۷.

طیب دانا کسی بود، که بتواند بدقت امراض را معاینه کند و کتاب بسیار خوانده باشد<sup>۱</sup>. بایستی اعضاء بدن و مفاصل را بشناسد و اطلاعاتی نیز راجع به ادویه داشته باشد، محبوب و شیرین سخن باشد، و با رنجوران از روی شکیبایی و مهربانی رفتار کند<sup>۲</sup>. در این کتاب صفات و خصال اطبای روح و اطبای جسم به تفصیل آمده است و از فرط اطناب مطلب تاریک و مبهم شده است. هر دو طیب یعنی هم طیب روح، که متعلق بفرقه روحانیان است، و هم پزشک بدن، بایستی امتحانات لازم از مهارت و زبردستی خود داده باشند، اما طیب بدن بایستی قبلاً در معالجهٔ یکنفر از کافران کامیاب شده باشد، تا بتواند بمعالجهٔ يك نفر مؤمن پردازد. اگر با وجود این سه نفر را عمل میکرد و هر سه میمردند، مادام‌العمر اجازه طبابت باو نمیدادند<sup>۳</sup>. طیب مجبور بود که در موقع لزوم هر روز بعبادت مریض خود برود. در عوض بایستی باو غذای خوب میدادند، و اسبی تندرو می‌بخشیدند، و منزلی عالی در قسمت مرکزی شهر برای او تهیه میکردند<sup>۴</sup>. اما طیب نبایستی پول را بسیار دوست بدارد. از لحاظ اخلاق و دیانت، چندین نوع طیب تشخیص داده میشد: بهترین پزشک آنست، که این شغل را محضاً لله و برای ثواب پیش گرفته باشد؛ پس از او طبیبی بود که هم بمال تعلق خاطر داشت هم بشواب، مشروط بر اینکه دلبستگی او به پول کمتر از تعلق او بشوابات باشد، فروتر - از او طبیبی بود که جز بمال دنیا بچیزی دلبستگی نداشت<sup>۵</sup>.

۱- میتوان این گونه هم ترجمه کرد. بتواند بسیار بخواند (مراد از خواندن دعا است برای شفای مریض).

۲- ایضا ۱۹-۱۶.

۳- ایضا. همانجا فقره ۳۱ بنابندستور و نذیرداد (فرکرد ۷، فقره ۳۹-۴۵) امتحان وقتی کامل خواهد بود. که سه تن از کفار را مورد عمل قرار داده باشند.

۴- ایضا. فقره ۳۳-۳۲.

۵- ایضا. ۳۴.

درست بد یا ایران درست بد<sup>۱</sup> ظاهراً رئیس کل پزشکان (جسمانی) کشور بوده است. لکن رئیس همه اطباء را اعم از پزشکان بدن و پزشکان روح زرتشترو توم<sup>۲</sup> میخوانده‌اند، و این لقب بلاشک عنوان موبدان موبد بوده است.<sup>۳</sup>

در این کتاب نکاتی، که راجع بانواع رنجوری‌ها ذکر شده، حاوی اطلاعات عمیقی نیست. میان مرض جسمانی و اخلاق ذمیمه علاقه و پیوندی قائل شده‌اند، مثلاً جهل، مکر، خشم، غرور، کبر، و شهوت رانی، و غیره را از علل رنجوری شمرده‌اند، همچنانکه علل جسمانی را مثل سردی، و خشکی، و تعفن، و فساد، و جوع، و عطش، و پیری، و رنج را نیز از اسباب مرض دانسته‌اند.<sup>۴</sup> مؤلف آن نسخه عده امراض انسان را ۴۳۳۳ گفته و برای مثال اسم چند مرض را، که در اوستا مذکور شده، بقلم آورده است، ولی گویا برای او هم حقیقت این ناخوشیها همانقدر مبهم و مجهول بوده، که امروز برای ما هست.

فهم قسمت اخیر این کتاب، یعنی باب تداوی، بسیار دشوار است. در اینجا نیز فکرتاریک و انشاء ناروان مؤلف موجب ابهام مطلب شده است، بعلاوه فهمیدن بسیاری از اصطلاحات فنی آن نیز امروزه برای ما کم و بیش دشوار است. برطبق اصول طب یونانی، استعداد هر بدن بنسبت درجات طبایع چهارگانه بسرودت، حرارت، رطوبت، یبوست مختلف می‌گردد. اما ایرانیان این قاعده یونانی را باقسام گوناگون تحریف کرده‌اند، تا با اصول دیانت زردشتی، که علت همه امراض و معایب را تأثیر ارواح خبیثه میدانند، مطابق آید. سردی و خنکی، که از این علت پدید می‌آید، بزعم آنان در مرض بود، که بایستی بدن را از آن نگاهدارند. کیفیت احوال خون را مربوط بقوه حیاتی آن میدانستند، اگر خون واجد نیروی حیاتی بود، طیب حاذق میتواند دواهای مفید بدهد و مریض را بهبودی بخشد. ترکیب

۱- فقره ۶، ۱۶، ۳۸، بالاتر ص ۴۹ را ببینید.

۲- Zarathushtrōtum

۳- ایضاً، ۴۲-۴۱.

۴- ایضاً، فقره ۱۵، مقایسه شود با دارمستر. زند اوستا، ج ۱، ص ۳۱.



اغذیه را نیز شایان توجه تام میدانستند. خوراک بایستی بقدر کافی رطوبت (یعنی عنصر آب) داشته باشد، تا آثار مضره خشکی را برطرف کند، و بعد کافی حرارت (عنصر آتش) داشته باشد، تا برودت را دفع نماید؛ بزعم آنان هوایی که در خوراک است، در هوای خالصی، که در ترکیب مزاج هست، جذب میگردد، و ماده خاکی غذا با عنصر خاک، که در ترکیب مزاج هست، آمیخته میشود. صحت بدن بسته به خوردن غذایی است، که خوب ترکیب شده باشد، بشرط آنکه اعتدال نگاهدارند.<sup>۱</sup>

کازارتلی<sup>۲</sup> شباهت بعضی از نکات مندرجه در آن کتاب را با طب هندی دریافته و واضح کرده است.

چون در قرن پنجم نسطوریان از کشور روم طرد شدند و به بین النهرین و ایران پناه آوردند، مدارس مخصوص عربویان تشکیل گردید، که تدریس طب در آنها رواج داشت. مشهورترین مدرسه طب مدرسه گندی شاهپور است، که پس از انقراض ساسانیان نیز باقی ماند، و در قرون نخستین اسلامی مرکز مهم علم طب بشمار میرفت.

از میان مردمان ممتاز عهد خسرو اول، يك نفر بنظر ما در این مورد قابل ذکر میآید و او رئیس اطباء شاهی برزویه معروف است. از آثار او ترجمههایی موجود است، که خودش نوشته، و ابن المقفع آن را در مقدمه نسخه عربی کلیله و دمنه، که شاهکار برزویه است، قرار داده و ما از این پس در باب کلیله و دمنه سخن خواهیم راند. ترجمه احوال این طبیب بزرگ چنین شروع میشود<sup>۳</sup>:

۱- ایضا فتره ۵۲-۴۹.

۲- Casartelli ص ۳۱۴ و مابعد.

۳- بیرونی در کتاب الهند (چاپ زاخو، ص ۷۸، ترجمه، ج ۱، ص ۱۵۹) عبارتی آورده است که عباس اقبال در رساله ابن المقفع خویش و گابریلی (al-Muqaffa - Riv. degli Studi Orientali, opera d. Ibn

« پدر من از لشکریان<sup>۱</sup> بود، و مادر از خاندان علماء دین زردشت. و اول نعمتی که خدایتعالی<sup>۲</sup> بر من تازه گردانید دوستی پدر و مادر بود، و شفقت ایشان بر حال من؛ چنانکه از فرزندان دیگر مستثنی بودم و بمرزیت تربیت و ترشح مخصوص شدم و چون سال عمر بهفت رسید، مرا برخواستند علم طب تحریر نمودند، و چندانکه اندک مایهٔ وقوف افتاد و فضیلت آنرا بشناختم، برغبتی صادق و حرصی غالب در تعلم آن می کوشیدم، تا بدان صنعت شهرتی تمام یافتم و در معالجه بیماران متهدی شدم. آنگاه نفس خویش را میان چهارکار، که تکاپوی اهل دنیا از آن نتواند گذشت. مخیر گردانیدم؛ و فورمال ولذات حال و ذکر سایر و ثواب باقی. و پوشیده

→

ج ۱۳، ص ۲۵۳) نوجه مارا بآن جلب کرده اند. بیرونی گوید ابن المقفع در ترجمه «کلیه و دمنه» فصل برزویه را افزوده است، تا در اذهان اشخاصی، که ایمان آنها ضعیف است، تولید شک کند، پس آنگاه آنان را بمذهب مانی دعوت نماید. در مقدمه سخنی از مذهب مانی در میان نیست. اما از طرف دیگر همچنانکه بعد خواهیم دید، دور از تمایل بآن مذهب نیست. چیز یکدوازدهمیت است، اینستکه بیرونی میگوید، ابن المقفع مقدمه را افزوده و عبارت دیگر میخواند بگوید مقدمه در اصل بهلوی موجود بوده است. ولی بیرونی نمی گوید، که مقدمه را ابن المقفع جعل کرده است. در واقع آثار عهد خسرو بطوری در این قسمت دیده میشود و بقدری اشارات واضح بآن را، در بردارد، که یک نفر مصنف قرن هشتم ممکن نیست آنرا ساخته باشد. و در نظر من صحت آن قابل تردید نیست. ابن المقفع شرح حال برزویه را بقلم خود او، که بعنوان کتاب مستقلی وجود داشت، ترجمه کرده و در ترجمه کلیله و دمنه خود داخل نموده است. ممکن است، همانطور، که نلدکه (مترجم «مقدمه برزویه» از روی متن ابن المقفع بزبان آلمانی) و گابریلی فرض کرده اند، ابن المقفع آزادانه در شرح برزویه تصرهائی کرده باشد، اما مفاد فصلی که ابن المقفع در ابتدای کلیله و دمنه قرار داده، حتماً بقلم برزویه نوشته شده است.

۱- یعنی اساوره. اسواران.

۲- او هرمزد یا یزدان.

نماند که علم طب بنزدیک همه خردمندان و در همه دنیا ستوده‌است و در کتب طب آورده‌اند: که فاضل‌ترین اطبا آنست، که بر علاج از جهت ثواب آخرت مواظب نمایند، که بملازمت آن سیرت نصیب دنیا هر چه کاملتر بیابد و رستگاری عقبی مدخر گردد، چنانکه غرض کشاورز در پراکندن تخم دانه باشد، که قوت اوست، اما گاه که علف ستور است، خود بتبع حاصل آید. در جمله بر این کار اقبال تمام کردم و هر کجا بیماری نشان یافتم، که در وی امید صحت بود، معالجه او بوجه حسبت کردم و چون یک‌چندی بگذشت و طایفه از امثال خرد را در مال و جباه بر خویشتن سابق دیدم، نفس بدان مایل گشت و تمنی مراتب این جهانی بر خاطر گذشتن گرفت و نزدیک آمد، که پای از جای برود. با خود گفتم ای نفس میان منافع و مضار خویش فرق نمیتوانی کردن و خردمند چگونه آرزوی چیزی کند، که رنج و تعب آن بسیار باشد و انتفاع و استمتاع از آن اندک. و اگر در عاقبت کارها و هجرت سوی گور فکرتی شافی واجب داری حرص و شره این عالم فانی بر تو بسر آید و قوی‌تر سببی در کارهای دنیا مشارکت مستی دون عاجز است، که بدان مغرور گشته‌اند. از این ناصواب در گذر و همت براکتساب ثواب آخرت مقصود گردان، که راه مخوفست و رفیقان ناموافق و رحلت نزدیک و هنگام حرکت نامعلوم، زینهار در ساختن توشه آخرت تأخیر جائز نشمری، که بنیت آدمی چون آوندی ضعیف است... چون بر این سیاق در مخاصمت نفس مبالغت نمودم براه راست باز آمد و بر غبته صادق و حسبتی بی‌ریا رو بعلاج بیمار آن آوردم...»<sup>۱</sup>.

«... تا بمیامن آن درهای روزی بر من گشاد. گشت وصلت و مواهب پادشاهان<sup>۲</sup> بر من متواتر شد و پیش از سفر هندوستان و پس از آن انواع دوستگاهی و نعمت دیدم و بجاه و مال از امثال و اقربان بگذشتم...»<sup>۳</sup>.

۱- نلدکه؛ ترجمه و تفسیر مقدمه بر زویه کتاب کبیلدودمنه (نوشته‌های انجمن علمی

اشتراک‌سورگت ۱۹۱۲)، ص ۱۱ و ما بعد.

۲- یعنی شاهنشاه و شاهزادگانی. که با عنوان شاهی حکومت میکردند.

۳- نلدکه، مقدمه بر زویه، ص ۱۴.

عبارت دیگری<sup>۱</sup> از این باب شامل نمونه مختصری از معلومات طبی عهد ساسانی است از اینقرار: «در کتب طب چنین می‌شود، که آبی که اصل آفرینش فرزند آدم است، چون برحم پیوند دوباب زن بیامیزد و تیره و غلیظ شود، بادی پیدا آید<sup>۲</sup> و آنرا در حرکت آرد، تا همچون آب پنیر گردد، پس مانند ماست شود آنگاه اعضاء قسمت پذیرد و روی پسر سوی پشت مادر باشد و روی دختر سوی شکم مادر و دستها بر پیشانی و زنج برزانو و اطراف چنان فراهم و منقبض، که گویی در صرة بستنی و نفس بحیلت میزند. زیر آن گرمی و گرانی شکم مادر و زیر او انواع تاریکی و تنگی، چنانکه بشرح آن حاجت نباشد و چون مدت درنگ او سپری شود و هنگام وضع حمل و تولد فرزند باشد، بادی بررحم مسلط شود و فوت حرکت در فرزند پیدا آید، تا سر سوی مخرج گرداند و از تنگی مخرج آن رنج بیند، که در هیچ شکنجه آن صورت نتوان کرد و چون بزمین آمد، اگر دستی نرم بروی نهند یا نسیمی خنک بروی وزد، درد آن با پوست باز کردن برابر باشد در حق بزرگان». \* این عبارت مخصوصاً حالب توجه است، زیرا آثاری از طب هندی در آن دیده می‌شود<sup>۳</sup>.

خسرو با روحانیان زردشتی متحد شد تا مزدکیان را چاره کند، لکن نه طبقه روحانیان، و نه طبقه اشراف، در عهد او بقدرت سابق خود دست نمی‌یافتند. خسرو اول بلاشک زردشتی بوده، و از سایر پادشاهان ساسانی این امتیاز را دارد، که در مسائل مذهبی جمود و تعصب نداشته و نسبت به عقاید مختلفه دینی و مذاهب فلسفی وسعت مشربی نشان میداد. عیسویان را در مؤسسات عام المنفعه استخدام می‌کرد و در این کار تردیدی بخویش راه نمیداد پس از تأسیس شهر

۱- ایضا ص ۲۲ و ما بعد.

۲- ایرانیان از کلمه «باد» عنصر هوا را نیز اراده می‌کردند.

۳- اطلاع هرقل به تلذکه.

\* - از ترجمه کلبله بهرامشاهی گرفته شد. ( مترجم )

رومگنان، فرقه یعقوبی را اجازه داد، که انجمنی تشکیل دهند و جاثلیقی انتخاب کنند. عیسویان ایرانی مدتهای مدید این محبت خسرو را بخاطر داشتند<sup>۱</sup>. وانگهی عیسویان ایران در آن موقع دچار بحران سختی شده بودند. آنها نیز بتقلید زردشتیان، برخلاف قوانین مذهبی خود، بمزاوجت با اقارب عادت کرده بودند. ماریها، که در سال ۵۴۵ جاثلیق عیسویان شده بود<sup>۲</sup>، برضد این امر، که خلاف شرع نصاری بود، کوششی فوق العاده کرد. در آغاز جنگ ایران و روم موبدان موبد داذ هر مزد بآزار عیسویان پرداخت؛ مخصوصاً بعضی از اشراف را، که بدیانت عیسی گرویده بودند، مورد تعقیب قرار داد. شدت جنگ ایران و روم هم بر آتش تعصبات دینی دامن می زد و شاه، گرچه این آزارها را قبول نداشت، لکن محض رعایت سیاست<sup>۳</sup> اغماض و تحمل می نمود. ماریها بحسب افتاد و نزدیک بود اعدام شود.

چندی بعد، چون عیسویان پای از دایره احتیاط بیرون تر کشیدند، مغان سعی نمودند، که کار ماریها را یکسره کنند. موقع این شخص بسیار خطرناک شده بود، و شرکت عیسویان در شورش انوشگزار، پروخامت حال او افزود. لکن خسرو «ماریها» را آزاد کرد و مأمور نمود، که همکیشان خود را از یاری انوشگزار منصرف گرداند، و او در این مأموریت، بیش از آنچه انتظار میرفت، توفیق حاصل نمود چنانکه دیدیم در معاهده صلحی. که بسال ۵۶۲ بامضاء رسید، عیسویان آزادی مذهبی یافتند<sup>۴</sup>. ظاهراً ترجمه فسنهای از عهد عتیق بزبان پهلوی، که قطعاتی از آن در ترکستان چین بدست آمدند. و اکنون در موزه ولکر کسوفند<sup>۵</sup> در برلن محفوظ

۱- نالد. طبری، ص ۱۶۲. یادداشت.

۲- لاپور، ص ۱۷۵. مقایسه شود با بالانور، ص ۳۴۸. چند سال قبل از آن ماریها از قسطنطنیه فرار کرده بود. از بررسی اینکه مبادا کشته شود. زیرا که از افکار عقاید نسطوریه خودداری کرده بود. ( لاپور، ص ۱۶۷ ).

۳- لاپور، ص ۱۷۶ و بعد.

۴- لاپور، ص ۱۸۷ و بعد.

۵- بالانور، ص ۳۹۶ را ببینید.

است، متعلق بعهد خسرو اول است. قطعات مزبور، که از روی متن سریانی ترجمه شده، برای مطالعه زبان و خط پهلوی اهمیت بسیار دارد.<sup>۱</sup>

يك نفر عیسوی موسوم به پولوس پرسا<sup>۲</sup>، که ظاهراً همان شخصی است، که در زمان جاثلیقی یوسف جانشین مار بها<sup>۳</sup>، مطران نصیبین بود، مختصری از منطق ارسطو را برای شاه بزبان سریانی ترجمه کرده و عقاید مختلفی را، که راجع بخدا و عالم هست، بطریق ذیل بیان نموده است؛<sup>۴</sup> « بعضی بیک خدا فائلند، و برخی بخدایان بسیار عقیده دارند. جماعتی گویند خدا صفات متضاد دارد، و برخی منکر آن صفات در خدا هستند. جمعی معتقدند که، خدا بر همه چیز قادر است، و گروهی انکار می کنند، که بر همه چیز باشد. جداعتی گویند دنیا و ما فیها را او آفریده، و بعضی انکار میکنند، که او خالق تمام چیزها باشد. برخی معتقد بحدوث او گروهی معتقد بقدم عالمند ... »

بعقیده کازارتلی نویسنده شرح فوق عقاید جاریه ایرانیان عهد خود را ذکر کرده است. علی ای حال، همینقدر، که در کتابی که مخصوص مطالعه خسرو بود، پولوس این قبیل مسائل را آورده، و مطالب دیگر را جمع بآراء فلاسفه بر آن

۱- دك آندر آس، گزارش اجلاس آکادمی علوم پروس، ۱۹۱۰، ص ۸۶۹ و بعد پس  
ازمرگ آندر آس قطعات مزامبر را بار K. Barr ( گزارش آکادمی پروس، ۱۹۳۳ ) بچاپ  
۲- Paulus Persa

۳- Mercati, Per la vita e gli scristi di Paolo il persiano, -  
Rome ؛ 1899 دك لا بور، ص ۱۶۶ .

۴- لاند، روایات سریانی Land, Anecdote Syriaca، ج ۴، ص ۳-۲ از  
ترجمه لائین؛ کازارتلی، فلسفه دینی مزدیسنان در زمان ساسانیان -  
La philosophie religieuse du mazdeisme, sous les Sassanides.  
ص ۱. کروس P' Kraus. مجله مطالعات شرقی، ج ۱۴ (۱۹۳۳)، ص ۱۷ و بعد  
میتوان تصور کرد، که خسرو اول بزبان سریانی آشنا بوده باشد.

افزوده، و تاحدی مدعی تفوق فلسفه بردین شده، میتوانیم چنین نتیجه بگیریم، که انوشروان ببعضی از افکار فلاسفه، که چندان بمذاق موبدان خوش نمی آمده، توجه داشته است. آگائئاس صریحاً این مطلب را تصدیق کرده، ولسی چنانکه شیوه یونانیانی است، که نسبت بپادشاهان خارجی سخن میرانند این مسئله را با تحقیر غرور آمیزی بیان نموده است: این مورخ در انوشروان غیر از صفات جنگجویی و لشکر آرایی چیزی را نمی پسندیده، و بر آن است که چنین پادشاهی، که همه اوقات را صرف مسائل سیاسی و نظامی می کرده، هرگز نمیتوانسته است در ظرایف ادبی و معانی رقیقه یونان و روم خوض و استفاده کند، خلاصه که وسیله استفاده او ترجمه کتب یونانی بوده بزبانی، که بعقیده او «فوق العاده فقیر و خشک» بوده است.<sup>۱</sup> اورانیوس<sup>۲</sup> طبیب و حکیم سریانی معلم فلسفه انوشروان بوده، و آگائئاس این مرد را جاهلی سترک و شیادی بزرگ نامیده، او را در وقاحت و سخافت شبیه نرسیس<sup>۳</sup>، که در ایلئاس همیروس مذکور است، میدانند و گویند انوشیروان موبدان را جمع می کرد، تا در تکوین جهان و نظایر آن معنی بحث کنند، مثلاً: آیا عالم نامتناهی و ابدی است، آیا جهان را علتی یگانه است و مانند اینها<sup>۴</sup>.

از قبودی، که برای سایر مذاهب غیر نصاری در کشور روم قائل شده بودند، میتوان قیاس کرد، که دربار ایران نسبت بازادی مذاهب دارای چه عقیده و مقام عالی بوده است. در نتیجه تعطیل مدرسه فلسفه آتن، که در ۵۲۹ افتاد، و تعدیاتی که بحکما کردند، هفت تن از فیلسوفان یونان به تیسفون پناه آوردند، و مورد عنایت تام و پذیرایی خاص شاهنشاه شدند. نام آنان از اینقرار است: دمسقیوس<sup>۵</sup> سوریایی، سنیلقیوس

۱- آگائئاس، کتاب دوم، بند ۲۸. این مورخ گویند: جمعی مدعی هستند، که خسرو

تضییقات ارسطو و افلاطون را بسیار دوست میداشته.

۲- Uranios

۳- Thersites

۴- ایضاً، کتاب ۲، بند ۲۹.

۵- Damascus

کلیلیکیایی<sup>۱</sup> بولامیوس فروگی<sup>۲</sup>، پریسکیانوس لودی<sup>۳</sup>، هرمیاس فنیقی، دیوجانوس فنیقی، ایسیدوروس غزی. این دانشمندان پس از چندی از کار خود پشیمان شدند. عادات ایرانیان بنظر آنان درشت و ناملایم آمد، و از خشونت‌هایی که دیدند آزرده شدند، و از تعدی اشراف بزیردستان دلتنگ گشتند، و ناخشنود از ایران رخت بر بستند. با وجود این، خسرو نسبت باین حکما کمال علاقه نشان داد و بحمایت آنان برخاست، و در عهد نامه، که با قیصر روم بست، شرط کرد، که این فضلارا از بازگشت باوطن خویش منع نکنند<sup>۴</sup>.

اگر در زمان انوشروان فرهنگ یونانی در ایران حیاتی جدید یافت، از طرف دیگر فرهنگ هندی نیز در میان ایرانیان رواج گرفت، و در نفوس مؤثر شد. بنا بر روایتی که در کتاب پهلوی ماذیگان<sup>۵</sup>ی چترنگک (رساله شطرنج)، که از عهد ساسانیان مانده، مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول بازی شطرنج از هند بایران رسید. از جمله کتب هندی، که بزبان پهلوی ترجمه شده، داستانی است بودایی، که امروز در دست نیست، ولی مفاد آن از پهلوی عبری نقل شده و فعلا موسوم به بلوهر و بوذاسف است. مانده، مندرج است، در زمان پادشاهی خسرو اول<sup>۶</sup> بازی شطرنج از هند بایران رسید.

از این کتاب نسخه بزبان سریانی در آمد و چون بیونان رسید، قصه از آن اقتباس کردند، که موسوم به «بریام<sup>۷</sup> و یواسف<sup>۸</sup>» است، و چند قصه از قصص قرون وسطی نیز مأخوذ از این کتاب است<sup>۹</sup>. از آن مشهورتر کتاب کلیلیک و دمنگک

۱- Simplicios      ۲- Eulamios      ۳- Periscianos

۴- ایضا. کتاب ۲. بند ۳۱-۳۵.

۵- بالاتر. ص ۷۷، هرتسفلد (گزارش باستان. ج ۳. ص ۲۸) بر این عقیده است، که این بازی قبل از خسرو اول هم در ایران معمول بوده است.

۶- Bariam      ۷- Yoasaph

۸- نلدکه، مقدمه بر زویف. ص ۵: رذنیرگت، پادداشتهای ادبیات پارسی (زردشتی)



است، که مأخوذ از اصل سانسکریت بنام پنکاتنتر<sup>۱</sup> است. برزویه سابق‌الذکر اصل این نسخه را از سفر هند با خود آورده، به پهلوی ترجمه نمود<sup>۲</sup>. قصه‌ها و افسانه‌هایی، که در میان ایرانیان راجع بطریق کشف این نسخه راجع شد<sup>۳</sup>، گزراهی میدهد، که چقدر مردم اینکشور کتاب مزبور را اهمیت میداده‌اند. تقریباً در همان ایام بزبان سریانی نیز نقل شد و چندی بعد ابن المقفع آنرا بزبان عربی آورد (و ترجمه حال برزویه را بقلم خود او بصورت دیباچه بر آن افزود)، سپس رودکی آنرا بفارسی نظم کرد و سایر شعرای ایران نیز آنرا با مختصر تحریفات بشعر در آوردند یا مأخذ حکایات خود قرار دادند.

حال که مختصری از جریان امور دینی و فلسفی عهد خسرو اول را بنگارش آوردیم، لازم است بتحقیق بشرح حال برزویه طیب باز گردیم. در این شرح مطالبی راجع به حیات بشری و امور اجتماعی و اخلاق حمیده مندرج است، که حکایت از تشویق و اشتیاق یک روح حقیقت‌جویی میکند، که هر سو در پی مقصود خویش میرود و نمیایند.

در این مشروحه عباراتی است راجع به اختلاف مذاهب و نلد که بر آن که این عبارت را ابن المقفع افزوده است، زیرا که تناسب آن با احوال عهد ابن المقفع بیش از زمان برزویه است. ولی اگر توجهی بآراء گوناگون عهد انوشیروان بکنیم، و توجه این شهریار را بعقاید فلسفی زمان در نظر آوریم، و مخصوصاً عباراتی را، که از پولوس پرسا<sup>۴</sup> ذکر نمودیم، بخاطر داشته باشیم، بهیچوجه بعید نمی‌بینیم، که مطالب مذکور از قلم برزویه جاری شده باشد<sup>۵</sup>.

۱- Pancatantra

۲- اواخر مقدمه برزویه.

۳- فردوسی، چاپ مهل ج ۶. ص ۴۴۴ و مابعد؛ ثعالبی. ص ۶۲۹ و بعد.

۴- Paulus Persa

۱- در باب صحت انتساب این قسمت از مقدمه به برزویه من عقاید خود را در خطابه، که در پاریس در سال ۱۹۳۲ ایراد نمودم. اظهار داشته‌ام پول کروس (مجله

«خلاف میان اصحاب ملتها هرچه ظاهرتر بعضی بطریق ارث دست‌درشاخی ضعیف زده طائفة از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بررکنی لرزان نهاده و جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت منزلت میان مردمان دل در پشتوان پوسیده بسته و تکیه بر استخوان توده کرده و اختلاف میان ایشان در معرفت خالق و ابتداء خلق و انتهای کار بینهایت هر چه ظاهرتر بود و رأی هر يك بر این مقرر، که من محکم و خصم من مبطل و مخطی با این فکرت در بیابان تردد و حیرت يك چندی بگشتم و در فراز و نشیب آن لختی پویدم البته نه راه سوی مقصد بیرون توانستم بردونه بر سمت راه حق دلیلی نشان یافتم. بضرورت عزیمت مصمم گشتم، بر آنکه علماء هر صنف رابه بینم و از اصول و فروع معتقد ایشان استشفافی کنم و بکوشم تا به یقینی صادق دلپذیر بدست آید. این اجتهاد بجای آوردم و شرایط بحث اندر آن بر عایت رسانیدم و هر طایفه که دیدم در ترجیح دین و تفصیل مذهب خویش سخنی میگفتند و گرد تقبیح ملت و نفی حجت مخالفان میگشتند. بهیچ تأویل برپی ایشان نتوانستم رفتن و درد خویش را درمان نیافتم و روشن شد که بنای سخن ایشان بر هوی بود و هیچ چیز نگشاد که ضمیر اهل خرد آن را قبول کردی.» برزویه پس از اینگونه تفکرات گوید رأی من بر عبادت قرار گرفت، لکن «با خود گفتم اگر بردین اسلاف بی‌ایقان و تیقن ثبات کنم، همچون آن جادو باشم، که بر آن نابکاری مواظبت مینماید و بتبع سلف دستگیری طمع میدارد و اگر دیگر بسارد طلب ایستم عمر وفا نمیکند، که اجل نزدیک است و اگر در حیرت روزگار گزارم فرصت فائت گردد و ناساخته رحلت باید کرد، صواب آنست، که بر مواظبت و ملازمت

→  
ایتالیایی مطالعات شرقی، ۱۴، ۱۹۳۳، ص ۱۴ و بعد) همین ملاحظات را نموده است و مانند من شباهتهاییکه بین تفکرات برزویه و پولوس‌پرسا موجود بوده ذکر کرده است. مقایسه شود با کئینگه G. Kinge در «جشن نامه فریدریش گیزه Festschrift Friedrich Giese جهان اسلام Die Welt des Islams، مجلد مخصوص ۱۹۴۱، ص ۵۱-۱۴۰»

اعمال خیر، که زبده همه ادیان است اقتصار نه‌ایم<sup>۱</sup>. این نتیجه که برزویه از بحث خود حاصل کرده، بسیار پرمعنی است، زیرا از این جهان مخالف اصول اساسی دیانت زردشتی است، لکن عیسویان و گنوستیکها و مانویان و مزدکیان بقدری در باب زهد و ترك دنیا بحث کرده بودند، که رفته رفته اذهان زردشتیان هم انس گرفته بود<sup>۲</sup>. نفوذ فکر هندی، که بزرگترین و عالیترین نماینده آن برزویه است، نیز بر آن عوامل افزوده شد.

استقبال پرشوری، که از نتیجه ممتاز فکر هندی، یعنی کتاب کلیلگ به عمل آمد، بآن سبب بود، که در عرضه کردن مطالب اخلاقی شبیه آن نوع از ادبیات بود، که ایرانیان عهد خسرو بسیار دوست داشتند، یعنی اندرزها یا کتب پند و نصیحت<sup>۳</sup>. این کتب عامیانه اهمیت مخصوصی دارد از این لحاظ که بوسیله آن میتوانیم سیر تکامل حکمت زردشتیان را در «آخر قرن» تمدن ساسانی دریابیم. برای تکمیل آنها میتوان از رساله دادستان مینوگگ ذی خرد، و اردای ویراز نامه و کتب مذهبی دیگر، که اصل آنها مربوط بزمان خسروان است، مطالبی اخذ کرد.

اینک ذیلا عبارتی چند از کتب مذکور نقل میکنیم<sup>۵</sup>. فضیلت در معرفت

۱- نلدکه؛ مقدمه برزویه، ص ۱۵. مقایسه شود با ص ۳.

۲- مقایسه شود با بالاتر. ص ۱۷۴.

۳- بالاتر ص ۷۶.

۴- بالاتر ص ۷۴.

۵- در موقع استناد به پندنامهها و اندرزها اختصارات ذیل را بکار خواهیم برد: آذربد اندرزی آذربد (چاپ پشوتن سنجانا، گنج شایگان و غیره)، خسرو = اندرزی خسرو (ایضا)، اوشر اندرزی اوشری داناگگ (چاپ دهبهر Dhabhar)، بزرگمهر = پندنامک و زرگمهر (پشوتن چاپ پشوتن سنجانا، گنج شایگان؛ جاماسپ = متون پهلوی چاپ جاماسپ اسانا، ص ۷۵ و بعد)؛ زردشت پندنامک زردشت (چاپ فریمان)، مینو خرد = مینوگگی خرد، اردای ویراز = اردای ویراز نامگگ.

است زیرا که: خرد و دانش منشاء صفات حسنه بشرند<sup>۱</sup> در میان فضایل احسان حائز نخستین مرتبه است<sup>۲</sup>. محسن عادل است و میداند که اجرای تنبیه و سیاست جایز نیست مگر آنگاه که حقیقتاً جرم ثابت شده باشد<sup>۳</sup>، و میداند که حتی با دشمنانی، که با ما در حال مبارزه هستند، باید بعدالت رفتار کرد<sup>۴</sup>. باید مالی را که از راه نیکو و کار شریف بچنگ آمده است، بمستحقان انفاق کرد. حیاتی، که با این اعمال نیکو زینت یافته باشد، بسا بهجت و آسایش بفرجام خواهد رسید<sup>۵</sup>. نیکی بحیوانات سودمند یکی از اصول باستانی مزدیسنان است<sup>۶</sup>. اردای ویراز در سفری که بجهنم کرد، مردی دید، که همه تن دچار شکنجه است مگر پای راست. پرسید، گفتند این مرد در مدت عمر هیچ کار نیکی نکرد، مگر روزی، که بسا این پای راست، دسته گیاه بنزد گاو و زرا افکند<sup>۷</sup>.

فعالیت و مراقبت و فضیلت است، که مخصوصاً مورد سفارش قرار میداده اند. مردی، که در کارها کوشا و دقیق است، غریق افتخارات میشود<sup>۸</sup>. هر روز باه داد بسیار زود باید برخاست و بکار روزانه پرداخت<sup>۹</sup>. چابکی و هوشیاری وسیله توانگری است و باید مالی را که از این طریق بدست میآید، برای سود آبنای نوع بکار برد،

۱- بزرگمهر، پشوتن، ۲۲ جاماسب، ۵۷-۶۸.

۲- مینو خرد، ۴۳۷، بزرگمهر، پشوتن ۱۱۵، جاماسب ۲۲۳-۲۴.

۳- آذربند، ۶۹.

۴- مینو خرد، ۵۲۲.

۵- بزرگمهر، پشوتن، ۲۹ و ۱۰۰، جاماسب ۷۱-۷۲ و ۱۴-۲۱۳.

۶- زردشت، ۹.

۷- اردای ویراز، ۳۲، نگارش دیگر در سپندنسک بوده است. رک وست، متون

پهلوی، ج ۱، ص ۳۵۰.

۸- بزرگمهر، پشوتن، ۳۳، جاماسب، ۸۵-۷۹.

۹- آذربند، ۹۸.

خانه‌ها، و تنورها، و کاروانسراها، ساخت<sup>۱</sup>. اما هر چند توانگری مطلوب است، فقر شرافتمندانه بر ثروتمندی غیر عادلانه ترجیح دارد<sup>۲</sup>. آنکس، که بدبختی‌ها ورنجهایی که از جانب اهریمن و سایر موجودات شریر بر او وارد می‌شود، بسا شکیبایی و بردباری تحمل می‌کند، شایسته ثنا و ستایش است<sup>۳</sup>، مخصوصاً کسی که آرزوهای نفس را بقوه عزت نفس می‌کشد، و خشم را با صبر و حسد را با بیم، وزشت‌نامی و شهوت را با خرسندی و خوی ستیزه جویی را با انصاف و عدالت فرومینشانند، سزاوار تمجید است<sup>۴</sup>.

کف نفس تنها وسیله است، که شخص را بکسب فضایی می‌رساند، که زیور حیات بشری محسوب می‌شود. باید پیوسته بمهربانی سخن گفت و در برابر مخاطب چهره را دژم نکرد<sup>۵</sup>، زیرا که ادب و ملایمت عنوان خلق نیکو است<sup>۶</sup>. تهمت بدتر از جادوگری است<sup>۷</sup>. هرگز نباید بفکر انتقام بود و بکسی بدی روا داشت<sup>۸</sup>. هر که دامی می‌نهد، نخست خود در آن افتد<sup>۹</sup>.

باید در غذا حد اعتدال را نگاهداشت، تا تن سلامت ماند<sup>۱۰</sup>، و از گفتار در حین

۱- مفایسه شود با ارادای ویراز ۵۹۳.

۲- مینو خرد ۴۱۵.

۳- مینو خرد ۳۱۳۹.

۴- بزرگمهر، پشوتن ۷۲. جاماسپ ۴۵-۱۳۹.

۵- آذر بند. ۸۵.

۶- بزرگمهر، پشوتن، ۲۵. جاماسپ. ۶۲-۶۳.

۷- مینو خرد ۱۱۲۲.

۸- آذر بند ۴۵.

۹- آذر بند. ۱۵۸.

۱۰- مینو خرد. ۸۲۲.

خوردن و آشامیدن خودداری کرد<sup>۱</sup>. شرابا گرباندازه خورند، تن را بسی سود دهد زیرا که حرارت تن را بیفزاید و گسوارش را آسان کند، فکر و حافظه را تیز و حواس و زبان را روان، و زندگانی را مطبوع نماید<sup>۲</sup>. آنکس، که بدخصلت است، چون شراب نوشد، تند خو و شریر و ستیزه کار شود، و بسآزار زن و فرزندان و غلامان و ملازمان برخیزد<sup>۳</sup>. افراط در شراب موجب سستی تن و جان است<sup>۴</sup>.

اندرز آذربند حاوی نصایح عملی است مثل: هرگز نباید راز خود را بزبان گفت و با احمقان بحث کرد، و نباید چیزهای شنیده را چنان بازگویم، که پنداری دیده‌ایم. و در موقع نامناسب نباید خندید. خواسته خویش را در برابر مردمان حسود نباید عرض کرد پیش از گفتار باید اندیشید زیرا که سخن نیندیشیده گفتن، چون آتش است، که ویران کند. نباید دشمن را چون دوست جدید پنداشت، زیرا که دشمن مار است، اگر صدسال بگذرد دشمنی از یاد نبرد، ولی باید دوست قدیم را دوست جدید نمود چه دوست کهن چون شراب است، هر قدر سال بر او بگذرد، لطیف‌تر و گوارا تر گردد.

غم و شادی جهان شایسته اعتنا نیست. جهان را چون کاروانسرای بیاید دانست، که مردمان را بدان راه گذر افتد<sup>۵</sup>. اینها عباراتی است، که رباعیات عمر خیام

- ۱- دینکرد، کتاب هشتم، فصل ۴۳، فقره ۳۷ (سکاذم نسک)، و کتاب ۹، فصل ۹، فقره ۲ (سوزگرنسک). مقایسه شود با بالاتر ص ۴۳۵.
- ۲- مینو خرد، ۳۸۱۶-۳۶.
- ۳- مینو خرد، ۳۵۱۶-۳۵.
- ۴- مینو خرد، ۶۳۱۶-۴۹. مقایسه شود با آذربند، ۱۱۱، اوشنر ۳۳، دینکرد، کتاب نهم، فصل هفتم، فقره ۱۱-۷ (سوزگرنسک).
- ۵- بزرگمهر، پشوتن ۱۶۹. فقره ۱۶۹-۱۶۵ چاپ پشوتن سنجانا، متعلق پندنامه بزرگمهر نیست ولی در حقیقت یکی از هفت اندرز است، که وست ذکر کرده است رک وست. فقدا الله؛ همچون رک فریمان، پند نامه زردشت، ص ۶.

را بیاد می‌آورد.

خطابه‌هایی، که پادشاهان ساسانی در روز جمelos ایسراد می‌کردند، از حیث بیان شبیه اندرزه‌های سابق‌الذکر است، و در تواریخ رسمی زمان متن این خطابه‌ها را با مختصر تغییری ثبت مینمودند. همچنین نامه منسوب به تنسر هم، که از آثار عهد انوشیروان است، بسبک اندرزه‌ها شباهت دارد.

فلسفه رایحه اندرزه‌ها مبتنی بر اساس دیانتی است. معذالك شیوع این رسالات بمنزله آغاز آزادی افکار است و چندان برای روحانیان قشری مفید واقع نشده است. روحانیان زردشتی هر روز قدمی واپس می‌رفتند و دیگر قدرت سابق را نداشتند که بتوانند در برابر جریانهای جدید سدی بکشند. تعدیات دیانتی تا حدی تخفیف یافت. در محافل دانشمندان حکمت عملی بر احکام دینی پیش گرفت. با توسعه افق و انبساط افکار جدید، رفته رفته دامنه شك وسعت یافت. سادگی افسانه‌های باستانی، که در اجزاء کیش مزدیسنی وارد بوده، تدریجاً حتی علماء دین را هم ناراحت و مشوش نمود. ناچار تاویلات استدلالی برای حکایات مزبور پیش آوردند و از راههای عقلی در اثبات آنها کوشیدند. در مباحثه، که یکی از مغان با گیورگیس<sup>۱</sup> عیسوی کرده، چنین گفته است: «ما بهیچ وجه آتش را خدا نمی‌دانیم، بلکه بوسیله آن خدا را می‌ستاییم، چنانکه شما بوسیله خاج او را عبادت می‌کنید». گیورگیس، که خود از مرتدان ایرانی بود، در پاسخ چند عبارت از اوستا برخواند، که در آنها آتش را چون خدایی نیایش کرده‌اند. آن مغ پریشان شد و برای اینکه مغلوب بشمار نیاید گفت: «ما آتش را می‌پرستیم از این رو، که با او هر مزد از يك طبیعت است». گیورگیس پرسید: «آیا هر چه در او هر مزد هست در آتش هم موجود است؟» مغ جواب داد: «بلی». گیورگیس گفت: آتش نجاسات و مدفوع اسب و هر چه را بیابد میسوزاند، پس او هر مزد هم، که از همان طبیعت است، این چیزها را

۱- Giwargis

۲- نام ایرانی او مهران گشنسب بود؛ بالاتر ص ۴۳۶ را ببینید.

میسوزاند؟». چون سخن بدینجا رسید، مغ بیچاره از جواب عاجز ماند.<sup>۱</sup> در تحت تأثیر افکار جدید، آن خوش بینی نخستین، که بنیان دین زردشتی و محرك مردمان بکار و کوشش بود، پژمرده و گسیخته شد. میل بزهد و ترك، که در فرقه‌های ایرانی مخالف آیین زردشت رواجی بسزاداشت، رفته رفته وارد آیین زردشتیان نیز شد و بنیان این دیانت را برانداخت. در اندرز اوشنر (اندرز ۴۶) عبارت ذیل، که بکلی منافی با اصول دیانت زردشتی است، دیده میشود و ظاهراً مأخوذ از عقاید مانویه است: «جان موجود است، ولی این تنست که فریب میدهد».

در این وقت عقیده زروانیان، که در عهد ساسانی شیوعی یافته بود، موجب شد، که مردمان اعتقاد بجهر پیدا کردند، و این بمنزله زهری جانگزای بود، که روح مزدیسنی قدیم را از پای در آورد.<sup>۲</sup> زروان خدای قدیم، پدر اوهرمزد و اهریمن بود، و او را نه فقط زمان نامتناهی می‌دانستند، بلکه اسم دیگرش «قضا» بود. در رساله‌ای که مکرر از آن نام برده‌ایم، و لحن زروانی دارد، یعنی داذستان‌ی مینوگشی خرد آمده است، که:<sup>۳</sup> «خرد آسمانی یا روح حکمت چنین فرماید: مرد هر چند صاحب عقلی قوی و دانشی نیرومند باشد با قضا، بر نتواند آمد، زیرا که چون قضای محتوم مردی را سعید یا شقی کرد، دانا از کار فروماند، و نادان بدانندیشه در کار چست و چالاک گردد، کم دلان دلیر، و دلیران کم دل شوند، مردم کوشاکاهلی گیرند و کاهلان بکوشش در آیند.» اما در این رساله بکلی منکر تأثیر کوشش انسان نشده‌اند، زیرا بنا بر فصل ۲۲ این رساله، کوشش و عمل هم در مقابل قضا وزنی دارد، و این وزن در آخرت در کفه میزان نهاده خواهد شد.<sup>۴</sup> باین ترتیب عقیده جبری رواج گرفت

۱- هوفمان، ص ۱۵۹.

۲- عقیده اختیار در دین زردشتی را ویلیمز جکسن در رساله خود موسوم به «تنبعات زردشتی» Zoroastrian Studies (نیویورک ۱۹۲۸. ص ۲۱۹ وما بعد) مورد بحث قرار داده است.

۳- ۷۲۳-۴.

۴- رنک تاوادیبا، مجله هندو ایران، ۱۹۳۱، ص ۱۳۱-۱۳۵.



و جبر موجب سستی اعتقاد شد و این نکته را در رساله موسوم به شکند گمانیک و بزار (توضیحی که شك و گمان را بر اندازد)، که بعد از ساسانیان نوشته شده<sup>۱</sup>، بطریق ذیل بیان کرده‌اند: «طایفه موسوم به دهری<sup>۲</sup> که منکر وجود خدای تعالی هستند، بر آنند، که هیچ تکلیف دینی بر آنان وارد نیست و مکلف بعمل خیر نیستند. اما راجع بسختن بی‌اساسی، که می‌گویند، این یکی را برای نمونه درین جا می‌آوریم. گویند این عالم با حوادث گوناگونی، که در آن رخ می‌دهد، و ترکیب اجسام، و ترتیب اعمال، و تضاد اشیاء، و اختلاط عناصر با یکدیگر، همه ناشی از تحولات زمان نامتناهی است، و مدعی‌اند، که نه برای عمل نیک پاداشی هست، و نه برای گناه کیفری نه بهشتی هست، نه دوزخی، نه چیزی که انسان را بعمل نیک یا کارزشت بکشانند، و نیز گویند، که جز مادیات چیزی در عالم نیست، و روح وجود ندارد»<sup>۳</sup>.

در خاتمه‌گوییم: اسباب پیشرفت اسلام در ایران متعدد است؛ از آن میان سببی نفسانی است، که فی الجمله در کتب اخلاقی عهدانوشروان آثار آن پدیدار، و بهتر از همه از خلال افکار برزویه طبیب آشکار است، و برزویه یکی از فاضلترین

۱- ۸۲۶-۱.

۲- یعنی پیروان عقیده قدم زمان.

۳- در این عبارت کلمه دهری را بر مردمان آزاد فکر اطلاق کرده‌اند و آقای ناوادیا (مجله هند و ایران، ۱۹۳۱، ص ۱۳۲) از روی همین جمله منتقد شده است، که مراد یکی از فرقه‌های عهد ساسانی نیست، زیرا که لفظ دهری مشتق از کلمه دهر دهر عربی است، بمعنی زمان و مال و بخت و مصنفین اسلام هم یکی از فرقه‌ها را بنام دهریه خوانده‌اند. مسلماً نکته، که آقای ناوادیا ذکر کرده، صحیح است، اما باعتقاد من لفظ دهر در عبارت مذکور ترجمه کلمه زروانیک *Zurvanigh* بوده، که در اصل وجود داشته است، و مصنف کتاب مذکور مقصودش رد یکی از فرقه‌های عصر خود بوده، که در جنبه مادی عقاید زروانیه افراط روا میداشته‌اند. اما ما حقیقه نمی‌دانیم آیا زروانیه در عهد ساسانیان نیز افکار مادی را تا باین پایه رسانده بودند یا نه.

مردمان و یکی از بزرگترین متفکران آن قونی است، که پس از آن دولت ساسانی منهدم و منقرض گردید.

ما دین زردشتی را از دو طریق مختلف میشناسیم، یکی از راه اوستای فعلی و کتب دینی پهلوی، که بعد از ساسانیان برشته تحریر آمده است، دیگر از راه کتب اجانب، که راجع باین شریعت در زمان ساسانیان مطالبی نوشته‌اند. این دو طریق با هم تفاوت‌هایی دارند، ولی از مطالب مذکور سبب اختلاف آنان را درمی‌یابیم. شریعت زردشتی، که در زمان ساسانیان دین رسمی کشور محسوب میشد، مبتنی بر اصولی بود، که در پایان این عهد بکلی میان تهی و بی مغز شده بود. انحطاط قطعی و ناگزیر بود. هنگامی که غلبه اسلام دولت ساسانی را، که پشتیبان روحانیان بود، واژگون کرد، روحانیون دریافتند، که باید کوشش فوق‌العاده برای حفظ شریعت خود از انحلال تام بنمایند. این کوشش صورت گرفت. عقیده بزروان و اساطیر کودکانه را، که بآن تعلق داشت، دور انداختند و آیین مزدیسنی را، بدون شایبه زروان پرستی، مجدداً سنت قرار دادند. در نتیجه قصصی که راجع بتکوین جهان در میان بود، تبدیل یافت. پرستش خسروشید را ملغی کردند، تا توحید شریعت اوهرمزدی بهتر نمایان باشد، مقام میثر (مهر) را طوری قراردادند، که موافق با مهریشت عتیق باشد. بسی از روایات دینی را یا بکلی حذف کردند یا تغییر دادند و بخش‌هایی از اوستای ساسانی و تفاسیر آن را، که آورده بافکار زروانیه شده بود، در طاق نیسان نهادند، یا از میان بردند. این نکته قابل توجه است که بشت‌های مربوط بتکوین که خلاصه آن‌ها در دینکرد باقی مانده، بقدری تحلیل رفته است، که چند سطریش بیش نیست، و از آن هم چیزی مفهوم نمیشود. همه این تغییرات در قرون تاریک بعد از انقراض ساسانیان واقع شده است. در هیچیک از کتب پارسی اشاره بدین اصلاحات نرفته است. این شریعت اصلاح شده زردشتی را چنان وانمود کرده‌اند، که همان شریعتی است، که در همه‌ازمنه سابق برقرار بوده است.

باین ترتیب روحانیان زردشتی با اسلحه استدلال توانستند با اهل سایر دینان، حتی با مسلمانان، مجادله کنند. و در آغاز بهیچوجه مغلوب نشوند. این روحانیان در رساله دفاعیه، که نام بردیم، یعنی در کتاب شکند گمانیک و یزار، با کمال مهارت قدم بمیدان مباحثه و مجادله نهادند. از این تاریخ زروانیه یکی از فرق دینی زردشتی محسوب شد و شهرستانی هم، که در قرن دوازدهم میلادی عقاید ملل و نحل عالم را ذکر نموده، آن طایفه را باین عنوان شناخته است.

\* \* \*

سلطنت خسرو اول یکی از درخشانده‌ترین دوره‌های عهد ساسانی، ایران چنان عظمتی یافت، که حتی از عهد شاهپوران بزرگ نیز درگذشت، و توسعه دامنه ادبیات و تربیت معنوی این عهد را کیفیت مخصوص بخشید. اما باید دید اوضاع مادی و احوال اجتماعی و معنوی قوم ایرانی در آن زمان بر چه منوال بوده است. از یک طرف روایاتی در دست است از مورخان بیزانسی آن عصر، که کم و بیش از روی عداوت نوشته‌اند، و از طرف دیگر توصیفات مبالغه آمیز در منابع عرب و ایرانی دیده می‌شود، که خسرو انوشروان را نمونه عدالت جلوه می‌دهند. بامطابقه این منابع، و در نظر گرفتن تمایلات راویان آنها و قصص مختلفه که نقل می‌کنند، و باهمراه کردن جزئیاتی که از طریق غیر مستقیم میتوان بدست آورد، ممکن است صورتی از ایران عهد انوشروان ترتیب دهیم. این صورت اگرچه ضعیف و مشوش است، لکن کشور ایران، که پس از فتنه مزدکیان در حال نقاهت بوده، و در زیر سایه انوشروان بتقویت بنیه خویش می‌پرداخت، تا حدی نشان می‌دهد.

اصلاحات خسرو در امور مالیه بی‌شبهه بیشتر بنفع خزانه دولت بوده تا بنفع رعیت. طبقه عامه مثل قرون گذشته با نادانی و تحمل مصائب میزیست. فیلسوفان رومی، که بایران پناه آوردند، بزودی آزرده شدند. مقام این اشخاص در حکمت به پایه نبود، که بتوانند بیطرفانه بعادات و رسوم یک قوم بیگانه نظر کنند، انتظارساز داشتند، که در کشور پادشاهی فیلسوف چون انوشروان چیزهای دیگر به بینند. مسلماً

چون این اشخاص از حقایق علم نژادشناسی و روان‌شناسی نژادی آگاه نبوده‌اند، طبعاً از بعضی رسوم ایرانیان، مثل قواعد ازدواج و معامله با اموات رنجیده خاطر شده‌اند. اما تنها این علت نبود، که زندگی در ایران را برای آنان ناگوار کرد، بلکه بیشتر از اصول طبقاتی ایران، و فاصله که میان طبقات موجود بود، و تنگدستی عامه منجر شدند. «صاحبان قدرت بزیردستان ستم می‌کردند و اعمال دور از انصاف و انسانیت مرتکب میشدند»<sup>۱</sup>.

نجبا و اشراف، که از بحرانی سخت بیرون آمده، و گروهی از آنان عرضه هلاک شده بودند، در پرتو حمایت شاهنشاه جانی تازه گرفته، مطیع و آرام گشتند، فقط تا حدی از فکر تند و خوی تجدد پرور خسرو نگرانی داشتند. نجبای درجه دوم در املاک خود روزگاری می‌گذرانند و تمشیت امور اداری محلی را بعهده داشتند، و ظاهراً آسوده و متنعم‌تر از دیگران بودند.

می‌توانیم بگوییم، که مصائب عمومی و بدبختی‌های اجتماعی در عهد انوشروان کمتر از ادوار سلف بوده، ولی مردم بیشتر آنرا حس می‌کرده‌اند، زیرا که بیشتر فکر می‌نموده‌اند. اینک قسمتی از شرحی را، که برزویه در مقدمه کلیله و دمنه راجع به ترجمه احوال خود نگاشته، در این جا می‌آوریم. این حکیم در پایان تأمل و تفکر در سرنوشت بشر و تکلیف او در این عالم باین جا رسیده است، که بهترین راه‌ها زهد و ترک دنیا است. گفتار برزویه بهترین آیین افکار زمان او بشمار میرود<sup>۲</sup>.

«... در این روزگار تیره، که خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است و همت مردمان از تقدیم حسنات قاصر گشته، با آنچه ملک عادل انوشیروان کسری بن قباد را ثبات رأی و علوهمت و کمال مقدرت و صدق لهجت و شمول عدل و

۱- آنگا تپاس، ۳۵۲.

۲- نلدکه، برزویه، ص ۲۴ و ما بعد. احتمال قوی می‌رود، که ابن مقفع در نقل شکایتهای برزویه پزشک مخصوص خسرو اول، قدری جنبه بدبینی آنرا مؤکد ساخته باشد و از مصائب زمان خود چیزی بر قول برزویه افزوده باشد، ولی هیچ دلیلی در دست نداریم بر اینکه اساس این شکایات نومیدانه از قلم برزویه تراوش نکرده باشد.

رأفت و افاضت جود و سخاوت و اختیار حکمت و اصطناع حکما و مالیدن جباران و تربیت خدمتکاران و قمع ظالمان و تقویت مظلومان حاصل است، می بینیم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و عدل ناپیدا و جور ظاهر و لوم و دنائت مستولی و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی و نیکمردان رنجور و مستذل و شریبران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و متمر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و بساطل مظفر و مظلوم محقق، ذلیل و ظالم مبطل، عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب و عالم غدار و زاهد مکار، بدین معانی شادمان و بحصول این ابواب، تازه روی و خندان».



مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

## فصل نهم

### آخرین سلطنت بزرگ

هرمزد چهارم - خصال او - ادامه جنگ با روم شرقی - شورش و هرام چوبین - خلع هرمزد و قتل او - برتخت نشستن خسرو دوم - شاهی و هرام چوبین - جنگ داخلی - استمداد خسرو از قیصر - شکست و فرار و قتل و هرام چوبین - شورش و عصبان و ستم - سلطنت خسرو دوم - جنگ دیگنر با روم - اخلاق خسرو دوم - کاخ‌های سلطنتی (دستگرد، «قصر شیرین») - نقوش طاق بستان - عجایب دستگاه خسرو - زنان او - تجملات و ظرایف درباری - عطرها و خوراکیها - جامهای مزین - موسیقی - احوال مسیحیان - خلع و قتل خسرو و جلوس کراذ دوم شیرویه .

هرمزد چهارم، که در سال ۵۷۹ جانشین خسرو اول شد، از بعضی جهات خلف‌الصدق پدر خویش بشمار میرفت. اگر درست ملاحظه شود، او بیش از انوشیروان مستحق لقب «عادل» بود. بلعمی صراحة گوید: «در عدالت از انوشیروان برتر بود». همه تواریخ شرقی آن عهد در این معنی متفقند، که هرمزد نسبت بضعفا و مظلومین خیرخواه و نسبت بزرگان سخت‌گیر بود؛ لکن در همه این منابع، بغض و محبت، دوستی و دشمنی بصورت عجیبی درهم آمیخته است.

از اینجا ثابت میشود، که چون در آغاز دولت عرب خواسته‌اند خودای نامگ را صورت جدیدی بدهند، اخبار را از منابع مختلف گرفته‌اند، که بعضی حاکی از احساسات عامه رعایا و برخی متمایل باشراف و روحانیان بوده‌است. مثلاً طبری<sup>۱</sup> نخست روایت هشام بن محمد را نقل میکند، که گوید<sup>۲</sup>: «هرمز بن کسری هذا کثیر الادب ذانیة الاحسان الى الضعفا والمساکین و الحمل علی الاشراف فعادوه و ابغضوه و کان فسی نفسه علیهم مثل ذلك ... و کان متحسراً بالسیرة فسی رعیتة بالعدل»، یعنی «هرمز پسر خسرو پادشاهی بسا ادب و احسان و دوستدار ضعیفان و فقیران بود و بر اشراف سخت میگرفت، پس در کین او ثابت شدند و او نیز کین آنان در دل گرفت ... حس دادگری او در حق رعیت فوق العاده بود». پس طبری دو حکایت نقل می‌کند راجع به عدالت سخت و تزلزل‌ناپذیر هرمزد، که بیشتر مورخان عرب و ایران آن را در کتب خود آورده‌اند. آنگاه از روی مأخذ دیگری طبری هرمزد را چنین وصف میکند<sup>۳</sup>: «و قبل ان هرمز کان مظفراً منصوراً لایمدیده الاشی الاناله و کان مع ذلك ادباً اریباً و اویار دی النیة قد نزعہ اخواله الاتراک<sup>۴</sup> و کان مقصیاً الاشراف و انه قتل من العلماء و اهل البیوتات و الشرف ثلاثة عشر الف رجل و ستائنه رجل و انه لم یکن له رای الا فسی ذالف السفله و استصلاحهم»\*. بلعمی در ترجمه این عبارت گوید: «اما عیب او آن بود، که مردمان بزرگ را خردداشتی و حق ایشان نشناختی و درویشان و حقیران را بر گزیدی و هر کس که بر ضعیفی ستمی کردی او را بکشتی تا بشمار آمدی سیزده هزار کس از بزرگان و مهتران بدین سبب کشته بود و بدین سبب درویشان او رازشت داشتندی و مهتران او را دشمن.»

۱- ص ۹۸۸، نلدکه، ص ۲۶۴.

۲- ص ۹۹۵، نلدکه، ص ۲۶۷.

۳- مادر هرمزد دختر خاقان ترکان بود، که خسرو بزنی گرفته بود، رلد ص ۴۵۳.

یادداشت ۲.

\* عین عبارات عربی از طبری (چاپ مصر) گرفته شد. مترجم

اصل این دو روایت یکی است، اما بیان آنها متفاوت است، در روایت اخیر  
ذکری از عدالت او نشده است.

نویسندگان رومی<sup>۱</sup>، که جز جنبه خصومت نسبت بقیصر، چیزی در هرمزد  
نمیدیده‌اند، او را بچشم بدبینی نگریسته و پادشاهی ظالم و خودخواه و بدسگال  
و بیرحم نسبت به رعایا قلمداد کرده‌اند. بالعکس، عیسویان ایران نام این پادشاه  
را بنیکی یاد نموده‌اند، زیرا که در قبال سختگیری هیربدان نسبت بنصاری، هرمزد  
چنین فرموده است: «همچنانکه تخت مانمیتواند فقط بر دو پایه پیشین بایستد و از  
دو پایه پسین بی‌نیاز باشد، دولت ما نیز بارنجش و انزجار رعایای عیسوی و سایر  
ملل متنوعه کشور برپای نتواند ماند. پس باید که از آزار عیسویان دست بردارید،  
و در کارهای نیکو کوشا باشید، تا نصاری و پیروان سایر ادیان اعمال نیک شما را  
بینند، و بستایش شما همزبان شوند، و بدین شما روی آورند»<sup>۲</sup>. یسوع یه<sup>۳</sup>، که  
باجازه پادشاه حائز مقام جاثلیقی شد، بسیار مورد توجه شاهانه بود بوسیله دادن  
اخبار راجع بحرکات لشکر روم خدمات شایان بدولت ایران مینمود<sup>۴</sup>.

هرمزد در سیاست تاسی پدیر میکرد، ولی اعتدال و احتیاط پدیر رانداشت.  
وسعت مشربی، که در امر دین اظهار میکرد، کینه و عداوت روحانیان زردشتی را  
باو متوجه میساخت؛ باوجود این معلوم نیست، که طبقه روحانی در انقلابی، که  
هرمزد را از تخت وزندگی محروم کرد، بطور مؤثری شرکت جسته باشند. موبدان  
نتوانستند در این انقلاب بقدرت سابق خود نائل آیند. اما طبقه نجبا را باید محرك  
اصلی این شورش دانست. انوشروان این طبقه را در قید اطاعت بسته بود و تاحدی  
هم حس غرور و کبر اشراف را راضی نگاه میداشت، ولی هرمزد از این تدبیر

۱- متاندرس و توفیلاکتوس.

۲- طبری، ص ۹۹۱، نلدکه، ص ۲۶۸.

۳- Isho'yabh

۴- لاهور، ص ۲۵۱.



غفلت کرد و عداوت آن طایفه موجب بدبختی او شد. در منابع شرقی نام چندتن از وزراء و اعیان مذکور است، که بفرمان هرمزد شربت هلاک نوشیده‌اند؛ از جمله موبدان موبد زردشت بود. مردمان چنین پنداشته‌اند، و تئوفیلاکتوس نیز شنیده است، که علت عداوت هرمزد نسبت باشراف این بود، که پیشگویان او را از وقوع شورشی خبر داده بودند، که او را از تاج واز زندگی بی‌بهره خواهد ساخت؛ این حکایت را مورخان شرق با آب و تاب بسیار روایت نموده‌اند. هرمزد فاقد عظمت و تسلط انوشروانی بود، و آن شخصیت فائق، که در هر موقع احترام و اطاعت پادشاه را در دلها جای میدهد، نداشت. باری شورشهایی، که موجب برباد رفتن تاج و تخت هرمزد شد، نتیجه تأسیسات نظامی انوشروان بود. این تأسیسات تأثیری وخیم کرد و فتنه‌هایی چند برانگیخت، که شورش عهد هرمزد مقدمه آنها محسوب است.

هنگام جلوس هرمزد گفتگوی مصالحه بین ایران و روم جریان داشت. هرمزد آن را برهم زد. دیگر بار در ۵۸۱ مذاکرات شروع شد، لکن نتیجه حاصل نگردید. پس جنگ دوام یافت، اما سرداران ایران بفتحی شایان نایل نیامدند، کار آمدترین سرداران ایران و هرام، که ملقب به چوبین<sup>۱</sup>، از مردم ری. پسر و هرام گشنسب، از دودمان بزرگ مهران بود، فرماندهی قادر، و محبوب سربازان خویش، و پسر از کبر و ادعا بسود، و از این حیث شبیه بزرگان عهد ملوک الطوائفی قدیم محسوب می‌شد، پس از آنکه بر طوائف مهاجم سرحدات شمال و مشرق<sup>۲</sup> فایق آمد و ترکان را منهزم کرد، فرماندهی کل نیروی ایران در برابر رومیان نصب شد، لکن مغلوب گردید. هرمزد با طرزی موهن او را از فرماندهی خلع کرد. چون و هرام از لشکریان خود اطمینان داشت، رایت خلاف

۱- مینورسکی (مجله پادشاهی، ۱۹۳۹، ص ۱۵۸) آنرا با تلفظ دیامی ژوپین

zopin - ژوپین 'zopen بمعنای ژوپین مقایسه میکند.

۲- رک مارکوارت، ایرانشهر، ص ۶۵ و ۸۳.

برافراشت. این واقعه آتش فتنه را از هر سوی کشور مشتعل کرد. وستهم<sup>۱</sup> که از دودمان بزرگ اسپاهبذان بود و خویشاوند خانواده سلطنتی بشمار میرفت (زیرا که خال خسرو دوم بود)، موفق شد، که برادر خود وندوی<sup>۲</sup> (بندوی) را از زندان پادشاه بیرون کشد. دو برادر بکاخ سلطنتی درآمدند و هر مزد را خلع کرده بزندان افکندند، و کور کردند، و پسرش خسرو دوم را، که بعد ملقب به ابرویز<sup>۳</sup> (یعنی مظفر) شد<sup>۴</sup>، به سلطنت برداشتند، خسرو در این وقت در آذربایجان بود، شتابان به تیسفون رفت و در سال ۵۹۰ تاج بر سر نهاد. چندی بعد هر مزد را هلاک کردند، بنابراین رأی تئوفیلاکتوس این کار بامر خسرو واقع شد، و بعضی گویند خسرو رضایت ضمنی در قتل او داده بود<sup>۵</sup>.

اما وهرام چوبین حاضر نبود، که بفرمان پادشاه جدید در آید؛ زیرا که خود سودای پادشاهی داشت. دودمان مهران مدعی بودند. که از نسل ملوک اشکانینند، و وهرام تکیه باین ادعا کرده، در دعوی خود ابرام نمود. در تاریخ ساسانیان چنین ادعایی تازگی داشت. از آنجا که سپاه وهرام نیرومند بود، خسرو رو بهزیمت نهاد. وهرام فاتحانه بهایتخت درآمد، و عالی رتبه جماعتی از بزرگان، بدست خود تاج بر سر گذاشت، و بنام خود سکه زد. در این اثنا خسرو از سرحد روم گذشته، به پناه امپراتور موریکیوس<sup>۶</sup> درآمد.

دولت مستعجل بهرام چوبین (وهرام ششم) عبارت از يك سلسله شورش و فتنه بود. طبقه روحانی و قسمتی از اشراف بسا او مخالفت داشتند، و تحمل

۱- Visthm

۲- Vindoo

۳- Abharyez

۴- بفارسی پرویز گویند.

۵- راجع بوقایع سالهای ۵۹۰ - ۵۸۸، رک میگنیس Higgins، جنگهای قیصر

موریکیوس با ایرانیان The persian War the Empernor Maurice. فصل ۲.

۶- Maurikios

پادشاهی اورا، که از میان خودشان برخاسته بود، نمی کردند. ولی از عقیده توده ایرانیان، یعنی طبقات عامه، اطلاعی نداریم. یهود و هرام را حامی و نگاهبان خود شمرده، اورا بمال مدد میدادند. و ندوی، که دستگیر و زندانی شده بود، بیاری چندتن از بزرگان رهایی یافت، و پیشرو مخالفان و هرام شد. این توطئه بجایی نرسید، رؤسای شورشیان را هلاک کردند. و ندوی باذربایجان گریخت، و نزد برادر خود و ستهم شد، که بیاری خسرو پرویز علم برداشته بود.

قیصر موریکیوس خسرو را با سپاهی مدد کرد، بشرط آنکه شهرهای دارا و مایفرقط (میافارقین)<sup>۱</sup> را، که از رومیان در جنگ گرفته بودند، بروم واگذارد. این پیش آمد به نتیجه مطلوب منتهی شد. بسی از بزرگان، که هواخواه و هرام محسوب می شدند، اورا ترک کردند. پس از جنگهای خونین، سپاه روم، و آرامنه اتباع موشل، و ایرانیانی، که بخسرو پیوسته بودند، و هرام را در حوالی گنزک آذربایجان منوزم کردند. و هرام بترکان پناه برد، و در بلخ بیاسود، و در آن شهر چندی بعد ظاهراً بتحریرک خسرو بقتل رسید.<sup>۲</sup> سرگذشت پرحادثه و هرام چوبین در اذهان ایرانیان تأثیری قوی کرده است، و موجد افسانه شیرینی بزبان پهلوی شده است، که مطالب آن را مورخان عرب و ایران، خاصه فردوسی<sup>۳</sup>، در کتب خویش آورده اند. مؤلف گمنام این روایت توانسته است، که سرگذشت آن سردار بزرگ ناکام را با بیانی کافی مجسم و محسوس کند. بنا بر قول او و هرام نه تنها در لشکرستانی از قهرمانان

### ۱- Martyropolis

۲- منبع عمده راجع باین حوادث تاریخی است، که نئوفیلاکتوس نوشته است.

روایت تاریخ سریانی موسوم به گمنام گویدی (دک بالاتر ص ۹۵ و ۱۰۰) بسیار مختصر است.

۳- نلدکه اول کسی است، که توجه رانست باین افسانه جلب کرده است. (نلدکه،

طبری ص ۴۷۴ و مابعد در رساله که بدانمارکی نوشته ام Studier fra Sprog-og

Oldtidsforskning) (مطالعات در زبان و تاریخ قدیم، شماره ۷۵) نکات عمده این

افسانه را مجدداً تنظیم کرده ام.

مشهور بشمار میآمده، بلکه در خصال مردانه و اطوار شایسته دارای مقامی عالی بوده است.<sup>۱</sup>

موبدان چندان از بازگشت خسرو، کسه در سال ۵۸۱ اتفاق افتاد، شادمان نشدند، زیرا که این پادشاه از روم این ارمغان را همراه داشت، کسه نسبت باو هام و خرافات نصاری میلی حاصل کرده بود، و موبد او در این عقاید زنی عیسوی شیرین نام بود، که سوگلی حرم او گردید. باوجود این کامیابی، خطری، که از جانب بزرگان خسرو را تهدید میکرد، هنوز مرتفع نشده بود. شاه آن دوشخص را، که در استرداد تاج و تخت بیش از همه باو یاری کرده بودند، یعنی وندوی و وستهم را، مورد خشم خویش قرار داد. در آغاز پیدایش این یآوری درجات عالیه بآنان وعده داده بود. بنا بر قول مورخان شرق خسرو وستهم را بفرمانفرمایی



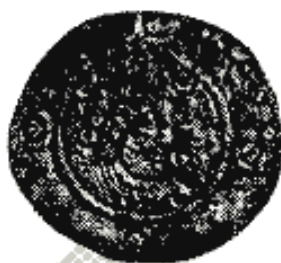
شکل ۴۲ - سکه خسرو دوم  
(مجموعه مؤلف)

خراسان و بلاد مجاور آن نصب کرد، ولی از خاطر نمیدرد، که وستهم و برادرش برپدرش هر مزد شوریده اند، و بیم داشت که عمل آنان در آتیه سرمشق دیگران شود. پس بهانه وندوی را هلاک کرد، لکن وستهم، که از سرنوشت برادر عبرت گرفته بود، سربطغیان برافراشت، و به وهرام چوبین تاسی کرده، تاج بر سر نهاد، و بیاری افواج دیلمی و جنگجویانی، که در سپاه وهرام چوبین خدمت کرده بودند، مدت ده سال پایداری کرد، و در سلطنت خراسان باقی ماند. چنانکه از سکه های

۱- مقایسه شود با خاتمه این کتاب.

۲- هینگینس، جنگ قیصر موریکیوس با ایرانیان، فصل ۳.

او آشکار است، وی دو تن از پادشاهان کوشانی را، که شاوگک<sup>۱</sup> و پریوگک<sup>۲</sup> نام داشتند، بفرمان خویش آورد. خسرو چون خبر طغیان و ستم را شنید، هراسان و بیمناک شد، ولی یکی از اسقفهای عیسوی سبهریشوع<sup>۳</sup> نام او را تسلی داد و تشجیع کرد. عاقبت و ستم پس از جنگها و دسیسه‌هایی، که ما از جزئیات آن اطلاعی نداریم<sup>۴</sup>، مغلوب شد. خسرو این سبهریشوع را بجای یشوع یبه، که بدرود جهان گفته بود، بمقام جانشینی نصب کرد<sup>۵</sup>.



شکل ۴۳ - سکه و ستم  
(مجموعه مؤلف)

چند سال پس از این واقعه قتل موریکیوس امپراطور روم، که بدست فوکاس<sup>۶</sup> اتفاق افتاد، بهانه بدست خسرو داد، تا جنگی جدید با روم شروع کند. فوکاس بدست هرقل (هراکلیوس)<sup>۷</sup> خلع شد، ولی جنگ پایان نرسید. سرداران ایران در آسیای صغیر فتوحاتی کرده، الرها، و انطاکیه، و دمشق را تسخیر نمودند.

۱- Shavagh

۲- paryogh مارکوارت، ایران شهر، ص ۶۵ و ۸۴ - ۸۳.

۳- Sabhrisho

۴- طبق افسانه بهرام چوبین، و ستم بدست زانش گوردیگ Gurdiyagh خواهر بهرام چوبین کشته شد. این زن بعدها زن خسرو دوم شد. راجع بناریس عریان و ستم رک نلدکه، طبری، ص ۴۷۸ و بعد.

۵- نلدکه، طبری، ص ۴۷۸ و ما بعد؛ لایور، ص ۲۵۹ و بعد.

۶- phocas

۷- Heraclius

سپس اورشلیم را گرفته، دار مقدس را از آنجا به تیسفون فرستادند.<sup>۱</sup> عاقبت اسکندریه و بعضی نواحی مصر را فرو گرفتند. این قسمتها از عهد هخامنشیان بعد از تصرف ایران خارج شده بود.<sup>۲</sup> در این تاریخ، یعنی ۶۱۵ میلادی، قدرت و شوکت خسرو باوج تعالی رسید. در سرحدات شرقی مهاجمات پادشاهی، که نسبت بهفتالیان می پیوست، و تابع خاقان ترك بود، پایمردی یکی از سرداران خسرو موسوم به سمبات باگراتونی<sup>۳</sup> ارمنی دفع شد و این پادشاه بخاک هلاک افتاد.<sup>۴</sup> قسمتی از شمال غربی هندوستان طوق اطاعت شاهنشاه ایران را بگسردن نهاد، و وجود سکه های خسرو در این نواحی شاهد این مدعاست.<sup>۵</sup>

بزرگترین سرداران لشکر ایران دو تن بودند، یکی شاهین و همی زاذگان، که سمت پادگوسپانی غرب داشت، دیگر فرخان، که اورارومیزان<sup>۶</sup> هم میگفتند<sup>۷</sup>،

۱- پل پیترس در انتشارات دانشگاه سن ژوزف بیروت، ج ۹، جزوه ۱ (بیروت ۱۹۲۳) متن عربی روایت عیسوی را راجع بتسخیر بیت المقدس بدست ایرانیان در سال ۶۱۴ منتشر کرده است.

۲- پاپیروسهای پهلوی، که در مصر یافته اند و اکنون در کتابخانه برلن، وین، و مسکو، و اشتراسبورک گرتینگن، و اکسفورد از آنها نگاهداری میشود، مربوط بهمین زمان تسلط ایرانیان بر مصر است، که از ۶۱۹ تا ۶۲۹ طول کشید. رک هانسن، پاپیروسهای پارسی میانه موزه های برلن، رساله آکادمی پروس ۱۹۳۷ (برلن ۱۹۳۸).

### ۳- Somdat Bagratuni

۴- مارکوارت، ایران شهر، ص ۶۶ و بعد.

۵- مارکوارت، ایران شهر، ص ۳۳.

### ۶- Romezan

۷- گمنام گویدی، ترجمه نلدکه، ص ۲۴، یادداشت ۴.

و او دارای لقب شهروراز (گسراز کشور) بود.<sup>۱</sup> شاهین در آسیای صغیر فتوحات بسیار کرد، و شهر کالسدون را در برابر قسطنطنیه بتصرف آورد؛ و پس از آن در گذشت؛ شاید هم بفرمان خسرو او را بهلاکت رسانده‌اند.<sup>۲</sup> اما شهروراز: که بلاد عظیمه شامات و بیت المقدس را گرفته بود، بمحاصره قسطنطنیه همت گماشت، ولی وسیله عبور از بسفور ورود بساحل اروپایی را نداشت.

عاقبت، هراکلیوس موفق شد، که از پیشرفت سپاه فاتح ایران جلو گیری کند. افواج شاهنشاه را باز پس رانند. آسیای صغیر و ارمنستان را فتح کرد و بآذربایجان درآمد، و در ۶۲۳ شهر کنزک را تسخیر، و آتشکده بزرگ آذرگشنسپ را ویران کرد. خسرو در موقع فرار از این شهر آتش مقدس را به همراه برده بود. در سالهای بعد قوم خسزر از نژاد ترك، که در ظرف نیمه اخیر قرن ششم در قفقاز مسکن گزیده بودند، در بند را بچنگ آورده. با قیصر روم عقد مودت بستند<sup>۳</sup> قیصر در این وقت لشکر بین النهرین (ناحیه دجله) کشید، و در ۶۲۸ کاخ سلطنتی را در دستگرد بتصرف آورد، و مهابت محاصره تسفون شد. خسرو پایتخت را ترك کرده، خود را بمأمنی کشید، و چیزی نگذشت، که در اثنای شورش، بدرود حیات گفت. تفصیل این واقعه را بعد ذکر خواهیم کرد.

این است بطور خلاصه کیفیت حوادثی، که در عهد خسرو دوم اتفاق افتاد، یعنی شهر یاری، که خود را چنین میخواند: «انسانی جاویدان در میان خدایان و خدایی بسیار توانا در میان آدمیان، صاحب شهرت، شهر یاری که با خورشید طالع میشود، و دیدگان شب عطا

۱- ظاهراً افسانه عربی عمران نعمان و پسرانش، که در الف لیله مندرج است، مبتنی بر قصصی است، که در باب فتوحات این سرداران در افواه متداول بوده است، رك گر گوار، پهلوانان گمنام Heros epiques meonnus، سالنامه انستیتوی لغت و تاریخ شرق et d' Histoire Orientales Annuaire de l'Institut de philologie

ج ۲ ( ۳۴ - ۱۹۳۳ )، بروکسل ۱۹۳۴.

۲- یوستی، فقه اللغه، [۱]، ص ۵۴۳.

۳- مارکوارت، ایران شهر، ص ۱۰۷.

کرده اوست»<sup>۱</sup>. این شاهنشاه دولت ایران را چند سالی بشوکت و جلالی رسانید، که تا آن وقت در دوره ساسانی بخود ندیده بود. عبارتی که طبری در ستایش خسرو آورده، ناظر بهمین مطلب است<sup>۲</sup>: «از همه پادشاهان در دلیری، و نفاذرای و فرط احتیاط بیش بود. بنا بر آنچه از وی روایت کرده‌اند، در نیرو، وشهامت، و کامیابی، و جهانگشایی، و گرد آوردن خواسته و گنج و یاری بخت، و مساعدت روزگار او بجایی رسید، که هیچ پادشاهی نرسیده بود، از این رو او را پرویز خوانند، که در عربی بمعنی «مظفر» است.

با وجود این، جای تردید است، که آیا خسرو دوم از حیث شجاعت شایسته چنین ستایشی بوده است یا نه. خسرو در مصافحایی، که با وهرام چوبین داد، این هنر خود را نتوانست با ثبات برساند، و چون بر سر کب سلطنت سوار شد، در جنگهای گوناگون کشور وجود خود را هیچگاه بخطر نیفکند، و قدم در میدان نهاد. اما در باب احتیاط او هم باید گفت، که بیشتر بصورت تدابیر مزورانه بروز کرده است، که منجر بقتل بزرگانی میشد، که وجودشان را مظنه خطری می‌شمرد. چه بخوبی میدانست، که هر چند وسعت قدرت او وابسته بتأسیسات لشکری است، که انوشروان دایر نموده، ولی در همین تأسیسات خطرانی نهفته است، که شاهنشاهی را تهدید میکند. در سالف زمان امراء ملوک الطوائفی بعضی از سلاطین ساسانی را عزل کرده، بجای آنان شاهزادگان ساسانی مساعد با خود را بر سر سلطنت نشانده بودند؛ اما از عهد هرمزد بعد سردارانی، که افواج دائمی و قابل اعتماد در اختیار خود داشتند، دم از پادشاهی زدند، نخست وهرام چوبین در این میدان پای نهاد، پس آنگاه نوبت بوستهم رسید.

باری در تاریخ طبری چند روایت مختلف ایرانی می‌بینیم، که از روی کمال دقت ضبط شده، و بعضی از صفات خسرو پرویز را ذکر میکند، که برای تکمیل

۱- توفیلاکتوس، کتاب ۴، بند ۸.

۲- طبری، ص ۹۹۵، نلدکه، ص ۲۷۵.



اطلاع ما راجع بشخص این پادشاه بسیار سودمند است. گوید: بخت و اقبال او را منکبر و مغرور کرد، خودخواهی و استبداد و آزمندی او بنهایت رسید، و چشم طمع بمال و ثروت مردم دوخت. یکی از مردان بیگانه را، که پسر سمی؟ بود، و نام ایرانی گرفته، فرخزاد یا فرخانزاد خوانده میشد، بگر آوردن خراج پس افتاده برگماشت، و او ظلم بسی پایان می کرد، و اموال رعیت را می گرفت. این قبیل کارهای خسرو، که موجب صعوبت زندگی مردم شد، خلق را بر او بد دل کرد<sup>۱</sup>. و نیز طبری گوید: «خسرو مردمان را حقیر می شمرد، و چیزهایی را خوار میداشت، که هیچ شهریار عاقلی خوار نمیدارد. در جرم و عصیان بیاری تعالی بجایی رسید، که برئیس نگاهبانان خاصه خود زاذان فرخ فرمان داد، تا همه زندانیان را، که عددهشان به ۳۶۰۰۰ تن می رسید<sup>۲</sup>، هلاک کند. زاذان فرخ در اجرای امر تعال کرد، و امرار وقت نمود، و در حضور خسرو عذرها آورد. این گذشته، خسرو می خواست افواجی را، که از هرقل شکست یافته بود، بقتل آورد<sup>۳</sup>.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های تاریخی

اگر هر مزدچهارم بزرگان سختگیری میکرد، و رعیت را مینواخت، خسرو پرویز بالعکس، برای آکندن گنج، هم رعایا و پیشه‌وران را میآزرد، هم بزرگان را رنجیده خاطر میکرد. از فرط بدگمانی و کینه‌وری، این شهریار همواره مترصد فرصت بود، تا خدمتگزاران مظنون و خطیر را از دم تیغ بگذراند. نخست چنان که گفتیم از و ندوی و وستهم بدگمان شد، و شخص اخیر زحمت بسیار برای او فراهم کرد. پس نوبت به مردان شاه، پاژگوسپان نیمروز رسید، که از خدام باوفای

۱- طبری، ص ۱۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۲.

۲- حاجت بذکر نیست، که این عدد نیز مانند عده بزرگانی، که بدست هر مزد چهارم کشته شده‌اند (رک ص این کتاب)، مبالغه آمیز است. زاذان فرخ را میتوان احتمال داد، که همان فرخزاد باشد.

۳- طبری، ص ۱۰۴۳، نلدکه، ص ۳۵۶.

او بود. بنا بر قصه، که در کتب آمده، منجمان خسرو را گفته بودند، که مرگ او از جانب نیمروز است، و این نکته خسرو را نسبت به مردانشاه، که فرمانروایی مقتدر بود، بدگمان کرد. پس بر آن شد، که او را بهلاکت رساند، ولی چون خدماتش را بخاطر آورد، مصمم شد، که فقط به بریدن دست راست او اکتفا کند، تا در نتیجه این سیاست از اشتغال بخدمات عالیه کشوری بازماند. چون سیاست اجرا شد، خسرو خواست با دادن مال بسیار او را راضی و خوشدل کند، ولی مردانشاه گفت بجای مال خواهشی دارم، و آن این است، که سرم را از تن جدا کنید، زیرا که در چنین وضع شرم آوری زندگی بر من حرام است. باری بر فرض، که تفصیل این قصه صحیح نباشد، قدر متقن این است، که پرویز مردانشاه را بهلاکت رساند و فرزند او مهر هرمزد یا نوهرمزد را در دشمنی خویش ثابت قدم کرد.<sup>۱</sup>

پس آنگاه نوبت بدیگری از بزرگان رسید، یزدین نام، که دین نصاری داشت. تاریخچه این مرد شرح مفیدی از احوال اجتماعی آن عهد بشمار است. خانواده او، که اصلاً سریانی بود، در کرخای بیت سلوخ (کرکوک فعلی) املاک پهناور داشت. این یزدین ظاهراً در دیوان خراج دارای مقامی عالی بوده است. او را مقام واستریوشان سالار دادند، و وصول عشریه را باو محول کردند. هنگام لشکرکشی همراه سپاه میرفت، تا از غنیمت جنگ و خراج رعیت پیوسته خزانه را سرشار بدارد. گویند هر بامداد هزار سکه زر بخزانه می فرستاد. یزدین نظیر این جهدی را، که در انباشتن خزاین پادشاه بکار می بست، در حمایت همکیشان خود نیز مبدول می داشت.<sup>۲</sup> از این جهت مورخان عیسوی از او جانبداری کرده،

۱- طبری، ص ۱۰۵۸ و بعد، نلدکه، ص ۳۷۹ و بعد؛ بی نام گویدی، نلد

که، ص ۲۹.

۲- نلدکه، طبری، ص ۳۸۴، یادداشت.

۳- تاریخ بی نام گویدی، نلدکه، طبری، ص ۲۹.

از استفاده‌ها و حیف و میلهایی، که برای پر کردن کیسه خویش میکرد، چشم پوشیده در ستایش احسان و قوت ایمان او داد سخن داده‌اند. یزدین صومعه را، که شیرین محبوبه خسرو بنانهاده بود، از خراسته و انازه گرانها بی‌نیاز کرد<sup>۱</sup>، و «در همه جهان کلیساها و دیرها ساخت مانند بیت المقدس آسمانی، که چنانکه یوسف در چشم فرعون عزیز بود، یزدین نیز در نظر خسرو عزت داشت، بلکه بیش از یوسف محبوب بود»<sup>۲</sup>. در آنوقت، که ایرانیان به بیت المقدس دست یافتند، یزدین غنیمتی گزاف به تیسفون فرستاد، منجمه از چیزهائی که در انظار عیسویان بسیار عزت داشت، قطعه از دار عیسی بود، که خسرو آنرا با تشریفات عظیمه در گنج تازه، که در پایتخت ساخته بود، قرار داد. یهود بیت المقدس، که موقع را برای کشیدن انتقام از عیسویان مغتنم شمرده، و کلیساها را آتش زده بودند، بنا بر پیشنهاد یزدین و فرمان پادشاه بدار آویخته شدند، و اموال آنان ضبط شد. پس یزدین بعضی از کلیساها را از نو بنانهاد<sup>۳</sup>. منزلات این واستریوشان سالار دوامی نیافت. علت سقوط او معلوم نیست، اما هنگامیکه سپاه هسرقل بنواحی مغرب ایران روی نهاد، خسرو فرمان داد، تا یزدین را کشتند و زنش را در شکنجه نهادند، شاید بگویند، که شویش گنجهای گرد آورده را در کجا نهفته است.

نعمان سوم پادشاه اعراب حیره، که بدین عیسوی گرویده بود، همچنین فدای کینه جوئی خسرو شد. گویند هنگامیکه خسرو از پیش وهرام چوبین گریزان بود، نعمان را نزد خود خواند، و او فرمان نبرد، و از دادن دختر خود بخسرو امتناع ورزید. در فاصله سنوات ۵۹۵ و ۶۰۴، خسرو نعمان را بزندان انداخت، و امارت از دودمان لخمی گرفته، به ایاس طائی داد، و یکنفر بازرسی ایرانی بر او گماشت،

۱- آسمانی، ۳، ۱، ص ۴۷۱؛ نلدکه، طبری، ص ۳۵۸ حاشیه.

۲- تاریخ بی‌نام گویدی، ص ۲۲.

۳- ایضاً تاریخ بی‌نام گویدی، ص ۲۴ و بعد.

۴- ایضاً، ص ۳۵.

که در تاریخ او را نخویرگان می‌نویسند.<sup>۱</sup>

قساوت قلب خسرو گاهی چاشنی مزاح دهشتناکی هم داشت. ثعالبی<sup>۲</sup> گوید: خسرو را گفتند، که فلان حکمران را بدرگاه خواندیم و تعلق ورزید. پادشاه تویع فرمود که: «اگر برای او دشوار است، که بتمام بدن نزد ما آید، ما بجزئی از تن او اکتفا می‌کنیم، تا کارسفر بر او آسانتر شود، بگوئید سراورا بدرگاه ما فرستند». در کتب عربی روایات مختلفی در باب محرمیت شهروراز سردار لشگر در حضور خسرو نقل شده است. جاحظ<sup>۳</sup> گوید، که شهروراز فرمانده کل سپاه ایران در مقابل لشگر روم بود، و خسرو با و نامه‌ها می‌نوشت با او امر متضاد، این سردار چون از کید خسرو اندیشناک شد، بقیصر پیوست و راه را برای او باز کرد، که تا نهروان پیش آمد. پس پرویز یکی از نصاری را بخواند، که انوشیروان جد او را در روز قتل مزدک<sup>۴</sup> از قتل نجات بخشیده بود، و او را نسبت بخود صدیق میدانست. پس او را نامه داد، که در عصایی نهفته بودند و گفت نزد شهروراز بر. در این نامه شهروراز را فرمان داده بود، که قصر قیصر را بسوزد و لشگریان او را هلاک کند. چون نصرانی<sup>۵</sup> بنهروان رسید، بانگ ناقوسها شنید<sup>۶</sup>، و از کرده پشیمان شد، که چرا بقیصر نصرانی خیانت کرده است. پس مستقیماً بدرگاه امپراطور رفت، و راز

۱- تاریخ بی‌نام گویدی، نلدکه ص ۱۵ - ۱۳ و یادداشت ۲ ص ۱۰؛ طبری،

ص ۱۰۱۵ و بعد، نلدکه، ص ۳۱۱ و بعد؛ رشتین، ص ۱۰۷ و بعد.

۲- ص ۶۸۹.

۳- تاج، ص ۱۸۰؛ مسعودی در مروج، ج ۲، ص ۲۲۷ بهمین داستان اشاره

کرده است.

۴- در متن جاحظ بغلط بجای مزدک، مانی ذکر شده است.

۵- بنا بر قول مسعودی اسقفی، که از خراجگزاران ایران بوده است.

۶- عیسویان مشرق زمین بجای ناقوس برای دعوت بنماز و دعا Crecello

چوبی بکار می‌بردند.

را فاش کرده، عصا را باو داد. قیصر هراسان و بسد گمان شد و پنداشت، که شهروراز او را فریفته است. پس لشکر را باز پس برد، و خسرو، که این واقعه را پیش بینی کرده بود، باین ترتیب از دشمنی صعب رهایی یافت<sup>۱</sup>.

برجسته ترین صفات خسرو میل به خواسته و تجمل بود. در سی و هشت سال ایام سلطنت خود گنجها آکند و تجملات فراهم آورد. در سال هیجدهم سلطنت (سنه ۸-۶۰۷) مالی، که خسرو بگنج جدید، خود در تیسفون نقل کرد، قریب ۴۶۸ میلیون مثقال زر بود<sup>۲</sup>. که اگر هر درهم. ساسانی را يك مثقال بگیریم، تقریباً معادل ۳۷۵ میلیون فرانک طلا می شود. از این گذشته مقدار کثیری جواهر و جامه های گرانبها داشت، که بیشتر از عجایب روزگار بود<sup>۳</sup>. بنابراین تخمینی، که خسرو بعد از سقوطش از مال و گنج خود کرده است و تفصیل آن بعداً خواهد آمد، دارایی او خیلی بیش از میزانی بود، که فوقاً مذکور افتاد بعد از سیزده سال سلطنت، در

۱- افسانه های دیگری راجع به خسرو و شهروراز در طبری، ص ۹-۱۰۵۸، نلدکه، ص ۳-۳۵۱؛ بیهقی، ص ۱۳۶ و بعد مذکور است. بین پادشاه و سردار بزرگش اختلافاتی موجود بود، که جزئیات آن بر ما مجهول است، و منتهی بعصیان شهروراز شد، که شرح آن پایین تر بیاید. خسرو بوسیله جاسوسان، یکی از روحانیان را، که در پایتخت مردم را بردولت ساسانی می شوراند، شناخت و او را نزد حاکم شهر دیگری فرستاد، تا پس از تسکین شورش پایتخت او را بهلاکت رساند (جاحظ، کتاب التاج، ص ۹۸). در کتب عربی، که نوع آنرا «ادب» میخوانند، قصصی راجع به خسرو دوم دیده می شود، که صحت آن مشکوک است. مثلاً در بیهقی، ص ۱۵۵ و ص ۴۹۰ و مجاسن منسوب بجاحظ، چاپ فان فلوتن، ص ۲۱.

۲- که ۴۸ میلیون (در ۱۲۰۰۰ کیسه ۴۰۰۰ مثقالی) آن از سکه های عهد پیروز و کواذ بود.

۳- طبری، ص ۱۰۴۲. نلدکه، ص ۵۶-۳۵۴.

\* طبری گوید این خزانده جدید را بهار حفره خسرو میخوانده اند (مترجم)

گنج او ۸۰۰ میلیون مثقال نقود جمع شده بود. و چون پادشاهی او بیسی سال رسید، باوجود جنگهای طولانی و پرخرجی که کرد، میزان نقود او به ۱۵۰ میلیون مثقال بالغ گردید، که تقریباً معادل ۱۳۰۰ میلیون فرانک طلا است؛ و این علاوه بر غنائم جنگ بود. افزایش ثروت او در سالهای اخیر بسبب وصول بقایای مالیاتی بود، که بدون اندک ترحم و رعایتی از مردم می گرفتند. از این گذشته مبالغی کثیر بعنوان غرامت اموالی، کسه از خزانه او سرقت شده یا بطرق مختلفه تلف گشته بود، از مردمان گرفتار.

بالجمله، روایاتی، که در منابع مختلفه راجع باحوال و اطوار خسرو پرویز نقل شده، هیچیک محرك محبت خواننده نسبت باو نیست. در خصال این پادشاه کینه توز و درون پوش، و عاری از دلیری و شهامت، چیزی نمیتوان یافت، که کاملاً شخص را باو علاقمند کند. اما اگرچه آزمند بود، امساک نداشت، در مواقع لزوم برای ابراز شوکت سلطنت و اظهار بزرگی شخصی خرد، اربس تجمل فراهم می کرد و عجایب و غرایب نشان میداد، کسه دیده بینه گان خیره می شد. اگر بخواهیم بدرستی سنگینی بار رعیت را بدانیم، کافی نیست، که خرمن های زر و سیم و جواهر را در گنجهای خسرو بنگریم، بلکه باید مبالغ هنگفتی را، که در راه عیش و عشرت خود و درباریانش بمصرف میرسانید، در نظر بگیریم. تنها چیزی، که عصر خسرو پرویز را ممتاز کرده است، همین شکوه و جلال دربار است، که در نفوس معاصران او تأثیری عجیب نموده است. هرچه مورخان ایران و عرب راجع بعظمت و جلوه دربار پادشاهان ساسانی از منابع قبل از اسلام نقل کرده اند، اکثر مربوط بدربار خسرو پرویز است. با مطالعه این روایات و ملاحظه نقوشی، که خسرو در کوه طاق بستان کنده است، میتوانیم تا اندازه باحوال این دوره، که آخرین عصر با عظمت تمدن ساسانی است، پی ببریم.

چون غیبگویان بخسرو گفته بودند، که اقامت تیسفون براو نامبارک خواهد

بود، از سال ۶۰۴ تا زمانی، که هراکلیوس براو تاخت (۶۲۸-۶۲۷)، تیسفون رفت. اقامتگاه مطبوع او قلعه دستگرت<sup>۱</sup> یا دستگرد خسرو بود، که نویسندگان عرب اورا الدسکره یا دسکره المملک میخوانده‌اند. این محل در کنار شاهراه نظامی بود، که از بغداد بهمدان میرفت، و در مسافت ۱۰۷ کیلومتر تقریباً از پایتخت بطرف شمال شرقی نزدیک شهر قدیم ارتمیته<sup>۲</sup> قرار داشت.

هرتسفلد عقیده بعضی از مورخان عرب را<sup>۳</sup>، که بنای این شهر را بهرمزد اول نسبت داده‌اند، رد کرده‌است. بسیار ممکن است، که شهر و کاخ دستگرد قبل از خسرو پرویز هم وجود داشته، ولی مسلماً از زمان انوشیروان بعد پادشاهان ساسانی توقف در عراق را بر سایر نقاط ترجیح داده، و مخصوصاً در ناحیه بین تیسفون و حلوان مقام کرده‌اند<sup>۴</sup>. هرتسفلد شرحی در وصف ویرانه دستگرد، که امروز موسوم به «زندان» است، مینویسد<sup>۵</sup>. در زمان جغرافی نگار عرب موسوم به این رسته (حدود سال ۹۰۳ میلادی) حصار آجری دستگرد سالم بوده است، ولی امروز جز يك قطعه بطول ۵۰۰ متر تقریباً از این دیوار برجای نیست، دوازده برج سالم و چهار برج خراب در آنجا دیده می‌شود. بنا بر رأی هرتسفلد، حصار دستگرد محکم‌ترین حصار آجری است، که از عهد قدیمه در آسیای غربی باقی مانده‌است، باستثنای دیواری، که بانی آن نبوکدونصر<sup>۶</sup> است. حتی در زمان

۱- راجع بمعنی دستگرت dastkart، دستگرد dastgard ( « زمین ملك زراعتی» معادل کلمه فرانسه terre و آلمانی Landgut ) رک گیگر، مجله شرقی وین، ج ۴۲، ص ۱۲۳ و بعد.

۲- Artamita زاره - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۷۶ و ما بعد.

۳- حمزه و ابن قتیبه .

۴- سفر باستان شناسی، ج ۲، ص ۹۳.

۵- نقوش برجسته، ص ۲۳۷؛ سفر باستان شناسی، ص ۸۹ و بعد.

این رسته هم در داخل این حصار آثار ویرانه دیده نمیشده است و سبب آن، خرابی همه ابنیه آنجا بدست هراکلیوس بوده است، که میخواست از این راه انتقام بلادی را بکشد، که لشکریان ایران در ممالک روم ویران کرده بود.

قدری بالاتر در طریق نظامی بین خانقین و حلوان، خرابه قصر دیگری نمایان است، که در تاریخ خسرو پرویز ظاهراً دارای تأثیری بوده است. آنجا را قصر شیرین میگویند، و بنا بر قصص رایجه، که ممکن است صحیح باشد، شیرین محبوبه پرویز در آنجا اقامت داشته است. در آنجا قلعه مربعی است موسوم بقلعه خسروی، که چند برج دارد، و خندقی آنرا احاطه کرده است، و پلی طاق دار بر آن خندق زده اند. در زمین مسطحی، که قلعه خسروی بر آن مشرف است، باغ وسیعی، که دیوارهایش در عین حال شترگلو محسوب میشده، با کاخ مجللی که امروز حاجی قلعه سی میخوانند، و عمارتی عظیم که چوارقاپو («چهار دروازه») مینامند و ظاهراً آتشگاه بوده وجود داشته است.

کاوشهای علمی، که در سالهای اخیر در قلمرو شاهنشاهان ساسانی صورت گرفته، منتهی بکشف بناهای متعددی از آن دوره گردیده است. در دامغان هیئت اعزامی مشترک موزه یونیورسیتی<sup>۲</sup> و موزه پنسیلوانیا<sup>۳</sup> يك کاخ ساسانی را کشف کرده اند.<sup>۴</sup> در ناحیه بابل هیئت علمی اکسفورد فیلد<sup>۵</sup> در نتیجه کاوشهای علمی بسیار مهم باین نتیجه رسیده است، که سرزمین واقع بین دجله و فرات در دوره ساسانی،

۱- ريك دمرنگان، مأموریت علمی در ایران، ج ۴، ۳۴۱ و بعد؛ هرتسفلد، در کتاب زاره - هرتسفلد، نقوش برجسته، ص ۲۳۷ و بعد و تصویر ۴۹؛ هرتسفلد، تاریخ باستان، ص ۸۸؛ اردمان، آتشکده ص ۵۵؛ تاریخ صنایع پوپ، ۱، ص ۵۵۲ و بعد. (رویتر).

۲- University Museum                      ۳- Pennsylvania

۴- صنایع پوپ ۱، ص ۵۳۸ (رویتر)، ۵۷۹ و بعد (کیمبال F. Kimbal)؛

۵- ۱۷۶ B ۱۷۷ D.

۵- Oxford - Field Expedition



بوسیله نهرها و ترعه‌های مرتب، کاملاً آبیاری میشد و حاصلخیز و آبادان بود، و در سراسر این ناحیه شهرهای بسیاری وجود داشت. این کاوش کنندگان در محل شهر قدیم کیش موفق به کشف چندین کاخ و کوشک ساسانی گردیدند. منجمله کاخ بزرگی در بیابان اطراف این شهر پیدا کردند، که ۲۰ میل انگلیسی تا کیش فاصله دارد<sup>۱</sup>.

مقاله که آرثر پوپ تحت عنوان: يك كوشك ساسانی<sup>۲</sup> در مجله هنری<sup>۳</sup>، ج ۱۵، شماره ۱، سال ۱۹۳۳ نوشته است<sup>۴</sup>، توجه را به تصویر بسیار دیدنی يك كاخ تابستانی، که بر يك سینی برنزی ساخته‌اند، جلب میکند. این سینی متعلق است به قرن ششم تا اوایل قرن هفتم میلادی و اکنون در موزه برلین از آن نگهداری میشود. تصویر این سینی كاخ تابستانی کوچک‌کبک است، که دارای ساختمانی سبک، ولی بسیار شکیل است، و پنج گنبد دارد (که سه‌تای آن در نقش نمایان است)، و دارای ستونهای کشیده و رعنا نیست، که ستونهای ابنیه صفوی را در اصفهان بخاطر می‌آورد. قسمت پایین نمای كاخ باشکال گلدان و درختان خرمای متقارن، که پهلوهای هم در يك ردیف در طاقنماهای برجسته شبیه طاق کسری قرار گرفته‌اند، زینت یافته و در وسط، يك محراب قبل از اسلام دیده میشود و در آن آتشدانی بشکل ستون قرار داده‌اند، که نظیرش برسکه‌های ساسانی منقوش است.

از این گذشته، در سرتاسر قلمرو ساسانی، خاصه در عراق بناهای سلطنتی و کوشک‌های سبکتری هم بوده، که سقف آنها بر ستونهای چوبین قرار داشته است، تقریباً مثل كاخ چهل ستون صفویه در اصفهان، اما چون مصالح این قسم ابنیه بیدوام

۱- صنایع پوپ ۱، ص ۵۳۸ (رویتر)، ۵۸۴ و ما بعد (واتلین Watelin)؛

۴۵-۶۰۱ (پوپ).

۲- A Sassanian Garden Palace

۳- The Art Aulletin

۴- صنایع پوپ ۱، ص ۵۵۵ (رویتر)؛ ۴، ۲۳۷.

بوده، فعلا چیزی از آنها برجای نیست<sup>۱</sup>. با وجود این اگر بخواهیم از سبک ساختمان آنها آگاه شویم، باید بدقت در جزئیات معماری طاق بستان بنگریم<sup>۲</sup>. در کنار غاری، که شاهپور سوم در کوه معروف طاق بستان کنده بود، غار دیگری است خیلی بزرگتر، که بفرمان خسرو پرویز ساخته‌اند (شکل ۴۴)<sup>۳</sup>. طاقی که بشکل نیم دایره در مدخل این غار زده‌اند، سبک درگاه قصور سلطنتی است. پایه‌های طاق بر دو ستون قرار دارد، که نقوش بسیار ظریفی بر آنها رسم کرده‌اند. این نقش درختی است، که شاخسار منظم و مرتب آن بر ستون پیچیده است، و برگ آن مثل برگ کنگر (شوك الیهود) است و در بالا به گل شگفت انگیزی ختم میشود، بگمان هرتسفلد، شاید این درخت نمونه از درخت زندگانی است، که در افسانه‌های عتیق ایران مذکور شده، و در روایات و اساطیر مزدیسنی بصورت‌های گوناگون در آمده، و نامهای مختلف گرفته است، از قبیل درخت گوکرن<sup>۴</sup> و درخت ونی یوذیش<sup>۵</sup>

۱- هرتسفلد، دروازه، ص ۱۵۸.

۲- بالاتر ص ۲۷۹ و مابعد. مرکز تحقیقات کوپن‌هاگن، دانمارک

۳- هرتسفلد، دروازه، ص ۹۱ و مابعد و تصویر ۴۵-۳۳؛ صنایع پوپ ۱، ص ۵۲۵ و مابعد (رویتر)، ۶۸۳-۱۵۳. بنا بر روایات ایرانی، که مورخان قدیم عرب نقل کرده‌اند. بنای غار بزرگ طاق بستان متعلق بدوره سلطنت خسرو پرویز است. آقای اردمان این مطلب را مورد انتقاد قرار داده و با مقایسه تاجی، که شاه در نقوش برجسته غار بزرگ بر سردار دارد، با سکه‌های خسرو دوم و پیروز کوشیده است ثابت کند، که این غار و نقوش برجسته آن از پیروز است، و از این مسئله مطالب بسیار مهم و وسیعی راجع به تاریخ صنایع ساسانی استنتاج کند. هرتسفلد دعوی اردمان را نپذیرفته است (گزارش باستان ۹، ص ۱۵۸-۹۱)، و با ذکر شواهد باستان‌شناسی فراوان، صحت روایت قدیمی را مبنی بر اینکه این غار توسط خسرو دوم ساخته شده، تأیید کرده است.

راجع به تحقیقات اردمان در مقاله او تحت عنوان «تاریخ طاق بستان» Das Datum

Kaki Bustan des، در نشریه Ars Islamica، ۴، (۱۹۳۷)، ص ۷۹-۹۷.

۴- Gokarn

۵- vani Yudh-besh

که شفا بخش هر مرض بشمار میرفته است، بر فراز ستون، آنجایی که پایه طاق شروع شده، از دو طرف سر نوار چین داری دیده می‌شود، که جزء لباس رسمی پادشاهان ساسانی است. در بالا، یعنی دو زاویه، که در کنار نیم دایره طاق واقع شده، تصویر دو الهه پیروزی (نیکه) دیده میشود، که بسبک یونانی خالص حجاری شده، و هر



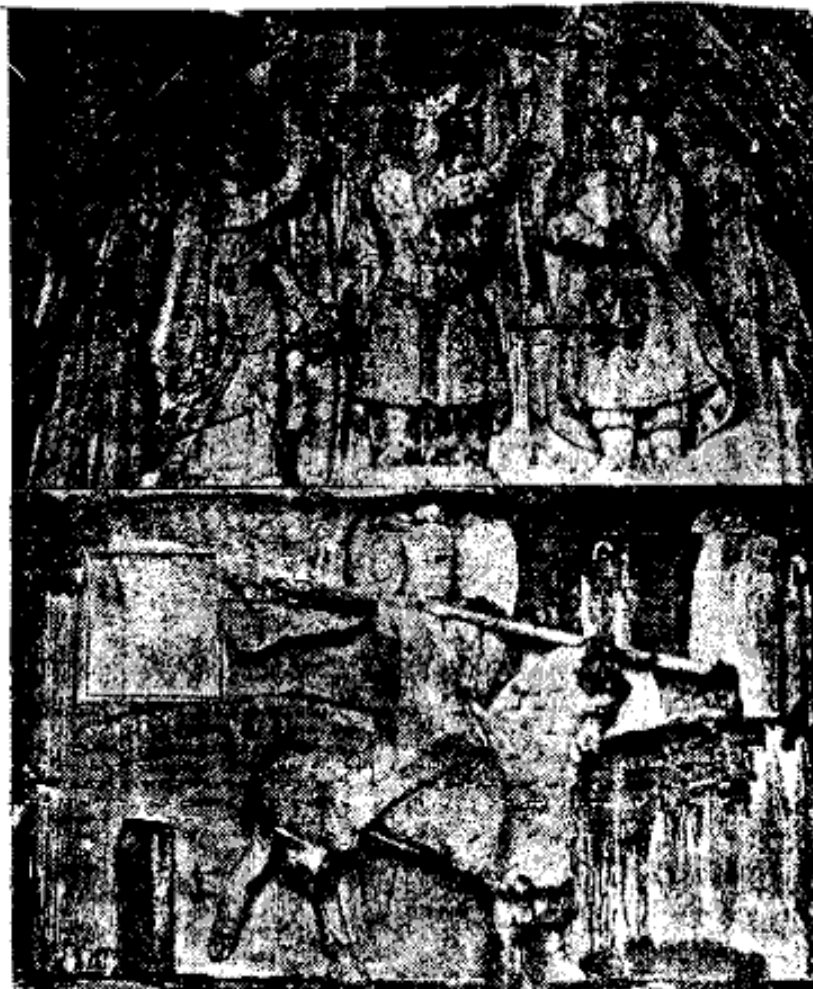
شکل ۴۴ - غار خسرو دوم در طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

يك از طرفی تاج افتخاری با نوارهای موج بجانب دیگری دراز کرده‌اند. درست در وسط طاق شکل هلالی ساخته‌اند، که شاخ‌های آن بجانب بالا است، این هلال هم با نوارهای شاهانه زینت یافته است.

۱- هرتسفلد، دروازه آسیا، ص ۱۵۸، تاریخ صنایع B. ۴ ۱۵۹ و ۱۶۷، و

جدار عقب غار مربع و دارای دو نقش برجسته است، که در دو طبقه قرار داده‌اند.

در دو جانب نقش زیرین دو ستون از سنگ بیرون آورده‌اند، که گویسی طبقه دوم کتیبه بر آنها قرار دارد. در این دو ستون جدولهای مقعری رسم کرده‌اند.



شکل ۴۵- دو تصویر خسرو پرویز در طاق بستان  
(هرتسفلد، دروازه آسیا)

سرستونها، که بوسیله رشته از برگ تانک بیکدیگر متصل شده‌اند، دارای همان نقشی هستند، که در درختهای مدخل غار تعبیه شده است.<sup>۱</sup> تحقیقات عالمانه هرتسفلد

۱- هرتسفلد، دروازه آسیا، تصویر ۴۲ و تصویر ۴۵؛ مقایسه شود با دمرگان، ج ۴

رابطه تاریخی این ستونهارا، که نمونه منحصر ستون سازی عهد ساسانی محسوب میشوند، با ستونهای چوبین امروزی نواحی کردستان، که حافظ رسم معماری روستایی قدیم هستند، واضح و روشن کرده است.

نقش بالا مجلس تاجگذاری را نشان میدهد. پادشاه در وسط ایستاده، و با دست راست تاجی رامیگیرد، که اوهرمزد، که در طرف چپ او (طرف راست بیننده) ایستاده، باو عطا میکند. از طرف دیگر الهه آناهید (آناهیتا) هم افسری باو میدهد. این سه صورت از روبرو دیده میشوند. پادشاه همان تاجی را بر سردارد، که در سکه‌های خسرو پرویز معمولاً رسم میکرده‌اند، یعنی تاجی بزرگ، که دو رشته مروارید در زیر و هلالی در پیش دارد؛ شاخه که بر فراز تاج نهاده‌اند، در میان دو بال عقاب واقع شده، و بر روی آن هلالی است، که قرص خورشید را در آن رسم کرده‌اند. جامه پادشاه، که بطرز معمول دارای نواری موج است، عبارت است از قبایی آستین‌دار، که از زانو میگذرد، و شلواری گشاد و چین خورده. قبا و شلوار غرق جواهر است، حاشیه قبا، و غلاف و کمر شمشیر، حتی شلوار او مزین برشته‌های مروارید است. علاوه بر اینها، چند رشته مروارید غلطان از گردن پادشاه آویخته است، و نقوش لباس نیز همه شبیه مروارید ساخته شده، یعنی بصورت قطره‌های نازکی، که هر يك بحلقه آویخته است. خداوند اوهرمزد نیز جامه بلند دربر دارد، ولی عبایی بدوش افکنده، که حاشیه آن مروارید نشان است. ساق موزه‌هایی که در پای دارد، در زیر شلوار پنهان است؛ ریش بلند نوک دار، و تاج نواری بسته او نظیر نقوش ازمنه عتیقه است. زنی، که در جانب راست خسرو ایستاده، بنا بر عقیده هر تسفلد از روی سبوی دسته‌داری، که در دست گرفته، شناخته میشود، که کیست. از عهد باستان نقش سبورا نماینده آبهای آسمانی، که منبع فیوض نازله بر زمین و بارورکننده خاک است، قرار داده‌اند. بنا بر این آن زن آناهید است، که الهه آب محسوب میشده است. قبا و به سبک یونانی است و در روی آن

بالاپوشی ستاره نشان پوشیده است. تاجش شبیه تاج اوهرمزد است، و از زیر آن چهار رشته گیسوبر دوش و سینه‌اش افتاده است، و این بنا بر شیوه عادی زنان ایرانی عهد ساسانی است.<sup>۱</sup>

در همه این تصاویر آثار خشکی و فقدان حیات آشکار است، «گویی شخص در برابر تصویر مجسمه‌هایی ایستاده» یا نقوشی را مینگرد، که از روی پرده نقاشی حجاری کرده‌اند.<sup>۲</sup> خلاصه توصیفی که هر تسفلد از صنعت حجاری غار خسرو دوم در طاق بستان کرده، این است، که این نقوش گویی از روی پرده قلمی در سنگ حجاری شده است.<sup>۳</sup>

متأسفانه از نقاشی ساسانیان آثار بسیار قلیلی مانده است. در محلی موسوم به دختر نوشیروان، در حوالی خلم، واقع در مشرق بلخ، در طاقچه، که در کسوه کنده شده، بقایای تصویری دیده میشود، که ضایع و محو شده است. این صورت یکی از شاهزادگان ساسانی است، که فرمانروای ایالات شرقی بوده، تختی را که بر آن نشسته، در میان ستونهایی قرار داده‌اند. این نقاشی شبیه بتصاویر برجسته پادشاهان ساسانی است، ولی از جزئیات آن نقاشی در عین حال شیوه تصاویر بودایی آسیای مرکزی نمایان است.<sup>۴</sup> باری، در ضمن آخرین حفریاتی، که در تیسفون صورت گرفته، آثاری از نقوش دیواری<sup>۵</sup> دوره ساسانی بدست آمده، که مشتمل بر تصاویر مردان بود، و فقط پاره‌های سرانسانی در آنها محفوظ مانده است. شمیت‌گرید: «الوانی، که بکار می‌برده‌اند، زرد، و سرخ، و خرمایی بوده است،

۱- دروازه، ص ۹۲ و تصویر ۴۲ و ۴۴؛ تاریخ صنایع ۱، ص B ۱۶۰.

۲- دروازه، ص ۹۳.

۳- مقایسه شود با هر تسفلد، خراسان (اسلام، ج ۱۱)، ص ۱۵۴.

۴- گدار و خانمش وهاکن، آثار باستانی بودایی در بامیان، ص ۶۵ و بعد، و

تصاویر ۴۲ و ۴۳.

که گاهی سرخی روناس تندی هم بآنها می‌افزوده‌اند، آبی آسمانی، و سیاه، را نیز با کمال مهارت برای تزیین حواشی بکار می‌بسته‌اند»<sup>۱</sup>.

طبقه زیرین کتیبه جدار عقب غار مذکور خسرو پرویز را مسلح و سوار بر اسب نشان می‌دهد. این مجسمه، که از سنگ بیرون آورده‌اند، متأسفانه در اثر تعصب مهاجمین عرب شکسته است. پادشاه کلاه خودی بر سر نهاده، که تاج بالدار با هلال و قرص، خورشید بر آن قرار دارد (بال‌های تاج را شکسته‌اند و فعلاً پیدا نیست). جوشنی با حلقه‌های آهنین پوشیده، که تا کلاه خود میرسد، و چهره پادشاه را می‌پوشاند، و تن را تاران فرو می‌گیرد. از زیر این جوشن جامه پادشاه نمایان شده است، که دارای تصاویری است شبیه ماهیانی که، اصطلاحاً آنها را اسب آبی خوانند. شاه نیزه در دست راست گرفته، و آن را بردوش تکیه داده است، و لسی مسلمانان بت‌شکن آن دست را چنان قلم کرده‌اند، که اثری از آن پدیدار نیست. در دست چپ آن سوار سپری مدور دیده می‌شود. کمر بندی مزین، و ترکیبی پر تیر، سلاح این سوار را کامل کرده است. در کمال آرامی بر روی قوائم درشت خود ایستاده، سر و سینه‌اش را برگستوانی منگوله‌دار پوشیده است. دو طرف کفل اسب دارای علامتی است، گویا حلقه باشد، که نواری بشکل کراوات از آن گذرانده‌اند و از علائم سلطنتی است<sup>۲</sup>. از دو جانب کفل دو گوی بزرگ، که

۱- شمیدت، «سوریا»، ۱۹۳۴، ص ۱۹-۱۸. تاریخ صنایع، ۲، ص ۱۳۹۶ و بعد (Laure Morgenstern). در شهر دورا تعدادی از نقوش، که بادیست برابنید کشیده‌اند (بلاتین Grafitto)، کشف کرده‌اند. (رلد: کومون، حفاریهای دورا اوروبوس، ج ۲، اطلس، پاریس ۱۹۲۶، لوحه ۹۸ و ۹۹؛ رستووتزف و لیتل، خانان مزین به نقوش دیواری. Rostovtzeff et A. Little, La maison des fresques, Mem. de L'Acad. des Inscript. XLIII, p. 167 sqq.

رستووتزف، شهرهای کاروانی، ص ۵-۱۹۴، ۲۱۱ و تصویر ۳۵) در تخت جمشید نیز از این نقوش یافته‌اند. (هرتسفلد، تاریخ باستان، ص ۸۵).

۲- مقایسه شود با هر تسفلد، گزارش باستان، ج ۹، ص ۱۵۷.

گویا از پشم است، در حریر پیچیده بشکل گلابی آویخته است، و این قسم گوی در اکثر زین و برگ‌های سلاطین ساسانی بنظر میرسد.

این مجسمه سوار، که بنا بر روایت اسلامی<sup>۱</sup> خسرو پرویز و اسب او شب‌دیز (یعنی شب رنگ) را نشان میدهد، از حیث ظرافت و سلامت اندام و تناسب و حسن ترکیب شاهکار حجازی محسوب میشود. موافق روایت ابن‌الفقیه الهمدانی، این پیکر را استادی بنام قطوس پسر سنمار<sup>۲</sup> ساخته است. البته سنمار معمار قصر خورنق حیره<sup>۳</sup> وجودش در تاریخ ثابت نیست، و انتساب این حجار بآن معمار هم از حیث زمان تناسبی ندارد، ولی ظن قوی میرود، که در زیر این کلمه معرب (یعنی قطوس) اسمی از اسامی بیزانسی نهفته باشد. چنانکه هر تسفلد گفته است، احتمال دارد، که تعلق حجار مربوط بسایین شاهکار صنعتی تاریخی داشته باشد.<sup>۴</sup>

نام شب‌دیز<sup>۵</sup>، اسب معروف خسرو پرویز را، اکثر مورخان و شاعران ایران و عرب ذکر کرده‌اند. گویند خسرو پرویز چنان این اسب را دوست داشت، که سوگند یاد کرده بود، هر کس خبر هلاکتش را بیاورد، او را بقتل خواهد رسانید روزی که شب‌دیز مرد، میرآخور هراسان شد و به باربذ رامشگر پادشاه پناه برد. باربذ در ضمن آوازی واقعه اسب را با ابهام و تلویح گوشزد خسرو کرد شاه فریاد بر آورد که: «ای بدبخت مگر شب‌دیز مرده است!» خواننده در پاسخ گفت: «شاه

۱- ابن حوقل (قرن دهم میلادی) از روی کتاب عمرو بن البحر الجاحظ، رد

هر تسفلد، دروازه، ص ۸۲.

#### - Sjnimmarr

۳- طبری، ص ۸۵۰ و بعد، نلدکه، ص ۹۷، مقایسه شود با بالاتر.

۴- دروازه، ص ۸۲ و بعد، تصویر ۴۲ و ۴۳، مقایسه شود با زاره در کتاب زاره،

هر تسفلد، نقوش برجسته ص ۱۹۹ و بعد؛ تاریخ صنایع، ۴، A ۱۶۱.

۵- معنی این نام «رنگ شب» است.



خود چنین فرماید». خسرو گفت: «بسیار خوب هم خود را نجات دادی هم دیگری را.» این قصه را، که الهمدانی<sup>۱</sup> و ثعالبی<sup>۲</sup> روایت کرده‌اند، پیش از آنها خالد الفیاض<sup>۳</sup> شاعر عرب (متوفی در حدود ۷۱۸ میلادی) آنرا بنظم آورده است، و در اروپای شمالی هم باشکال مختلف روایت شده است؛ مشهورترین آنها قصه ملکه تیردان بود<sup>۴</sup> است، که بهمین طریق شوهر خود گرم<sup>۵</sup> پادشاه دانمارک را از مرگ فرزندش کنود دانیت<sup>۶</sup> مستحضر میکند.

در برابر غار نزدیک چشمه بزرگ، مجسمه از خسرو پرویز قرار داشته است. در قرن دهم میلادی مسعر بن المهلهل آنرا در همان مکان دیده است.<sup>۷</sup> بعد آن مجسمه در دریاچه، که نزدیک کوه است، افتاده، و در قرن نوزدهم تنه آنرا بدون پا از آب بیرون کشیده، در بالای سد نصب کرده‌اند. اگر چه این پیکر را آب ضایع کرده و وحشیگری روستاییان آسیب بسیار بآن وارد آورده، ولی هنوز هیئت شاهنشاه را نشان میدهد، که ایستاده و دستها بر قبضه شمشیر نهاده است.<sup>۸</sup> در کنار این پیکر يك جفت سرستون دیده میشود، که در يك سمت آنها تصویر خسرو دوم را بواسطه شکل تاجش میتوان تشخیص داد، و در سمت دیگر تصویر الاهی نقر شده. که در دست راست حلقه یا تاج گلی گرفته و در دست چپ شاخه سدري. يك جفت سرستون دیگر، که به همین قسم حجاری شده، در قریه بیستون در پای سنگ نبشته داریوش موجود است، و يك جفت دیگر سابقاً در

۱- هر تسفلد، دروازه، ص ۸۳.

۲- ص ۴-۷۰۳.

۳- متوفی در حدود سال ۷۱۸ میلادی؛ رك برون، مجله پادشاهی، ۱۸۹۹، ص ۵۸.

۴- Danebod

۵- Gorm

۶- Knud Danecast

۷- عبارت باقوت، که هر تسفلد در ص ۸۲ دروازه آسیا نقل کرده است.

۸- دروازه، تصویر ۵۲، و ص ۱۰۰ و ما بعد.

اصفهان بوده، و فلاندن<sup>۱</sup> نقش او را برداشته است<sup>۲</sup>. اشکال الاهیها از حیث جزئیات نقاشی و علائم خدایی باهم اختلاف دارند، اما تصویر پادشاه در همه آن سرستونها یکی است و خسرو پرویز را نشان میدهد. بعقیده هر تسفلد، این سه جفت سرستون متعلق بجلوخان عمارتی بوده، که سه اطاق داشته است، و این سرستونها را بقسمی قراردادده بودند، که تصویر پادشاه در سمت چپ و نقش الاهی در جانب راست واقع می شده. باین ترتیب از جفت شدن تصاویر دو بدو، سه مجلس کامل تشکیل می یافته است<sup>۳</sup>.

در نقش قسمت فوقانی دیوار عقب غار بزرگ طاق بستان، خسرو پرویز را بالباس روز بارمی بینیم، یعنی همان جامه، که در مواقع مهمه می پوشیده، و سراپا غرق جواهر الوان بوده است. اگر رنگک البسه و جواهرات را در سنگ معین کرده بودند، تصویر کامل شاهنشاه را در دست داشتیم. حمزه بنا بر مجموعه تصاویر شاهان ساسانی، که دیده است، الوان مخصوصه خسرو را چنین ذکر میکند<sup>۴</sup> : «خسرو ابرویز پسر هرمزد جامه اش گلنام و شلوارش آسمانی و تاجش سرخ بود و نیزه در دست داشت»<sup>۵</sup>.

امراء بزرگ و سفرای دول خارجه در قصر دستگرد، که معرض شکوه و جلال سلطنتی بوده، شاهنشاه را در همین لباس میدیده اند. موافق روایت بی پیرایه طبری خسرو در حرم خویش سه هزار زن داشته است، غیر از دخترانی، که خدمتکاریا مغنی و مطرب او بوده اند. سه هزار خادم مرد و ۸۵۰۰ مرکب و ۷۶۰۰ فیل و ۱۲۰۰۰ قاطر برای

#### ۱- Flandin

۲- فلاندون کست. تصویر ۲۷۱ و ۲۷۲ bis.

۳- دروازه، ص ۱۱۰ و بعد تصاویر ۵۹-۵۵، مقایسه شود با دمرگان، ۴، ص ۳۰۵

تاریخ صنایع، ۴، 153A و B.

۴- بالاتر، ص ۸۱-۷۹.

۵- چاپ گونوالد، ص ۶۰، ترجمه، ص ۴۵.

حمل بنه داشته است<sup>۱</sup>. طبری گوید، این پادشاه، بیش از هر کس، بجواهرات و ظروف و اوانی گرانبها، و امثال آن مایل بود.

باری عجائب بارگاه خسرو پرویز وردزبان مورخان ایرانی و عرب است. بلعمی<sup>۲</sup> و ثعالبی. دوازده چیز شگفت از خسرو حکایت کرده‌اند. من جمله: قصر تیسفون، درفش کاویان<sup>۳</sup>، زن او شبرین، رامشگران و مغنیان دربار: سرکش و باربند یا پهلبد<sup>۴</sup>، ریدک خوش آرزو و گت<sup>۵</sup>. اسب شب‌دیز - فیل سفید. هر تسفند گرید<sup>۶</sup>. این طرز شماره تقلیدی است از هندیان، چنانکه قصد «هفت گهر» بودایان شباهت تام بنفایس دوازده گانه خسرو پرویز دارد، فردوسی جدا گانه با توصیفات شاعرانه از این نفایس سخن میراند، و هفت «گنج» خسرو را<sup>۷</sup> بتفصیل می‌شمارد، که در آن ضمن فقط نام دو شگفتی از شگفتیهای ثعالبی مندرج است. مسلماً این شرح را از خودای نامگ نقل نکرده‌اند زیرا که فقط در شاهنامه فردوسی و کتاب ثعالبی دیده میشود، و بلعمی هم از آن استفاده کرده است. مأخذ این روایت تحقیقاً آن قسمت

مرکز تحقیقات زبان و ادبیات فارسی

- ۱- طبری، ص ۹۵۴، نلدکه، ص ۳۵۳. درنهایه (برون، ص ۲۵۵) تقریباً همین اعداد ذکر شده است و چنین بنظر میرسد، که هر دو از يك منبع این مطلب را گرفته‌اند. مقایسه شود با بلعمی، چاپ زنتبرگ، ج ۲، ص ۳۰۵.
- ۲- زنتبرگ، ص ۳۰۴-۵.
- ۳- ص ۶۹۸ و بعد.
- ۴- رن فصل دهم.

#### ۵- Pahladadh

- ۶- پایین تر از این اشخاص صحبت خواهد شد. مقایسه شود با ص ۴۳۹، یادداشت ۶.
- ۷- تخت خسرو، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس Der Thron des Khosro Jahrbuch der preussischen Kunstsammlungen، ج ۴۱، ص ۲-۳ یادداشت ۷.

- ۸- چاپ مهل، ج ۸، ص ۳۲۸

از منابع عهد ساسانی است، که تأثیر ادبیات هند در آن آشکار است، و نفوذ ادبیات هند در قرن اخیر سلطنت ساسانیان پیدا شده است.<sup>۱</sup>

در این روایت نام چند گنج را ذکر کرده‌اند از قبیل «گنج باد آورد» و «گنج گاو» گویند هنگامیکه ایرانیان اسکندریه را در حصار گرفتند، رومیان در صدد نجات دادن ثروت شهر برآمدند و آنرا در چند کشتی نهادند، اما باد مخالف وزید و سفاین را به جانب ایرانیان راند. این مال کثیر را بتیسفون فرستادند، و بنام «گنج باد آورد» موسوم شد.<sup>۲</sup> ثعالبی قصه «گنج گاو» را چنین روایت میکند:<sup>۳</sup> «کشاورزی مزرعه خود را بوسیله دو گاو شیار میکرد، ناگاه خیش گاو آهن، که آن را بفارسی غباز<sup>۴</sup> خوانند، در ظرفی پر از مسکوک زر فروشد. کشاورز ببارگاه پادشاه رفت، و واقعه را عرض کرد. شاه فرمان داد، تا آن کشتزار را کنند و مالیکه در آن نهفته بود، بیرون کشیدند، صد کوزه پرسیم و زر و گوهر بدرآمد، که مهر اسکندر داشت، و جزء گنجهای او بود. چون خسرو آن مال بدید، خدای تعالی را سپاس گزارده، یکی از کوزه‌ها را بکشاورز داد، و باقی را در محلی نهاد، که بگنج گاو موسوم شد. فردوسی گنجهای خسرو را چنین می‌شمارد:

چین و زبرطاس و از هندوزوس	نخستین که بنهاد گنج عروس
شمارش بکردند و درماندند	دگر گنج بادآورش خواندند
تسو خوانی و را دیبه خسروی	دگر آنکه نامش همی بشنوی

۱- رک بالاتر ص ۴۵۱، در رساله «روزخرداد ماه فروردین» (یعنی ششمین روز از جشن نوروز، که از رسالات پهلوی است، به هیجده چیز عجیب، که در مدت هیجده سال سلطنت، بدست خسرو دوم افتاد اشاره شده است رک مودی Modi، نامنه های آسیایی Asiatic Papers ج ۴، ص ۱۹ و بعد.

۲- تاریخ بی نام گویدی، نلدکه، ص ۲۵ و بعد؛ مقایسه شود با طبری، ص ۱۰۵۷

نلدکه، ص ۲۷۸ ثعالبی، ص ۷۰۳.

۳- ص ۷۰۲.

دگر نامسور گنج افراسیاب	که کس ران بود آن بخشکی و آب
دگر گنج کش خواندی سوخته	کز آن گنج بد کشور افروخته
دگر گنج کز در خوشاب بود	که بالاش يك تیر پر تاب بود
که خضرا نهادند نامش ردان	همان نامسور کاردان بخردان
دگر آنکه بد شادورد بزرگ	که گویند رامشگران سترگ

از عجایب و نفایس دستگاه پرویز یکی شطرنجی بود، که مهره‌هایش را از یاقوت و زمرد ساخته بودند؛ دیگر نردی از بسد و فیروزه؛ دیگر قطعه زری بوزن ۲۵۰ مثقال (مشت افشار)، که چون مونرم بود، و می‌توانستند آنرا با شکل مختلف در آورند، دیگر دستاری، که شاه دست را با آن پاك میکرد، «چون چرکین میشد آن را در آتش می‌افکندند، آتش چرک را پاك میکرد، ولی آنرا نمی‌سوخت»<sup>۱</sup>. ظاهراً این دستار از پنبه کوهی بوده است. خسرو تاجی داشت، که ۶۰ من زرخالص در آن بکار برده بودند و مرواریدهای آن تاج هر يك مقدار بیضه گنجشک بود، و یاقوت‌های زمانی آن «در شب چون چراغ روشنایی میداد و آنرا در شبان تا بجای چراغ بکار می‌بردند، زمردهایش «دیده افعی را کور میکرد». زنجیری از طلا، بطول ۷۰ ذراع، از سقف تا ایوان آویخته، و تاج را بقسمی بآن بسته بودند، که بر سر پادشاه قرار می‌گرفت، و از وزن خود آسیبی باو نمیرسانید<sup>۲</sup>. بشبهه این همان تاجی است، که در بارگاه تیسفون می‌آویختند و طبری نیز از آن نام برده است<sup>۳</sup>.

اما بزرگترین نفایس خسرو پرویز تخت طاقدیس بود، یعنی «تختی که بشکل طاق است» و ثعالبی آنرا چنین وصف کرده است<sup>۴</sup>: «این سریری بود از عاج و ساج

۱- ثعالبی، ص ۷۰۰

۲- بلعمی، زنتیرگ، ج ۲، ص ۳۰۵.

۳- ثعالبی، ص ۶۹۹ و ما بعد.

۴- بالانتر، ص ۴۱۹ و بعد.

۵- ص ۶۸۸ و ما بعد. نام بعد. نام تخت را بخط عربی طاقدیس نوشته‌اند.

که صفائح و نرده‌های آن از سیم وزر بود. ۱۸۰ ذراع طول و ۱۵۰ ذراع عرض داشت. روی پله‌های آنرا با چوب سیاه و آبنوس زر کوب فرش کرده بودند. آستانه این تخت از زر و لاجورد بود، و صور فلکی، و کواکب و بروج سماوی، و هفت اقلیم، و صور پادشاهان، و هیئتهای آنان را، در مجالس بزم و ایام رزم و هنگام شکار، بر آن نقش کرده بودند. در آن آلتی بود برای تعیین ساعات روز چهارقالی از دیبای زربافته مرصع بمروارید و یاقوت، در آن تخت گسترده بودند، که هر يك تناسب با یکی از فصول سال داشت». اما فردوسی وصف مشروح تری از طاق‌دیس به‌نظم آورده است<sup>۱</sup> و گوید این سریری کهن بود، که در عهد خسرو پرویز آن را از نو ساختند، و شرحی هم از کیفیات نجومی این تخت بیان کرده است:

همان ماه تابان ز برخی که رفت	«شمار ستاره ده و دو هفت
بدیدی بچشم سر اختر گرای	چه زو ایستاده چه مانده بیای
سپهر از برخاک بر چند گشت...»	ز شب نیز دیدی که چندی گذشت

هر تسفلد<sup>۲</sup>، که رساله بدیمی در باب تخت طاق‌دیس نگاشته، اشاره بقول یکی از مورخان رومی کدرونوس<sup>۳</sup> نام کرده، که او هم روایت از یکی از کتب تئوفانس (نیمه دوم قرن هشتم میلادی) نموده است. کدرونوس گوید: قیصر هرقل پس از انهزام پرویز، در سال ۶۲۴، وارد کاخ گنزک شد «بت خسرو را دید، که هیئت هولناک داشت، و تصویر پرویز را نیز مشاهده کرد، که در بالای کاخ بر تختی قرار گرفته بود. این تخت بکره بزرگی شباهت داشت، مانند آسمان، و در پیرامون آن خورشید، و ماه، و ستارگان بودند، که کفار آنها را می‌پرستند: و تصویر رسولان پادشاه نیز

۱- چاپ مهل، ج ۷، ص ۳۵۶ و ما بعد.

۲- رساله تخت خسرو، سائنامه فوق‌الذکر، ج ۴۱. مضمم این مطالب در گزارش

باستان، ج ۲، ص ۱۲۸ و ما بعد.

در اطراف آن بود، که هر يك عصایی در دست داشتند. در این گنبد، بفرمان دشمن خدا (یعنی خسرو) آلائی تعبیه کرده بودند، که قطراتی چون باران فرو میریخت و آوایی رعد آسا بگوش میرسانید». عجب این است، که قصه تخت طاقدیس در کتابی بدست آمده است، که هیچ کس باور نمی کرد در آن باشد، یعنی تاریخ عمومی ساکسون<sup>۱</sup> و رای هرتسفلد این است، که طاقدیس تختی مثل سایر تختها نبوده، بلکه ساعتی بزرگ بوده است، شبیه ساعت غزه<sup>۲</sup>، که دیلس<sup>۳</sup> آن را مورد تحقیق قرار داده است، و میان طاقدیس و ساعت غزه، از حیث زمان و مکان چندان فاصله نبوده است. باری طاقدیس، مثل تختهای سلاطین مشرق، عبارت بوده است از سکویی در زیر و سقفی شبیه تخت بر فراز آن، و در این سقف تصویر پادشاه، و خورشید، و ماه منقوش بوده است. هرتسفلد نمونه این قسمت از تخت طاقدیس را در یکی از مصنوعات آن عهد یافته است، و آن جام نقره کلیموا محفوظ در موزه ارمیتاژلنین گسراد است<sup>۴</sup>. حجازان گذاره و نقاشان غارهای ترکستان چین کاملاً با سره شقی اراده ماه و خورشید آشنا بوده اند. هم چنین در یکی از مهرهای عهد ساسانی و بعضی قطعات منسوجه، که تقلید پارچه های ساسانی است، نظایر این صورتها دیده می شود. بسیاری صورت طاقدیس در جام مذکور نقش شده است، با این تفاوت که سکو و تخت را شبیه ارابه ساخته اند، که چهاگاو آنرا

۱- Sachsische Weltchronik

۲- Gaza

۳- H. Diels تحت عنوان «تحقیق در باب ساعت غزه. کدپر و کوپیوس آنرا وصف

کرده است» Ueber-die von Prokop beschriebene Kunstuhr von Gaza

گزارش آکادمی پروس ۱۹۱۷. فرض هرتسفلد را ساکل Saxl و کامپرس Kaspers

مورد تردید قرار داده اند. (رک. Kaspers, Vom Werdegang der abendland.

Kaisermystik لیبزینگ و برلن ۱۹۲۴، ص ۴۵، یادداشت ۱).

۴- نگاه کنید شکل ۸ ص ۱۹۹.

می‌کشد. بطوری که در صور نجومی معمول است، ماه را در حال هلال نشان داده‌اند، در زیر تخت کمانداری ایستاده، که بی‌شبهه هیکلی مصنوع بوده، و در زدن زنگ ساعت دخالتی داشته‌است، همانطور که در ساعت غزه هیکل هرکولس<sup>۱</sup> کارش این بوده، که در سرقت ناقوس بنوازد. اما در جام سابق الذکر (کلیمو) همه اجزاء ساعت دیده نمی‌شود. از روایات مورخان شرق و غرب، که اسنادی مستقل از یکدیگر محسوب میشوند، میتوان استنباط کرد، که در آنجا صحنه‌ای از مجلس تاجگذاری شاهنشاه هم تعبیه کرده بودند، و در پیرامون آن نقش بزرگان اشراف کشور در حال سلام دیده می‌شده‌است، و نیز سایبان گنبد مانند متحرکی داشته، که بر آن سیارات هفتگانه و دوازده برج، و اشکال مختلفه قمر را نقش کرده، و آلتی تعبیه نموده بودند، که در اوقات معین باران می‌باریده، و بانگ رعده می‌کرده‌است. این ساعت عجیب در قصر شاهی گنزک، نزدیک آتشکده شاهنشاهی آذرگشنسب، واقع بود. هرقل آن کاخ و ساعت و آتشکده را ویران کرد.<sup>۲</sup>

غنیمتی هنگفت در سال ۶۲۸ هنگام غارت دستگرد نصیب هرقل شد. بنابر روایت تئوفانس قیصر در آنجا سیصد لوای رومی، که در جنگها بدست ایرانیان افتاده بود، با مقداری کثیر سیم غیر مسکوک و خوانچه‌هایی، که برای جشنهای دینی بکار میرفته<sup>۳</sup>، و فرش‌های زربفت و پارچه‌های ابریشمی، و جامه‌های حریر، و پیراهن سفید بشمار، و شکر، و زنجبیل، و فلفل، و غیره بدست آورد، و مقدار بسیار عود و مواد معطر دیگر یافت. در باغ بزرگی که جزء قصر خسرو بود،

### ۱- Hercules

۲- راجع به اشیاء قیمتی، که بگنجهای خسرو دوم تعلق داشته، توصیفات دیگری، که کم و بیش صحیح است، در دست. رک منلا کتاب المحاسن منسوب بجا حظه، ص ۷۱-۳۶۹. چاپ فان فلر تن و نیز مقایسه شود با اینوسترانتروف مطالعات ساسانی، ص ۷۵ و بعد؛ بوگدانو، مجله کاما، شماره ۷، ص ۴۵ و بعد.

### ۳- (Icclisternium)



و آنرا « فردوس »<sup>۱</sup> می گفتند، شتر مرغ، و غزال، و گورخر، و طاوس، و تدر، و شیر، و پلنگ بسیار دیدند.<sup>۲</sup>

این محوطه ظاهراً شکارگاه خسرو بود، که آنرا در جدار جنبین طاق بزرگ طاق بستان می بینیم. بنا بر مقیاس آقای هرتسفلد، این دو تصویر، که مختصر برآمدگی دارند، ارتفاعشان ۳/۸ متر و عرضشان ۵/۷ متر است.



شکل ۴۶ - شکار گوزن خسرو دوم در طاق بستان  
(زازه، صنایع ایران قدیم)

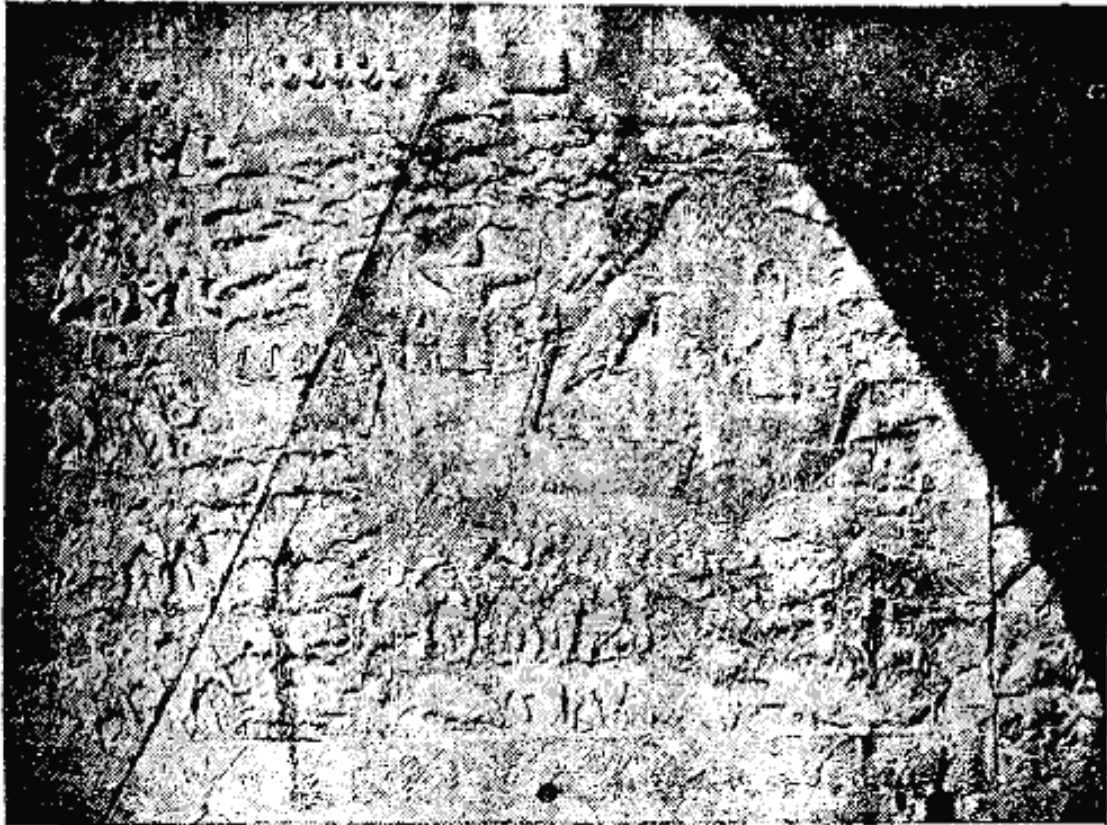
در دیوار راست طاق شکار گوزن را نشان داده اند (شکل ۴۶) قسمت میانی این نقش را در خطوطی محصور کرده اند، کسه شبیه حصار شده است. صیادان

۱- (paradis)

۲- زازه - هرتسفلد، سفر باستان شناسی، ۲، ص ۸۹.

گوزنان را تعاقب کرده‌اند، و آن جانوران هراسان، و گریزان، از دریچه، که در جانب راست حصار تعبیه شده، بدرون حصار می‌جهند. پادشاه که سوار بر اسب است، در سه جای این حصار ترسیم شده است. در سمت بالا، پادشاه سواره ایستاده، و اسبش مهبای جهیدن است، زنی در بالای سر او چتری را افراشته است، که علامت قدیمی شوکت سلطنتی است. در پشت سر او صفی از زنان هستند، بعضی در حال احترام ایستاده، و برخی مشغول رامشگری هستند. دو تن از آنان شیپور در دست دارند، و یکی طنبور می‌نوازد. بروی چوب بستی، که نردبانی بر آن قرار داده‌اند، زنانی نشسته‌اند، که بعضی چنگ می‌نوازند، و برخی کف می‌زنند. در زیر آن تصاویر، صورت پادشاه دیده می‌شود، که کمان را بزه کرده و در پی جانوران گریزنده اسب می‌تازد. در قسمت زیرین آن نقش، تصویر دیگری از پادشاه هست، که اسب را بحالت یورتمه میراند، و ترکش در دست، از شکار باز می‌آید. در سمت چپ حصار مذکور، اشتران دیده می‌شوند، که گوزنان کشته را می‌برند. نقش دیوار چپ، که با دقت فوق‌العاده ساخته شده، شکار گراز را نشان می‌دهد (شکل ۴۷). در اینجا تقریباً همه نقش را در خطوطی بشکل قاب محصور کرده‌اند، و فقط حاشیه باریکی در سمت راست قرار داده‌اند، که جماعتی کثیر از مردمان و جانوران در آنجا ازدحام کرده‌اند. شکارگاه مکانی است نزار و باتلاقی، که ماهی و مرغابی در آن بسیار است. در جانب راست، پنج صف فیل دیده می‌شود، که بر هر یک دو فیلبان، یکی پیش و یکی پس، نشسته، بصیاده‌گرا مشغولند، و گرازان شتابان خود را بمیان نزارها می‌کشند. در قسمت بالا قایقی می‌بینیم، که بانوان بسیار در آن نشسته بخواندن و کف زدن مشغولند در مقدم و مؤخر قایقها، زنان پارو می‌زنند. در وسط نقش، یک جفت کرجی را، که پاروزن آنها هم از نسوانند، دیده می‌شود، و این یک جفت کرجی را دو بار نشان داده‌اند، که حکایت از دو موقع شکار بکنند. درست در وسط تصویر، پادشاه، باقدی فوق‌اندازه طبیعی حجاری شده، که در قایق نخستین ایستاده، و کمان را بزه کرده است؛ زنی، در یسار

او ایستاده، تیری باو تقدیم می‌کند؛ زنی دیگر، در یمین او، بنواختن چنگک مشغول است. قایق دیگر که در پشت واقع شده، پر از نوازندگان چنگک است. شاه دو گراز بزرگ را با تیر از پای در آورده‌است. باز همان دو قایق در سمت راست تصویر دیده میشود. در این جا پادشاه، که هاله بر گورد سردارد، در دست



شکل ۴۷ - شکار گراز از خسرو دوم در طاق بستان

( زاره، صنایع ایران قدیم )

خود کمانی سست شده نگهداشته است. معلوم می‌شود، که شکار بیابان آمده‌است. در قسمت زیرین این نقش، فیلان مشغول جمع‌آوری شکار هستند، و اجساد جانوران را با خرطوم گرفته بر پشت خود می‌نهند.

این دو تصویر، خاصه نقش دوم، بقدری پرکار است، که تقریباً هیچ‌جای بی‌نقشی در آنها دیده نمی‌شود. نقوش پارچه لباسها را با دقتی فوق‌العاده رسم

کرده‌اند. صورت جانوران مخصوصاً فیلان را، چنان باظرافت و دقت کشیده‌اند، که شخص به‌خیرت می‌افتد و آنها را از حیث حرکات و نمایش حیات از جمله شکارهای حجاری می‌شمارد، درواقع طرح این منظره بدیع و مبتکر است؛ در اینجا هم باید گفت، که استاد بر روی سنگ تابلوی نقاشی حجاری کرده است. بنا بر عقیده هر تسفلد این حجاریها ما را از طرز نقاشی و پرده سازی عهد ساسانی مطلع میکند. این تصاویر سنگی را در آن زمان رنگارنگ می‌ساخته‌اند، و یاقوت گوید، که آثار این رنگها را در طاق بستان دیده‌است. ممکن است بیننده این الوان خود یاقوت نباشد، و نقل قول از حمد بن الفقیه کرده باشد، که روایتش از مأخذهای کتاب یاقوت است. هر تسفلد می‌گوید، اینکه در نقوش طاق بستان چندجما پادشاه را در حال شکار نشان داده‌اند، ولی فقط در یکی از تصاویر برگرد سر او هاله دیده می‌شود، سببش آن است که در سایر تصاویر هاله دور سر پادشاه را با السوان نشان داده بودند، و آن رنگها از میان رفته است.<sup>۱</sup>

مواظبتی، که حجاران طاق بستان در نشان دادن یاقوت پارچه البسه بکار برده‌اند، برای ما، که طالب شناختن اقسام منسوجات قرون اخیر ساسانیان هستیم، بسیار گرانها است. زاره و هر تسفلد اول شخصی هستند، که این شعبه از صنایع ساسانی را توضیح و تشریح کرده‌اند.

تنوع بسیاری در پارچه لباس شاهان و لباس خدایان و جسامه فیلانان، که در حجاریهای مختلف هستند، بنظر میرسد. گاهی زینت جامه‌ها عبارت است، از اکه‌های ابر، که اصطلاحاً آنرا « ابر نیکبختی » گویند، و مأخوذ از آثار چینی است، و گاهی گل‌های چهارپر، که با اقسام مختلف آنها را ترتیب داده‌اند، در یکجا بصورت صفحه شطرنج و درجایی بشکل جواهر و لولوه، گاهی هم شاید در روی پارچه

۱- مقایسه شود با ص ۴۸۱.

۲- رک زاره - هر تسفلد، نقوش برجسته، ص ۱۲-۲۰۶ و مخصوصاً هر تسفلد،

دروازه، ص ۹۴ ببعده و تصاویر ۵۱-۴۵؛ تاریخ صنایع، ۴، ۱۶۳B و A.

مروارید حقیقی دوخته‌اند. بعضی از جامه‌ها را با تصویر حیوانات نقش بسته‌اند، مثل میش کوهی، و خرس، و مرغابی، و حواصل، و این جانوران را معمولاً بطریقی ساخته‌اند، که گاه رو بجانب یمین و گاه بسمت یسار قرار گرفته‌اند. همچنین بعضی از نقوش مرکبه هم می‌بینیم، مثلاً مرغابی‌هایی که رشته‌های برگ‌بشکل لوزی آنها را احاطه نموده‌اند، و در فاصله آنها جابجا ستاره، یا گل، یا تاج مرواریددوزی ساخته‌اند، که محیط بر هلال‌هایی هستند و در فواصل آن شاخه سدر و مرغان بسیار دیده می‌شود، گاهی هم صفحات مدوری رسم کرده‌اند، که شاخه سدر یا صورت پرندگان در آنها قرار دارد. زنانی، که در شکار گراز طاق بستان پاروزن قایق‌ها هستند، جامه در بردارند منقش بدوایی که سرگراز در آنها ترسیم شده است؛ يك قطعه از منسوج عهد ساسانی با همین نقش در موزه حرفه‌های هنری<sup>۱</sup> برلن محفوظ است؛ این پارچه را در یکی از کلیساهای آلمانی برای بستن یکی از اشیاء مقدسه آن کلیسا بکار می‌برده‌اند. باری در حجاری مزبور پادشاه، که در قایق ایستاده، لباسش دارای نقش ازدهاست، که آن راهپو کله‌پ میخوانند. این حیوانی خیالی است، که مأخوذ از ازدهای صنایع چینی است<sup>۲</sup>، همین نقش در جامه خسرو پرویز، که سوار بر اسب است، دیده می‌شود، و نیز در قطعه از منسوجات ساسانی، که در موزه سوئد کن سینگتون<sup>۳</sup> مضبوط است، بنظر میرسد. چند قطعه پارچه دیگر، که از دوره ساسانی باقی مانده، صورت پادشاهی را در شکار گاه نشان میدهند، که سوار بر اسبی بال‌دار با مرکب عجیبی است، و در پیرامونش صورت جانوران گوناگون منظم‌اً رسم گردیده است<sup>۴</sup>. از نقوش منسوجات

### ۱- Kunstgewerbe Museum

۲- در «تاریخ صنایع» این حیوان را سین مرو *senmuru* نامیده‌اند، که پرنده‌ایست در داستانهای حماسی ایران و بغاری. امروز آنرا سیمورغ خوانند.

### ۳- South Kensington

۴- دمرگان، ۴، ص ۳۲۳ و بعد؛ هرتسفلد، دروازه، ص ۱۲۱ و بعد، تصاویر

۶۱-۶۵؛ زاره، صنایع ایران قدیم، تصویر ۹۸ و ۹۹؛ تاریخ صنایع، ۴، ۱۶۶.

ساسانی، بعضی را در تصاویر غارهای ترکستان چین بعینه ترسیم نموده‌اند. طرح این نقش‌های منسوجات ابریشمی نخست از جانب شرق آمد تا بغرب رسید و صنعتگران بیزانسی بتقلید آن پرداخته، در صنعت نساجی قرون وسطی در اروپا تأثیری فوق‌العاده کردند.

توانگران و مردمان صاحب مقام برای هر فصلی جامه از پارچه خاصی داشتند. ثعالبی گوید<sup>۱</sup>، خسرو از ریدک دانای خود پرسید<sup>۲</sup>، بهترین جامه کدام است. غلام گفت « اما در بهار شاهجانی و دبیقی؛ و در تابستان توی<sup>۳</sup> و شطوی؛ و در پاییز منیر رازی و ملحم مرزوی؛ و در زمستان خز و حو اصل؟ و در سرمای سخت خز آستر دار، که میان آنرا از قز انباشته باشند ».

هیوننگ تسیانک<sup>۴</sup> گوید: جامه ایرانیان از پوست، یا پشم، یا نمد، یا ابریشم منقش ساخته شده است. موی سر را منظم می‌کنند، و سر برهنه راه می‌روند. اگر بتوانیم این قول اخیر را بپذیریم، باید بگوییم که رسم روستاییان چنین بوده است<sup>۵</sup>. صحنه حجاری « شکار گراز » نمونه<sup>۶</sup> هم از سبک قالبی ساسانیان می‌دهد. آقای هر تسفلد گوشه يك قالبی را، که از قایق‌زنان چنگ‌زن آویخته، محل دقت قرار داده است. در میان دو رشته مروارید، که گاه‌گاه قطع شده، و اشکال مستطیلی در آن جای گرفته است، شاخه لبلابی دیده می‌شود، که پس از پیچ و خم بسیار منتهی بغنچه شده است، مبداء این طرح در نقوش یونانیان باختری بنظر می‌رسد. بنابراین آقای

۱- ص ۷۱۵.

۲- رذ بالانر ص ۴۳۹، یادداشت ۶. این قسمت از سخنان ریدک در متن پهلوی

موجود نیست.

۳- (Tauwaz)

۴- بیل، استاد بودایی راجع بعالم عربی، ج ۲، ص ۲۷۸.

۵- راجع بد اقسام پارچه و هنرهای مربوط بآن رذ تاریخ صنایع، ۱، ص ۷۱۵-

۶۹۱ (فیلیس اکرمان phyllis Ackermann): ۴، ۲۰۲-۱۹۷.

هر تسفند طرح و صنعتی، که در این گوشه قالی بکار رفته، نشان میدهد، که اصل آن قالی گره‌داری بوده است<sup>۱</sup>. این قسم قالی بافی را در ادوار اسلامی ایران دنبال کرده، به نتایج حیرت‌بخش و نمونه‌های بسیار زیبا رسیده‌اند.

معروفترین قالی‌های عهد خسرو پرویز، که در کتب قدیمه شرقی شرح آن مذکور است، از جنس ابریشم زربفت بوده است. ثعالبی گوید<sup>۲</sup>: طاق‌دیس (سابق‌الذکر) از چهار قالی زربفت مروارید دوز و یاقوت نشان پوشیده بود، و هر یک از این فرش‌ها فصلی از سال را نشان میداد. «قالی بزرگی، که در تالار باریکی از قصور سلطنتی تیسفون بوده، و وهاری خسرو («بهار کسری») نام داشته، یا بقول بلعمی آنرا («فرش زمستانی») می‌گفته‌اند، از همان جنس زربفت بوده است این فرش، که شصت ارش درازا و شصت ارش پهنا داشته، در فصل زمستان منظره بهاری را در برابر شاهنشاه می‌گسترده است. در متن آن خیابانها و جدولهای آب ساخته بودند و نهرها از میان باغی خرم می‌گذشت، که کشتزارها و باغچه‌های پرمیوه و سبزی آنرا فرو گرفته بودند، شاخ و برگ این اشجار از زر و سیم و گوهرهای رنگارنگ بود<sup>۳</sup>.

در نقش شکار طاق بستان فقط چندتن از سه هزار زنی، که خسرو در حرم داشت، می‌بینیم. این شهریار هیچگاه از این میل سیر نمی‌شد. دوشیزگان و بیوگان و زنان صاحب‌اولاد را، در هر جا نشانی می‌دادند، بحرم خود می‌آورد. هر زمان که میل تجدید حرم می‌کرد، نامه چند بفرمانروایان اطراف می‌فرستاد، و در آن وصف زن کامل عیار را درج می‌کرد. پس عمال او هر جا زنی را باوصف نامه

۱- دروازه، ص ۱۳۷ و بعد.

۲- ص ۶۹۹.

۳- طبری، ص ۲۴۵۲: بلعمی، زنبیرنگ، ج ۳، ص ۴۱۷. مقایسه شود با بلوشت، یادداشت راجع بیک قالی عرب متعلق بدقرن هشتم. مجله پادشاهی، ۱۹۳۲، ص ۱۷-۶۱۳؛ تاریخ صنایع، ۳، ص ۲۲۷۲ و بعد (پوپ).

مناسب میدیدند، بخدمت میبردند<sup>۱</sup>. گویا وصفی، که از زن تمام عبار در نامه‌های عجیب خسرو پرویز درج بوده، شباهتی با بیانات ریدک دارد، آن غلامی، که گفتگوی او را با پادشاه در يك رساله پهلوی درج کرده‌اند، و امروز در دست است، و سابقاً عبارتی چند از آن نقل کرده‌ایم وی گوید: «بهترین زن آن است، که پیوسته در اندیشه عشق و محبت مرد باشد، اما از حیث اندام و هیئت، نیکوترین زنان کسی است، که بالایی میانه، و سینه فراخ، و سر و سرین و گردنی خوش ساخت و پاهایی خرد، و کمری باریک و کف پایی مقعر، و انگشتانی کشیده و تنی نرم و استوار دارد. باید که سینه‌اش چون به و ناخنش چون برف سفید، و رنگش سرخ چون انار، و چشمش بادامی، و نرم مانند کرک بره (؟)، و ابروانش چون کمان، و مرواریدهایش (یعنی دندانهایش) سفید و ظریف<sup>۲</sup>، و گیسوانش دراز و سیاه مایل بسرخ باشد، و هرگز سخن نراند...»<sup>۳</sup> (؟) \*

محبوبه خسرو شیرین نام داشت، که بقول ثعالبی: «بوسستان حسن و رشک ماه تمام بود»<sup>۴</sup>. چون شیرین عیسوی بود، بعضی از مورخان غربی و

- ۱- طبری، ص ۱۰۲۵، نلدکه، ص ۳۲۵؛ مقایسه شود با چهارمین گداهی، که بخسرو دوم نسبت داده‌اند، طبری ص ۱۰۴۷. نلدکه ص ۳۶۴.
- ۲- بیلی، بوان شرقی، ۹، ص ۲۳۳.
- ۳- شاه خسرو و ریدک وی، چاپ او نوالا، بخش ۹۶؛ مقایسه شود با روایت ثعالبی ص ۷۱۰ و بعد.
- ۴- ثعالبی، ص ۷۰۲.

باز عبارتی ثعالبی چنین است: قال فاخبرنی عن احسن النساء وانها هن قال من يقبلها القلب ويجها وتشتهيها النفس وخيرهن من كانت بين الصغر والكبر والطول والقصر والهزل والعمس ملحية القد جميلة الوجه حلوة الجملة مستوية الجبهة مقوسة الحاجبين ملوزة العينين متدللة الانف دقيقة الشفتين وعقيقتها ضيقة الفم لؤلؤة الشعر حسنة الضحك مدورة الذفن ابريقية العلق رمانية اللون حريرية البشرة حالكة الشعر فتاحية التدبين زنبورية الخصر لطيفة البطن مدهنية السرة ضخمة المجيز صغيرة اقدم طيبة الرائحة رخميد الصواب قليلة الكلام كثيرة الحياء فضحك الملك وقال زهازه. (مترجم).



شرقی<sup>۱</sup> اورا از یونانیان دانسته‌اند، اما اسم او ایرانی است، بنابراین سبثوس<sup>۲</sup> شیرین از مردم خوزستان بود. در اوایل سلطنت خسرو بعقد او درآمد، و با اینکه منزلتی فروتر از مریم دختر قیصر داشت، که پادشاه او را بعقل سیاسی گرفته بود<sup>۳</sup>، از حیث منزلت در وجود خسرو نفوذی تمام داشت. مطابق افسانه وهرام چوبین، خسرو پرویز خسواهر بهرام را که، گردیگک<sup>۴</sup> نام داشت، و زنی مردانه بود، بعقد خود در آورد، و این پس از آن بود، که گردیگک و ستم را هلاک کرد<sup>۵</sup>. اگر تفصیل این قصه را نتوانیم باور کنیم، ظاهراً مزاجت خسرو و گردیک را باید مبتنی بر حقایق تاریخی بدانیم. شیرین خسرو را خبر داد، که از کید این زن دیو سار بر حذر باشد<sup>۶</sup>.

از زمان بسیار قدیم افسانه‌هایی در باب معاشقه خسرو با شیرین نوشته‌اند، و ظاهراً قبل از سقوط دولت ساسانی هم، یک یا چند رومان عامیانه راجع بساین مطلب وجود داشته است، و پاره‌های آن زمان را در بعضی از متون عربی و فارسی خودای نامگک وارد کرده‌اند. ثعلبانی<sup>۷</sup> و فردوسی<sup>۸</sup> شرح تدابیر شیرین را، که در جاب

۱- تئوفیلکتوس، ۱۳/۵؛ بلعمی، ج ۲، ص ۳۵۴.

۲- تاریخ هرقل (هراکلیوس) تألیف سبثوس، ترجمه ماکار، پاریس ۱۹۵۴، ص

۲۸. بعضی بر این عقیده‌اند که در میشان بدنیآ آمده. (لابور، ص ۲۲۲).

۳- بنابراین طبری، مریم دختر قیصر موریکیوس بود. در منابع بیزانسی از این

عروسی ذکری نیست. رک نلدکه، طبری، ص ۲۸۳، یادداشت ۲.

#### ۴- Gurdiyagh

۵- نلدکه، طبری، ص ۴۸۲؛ محاسن منسوب بجاخط، ص ۲۵۲، ترجمه زشر، ۲،

ص ۶۳ و بعد.

۶- نهایه، برون، ص ۲۴۳.

۷- ص ۶۹۱ بعد.

۸- چاپ مهل، ج ۷، ص ۲۹۴ و بعد.

عاشق بیوفای خود بکار میبرد، و تفصیل عروسی او را با خسرو نقل کرده‌اند، و تدبیر ماهرانه پادشاه را که در اسکات بزرگان بخرج داد، تا توانست دختری از طبقه فروتر را ب عقد خود در آورد، ذکر نموده‌اند. بلعمی<sup>۱</sup> قصه معاشقه فرهاد<sup>۲</sup> (فرهاد) و شیرین را آورده است، و چنین گوید: «فرهاد فریفته این زن شد، و خسرو او را بکندن کوه بیستون گماشت. فرهاد در آن کوه بریدن سنگ مشغول شد، و هر پاره، که از کوه می‌برید، چنان عظیم بود، که امروز صد مرد آنرا نتواند برداشت». قصه فرهاد و شیرین و خسرو و شیرین موضوع بسی از منظومات عشقی و حماسی ایرانیان شده است.<sup>۳</sup> فردوسی قصه کشته شدن ماریسا (مریم) را بدست شیرین چنین بنظم آورده است.<sup>۴</sup>

ز مریم همی بود شیرین بسدر	همیشه ز رشکش دور خساره زرد
بفرجام شیرین و را زهر داد	شد آن دختر خوب قیصر نژاد
از انکار آگه نبود هیچکس	که او داشت آن راز تنها و بس
چو سالی بر آمد که مریم بمرد	شبستان زریسن بشیرین سپرد

پرویز همه اقسام لذایذ را استقبال میکرد. ذوق او را نسبت بعطریات در روایت بلاذری دریافتیم، که چون بوی پوست‌های تحریر را دوست نداشت، مقرر فرمود، که نامه‌ها را بر کاغذی، که بگللاب و زعفران آغشته باشد، بنویسند، مسلماً در قصور و کاخهای خسرو بوی عود و عنبر اشهب، و مشک، و کافور، و صندل پیوسته هوا را معطر میداشته است، چنانکه در عهد خلفا چنین بود. بنا بر روایت ثعالبی<sup>۵</sup>

۱- زنتبرگک. ۲، ص ۴۵۳ و بعد.

۲- Frhadh

۳- دودا Herb. W. Duda. فرهاد و شیرین

پراگ ۱۹۳۳ (زبان آلمانی).

۴- مهال، ج ۷، ص ۳۵۴ و بعد.

۵- ص ۷۵۸ و ما بعد.

خوش آرزو ربدك (غلام) خسرو، که از لطایف مشعومات وقوفی کامل داشت، در جواب خسرو گفت: «بهترین عطرها شاهسپرم آمیخته بانداست<sup>۱</sup>، که بر آن گلاب پاشیده باشند، دیگر بنفشه با بخور عنبر اشهب، و نیلوفر با بخور مشک، و باقلای معطر با بخور کافور. بوی نرگس چون رائحه جوانی است، و بوی گل سرخ چون رائحه باران است، عطر شاهسپرم چون نکهت اولاداست، و بوی خیری چون رائحه دوستان صدیق است». خسرو بساز پرسید که بوی بهشت چگونه است. ربدك جواب داد: «اگر بوی شراب خسروانی، و گل فارسی، و شاهسپرم سمراندی، و ترنج طبری، و نرگس مسکی، و بنفشه اصفهانی، و زعفران قمی و بونی [بوانی] و نیلوفر سیراوانی، و [ند]، که مخلوطی از سه چیز معطر است، (عودهندی، و مشک تبتی، و عنبر شحری) را فراهم آوری، از بسوی بهشت بسویی توانی برد»<sup>۱</sup>.

در قصر شاهنشاه غذاهای مطبوع و گوارا بسیار مورد توجه بود. از جمله طعام‌هایی که برای پادشاه و لاش مهیا می‌کردند، یکی «خورش شاهی» نام داشت، که مرکب بود از گوشت گرم و گوشت سرد، و برنج فسرده، برگ مک معطر، و سرخان مسمن، و خبیص، و طبر زد؛ دیگر از طعام‌ها «خورش خراسانی» بود، که از گوشت کباب شده بسیخ، و گوشت پخته در دیگ، و کره و عصارات، ترکیب می‌یافت؛ دیگر «خورش رومی» که گاه باشیر و شکر، و گاه باتخم مرغ و عسل، و گاه برنج با کره و شکر و شیر ساخته میشد؛ دیگر «خورش دهقانی» که عبارت بود از گوشت گوسفند نمکسود، و نارسود (گوشتی که در رب انار بخوابانند)، و

۱- مخلوطی از مشک و عود و عنبر اشهب.

۲- در متن پهلوی باسمن بیش از همه مشعومات آمده و آنرا عطر پادشاهی شمرده‌اند پس از آن عطر گل سرخ و نرگس و کافور و زنبق و بنفشه و شاهسپرم و مورد و نیلوفر و مرزنگوش و غیره را ذکر کرده‌اند؛ و همراه هر يك وصفی شاعرانه آورده‌اند. (شاه خسرو و غلامش، چاپ اونوالا، ۹۴-۶۸).

تخم مرغ پخته<sup>۱</sup>.

ریدک خوش آرزو در پاسخ خسرو بهترین طعامها را چنین می‌شمارد: از جمله گوشت بزغاله دو ماهه، که شیر مادر و شیر ماده گاوی خورده باشد، مخصوصاً اگر با عصاره زیتون بپزند؛ دیگر سینه گاو فری، که در سپیدپاک<sup>۲</sup> پخته باشد (سپیدپاک آشی است، که با اسفناج، و آرد، و سرکه می‌ساخته‌اند<sup>۳</sup>)، و بعد آنرا با شکر مصفی و طبرزد تناول کنند. از میان انواع طیور، خوش آرزو مخصوصاً ماکیانی را نام می‌برد، که خوراکش شاهدانه، و روغن زیتون باشد، این مرغ پیش از کشتن باید ناشتا باشد؛ بعد از کشتن باید آنرا پر کنند و یکروز بپا، و یکروز به گردن بیاویزند، و سپس در شورابگک<sup>۴</sup> بپزند؛ پشت آن مرغ، مخصوصاً آن قسمت که نزدیکتر بدم است، لذیذترین قسمت‌های آنست، لذیذترین غذاهای سرد آنهایی هستند، که از گوشت گورخر، و شتر یکساله، و گاو میش، و خوک ساخته باشند. از جمله غذاهای سرد بسیار مطبوع و لذیذ، خورش است، که از گوشت گورخر اهلی، که بینه و جو خورده باشد، ساخته می‌شود؛ این گوشت را در ماست می‌خورانند و انواع ادویه بر آن می‌پاشند. از غذاهای مطبوع قیمه‌های مختلف است، که با گوشت خرگوش و سینه اسب، و سمور، و سرتذرو می‌سازند و بهترین نوع آنرا از گوشت آهوی ماده سترون پیه‌دار، که منجمد شده باشد، می‌سازند. در تابستان، لوزینه، که با بادام، و گردو غیره تهیه کنند و انواع نان شیرینی بسیار مطلوب است، خاصه آنها، که با پیه غزال ماده آماده و در روغن گردو پخته شود. اما در زمستان باید نانهای، که بادام و هلو دارد، تناول کرد. نیکوترین مربا برای لیموی خاردار

۱- تعالیه، ص ۵۸۵.

۲- Spedh-pak

۳- مقایسه شود با اشنا گلبرگ Stackelberg. مجله شرقی وین، ج ۱۸،

ص ۲۸۳.

۴- بفارسی شورایی یعنی آب نمک.

(خارواترنگ) وبه، وهلیله، وگردو، وزنجبیل چینی است، و بهترین میوه هانار گیل است، که با قند خورند، و پسته گرانگی، که در شورابگک بو داده باشند، و عدسی



شکل ۴۸- خسرو دوم در شکار (جام نقره  
زاره، صنایع ایران قدیم)

که با آب کامگک آمیزند، و خرما ی هیرت<sup>۲</sup>، که با گردو انباشته نمایند، و هلسوی

۱- بفارسی آب کامد (کبگور، مجله شرقی وین ۱۹۳۷، ص ۶۴)، خورشی است در اصفهان. که از ماست و شیر تازه و اسبذ و شیر خشک و سرکه می سازند.  
۲- هیرت Hert پهلوی حییره میباشد، مارکو ارات - مسینا، فهرست، ص ۶۷.

ارمنی، و بلوط و شاه بلوط، که شکر آلود کنند. شاهدانه... (؟)، که در پیه بز کوهی سرخ شده باشد، برای هضم سودمندترین غذاست. بهترین شراب، می کنگک، و می هرات، و می والرود، و شراب بست، و شراب سیب حلوان، مخصوصاً شراب آسوری است،

پر واضح است، که ظروف و اوانی هم کاملاً شایسته غذاهای لذیذ بوده است، که بر خوان شاهنشاه مینهادند.

در روسیه مقدار کثیری از ظروف نقره ساسانی بدست آورده اند، ولی در ایران چیز قابلی کشف نشده است. ظاهراً علتش آنست، که این کشور چند بار پایمال چپاول و غارت قبایل حریص شده است. باعتقاد زاره<sup>۲</sup> این قبیل جام های منقوش را در کار خانه پادشاهی ساخته و بخاطر آن شکار، یا میهمانی شاهنشاه، یا امراء و سلاطین بیگانه هدیه میداده اند. بشهادت فلاویوس و پیس کوس<sup>۳</sup>، معاصر قیصر دیو کلسیان، در قرن چهارم میلادی نیز از این قسم هدایا از جانب ساسانیان به امپراطور روم فرستاده شده است. در قرون نخستین اسلامی سبک جامهای نقره ساسانی را تقلید کرده اند.<sup>۴</sup>

نمونه بسیار زیبایی از ظروف عهد خسرو پرویز، جام نقره است، که در

- ۱- شاه خسرو، اونوالا، فقره ۵۹-۱۹. بعضی از جزئیات چاپ اول از روی مقاله بیلی، بولتن شرقی ۹، ص ۲۳۲ در اینجا تصحیح شده است. مقایسه شود با روایت ثعالبی (ص ۷۵۵-۸)، که کمی با متن پهلوی اختلاف دارد.
- ۲- زاره صنایع ایران قدیم، ص ۴۹.

### ۳- Flavius Vopiscus

- ۴- راجع به جامها، ریک اردمان، سالنامه مجموعه های آثار هنری پروس، ج ۵۷، ص ۱۹۳ و بعد فهرست جامهای ساسانی، که امروز موجود است، در کتاب هرتسفلد، گزارش باستان، ۹ ص ۲۶-۱۲۵، نقره سازی ساسانی بطور کلی، تاریخ صنایع، ۱، ۶۳-۷۱۶، اشیاء برنزی، ص ۷۵-۷۶۳ (ار بلی J.O. Rbeli)؛ ۴، ۲۱۵ و بعد.

کتابخانه ملی پاریس مضبوط است (شکل ۴۸)، خسرو را هنگام شکار، تقریباً چنانکه در طاق بستان دیدیم، نشان میدهد. خسرو دیهیم بالدار بر سر، و جامه بسیار گرانبها در بر ورشته‌های مروارید بگردن دارد، کمان بزه کرده، چهار نعل از پی جانوران گریزان می‌تازد، و نوارهای سلطنتی او از اثر باد در اهتراز است. چند گراز و گوزن و یک گاو وحشی بتیر او از پای درآمده است<sup>۱</sup>.

جام نقره بسیار عجیب دیگر هم در کتابخانه پاریس است (شکل ۴۹). در این طرف صورت دو هلال با تصویر چند تن دیده میشود، که هر یک چیزی از قبیل: مرغی، و جامی، و بخور سوزی (؟)، و امثال آن در دست دارند، در وسط زنی برهنه می‌بینم، که گویا حیوانی اساطیری را، که شبیه ببر هندی است، نوازش میکند. تا حال کسی نتوانسته است سر این اشکال را، که البته جنبه دیانتی دارد کشف کند<sup>۲</sup>.

از نقوش معمول ظروف ساسانی تر کیهانی است، که از اشکال جانوران و نباتات میکرده‌اند: مثل دو دسته گل، که هر یک در سمت درختی واقع شده باشد یا شیری در کنار درختی و امثال این‌ها. غالباً در اطراف نقوش، گل برگ و لبلاب پیچان رسم می‌کرده‌اند. جامی باقی است، که شکل ماهی و خرچنگ بر آن نقره نموده‌اند<sup>۳</sup>. تنگها و صراحیهای سیمین کشف شده است، که نقوش بسیار دارند، از

۱- بابلون، راهنمای کابینه‌مدالها Guide au Cabinet des medailles

شکل ۱۲۳، هر تسفلد، دروازه، تصویر ۵۳؛ زاره صنایع ایران قدیم، تصویر ۲۵۷؛ تاریخ صنایع، ج ۴، ۲۱۴. برخلاف اردمان (جامهای ساسانی که دارای مجالس شکار هستند Die sassanidischen jagdschalen، سالنامه مجموعه‌های آثار هنری پروس، ج ۵۷، ص ۲۱۲ و بعد)، که این جام را مانند نقوش طاق بستان از پیروز میدانند. هر تسفلد مجدداً تأیید کرده است. که این جام خسرو پرویز را در شکارگاه نشان میدهد.

۲- بابلون، راهنمای کابینه‌مدالها، شماره ۲۸۸۱، شکل ۱۱؛ زاره صنایع ایران

قدیم، ص ۱۱۷، تاریخ صنایع ۰۹ A ۲۳۳.

۳- زاره، صنایع الخ، تصویر ۱۲۱ و ۱۲۲.

۴- زاره، صنایع الخ، تصویر ۱۲۵.

قبیل شکل شیری (شکل ۵۰)، یا صورت زنی که زنبیلی پرمیوه پیش آورده است.<sup>۱</sup> تنگهای مفرغ دسته‌دار هم هست؛ که شکل انسان، و پرندگان، یا شاخه‌های به‌هم پیچیده، بر آنها رسم کرده‌اند.<sup>۲</sup>



شکل ۴۹- جام نقره  
(زاده، صنایع ایران)

در این عهد، همچنانکه ذائقه را با خوراکیهای لذیذ و شرابه‌های گوارا و شامه را

۱- زاده، صنایع ایران قدیم، تصویر ۱۲۸ و ۱۲۹.

۲- ایضاً، تصویر ۱۳۲ و ۱۳۳ و ۱۳۵.



با بوهای خوش می‌پرورده‌اند، سامعه را نیز بالحن دلکش موسیقی، که بامهارت و استادی ترکیب یافته بود، پرورش میدادند. مکرر اشاره بمقام عالی رامشگران



شکل ۵۰ - تنگه نقره  
( زاره، صنایع ایران قدیم )

۱- کریستنسن، موسیقی در تمدن ساسانی، بولتن انجمن فرانسوی دوستداران شرق  
La Vie musicale dans la civilisation des Sassanides, Bull, de  
l'Association française des Amis L'Orient, nos, 20, 21, 1936.  
تاریخ صنایع، ۳، ص ۸۹-۲۷۸۶ (فارس).

خنیانگران در بارگاه شاهان ساسانی کرده‌ایم. در بزم‌های خاص رئیس تشریفات، خرم باش، باستاندان موسیقی دستور میداد، که فلان لحن و فلان مقام را بنوازد. مسعودی نام آلات موسیقی ایرانیان را چنین آورده است: عود، ونای، و طنبور، و مزمار، و چنگ و گوید مردم خراسان بیشتر آلتی را در موسیقی بکار



شکل ۵۱ - نای زن (جام نقوه)  
(زاده، صنایع ایران قدیم)

میبردند، که هفت تار داشت، و آنرا زنگک (رنج) میخواندند. اما مردم ری و طبرستان و دیلم طنبور را دوست‌تر داشتند، و این آلت نزد همه فرس مقدم بر سایر آلات

۱- رک ص ۴۴۶ این کتاب .

۲- مروج، ۸، ص ۹۱-۹۰ .

بوده است. شکارگاه خسرو در طاق بستان ظاهراً حاکی از این است، که عصر چنگک آلت درجه اول موسیقی ساسانی بوده است. اما آلات دیگر، که مطابق آثار آن عصر مسلماً در عهد پرویز وجود داشته، عبارتند از: شیپور و طنبور (رجوع شود بشکارگاه گوزنان طاق بستان) ونای؛ روی بعضی از ظروف نقره تصویر نای زنانی بنظر میرسد<sup>۱</sup>. (شکل ۵۱).

نام عده کثیری از آلات موسیقی در رساله پهلوی خسرو و غلامش<sup>۲</sup> مسطور است، از جمله عود هندی موسوم به ون<sup>۳</sup> و عود متداول موسوم به دار، و بربط (بربوذ<sup>۴</sup> و چنگک و تمبور، و سنطور موسوم به کناره<sup>۵</sup> ونای، و قره‌نی موسوم به مار<sup>۶</sup>، و طبل کوچکی به دمبرنگ<sup>۷</sup> بوده است.

معروفترین رامشگران و ترانه‌سازان در دربار خسرو پرویز سرکش و باربد بوده‌اند<sup>۸</sup>. آنچه از احوال این دو استاد بما رسیده، مأخوذ از خودای نامگک نیست، بلکه از بعضی کتب عامیانه اواخر عهد ساسانی نقل شده است. تفصیلی که در کتاب فردوسی<sup>۹</sup> و ثعالبی<sup>۱۰</sup> آمده، تا اندازه افسانه آمیز است. گویند، سرکش در آغاز حائز

۱- زاره، صنایع ایران قدیم، تصاویر ۱۱۶ و ۱۳۳؛ تاریخ، ۴، A، ۲۲۵.

۲- شاه خسرو و ریدک وی، انوالا، §۱۳ و §§۶۲-۶۳.

۳- Vin

۴- Bardudh

۵- Kannar

۶- Mar

۷- Dumbalagh

۸- این اسم را مورخان ایرانی و عرب باربدیا فهلبد نوشته‌اند و فهلبد معرب فهلبد فارسی است. باربد را در خط پهلوی میتوان بهل بد Bahl(a)badh خواند و چون در نسخ خطی فارسی غالباً بین ب و پ امتیازی نمیگذارند، این کلمه فهلبد نیز خوانده شده است و بقلط آنرا از ریشه پهلوی («پارت»، «پهلوان») شمرده‌اند. از طرف دیگر، اگر در اصل فهلبد میبود، هرگز آنرا باربد نمی‌توانستند بخوانند. پس بدون شك صحیح‌ترین صورت این اسم باربد است.

۹- چاپ مهل، ۸، ص ۳۱۴ و بعد.

۱۰- ص ۶۹۴.

مقام اول بود و برای حفظ پایگاه خود، پیوسته باربند را، که رامشگری جوان و بنا بر قول ثعالبی از مردم مرو بود، از حضور شاهنشاه دور میداشت. اما باربند حیلۀ کرد و آواز خویش را بگوش خسرو رسانید و از آن پس مقرب شد.

روایات موجوده اختراع دستگاہهای موسیقی ایران را بباربند نسبت میدهند.<sup>۱</sup> در واقع، این مقامات پیش از باربند هم وجود داشته، ولی محل تردید نیست، که این آهنگک ساز بزرگک تأثیر بسزایی در موسیقی ساسانی کرده است، و این موسیقی را هم منبع عمده موسیقی عرب و ایران بعد از اسلام باید شمرد و میتوان گفت، که در ممالک اسلامی مشرق هنوز آثاری از الحان باربند باقی است، زیرا که شرقیان در این رشته از صنعت بسیار محافظه کار هستند.

ثعالبی گوید، باربند در ملاقات اول دستان یزدان آفرید را برای خسرو خواند، بعد دستان پرتو فرخار را بسمع او رسانید<sup>۲</sup>، که همان شادمانی را میبخشید، که توانگری از پس درویشی میبخشد، پس از آن دستان سبز اندر سبز را خواند و نواخت، چنانکه شنوندگان از آهنگک زار زار ابریشم رود و از زیر و بم سرود او مجذوب و مبهوت شدند. بگفته فردوسی سه دستانی، که باربند در این محل خواند و نواخت، داد آفرید، و پیکار گرد و سبز در سبز بود.

سرودی با آواز خوش بر کشید	که اکنون تو خوانیش داد آفرید <sup>۳</sup>
زننده دگر گون بیار است رود	بسر آورد ناگاه دیگر سرود
که پیکار گردش همی خواندند	همی نام از آواز او راندند

۱- رضازاده شفق مقاله در خصوص باربند در مجله ایران شهر، طبع برلن، سال:

۳، ص ۶۱ و بعد، نوشته است،

۲- فرخار شهری است افسانه، که از جهت حسن صورت سکنه و وجود معبد

بت پرستان در قصص و افسانهها شهرت دارد.

۳- نام واقعی آن باید داد آفرید بوده باشد و این همانست، که ثعالبی آنرا

یزدان آفرید نوشته است.

برآمد دگر باره آواز رود      دگر گونه تر ساخت بانگ سرود  
همان سبز در سبزخوانی کنون      برین گونه سازند مکر و فسون

در برهان قاطع نام سی لحن، که باربذ برای بزم خسرو پرویز ساخته، مسطور است، و با مختصر اختلافی نام آنها در خسرو و شیرین نظامی نیز ضبط است. ثعالبی اختراع خسروانیات را بباربذ نسبت داده، و گوید: در این زمان هم مطربان در بزم ملوک و سایر مردمان مینوازند. در واقع کلمه خسروانی بربك‌دستان اطلاق نمی‌شده است. عوفی<sup>۱</sup> از نوای خسروانی نام برده است و ظاهراً مرادش همان هفت «دستگاه شاهانه» است، که مسعودی آنرا «الطارق الماویه» نامیده است.<sup>۲</sup> مطابق روایتی، دیگر، باربذ برای بزم خسرو ۳۶۰ دستان ساخته بود، چنانکه هر روز دستانی نو مینواخت، و قول او «برای استادان فن قانون مطابق بشمار میرفت و دیگران همه خوشه‌چین حرمین ذوق او بودند».

بنابر آنچه گذشت، دستگاه‌های موسیقی منسوب بباربذ مرکب از هفت خسروانی<sup>۳</sup>، سی لحن<sup>۴</sup>، و ۳۶۰ دستان بوده، که با ایام هفته<sup>۵</sup>، و سی روز ماه، و سیصد و شصت روز سال ساسانیان، تناسب داشته است؛ خمسه مسترقیه را بشمار نیاورده‌اند. در دیوان منوچهری و بسی از نویسندگان ایران اسامی بسیار از آوازهای موسیقی میبینیم، ولی از هیچیک آنها معلوم نمیتوانیم کرد، که آیا مقصود

۱- برون، مجله پادشاهی، ۱۸۹۹، ص ۵۴ و بعد.

۲- مروج؛ ۸، ص ۹۰.

۳- اختراع خسروانی را به نگیسا Nighisa، که یکی دیگر از رامشگران عهد خسرو پرویز است، و نظامی گنجوی و خواجه سامان و بعضی نویسندگان دیگری ذکری از او کرده‌اند، نسبت داده‌اند؛ رک برهان قاطع.

۴- کلمه لحن عربی است و اصل پهلوی آنرا متأسفانه نمیدانیم.

۵- این نیز دلیل است، بر اینکه در تقویم زردشتیان عهد ساسانی هفته مجهول نبوده است. مقایسه شود با ص ۱۹۳، یادداشت ۲ و ص ۴۲۴، یادداشت ۶.

یکی از سی لحن است، یا یکی از ۳۶۰ دستان . یزدان آفرید ظاهراً سرود دینی بوده است . بعضی از دستان‌ها حوادث تاریخ قدیم ایران را بیان می‌کرده، که از قرن پنجم میلادی بعد، ساسانیان علاقه بسیار بذکر و یادآوری آنها نشان می‌داده‌اند؛ یکی از این سرودهای حماسی کین ایرج نام‌داشته<sup>۱</sup>، دیگری کین سیاوش<sup>۲</sup>، و امثال آن . دستان‌های دیگر در وصف قدرت و ثروت خسرو پرویز بوده است، مثل باغ شیرین، و باغ شهریار، و اورنگ‌بگ<sup>۳</sup> ( اورنگی، یعنی سرود تخت)، و تخت طاقدیس<sup>۴</sup>، و هفت گنج<sup>۵</sup> و گنجی واذ آورد ( « گنج باد آور » )<sup>۶</sup>، و گنج گاو<sup>۷</sup> و شبدیز<sup>۸</sup>. دستان‌های دیگر در وصف جشن‌های فصول مختلف، خاصه در تهنیت مقدم بهار، و مناظر طبیعت، و مسرات حیات بوده است، از قبیل : نوروزی و زرگک ( « نوروز بزرگک » )، و سروستان، و آرایش‌نی خورشید<sup>۹</sup> ( « آرایش خورشید » )، و ماه ابر کوهان<sup>۱۰</sup> ( ماه بالای کوهسار )، و نوش ابینان<sup>۱۱</sup> ( « نوش لبان » )؛ و غیره . در اصطلاح موسیقی آن زمان « راست » نام یکی از آوازاها بوده، و امروز

۱- ایرج ، پسر فریدون را دو برادرش کشتند و یکی از اعقاب او منوچهر انتقام

خون او را کشید.

۲- سیاوش پسرکی اوس Kay Us ( کسی کاوس ) بفرمان افراسیاب

Frsiyabh ( افراسیاب ) پادشاه توران کشته شد و انتقام او را پسران جنگ‌های

طولانی پسرش کیخسرو کشید .

۳- Avrangigh

۴- بالاتر ص ۴۸۸ و مابعد .

۵- بالاتر ص ۴۸۷ .

۶- بالاتر ص ۴۸۳ .

۷- Arayishn i khvarshedh

۸- Mah abhar kohan

۹- Nosh - labhennan

هم یکی از ۱۲ دستگاه موسیقی ایران و عرب بهمین اسم موسوم است.<sup>۱</sup> در سال‌های اخیر دانشمندان موفق شده‌اند، که آثار منظومی در ادبیات موجوده پهلوی بیابند.<sup>۲</sup> از این نمونه‌ها بنظر من جز قطعه ذیل هیچیک تغزل خالص نیست. این نشیب در میان متن‌های مانوی بوده، که نخست مولر آن را طبع کرد، و بعد زالمان<sup>۳</sup> بطبع آن همت گماشت، ولی هیچ علامتی مشهود نیست، که آن را بتوانیم بمانویه نسبت بدهیم، زیرا که نشانه دینی ندارد. آن ابیات دلکش بترجمه بنویست چنین است:<sup>۴</sup>

خورشید روشن و ماه فروزان

میدرخشد و نور می‌افشانند از تنه این درخت

پرندگان تابناک بشادمانی بر آن چتر می‌زنند

چتر می‌زنند کبوتران و طاوسان رنگارنگ \*

۱- در رساله من تحت عنوان «چند یادداشت بر احوال و لغت‌های ایرانی در عهد ساسانیان Some Notes on Persian Melody-names of the Sassanian Period» که در یادگار نامد دستور هوشنگ (بمبئی ۱۹۵۹) مندرج است. آقای نازم همین مطلب را، در مجله پادشاهی، ۱۹۲۶، ص ۹۳ و بعد، با تفصیل بیشتری مورد بحث قرار داده است و از رساله اینجانب بی اطلاع بوده است. مقایسه شود با مقالات من در مجله کاوه (سال دوم، دوره جدید، شماره ۵) و ایرانشهر (سال سوم، ص ۶۱ بعد) و شاهان، ص ۴۶-۴۷.

۲- در مخصوصاً بنویست، مجله آسیایی، ۱۹۳۵، ص ۱۹۳ و مابعد. و ۱۹۳۲، ص ۲۴۵ و مابعد و مجله تاریخ ادیان: ۱۹۳۲، ص ۳۳۷ و مابعد. مقایسه شود با مقالات من در مجله کاوه (شماره ۶-۴، ص ۲۶-۲۴)، در بوئن شرقی، ۱۹۳۴، ص ۴۸۳ و شاهان، ص ۴۶-۵۶.

۳- قطعه No. 554 V.

۴- مجله آسیایی، ۱۹۳۵، ص ۲۲۲.

\* ترجمه این مضمون ضمناً چنین میشود:

حدس میتوان زد، که امثال این شعر مضمون آوازهای آرایشی خورشید و ماه بر کوهان بوده است.

در پایان این نظر اجمالی، که راجع بعشرت طبقه عالیه عهد ساسانی ذکر کردیم، لازم است، که چند کلمه‌ای در باب بازیهای آن زمان هم بگوییم: گذشته از شطرنج (چترنگک)<sup>۱</sup> نام چند بازی مجلسی دیگر نیز ذکر شده است مثل: اشپند<sup>۲</sup> (هشت پا)، نیو اردشیر یا نرد، که نوعی از تخته نرد فعلی بوده، و آنرا با ۱۵ مهره سفید ۱۵ مهره سیاه بازی میکرده‌اند، دیگر زب<sup>۳</sup>، که بدو قسم مختلف بازی میشده است.<sup>۴</sup>

\* \* \*

محققاً قول اوتیکوس، که گوید خسرو پرویز آیین نصاری گرفت، اصلی ندارد. ولی روابط این پادشاه با قیصر موریکوس، که او را در گرفتن تاج و تخت

فروزنده ماه و درخنده مهر  
بیک شاخ طاوس گسترده پر  
ز روشن درختی نمودند چشم  
درخشان کبوتر بشاخ دگر

(مترجم)

۱- Ichatrang

۲- Ashtaqadh

۳- Zamb

۴- مادینگان ی چترنگک. ۹؛ اولانولا، خسرو و غلامش ۱۶-۱۵؛ بارنلمه، تحقیقات هندو ژرمنی. ج ۳۸، ص ۴۵ وما بعد؛ هر تسفاد، گزارش، باستان ج ۳، ص ۲۸. اختراع نیو اردشیر را در افساندها بدبزرگمهر نسبت میدهند، که وزیر داستانی خسرو اول است، و لسی همانطور که هر تسفاد اظهار نظر کرده است، نام این بازی میرساند. که در زمان خسرو اول اختراع شده، بلکه در زمان پادشاهی بنام اردشیر، که احتمال میتوان داد اردشیر اول بوده باشد، ساخته شده است، اشپند Ashtapadh بزبان سانسکریت astapada بمعنی «دوازده هشت خانه heving eight squeres» میباشد. بیلی بولتن شرقی، ۹، ص ۲۳۳.

۵- نلد که، طبری، ص ۲۸۷. یادداشت ۲.



یاری کرد، و مزاجت او با شاهزاده خانم رومی موسوم به ماریا، و نفوذ محبوبه اوشیرین، که کیش عیسوی داشت، او را ادار می‌کرد که لااقل ظاهراً نسبت برعیای عیسوی خود نظر مرحمتی داشته باشد. اما شخص خسرو هم ممکن است، بعضی از خرافات عیسویان را بر موهومات سابقه خود افزوده باشد؛ زیرا که بنا بر روایت موجوده، مبنای ایمان او بر خرافات بوده است، و مؤید این قول وجود جماعت کثیری غیبگو و جادوگر و منجم است، که پیوسته در پیرامون او جای داشته‌اند.<sup>۱</sup>

پس عیسویان جلوس خسرو پرویز بآزادی دینی نایل شدند، ولی حق نداشتند که زردشتیان را بکیش خود دعوت کنند، زیرا که هر کس از زردشتیان دین رسمی ملی خود را ترک می‌گفت، علی‌الاصول مستحق قتل میشد<sup>۲</sup>، اگر چه در عمل غالباً اغماض می‌کردند<sup>۳</sup>. خسرو به کلیسا بخشش بسیار می‌کرد، چندین عبادتگاه<sup>۴</sup> بنام سن سرجیوس، که او را در ایام جنگ یاری کرده بود ساخت، و خاجی از زر بکلیسای سرجیوپولیس<sup>۵</sup> در سوریه عطا کرد<sup>۶</sup>.

اسقفهای نصاری، بنا بر میل شاهشاه در سال ۵۹۶، سبریشوع را، که اصلاً چوپان بود، و در زجر کردن کفار تعصبی فوق‌العاده داشت، بمقام جانشین برگزیدند. فرقه‌های قابل تعقیب بسیار بودند. مثلاً مطالبان<sup>۷</sup>، که روحانیان جهانگرد در بوزه‌گر بودند، و نوعی درویش عیسوی شمرده میشدند، و «درزیر پرده‌زهد ظاهری اخلاقی

۱- بموجب روایت موجوده شماره آنان بعدد ایام سال ۳۶۵ بوده است. (طبری ص ۱۵، ۱۵۵۹، تلذکه، ص ۳۵۴).

۲- دینکرد، کتاب نهم، فصل ۵۶، فقره ۴ (بغ تسک).

۳- ایضاً، کتاب نهم، فصل ۳۱، فقره ۲۳-۲۱، موزرع ورشتمان سر تسک یا تفسیر آن در روابط مؤمنین با مرتدان بوده است.

۴- Martyria

۵- Sergiopolis

۶- لایبور، ص ۲۵۹.

۷- Mesalliens

بسیار فاسد مستور کرده، بحکم سمت و شغلی که داشتند، داخل خانه عیسویان شده مرتکب همه قسم فحشاء و منکر میگشتند<sup>۱</sup>. دیگر فرقه حنانیان<sup>۲</sup>، که آنرا قابل بوحدت وجود و جبر می دانستند. طایفه یعقوبی<sup>۳</sup> هم که در این عهد نیرومند شده بود، بشدت هرچه تمامتر طایفه نسطوری را منہم می کرد. نزاع یعقوبی و نسطوری شعله ور شد، و یعقوبیان برتری یافتند. هواخواه و پشتیبان غیور این فرقه گابریل رئیس پزشکان (دوستبند) خسرو بود، که از کیش نسطوری، بعقیده یعقوبی منتقل شد. میان گابریل سبریشوع شکرآبی رخداد، زیرا که سبریشوع او را بسبب طرز زندگی خصوصی که داشت، تکفیر کرده بود. خسرو گابریل را بسیار گرامی داشت، خاصه پس از آنکه شیرین طالب فرزند بود، و معالجات این پزشک و دعاهای سن سر جیوس موجب شد، که فرزندی یافت، و او را مردانشاه نام نهاد، مرتبه گابریل بالاتر رفت. وقتی که شیرین تابع عقیده یعقوبیه شد این فرقه کاملاً تسلط یافت. بعد از فوت سبریشوع شیرین از پادشاه درخواست کرد، که گرگوار<sup>۴</sup> معلم مدرسه سلوکیه را بمقام جاثلیقی بدهد. انجمنی، که علی الرسم دعوت شد، با نهایت اطاعت امر شاه را شنیده گرگوار را انتخاب کردند. این مردی فقیه و دانا ولی حریص و پرخور بود. پس از چهار سال ریاست، در سنه ۶۰۸ یا ۶۰۹، وفات یافت و مالی بسیار بجا گذاشت، که خسرو آن را بنفع خزانه ضبط کرد. بعد از او مقام ریاست کل نصاری سالی چند بی شاغل ماند، زیرا که خسرو بنا بر نفوذ گابریل و شیرین اجازه نداد، که از نسطوریان کسی بمقام جاثلیقی انتخاب شود. این دو طایفه چندی بمنازعه پرداختند؛ نزاع سابق، راجع باینکه آیا در عیسی یک طبیعت است یا دو طبیعت، مجدداً بر روی کار آمد، و محل بحث قرار گرفت. نسطوریان مهران گنمشب را، که از دودمانی بسیار عالی بود، طرفدار خود کرده و او را بنام گیورگیس<sup>۵</sup> تعمیم داده

۱- ایضا، ص ۲۱۴.

۲- Henanians

۳- Monophysistes

۴- Gregoire

۵- Giwargis

بودند، و او حتی المقدور در حمایت آنان می کوشید.<sup>۱</sup>

تاریخ زندگانی این شخص، بنحوی که در اعمال شهدای نصرانی مسطور است، ما را از طرز زندگی طبقه عالیه ایرانیان در عهد خسرو پرویز آگاه میکند. می نویسد: مهران گشنسپ نسب به پادشاهان میرسانید. پدرش استاندار نصیبین و جدش حاکم انطاکیه جدید بود، که انوشروان بنانهاد. ملک خانوادگی او قریه پاقوریا<sup>۲</sup>. در بلوک نیشتر<sup>۳</sup> در ولایت بابل بود، و بنا بر رسم امراء و اشراف بزرگ قصری زیبا در پایتخت داشت. در عنفوان شباب، این جوان اصیل زاده را، که دارای صفات حمیده بود، بدربار فرستادند، تا چندی پیشخدمتی کند و پس از آن بمقامات درباری یا مراتب عالیه کشوری نایل آید. هنگامی که طاعون در ماحوزه افتاد، مهران گشنسپ هم فرار کرد، چه باوجود شکی که داشت، هنوز از دین نیاکان خود دست نکشیده بود ( مؤلف عیسوی در اینجا از روی طنز گوید کفار در این قبیل مواقع فرار می کنند). باری مهران گشنسپ یکی از املاک خود رفت، و یکی از عیسویان را سرپرست املاک و بندگان خویش قرار داد<sup>۴</sup>. چون بمدین مسیح گروید، خود را به بیابان کشید، نادر آنجا حقایق دین جدید را از رهبانان تعلیم بگیرد. روزی از خواهر خود پرسید که بعد از انتقال من بکیش نصاری در دربار چه می گنند: خواهرش جواب داد: « بیا، برای تو هیچ خطری نیست؛ شاه، وقتی، که خبر فرار تو را شنید، فقط فرمود: « مهران گشنسپ بدوزخ شتافت! ». حال را خود را پیش گیر، ممکن است پادشاه حتی مقرر فرماید، که املاکت را نیز پس بدهند ». چندی بعد مهران گشنسپ خواهر خود را ملاقات کرد، در وقتی که بعقد یکی از اشراف درآمده بود. پس چند قدمی پیش رفته، با کمال احترام باو نماز برد و تعظیم کرد. خواهر از مسند خود برخاسته با کمال مهربانی دست را

۱- لا بور، ص ۲۵-۲۰۸.

۲- paqoria

۳- Naneshtar

۴- نسخه بدل: « سایر املاک خود ». رک گیلگر. مجله شرقی وین، ۴۲، ص ۱۲۵.

را به جانب او دراز کرد و « این طرزی است که مشرکین هنگام پذیرایی و احترام معمول میدارند ». آنگاه خندان باو گفت : « شاد باش من نیز عیسوی هستم . . . »<sup>۱</sup> . از روی این روایت معلوم میشود ، که در میان اشراف « ظرافت و نزاکتی » شبیه رسوم قرن هیجدهم اروپا متداول بوده است .

اما درستبنذگابریل ، که یعقوبی مذهب بود ، برای پامال کردن این نسطوری متعصب تدبیری نمود ، و او را متهم بانکار دین زردشتی کرد ، و چندان کوشید ، که شاه او را محکوم و مصلوب فرمود .

نسطوریان هم در میان خود اختلاف نظر بسیار داشتند . بابهای کبیر<sup>۲</sup> ، که از روحانیون بزرگی جبل ایزلا<sup>۳</sup> در شمال نصیبین بود و در مذهب نسطوری قدمی راسخ و تعصبی سرشار داشت ، بابهای صغیر را تکفیر کرد . این بابهای نیز از کشیشان محترم عیسوی بشمار می رفت . در کتاب گمنام گویدی<sup>۴</sup> این عبارت در حق آنان آمده است : « ما سخن کوتاه می کنیم ، زیرا که اعمال آنان درخشانتر از خورشید بود ، و بسی ازه و لفات آنان گواهی می دهد ، که دارای ایمان پاک بوده اند . »

پس از وفات گابریل ، یزدین ، واستریوشان سالار ؛ که چند بار نام او را برده ایم ، از عیسویانی بود ، که بعد از شیرین ، در حضور پادشاه مقربتر از همه محسوب می شد . وی مذهب نسطوری داشت ، و سعی بلیغ میکرد ، که فرقه خود را یاری کند و اجازه بگیرد ، که نسطوریان جائلیقی انتخاب نمایند ، اما کوشش او در حضور پادشاه بجایی نرسید و ظاهراً علت آن مخالفت محبوبه

۱- هوفمان ، ص ۱۰۰-۹۴ .

۲- Lzla

۳- Babhai

۴- Guidi

شاه یعنی شیرین بوده است<sup>۱</sup>.

روحانیان زردشتی چندان قدرت نداشتند، که از مخالفت این دو فرقه عیسوی با یکدیگر فایده ببرند. درست است، که این طبقه نماینده دیانت رسمی ایران محسوب می‌شدند، و در تعصب شدید خود باقی بودند، ولی چنان ضعیفی در قدرت آنان راه یافته بود، که در پیش چشم آنها خانوادۀ یزدین نصرانی به بلندترین مقامات عالیہ رسیدند. در سابق هم عیسویان را وارد کارهای دیوانی کرده بودند، ولی مشاغل آنها چندان اهمیتی نداشت مثل منصب گروگک بند<sup>۲</sup> یعنی رئیس کارگران سلطنتی و غیره<sup>۳</sup>. همچنین اقدام خسرو پرویز در تعیین یکنفر بیگانه موسوم به فرخزاد برای وصول خراج، چندان موافقتی با سنت باستانی نداشت. انحطاط طبقه روحانی حتی در اخلاق و ایمان و عبادات مسغان و موبدان هم سرایت کرده بود. عبارتسی، که در فصل ۵۹ «میشوگیک ی خرد» راجع به عیوب روحانیان دیده میشود، خیلی جالب توجه است. آن عیوب از این قرار است: ارتداد، حرص، غفلت، مشاغل تجارتنی، اهمیت بسیار برای مسائل جزئی و بیهوده قائل شدن<sup>۴</sup>، و سستی ایمان در مسائل دینی.

در این عهد علماء دین زردشت سعی جمیل کردند، تا مجدداً اصول ایمانی را

۱- لایور، ص ۳۵-۲۲۸.

## ۲- Karrogbadh

۳- طبری، ص ۹۶۵، نلد که، ص ۲۴۰ و ۵۰۲؛ لایور، ص ۶۷. راجع به کلمه گروگک بند karrogbadh ریک بیلسی، بسولتن شرقی، ۱۹۳۴، ۵۱۲ و مسا بعد.

۴- این نکته شایان توجه است، که وسواس و قید بسیار برسوم و تشریفات حتی برای فقهای پارسی هم تحمل ناپذیر گشته بود.

نیرویی ببخشند. در دینکرد<sup>۱</sup> اشارت رفته است، که خسرو پرویز هوشیارترین موبدان را فرمود، تا تفسیری نو بر کتاب اوستا بنگارند. مارکوارت<sup>۲</sup> در تفسیر فصل اول وندیداد، اشاراتی راجع باحوال سیاسی ایران بعد از سال ۵۹۱ یافته است، یعنی پس از آنکه حدود ایران و روم را خسرو و قیصر معین و ثابت کردند. ابدأ نمی‌توان گفت، که خسرو پرویز شخصاً علاقه نامی راجع بمباحث الهی و مسائل دینی داشته است، ولی ممکن است برای مقاصد سیاسی لازم دیده باشد، که اهتمامی در باب دین زردشتی نشان بدهد، و بدگمانی روحانیان را نسبت به اعتقادات خود برطرف کند. طبری گوید<sup>۳</sup> خسرو آتشکده‌ها ساخت و در آنها ۱۲۰۰۰ تن هیربذ برای تلاوت ادعیه جای داد، ولی این قبیل اعداد کامل، که مورخان آورده‌اند، مبنای تاریخی ندارد.

هجوم رومیان در زمان هرقل بخراسان در احوال عیسویان اثر بخشید. موافق روایت کتاب گمنام گویدی<sup>۴</sup>، خسرو سوگند خورد، که اگر در این جنگ پیروز شود، در سرتاسر کشور کلیسایی یا «ناقوس کلیسایی» را برپای نخواهد گذاشت. در هر حال، هم نسطوریان و هم یعقوبیان، دچار تعقیب و فشار شدند. در اینوقت بود، که بفرمان خسرو یزدین را بدار آویختند، و زنش را شکنجه کردند، و اموالش را بتصرف آوردند. یکی از فرزندان یزدین، شمطا نام<sup>۵</sup> در شورش، که منتهی بخلع و قتل پرویز شد، از پیشقدمان بود.

۱- هوک، تحقیقات در زبان پهلوی، Haug, Essay on Pahlavi، ص

۱۴۷، که در فقه‌اللفه، ۲، ص ۳۴ نیز نقل شده است.

۲- ایران‌شهر، ص ۱۶۳.

۳- ص ۴۲-۱۰۴۱، نلدکه، ص ۳۵۳.

۴- ترجمه نلدکه، ص ۲۸.

۵- مقایسه‌شود با توماس مرگابی، کتاب حکام، ترجمه والیس بوج (لندن ۱۸۹۳)

حوادث طبیعی، که در این ایام رخ داد، بر مصائب جنگ افزود. سابقاً در زمان کواذ اول، در سد دجله، که در کسکر سفلی، نزدیک ناحیه مسن بود. شکافی عظیم افتاد، و آب شط بسی از مزارع را فروگرفت. چند سال بعد بفرمان انوشروان این سد را مرمت کردند، ولی در اواخر عهد خسرو پرویز در فرات و دجله طغیانی عظیم رخ داد (سال ۶۲۷-۶۲۸)، و چندین سد را در هم شکست. گویند خسرو پرویز خرمنی از زر و سیم بر روی فرش نهاد و کارگران را تشویق کرد تا یک روزه چهل سد ساختند. اما این کوشش بیفایده بود و دنباله خسارات قطع نمیشد. چندی بعد هجوم اعراب کار مرمت سدها را معطل گذاشت، و مزارع پهناور مبدل به مرداب و نیزار شد. شکستن سد بزرگ دجلة السعوراء، یعنی شعبه از شط، که از مکان فعلی شهر بصره می گذشت، و کوشش های بیفایده و مخارج هنگفت خسرو برای اصلاح سدها در اذهان خلایق تأثیری عمیق کرد. مقارن این احوال قسمتی از ایوان کسری ویران شد. بعدها مورخان این حوادث را اعلام سقوط سلسله ساسانی و پیروزی اسلام شمرده اند.<sup>۱</sup>

بعد از سی و هفت سال پادشاهی، خسرو پرویز همان عاقبتی را یافت، که برای پدر خود فراهم کرده بود. چون از دستگرد بیرون رفت، و پیشنهاد صالح هرقل را رد نمود، بقصر تیسفون درآمد، و بیدرنگ از آنجا خارج شده از شط دجله گذشت، و با شیرین دروین اردشیر (سلوکیه) مقام گزید. سرداران ایرانی، که از لجاج خسرو در ادامه جنگ بجان آمده بودند، سرکشی آغاز نهادند. شهروراز

۱- ابن خرداد به، جغرافیون، ۶، ص ۲۴۵، ترجمه ص ۱۸۱.

۲- طبری، ص ۱۵۵۹ و ما بعد؛ نلدکه، ص ۳۵۴ و ما بعد، مقایسه شود با افسانه

دیگری راجع به لائمی، که در شب تولد حضرت رسول ص در عهد خسروان ظاهر شد،

طبری، ص ۹۸۱، نلدکه ص ۲۵۳.

شنید، که خسرو از او بدگمان شده، و یکی از افسران زبر دست او را وادار به کشتنش کرده است؛ پس شرایط احتیاط را بجا آورد و گردن از زیر پیمان خسرو کشید.<sup>۱</sup> خسرو در این وقت مبتلای اسهال شد، و امر داد که او را به تیسفون باز گردانند، تا ترتیبی برای جانشینی خود بدهد. شیرین و دو فرزندش مردانشاه و شهریار هم با او بودند و خسرو قصد داشت مردانشاه را جانشین خود گرداند چون کواذ ملقب به شیرویه، که پسر خسرو از مریم دختر قیصر بود و ظاهراً مقام ارشدیت داشت، از واقعه استحضار یافت، مصمم شد، که از حق خود دفاع کند. فرمانده کل نیروی کشور گشنسب اسپاذ<sup>۲</sup>، که بنا بر روایت ثوفانس برادر رضاعی او بود، به یاری او کمر به میان بست و با هرقل وارد گفتگو شد و او نیز حاضر گردید، که با ایرانیان مصالحه نماید. بعضی دیگر از بزرگان نیز به شیرویه پیوستند، از جمله شمطا پسر یزدین و نیو هرمزد<sup>۳</sup> فرزندپاد گوسپان مردانشاه که خسرو او را بقتل آورده بود<sup>۴</sup>. پس به فرمان شیرویه «قلعه فراموشی» را گشودند. جماعتی بسیار از زندانیان سیاسی نجات یافته، از هوخواهان شیرویه شدند.

پس شیرویه خود را پادشاه خواند. همان شب نگاهبان سلطنتی از قصری که خسرو با شیرین در آنجا خفته بودند، بیرون رفتند و پراکنده شدند، و سپیده دم از هر سو این بانگ برخاست: «کواذ شاهنشاه!». خسرو، هراسان و بیمناک، پای بگریز نهاد و خود را در باغ قصر پنهان کرد، ولی او را یافته دستگیر کردند و در خانه، که موسوم به کدگک ی هندوگک «خانه هندو» بود، و انبار گنج محسوب می شد، جای دادند. ساکن این خانه مردی مهر سپند نام بود.

۱- رذ ص ۴۶۸، یادداشت ۵؛ طبری، ص ۱۰۰۶ و ما بعد، نلدکه، ص ۲۹۹ و

ما بعد و ص ۳۵۱، یادداشت ۴.

۲- طبری اسپاذ گشنسب Aspadh-Gushnasp نوشته است.

۳- تاریخ بی نام گویدی؛ طبق طبری نام او مهر هرمزد بود.

۴- بالاتر ص ۴۷۱.



گسویند یکی از پیشه‌وران (کفشگری) در راه بسا آن جماعت، که خسرو را می‌بردند، مصادف شد و شاه را در زیر روپوشی، که بر او افکنده بودند، شناخت و با قالب کفشی، که در دست داشت، ضربتی بر او نواخت؛ اما سربازی، که همراه شاه مخلوع بود، از این کار به‌خشم آمد و شمشیر کشیده، سرازتن کفشگر برداشت چنانکه سابقاً گفته‌ایم، در روایات ساسانی کفشگر نمونه پست‌ترین افراد طبقات عامه محسوب می‌شده است.<sup>۱</sup>

بنابر قول سبتوس ارمنی<sup>۲</sup> خسرو در بامداد همین روز کشته شد. شیروی فرمود، که دست و پای برادرانش را ببرند و می‌خواست به همین اکتفا کرده آنان را زنده بگذارد، ولی پس از آنکه زمانی مجبور شد، آنان را هلاک کند. تئوفانس گوید شیرویه نخست مردانشاه را کشت، بعد به سایر برادران پرداخت، و خسرو را در انبار گنج خانه نگاه داشت، که از گرسنگی بمیرد، ولی چون دیدند، بعد از پنج روز هنوز زنده است، او را بضرب تیر از پای در آوردند، بنابر کتاب گمنام گویدی<sup>۳</sup> شمطا و تپوهرمز دبا اجازه شیرویه خسرو را کشتند و برادران شیرویه بدست گروهی از بزرگان، که بریاست شمطا طقیان کرده بودند، بهلاکت رسیدند.

در کتب ایرانی و عرب تفصیل بیشتر است. گسویند شیرویه در قتل پسر تردید داشت، ولی بزرگان او را در این دو کار مخیر کردند، که یا پدر را بکشد یا از تاج و تخت بگذرد. شیرویه در صدد دفع الوقت برآمد و پرسشنامه ترتیب داد مطالب ذیل<sup>۴</sup>: علت قتل هر مزد شاه؛ سختگیری خسرو نسبت بفرزندانش؛ بد

۱- طبری، ص ۱۰۴۶، نلدکه، ص ۳۶۱ و ما بعد.

۲- سبتوس، تاریخ هراکلیوس، ترجمه ما کلا Macier، ص ۸۵.

۳- ترجمه نلدکه، ص ۲۹.

۴- طبری، ص ۱۰۴۶ و ما بعد، نلدکه، ص ۳۶۳ و ما بعد. فردوسی،

رفتاری با زندانیان سیاسی، رفتار مستبدانه خسرو نسبت بزنانی، که آنها را جبراً از محل خود آورده، در حرمخانه نگاه می‌داشت، ظلم و تعدی بر عایا؛ وضع خراجهای گزاف؛ جمع خزاین از مال رعیت؛ جنگهای بی‌بایان؛ و بیوفایی نسبت بقیصر روم. صورت استنطاق راگشنسب اسپاذ بخسرو داد و پاسخ مفصلی از جانب او به شیرویه آورد. این جواب شاه مخلوع، اگر چه غرور آمیز بسود، ولی با مهارت از خود دفاع کرده، پسر را مسورد ملامت قرار داده بود، که خیانت کرده و از معنی سؤالهای خود نیز آگاه نیست. به اعتقاد نلد که<sup>۱</sup>، تفصیل این استنطاق (اگر بتوان آن را به این نام خواند)، به نحوی که مورخان شرقی آورده‌اند، چندان قابل قبول نیست، بلکه می‌توان گفت، که این گتگسو را چندی بعد از قتل خسرو و شیرویه یکی از رجالی نوشته است، که کاملاً در قضایا وارد بوده، و میخواست است از خسرو دفاع کند. ولی باعتقاد من این روایت کاملاً صحیح است و نمی‌توان باور نمود، که در چنین موضوع بی سابقه، یعنی استنطاق پادشاه مخلوع، یکی از نویسندگان بصرف خیال قلمفرسایی کرده باشد.

باری بنا بر تواریخ عربی، خسرو با رخصت شیرویه بدست مهر هرمزد مقتول (و این همان است که در کتاب گمنام گویدی بنام نیوهرمزد موسوم است) و شیرویه برادران خود را، که ۱۷ تن بودند، بتحریرک شمطا و سایر بزرگان هلاک کرد. اما با وجود این مؤلفان شرقی، که مأخذشان کتب پهلوی بود، با کتاب

→  
ثعالبی، دینوری، صاحب نهاییه وغیره هم با هم اختلافاتی این مطلب را آورده‌اند. مطلب مذکور باغلب احتمالات از کتاب تاج نامگ گرفته شده، که تفصیل بسیاری راجع به مدت حبس خسرو پرویز و روابطی، که با شیرویه پسرش داشته، حاوی بوده است. دك گابریلی، رساله ابن المقفع (مجله ایتالیائی مطالعات شرقی، ۱۳) ص ۲۱۲ و ۱۶-۲۱۵ و یادداشت ۱ ص ۲۱۶.

۱- طبری، ص ۳۶۳، یادداشت ۱.

گمنام گویدی در این خصوص موافقت دارند، که شیرویه از کشتن پسر پشیمان شد و اظهار ندامت کرد. این حوادث در سال ۶۲۸ اتفاق افتاد.

روایتی جالب توجه در دو منبع مستقل از یکدیگر می‌بینیم، یکی در تاریخ طبری<sup>۱</sup> و دیگری در کتاب گمنام گویدی<sup>۲</sup>، از این قرار که: شیرویه جسد پسر را به مقبره سلطنتی فرستاد (در کتاب اخیر آمده، که خسرو را در آنجا دفن کردند). بنابراین یا باید گفت، که جسد خسرو را بنا بر رسم زردشتیان در دخمه مخصوص خانواده سلطنتی نهادند، یا باید گفت، که او را در مقبره خاصی قرار دادند<sup>۳</sup>.

شمطای جاه طلب چندی بعد از این واقعه متهم بدعوی سلطنت شد، و به فرمان شیرویه دست راستش را بریده بزندانش افکندند<sup>۴</sup>.



۱- ص ۱۵۶۰، نلدکه، ص ۳۸۲.

۲- ترجمه نلدکه، ص ۳۵.

۳- مقایسه شود با متن پهلوی اندرز خسرو کوادان، جاماسب اسانا، متون پهلوی ۲، ص ۵۵ سطر ۵-۳، که گوید خسرو اول در بستر مرگ چنین گفت: «چون روح من از قالب جدا شد، این بستر را بردارید و مرا باصفهان ببرید، و مرا در اصفهان بنهید». فعل پهلوی و فارسی نهادن که فردوسی هم آن را در هنگام شرح انجام مراسم پس از مرگ پهلوانان بکار برده است، هم «قراردادن» و هم «دفن کردن» معنی میدهد؛ مقایسه شود با روزتبرگ، ص ۹، بوگدانو، مجلدکاما، شماره ۳، ص ۳۹-۳۸، و اینوسترانترف ترجمه بوگدانو، ایضاً، ص ۱۵-۱۱ در شاهنامه فردوسی (چاپ مهل، ۴، ص ۵۴۵) آمده است، که خسرو اول هنگام نزع روان فرمان داد تا مقبره‌ای برای او ترتیب دهند. در باب طرز معامله و رفتار با اجساد در عهد ساسانیان هنوز مجهولات بسیار است، که شاید روزی کشف شده و موجب حیرت گردد.

۴- تاریخ بی نام گویدی، نلدکه، ص ۳۵.

## فصل دهم

### انقراض دولت ساسانی

سلطنت کواذ دوم شیرویه - پادشاهی اردشیر سوم - شهروراز - خسرو سوم - پوران - آذر میدخت - هرمزد پنجم - خسرو چهارم - پرویز دوم - فرخزاد خسرو - یزدگرد سوم، که آخرین شهریار ساسانی است - انحلال دولت - شاهان خرد - سپاهبند و ستم - هجوم اعراب - جنگ قادسیه - درفش کارگ - تسخیر تیسفون - فتوحات دیگر عرب - فرار یزدگرد سوم و وفات او در مرو - اعقاب او - ایران در عهد حکمرانی عرب .

خسرو پرویز، با وجود معایب و اشتباهاتش، شاهنشاهی با اراده و نیرومند بود، و در مدت سلطنت دراز خود توانست، از حرص و جاه‌طلبی بزرگان جلوگیری کند. اما تعدیات و جنگهای او کشور را فقیر کرد و شکست‌های سنوات اخیر جنگ ایران و روم ضربتی هولناک بر این کشور وارد آورد. مرگ خسرو موجب غلبان هوی و هوس و طغیان حرص و آرزو شد، و قدرت دودمان پادشاهی، بعلت سلطنت بی‌دوام و مستعجل جانشینان خسرو ضعیف و بیمایه گشت .

کواذ دوم شیرویه - پس از شش ماه پادشاهی و وفات یافت، بعضی گویند او را زهر دادند، و بعضی مرگ او را بطاعونی نسبت می‌دهند، که بایران سرایت

کرد و گروهی عظیم از مردمان را بهلاکت رسانید.<sup>۱</sup>

آنگاه پسر شیرویه را، که طفلی خردسال بود، بنام اردشیر سوم بر تخت نشاندند و خوانسالار یا رئیس کل آبدارخانه ماه آذرگشنسب بقیومت او برقرار شد، و در واقع مقام نیابت سلطنت یافت. فرخسان شهروراز، سردار معروف خسرو پرویز، نمیخواست که زیر بار اطاعت یکی از همگنان خود برود، با قیصر هرقل یارشد و سپاه خود را بجانب تیسفون راند. در این شهر دو تن از بزرگان، یکی نیوخسرو، رئیس نگاهبانان سلطنتی، دیگر نامدار گشنسب، سپاهبد نیمروز، با او یار شدند. پس شهروراز سپاه خود را وارد تیسفون کرد، پادشاه خرده‌ال را، که بیش از یکسال و نیم سلطنت نرانده بود، هلاک کرد، و هرچند از تخمه شاهی نبود، بتقلید و هرام چوبین و وستهم، پادشاهی نشست. چون شمطای عیسوی در سابق بیکی از دختران شهروراز اهانت کرده بود<sup>۲</sup>، در این وقت، که شهروراز بسلطنت رسید، فرمان داد، تا شمطارا از زندان بر آورده، در برابر کلیسایی، که مجاور املاک خانواده او بود، مصلوب گردند. اما مخالفان شهروراز بریاست ماهیار، اندرز بداسواران، و زاذان فرخ، که دیگری از بزرگان بود، و پوس فرخ، که از نجبای جوان استخری بود، و دو برادر پوس فرخ، که با او در دسته نگاهبانان پادشاهی (گارد سلطنتی) خدمت می‌کردند، قیام نمودند<sup>۳</sup>، و این سه برادر شهروراز غاصب را بقتل رساندند.

خسرو سوم، که پسر کواذ، برادرزاده خسرو پرویز، بود، در قسمت شرقی

۱- بنوشته نئوفانس، شیروی را شیرین مسموم ساخت؛ بگفته اوتیکپوس و ابن قتیبه وی از طاعون مرد. فردوسی تعالی راجع بخودکشی شیرین و مسموم کردن شیروی روایتی افسانه آمیز نقل کرده‌اند.

۲- گمنام گویدی، نلدکه، ص ۳۱.

۳- چنین است طبری (ص ۱۵۶۳، نلدکه، ص ۳۸۹) روایت او نظر صحیح‌ترین روایات می‌آید. نام قاتل شهروراز در منابع موجود باختلاف قید شده‌است.

کشور اورا بسلطنت سلام دادند، ولی فرمانفرمای خراسان<sup>۱</sup> اورا بقتل آورد. در تیسفون دیهیم شاهسی را برسر پوران، دختر خسرو پرویز، نهادند، و او در مقابل خدمت شایانسی که پوس فرخ بخانواده سلطنتی کرده بود، مقام وزارت را باو سپرد، و پس از عقد مصالحه قطعی بادولت روم جهان را وداع گفت. مدت پادشاهی او تقریباً یکسال و چهار ماه بود<sup>۲</sup>. ایرانیان، پیش از آنکه گفتگوی مصالحه اخیر با دولت روم بجایی برسد، خاج مقدسی را، که در عهد خسرو پرویز از بیت المقدس آورده بودند<sup>۳</sup>، مسترد کردند. جشن بزرگی، که باین مناسبت در بیت المقدس گرفته شد<sup>۴</sup>، تاریخش سال ۶۲۹ است.

گویا در این جاست، که باید عهد سلطنت کوتاه شخصی را ذکر کنیم، که بنام پیروز (دوم) بشاهی نصب شد. بعد از او آذر میدخت، خواهر پوران، در تیسفون تاج بر سر نهاد و چند ماهی بیش سلطنت نراند. بنا بر قول طبری<sup>۵</sup>، یکی از سپهبدان، موسوم به فرخ هرمزد<sup>۶</sup> مدعی سلطنت شد و ملکه را بزنی خواست. چون آذر میدخت نمیتوانست علناً مخالفت کند، در نهان وسایل قتل اورا فراهم آورد. آنگاه پسر فرخ هرمزد، که رستم<sup>۷</sup> نام داشت، با سپاه خود پیش راند و پایتخت

۱- رذ نلدکه، طبری، ص ۳۹۵، یادداشت ۱.

۲- گمنام گویدی (ترجمه نلدکه، ص ۳۳) گوید، که اورا خفه کردند.

۳- رذ بالاتر ص ۴۶۸.

۴- نلدکه، طبری، ص ۳۹۲، یادداشت ۱.

۵- ص ۱۵۶۵، نلدکه، ص ۳۹۴.

۶- بنا بر قول سبتوس اوسپاهید آذربایجان بود (مارکوارت، ایران شهر، ص ۱۱۲)،

اما طبری اورا سپاهید خراسان دانسته است.

۷- هم نام پهلوان داستانی سیستان. در منابع سریانی هم مانند روایات فارسی

و عربی این نام بصورت رستم ضبط شده است (گمنام گویدی، ترجمه نلدکه، ص ۳۳،

یادداشت ۴).

را گرفته، آزمون بدخت را خلع و کور کرد. کسی از کیفیت وفات او آگاه نیست. مقارن این احوال، در حدود سال ۶۳۵ و ۶۳۲، دو تن سلطنت کرده‌اند، هرمزد پنجم، و خسرو چهارم، که جز نامی از آنها معروف نیست. ظاهراً این دو تن فقط در بعضی قسمت‌های کشور پادشاهی پذیرفته شده‌اند. فرخزاد خسرو<sup>۱</sup>، که از اعقاب خسرو پرویز بود، بر پادشاهی ایران تیسفون دست یافت.

در فاصله چهار سال، تقریباً کشور ایران ده شاهنشاه دید. عاقبت یکی از اخلاف خسرو پرویز، که پسر شاهزاده شهریار بود و یزدگرد نام داشت، یافتند. یزدگرد در استخر فارس متواری میزیست. بزرگان استخر او را پادشاه خسروانند و در آتشکده آنجا، که معروف به آتشکده اردشیر بود، تاج بر سرش نهادند<sup>۲</sup>. هواخواهانش جانب تیسفون روی آوردند، و بیاری و ستم، سپاهند سابق الذکر، آن شهر را گرفتند و فرخزاد خسرو را هلاک کردند. باین ترتیب همه کشور ایران، برای آخرین بار، در زیر فرمان یزدگرد سوم درآمد، و صورت واحد گرفت. در این زمان رجال مقتدر عبارت بودند از ستم<sup>۳</sup> و برادرش فرخزاد<sup>۴</sup>، که منصب دریگ<sup>۵</sup> (ریاست امور دربار داشت)<sup>۶</sup> و زادبوه<sup>۷</sup> رئیس خدمه؛ همین شخص بود، که سابقاً فرخزاد خسرو را بتخت نشاند<sup>۸</sup>.

۱- با خوردهزاد خسرو؛ فرخو farrukhv یا فرخ farrukh صفت فر farr

است، که خود صورتی است از خور khvarr بمعنی «عظمت و شوکت».

۲- طبری، ص ۱۶۵۷. نلدکه، ص ۳۹۷، مقایسه شود با بالاتر، ص ۱۱۵.

۳- Rustahm

۴- یا خوره زاد Khvarrehzadh.

۵- darighbadh

۶- مارکوارت، ایرانشهر، ص ۱۱۲.

۷- Zadhoe

۸- طبری، ص ۱۵۶۶ و مابعد، نلدکه، ص ۳۹۶ و مابعد.

اوضاع دولت ساسانی بر این منوال بود. که از بیابان عربستان، لشکرها از عرب بادیه‌نشین و وحشی و بی‌تمدن، که تعصب مذهبی و روح غارتگری محرک آنان بود، بفرمان عمر بن الخطاب، که از رجال سیاسی درجه اول بشمار است، بایران روی نهادند. علت اینکه قومی وحشی، چوی عرب بیابانی، را از میان بردارد،



شکل ۵۲ - سکه یزدگرد سوم

( موزه ملی کپنهاگ )

اغتشاش و فساد بود، که بعد از خسرو پرویز در همه امور ایران رخ داد. این احوال نتیجه سیاست نظامی جدیدی بود، که از زمان انوشیروان در پیش گرفتند. تحولاتی، که در طی این مدت رخ داد، کشور را بطرف تسلط سرداران لشکرشوق میداد. هر سپاهبند یا والی ایالت خود را مانند روزگار قدیم، بمنزله قطاع و تیول موروثی تصور می‌کرد و خود را از ملوک الطوائف قدیم می‌شمرد، مخصوصاً پس از آنکه خاندان سلطنتی بانحطاط کامل افتاد، این تصور قوت گرفت. بسی از سرداران، که از دودمان شاهی نبودند، در صدد گرفتن تاج و تخت برآمدند. سپاهبند فرخ هر مزد میخواست با عقد کردن ملکه آزر میدخت پادشاهی نایل آید، اگرچه این آرزو زندگانی او را برباد داد، ولی پسرش رستم انتقام او را کشید. مورخان ارمنی این پدر و پسر را ایشخان<sup>۱</sup> آذربایجان خوانده‌اند، که در زبان ارمنی بمعنی «پرنس» است.

۱- Ishkhan

۲- راجع بدین عنوان نگاه کنید بنویست، مجله مطالعات ارمنی، ج ۱۹، ص ۸.



تسلط سرداران و ولات آخرین دوره تحولات سیاسی عهد ساسانیان است، اما این ملوک الطوائفی جدید وقت پیدا نکرد، که کاملاً ریشه فرورد و ثابت شود؛ حمله عرب اساس آنرا برانداخت. با وجود این مرزبانان مرو، و مروالرود، و سرخس، و کهستان، در این موقع تقریباً مستقل بودند.<sup>۱</sup>

حتی از زمان فیروز (اول) هم، ممالکی، که در مشرق مروالرود واقع است، از تسلط دولت ایران خارج بود. هرات هم دیگر جزء قلمرو ساسانی محسوب نمی‌شد. مقارن حمله عرب، ولایات ساحلی بحر خزر در تصرف یکی از سرداران دیلمی بود، که اورا موتا یا مورتا میخوانند.<sup>۲</sup> سلاطین ممالکی، که مجاور سرحدات شرقی و شمالی ایران بودند، اغلب بالقب مخصوصه معروفند. در این جا نام چند ولایت را بالقب امراء آنها ذکر می‌کنیم<sup>۳</sup>: نسا (وراز) - ابورد (وهمنه) - خوارزم (خسرو خوارزم) بخارا (بخارخوداو) - وردانه (وردانشاه) - سمرقند (طرخان) - اسروشنه (افشین) - سغد (اخشید) - قرغانه (اخشید) - ختل (خطلان شاه یا شیر خطلان) ترمذ (ترمذشاه) - جوزجان (گوزگان خودای) - روب (روب‌خان) - طالقان (شهرک) - هرات (ورازان) - غرچستان (وراز بند گت) - سیستان (زنبیل)<sup>۴</sup> کابل (کاولشاه)<sup>۵</sup>.

۱- فان فلوتن، تحقیق در باب سلطه عرب - Rechercher sur la domina

tion arabe، ص ۱۹ .

۲- مینورسکی، تسلط دیلمان (نشریه انجمن مطالعات ایرانی، شماره ۳)، ص ۴.

۳- منبع اصلی: ابن خردادبه، جغرافیون، ۶، ص ۳۹-۴۵، ترجمه، ص ۲۹.

۴- Zunbil بسیاری از این عنوانها با کلمه پهلوی شاه ترکیب یافته است.

اخشید Ikhshedh شکل سغدی کلمه ایرانیست، که در اوستا بصورت خش ایت khshaeta دیده می‌شود و آنرا معمولاً بمعنای نورانی میدانند چنین بنظر میرسد، که آندر آس ریشه این کلمه را خشای khshay دانسته و آنرا به «سلطه» و «فرمانروا» ترجمه کرده است (Sonneherr - khvarkhshedh، آندر آس - هینگگ، متون

در طخارستای، مشرق بلخ. یبغو<sup>۱</sup> سلطنت می کرد، و امیری بنام شاذ تابع او محسوب میشد<sup>۲</sup>. نیزک طرخان<sup>۳</sup>، که در بادغیس بود، مطیع این شاذ بشمار میآمد<sup>۴</sup>. رسته<sup>۵</sup>م، که در این وقت نایب السلطنه حقیقی ایران محسوب می گشت، مردی صاحب نیروی فوق العاده و مدبری با تدبیر و سرداری دلیر بود. او کاملاً از خطر عظیمی، که در نتیجه حمله عرب بکشور ایران روی آورده بسود، اطلاع داشت؛ پس فرماندهی کل نیروی لشکری را به عهده گرفت و در دفع دشمن جدید کوششی دلیرانه کرد. سپاهی بزرگ در پیرامون پایتخت حاضر شد. اما خلیفه عمر دست پیش انداخت. در سال ۶۳۶ سپاه ایران، در قادیسیه، نزدیک حیره، با سعد بن وقاص سردار عرب روبرو شد. جنگ سه روز طول کشید و بشکست ایرانیان خاتمه یافت. رسته<sup>۵</sup>م، که شخصاً حرکات افواج ایران را اداره میکرد، و در زیر خیمه نشسته و درفش کاویان را در برابر خود نصب نموده بود، کشته شد، و درفش کاویان، که نمودار شوکت و قدرت ایران بود، بدست عرب افتاد.

گزشتی کوی پیرامون روستی

→

مانوی بزبان پارسی میانه، ص ۱۵، یادداشت ۶). بعضی از عناوین دیگر با کلمه پهلوی خودای khvadhay یا کلمه سغدی خوداو khvadhav بمعنی «خواجه و بزرگ» ترکیب شده اند. شهرگ Skahragh و شیر Sher از ریشه خشای kshay آمده است (مقایسه شود با کلمات اوستایی خستر khshathra «پادشاهی» و خستری Khshathrya «سلطان؛ امیر»)، وراز Vayaz (که ورازان Varzrn و ورازبندگ Varaz - bandagh از آن آمده) بمعنی گراز است، مقایسه شود با لقب شهر وراز. بعضی از عناوین اصلشان ترکیبات مثلاً آنها که با لقب خان ترکیب شده اند.

۱- Yabghn لقب باستانی امرای کوشانی.

۲- مشتق از خشای تسی khshayathiyn، «شاه»، شاید بتوان گفت، کسه

شاذ shadh صورت دیگری از کلمه اخشیند Ikhshedh است.

۳- Nezak - Tarkhan

۴- مارکوارت، ایران شهر، ص ۶۹.

ایرانیان این درفش را متعلق بادوار باستانی تاریخ خویش میدانستند. چون هزار سال از دوره ظلم دهاگک (ضحاک) غاصب سپری شد، آهنگری کاوگک نام<sup>۱</sup> پیشدامن چرمین خود را برنیزه کرد و قدم در میدان شورش نهاد. شورشیان دهاگک را از تخت بزیر آوردند و فریدون را، که شاهزاده جوان از نسل پادشاهان سلف بود، بر سریر پادشاهی نشانندند. از آن زمان پیشدامن کاوگک آهنگر درفش سلاطین ایران شد و آنرا بنام کاوگک درفش کاویان نامیدند<sup>۲</sup>. چند تن از مورخان ایران و عرب این درفش را، بصورتی، که در جنگ قادسیه به جنگ عرب افتاد، وصف کرده‌اند. بنا بر قول طبری<sup>۳</sup>، این درفش، که از پوست پلنگ بود، هشت ارش عرض و دوازده ارش طول داشت. بلعمی گوید<sup>۴</sup> ایرانیان در جنگ، که این درفش



۱- بفارسی جدید: کاوه .

۲- در رساله‌ای بزبان دانمارکی تحت عنوان :

Smeden Kevah og det gamle persiske rigsbanner. D. Vld.  
Selsh. hist. fil. Medd. 11,4

این داستان را بتفصیل مورد بحث قرار داده‌ام و سعی کرده‌ام ثابت کنم، که این داستان، که در اوستا و سایر کتب دینی زردشتی موجود نیست، در زمان ساسانیان با اقتباساتی از سایر داستانهای کهن برای تعبیر نام درفش کاویان ساخته شده است. معنی حقیقی درفش کاویان « درفش شاهی » است (کاو یان از کلمه اوستایی کوی Kavi آمده است، که بمعنی « پرنس و شاه » است ( مقایسه شود با ص ۲۲۲، یادداشت ۵ ). من با رأی لوی Levy و یوستی و اخیراً زاره (Klio, JII, p. 348 sqq) - که پرچم داریوش سوم در موزائیک معروف « جنگ اسکندر » و درفش منقرش بر سکه‌های قسدریم پارس را درفش کاویان پنداشته‌اند، موافق نیستم . راجع بعلم‌های عهد ساسانی در صنایع پوپ، ۳، ص ۲۷۶۸ و ما بعد ( فیلیس آکرمان ).

۳- ص ۲۱۷۵ .

۴- زنتبرگک، ۳، ص ۳۹۵ .

را در پیش روی داشتند، مظفر می‌شدند و پس از هر فتح گوهری چند بر جواهر آن درفش میافزودند، چندانکه این درفش غرق زر و سیم و گوهر و مروارید شده بود<sup>۱</sup>. توصیف مسعودی نیز<sup>۲</sup> از این درفش شبیه طبری است، جز اینکه گوید<sup>۳</sup>، این علم پوشیده از یاقوت و مروارید و گوهرهای گوناگون بود. بنابراین خوارزمی<sup>۴</sup>، این درفش از پوست خرس یا بقولی از پوست شیر ساخته شده بود، و پادشاهان در جنگها بآن تیمن و تبرک می‌جستند، و آنرا از زر و گوهرهای گرانبها پوشیده بودند. ثعالبی<sup>۵</sup> نیز حکایت می‌کند، که پادشاهان درفش کاویان را موجب کامیابی خویش می‌شمردند و در تزئین آن بجواهر قیمتی با یکدیگر همچشمی می‌کردند و کمال جهد را در زیور بستن آن می‌نمودند، چنانکه پس از مدتی در یکتای جهان و شاهکار قرون و اعجاب عجایب روزگار شد. این درفش را پیشاپیش سپاه می‌بردند و جز فرمانده کل سپاه کسی را شایسته نگهداری آن نمیدانستند. پس از آنکه جنگ به پیروزی خاتمه می‌گرفت، پادشاه درفش را بگنججوری، که مأمور نگاهداری آن بود، می‌سپرد، بنابراین روایت مطهر بن طاهر المقدسی<sup>۶</sup>، این درفش در آغاز از پوست بزغاله یا از چرم شیر بود، بعد ایرانیان آن را از زر و پارچه زربفت ساختند. فردوسی در جلسه اول شاهنامه داستان ضحاک چنین گوید:

از آن چرم کاهنگران پشت پای  
همان کاوه آن بر سر نیزه کرد  
پوشند هنگام زخم درای  
همانگه بیزار برخواست گرد

۱- ایضا، ۱، ص ۱۱۹.

۲- مروج، ۴، ص ۲۰۰.

۳- ایضا، ص ۲۲۴.

۴- مفاتیح العلوم، چاپ فان فلوتن، ص ۱۱۵.

۵- ص ۳۸ و ما بعد.

۶- چاپ هوار، ص ۱۳۲، ترجمه، ص ۱۴۸.

چو آن پوست برنیزه بردیدکی  
بیساراست آنرا بسدیای روم  
بزد بر سر خویش چون گرد ماه  
فرو هشت زو سرخ ورددو بنفش  
از آن پس هر آنکس که بگرفت گاه  
بر آن بی بها چرم آهنگران  
ز دیبای پر مایه و گوه‌ران  
که اندر شب تیره خورشید بود

بنیکی یکی اختر افکند پی  
ز گوه‌ر برو پیکر وزش بوم  
یکی فال فرخ پی افکند شاه  
همی خواندش کاویانی درفش  
شاهی بسر بر نهادی کلاه  
بر آویختی نو بنو گوه‌ران  
بدانگونه گشت اختر کاویان  
جهان را از دل پر امید بود<sup>۱</sup>

دیگر از مطالب شاهنامه چنین برمیآید، که درفش کاویان و تاج از جمله  
علامات شاهی بود<sup>۲</sup>. در زمان جنگ اختر کاویان را پیش تخت شاه می‌زدند<sup>۳</sup>.  
بفرمان شاه پنج موبد آنرا پیشاپیش سپاه می‌بردند<sup>۴</sup>، و در میدان جنگ بزیبنده‌ترین  
پهلوانان می‌سپردند<sup>۵</sup>.

ابن خلدون گوید<sup>۶</sup>، که صورت طلسمی با اعداد و علائم نجومی بر درفش  
کاویان دوخته شده بود.

در جنگ قادسیه، بنا بر قول مسعودی<sup>۷</sup>، این درفش گرانها بدست عربی

۱- چاپ وولرس، ج ۱، ص ۴۸، بیت ۲۶۳ بعد.

۲- ایضاً، ج ۲، ص ۷۶۲، بیت ۱۴۱۵ و چاپ منهل، ۷، ص ۳۸۸، بیت ۳۹۵ بعد.

۳- وولرس، ج ۱، ص ۴۷۹، بیت ۷۵۰.

۴- ایضاً، ج ۲، ص ۵۵۸، بیت ۶۵۵.

۵- ایضاً، ج ۲، ص ۷۶۲، بیت ۱۴۱۵ و ما بعد. و ج ۲، ص ۸۵۳، بیت

۱۴۲۴ و ما بعد.

۶- چاپ کانرمر، ۱۸، ص ۱۳۵؛ ترجمه دوسلان، de Slane در همان جا.

ج ۲۱، ص ۱۵۸.

۷- مروج، ۴، ص ۲۲۴.

موسوم به ضرار بن الخطاب افتاد، که آنرا بسی هزار دینار فروخت، و لسی قیمت واقعی آن ۱/۲۰۰/۰۰۰ دینار بود، ( درالتنبیه، همین مؤلف گوید، بهای آن درفش ۲/۰۰۰/۰۰۰ دینار بود). از طرف دیگر، ثعالبی گوید<sup>۲</sup>، که سعد بن ابی وقاص، سردار عرب « این درفش را بسایر خزائن و جواهر یزدگرد، که خداوند نصیب مسلمانان کرده بود، افزود و آنرا با تاجها، و کمرها، و طرقهای گوهر نشان، و چیزهای دیگر برداشته، بخدمت امیر المؤمنین عمر بن الخطاب برسد. عمر گفت آنرا گشوده پاره پاره نمایند، و میان مسلمانان قسمت کنند. »

پس از این فتح بزرگ، مسلمانان حیره را گرفتند. بعد بجانب تیسفون روی نهادند. در سال ۶۴۷ و به اردشیر بعد از دو ماه محاصره مسخر شد. ساکنین آن، که از گرسنگی جز رمقی نداشتند، خود را به تیسفون انداختند، که در جانب یسار دجله بود. یزدگرد با دربار و حر مسرای خود از پایتخت گریخت، در حالی که «هزار نفر طباح، و هزار تن رامشگر، و هزار تن یوزبان، و هزار تن بازبان، جماعتی کثیر از سایر خدمه همراه او بودند؛ و شاهنشاه این گروه را هنوز کم میدانست»<sup>۳</sup>. نخست یزدگرد بحلوان رفت، و در آنجا هم چون از حمله فارغ نبود، بداخل کشور ماد شتافت. جماعتی بسیار از ساکنان تیسفون همه دارایی را رها کردند تا شاید جان سلامت ببرند.

بهار بود، و دجله طغیانی داشت. ایرانیان جسرها را بریده و قایقها را از ساحل غربی شط دور کرده بودند. اما لشکر عرب گذاری یافت، و بدون آسیبی خود را بساحل شرقی رساند. افواج نگهبان ایرانی عرصه تیغ شدند و باقی سپاهیان شاهنشاهی رو بهزیمت نهادند، و سعد بن ابی وقاص با فتح و فیروزی وارد پایتخت خالی شد، در برابر ایوان کسری اردو زد، و خود داخل کاخها شد. در آنجا همه

۱- جغرافیون، ۸، ص ۸۶، ترجمه کارادوو، ص ۱۲۵.

۲- ص ۳۹.

۳- ثعالبی، ص ۷۴۲؛ مقایسه شود با حمزه، ص ۳۶، ترجمه ص ۴۷.

خزاینی را، که شاهنشاه نتوانسته بود ببرد، مثل سبدهای مهر شده پر از اشیاء زربنه و سیمینه، جامه‌ها، گوهرها، اسلحه، ادویه و عطریات لطیف. فوجی از عرب در دنبال ۵۰ زیمتبان تاپل نهروان پیش‌رفت، و چند رأس دواب غنیمت گرفت، که گنج‌ها و علائم بسیار گرانبهای سلطنتی را می‌بردند. در صندوقی، که بر شتری بسته بود، چیزهای بسیار نفیس دیدند، منجمه تاج خسرو پرویز، و قبای او، که از پارچه زربفت مرصع بجواهر و مزین بمروارید بود. جامه‌های زربفت دیگر نیز در آن صندوق یافتند. در صندوقهای دیگر زره، و خود، و ران‌بند، و بازوبند، و شمشیر خسرو پرویز، که همه از طلا بود، بدست آمد؛ پس آنگاه زره، و جوشن، و شمشیرهایی، که از هرقل قیصر روم، و خاقان ترك، و داهر<sup>۱</sup> پادشاه هند، و وهرام چوبین غنیمت گرفته بودند، با اسلحه پیروز، و کواذ اول، و هرمزد چهارم، و سیاوش، و نعمان، بدست عرب افتاد. شمشیرهای خسرو و نعمان را با تاج خسرو نزد خلیفه، عمر، فرستادند. عمر تاج را در کعبه آویخت<sup>۲</sup>. قالی معروف «بهار کسری»<sup>۳</sup>، ۵۰ م در جزو غنائمی بود، که نزد عمر فرستادند. عمر گفت تا آنرا قطعه قطعه کرده میان اصحاب رسول الله ص تقسیم نمودند. علی (علیه السلام) سهم خود را به بیست هزار درهم فروخت. پس خمس غنائم را، که بخلیفه تعلق داشت، جدا کرده، باقی را در بین شصت هزار تن سپاهیان سعد قسمت نمودند. گویند بهتر تن ۱۲۰۰۰ درهم رسید<sup>۴</sup>.

### ۱- Dahir

۲- این غنیمت جنگی را ظاهراً خسرو پرویز در یکی از فتوحات خود در هند بدست آورده است (رك مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۳۳)، ولی مارکوارت در باب صحت اسم داهر تردید اظهار کرده است.

۳- راجع بتاج خسرو در مکه صاحب نهاییه گوید امروز هم در همانجا است (برون، ص ۴۵۷)؛ راجع بتاریخ کتاب رك بالانتر ص ۸۹.

۴- رك بالانتر، ص ۴۹۶.

۵- طبری، ص ۲۴۵۲-۲۴۲۶؛ بلعمی، ۳، ص ۴۱۴ وما بعد؛ مقایسه شود با اشترانک، سلوکید و تیسفون، ص ۴۱-۳۸.

شاهنشاه آخرین کوشش خود را کرد، و از همه اقطار کشور لشکرخواست سرداری سالخورده بنام پیروزان را فرماندهی کل سپاه داد که در سال ۶۴۲ با عرب در نهاوند مقابل شد. جنگی سخت رخ داد، ولی شکست بایرانیان افتاد. پیروزان بدست خصم اسیر و مقتول شد. آنگاه کشور ماد در برابر حمله مسلمانان بیمناک گشت، و اثری از لشکر شاهنشاهی نماند. دفاع ایالات ایران بعهد مرزبانان و سایر امراء محلی قرار گرفت و بعضی از این سرداران مثل هرمزدان<sup>۱</sup>، درخوزستان مقاومتی سخت، ولی بیفایده نشان دادند. همدان وری مسخر لشکر عرب شد، بعد نوبت به آذربایجان و ارمنستان رسید. یزدگرد خود را باصفهان کشیده بود و در آنجا با گروهی کثیر از واسپوهران می‌زیست. چنین پیداست، که این شهر در پایان دوره ساسانی مرکز واسپوهران ایران محسوب می‌شده است، و واسپوهران آمار کار یا «مستوفی خراج واسپوران» در اصفهان مقام داشته است، یزدگرد سیصدتن، که ۷۰ نفر آنها از اشراف بزرگ و واسپوهران بودند، باستخرفرستاد، و بعد از آنکه اصفهان بدست عسرب افتاد، خود نیز باستخر پناه برد. آنگاه واسپوهران را بشوش فرستادند. در این شهر واسپوهران به موسی سردار عرب تسلیم شده، اسلام اختیار کردند<sup>۲</sup>. استخر هم مسخر شد، و همه ایالت فازس، که گاهواره خاندان ساسانی بود، بدست مسلمانان افتاد.

یزدگرد، که جز عنوان شاهنشاهی نداشت، باز هم روبهمزیمت نهاد. سپاهبد طبرستان او را به پناه خود خواند، و اگر این دعوت را می‌پذیرفت، شاید می‌توانست در پناه جبال عظیمه طبرستان قدرت خود را نگاه دارد، چنانکه سپاهبدان بیش از يك قرن استقلال خود را در برابر حملات مسلمانان حفظ کردند. ولی

۱- نویسندگان ایرانی و عرب او را هرمزان نوشته‌اند؛ در کتاب گمنام گویسیدی هرمزدان Hormizdan آمده است. بلعمی (زئبرگک، ۳ ص ۴۴۷) او را «شاه‌اهواز» میخواند.

۲- بلاذری، ص ۳۷۳؛ طبری، ص ۲۵۶۱. رک مارکوارت، ایران‌شهر، ص ۲۹۰.



یزدگرد سیستان و خراسان را ترجیح داد، و سعی بیفایده کرد، شاید امراء محلی را، که در این وقت کاملاً مستقل بودند، برداشتن سلاح و مقابله خصم بکشاند، اما میسر نشد. یزدگرد پیش از این در سال ۶۳۸ از خاقان چین استمداد کرده بود. پس از نیشابور بطوس رفت، ولی کنار ننگ آنجا، که مایل نبود او را پناه بدهد، هدیه‌های گرانبها پیش برد و گفت قلعه طوس گنجایش موکب شاهی را ندارد<sup>۱</sup>. پس ناچار یزدگرد بمر و رونهاد. بنا بر روایت بلعمی<sup>۲</sup>، «چون بمر و آمد با او چهار هزار سوار بود، چنانکه حرب را نشایست، همه دبیران، و طباطبایان، [و بانوان حرم و دیگر زنان، و پیر مردان، و کودکان خاندان شاهی]. با او خواسته نبود، و از جایی چیزی برای او اندر نمی‌آمد».

آنگاه ماهوی مرزبان مرو، که می‌خواست از این میهمان ناخوانده خلاص شود، با نیزک طرخان متحد شد. وی از اتباع (یا فرمانبر یکی از اتباع) یبغوی طخارستان بود<sup>۳</sup>. نیزک فوجی را بگرفتن یزدگرد فرستاد. پادشاه برگشته بخت شتابان رو بفرار نهاد، و تنها در تاریکی شب با جامه زربفت و زیور شاهوار گریزان شد. چون زمانی سرگردان و حیران بهر سوی رفت، خسته و درمانده شده با آسیابی در آمده، از آسیابان درخواست، که مکانی برای گذراندن شب باو بدهد. آسیابان او را نمیشناخت، اما از دیدن جامه‌های زیبا و گرانبهای آنمرد غریب بطمع افتاد<sup>۴</sup>،

۱- ثعالبی، ص ۷۴۳.

۲- رک بلعمی، ۳، ص ۵۰۴.

۳- رک بالانتر ص ۵۲۵.

۴- در کتابی که مشتمل بر تصاویر رنگین پادشاهان ساسانی بوده ( بقول صاحب مجمل‌التواریخ کتاب صور) یزدگرد سوم را چنین نقش کرده بودند: «رنگک مخصوص او انواع مختلف رنگک سبز بود. شلوارش آبی آسمانی باقسام مختلف و تاجش سرخ بود. بدستی نزه‌ای گرفته و بدستی بر شمشیری تکیه کرده بود» (مسعودی، تنبیه، جغرافیون، ص ۸ ص ۱۵۶ و بعد کارادوو، ص ۱۵۱. مقایسه شود با حمزه، ص ۶۲، ترجمه، ص ۴۶).

و چون شاه بخواب رفت، او را بقتل رسانید. یا بنا بر روایت دیگر سواران ماهوی، که در جستجوی یزدگرد بودند، او را خفته در آسیاب یافتند، و هلاکش کردند<sup>۱</sup>. ثعالبی گوید<sup>۲</sup>، جسد این شهریار وارونه بخت را در رود مرو انداختند. آب او را همی برد، تا بجد ولی که رزیک نام دارد، آنجا بشاخه درختی پیچید، و اسقف نصاری جسد شاه را شناخت، او را در طیلسانی مشک آلود بسته دفن کرد. این در سال ۶۶۱ اتفاق افتاد.

از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع قلیلی داریم. مسعودی فرزندان او را چنین می‌شمارد<sup>۳</sup>: دوپسر وهرام و پیروز و سه دختر ادرگک<sup>۴</sup> و شهربانو<sup>۵</sup>، و مردآوند پیروز بچین رفت و کوشش کرد، که بیاری لشکر چین تاج و تخت نیاکان را بدست آورد و شاهنشاهی خاقان را بر خود پذیرفت. ولی کاری از پیش او نرفت و در سال ۶۷۲ بدرود حیات گفت<sup>۶</sup>. اما شهربانو، بنا بر روایت شیعیان که گویا قطعی نیست بعقد امام حسین (علیه السلام) در آمد. شیعیان به این ترتیب اولاد حسین (ع) را وارث خورنه یا فره ایزدی شاهنشاهان ایران باستان محسوب داشتند و کریم الطرفین شناختند مسعودی گوید: «اگر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند، ولی بیشتر اخلاف سلاطین و اعقاب مجهول چهار گانه<sup>۷</sup> ایرانیان هنوز در سواد (عراق) منزل دارند و نسب و حسب خود را نوشته حفظ میکنند تا همان اهمی که عرب قحطانی و نزاری در صیانت نسب خویش دارند»<sup>۸</sup>. در سال ۷۲۹-۷۲۸، خسرو نامی از اخلاف یزدگرد

۱- بلاذری ص ۳۱۵ و بهد و طبری، ص ۲۸۷۹ و بعد این مطلب را بچند اسم

آورده‌اند.

۲- ص ۴۸-۷۴۷.

۳- مروج، ۲، ص ۲۴۱.

#### ۴- Adragh

۵- در نسخه خطی این اسم فاسد شده است.

۶- در نسخه خطی این اسم فاسد شده است.

۷- چهار طبقه بزرگ جامعه ایرانی.

۸- مروج، ۲، ص ۲۴۱.

سوم با ترکان همدست شد تا سلطنت را بدست آورد ولی بمقصد نرسید  
 ایرانیان را عادت این بود که تاریخ را از سال جلوس در پادشاهی بحساب  
 می‌آوردند چون بعد از یزدگرد ایران پادشاهی نیافت زردشتیان همان سال جلوس  
 یزدگرد سوم را مبدأ تاریخ خود قرار داده و تا این زمان دنبال کرده‌اند و آن را  
 تاریخ یزدگردی میخوانند.



۱- مارکوآرت، ایران‌شهر، ص ۶۹؛ مقایسه شود باشاوران، اسناد راجع بتوکیوهای  
 (ترك) غرنی، E.Chavannes, Documents sur les Tou-Kiuc (Turcs)  
 (1953) occidentdux، ص ۲۵۸ و مابعد.

## خاتمه

جهان ایرانی، بصورتی که مورخان غرب مثل آمیانوس مارسلینوس و پروکوپوس آنرا شناخته، و با جنبه‌های نیک و بدش وصف کرده‌اند، بنظر ما جامعه اشرافی محض می‌آید. فقط طبقات عالی‌معرف این جامعه محسوب می‌شده‌اند و بملت ایران جلوه و جهد خاص خود را بخشیده‌اند.

توصیفی، که آمیانوس مارسلینوس از ایرانیان کرده، ما در این کتاب بمناسباتی قسمتهایی از آنرا نقل کرده‌ایم، بسیار زنده و جاندار است، و صرفنظر از چند اشتباه کوچک قابل قبول و باور کردنی است<sup>۱</sup>.

این مطالب فی‌الحقیقه مبین احوال طبقه اعلی است و گوید: همه ایرانیان تقریباً قامتی رسا و رشید، و رنگی گندم‌گون یا سبزه روشن، و نگاه‌سی تند مانند نگاه یز، و ابروانسی مقوس و بهم‌پیوسته، و ریشی زیبا، و مویشی بلند و ژولیده دارند. بسی‌اندازه بدگمان و محتاطند، چنانکه در مملکت دشمن، از باغها و تاکستانها می‌گذرند، و از بیم زهر یا جادو، بهیچ میوه دست نمی‌زنند. اهتمام دارند، که برخلاف ادب‌کاری نکنند؛ خیلی کم ایرانیان را میتوان دید، که ایستاده ادرار کنند، یا برای قضای حاجت بجانبی بروند، و اگر چه قبای زیرین آنها را

---

۱- کتاب ۲۳، بند ۶، فقره ۷۴ - ۷۵.

از جنبین و پیش رو چاك دارد، بقسمی که از وزش باد باهتر از مسی آید، ذره از بدن آنان را برهنه نمی توان دید. بازوبند و طوق زرین مرصع بمروارید و جواهر می بندند، و پیوسته شمشیری حمایل دارند، حتی برخوان و در مجالس بزم نیز این سلاح را دور نمی کنند. کلمات بیهوده بی معنی بسیار دارند و چون بیخردان سخن می گویند؟ خودستای و خشن و هول انگیزند، چه در نیکبختی و چه در شوربختی بیم خود را در دل خصم جای میدهند، حيله گر و مغرور و کم رحمند. رفتاری آزاد دارند، با ناز قدم برمیدارند و میخرامند، چنانکه شخص از ظاهر حکم می کند، که این قوم چون زنان سست و ضعیفند، در صورتیکه حقاً دلیرترین اقوام روی زمینند؛ اگر چه خدعه آنان بر تهور و شجاعتشان می چربد، در روز جنگ، خاصه در مصافهای با فاصله، بسیار هولناک هستند. با وجود این، رویهمرفته: مردمی شجاع و چالاکند و همه سختی های روز جنگ را تحمل می کنند. خود را صاحب اختیار جمان غلامان و رعایای زیر دست خویش میدانند، و هیچیک از ملازمانی، که بخدمت مشغولند یا در کنار میز غذا ایستاده اند، جرأت آب گشودن ندارند، نه برای ادای سخن، نه برای انداختن آب دهان. آمیانوس شرحی از میل ایرانیان بمعاشقه زنان ذکر کرده، و گوید، که اغلب آنان بزوجات و سرایای حرم خود اکتفا نمی کنند. در جای دیگر گوید، ایرانیان از لواط بی اطلاعند، قناعت و صبر آنان در مقابل لذات طعام قابل ستایش است. جز پادشاه، هیچیک از ایرانیان وقت معینی برای صرف غذا ندارند، هر وقت، گرسنه شوند برخوان می نشینند، و هر چه قابل خوردن باشد میخورند، هرگز معده را انباشته نمی کنند، و بسیر شدن خرسندند. اگر چه بنظر اغراق می آید، ولی نسبت بشکم خوارگی رومیان عهد قیصران، مردم ایران را میتوان قانع و مرتاض شمرد. اما این قسمت از قول آمیانوس مارسلینوس را نباید عیناً پذیرفت، که گوید؛ ایرانیان از بزم های

۱- مطالب ص ۱۵۸ کتاب « شاهنشاهی ساسانیان »، سطر ۹ - ۸ غلط است

و باید اصلاح شود.

باشکوه و افراط در شراب چنان گریزانند، که گویی از طاعون می‌گریزند. محققاً تا حدی این مورخ فریفته‌گفتار ایرانیانی شده، که قولشان مأخذ روایت اوست. دلیل ما اقوال مورخان شرقی و غربی است، که در این کتاب مکرر آورده‌ایم، و در اینجا هم‌قصه ذیل را، که برحسب اتفاق اختیار شده، می‌آوریم: یکی از مرزبانان میخواست عیسویان را بترك دین وادارد و آنان را بعیش و عشرت بفریبد، «پس برزینت بزم‌های هرروزه خود افزود و مدت عیش را طویل کرد و شبهای دراز را با سرودهای مستانه و رقص‌های فسق‌آمیز بسر آورد و کوشید، که موسیقی کفار را درگوش عیسویان مطبوع قرار دهد»<sup>۱</sup>.

سیاح بودایی هیون تسیانک رسوم ایران را موافق ذوق خویش نیافته و گفته است: «بالتبع تندخو و پرخشمند و در رفتار خود رعایت ادب و انصاف نمیکنند»<sup>۲</sup>. رویهمرفته بزرگان ایران زندگی پر مشغله و پرهیجانی داشته‌اند. وقت خود را میان تمرینات جنگی و بکاربردن سلاح و شکار و عیش و عشرت لطیف تقسیم کرده بسرودند. دین زردشتی، که با زهد و ترك مخالف است، هیچ مانعی در برابر آنان قرار نمیداد، ولی زندگانی پر مشغله، که ایرانیان در هوای آزاد داشتند، تا اندازه اثرات ضعیف‌کننده عیش و تنعم را برطرف می‌کرد. البته این قوم از عیب منزله نبودند، اما خصلتی بسیار شریف داشتند، که سایر ملل قدیمه جهان کمتر بآن متصف بوده‌اند، و آن مهربانی و ادب و بزرگ‌منشی و آزادگی است. آثار این صفت را از آغاز ادوار تاریخی ایران می‌بینیم. کوروش سرمشق جوانمردی و بزرگ‌منشی بلند همتی است، و چه بسیار از یونانیان مطرود و امراء مغلوب خارجی از مهربانی و ادب و حسن‌پذیرایی ایرانیان استفاده کرده‌اند! در تاریخ ساسانیان هم، نمونه‌های بسیار از این خصلت دیده می‌شود. روزی وهرام پنجم در خساك روم یکی از صاحب‌منصبان رومی را دید، که برای مذاکرات صالح پیاده

۱- الیزئوس، لانگلو، ج ۲، ص ۲۵۳.

۲- بیل، استاد بودایی، ج ۲، ص ۲۸۷.

وخاضعانه بسوی او می‌آید، و چون دانست، که وی آناتولیوس سردار سپاه خصم است، عنان برتافت و با همراهان شتابان به‌خاک خود باز گشت و در آنجا از اسب بزیر آمد، و پیاده آناتولیوس را پذیرا شد، و همه شرایط رومیان را برای عقد صلح قبول کرد.<sup>۱</sup> خسرو اول با محبت فوق‌العاده حکماء روم را پذیرفت، و با اینکه رنجیده از درگاه او رفته بودند، در حفظ حقوق آنان پانشاری کرد، یکی از شرایط صلح با دولت بیزانس را این قرارداد، که مزاحم حکماء مذکور نشوند، و رخصت دهند، که آزادانه بولایت خود بازگردند.<sup>۲</sup> سیاوش<sup>۳</sup>، بنا بر توصیف پروکوپئوس، نمونه نجبای ایران است، اگرچه متکبر، و مغرور، و جبار، و کامکار بود، و لسی انصاف و عفاف و عدالتی بکمال داشت. در افسانه و هرام چوبین<sup>۴</sup> نکته ذیل مندرج است، که خصال این مرد فوق‌العاده را بنحوی، که در اذهان هموطنانش مرتسم بوده، روشن میکنند. و هرام، پس از آنکه دولت مستعجلش بسر آمد و روبگریز نهاد، در راه به‌دهمی دوردست وارد شد و با همراهان بخانه پیرزنی فقیر درآمد. عجز در غربالی کهنه نان کشکین پیش او نهاد و چون جام نداشت، شراب را در پوست کدویی ریخت. پیرزن مهمانان را نمی‌شناخت، ولی شنیده بود، که هرام مهترم شده است. چون هرام از او پرسید، که آیا بنظر تو هرام در رفتار خود محق بوده است یا نه، پیرزن جواب داد « بخدا که بهرام خطا کرد، چه او روی از فرمان خداوندگار و خداوند گارزاده خود برتافت و بروی آنان شمشیر کشید ». و هرام گفت « پس جزای او این است، که در غربال چوبین نان کشکین بخورد و در کدویی شکسته دردی بیاشامد ». پیرزن دریافت، که مهمان او هرام است، هراسان ولرزان شد، و لسی آن سردار او را دل‌داری داد و گفت: مترس آنچه گمتی

۱- پروکوپئوس، ۲/۱.

۲- بالاتر، ص ۴۵.

۳- بالاتر ص ۳۷۲ - ۳۷۱.

۴- ثعالبی، ص ۶۷۲ ما بعد؛ مقایسه شود با فردوسی، چاپ مهل، ۸، ص ۱۷۲ و بعد.

حق است، پس چند دینار از کمر بر کشید و باوداده، راه خود پیش گرفت.

دولت ساسانی با وجود معایب و نواقصی که داشت، بنایی عظیم کاخی باشکوه بود. انهدام آن نشانه ختم دوره قدیم و شروع قرون وسطای تاریخ ایران و آسیای غربی است. نویسندگان عرب دولت ساسانی را، که سرمشق سیاست دول مشرقی بوده، با تمجید و تحسین میستایند، و ملت ایران را بزرگی نام میبرند. ابوالفدا گوید: « همه اقوام متفقند، که پادشاهان ایران بزرگترین سلاطین جهان بودند، عقل و فکر و تدبیری بکمال داشتند، و از حیث جهاننداری هیچیک از شاهان جهان را با آنان برابر نتوان کرد». و در خلاصه العجایب (۴) این عبارت ستایش آمیز مندرج است: « همه اقوام جهان برتری ایرانیان را اذعان داشتند، خاصه در کمال دولت، و تدابیر عالیه جنگی، و هنر رنگ آمیزی، و تهیه طعام، و ترکیب دوا، و طرز پوشیدن جامه، و تأسیسات ایالات، و مراقبت در نهادن هر چیز بمکان خود، و شعر، و ترسل، و نطق، و خطابه، و قوت عقل، و کمال پاکیزگی، و درستکاری، و ستایشی که از پادشاهان خود می کردند. در همه این مسائل برتری ایرانیان بر اقوام جهان مسلم بود. تاریخ این قوم سرمشق کسانسی است، که پس از آنان بنظم ممالک میپردازند ».

ایرانیان، در طی قرون متمادی، مقام پیشوایی معنوی خود را در میان ملل اسلامی نگاه داشتند، اما نیروی خلقی و سیاسی آنان بعد از سقوط دولت ساسانی خیلی ضعیف شد. سبب این ضعف، چنانکه بعضی پنداشته اند، این نیست، که اسلام از حیث استواری مبانی اخلاقی کمتر از دین پارسی بوده است، بلکه یکی از علل انحطاط ملت ایران وضع حکومت عامه است، که با اسلام برقرار

۱- تاریخ قبل از اسلام. Hist. anteislam، چاپ فلپس، ص ۱۵۰.

۲- ترجمه کارادو و Carra de Vaux، ص ۲۹ - ۱۲۸.



شد.<sup>۲</sup> طبقات نجبا رفته رفته در سایر طبقات توده فرورفته، محو گردیدند، وصفاتی، که موجب امتیاز آنان بود، ضعیف شد. تسلط ایرانیان بر آسیای غربی مبنی بر سابقه سیاسی بود، که قرون‌های متمادی طبقه اشراف و روحانیان زردشتی داشتند، و همین سابقه سیاسی و روح بزرگ منشی ایرانیان قدیم بسود، که بنیان دولت بنی عباس شد. پاکترین نمونه این اوصاف در دودمان برامکه جلوه کرد. دولت‌های نخستینی، که پس از ضعف عباسیان در کشور ایران برپای خاستند، همه بنای قدرت خویش را بر پایه‌های سوابق قدیم نهادند، و دوره درخشان سامانیان، که نخستین جلوه روح ایرانی بعد از اسلام بشمار است، در واقع انعکاسی از عظمت ساسانی است. در این وقت، اگر چه قسمت اعظم طبقه عالیه نجبای ایران از میان رفته بود، دهقانان، که بمنزله تنه درخت اجتماعی محسوب میشدند، هنوز برجای بودند. این صنف از مردم ایران یادگارهای باستان و سابقه‌های پرافتخار قدیم را، در قلوب خود مشتعل و تازه نگاه میداشتند.

مرکز تحقیقات و پژوهش‌های اسلامی

۱ - البته، بطوری که بارتولد (مجله آشور Zeitschrift Fur Assyriologie شناسی ج ۲۶، ص ۲۵۲ وما بعد) گوید اهمیت تدریجی شهرهای بزرگ حتی در عهد ساسانیان هم موجب انحطاط طبقه نجبا شده بود. مناسفانه اطلاعات ما راجع بحوادث و تغییرات اقتصادی و اجتماعی در قرون اخیر دولت ساسانی بسیار قلیل است. از این رو کوششی، که برای بیان کیفیت سقوط ناگهانی آن دولت کرده‌ایم، بسیار ناقص است. یقین داریم، که بعضی اسباب مهمه و عناصر عمده این تحولات از چشم ما نهان مانده است.

# ضمیمه اول

## نگارش اوستا

آبه فرانسوا نو<sup>۱</sup> در مقاله‌ای که در «مجله تاریخ ادیان»<sup>۲</sup> (ج ۹۵، ۱۹۲۷، ص ۱۹۹-۱۴۹) منتشر کرده، کوشیده است باستناد نوشته‌هایی، که درباره مشاجرات و مناظرات دینی بین عیسویان و زردشتیان، از مسیحیان سریانی باقی مانده است، این موضوع را باثبات برساند، که متون مقدس مزدیسنان تا اواسط قرن هفتم میلادی سینه به سینه حفظ می‌شده، و زردشتیان تا سالهای آخر سلطنت ساسانیان کتب مذهبی مدون نداشته‌اند. آنگاه در اواخر دوره ساسانی چون موبدان زردشتی بیم آنرا داشته‌اند، که روایات و سنن کهن مذهبی آنان در معرض تباهی و فراموشی قرار گیرد، و نیز خواسته‌اند پیروان خود را از مزایایی، که اسلام برای «اهل کتاب» قائل بود، برخوردار کنند، به تدوین اوستای ساسانی پرداخته‌اند. سپس او فرضیه خود را چنین ادامه می‌دهد: راست است، که لفظ «اوستا» در قرن ششم و شاید در قرن هفتم میلادی معمول و متداول بوده است، ولی معنای این کلمه در آن زمان بطور ساده عبارت بوده از قانونی، که بصورت روایات شفاهی، سینه بسینه حفظ

۱- L'abb Francois Nau

۲- Revue de L'histoire des Religions

شود. و بعدها در قرن هشتم میلادی، الفبای اوستایی را اختراع و متونی را، که در حدود سال ۶۳۴ میلادی جمع آوری و بخط پهلوی نوشته بودند، باین الفبای جدید نقل کرده‌اند.

دعوی آبه‌نو در اساس مبتنی بر آنست، که در کتب سریانی، که اطلاعاتی راجع بروابط و مناسبات زردشتیان و مسیحیان در عهد ساسانی بدست میدهند، (حتی در روایاتی، که موضوع آن مناظرات و مشاجرات بین پیروان این دو دین است، و در طی آنها مسیحیان بکرات بکتب مقدس خویش استناد می‌کنند) هرگز اشاره‌ای بکتب یا نوشته‌های مذهبی زردشتیان نشده، و فقط سخن از « تلاوت و زمزمه » ادعیه و « احکام دینی » در میانست، و نیز بکرات عادت مزدیسنان را به از بر کردن روایات مذهبی خود ذکر کرده‌اند.

معذک از آنچه گذشت، بهیچوجه نمیتوان نتایجی چنین کاسی و وسیع گرفت. بی‌شبهه این مطلب صحیح است، که مغان آن قسمتهایی از اوستارا، که در عبادات و مراسم مذهبی بکار می‌بردند، از بر می‌کردند، ولی علت آن این بود، که تأثیر اعمال و مراسم مذهبی بارعایت کمال صحت و دقت در تلاوت بستگی تام داشت. از این گذشته متون اوستایی با کتب مقدس مسیحیان تفاوت کلی و اساسی دارد، و از قراین میتوان حدس زد، که مؤلفان مسیحی، که در مناظرات و مشاجرات خود تعصب بی‌اندازه نشان داده‌اند، عمداً از اشاره به کتب مقدس مزدیسنان اجتناب ورزیده‌اند، تا خوانندگان مسیحی متوجه این نکته نشوند، که دشمنان مذهبی آنها نیز دارای کتب دینی مدون بوده‌اند.

بنابراین، نظریه آبه‌نو فاقد اساس و مبتای صحیح و قبول آن غیر ممکن است. اگر متون کتبی زردشتی قبل از سلطنت یزدگرد سوم، آخرین شاهنشاه ساسانی، وجود نداشت، و مقصود فقط این بود، که با شتابزدگی کتاب مقدسی فراهم کنند، تا اعراب مزدیسنان را در زمره « اهل کتاب » بشمار آورند، موبدان به تدوین ادعیه و اوراد مراسم مذهبی و عبادات قناعت ورزیده و رنج‌نگارش

مباحث مفصلی مشتمل بر علوم طبیعی و جغرافیا و امور حقوقی و فقهی و غیره را، که موجب تفصیل اوستای ساسانیست، بخود هموار نمی‌کردند. از این گذشته چگونه میتوان باور کرد، که در طی چند سالی که ایران برای حیات و ممانعت خود با تازیان مسی‌جنگید، موبدان موفق به‌گرد آوردن ۲۱ نساک اوستا تدوین آن بالفبای پهلوی شده باشند، یعنی کتابی که طبق حساب وست دارای ۳۴۵/۷۰۰ کلمه بوده است، و سپس، در طی قرنی. که دچار تفسیقات مادی و معنوی اعراب فاتح بودند، و هرروز بگوشه‌ای رانده می‌شدند، و از نفوذ و قدرت آنان کاسته میشد، و پیروان آنها دین کهن خود را رها می‌کردند، فرصت اختراع الفبای جدیدی را، که امروز بالفبای اوستایی مشهور است، و نتیجه مطالعه دقیق و عالمانه فونتیکی و اصوات زبان مقدس می‌باشد، یافته، و آنگاه ۲۱ نساک اوستا را باین الفبای جدید نقل کرده باشند؟! و نیز با این اوضاع و احوال، چگونه ممکن بود بتوانند در قرن بعد بترجمه و تفسیر کلمه نساک‌ها بزبان پهلوی پردازند، که بحساب وست بیش از دو میلیون کلمه داشته است، و آنوقت از این ترجمه در قرن نهم میلادی، هنگامی که مؤلفان دینکرد خلاصه اوستای ساسانی را در کتاب خود می‌آوردند، قسمت‌هایی مفقود شده بود!

در بین مطالبی، که آبه‌نو از متون سریانی نقل کرده است، فقط در يك عبارت، آنهم طبق ترجمه خود او<sup>۱</sup>، صریحاً گفته شده است، که او راد و ادعیه زردشتیان بخط ثبت نگردیده است. این عبارت مأخوذ از تاریخ شهادت یسوع سبران<sup>۲</sup> است، که در حدود سال ۶۳۰ میلادی، یسوع بیه<sup>۳</sup> نوشته است، و در آن چنین گوید، که یکنفر زردشتی، که از دین‌خسود برگشته بود و از خاندان موبدان بود، «عادت داشت ادعیه و اوراد مجوسی را از دهان پیاموزد، زیرا سخنان و تعالیم

۱- ص ۱۹۴ - ۱۹۳، یادداشت ۲ از مقاله فوق‌الذکر.

۲- ۱۸۰.

مضر زردشت ( به سریانی زردشت )<sup>۱</sup> با حروف ( یا علامات ) نوشته نشده است». ولی از طرف دیگر این عبارت را میتوان بخوبی چنین ترجمه کرد : « زیرا که تعلیمات خطرناک زردشت با علامات قابل فهم نوشته نشده است»، و از آن چنین استنباط کرد، که اوراد و ادعیه را بخطی، که عامه مردم بتوانند بخوانند، نوشته بودند<sup>۲</sup>. بنابراین کلیه دلایلی، که آبه نو برای نظریه خود آورده است، فاقد ارزش می باشد.

از طرف دیگر، شاید نیبرگت<sup>۳</sup> در این ادعای خود که گوید، اوستای مدون در حیات جامعه و عامه مردم عملاً تأثیر عمده نداشته است و فقط دو یا سه نسخه از آن موجود بود، که در مراکز عمده دینی و سیاسی کشور نهاده بودند، چندان بخطا نرفته باشد.



درحین ملاحظه نمونه های مطبوعه، با کتاب جدید بیلی موسوم به « مسائل زردشتی در کتب قرن نهم میلادی» آشنا شدم. مؤلف در این کتاب از مسئله نگارش اوستا نیز سخن میراند، و معتقد است، که اوستا را در اواسط قرن ششم میلادی تدوین کرده اند، و ایجاد القبای اوستایی نیز در همان زمان صورت گرفته است<sup>۴</sup>.

۱ Zaradost

۲- دومناس (p. de Menasce)، بولن شرقی، ۹، ص ۵۸۷، یادداشت ۲.

۳- دین، ص ۱۴ - ۱۳؛ مقایسه شود با بالاتر ص ۱۷۴، یادداشت ۱.

۴- H. W. Bailey : Zoroastrian problems in the Ninth Century Books (Oxford 1943).

## ضمیمه دوم

### فهرست صاحبان مناصب عالی کشور

آقای ارنست اشتاین در « سالنامه‌های بیزانسی و یونانی جدید<sup>۱</sup> »، سال ۱۹۲۰، صفحه ۵۰ و مابعد، مقاله تحت عنوان « فصلی از احوال دولت ایران و دولت بیزانس » منتشر کرده و در طی آن مناسبات بین تجدید سازمان شاهنشاهی ساسانیان در قرن ششم و تشکیلات جدید امپراطوری بیزانس را در قرن هفتم میلادی مورد مطالعه قرار داده است. در آن قسمت، که مربوط بایران است، نویسنده سه فهرست، صاحبان القاب و مناصب عالی دولت ساسانی، مندرج در صفحات ۳۱ - ۳۰ کتاب مرا، که تحت عنوان « شاهنشاهی ساسانیان » در سال ۱۹۰۷ میلادی انتشار یافته، مأخذ قرار داده و ثابت کرده است، که این سه فهرست متعلق به سه دوره مختلف میباشد. ما در اثر تحقیقات ایشان میتوانیم مراحل مختلف اصلاحات اداری را، که در طی قرن ششم میلادی در ایران انجام یافته است، از یکدیگر تمیز دهیم.

موضوع ضمیمه دوم چاپ اول کتاب حاضر بحث در نتایج حاصله از تحقیقات

---

۱- Byzantinisch - neugriechische fahrbucher « Ein kapitel vom persi schen nnd vom byzantinischen Staate »

اشتاین بود، که من آنرا در اصول صحیح یافتم، ولسی پذیرش عقاید او درباب وضع مرزبانان و سپاهبندان و پادگوسپانان نسبت بیکدیگر برای من دشوار بود و بدینجهت کوشیدم تا مگر راه حل دیگری برای این مسئله دشوار بیابم.

خلاصه مطلب آنکه، آقای اشتاین در نقدی، که برچاپ اول «ایران در زمان ساسانیان»<sup>۱</sup> نگاشته‌اند، و بعلت اوضاع و احوال کنونی، کمی قبل از شروع چاپ دوم بدست میرسید، موضوع را دوباره از سرگرفته و بیحث و تحقیق دقیقتری دراطراف مسائل مختلف آن پرداخته‌اند. پس از توجه بدلائل جدید آقای اشتاین، من نیز با ایشان هم رأی شدم.

فهرست مورد بحث از اینقرار است:

۱- یعقوبی بوزرگ فرمذار (وزیر اعظم) - موبدان موبد (روحانی اعظم) - هیربندان هیربند (حافظ آتشکده) - دبیربند (رئیس دبیران) - سپاهبند (فرمانده لشکر)، که در زیر حکم خود یک نفر پادگوسپان داشت - فرمانفرمای ایالت را مرزبان می‌گفته‌اند.

۲- مسعودی، التنبیه: موبدان موبد (هیربند در زیر فرمان موبد بوده‌است) - وزرگ فرمذار - سپاهبند - دبیربند - هتخش بند، که او را واستریوش [بند] هم می‌گفته‌اند. (این شخص رئیس همه مردمانی بوده، که اعمال بدی میکنند چون غلامان و کشاورزان و سوداگران و غیره). از جمله صاحبان مناصب عالیه مرزبانان بوده‌اند، که فرمانده سرحدات محسوب می‌شده‌اند وعده آنان چهار بوده‌است بر حسب جهات اصلیه<sup>۲</sup>.

۳- مسعودی، مروج الذهب: وزرا - [موبدان] موبد (که قاضی اعظم و رئیس شریعت و مافوق هیربندان بوده‌است) - چهار سپاهبند (که عمال درجه اول دولت بوده، و هر یک بر ربعی از مملکت فرمانروایی می‌کرده‌اند، و هر یک از نایبی بوده‌است بنام مرزبان)<sup>۳</sup>.

۱- موزنون، ج ۵۳ (۱۹۴۵)، ص ۱۳۳-۱۲۲.

۲- مقصود «مرزبان - شهردار» است.

۳- تفصیلی، که پس از این آمده‌است (راجع به مقام رامشگران و غیره)، برای

تحقیق در موضوع مورد بحث بی فایده‌است.

بنا بر عقیده آقای اشتاین<sup>۱</sup> فهرست یعقوبی از همه قدیمی تر است، زیرا که اولاً ترتیب درجات و مقامات آن شبیه بترتیب درجات بزرگانی است، که به گفته نامه منسوب به تنسر مأمور انتخاب پادشاه بوده‌اند، و این مربوط بدوره مقدم بر اصلاحات دولت در زمان سلطنت کواذ اول می‌باشد. ثانیاً - در میان سه فهرست فقط فهرست یعقوبی هیربذان هیربذ را از جمله صاحبان مناصب عالی می‌شمارد، که بعدها مقام و شغل او ضمیمه مقامات موبدان موبد شده است. سپس اشتاین به این نکته اشاره می‌کند، که فقط در فهرست یعقوبی از پاژگوسپان، که زیر دست سپاهبذ بوده، سخن رفته است، و چنین نتیجه می‌گیرد، که در دوره مربوط به این فهرست فقط يك نفر پاژگوسپان در کشور بوده، که نایب سپاهبذ محسوب می‌شده است، و سپاهبذ هم تا زمان نخسرو اول فقط يك تن بوده، و انوشیروان چهار تن را رتبه سپاهبذ داد. آقای اشتاین برای تأیید این نکته عبارتی از دینوری نقل می‌کند<sup>۲</sup>. در این عبارت اسامی مشاهیر اشراف ذکر شده است، که بعد از وفات یزدگرد اول، برای محروم کردن اخلاف او از سلطنت، با هم اتفاق کردند از این قرار: وستهم سپاهبذ سواد (عراق و بابل)، که لقبش هزارفت بود؛ دیگر یزد گشنسپ، پاژگوسپان<sup>۳</sup>. . . .؛ دیگر پیر گک، که مقامش همان مقام مهران

۱- مقاله سالنامه فوق‌الذکر، ص ۵۴ و ما بعد.

۲- گیرگاس Guirgass، ص ۵۷، نلدکه طبری ص ۹۶، یادداشت ۳ و نیز نلدکه به بالاتر ص ۲۹۸.

۳- کلمه‌ای، که در متن پس از پاژگوسپان آمده، ظاهراً تحریف شده و درست خوانده نمی‌شود. گیرگاس بحدس آنرا «پاژگوسپان الزوایی» خوانده است، ولی معلوم نیست درست باشد. (الزوایی استانیست در مغرب). هر تسفلد در گزارش باستان، ج ۴، ص ۵۷، یادداشت ۲، قرائت الاذربتی el-adharpati یا الادر پایی el-adharpayi یعنی آذر با بجان را پیشنهاد می‌کند. اشتاین تصحیح هر تسفلد را درست نمی‌پسندد (موزئون ص ۲۹-۱۲۸)، ولی بنظر من بیش از تصحیح گیرگاس قابل قبول است.



بود؛<sup>۱</sup> دیگر گودرز ناظر سپاه دیگر گشنسپ آذرویش، دبیر خراج؛ دیگر پناه خسرو مدیر صدقات کشور. «سپاهبندوستهم» در روایت طبری<sup>۲</sup> در ردیف موبدان موبد ذکر شده است و او را بلقب هزارفت خوانده‌اند، که بعدها مرد بسیار مقتداری چون زر مهر سوخرابدان خوانده می‌شده است. آقای اشتاین از این مطلب چنین نتیجه می‌گیرد، که فقط وستهم مذکور «سپاهبند» بوده و در این عنوان شریکی نداشته، یعنی ایران سپاهبند بوده است. اما از اینکه دینوری او را «سپاهبند سواد» میخواند، نباید حکم بتعدد سپاهبندان کرد، بلکه این مضاف‌الیه حاکی از «صلاحیت اقرب» او بوده<sup>۳</sup>، که پیش از هر سمتی حکمرانی بر سواد را داشته است<sup>۴</sup>.

۱- اشتباه است، مهران نام خانوادگی است. از آنجا که پیرک تنها شخصی است، از صاحبان مناصب عالی‌تر مذکور، که عنوانش در اینجا ذکر نشده، میتوان حدس زد، که ظاهراً نام خانوادگی بسیار معروف مهران جانشین عناوین غیر مفهوم او در این روایت شده است.

۲- طبری، ص ۸۶۱، نلدکه، ص ۶۹.

۳- عین عبارت اشتاین چنین است :

«Eine engere Immediatkompetenz»

۴- شاهپور پسر وهرام، که بنا بر روایت طبری (نلدکه، ص ۱۳۹)، در آغاز سلطنت قباد اول ایران سپاهبند بود، مانند وستهم در بعضی منابع سپاهبند سواد نامیده شده (نهایه، برون، ص ۲۲۶). به عقیده اشتاین (موزئون، ص ۱۲۸) صاحبان عنوان «ایران سپاهبند» یعنی در عین حال فرمانده لشکر و وزیر جنگ، وظایف درجه دومی را که در سراسر کشور به حکمرانان نظامی خود محول می‌کردند، در سواد خود بهمه داشتند. این امر نظایر بسیار دارد ولی ما فقط بذكر يك مثال مبادرت می‌ورزیم، انگار خوس exarkhos راونا Pavenna (ایالت بیزانس، که شامل تمام ایتالیا بود) فرمانده کلیه لشکرهای اکسارمات (قلمرو حکمرانی انگارخوش) خود بود، ولی صلاحیت اقرب او فرمانفرمایی ایتالیا Pimusexercitus Italiae بوده است.

آقای اشتاین فهرست کتاب التنبیه مسعودی را از حیث قدمت تاریخی در درجهٔ دوم می‌شمارد<sup>۱</sup>، و عبارتی از «الیزئوس» نقل می‌کند، که در آن موبدان موبد و در اندرز بد و ایران سپاهبذ بعنوان بزرگترین صاحب منصبان در زمان یزدگرد به‌شمار آمده‌اند. به عقیده او در اندرز بد؛ که معنای تحت‌اللفظ آن معلم یا مستشار دربار است، عنوان دیگر وزیرگت فرمذار بوده است. بنابر این تحقیق صورتی، که الیزئوس نقل کرده، با فهرست التنبیه کاملاً یکی می‌شود و در نتیجه باید فهرست التنبیه را متعلق به عهد یزدگرد دوم دانست. پس چهار تن مرزبانسی، که (غیر موروث) لقب شاهی داشته‌اند، در عهد یزدگرد دوم کاملاً برقرار بوده‌اند. مرزبانان دیگر هم بوده‌اند، که حکمران نظامی محسوب می‌شده‌اند و قلمرو هر یک از آنها یکی از ولایاتی بوده، که قسمتهای چهارگانه کشور از آنها ترکیب می‌یافته است.

باعتقاد آقای اشتاین فهرست سوم، که در مروج الذهب مسعودی است، از همه تازه‌تر است، زیرا که فقط در این فهرست از چهار سپاهبذ نام برده شده است، و می‌دانیم که نصب چهار سپاهبذ کار انوشروان است<sup>۲</sup>. در این فهرست موبدان موبد را بعد از همه وزرا اسم برده‌اند و این حاکی از احوال طبقه روحانی است، که کواذ اول و خسرو اول قدرت آنان را در هم شکستند.

در این فهرست ورزا بطور دسته جمعی ذکر شده‌اند، و آقای اشتاین بر آنست، که استبذ<sup>۳</sup> را هم باید در زمره آنان بشمار آورد. در منابع بیزانسی عنوان استبذ ذکر شده است: یکی در مورد ماهبوذ، که از صاحب منصبان دربار کواذ اول بوده است<sup>۴</sup>. دیگر فرخان، که در عهد هرمزد چهارم بوده

۱- مقاله سالنامه، ص ۵۳.

۲- رد به ص ۳۹۴ این ترجمه.

۳- ابضاً ص ۱۵۷.

۴- پروکوپئوس، جنگ ایران، ۲۵۱-۱۱؛ مناندرس، قطعاتی از مورخان یونان

است<sup>۱</sup>. مقام استبد در زمانی، که دو فهرست سابق الذکر حاکی از آنند، وجود نداشته است.

بنا بر حدس آقای اشتاین<sup>۱</sup> کواذ اول و خسرو اول، برای این که از قدرت وزرگ فرمذار به گاهند، مشاغل و عناوین جدیدی وضع کرده‌اند، و مقداری از صلاحیت او را بصاحبان مشاغل جدید واگذاشته‌اند. نخست کواذ شغل استبد یا رئیس تشریفات<sup>۲</sup> را ایجاد کرد، و تصدی امور ایالات را از وزرگ فرمذار سلب نمود و کشور را بدست چهار تن پادگوسپان سپرد، که تحت اختیار ایران سپاهبند بوده‌اند. خسرو اول بجای آنان چهار تن سپاهبند در چهار ربع کشور بفرمانروایی برگزید.

نکته مهم و اصلی در تحقیقات اشتاین اثبات وجود يك حالت موازات و تشابهی بین تشکیلات دولت ایران و سازمانهای امپراتوری بیزانس است، بدین معنی که ابتکارات و تأسیسات جدید اداری هر يك از دو کشور در دیگری آشکار میشده و تأثیر میکرده. اصلاحات اداری امپراتوری بیزانس، در قرن هفتم میلادی تقلیدیست از تغییراتی که در قرن ششم در تشکیلات شاهنشاهی ایران صورت گرفت (هرچند که در بیزانس این اصلاحات عمیق‌تر و اساسی‌تر بود). اساس و قواعد اقتصادی و اجتماعی، که «خسرو اول» برای سپاه ایران ایجاد کرد، سرمشق آن اساسی است که هراکلیوس (هرقل) سازمان جدید لشگری بیزانس را بر آن قرار داد. باین طریق بین قوای نظامی دو دولت ایران و بیزانس شباهت عجیبی مشاهده می‌شود. چهار سپاهبند تشکیلات انوشروان نظیر چهار استراتگوس در چهارتسم<sup>۳</sup> بزرگ اصلی بیزانس هستند، و مرزبانان اعظم یعنی نایبان سپاهبندان در ایران به

۱- تنوفیلاکتوس، ۲۲۳.

۲- سالنامد فوق‌الذکر، ص ۶۵ و مابعد.

۳- Magistes officiorum.

۴- Theme

صورت نایبان استرانگوس‌ها در تشکیلات هرقل در بیزانس مشاهده می‌شوند. از این گذشته طبق ملاحظات مؤلف، این شباهت عجیب در مورد پاژگوسپانان نیز صادق است و چهار پاژگوسپان تشکیلات ایران قرینه پرو کونسولهای تمهای دولت بیزانس میباشند.<sup>۱</sup>

\* \* \*

هر چند ملاحظه این نکته شایان توجه است، که مزدک در موقع تشبیه قوای اربعه ملکوتی<sup>۲</sup> به چهار شخص عالی مرتبه کشور نام وزرگک فرمذار را ذکر نکرده است، ولی نباید برای این موضوع اهمیت زیاد قائل شد، زیرا که مزدک اشخاصی را اختیار کرده است، که وجه شبه و نسبت بین آنها با قوای معنوی سابق‌الذکر بیشتر بوده است.

علاوه بر مطالبی، که از یعقوبی و مسعودی نقل شده، دو کتاب دیگر یکی بزبان پهلوی و دیگری بفارسی هستند، که از آنها اطلاعاتی راجع بترتیب مقامات و مناصب عالی شاهنشاهی ساسانی بدست می‌آید. کتاب پهلوی موسوم است به «سورسخون» و کتاب فارسی «فارسنامه» ابن بلخی است.

از «سورسخون» ساسانی<sup>۳</sup> (۹-۱۳b) فهرستی بدست می‌آید، که با شخص شاهنشاه آغاز میشود و آن چنین است:

شاهان شاه - پس ی واسپوهر<sup>۴</sup> (ولیعهد) - وزرگک فرمذار چهار سپاهبند (سپاهبند شمال ظاهراً بعلت غفلت کاتب ساقط شده) - داذوری داذوران (داورداوران = قاضی اعظم) - مغان اندرز بند (= موبدان موبند)، در بند ۱۱ چنین آمده است،

۱- موزئون، ۱۹۴۵، ص ۱۳۱-۱۳۵.

۲- بالاتر ص ۳۶۵ را به بینید.

۳- سورسخون ترجمه و چاپ ناوادیا در مجله انستیتوی شرقی کاما، ۲۹.

که ورزگک فرمذار «بزرگک» است در بزرگی، تواناست در توانایی، و نیز بزرگک است و نیک برای مردمان».

حال ببینیم این فهرست، که در آن «بزرگک فرمذار» در مقام اول پس از خاندان شاهی و موبدان موبد در آخر صاحب مناصب ذکر شده است، متعلق به چه زمانی است؟ ذکر چهار سپاهبند دلیل آن است، که این فهرست از زمان خسرو اول قدیمی‌تر نیست، بعقیده اشتاین این فهرست از فهرست مذکور در مروج الذهب نیز جدیدتر است. در ابتدا من می‌خواستم تاریخ این فهرست را در آن دوره از سلطنت انوشیروان قرار دهم، که فاصله بین دو اقدام اصلاحی اوست، یعنی فاصله بین زمان ایجاد چهار سپاهبند و موقعی، که خسرو اول انوشیروان، برای کاستن اختیارات «بزرگک فرمذار»، اقدامات مذکور در فارسنامه ابن بلخی را بعمل آورده است (عین عبارت فارسنامه پایین‌تر بیاید)، ولی آقای اشتاین معتقد است، که بزرگک فرمذار مقام ریاست وزرا را حفظ کرده است، و چنین بنظر می‌رسد، که تنزل فاحش مقام موبدان موبد در فهرست مورد بحث حاکی از آن باشد، که این متن متعلق به دوره آخر عهد ساسانی است، که تشکیلات دولت رو بزوال می‌رفت، و ضعف طبقه روحانی بمنتهی درجه رسیده است.

لحن عمومی «سورسخون» نیز مخالف این تصور نیست. اما راجع به فارسنامه ابن بلخی گوئیم، که متأسفانه عبارت مأخوذ از آن، که اکنون موضوع بحث ماست، بسیار مبهم و تاریک است. این عبارت فارسنامه منتهی بیک منبع پهلوی میشود، و من عین آنرا با توضیحات خود از چاپ اول کتاب حاضر نقل میکنم:

«و با همه بزرگی و حکمت بوذرجمهر کی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بوذرجمهر و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را وکیل در خوانیم و پهلوی ایرانمازغر گفتندی و نیابت وزیر دارد، و هر سه گماشته کسری انوشیروان بودندی در خدمت وزیر او بوذرجمهر و

وزیر بذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت، و غرض انوشروان آن بود تا دبیر هر نامی کی بجوانب بزرگ و اطراف نبستی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان می کرد و وکیل در از آنج رفتی از نیک و بد به رستی مشافهه می گفتی و راه وجود مصالح باز می نمودی و نایب مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان دان سدید بودندی».

در باب این عبارت فارسنامه نخست گوییم، که لفظ «وکیل در» تصحیحی است، که طبع کنندگان کتاب حدساً بعمل آورده اند. در نسخه های خطی در مورد اول «و کلیدر» و «کلید» نوشته شده است، و در مورد ثانی «و کلیدار و «کلیدار» آمده است، و بر سیاق کلام عبارت از دو عنوان مختلف بوده اند. اما در باب لفظ «ایرانمازغر» هم گوییم، که قابل بحث و تردید است، در نسخه های خطی فارسنامه «ایرانمازغر» نوشته شده است.

بدیهی است، که میان آغاز و انجام این عبارت فارسنامه تناقضی است. در اول سخن از «دبیر»، و نایب، و «بوذرجمهر» است، در آخر سخن از سه تن گماشته انوشروان می راند، و صلاحیت هر يك را بنابر اصلاحات انوشروان بیان می کند؛ آن سه رتبه عالی منصب «دبیر» و «... ذار» («کلیدار» یا «وکلیدار») و «نایب» بوده است.

بعقیده ما اغتشاش و فساد این عبارت از این راه پیدا شده، که در موقع ذکر

۱- آقای تاواریا، در نامه که به من نوشته، این لفظ را نگهیریدار nighiridhar دانسته است. به نظر من حدس ایشان کاملاً قابل قبول است. آقای تاواریا گوید: در ازاء حرف یا، که در اصل آمده، در پازند علامت کسره می نویسند، چنانکه در فارسی هم چنین است. هر کسی از اشکال الفبای پهلوی آگاه باشد، می داند که بر فرض، که در این خط حرف یا را در کلمه مذکور ننوشته باشند، ساده ممکن بوده است آنرا وکلیدار بخوانند.

عنوان سه تن مزبور، یعنی «دبیر» و «وزرگ مهر» و «نایب» نویسنده کتاب لفظ «وزرگ مهر» را، که در فارسی کنونی «برزجمهر» نویسند، یکبار دیگر داخل این جمله، بخلط جایگزین لفظ دیگری، کرده است. ما گمان می‌کنیم، که بجای «دبیر برزجمهر» باید «دبیر بزرگ» گذاشت و این «دبیر بزرگ» همان است، که او را «دبیران مهشت» و «ایران دبیر بند» هم می‌گفته‌اند. بنا بر این جمله مذکور پس از اصلاح چنین میشود: دبیر بزرگ [انگیر یذار]... و نایب. اما راجع بنایب، که جانشین وزیر بوده، در عبارت فارسنامه گوید ما این نایب را وکیل در (?) خوانیم و پهلوی ایرانمازغر، ایرانمازغر گفتند، مقصود از «ما» معاصران مؤلف فارسنامه، یا معاصران مؤلف کتاب قدیمی‌تری است، که مؤلف فارسنامه این عبارت را از آنجا نقل کرده است. در کتاب یعقوبی لفظی است باین صورت «المردمارعد» و در تجارب‌الامم ابن مسکویه<sup>۲</sup> «نایب بزرگ فرماندار» ایرانمازغر نوشته شده است. بنا بر شرح وظایف «نایب»، که در عبارت «فارسنامه» ذکر شده (نایب مال و معاملات نگاه داشتی) حدس می‌زنیم، که در پس کلیه این اشکال غلط کلمه ایران‌آماکار یعنی «رئیس محاسبات شاهنشاهی» پنهان باشد<sup>۳</sup>.

باری بعد از اصلاحاتی، که بتفصیل ذکر کردیم، میتوانیم عبارت سابق‌الذکر فارسنامه را بصورت ذیل بنگاریم:

«و با همه بزرگی [معنوی] و حکمت برزجمهر کی وزیر او بود انوشروان ترتیب وزارت او چنان کرد کی دبیر بزرگ و [نگیر یذار] و نایب نزدیک کسری آمد شد توانستی کرد و ما این نایب را [در این زمان] وکیل در (?) خوانیم و به

۱- چاپ هوتسما، ج ۱، ص ۲۵۳.

۲- تجارب‌الامم، چاپ لسترانج و غیره (نشریات گیب، سری ۷)، ج ۱، ص ۵۳. آقای مجتبی مینوی مرا باین مطلب راهنمایی کرده است.

۳- آقای مجتبی مینوی هم مستقلاً این عنوان را چنین خوانده‌اند (اطلاع کتبی ایشان).

پهلوی ایران آمارکار گفتندی و نیابت وزیر دارد و هر سه گماشته کسری انوشروان بودند در خدمت وزیر او بزرجمهر. و وزیر بذات خود از این سه کس هیچ یکی را نتوانستی گماشت و غرض انوشروان آن بود تا دبیر (بزرگگ) هر نامه کسی به جوانب بزرگگ و اطراف نبستی و خواندندی نکت آن در سر معلوم انوشروان میکرد<sup>۱</sup> و نگیربذار از آنچه رفتی از نیک و بد بر راستی مشافهه می گفتی و راه وجوه مصالح باز می نمودی و نایب (یعنی ایران آمارکار) مال و معاملات نگاه داشتی و این هر سه مردمان اصیل عاقل فاضل زبان دان سدید بودندی».

با وجود کوششی، که در اصلاح این عبارت فارسنامه کردیم، نمی توانیم بگوییم، که کاملاً عین اصل پهلوی، یعنی کتابی، که مأخذ فارسنامه بوده، بس دست آمده است. من تردید ندارم، که در اصل پهلوی بجای وزرگگ مهر، وزرگگ فرمذار نوشته بوده است<sup>۲</sup>، و در واقع انوشروان اختیارات وزرگگ فرمذار را تخفیف

۱- رگ ص ۱۵۳ و بعد این ترجمه.

۲- در فارسنامه دو عبارت دیگر هست، که این فرض را تأیید میکند؛ نخست آن که در ص ۷۹، سطر ۱۶، چاپ تهران دنیای کتاب، در ضمن شرح مراتب بزرگان در حضور پادشاه (که گویا قبل از اصلاح مذکور بوده؟) گوید: در جمله آیین بارگاه انوشیروان آن بود کی... در پیش تخت کرسی زر بودی کی بزرجمهر بر آن نشستی و فروتر از آن کرسی موبد موبدان بودی و زیرتر از آن چند کرسی از بهر مرزبان و بزرگان. چون در اینجا سخن از کرسیهای صاحبان عناوین و مقامات درجه اول است، ذکر نام شخصی آنها مهم نبوده و موردی نداشته. و بهمین دلیل هم ذکر نشده است. پس در مورد نام بزرجمهر هم، که دارای شخصیتی تاریخی نمیباشد، باید گفت، که بفاظ جای بزرجفرمادار یا بزرگفرمای (وزرگگ فرمذار) را گرفته است. اما عبارت دوم فارسنامه ص ۳۹، سطر ۲۱، چاپ تهران صحیح تر است. در ضمن شرح سلطنت و یشناسب شاه، حامی زردشت، اصل و مبدأ تقسیمات اجتماعی آخر عهد ساسانیان را باین دوره پرافتخار قدیم نسبت داده و گوید، وزیر را بزرگفرمای خواندندی و وزیر را نسایی معتمد بودی کسی به در سخنی و مهمی او را نزدیک ملک فرستادی و این نایب را ابرانمازغر (نسخه بدل، ابرانمازغر) خواندندی».



داده و سه تن از عمال بزرگ دولت شخصاً معین کرده که در کارهای وزرگک فرماندار سهیم باشند.

آقای اشتاین در مقاله اخیر خود (موزئون ، ۱۹۴۰ ، ص ۱۳۲-۱۳۱) ، در توضیح این عبارت فارسنامه ، بحق چنین گوید: که این عبارت فارسنامه بهیچوجه مبین آن نیست ، که خسرو انوشروان از اختیارات وزرگک فرماندار به نفع سه وزیر<sup>۱</sup> دیگر کاسته باشد ، بلکه از عبارت فوق چنین مستفاد می شود ، که او حق انتصاب این صاحبان منصب را ، که تحت نظر وزرگک فرماندار بودند ، به خود اختصاص داده بود ، و این وزیران اختیار داشتند ، گزارش کارهای خود را مستقیماً بعرض شاهنشاه برسانند ، ولی در مشاغلی ، که آنان به عهده داشتند ، تغییری رخ نداده بود.

به علاوه به عقیده اشتاین ، «نایب» دارای سمتی بوده است ، نظیر معاون وزیر<sup>۲</sup> ، و نیز او «دبیر بزرگک» را با ایران دبیر بند ( که شغل و اختیارات او ظاهراً نظیر مباشر<sup>۳</sup> ، کاخ مقدس و در عین حال<sup>۴</sup> ، امپراتوری سفلی بوده است ) یکی نمی داند بلکه دبیر بزرگک را دارای وظائف و اختیاراتی شبیه<sup>۵</sup> می داند و اضافه می کند ، که در ایران این امور در اختیار استبداد ، یعنی رئیس تشریفات ، نبوده است ، بلکه وزرگک فرماندار بر آن نظارت داشته است.

بهر حال آقای اشتاین هم اصل مطلب را تأیید میکنند ، که از عبارت فارسنامه چنین بر می آید ، که سیاست تضعیف مقام وزرگک فرماندار ، «پس از محدود شدن اختیارات او در عهد کواذ اول ، در زمان پسرش خسرو انوشیروان

۱- بگمان من وزرای ، که در فهرست مسعودی ذکر شده ، همین سه تن هستند.

۲- Sous-Secretaire d, Etat

۳- questevr

۴- primicerius notariorum

۵- Epistolarum Magister memoriae

نیز تعقیب شده است و این بار اختیارات او را در داخل ادارات تابعه او محدود کرده‌اند.»

با اینهمه باید دانست، که مقام ورز گگ فرمذار، بعکس تصور بارتلدا، هرگز از میان نرفت و تا آخر دوره ساسانی باقی بود.





مرکز تحقیقات کاتبان علوم اسلامی



مرکز تحقیقات کاتبان علوم اسلامی

# فهرست اعلام

## فهرست اعلام

		آ	
۱۲۴	آسوليك		آبگيان
۳۶	آشور	۲۱۴	آبه، فرانسوانوا مورخ
۱۷۰	آكادمی بادشاهی علوم	۶۶۷	آپرنها (نام قوم)
۱۰۱	آكادمی پروس	۳۱۱	آت
۷۲-۸۳-۱۱۲	آكادمی دانمارك	۴۳۴	آتروپاتن (آذربایجان)
۲۶۱	آكادمی سن پترز بورغ	۱۷۶	آتشگاه مهر فارسین
۷۶-۸۲-۲۱۵	آكسفورد	۳۷۷	آتن
۲۰	آكینیان (اسم)	۵۶۰	آثارالباقیه - ۲۵۲ - ۲۵۰ - ۲۴۸ - ۲۴۷
۱۲۱	آگانانگك		آذربایجان - ۱۷۶ - ۱۴۲ - ۱۲۸ - ۱۰۵ - ۸۹
۷۵	آگانگل (نام شاه)	۲۵۵-۲۶۰-۲۶۵-۴۴۵	۲۰۴-۲۰۷-۲۴۲-۴۹۲-۴۹۸-۵۲۹-
۱۲۰	آگاشانجلوس (مورخ)		۵۸۴-۶۴۷-۶۴۹-۶۵۷-۶۷۲
۵-۱۱۸-۱۱۹-۱۷۶-۱۹۴	آگاتیاس		۶۴۵-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹
۲۱۲-۲۱۴-۲۵۶-۲۵۷-۳۹۹-۴۵۲-			آذرمیلدخت
۴۶۲-۴۶۵-۴۶۷-۴۶۸-۶۴۹-۵۰۱-			آریایی
۵۲۳-۵۶۰-۵۷۳		۵۳-۸۲	آرتسرونی (توماس) (مولف)
۳۱۸	آگوستوس	۱۲۴	آركادیوس (امپراطور)
۲۷۳	آگوت (مورخ)	۴۷۴	آساك (شهر باستانی)
۲۹۹-۳۳۶-۳۴۱	آلبانیها	۲۴۰	آسوكا (شاه)
۷۰-۲۶۲	آلفاریك (نام مولف)	۷۴	

۱۱۱-۴۴۵-۴۵۸	ابن الاثیر	۶۷	آموراثیم (نام طائفه)
۱۱۱-۲۸۲-۴۵۰-۴۵۳-۶۷۷-۶۷۸	ابن البلخی	۱۸۹-۱۹۰	آمین مارسلن
۱۱۴-۴۹۹	ابن الجوزی	۱۸-۴۳-۱۱۴-۱۵۴-۱۶۰	آمیانونوس
۱۱۴	ابن الفقیه الهمدانی	۱۷۵-۱۷۶-۱۸۹-۲۰۲-۲۹۵-۲۹۶-	
۹۸-۹۹-۱۰۱-۱۰۳-۱۰۶	ابن المقفع	۲۹۷-۲۹۸-۳۰۰-۳۰۱-۳۰۳-۳۰۴-	
۱۰۹-۴۴۳-۵۱۸-۵۱۹-۵۵۴-۵۵۵-		۳۰۶-۳۳۰-۳۳۱-۳۳۵-۳۳۶-۳۳۸-	
۵۶۲-۶۴۳		۳۴۳-۳۴۵-۳۶۶-۴۱۴-۴۳۰-۴۳۳-	
۱۰۶	ابن الندیم	۵۰۸-۵۱۱-۵۱۵-۵۴۹-۵۵۲-۶۶۱-	
۱۱۴-۱۶۶-۶۰۱	ابن حوقل	۶۶۲	
۱۱۴	ابن خرداذبه	۱۸۲	آنا تول واک
۲۰۰-۳۰۳-۳۵۷-۳۵۸-۵۳۷-	ابن خلدون	۳۸۰-۶۶۴	آنا تولیوس (نام سردار)
۶۵۴		۴۶۴-۵۰۲	آناستاسیوس
۴۹۹	ابن عبدالسلام الهاشمی	۱۳۴-۱۳۹	آناهیتا
۱۰۶-۱۱۲-۱۹۷-۳۰۷-۳۷۶-	ابن قتیبه	۲۱۹	آناهید (مورخ)
۳۹۷-۵۹۲-۶۶۶		۶۶-۲۱۸-۲۲۸-	آنتیوخوس (نام شاه)
۱۱۱-۶۸۰	ابن مکیه	۲۲۹-۳۵۲	
۱۱۲	ابرسام	۷۸-۷۹-۸۰-۹۲-۱۳۲-۱۵۵-	آندر آس
۱۱۱-۴۲۷-۴۵۵-۴۸۱-۴۹۹-	ابوالفدا	۱۹۹-۲۴۸-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۸-۲۶۹-	
۱۱۵-۲۸۸-۴۷۹	ابوالمعالی	۲۷۰-۲۷۳-۲۷۵-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۲-	
۱۱۰	اخبار الطوال دینوری	۲۸۳-۲۸۴-۲۸۷-۲۸۸-۳۰۹-۳۱۳-	
۸۴	ادسا (نام شهر)	۳۲۰-۵۲۶-۵۵۹-۶۵۰	
۱۴۳-۱۷۱-۱۸۶-۱۸۸-	ارمنه و ارمنی	۱۱۷	آواگریوس (کتاب)
۱۹۴-۲۰۵-۲۰۹-۲۱۰-۲۱۳-۲۱۴-		۴۴۹	آوگائیس بیزانسی
۲۱۸-۲۱۹-۲۳۲-۳۰۰-۳۳۴-۳۸۶-		۱۴۵	آویدیوس کاسیوس
۳۹۸-۴۱۲-۴۶۴-۵۶۵-۵۱۸-۵۲۰-		۵۳	آوردس
۵۲۱-۵۳۸-۵۳۹-۵۸۳-۶۲۳-۶۴۲-		۱۰۰-۱۰۱-۱۰۲-۱۱۳-	آئین نامگ
۶۴۹-۶۷۰		۵۳۰-۵۴۱-۵۴۶	
۳۶۹-۶۸۰	اربل	۱۲۳	آبلیان (مولف)
۱۸۸	ارتوری		
۱۹۰	ارتکزانا (نام شهر)	۱۰۳-۱۱۵-۴۸۳	ابن اسفندیار

### الف

۱۹۰-۱۹۴-۲۰۳-۲۰۴-۲۸۵-۳۰۰-	۳۳۳	ارژنگرس
۳۰۹-۳۱۰-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۰-	۸۴-۱۸۸	ارد اول
۳۳۲-۳۳۳-۳۳۵-۳۴۴-۳۴۸-۳۴۹-	۱۸۱	اردای و پراز (نام موبد زردشتی)
۳۵۴-۳۶۴-۳۷۲-۳۷۴-۳۸۱-۳۸۲-	۶۸-۸۷-۱۰۳-۱۰۴-۱۱۹-	اردشیر:
۳۸۴-۳۸۵-۳۸۷-۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-	۱۲۸-۱۲۹-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۵-۱۳۶-	
۳۹۵-۳۹۸-۴۱۳-۴۱۴-۴۲۰-۴۷۱-	۱۳۷-۱۳۸-۱۳۹-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲-	
۴۹۱-۴۹۶-۵۸۴-۶۵۷	۱۴۶-۱۴۷-۱۴۸-۱۴۹-۱۵۴-۱۵۵-	
۲۲۲	۱۵۷-۱۶۳-۱۷۷-۱۷۹-۲۴۴-۲۵۷-	
۵۲	۲۵۹-۲۶۴-۲۷۹-۳۱۱-۳۱۸-۳۵۸-	
۳۹	۳۶۱-۳۸۱-۴۸۲-۴۹۳-۵۱۳	
۲۳۰	۸۷-۹۰-۱۰۲-۱۰۵-۱۶۳-	اردشیر اول
۸۶-۸۸-۲۳۳	۱۷۲-۱۹۰-۱۹۸-۲۰۶-۲۳۲-۲۳۴-	
۱۱۴-۱۳۱-۱۳۴-۱۳۶-۱۴۳-	۲۴۲-۲۹۴-۳۰۹-۳۲۱-۳۲۹-۳۵۵-	
۲۳۲-۲۳۳-۲۴۲-۳۱۳-۳۱۸-۴۵۲-	۳۶۳-۳۷۵-۴۹۲-۵۱۱-۵۳۰-۵۳۴-	
۶۴۸-۶۵۷	۵۳۵-۵۳۷	
۱۰۸	۱۶۷-۱۹۴-۲۱۱-۳۴۹-	اردشیر دوم
۱۴۶	۳۵۰-۳۵۱-۴۱۸-۴۳۴	
۴۱-۴۲	۱۴۴	اردشیر نخوره
۲۰	۵۲۰-۶۴۵-۶۴۶	اردشیر سوم
۵۵	۲۴۰-۵۹۵	اردمان (مورخ)
۱۲۴-۱۹۴-۴۰۰-	۵۷-۱۳۶-۵۳۲	اردوان
۴۵۱-۴۵۲-۴۵۴-۴۶۰-۴۶۲-۴۶۴-	۴۵	ارژن (شهر)
۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰	۲۸۸-۲۹۳	ارژنگک
۳۷-۴۱-۵۰-۵۴-۶۶-۸۴-	۲۱۷	ارسطو
۱۳۳-۱۷۱-۶۵۲	۵۲	ارسی (نام قوم)
۷۰-۱۱۰-۶۰۵	۳۹-۴۷-۲۴۰-۲۶۳-۳۳۲-۳۳۴-	ارشک
۱۱۷	۳۴۸-۴۱۳-۴۱۴	
۶۵-۹۶-۹۷-۹۸	۱۵۸	ارشویر (نام شاه)
۵۶	۴۹	ازقبان سوم (شاه)
۱۹-۲۲-۷۰-۷۶-۷۷-۲۰۵-	۲۴-۴۲-۴۴-۴۵-۴۷-۴۸-	ارمنستان
۲۶۲-۴۷۰-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۵-	۱۲۰-۱۲۱-۱۲۸-۱۵۵-۱۵۶-۱۶۵-	

۶۰۲	الهمدانی	۶۷۱-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۴-۶۷۵-۶۷۶-
۲۳-۸۲-۱۸۰-۱۸۱-۲۰۹-۲۱۰-	الثیره	۶۷۸-۶۸۲
۲۱۱-۲۱۹-۲۲۶-۲۹۶-۲۹۸-۳۰۰-		۵۰۷-۵۱۲-۵۱۵
۳۰۶-۳۸۴-۳۸۶-۳۸۷-۳۹۲-۴۱۹-		۳۱۳
۴۲۰-۵۳۹-۶۱۵-۶۶۳		اشکانیان (نام مورخ)
۱۸۹	احد (شهر)	۳۵-۳۷-۳۸-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-
۵۵-۵۸	امشاسپند	۴۵-۴۶-۴۸-۴۹-۵۰-۵۲-۶۶-۶۷
۹	امیر مکری (منوچهر)	۶۸-۷۶-۷۸-۸۴-۸۵-۸۷-۹۰-
۱۶	انتظامی (ابوالفتح)	۱۲۲-۱۳۱-۱۳۶-۱۳۷-۱۴۱-۱۴۶-
۷۸-۵۰۷	انجمن شرقی آلمان	۱۴۸-۱۵۱-۱۵۳-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-
۱۹۱	انجمن علمی گوتینگن	۱۶۱-۱۷۱-۱۷۴-۲۴۰-۲۴۳-۲۴۴-
۱۰۵	انجمن همایونی آسیائی	۲۴۵-۲۶۴-۲۶۵-۲۷۵-۳۰۳-۳۰۹-
۸۰-۲۸۴-۲۹۳	انجیل	۳۱۱-۳۲۸-۳۵۴-۳۵۶-۳۶۳-۴۷۲-
۸۶	انستیتوی شرقی شیکاگو	۵۲۲
۱۹۰	انستیتوی فرانسه	اصفهان ۷۹-۲۰۱-۲۲۳-۲۴۵-۳۹۳-
۱۸-۲۷-۴۸۰-۵۱۰-۵۱۱	انطاکیه	۵۹۴-۶۰۳-۶۲۲-۶۴۴-۶۵۷
۱۶	انوار شیرازی، یعقوب	۳۶۴
۱۰-۳۷۵-۴۳۵-۴۸۷-۵۰۰-	انوشیروان	افغانستان ۵۰-۷۶-۱۳۸
۵۲۵-۵۲۶-۵۶۱-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۵-		اقبال، عباس ۵۵۲
۵۷۷-۵۷۸-۵۸۹-۵۹۹-۶۰۴-۶۴۹-		اقراطیوس ۵۱
۶۷۶-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۱-۶۸۳		الاذکیا ۱۱۴
۵۶	ایندرا (نام بت)	الاشراف ۱۵-۱۱۰
۱۱۷	اوترودپوس	البرز ۱۸۹
۴۵۹-۴۶۰-۴۶۸-	اونوکیوس (مورخ)	البصری، حسن ۱۹۰-۲۶۴
۴۸۶-۶۲۳-۶۴۶		التاج ناقل (کتاب) ۱۰۲-۱۱۳
۵۰	اوتیدموس	التیبیه ۱۵-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۷-۱۱۰-
۲۱۷	اودموس رودپوس	۶۵۵-۶۷۵
۵۶۰	اورانیوس	الفهرست ۷۴-۱۰۸-۲۸۰-۴۵۴-۴۵۵-
۱۱۶	اورابوس، ویکتور (مورخ)	۴۶۰
۵۸۳	اورشالیم	الکسروی ۹۹
۳۰۱-۳۱۸	اورلین (نام سردار)	الملاحفی (شاعر) ۱۰۹
		المحاسن والمساوی ۱۱۳-۱۱۴



۵۱۳-۵۹۳		۱۱۸	اوروسیوس (نویسنده)
۳۲۴	بابلون	۱۹-۱۳۳-۱۴۰-۱۴۱-۱۴۲	اورهرمزد
۸۹	بادکوبه	۱۶۳	
۱۴۵	بادیة الشام	۳۴۵	اوزن
۶۲۸-۶۲۹	باربد (موسیقی دان)	۱۲-۱۴-۲۶-۲۷-۵۶-۵۷-۵۹	اوستا
۲۵-۴۱-۹۴-۹۵-۲۲۱-۴۰۷	بارتلمه	۶۱-۶۲-۶۴-۹۱-۹۳-۹۴-۱۳۲-	
۴۰۸-۴۱۰-۴۳۲-۴۴۰-۴۴۳-۴۴۸-		۱۴۹-۱۷۴-۲۰۶-۲۰۷-۲۰۸-۲۰۹-	
۵۲۰-۵۴۹-۶۳۳-۶۶۶-۶۸۳		۲۱۳-۲۱۴-۲۱۸-۲۲۷-۲۲۸-۲۳۷-	
۷۷	بارنوس (مورخ)	۲۴۰-۲۶۷-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۰-۳۰۵-	
۱۲۷	بارهبر اوس، گریگوریوس (مولف)	۴۰۵-۴۰۷-۴۳۱-۴۳۲-۴۳۴-۴۳۸-	
۱۳۴	بازرنگیان	۴۵۳-۴۵۸-۵۴۸-۵۴۹-۵۵۱-۶۳۹-	
۲۱۹-۲۲۲-۲۲۶	بارکفائی (تئودور)	۶۵۲-۶۶۷-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰	
۲۲۷-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۷-۲۸۶		۸۹	اولاف هاترن (نام ناشر)
۴۱۳	باستیل (زندان)	۱۱۶	اوناپیوس (نام کتاب)
۷۶	بامیان (شهر)	۲۸۸	اوبفور (نام قوم)
۱۸۹	بننه (شهر)	۱۳۶-۱۸۹-۳۱۸	اهواز
۱۹۱	بحر احمر	۳۹۳	ایس
۱۸۹-۲۹۸-۶۵۰	بحر خزر	۲۶۳	ایشر، هوگو
۱۵۴-۲۰۳	بحرین	۹۴	ایتالیائی
۶۷	بخت النصر	۱۲۳-۳۷۹	ایران شهر
۷۴	براند (مورخ)	۶۳۱	ایرج
۹۶-۲۸۴-۵۵۴-۵۵۵-۵۵۶	برزوبه	۱۶	ایزدی
۵۶۱-۵۶۲-۵۷۰-۵۷۳		۲۶۳	اینا یوس
۱۹۰	برسن (نام محل)	۲۴-۶۴-۱۰۸-۲۵۱-۲۵۸-	اینوسرانتزف
۲۰۹	برصیعی، سیمون	۳۰۷-۳۰۸-۴۳۵-۴۹۲-۵۴۶-۵۴۷-	
۶۵-۸۶-۲۱۱	بروکسل	۶۰۹-۶۴۴	
۷۶-۸۶	برلن		
۲۲۲	بروشر، هام (مولف)		
۷۴-۶۰۲	بروف، ادوارد	۳۶-۴۹-۶۶-۶۷-۶۹-۷۳-۱۳۷-	بایل
۶۳-۵۴۲	برهان قاطع	۱۴۵-۱۴۷-۱۸۵-۱۹۱-۲۱۰-۲۵۱-	
۱۴۶	بصره	۲۶۴-۲۷۹-۲۸۵-۲۸۷-۳۶۳-۵۱۱-	

ب

۱۵۶-۳۱۶	بهرام اول	۳۵-۵۱۵-۵۹۲	بغداد
۲۰۱-۲۰۳-۲۹۷-۴۹۳-۵۳۷	بهرام پنجم	۴۶	بکور (اسم)
۱۰۶-۳۵۰	بهرام چهارم	۴۹۱-۵۱۸-۵۱۹-۶۵۷-۶۵۹	بلاذری
۴۲۷-۵۷۵	بهرام چوبین	۶۸-۴۰۱	بلاش (نام شاه)
۳۷۶-۳۸۳-۲۲۴	بهرام گور	۱۳۸	بلخ
۶۴-۴۹۲-۵۱۵-۵۴۶-۵۴۷	بوگدانو	۱۳۸	بلوچستان
۶۰۹-۶۴۴		۹۹-۱۱۲-۲۵۸-۳۰۷-۴۵۰	بلعمی
۱۹۴-۲۹۸-۳۲۹	بولیانوس (پادشاه)	۴۸۱-۵۲۴-۵۲۵-۵۷۵-۵۷۶	
۳۳۲-۳۶۲		۴۸۹	بلیزاریو (نام سردار)
۱۱۵-۲۸۸	بیان الادیان	۹۱	بمبئی
۵۸۳-۵۸۴-۵۸۸-۴۶۷	بیت المقدس	۳۷۹	بندرعباس
۲۶۳	بیتی، چستر	۲۴۰	بندر سیراف
۵۶	بیر که لاند	۲۲۰-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷	بنویست
۱۹۱-۱۹۴-۲۰۹-۳۰۸-۳۲۴	بیزانس	۲۲۸-۲۳۱-۲۳۷-۲۷۸-۲۸۴-۲۹۷	
۳۶۷-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۳-۳۹۰-۳۹۵		۳۰۷-۶۳۲-۴۶۹	
۴۰۲-۴۵۲-۴۵۴-۴۶۱-۴۸۴-۴۸۹		۱۱۶	بوالمیانوس (نام شاه)
۴۹۰-۴۹۲-۴۹۴-۴۹۶-۵۰۲-۵۲۴		۸۶	بوب (نام مورخ)
۵۷۲-۶۱۸-۶۶۴-۶۷-۱۶۷۴-۶۷۵		۷۵-۷۶-۷۷-۸۰-۲۷۶-۲۸۸	بودا
۶۷۶-۶۷۷		۶۰۴-۶۱۵-۶۶۳	
۳۳۳-۳۳۴	بیزانسی فوستوس (مورخ)	۹۵-۹۶-۱۱۲-۲۶۶-۵۶۵	بوذرجمهر
۹۹-۱۰۳-۱۱۴-۲۵۳-۲۵۵	بیرونی	۵۶۶-۵۶۷-۶۳۳-۶۷۸-۶۸۰-۶۸۱	
۲۵۶-۲۵۷-۲۶۰-۴۴۹-۴۵۸-۵۵۴		۶۲۶	بولتن انجمن فرانسوی دوستداران شرق
۵۵۵		۲۵	بولتن پاریس
۲۲	بینی	۲۲-۲۷-۱۵۲-۱۵۶-۱۹۹	بولتن شرقی
۶۷-۶۹-۷۳-۱۴۴-۱۵۴	بین النهرین	۳۱۱-۳۱۷-۳۱۸-۳۹۶-۴۳۵-۴۸۰	
۳۳۰		۴۹۱-۵۱۱-۵۲۱-۵۴۸-۶۱۷-۶۲۳	
۱۲۶	بی نام گویدی	۶۳۲-۶۳۸-۶۷۰	
۴۹۹-۵۰۱	بیهای	۲۹۸-۳۲۹-۳۳۲-۳۶۲	بولیانوس
۲۵۵	بیوراسب ظالم (نام پادشاه)	۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴	بوندرس (رهبر مذهبی)
		۴۵۶	
		۴۰	بونکرا

۱۱۸	برسیکوس		
۵۸۲	بریوگک	۱۳۱	پا بگک
۸۲	بشتو	۱۲۰-۱۲۴-۱۸۸	پاتکا بیان
۵۶۵-۵۶۶-۵۶۷	پشوتن	۳۷-۳۹-۴۰-۴۱-۴۲-۴۹-۵۲-	پارت
۱۱۸	بطرس یا طربسیوس	۵۴-۶۶-۶۸-۷۷-۱۳۳-۱۵۷-	
۳۹-۴۸-۴۹-۲۲۵	پلوتارخس	۱۶۱-۲۸۱-۳۵۵	
۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۸-۱۷۱-	پلوتسکی	۱۲۱-۱۳۲-۱۳۴-۱۳۹-۱۴۳-	پارس
۲۷۲-۲۷۴-۲۷۹-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-		۱۴۴-۱۴۶-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۶-۱۷۲-	
۲۸۷-۲۸۹		۱۷۹-۲۰۳-۲۲۹-۳۱۶۱	
۱۱۸	پلیاریوس	۱۳۵	پاریس
۷۷	پلیو (مورخ)	۳۱۷-۳۱۸-۵۱۶	پالمور
۴۸	پلیزیوس	۹۴-۲۴۷	پالیادو
۵۰-۵۲-۱۳۸-۲۰۳	پنجاب	۸۲	پامیر
۲۳۸-۵۶۴	بندنامک (زرتشت)	۴۵	پایکولی (کتیبه)
۲۵-۲۶	پوپ (آرتور)	۳۳۳-۳۳۴-۳۴۸	پپ (شاهزاده)
۶۴۵-۶۴۷	پوران (شاه)	۷۴-۲۷۵	پترسون (مورخ)
۲۸۱	پولوتسکی	۲۷۱	پرتو (شهر)
۴۳۲-۴۴۲-۴۴۹-۴۵۳-۴۵۴-	پهلوی	۶۶-۱۸۶	پرس (ایالت)
۴۵۸-۴۷۹-۵۸۳		۳۱۲	پرسپولیس
۱۲۵-۳۳۰-۳۳۳	پتروس، پل (مورخ)	۲۶-۷۸-۲۹۹	پروس
۱۱۶-۳۰۱-۶۲۳	پیس کوس (مورخ)	۵۴	پرسی گاردنر
۵۱	پیشاور	۱۲۰	پرودم (مورخ)
۱۱	پیرنیا، حسن (مشیرالدوله)	۲۵-۱۱۸-۱۹۳-۱۹۵-	پروکوپوس
۱۵۹-۲۸۱-۳۵۴-۳۹۲	پیروز (شاه)	۳۰۴-۳۶۷-۳۶۸-۳۹۶-۳۹۸-۴۰۰-	
۴۶۵-۴۶۷	پیروز دوم	۴۰۱-۴۱۳-۴۱۴-۴۴۹-۴۵۱-۴۶۲-	
۱۵۵-۱۷۷	پیشدادیان	۴۶۳-۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-	
		۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-	
		۴۷۶-۴۸۹-۵۰۱-۵۰۲-۵۰۵-۵۱۰-	
		۵۱۱-۵۳۸-۵۴۱-۵۴۳-۶۰۸-۶۶۱-	
		۶۶۴-۶۷۵	
		۱۸-۶۰۶	پرویز (شاه)

ت

۱۰۶	تاج نامگک		
۱۲۱	تاروف		
۱۱۰	تاریخ ابن قتیبه		

۲۲۶-۲۲۷-۳۲۹	تروت (شاه)	۱۲۵	تاریخ ادسا (کتاب)
۲۰۲	ترشیز	۱۲۵	تاریخ اربل (کتاب)
۴۸۴	ترکان	۱۲۲-۱۲۳-۱۲۴	تاریخ ارمنستان
۷۵-۷۶-۷۷-۷۸-۸۰-۱۸۹-	ترکستان	۱۲۴	تاریخ استی ایس
۲۶۱-۵۵۸-۶۰۵-۶۰۸		۱۲۶	تاریخ الیاس نصیبینی
۳۵۲	تروسکا (نام سلسله)	۱۱۰	تاریخ اوونیکوس
۱۲۱-۱۲۲	ترمکرتیجیان (مولف)	۱۱۲-۱۲۰	تاریخ ایرانیان و تازیان آفتاب
۱۸۸-۶۱۵-۶۶۳	تسانگک (هیونن)	۲۴۱	تاریخ بیرونی
۲۴۹	تقی زاده (حسن)	۶۰۵	تاریخ بی نام گویدی
۹۷	تلمود	۱۰۱	تاریخ ثعالی
۴۶۴	تموریان	۱۲۷	تاریخ روحانیت
۲۰-۱۰۲-۱۰۳-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۶	تنسر	۱۲۷	تاریخ سوریه
۱۱۲-۱۵۰-۱۷۹-۲۰۷-۲۰۸-۵۰۰		۴۴۹	تاریخ کواذ
۲۰۳	توران (محل)	۱۰۳-۱۱۵	تاریخ طبرستان
۳۸-۲۸۸-۲۸۹	تورقان (محل)	۱۴-۱۱۰	تاریخ طبری
۴۵	توروس (نام کوه)	۱۲۳	تاریخ لشکرکشی های هرقل
۷۶	توکیو	۱۲۲	تاریخ وردن و جنگک ارمنیان
۸۵	توماس (مورخ)	۲۱۵	تاریخ مازندران
۱۲۰	تیریدات (شاه)	۱۱۰	تاریخ یعقوبی
۳۳۴	تیگران نوگرتا	۵۵۳-۵۶۹-۵۷۰-۶۷۷-۶۷۹	تاواریا
۱۸-۳۷-۵۰-۱۱۸-۱۳۶-۱۳۷-	تیسفون	۴۳۵	تاویلی (مورخ)
۱۴۵-۱۸۹-۲۴۲-۲۸۵-۲۸۷-۳۰۰-		۱۲۸	تبینیه افراآت (کتاب)
۳۱۹-۳۲۸-۳۳۲-۳۶۴-۳۶۹-۳۷۰-		۱۲۹	تبینیه سور انطاکی
۳۷۲-۳۷۴-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۸-۵۰۶-		۱۱۵-۴۵۵	تبصرة العلوم
۵۰۷-۵۰۸-۵۰۹-۵۱۰-۵۱۲-۵۱۳-		۹۸۰	تجارب الامم
۵۱۴-۵۱۵-۵۶۰-۵۷۹-۵۸۳-۵۸۴-		۲۰۲	تجنه
۵۸۸-۵۹۰-۵۹۱-۵۹۲-۵۹۹-۶۰۴-		۵۱-۵۲	تخار (نژاد)
۶۰۵-۶۰۶-۶۱۶-۶۴۰-۶۴۱-۶۴۵-		۱۰۵-۳۹۵	تخارستان
۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۵۵-۶۵۶		۳۵-۸۸-۳۲۷-۵۲۶	تخت جمشید
۳۶۸	تیودوسیوس دوم	۷۹	تدسکو (مورخ)
۱۱۷-۳۷۱	تئودور	۱۱۶	تر بلیوس، بولیو

۵۴۵-۵۸۹-۵۹۰-۶۰۹-۸۱۶

۱۰۹ جبله معالم

۸۶-۱۱۹-۲۴۰-۲۴۱- جکسن (مورخ)

۲۴۳-۲۴۵-۲۶۲-۲۶۵-۲۶۷-۲۷۷-

۲۷۸-۵۶۹

۱۰۱ جوامع الحکایات

۱۶۵ جوهری (مورخ)

۱۶ جهانسوز (محسن)

۵۱-۱۲۸-۲۰۲ جیحون

۲۴۴ جیره

۴۹۸ جیشی

ج

۱۱۰ چاچ گیر کاس

۵۱-۵۳-۵۴-۷۵-۷۶-۷۷-۷۸- چین

۸۰-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۱-۲۶۱-۲۷۷-

۲۸۸-۳۹۵-۵۰۹-۵۵۸-۶۰۸-۶۱۳-

۶۱۴-۶۱۵-۶۵۹

خ

۱۹۰ خاداسن (محل)

۴۰ خارا کسی، ایزیدور

۶۰۲ خاله الفیاض (شاعر)

۳۴۴-۵۹۳ خانقین

۳۱-۷۹-۱۳۸-۱۵۶-۱۸۹- خراسان

۲۴۳-۲۸۲-۳۲۰-۳۷۹-۳۸۰-۴۷۰-

۴۹۲-۶۴۷-۶۵۸

۷۹-۳۱۰ خزر

۱۸-۴۵-۹۵-۱۰۳-۱۰۴- خسرو اول

۱۰۵-۱۰۶-۱۱۸-۱۵۰-۱۶۶-۱۸۷-

۱۹۱-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۸-۲۰۴-۲۴۲-

۱۱۹-۴۷۲-۴۷۸-۴۷۹-۴۸۰- تئوفانس

۴۸۱-۶۰۷-۶۰۹-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۶

۱۱۸-۱۶۲-۱۶۳-۱۶۴- تئوفیلاکتوس

۲۲۹-۳۵۷-۵۱۰-۵۲۴-۵۲۵-۵۷۷-

۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-۵۸۵-۶۱۸-۶۷۶

ث

۲۶-۳۱-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۲-۱۹۶- ثعالی

۳۰۹-۳۷۶-۳۷۷-۳۸۲-۴۴۹-۴۵۹-

۴۶۰-۴۶۲-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۱-۴۸۱-

۴۹۲-۵۰۱-۵۰۶-۵۲۴-۵۳۰-۵۴۸-

۵۸۹-۶۰۲-۶۰۴-۶۰۵-۶۰۶-۶۱۵-

۶۱۶-۶۱۷-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۱-۶۲۸-

۶۲۹-۶۳۰-۶۳۳-۶۴۶-۶۵۲-۶۵۵-

۶۵۸-۶۵۹-۶۶۴

ح

۱۹۰ حبشی

۱۹۰ حجاز

۱۶ حکمت (علی اصغر)

۱۸۹-۳۶۴-۵۹۳ حلوان

۱۱۲ حمدالله مستوفی قزوینی

۶۱۳ حمد بن الفقیه

۹۷-۹۸-۹۹-۱۰۷-۱۱۰- حمزه اصفهانی

۱۱۲-۴۴۹-۴۶۲

۱۶۵ حیره (شهر)

ج

۲۶-۴۹-۱۰۲-۱۱۳-۲۵۱-۳۷۶- جاحظ

۳۷۷-۴۰۷-۵۰۲-۵۲۰-۵۲۹-۵۳۱-

۵۳۲-۵۳۳-۵۳۵-۵۳۷-۵۴۲-۵۴۳-

۳۸۸ خلیج کر سنودسنگ  
 ۲۰۳ خوارزم  
 ۱۱۴-۱۷۹-۱۹۸-۶۵۳ خوارزمی  
 ۳۱۰ خوارزمیان  
 ۹۵-۹۶-۹۷-۹۸-۹۹- خودای نامنگ  
 ۱۰۰-۱۱۱-۱۱۲-۱۱۳-۱۳۷-۳۹۶-  
 ۴۰۰-۴۳۸-۴۴۹-۴۵۰-۴۵۲-۴۵۳-  
 ۴۵۴-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۷۳-۴۷۸-  
 ۴۷۹-۴۸۰  
 ۴۲-۴۳-۴۴-۴۶-۴۷- خوردنی، موسی  
 ۱۲۳-۱۵۸  
 ۵۷ خورده  
 ۱۳۶-۱۶۱-۱۸۸-۱۸۹-۲۶۴- خوزستان  
 ۲۸۵-۳۱۸-۳۶۴-۳۶۶-۳۶۹-۴۱۲-  
 ۴۷۱-۴۹۲-۶۱۸-۶۵۷  
 ۳۸۳ خیام

۲۹۵-۳۴۹-۳۵۰-۳۵۵-۳۵۷-۳۵۸-  
 ۳۷۵-۳۸۴-۴۲۸-۴۵۵-۴۵۷-۴۷۳-  
 ۴۷۴-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۴-  
 ۴۸۹-۴۹۰-۴۹۲-۴۹۳-۴۹۴-۴۹۶-  
 ۵۰۱-۵۰۲-۵۰۴-۵۰۵-۵۰۶-۵۱۵-  
 ۵۱۶-۵۱۸-۵۲۰-۵۲۴-۵۲۵-۵۲۷-  
 ۵۲۹-۵۳۱-۵۳۴-۵۳۷-۵۴۳-۵۴۶-  
 ۵۵۴-۵۵۵-۵۵۷-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-  
 ۵۶۲-۵۷۲-۵۷۳-۵۷۶-۵۸۱-۵۸۲-  
 ۵۸۳-۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-  
 ۵۹۰-۶۱۰-۶۱۸-۶۱۹-۶۲۰-۶۲۱-  
 ۶۲۴-۶۳۲-۶۳۵-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-  
 ۶۴۴-۶۶۴-۶۷۳-۶۷۶-۶۷۸  
 ۴۶۷-۵۳۵ خسرو انوشیروان  
 ۱۰۰-۱۰۶-۳۷۵-۵۲۸- خسرو پرویز  
 ۵۸۰-۵۸۵-۵۸۶-۵۹۰-۵۹۲-۵۹۳-  
 ۵۹۵-۵۹۷-۵۹۸-۶۰۰-۶۰۱-۶۰۲-  
 ۶۰۳-۶۰۴-۶۰۷-۶۰۸-۶۱۴-۶۱۶-  
 ۶۱۷-۶۱۸-۶۲۳-۶۲۸-۶۳۰-۶۳۳-  
 ۶۳۴-۶۳۶-۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۵-  
 ۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۶  
 ۶۴۵-۶۴۸ خسرو چهارم  
 ۱۸-۴۷-۱۱۹-۱۲۷-۱۶۶- خسرو دوم  
 ۱۷۹-۲۰۵-۳۲۹-۴۹۰-۵۱۲-۵۲۰-  
 ۵۲۳-۵۲۷-۵۳۴-۵۳۹-۵۴۸-۵۷۵-  
 ۵۷۹-۵۴۸-۵۹۰-۵۹۵-۵۹۶-۵۹۹-  
 ۶۰۲-۶۰۵-۶۰۹-۶۱۲-۶۲۲  
 ۶۶۵-۶۴۶ خسرو سوم  
 ۶۳-۲۹۸ خشا پادشاه  
 ۱۶ خطیبی نوری  
 ۱۳۵-۱۳۶-۱۸۹ خلیج فارس

د  
 ۱۳۳ دارا  
 ۲۴۰-۲۷۹ دارا بجرد (شهر)  
 ۲۰-۲۶-۱۰۲-۱۴۳-۱۵۰- دارمستر  
 ۱۵۱-۱۵۴-۱۵۶-۱۹۲-۱۹۶-۲۱۳-  
 ۴۱۰-۴۱۱-۴۲۴-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۹-  
 ۴۳۱-۴۳۲-۴۴۳-۴۴۶-۴۸۵-۴۹۳-  
 ۵۰۱-۵۲۲-۵۵۳  
 ۱۸۸ داریوش اول  
 ۱۵۹-۴۳۴-۶۵۲ داریوش سوم  
 ۱۰-۳۶-۳۷-۳۸-۶۳- داریوش کبیر  
 ۱۴۹-۲۹۸-۴۲۴  
 ۱۱۵ داعی حسنی دازی (سید رتضی)  
 ۲۱ دانمارک

۱۱۳-۱۸۴-۱۹۳-۱۹۹-۳۷۴- دینوری	۵۹۳	دامغان
۴۰۰-۴۴۹-۴۵۲-۴۵۵-۶۴۷-۶۴۸-	۲۷۲	دائرة المعارف بولی وی سوا
۴۶۹-۴۷۲-۴۸۰-۴۹۲-۶۴۳	۹	دیر سیاقی
۱۱۶-۱۸۹-۴۵۲ دیو کلسین	۶۸-۱۴۵-۱۸۹-۱۹۰-۲۶۴-۳۲۸-	دجله
۱۱۵ دیون کاسیوس	۳۶۴-۳۷۹-۳۹۱-۴۲۰-۴۵۵-۵۰۶-	
۵۰ دیودوتوس (شاه)	۵۰۸-۵۰۹-۵۱۳-۵۲۳-۵۸۴-۵۹۳-	
۲۶-۱۴۲-۱۴۴-۳۱۲-۳۱۳- دیولافو!	۶۴۰-۶۵۵	
۳۱۶-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۶-۳۵۰-۳۸۷-	۱۳۳-۶۰۴	درفش کاویان
۵۱۶-۵۱۷	۵۴	دروسن
	۲۰۲	دزه اترك
	۴۱۲	دزفول
	۱۱۶	دکزی یوسن آتنی (کتاب)
	۷۷	دلندبورگک
	۵۰-۵۱	دمتریوس
	۵۹۳-۵۹۷-۶۰۳-۶۱۶	دمرگان (مورخ)
	۲۹	دمونولوژی (کتاب)
	۱۲۸	دوخا
	۸۹-۱۳۸	دورا
	۱۲۲	دوقلوریوال، لروایات (مؤلف)
	۱۲۱	دولا گارد
	۶۷۰	دومناس
	۱۷۱	دیودور
	۲۶۴	دیسان
	۲۹۲-۲۹۹-۳۱۰-۶۲۷	دیلمیان
	۹۳-۱۸۱-۱۸۲-۲۰۶-۲۰۷-	دینکرد
	۲۰۸-۲۱۴-۲۳۷-۲۴۷-۳۰۵-۳۰۶-	
	۳۰۷-۳۶۰-۴۰۰-۴۰۳-۴۰۵-۴۰۷-	
	۴۰۸-۴۰۹-۴۱۵-۴۳۴-۶۳۴-۴۳۷-	
	۴۳۹-۴۴۰-۴۴۱-۴۴۲-۴۴۶-۴۴۸-	
	۴۴۹-۵۴۶-۵۴۷-۵۴۸-۵۵۰-۵۵۱-	
	۵۶۷-۵۷۱-۶۳۸-۶۳۹-۶۶۶	
		ر
		راپسون
		راسک، ارستد
		رالامی (مؤلف)
		رالسن
		راوانسن (مورخ)
		رتشین
		رینو (مورخ)
		ردکفاد (کتاب)
		رسالات آکادمی پروس
		رسالات آکادمی ساکس
		رسالات انجمن علوم گوتینگن
		رسالات باستان شناسی هند
		رسالات مانویه
		رساله آکنا آرکلانی
		رساله الاتین
		رستم
		رسنوتزف - ۲۷-۲۵۷-۲۹۶-۳۱۱-۳۱۸-
		۳۶۳-۳۶۴-۶۰۰
		رستهه

ز  
 زاخو ۹۵-۱۱۴-۱۲۶-۲۱۹-۲۲۶-  
 ۲۴۱-۴۰۳-۴۳۵-۴۴۳  
 زاره ۱۴-۱۵-۲۰-۲۶-۷۲-۱۳۹-  
 ۲۶۰-۲۹۹-۳۰۱-۳۰۲-۳۰۴-۳۰۷-  
 ۳۱۱-۳۱۳-۳۱۴-۳۱۶-۳۱۷-۳۱۸-  
 ۳۱۹-۳۲۱-۳۲۲-۳۲۳-۳۲۴-۳۲۵-  
 ۳۲۶-۳۷۹-۳۸۹  
 زاذوبه بن شاحوبه الاصفهانی ۹۹  
 زالمعان (مورخ) ۷۸-۴۵۴-۶۳۲  
 زتبرنگ ۲۵۸-۳۰۷  
 زردشت ۹-۱۹-۲۲-۲۳-۳۸-۵۵-۵۶-  
 ۵۷-۵۸-۵۹-۶۰-۶۱-۶۲-۶۳-۶۴-  
 ۶۵-۶۶-۶۷-۷۰-۷۸-۸۵-۸۶-۸۷-  
 ۹۲-۹۶-۹۸-۱۰۰-۱۰۲-۱۱۵-  
 ۱۱۷-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۲-۱۲۹-۱۵۶-  
 ۱۷۱-۱۷۵-۱۷۶-۱۷۷-۱۷۹-۱۸۰-  
 ۱۸۵-۲۰۱-۲۰۶-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۲-  
 ۲۱۳-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۱۹-۲۲۲-  
 ۲۲۴-۲۲۷-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۲-  
 ۲۳۳-۲۳۴-۲۴۶-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۸-  
 ۲۷۰-۲۸۰-۲۸۴-۲۸۵-۲۹۱-۳۱۸-  
 ۳۲۰-۳۵۲-۳۵۴-۳۵۷-۳۶۱-۳۶۳-  
 ۳۶۷-۳۷۱-۳۸۱-۳۸۴-۳۸۵-۳۸۷-  
 ۳۸۹-۳۹۲-۳۹۳-۴۰۰-۴۰۷-۴۱۱-  
 ۴۳۱-۴۳۳-۴۳۵-۴۳۶-۴۴۴-۴۴۸-  
 ۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-۴۵۵-۴۵۶-۴۵۹-  
 ۴۶۰-۴۷۵-۴۷۶-۴۸۰-۴۸۴-۵۲۰-  
 ۵۲۱-۵۲۳-۵۴۰-۵۴۱-۵۴۳-۵۴۷-

رشر ۱۱۳-۱۱۵-۴۹۱-۴۹۹-۵۰۱-

۵۰۲-۵۰۳-۶۱۸

۶۷ رش گالوتا

۵۷ رشنو (نام بت)

۶۲۹ رضا زاده شفق

۵۴۰ رضاشاه پهلوی

۷۷ رفون لوكوك

۹ رمضانی، ابراهیم

۹۸۱ روزن بادون (مورخ)

۸۱-۲۵۷ روزنرنگ

۵۳-۷۷-۲۵۱-۲۵۸-۶۲۳ رو-یه

۱۱۶ روفینوس (کتاب)

۳۲۲ رولینسون (مورخ)

روم ۱۸-۵۰-۶۵-۷۰-۷۳-۸۷-۹۰-

۱۱۶-۱۱۷-۱۱۸-۱۱۹-۱۴۴-۱۴۸-

۱۸۷-۱۸۸-۱۸۹-۱۹۰-۱۹۴-۲۸۱-

۲۸۶-۲۹۴-۲۹۸-۳۰۳-۳۰۸-۳۰۹-

۳۱۰-۳۱۱-۳۱۲-۳۱۳-۳۱۶-۳۱۷-

۳۱۸-۳۱۹-۳۲۶-۳۲۷-۳۲۹-۳۳۲-

۳۳۳-۳۳۴-۳۳۵-۳۳۶-۳۴۴-۳۴۸-

۳۴۹-۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۸-۳۸۱-

۴۲۶-۴۵۱-۴۶۴-۴۶۵-۴۷۰-۴۷۲-

۴۷۴-۴۸۱-۴۲۶-۴۵۱-۴۶۴-۴۶۵-

۴۷۰-۴۷۲-۴۷۴-۴۸۱-۴۹۱-۴۹۴-

۴۹۵-۴۹۶-۴۹۸-۴۹۹-۵۰۹-۵۲۳-

۵۲۴-۵۴۱-۵۴۷-۵۴۹-۵۵۴-۵۵۸-

۵۶۰-۵۷۵-۵۷۷-۵۷۸-۵۷۹-۵۸۰-

۵۸۲-۵۸۴-۵۸۹-۵۹۳-۶۰۹-۶۳۴-

۶۳۹-۶۴۳-۶۴۷-۶۶۴

۳۳۵ رومی ژونیین (نام حاکم)

۲۶۲ ریزن اشتاین



س			
۴۷۱	سایبر	۵۵۱-۵۵۳-۵۵۵-۵۵۷-۵۵۸-۵۶۱-	
۳۹۵	ساراگور (قوم)	۵۶۴-۵۶۵-۵۶۷-۵۶۸-۵۶۹-۵۷۱-	
	ساسانی در اغلب صفحات	۵۷۲-۵۷۷-۵۸۸-۶۲۴-۶۳۵-۶۳۸-	
۶۶۶	ساسانیان	۶۳۹-۶۴۴-۶۵۲-۶۶۰-۶۶۳-۶۶۶-	
۲۱۳	ساکس	۶۶۸-۶۶۸-۶۶۹-۶۷۰	
۲۵۴	سالنامه مجموعه‌های آمار پرورش	۵۲-۲۰۳	زرننگ (مجله)
۲۵۵		۲۰۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۱-	زروانیه
۳۳۶	ساموزات (مجله)	۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸-	
۷۵-۷۷-۵۹۲	سانسکریت	۲۲۹-۲۳۱-۲۶۵-۲۶۶-۳۸۷-۵۶۹-	
۱۲۸	سبری شوع (کتاب)	۵۷۱-۵۷۲	
۲۴۲	سبزوار	۵۲-۲۰۳	زرننگ
۱۲۳-۳۰۳-۶۱۸-۶۴۲-	سبتوس (مؤلف)	۴۵۰-۴۹۵	زرمهر
۶۴۷		۲۰۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-۲۲۱-	زروانیه
۱۶	سپاسی، محمود	۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۲۸-	
۲۰۳	سپاهان	۲۲۹-۲۳۱-۲۶۵-۲۶۶-۳۸۷-۵۶۹-	
۱۹۰	سراندیب (جزیره)	۵۷۱-۵۷۲	
۱۱۸	سرجیوس	۱۱۳	زکی پاشا (احمد)
۵۳	سرمت	۴۳۲-۵۵۳	زند اوستا
۲۰۳	سرخس	۱۲۱	زنوب (مورخ)
۵۰	سرو (شهر)	۳۰۱	زنوبی (سردار)
۳۷۹	سروستان	۴۵۲	زودس (مورخ)
۵۷-۵۹-۶۱	سروش (بت)	۱۱۸	زوسیموس (اسم)
۷۸-۱۲۸-۱۵۵-۱۹۴-۲۰۹-	سریانی		ژ
۲۱۸-۲۲۰-۲۳۲-۲۷۱-۲۹۳-۳۴۵-		۷۷	ژابن
۳۴۸-۳۵۴-۳۶۴-۳۶۶-۳۶۷-۳۷۱-		۴۲۰-۴۲۴-۴۶۳-۴۶۴-۴۶۶-	ژاماسب
۴۲۰-۴۳۵-۴۴۹-۴۵۴-۴۶۱-۴۷۹-		۴۶۷-۴۶۸-۴۷۷	
۵۰۷-۵۱۱-۵۵۹-۵۶۰-۵۶۱-۵۸۰-		۴۷۳	ژم (شاه)
۵۸۷-۶۴۷-۶۶۷-۶۶۹		۴۷۴	ژوستن
۵۰	سغود	۳۳۶	ژوبین
۱۱۴	سعدالدین وراوینی		

سیاوش - ۴۷۵-۴۷۰-۴۶۹-۴۶۶-۴۲۸  
 ۶۵۶  
 سیرالملوک ۱۰۰  
 سیستان - ۲۴۵-۲۴۳-۱۶۰-۱۵۶-۵۲  
 ۶۴۷-۶۵۸  
 سمین ۲۸۵  
 سی سی نیوس ۲۶۳  
 سیلون، لوی ۸۳  
 سینچیو ۴۹۴-۴۹۶-۵۰۲

ش

شابو ۴۵۴  
 شایوت (مورف) ۱۲۶  
 شاپور ابن اردشیر ۶۸  
 شام ۵۴-۱۹۱-۳۱۷  
 شاهپور اول - ۸۸-۸۷-۸۶-۷۶-۲۲-۹  
 ۱۵۲-۱۳۹-۱۳۷-۱۳۵-۱۱۶-۱۰۴  
 ۱۹۸-۱۸۸-۱۶۳-۱۵۹-۱۵۵  
 ۲۴۴-۲۳۶-۲۳۴-۲۳۳-۲۰۷-۲۰۶  
 ۲۸۱-۲۸۰-۲۶۴-۲۶۳-۲۶۰-۲۵۹  
 ۳۱۱-۳۱۰-۳۰۹-۲۹۴-۲۸۶-۲۸۲  
 ۳۱۷-۳۱۶-۳۱۵-۳۱۴-۳۱۳-۳۱۲  
 ۳۲۹-۳۲۸-۳۲۷-۳۲۴-۳۲۰-۳۱۸  
 ۳۴۶-۳۳۶-۳۳۵-۳۳۲-۳۳۱-۳۳۰  
 ۳۸۴-۳۷۲-۳۷۲-۳۵۵-۳۵۳-۳۴۸  
 ۵۲۲-۴۹۱-۴۵۱-۴۵۰-۳۹۸-۳۸۷  
 ۶۷۴-۵۴۰  
 شاهپور دوم - ۹۵-۹۰-۸۹-۸۸-۱۸  
 ۱۷۸-۱۷۶-۱۶۰-۱۵۴-۱۲۵-۱۰۴  
 ۳۲۹-۳۰۳-۲۲۹-۲۰۹-۱۹۴-۱۸۹  
 ۳۵۵-۳۵۳-۳۵۲-۳۴۹-۳۴۵-۳۳۴

سعید بن بطرق ۱۱۰  
 سقراط اسکولاستکوس (کتاب) ۱۱۷  
 سک (قوم) ۵۱-۵۳  
 سکستان ۴۹۲-۳۹۷-۳۹۵-۱۳۸-۵۲  
 سلطان محمود ۵۳۵  
 سلطانن، سلطانعلی ۱۶  
 سلماس ۱۴۲  
 سلوکیه - ۱۳۲-۱۳۱-۶۸-۶۷-۳۷-۱۸  
 ۳۶۹-۳۶۸-۳۶۴-۲۳۳-۱۲۶-۱۴۵  
 ۵۰۸-۵۰۷-۵۰۶-۴۱۷-۴۰۱-۳۷۰  
 ۶۴۰-۶۳۵-۵۱۵-۵۱۳-۵۱۲-۵۱۱  
 ۶۵۶  
 سمان ۷۹  
 سن پترزبورگ ۲۴-۷۸  
 سنتروک ۴۶  
 سن توماس ۵۲  
 سند (رود) ۲۴۶-۲۰۳  
 سنصر (ایل) ۶۴  
 سن گر گوار ۱۲۱  
 سوپلیوس، سوروس (کشیش) ۱۱۷  
 سورا (مدرسه) ۶۷  
 سور انطاکی ۲۶۰  
 سورسخون ۶۷۸  
 سورن - ۲۰۴-۱۹۴-۵۲-۴۹-۴۸-۳۹  
 ۳۳۴  
 سوره (شعر) ۲۰۲  
 سوریه - ۳۱۷-۲۸۵-۲۷۴-۱۹۲-۶۸  
 ۷۳۴-۳۶۴  
 سوزمن (کتاب) ۱۱۷  
 سونکلوس (مورف) ۱۱۹  
 سیاست نامہ ۵۴۴-۵۳۳-۲۹۶-۱۱۲-۱۰۶

۶۴۵

ص

۱۸۷ صفی نیا، رضا  
۳۹۳-۳۹۴-۴۰۲ صوماد (اسقف)  
۵۱۲ صومعه پشیون

ض

۳۰۳-۶۵۲ ضحاک  
۹ ضرابی (حسین)

ط

طاق بستان - ۲۱۱-۳۵۰-۳۵۱-۵۷۵-۵۹۱  
۵۹۵-۵۹۶-۵۹۷-۵۹۹-۶۱۰-۶۱۲-  
۶۱۳-۶۱۴-۶۱۶-۶۲۴-۶۲۸  
۵۹۴ طاق کسری  
۳۸۹-۳۹۶ طالقان  
۱۱۵-۲۰۳-۴۷۲-۶۲۷-۶۵۷ طبرستان  
۲۸-۱۰۴-۱۰۵-۱۰۹-۱۱۲ طبری  
۱۳۴-۱۳۷-۱۳۸-۱۴۶-۱۵۶-۱۵۷-  
۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-  
۱۶۷-۱۷۰-۱۷۳-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-  
۱۸۳-۱۸۴-۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۵-  
۱۹۶-۱۹۸-۲۰۰-۲۰۴-۲۰۵-۲۴۲-  
۲۹۵-۲۹۹-۳۱۰-۳۱۲-۳۲۵-۳۲۷-  
۳۲۸-۳۴۹-۳۵۵-۳۶۱-۳۶۳-۳۶۷-  
۳۶۸-۳۷۰-۳۷۲-۳۷۴-۳۷۷-۳۷۸-  
۳۷۹-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۱-  
۳۹۲-۳۹۳-۳۹۷-۳۹۹-۴۰۰-۴۰۴-  
۴۰۷-۶۱۳-۴۱۵-۴۳۰-۴۴۹-۴۵۰-  
۴۵۱-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۵-۴۵۸-۴۵۹-

۳۵۶-۳۵۷-۳۶۵-۳۶۶-۳۷۹-۴۰۲-  
۴۱۳-۴۲۰-۴۹۱-۵۰۰-۵۰۹-۵۱۲-  
۵۲۲-۵۳۷-۵۴۱  
شاهپور سوم - ۸۸-۱۰۶-۱۶۷-۲۹۴-۳۴۹-  
۳۵۲-۳۵۳-۳۶۷-۵۹۵  
شاهپورگان - ۲۸۴  
شاهنامه - ۹۸-۱۰۰-۱۱۱-۳۰۱-۴۰۹-  
۴۲۵-۴۸۰-۴۸۴-۶۰۴-۶۵۳-۶۵۴  
شدر - ۲۲-۵۵-۶۱-۷۱-۷۳-۷۴-۷۹-  
۸۱-۸۲-۸۳-۹۱-۱۰۸-۱۴۶-۱۵۲-  
۱۵۳-۱۹۰-۱۹۱-۱۹۹-۲۱۶-۲۱۷-  
۲۲۹-۲۶۰-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۴-۲۶۵-  
۲۶۶-۲۶۹-۲۷۲-۲۷۳-۲۷۴-۲۷۶-  
۲۷۸-۲۸۱-۲۸۳-۲۸۵-۲۸۶-۲۸۷-  
۲۹۳-۳۲۵-۴۶۲-۴۹۵-۵۰۳-۵۴۹  
شوشن (نام) - ۲۴  
شرح زندگی ابن هرمزد - ۱۲۸  
شطرنج - ۹۶-۹۷  
شفر - ۴۵۵-۴۹۶  
شمیدت - ۸۶-۱۲۲-۲۶۲-۲۶۳-۲۶۵-  
۲۶۸-۲۷۱-۲۷۴-۲۷۹-۲۸۱-۲۸۲-  
۲۸۵-۲۸۶-۵۰۷-۵۰۸-۵۱۴-۶۰۰  
شوارتز (مورخ) - ۳۷۶  
شوش - ۱۸۹-۳۴۸-۳۶۴-۶۵۷  
شوشتر - ۱۸۹-۳۱۲  
شهر بانو - ۶۵۹  
شهر شاپور - ۲۲-۲۷-۲۲۴-۲۴۵-۳۰۴-  
۳۱۵-۳۱۶-۳۲۲  
شیراز - ۱۳۴-۲۹۷-۳۷۹  
شیروان - ۲۴۴  
شیرویه - ۴۱۳-۶۴۱-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-

عیسویان ۲۷۴-۲۴۵-۱۲۸-۶۸-۱۸	۲۶۵-۲۶۱-۴۶۲-۴۶۷-۴۶۸-۲۷۰
۲۷۶-۲۹۴-۳۵۴-۳۶۲-۳۶۴-۳۶۵	۲۷۱-۲۷۸-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۵-۴۸۶
۳۶۶-۳۶۸-۳۷۱-۳۷۲-۳۷۷-۳۸۰	۴۸۷-۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲
۳۸۱-۳۸۳-۳۸۴-۳۹۰-۳۹۳-۳۹۴	۴۹۴-۴۹۵-۴۹۸-۵۰۴-۵۰۶-۵۰۸
۴۰۱-۴۰۳-۴۱۱-۴۱۲-۴۱۵-۴۱۶	۵۱۱-۵۱۳-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳
۴۱۷-۴۱۸-۴۱۹-۴۲۰-۴۳۶-۴۷۶	۵۲۴-۵۲۵-۵۲۷-۵۲۸-۵۳۴-۵۳۸
۴۷۹-۴۸۱-۴۹۴-۴۹۵-۵۰۹-۵۱۲	۵۳۹-۵۴۱-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۶-۵۴۷
۵۵۴-۵۵۸-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۷-۵۸۹	۵۵۸-۵۷۶-۵۷۷-۵۸۰-۵۸۲-۵۸۵
۶۱۷-۶۳۴-۶۳۶-۶۶۳-۶۶۷	۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-۵۹۱
عیسی ۲۶۵-۲۶۹-۲۷۱-۲۷۳-۳۲۹	۶۰۱-۶۰۳-۶۰۴-۶۰۶-۶۱۶-۶۱۷
۵۴۱	۶۱۸-۶۳۳-۶۳۴-۶۳۸-۶۴۰-۶۴۱
۹۹ عیسی الکسروی (موسی)	۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸
۴۳۲ عیتوبخت (مواف)	۶۵۲-۶۵۶-۶۵۷-۶۵۹-۶۷۴
۳۶ عیلام	۵۵ طخاری
عیون الاخبار ۱۰۱-۱۱۰-۳۷۶-۵۴۶	۶۵۸ طخارستان
۵۴۷	۱۳۸ طوران
	۲۰۳-۳۷۲ طوس
غ	
غرد اخبار الملوك فرس ۱۵-۴۳-۱۱۱	ظ
۱۳۱-۱۴۵ غسانیان	ظھیرالدین مرعشی ۱۱۵-۴۵۰-۴۸۳
ف	ع
۲۶۴ فانك (پدرمانی)	۶۶۶ عباسیان
۱۰۳-۱۰۵-۴۳۶-۴۵۰-۴۵۳ فارسنامه	۱۰۷ عبدالملك بن مروان (هشام)
۴۷۱-۴۹۷-۵۴۱-۵۴۵-۵۶۲-۵۸۰	۷۸ عبری
۶۷۷-۶۷۸-۶۷۹-۶۸۰	۲۸۷ عدی، عمرو بن (شاه)
۲۶۴ فارقلیط	عراق ۱۳۲-۱۳۸-۲۰۵-۲۳۳-۳۴۵
۶۳۲ فارمز	۴۹۲-۴۹۸-۴۹۹-۵۹۲-۵۹۴-۶۵۹
۱۱۴ فان فاونتن	۱۳۲-۲۳۳ عربستان
۱۲۷ فتاوی انجمنها (کتاب)	۱۰۵-۱۳۸ عمان
۱۱۵ فتوح البلدان بلاذری	۶۲۹-۶۵۱-۶۵۶ عمر بن الخطاب

۵۳۹-۵۴۰-۴۰۵-۴۱۳-۴۱۴		۱۱۶-۱۸۸-۳۰۱- فیلوستراتوس	
۷۵	فوشه (مورخ)	۳۴۴	
۵۸۲	فوکاس (سردار)	۱۰۵-۱۳۶-۱۸۹-۱۹۰-۲۶۴	فرات
۱۲۰	فوکس، شرور (مورخ)	۳۷۹-۵۰۶-۵۹۳-۶۴۰	
۴۵۴	فیناغورث	۳۸۵-۳۸۷-۳۹۷-۳۹۸	فریبی، لازار
۱۱۶	فیرمیانوس	۳۹۹-۴۱۹	
۱۵۵-۲۸۰	فیروز	۴۶۵	فرخزاده، خسرو
۱۳۱-۱۴۲-۱۴۳-۱۴۴-۱۷۱	فیروزآباد	۷۹-۱۰۰-۱۰۹-۱۱۱-۱۱۳	فردوسی
۱۷۲-۲۴۴		۱۹۶-۱۹۷-۲۵۰-۲۸۸-۳۰۱-۳۷۶	
۲۱۰	فیلیپ	۳۸۲-۴۰۰-۴۰۹-۴۲۵-۴۲۷-۴۴۹	
		۴۵۹-۴۶۰-۴۶۲-۴۶۸-۴۶۹-۴۸۰	
		۴۸۱-۴۸۴-۴۹۴-۵۰۶-۶۰۵-۶۰۶	
		۶۰۷-۶۱۸-۶۲۸-۶۲۹-۶۴۲-۶۴۴	
	ق	۶۴۶-۶۵۳-۶۶۵	
۵۳۹-۶۴۵-۶۵۲-۶۵۴	قادیسیه	۵۲	فرغانه
۳۹-۴۱	قارن	۳۳۳	فرکین (شهر)
۹۹	قاسم الاصفهانی، هشام	۲۷-۵۶۷-۵۸۴-۶۳۹	فقه الفقه
۲۰۲	قاف قهستان	۱۵۸	فرهاد چهارم
۱۲۵-۲۸۲-۶۷۴	قباد	۴۹۹	فریدریش دوم (شاه پروس)
۲۴۴	قزوین	۲۷۵-۶۳۱	فریدون (پهلوان)
۱۱۹-۲۴۳-۳۶۵-۳۷۰-۴۰۱	قسطنطنیه	۱۳۴-۴۵۲	فسا (شهر)
۴۶۳-۵۵۴-۵۵۸		۲۷-۳۰۴-۳۱۵-۳۱۶-۵۲۶	فلاندن
۳۷۳	قصر خورتق	۶۰۴	
۳۷۸	قصر سروستان	۷۴-۲۶۰-۲۶۴-۲۷۴	فلوگل
۲۴۴-۵۹۳	قصر شیوین	۳۶۶	فنگ (شهر)
۵۳-۲۶۸-۳۹۵-۴۶۵-۴۷۱-۴۹۱	قفقاز	۹۰	فنیقی
۴۹۴-۴۹۵-۵۸۶		۷۶۰	فون لوکوک
۲۴۶	قم	۷۱	فون وزن دنگک (مورخ)
۵۲-۲۶۴-۳۹۵	قندهار	۲۱۹	فوتیوس (مورخ)
	ک	۴۱-۴۵-۱۳۱-۱۵۹	فوستوس بیزانسی
۵۱-۷۶-۱۰۵-۱۳۸-۱۸۹-۲۰۳	کابل	۱۶۱-۱۹۴-۲۰۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۳۷	
۲۴۰-۴۹۳			

۵۰۳-۶۰۹	کتاب المحاسن	۳۱۷	کاپادوکی
۱۰۳-۴۴-۵۵۴	کتاب الهند	۲۲۹	کاپادوکیه (محل)
۲۱۷-۲۲۱-۲۳۰-۲۳۹	کتاب بندهشن	۴۶۶	کادیشیان
۲۴۰-۲۴۱-۲۴۴-۵۴۹		۲۰۲	کاسپین
۲۸۴	کتاب پراگماتا یا	۱۰۲-۲۴۲	کارادور (مترجم)
۶۴۴-۶۴۶-۶۴۷-۶۵۷	کتاب تاج نامک	۲۴۹	کاردلوی، هیلد
	کتاب جنگ ایران	۲۳	کارلبرگک (موسسه)
۸۹	کتاب جنودان	۱۹۳-۱۹۵-۱۹۸-۱۹۹-۲۵۷	کارنامگک
۱۲۷-۶۳۹	کتاب حکام	۴۷۲-۵۲۱-۵۲۸-۵۳۵-۵۴۷	
۲۴۳-۳۲۴-۶۲۴	کتابخانه ملی پاریس	۳۱۵	کاروس (قیصر)
۱۰۱	کتاب حمزه	۲۴۰	کاریان
۲۸۶	کتاب خوشنویس و انیفت	۵۵۱-۵۵۴-۵۵۹	کاسارتلی (مورخ)
۱۷۴	کتاب دستورالوزراء	۷۹	کاشان
۵۹۱	کتاب رساله شطرنج	۱۲۴	کالانک و اسی (مؤلف)
۴۷۳	کتاب ریترن اشناین	۵۸۴	کالسدون (شهر)
۴۳۲	کتاب ساویگان	۱۹۰	کالی نیک (شهر)
۶۷۷	کتاب سرورسخون	۱۲۱	کانایانس (مورخ)
۲۷۵	کتاب شاپورگان	۳۹۵	کاتسو (ایالت چین)
۲۸۱-۲۶۳-۲۶۴-۲۷۱	کتاب کفلا به	۴۴	کانیسکا (شاه)
۶۳۵-۶۴۱-۶۴۲	کتاب گمنام گویدی	۱۰۶-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۸-۴۷۹	کاروس
۶۴۳		۴۸۰-۴۸۲-۴۸۳-۵۰۴	
۱۵۰	کتاب مسعودی	۳۰۲	کاه آهنگر
۴۲۷	کتاب مینوگک می خرد	۳۰۷	کتاب آئین نامگک
۱۸۱	کتاب نیرنگستان	۱۲۸	کتاب اعمال شهدای ایران
۲۶۱	کتاب هنوخ	۴۹۹	کتاب الازکیا
۳۰۰-۶۶۹	کتاب شیوع	۲۸۴	کتاب الاسرار
۲۲۰	کتاب یوحنا برنیکانو	۴۷۵	کتاب الاصلین
۱۱-۷۴-۹۲-۹۳-۱۰۹	کپنهاک (دانشگاه)	۴۴۹-۵۳۰	کتاب الاغانی
۱۱۹	کلدنومس (کتاب)	۱۵۰-۳۷۶-۳۷۷-۴۹۰	کتاب التاج
۳۹-۴۸-۸۴-۱۵۹	کراسوس	۵۰۳-۵۲۹-۵۹۰	
۸۵-۲۶۴	کردستان	۳۶۲	کتاب التنبیه

۳۳۰-۳۳۱-۳۳۲-۳۳۳- کنتانسن دوم	۲۳۵	کردوئن (محل)
۳۵۷	۳۶۴-۶۳۹-۵۸۷	کر کوك
۱۸۹	۱۰۵-۱۳۵-۲۰۳-۴۹۲	کرمان
۸۹	۲۴۴-۳۴۹-۳۵۰	کرمانشاه
کواز-۴۰۰-۳۹۱-۳۵۵-۱۹۵-۱۶۶-۲۹	۴۹۱-۵۱۹-۱۹۲	کرو
۴۱۳-۴۳۸-۴۵۰-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴-	۳۴۶-۳۴۷	کرو گاسیوس (سردار)
۴۵۸-۴۶۰-۴۶۱-۴۶۲-۴۶۳-۴۶۴-	۱۱۹	کرونيکون باسکاله (کتاب)
۴۶۵-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸-۴۶۹-۴۷۰-	۹-۱۱-۱۲-۲۱-۲۳-۳۷-۶۵	کریستنسن
۴۷۱-۴۷۲-۴۷۳-۴۷۴-۴۷۵-۴۷۶-	۹۳-۹۶-۹۷-۱۰۳-۱۰۶-۱۰۹-	
۴۷۷-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۱-۴۸۲-۴۸۵-	۱۱۱-۱۱۵-۱۲۴-۱۲۵-۱۴۳-۱۴۶-	
۵۰۵-۵۹۰-۶۴۶	۱۷۲-۱۷۳-۱۷۷-۱۷۹-۲۱۴-۲۱۸-	
کواز اول-۱۱۸-۱۰۹-۱۰۵-۱۰۴-۱۹	۲۲۴-۲۲۵-۲۲۶-۲۳۶-۲۴۸-۲۵۰-	
۱۲۵-۱۹۳-۱۹۵-۳۴۹-۳۸۶-۳۹۹-	۲۵۵-۲۶۸-۲۷۵-۳۰۹-۳۸۳-۳۹۶-	
۴۰۰-۴۵۰-۴۵۷-۴۸۶-۵۳۳-۵۴۰-	۴۳۸-۶۲۶	
۶۴۰-۶۵۶-۶۷۳-۶۷۶-۶۸۲	۱۵۴	کسرایان
۵۷۵-۶۴۵	۴۸۴-۴۸۵-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۵-	کسری
۱۲۱-۱۳۱	۴۹۶-۴۹۹-۵۰۲-۵۱۰-۵۱۱-۵۱۵-	
۵۲-۵۵-۱۵۶-۲۰۳-۲۸۲-	۵۱۶-۵۱۷-۵۴۲-۵۷۳	
۴۱۳-۵۸۲	۳۶۹	کشکر (اسقف)
۵۳	۶۹	کلدائی
۳۶-۶۶۳	۳۱۲	کلمان
۶۰۷	۱۱۹	کلمن، و ت (مورخ)
۳۱۱-۳۱۳	۵۵۴-۵۵۵-۵۷۲	کلیلدودمنه
۱۲۲	۶۶-۲۱۸-۲۲۵-۲۲۸-	کماژن (محل)
۶۵-۶۹-۲۱۰-۲۶۵-	۳۳۶-۳۵۲	
۲۶۶-۲۶۹-۲۷۰-۲۷۱-۲۸۴-۲۹۳	۶۸-۷۴	کمبریج
۴۵	۴۳۴	کمبوجیه
۲۱۳	۲۴۱	کنارنگان
۳۸۸-۳۸۹-۳۹۰-۳۹۱-۳۹۵-	۴۸۱	کندی، چارت
۳۹۶	۲۸۴	کنز الحیات
۶۳۱	۵۸۴	کنزک (شهر)

۷۹	گوران		کی
۳۶	گومات	۳۰۹-۵۵۴-۵۵۵	گابریلی
۵۲-۵۳	گوند فارس	۵۸-۶۱-۶۲	گاناها
۸۷-۱۷۲-۲۳۶-۲۴۴-۲۴۵	گیرشمن	۳۲۶	گالریوس
۳۱۷		۱۱۳-۳۶۲	گانهامگک
۶۷۲	گیرگاس	۴۲	گراتونی
۲۱۲-۲۴۷-۲۹۷	گیرگر، ویلهلم	۹	گرتس
۱۸۵	گیلان	۱۵۵-۳۲۷-۳۳۳-۳۸۵-۳۸۸	گرجستان
۵۵	گیلر	۴۵۱-۴۷۶-۴۹۱	
۴۱۳	گیلگرد (قلعه)	۱۶۰-۳۱۰-۳۷۲-۳۸۸	گروگان
۳۱۰	گیلها	۴۷۶	گروگین (شاه)
۴۰	گیو (خاندان)	۳۳۵-۳۳۶-۳۳۹	گرومانس
		۷۷	گرون ودل
		۱۳۱-۱۸۷-۳۷۰-۶۵۲	گری، لوی
		۱۹۹-۲۲۸-۲۶۱-۳۹۶-۴۰۱	گزارش آکادمی پروس
۳۰-۶۸-۳۴۵-۳۴۶-۳۴۸-۳۶۲	لاهور	۳۶۱	گشتاسب
۳۶۴-۳۶۵-۳۶۶-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-		۴۶۳	گیلون (سردار)
۳۸۰-۳۸۱-۳۸۳-۳۹۱-۳۹۳-۳۹۴-		۱۸۸-۲۷۳-۳۱۱-۳۱۲-	گبد شاپور
۴۰۲-۴۰۳-۴۱۲-۴۱۵-۴۱۶-۴۱۸-		۳۶۴-۳۶۹-۵۵۴	
۴۱۹-۵۵۸-۵۵۹-۵۷۷-۵۸۲-۶۱۸-		۷۵	گنداره (محل)
۶۳۴-۶۳۶-۶۳۸		۷۰-۷۱-۷۲-۷۳-۷۴-۵۶۴	گنوستیک
۳۷۷	لازار، قریبی (مورخ)	۲۶۴-۲۶۵-۲۷۳-۲۸۳-۲۸۵-	گنومون
۳۰-۴۲-۴۶-۳۸۸-۳۹۷-۳۹۸-	لانگولا	۲۸۷-۲۸۹-۳۲۵	
۳۹۹-۴۰۵-۴۱۳-۴۱۴-۴۱۹-۴۲۰		۴۶	گنونی (نام خاندان)
۴۸۱	لحمی فنذر	۱۳۴	گوبانان
۷۶	لندن	۵۴-۱۰۸-۱۳۳-۱۴۷	گوتشمید
۷۹-۲۶۸-۲۶۹-۲۷۶-	لنش (مورخ)	۸۰-۸۱	گوتیبو
۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-۲۸۵		۵۲۵	گوتوالد (مورخ)
۷۰	لنوز (نام مورخ)	۲۹-۴۰	گودرز (شاه)
۲۵۵	لنینگراد	۱۴۳	گور (نام شهر)
۲۶۱-۲۸۶-۲۸۹-۲۹۰-	لوکوک، فون		
۲۹۱-۲۹۲-۲۹۳			



۱۱۹-۴۵۲-۴۵۳-۴۵۴- (کتاب) مالالاس	۵۵-۵۶-۶۰-۲۱۶	لومل
۴۵۶-۴۷۷-۴۷۹-۴۸۰-۴۸۲	۸۲	لورس
۱۲۲ مالخاسیان (مولف)	۱۲۴	لورند
۳۳۴ مامیکونی، مانول	۸۲	لویمان
۷۴ ماندائی (نام فرقه)	۳۶۱	لهراسب
۴۶ مانویل (سردار)	۱۱۷	لیبانیوس
۱۹-۳۸-۷۰-۷۳-۷۴-۷۷-۷۹- مانی	۶۰۸	لیزیک
۸۰-۹۷-۱۱۵-۱۲۰-۱۲۹-۱۵۳-	۲۱۰	لئونس (کشیش)
۱۵۵-۲۰۹-۲۱۸-۲۲۷-۲۲۸-۲۲۹-		
۲۴۸-۲۵۹-۲۶۰-۲۶۱-۲۶۲-۲۶۳-		
۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶-۲۶۷-۲۶۹-۲۷۰-		
۲۷۱-۲۷۴-۲۷۵-۲۷۶-۲۷۷		
۱۷۳ ماوردی		
۵۱۵ مجله آثار قدیم	۶۵۷	
۶۸۳ مجله آسورشناسی	۴۴۷-۴۴۸	مادیگان
۱۸۸-۲۰۸-۲۱۱-۲۱۶- مجله آسیائی	۱۹۴-۴۱۰	مارسان، آمین
۲۱۷-۲۲۵-۲۶۰-۲۷۷-۲۷۸-۲۹۷-	۱۱۷-۳۳۵	مارسلینوس
۳۰۰-۳۰۳-۳۰۷-۳۳۲-۶۸۶-۴۰۵-	۳۰-۴۵-۹۷-۱۰۱-۱۰۲-	مارکوارت
۴۱۳-۴۴۹-۴۷۵-۴۹۱-۵۲۰-۵۲۱-	۱۰۵-۱۲۳-۱۳۳-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-	
۵۳۹-۶۳۳	۱۶۱-۱۶۳-۱۷۱-۲۰۱-۲۰۷-۲۴۰-	
۶۶۶ مجله آشور	۲۵۰-۲۹۹-۳۱۰-۳۳۰-۳۳۳-۳۳۴-	
۲۳۳ مجله آمریکائی زبان و ادبیات شاهی	۳۴۹-۳۶۷-۳۷۰-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۸-	
۲۱۷ مجله ادبیات آلمانی	۳۸۸-۳۹۱-۳۹۵-۳۹۶-۳۹۷-۴۲۰-	
۱۸۴ مجله انجمن علمی آذربایجان	۴۵۱-۴۶۴-۴۶۸-۴۷۱-۴۷۲-۴۸۳-	
۲۲ مجله انجمن همایونی آسیائی	۴۹۰-۵۳۸-۵۷۸-۵۸۲-۵۸۳-۵۸۴-	
۲۵۱ مجله ایران لیگک بمبئی	۶۲۲-۶۳۹-۶۴۷-۶۵۱-۶۵۶-۶۵۷-	
۲۹۳ مجله باستان شناسی	۶۶۰	
۲۶۷-۲۸۶-۶۰۲-۶۳۰- مجله پادشاهی	۳۶۸-۳۶۹	ماروئا (اسقف)
۶۳۲	۲۵۱	مازندلی
۶۶۷ مجله تاریخ ادیان	۴۷۹	ماسه، هانری
۲۶۴-۲۷۲ مجله تاریخ کلیسا	۴۴-۶۱۱-۶۴۲	ماکلر

مزد ١٤٢-٦٩-٦٣-٦٠-٥٩-٥٨-٥٦	٢٢٣	مجلة جهان شرف
٣٥١	٥٥٥	مجلة روايات عاميانه
١٥٩	١٦١-١٦٥-١٧٣-١٧٤	مجلة شرقى آلمان
مزدكى ١٨-١٩-١١٥-٢٢٤-٢٢٦	٢٢٩-٣٨٧-٣٩٢-٢٥١-٢٦٤	
٢٣٥-٢٣٧-٢٤٨-٢٤٩-٢٥٠-٢٥٢-	٢٤٥-٢٤٢-٢٤٣	مجلة شرقى آمريكا
٢٥٣-٢٥٤-٢٥٥-٢٥٦-٢٥٧-٢٥٩-	٢٧٧-٢٧٨	
٢٦٠-٢٦١-٢٦٢-٢٦٩-٢٧٢-٢٧٣-	٩٦-٢٣٨-٢٩٧	مجلة شرقى وين
٢٧٥-٢٧٦-٢٧٧-٢٧٨-٢٧٩-٢٨٠-	٢٢٨-٥١١-٥٢٧-٥٩٢-٦٢١-٦٢٢-	
٢٨١-٢٨٢-٢٨٩-٢٩٣-٢٩٤-٥٥٧-	٦٣٦	
٥٦٤-٥٧٢-٥٨٩	٨٧-٢٣٦-٢٤٤	مجلة صنايع آسيائى
٢٢٢	٢٤٥-٣١٧	
٢٣٢	٢٧٥	مجلة علوم دينيه
٢٨١	٢٥٩-٣٥٧-٢٥٤-٢٩٢-٥١٥	مجلة كاما
٦٥٢	٥٢٦-٥٢٧-٦٥٩-٦٦٤-٦٧٧	
مستتر	٦٣٢	مجلة كاو
مسجد سليمان	١٨٥-٦٤٩	مجلة مطالعات ارمنى
مسطورى	٩٤-٩٥	مجلة مطالعات روم شرقى
مسطورى المهليل	٥٥٤-٥٥٩	مجلة مطالعات شرقى
مسعودى ١٠١-١٥٢-١٥٣-١٥٧-١١٣-	١٥١-٥٦٣	مجلة مطالعات شرقى ايتاليا
١٦٦-١٦٩-١٧٢-١٧٩-١٨٩-٢٤٥-	٦٤٣	
٢٢٢-٢٥٣-٣٥٩-٣٦٢-٣٦٣-٣٧٦-	٢٥٤-٢١٦-٥٦٩	مجلة هنر و ايران
٣٧٧-٤٥٥-٢٢٩-٢٥٧-٢٩٥-٢٩٢-	١٥٩-١١١-١١٢-٢٢٩	مجله التوارىخ
٢٩٣-٢٩٥-٢٩٨-٥١٥-٥٢٥-٥٣٥-	٥١٧	مدائن
٥٣١-٥٣٢-٥٨٩-٦٣٥-٦٥٣-٦٥٤-	١٦	مرآت، اسمعيل
٦٥٨-٦٥٩-٦٧٢-٦٧٥-٦٧٧-٦٨٢	١٤٧	مردوك
١٤٦	١١٤-٢٢٥	مرزبان نامه
من (شهر)	٣٤٦	مرفونيان
مسيحيان ٧٣-٧٧-٨٤-٣٤٥-٣٩٤-٢١٥-	١٣٧-٦٣٩	مرگائى، توماس (مولىف)
٥٥٥-٥٧٥-٦٦٧-٦٦٨	١٣٨-١٨٨	مرو
٣٨-١٢٥	٣٩٧	مرو الرود (نام شهر)
مشكور (محمد جواد) ٩-١١	١٥-١١٥-٦٧٥-٦٧٨	مروج الذهب
مصر ٦٩-١٩١-٢٧٢-٢٨٥-٢٨٦		
مطير بن طاهر المتديسى ١١١-٦٥٣		
مطييار اصفهانى، محمد بن ٩٩		
معدن آناهيتا ٢٣٢		
معجم البلدان ٥٢٩		

۵۹۳	موزه یونیورسیتی	۲۴۳	مغان
۲۲-۶۷۷	موزئون	۲۶۴	مغله (ایل)
۳۳۰	موسونیا نوس (نام قیصر)	۱۱۴-۶۵۳	مفاتیح العلوم
۳۳۳-۳۳۴	موشل (سردار)	۱۳۳	مقدونیان
۵۵-۷۸-۸۰-۸۱-۲۸۸-	مولر، امانه	۱۰۵-۲۰۳	مکران
۶۳۲		۲۰	مکی ناریستها
۵۲	مویس (شاه)	۳۴۴	ملیتن
۴۹-۵۲	مهرداد دوم	۵۱-۱۱۹-۱۵۹-۵۷۷-۶۷۵	مناندرس
۲۸۰	مهرشاه	۳۸۳-۳۷۴-۵۴۷	منذر (سردار)
۳۸۰-۴۱۷	مهرشاهپور	۵۱۵	منصور
۱۶۳-۱۶۴-۱۷۱-۱۸۴-۱۹۵-	مهرنرسی	۹	منظوری
۲۱۹-۳۷۷-۳۷۸-۳۷۹-۳۸۰-۳۸۴-		۲۵۰-۶۳۰-۶۳۱	منوچهری
۳۸۵-۳۸۶-۴۱۷-۴۳۷		۱۱۷	مویسوستی، تئودور (نویسنده)
۲۸۷	مهر نامگ	۳۸۷	مویسوستی، تئودور
۲۴۳	میانداشت	۳۵۰	مورگان
۵۶	مینتر (سردار)	۸۲	مورنلی
۵۶-۵۷	مینتر	۲۴۹-۴۹۶-۵۳۹-	موریکیوس (شاه)
۵۰۷	میر، ادوارد	۵۷۹-۵۸۰-۵۸۱-۵۸۲-۶۱۸-۶۳۳	
۱۱۲	میرخوند	۲۵۱-۳۰۳-۳۲۷-۳۷۵-	موزه آرمیتاژ
۱۵۵	میشان	۶۰۸	
۱۲۷-۱۶۳	میشل سربانی	۸۱	موزه بریتانیا
۵۱	میلیندا	۵۹۳	موزه پنسیلوانیا
۴۶	میمنکن (خانندان)	۵۹۴-۶۱۴	موزه حرفه‌های هنری برلن
۴۹۱-۴۹۲-۵۷۸-۶۵۰	مینورسکی	۸۹-۲۶۷-۵۸۳	موزه‌های دولتی برلن
۲۰-۱۰۳-۱۵۰-۱۵۶-		۲۱۱	موزه سنکانتر
۲۴۳-۴۸۲-۴۸۵-۴۹۳-۵۰۱-۵۲۲-		۶۱۴	موزه سوت کن سنگن
۶۸۰		۱۹۹	موزه گیجه بیادریموند لپنوسیه
		۵۰۷	موزه متروپولیتن
		۱۳۶-۲۳۴-۳۱۶-	موزه ملی کپنهاگ
		۳۲۰-۳۲۴-۳۲۷-۳۲۸-۳۴۹-۳۸۳-	
		۳۹۱-۴۵۱-۵۲۷-۶۴۹	
	ن		
۱۰۲-۱۵۱-۱۵۴-۱۵۶-	نامه تنسر		
۱۵۷-۱۹۶-۲۴۳-۳۶۱-۴۱۰-۴۲۰-			

۳۶۱-۳۶۳-۳۶۷-۳۶۸-۳۷۰-۳۷۲-  
 ۳۷۳-۳۷۷-۳۷۸-۳۸۰-۳۸۲-۳۸۳-  
 ۳۸۴-۳۹۱-۳۹۲-۳۹۳-۳۹۷-۳۹۸-  
 ۳۹۹-۴۰۰-۴۰۴-۴۱۳-۴۱۵-۴۱۹-  
 ۴۲۹-۴۵۱-۴۵۳-۴۶۱-۴۶۴-۴۶۵-  
 ۴۷۰-۴۷۱-۴۷۲-۴۷۸-۴۸۵-۴۸۷-  
 ۴۸۸-۴۸۹-۴۹۰-۴۹۱-۴۹۲-۴۹۴-  
 ۴۹۵-۴۹۸-۵۰۴-۵۰۶-۵۰۸-۵۱۱-  
 ۵۱۳-۵۱۸-۵۱۹-۵۲۰-۵۲۲-۵۲۳-  
 ۵۲۴-۵۲۵-۵۲۸-۵۳۴-۵۳۸-۵۳۹-  
 ۵۴۱-۵۴۳-۵۴۴-۵۴۶-۵۴۷-۵۵۵-  
 ۵۵۶-۵۵۷-۵۵۸-۵۶۱-۵۶۲-۵۶۴-  
 ۵۷۳-۵۷۶-۵۷۷-۵۸۰-۵۸۲-۵۸۳-  
 ۵۸۵-۵۸۶-۵۸۷-۵۸۸-۵۸۹-۵۹۰-  
 ۵۹۱-۶۰۱-۶۱۷-۶۱۸-۶۲۳-۶۳۴-  
 ۶۳۸-۶۳۹-۶۴۰-۶۴۲-۶۴۳-۶۴۴-  
 ۶۴۶-۶۴۷-۶۴۸-۶۷۳  
 ۲۷۶ نلسن، دیلتف  
 ۲۰۴-۴۲۷-۴۹۷-۴۹۸ نوشیروان  
 ۱۶۰ نپاوند  
 ۴۸۱-۴۸۲-۴۹۹ نهایه  
 ۱۱۱ نهایة الادب فی اخبار الفرس والعرب  
 ۱۴-۲۲-۲۳-۵۵-۵۷-۵۸-۵۹ نیبرگک  
 ۶۳-۸۹-۱۰۱-۱۸۴-۲۰۸-۲۰۹-  
 ۲۱۱-۲۱۵-۲۱۶-۲۱۷-۲۱۸-۲۲۰-  
 ۲۲۱-۲۲۲-۲۲۳-۲۲۴-۲۲۵-۲۲۷-  
 ۲۲۸-۲۲۹-۲۳۰-۲۳۱-۲۳۶-۲۳۹-  
 ۲۵۱-۳۶۸-۳۷۸-۴۵۴-۶۷۰  
 ۳۳۰ نویستیا س  
 ۲۰۳-۲۴۱-۲۴۳-۳۱۰ نوشابور

۴۲۴-۴۲۶-۴۲۷-۴۲۹-۴۴۶-۴۴۷-  
 ۴۸۲-۴۸۵-۴۹۳-۵۰۰-۵۰۱-۵۲۲-  
 ۶۷۳  
 ۴۶۵-۴۶۶ نخویر گشنسپار اوکنارنگک  
 ۴۰۲ نرسس (رهبر مذهبی)  
 ۱۸۹-۲۰۴-۲۸۷-۲۹۴-۳۲۴-  
 ۳۲۵-۳۲۶-۳۲۷-۳۳۰-۳۳۳-۳۳۴-  
 ۳۵۰-۳۵۴-۳۷۱-۳۷۲-۳۸۰  
 ۱۰۱-۲۵۱ نریمان  
 ۳۵۴-۳۹۳-۳۹۴-۴۰۱-  
 ۴۰۲ نسطوریان  
 ۴۹۲-۶۵۰ نشریه انجمن مطالعات ایرانی  
 ۴۷۰-۵۸۸-۶۵۶ نعمان  
 ۱۹۰ نصیبین  
 ۴۶۸ نصیبینی، الیاس  
 ۱۰۶-۱۰۹-۴۰۵-۴۰۷-۴۵۰-  
 ۴۸۰-۴۹۶-۵۳۴-۵۴۲ نظام الملک  
 ۱۹۸-۵۳۵ نظامی عروضی  
 ۸۷-۸۸-۱۳۹-۲۶۰ نقش رجب  
 ۸۵-۸۷-۱۳۷-۱۳۹-۱۴۰-  
 ۱۴۳-۲۳۲-۲۳۳-۲۵۹-۲۹۹-۳۰۰-  
 ۳۱۲-۳۲۱-۳۲۵ نقش رستم  
 ۱۵-۹۷-۹۸-۱۰۰-۱۰۵-۱۰۹-  
 ۱۱۰-۱۱۹-۱۲۹-۱۳۰-۱۳۷-۱۴۵-  
 ۱۴۶-۱۵۴-۱۵۷-۱۵۸-۱۵۹-۱۶۰-  
 ۱۶۱-۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷-۱۷۰-  
 ۱۷۲-۱۷۷-۱۷۸-۱۷۹-۱۸۳-۱۸۴-  
 ۱۸۶-۱۸۷-۱۸۹-۱۹۲-۱۹۳-۱۹۵-  
 ۱۹۸-۱۹۹-۲۰۰-۲۰۳-۲۰۴-۲۰۵-  
 ۲۱۹-۲۲۱-۲۲۲-۲۹۵-۲۹۹-۳۱۲-  
 ۳۲۵-۳۲۷-۳۲۸-۳۲۹-۳۴۹-۳۵۵-

۳۸۳-۴۸۹-۵۳۱-۶۷۴  
 ۱۵۶-۱۶۴-۱۷۲-۱۷۸- وهرام پنجم  
 ۱۸۴-۱۸۷-۲۳۶-۲۴۲-۳۵۴-۳۷۴-  
 ۳۷۹-۳۸۰-۳۸۱-۳۸۲-۴۱۷-۵۲۸-  
 ۵۳۲-۵۴۷  
 ۱۵۵-۲۶۳-۳۱۹-۳۲۰- وهرام دوم  
 ۳۲۱-۳۲۲-۳۲۴-۳۲۹  
 ۱۶۰-۲۴۲-۵۷۸-۵۷۹- وهرام چوبین  
 ۵۸۰-۵۸۱-۵۸۵-۵۸۸-۶۱۸-۶۴۶-  
 ۶۵۶-۶۶۳-۶۶۴  
 ۸۷-۱۵۶-۲۹۴-۳۲۴-۳۲۵- وهرام سوم  
 ۴۰۹ ویس و رامین  
 ۴۴۲ وبکاندر  
 ۵۳ وبمه کاذبیزس  
 ۱۲۸ وبهبلاهای ثالث  
 ۳۸۲ وید مهر شاهپور (نام والی)

ی

۹-۱۶-۴۳۷ یاسمی، رشید  
 ۱۶۳-۱۶۴-۱۶۶-۱۶۷- یزدگرد اول  
 ۱۷۱-۱۷۲-۱۹۳-۳۵۴-۳۶۲-۳۶۶-  
 ۳۶۷-۳۶۸-۳۶۹-۳۷۰-۳۷۱-۳۷۲-  
 ۳۷۴-۴۰۷-۴۱۸-۴۷۴-۵۲۳-۶۷۳  
 ۲۰۹-۲۳۴-۲۴۸-۳۵۴- یزدگرد دوم  
 ۳۶۲-۳۸۲-۳۸۳-۳۸۴-۳۸۷-۳۸۸-  
 ۳۸۹-۳۹۰-۴۱۵-۴۲۰-۵۴۰-۶۷۵  
 ۱۰۰-۱۶۱-۳۹۱-۵۳۸- یزدگرد سوم  
 ۶۴۵-۶۴۸-۶۴۹-۶۵۵-۶۵۷-۶۵۸-  
 ۶۵۹-۶۶۰-۶۶۸  
 ۶۲ پشت  
 ۱۰۲-۱۱۳-۱۶۸-۱۷۲-۱۷۹- یعتوی

و

۴۷ واجه (سردار)  
 ۲۶۲-۲۶۴-۲۶۵-۲۶۶- والدشعبت  
 ۲۶۸-۲۶۹-۲۷۶-۲۷۷-۲۷۸-۲۸۳-  
 ۲۸۵  
 ۶۷-۲۹۴-۳۱۱-۳۱۲- والده یانوس (شاه)  
 ۳۱۴  
 ۵۴ واروبک روث  
 ۲۶۲-۳۲۳-۳۲۴ والنس  
 ۲۲۷ ولبیو، شاون (مورخ)  
 ۵۵ وان ویک  
 ۲۹۹ ورتها  
 ۵۷ ورتغرغ (خلدا)  
 ۲۴۹ ورزدت  
 ۳۳۷ ورنین  
 ۵۶ ورون (نام سردار)  
 ۳۸۹- وژگ سیونیکی (نام شاهزاده ارمنی)  
 ۳۹۰  
 ۲۶۲-۲۷۷ وزن دنگک (مورخ)  
 ۹۳ وسترگارد (مورخ)  
 ۵۸۲ وستهم (نام سردار)  
 ۵۱ وسون (نام قوم)  
 ۳۵۴-۴۶۴-۴۶۶-۴۶۷-۴۶۸- ولاش  
 ۵۱۳-۵۳۰  
 ۶۷ ولاگاز اول (شاه)  
 ۴۲-۴۳-۴۴-۴۵-۴۶ ولرشک  
 ۶۳-۶۴-۲۵۷-۴۴۹-۴۵۸- وندیداد  
 ۵۵۱-۵۵۲-۶۳۹  
 ۳۱۸ وهب اللات (شاه)  
 ۱۵۵-۳۱۷-۳۱۸-۳۲۰- وهرام اول  
 ۳۲۱-۳۷۲-۳۷۳-۳۷۵-۳۷۶-۳۸۲-



مرکز تحقیقات کتابخانه‌شناسی و اسنادی

۲۲۳-۲۶۰-۲۶۸-۲۷۴-۳۱۶-۳۷۰-	۲۰۵-۲۸۲-۴۰۴-۴۲۹-۴۵۵-۴۵۷-
۴۰۰-۴۵۲-۴۵۷-۴۹۰-۵۰۴-۵۱۶-	۴۸۱-۵۳۵-۶۷۲-۶۷۳-۶۷۷-۶۸۰
۵۲۲-۵۴۹-۵۵۱-۵۵۳-۵۶۰-۵۶۱-	۱۰۵-۴۸۴-۴۹۲
۵۹۶-۵۹۷-۶۱۸-۶۶۳-۶۷۱-۶۷۵	۱۶۶
۲۱۶-۳۹۶-۴۴۵	یونانی ممیکونی
۵۱-۵۳	یوستنی نیانوس - ۳۹-۴۱-۴۸-۱۱۸-۱۶۳-
۴۲-۶۱-۶۹-۲۱۶-۳۵۴-۳۶۳- یهودی	۱۹۴-۳۲۷-۳۳۴-۳۵۷-۴۹۶-۵۰۲-
۵۰۰-۵۰۶-۵۱۱-۵۱۳-۵۸۰	۵۲۴-۵۸۴-۶۵۲
۵۳	یونانی - ۵۰-۵۱-۵۴-۶۶-۶۹-۷۲-۷۵-
۳۷۰	۸۴-۱۱۹-۱۲۰-۱۲۱-۱۳۲-۱۴۲-
	۱۴۸-۱۵۵-۱۹۱-۲۰۷-۲۱۸-۲۲۰-
	بن‌تسی
	بنیلاها (اسقف)